كتاب اخلاق علائى سنه ١٩

٣٤

اخلاق علائى

فهرسته [illegible]

وقف احباحبدن قرائت اولنه

اللهم انزل منا لسمائك فضلا
ونورا وسرورا ونافعا موفورا

ادرنه واليسى محمد [illegible]

٢٨٢٤

[illegible]

المستصححه عبد العزيز
كان الله له
وللعالمين

[illegible] في [illegible]
٢٥

لصاحبه
فيض ودين مبين مجرى تابد
[illegible] [illegible] بر [illegible] نعيم

لصاحبه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان فهرست اخلاق علائی علیه رحمة الله تعالی

ذکر محامد و نشر مدایح حضرت خلافت پناهی و سعادت دستگاهی ۱
شجرهٔ خلافته جودور افتی متصل قلمی یعنی دعاء حضرت سلطنت پناهی منتقل اولمقدر ۵
داعیهٔ تألیف نه ایدوکن بیان و بعض اخلاق کریمهٔ صاحب سعادتی عیان قلمقدر ۶
بو کتاب حکمت عملیه در اوچ فندن مرکب و هر فن موضعنده موردر ۸
بحث اول حکمت عملیه نک مطلقا و علم اخلاق و تدبیر منزل و علم سیاستی تعریف اسمارکه بیانده در ۹
بحث ثانی فن مقصود و علم مطلوب که حکمت عملیه در فائدهٔ مترتبه و غایت متأخره سی بیانده در ۱۲
بحث ثالث حکمت عملیه که اوچ علمدر موضوعلری بیانده در ۱۸
مقام اول نفس انسانی که نفس ناطقه دیرلر آنک بیانده در ۱۹
امر اول که اثبات نفس ناطقه در ۲۰
امر ثانی جوهریهٔ نفس در ۲۰
امر ثالث جوهریهٔ بساطت نفس در ۲۱
امر رابع نفس ناطقه جسم و جسمانی ایدوکی بیانده در ۲۱
امر خامس نفس بالذات مدرکه و آلاتله متصرفه ایدوکیدر ۲۱
امر سادس نفس حواس ایله محسوس اولمدیغیدر ۲۲
مقام ثالث نفس ناطقه انسانیه قوالری سایر حیوانات قوالرندن تمیز ایتمکدر ۲۳
قوت مولده و قوت مصورهٔ قوای نفس حیوانیه ۲۷
قوای محرکه و قوای نفس انسانیه ۲۸
خاتمه مقدمه برنجه امورک و مقصوده نافع و انسانک مرکب عنصری اجلی و اشرفی ایدوکی بیانده ۳۰
امر ثانی آنوک بیانندهدر ۳۶
کتاب اول علم اخلاق و شرح رموز بیانندهدر ۴۲
باب اول خلقک اقسامه تقسیم و اجناس فضائله ایدوکی بیانده ۴۳
تقسیم خلق ۴۴
باب ثانی اجناس فضائل مذکورهنک تحتنده مندرج انواع و اولا جنس حکمت تحتنده اولان انواع یدی نوعدر ۴۶
اما شجاعت تحتنده اولان انواع اون بر نوعدر ۴۷
اما عفت تحتنده مندرج اولان فضائل اون ایکیدر ۴۹
انواع فضائل که سخاوت تحتنده مندرجدر سکز نوعدر ۵۰
اما اول انواع که جنس عدالت تحتنده مندرجدر اون ایکی نوعدر ۵۰
باب ثالث اقسام فضائلک اضدادی اولان اقسام رذائل بیانندهدر ۵۲
باب رابع فضائله مشتبه رذائلک تمییزنده در ۵۷
باب خامس فضیلت عدالت بیانندهدر ۶۱
باب سادس اقسام فضیلت بیانندهدر ۶۵
باب سابع تحصیل فضائل و اکتساب سعادت طریق موصلی و ترتیب اسبابی بیانندهدر ۷۱
باب ثامن حفظ صحت نفس که فضائل انکله دائم و باقی اولور بیانندهدر ۷۶
تسع امراض نفسانیه نک و اعلاجلری بیانندهدر ۸۴
اسباب غضب اون نوعدر ۹۴
ذکر امراض و آفات لسان بیانندهدر ۱۳۵
ابتقسیم و اول کبر آفت بیان ملک در ۱۳۷
ذکر رذائل و زینت حلف و بخل و خسیت بیانندهدر ۱۶۴
بیان اسباب بخل و خسیت ۱۶۵
علاج بخل ۱۶۷
بیان حقیقت ریا ۱۷۵
بیان حبط عمل بسبب ریا ۱۷۹
بیان علاج رذالت ریا و مقام اول اصول ریا ۱۸۰
کتاب ثانی رساله اخلاق علائیده علم تدبیر منزل و باب اول منازل و ارکان منازله اجتماع بیانندهدر ۱۸۳
باب ثانی اجتماع منزلیده رئیس و اهل منزلی سیاستی بیانندهدر ۱۸۵
باب ثالث نفس منزلک تدبیر سیاستی در ۱۸۶
باب رابع نوع انسان قوت ادخار ایتمکه مضطر و محتاج اولدیغی بیانندهدر ۱۸۷
اما دخل و تحصیل اعتباریله ۱۸۸
اما حفظ و تنقیهٔ مال ۱۸۹
خرج و انفاق مال ۱۹۱

استصحبه العبد الفقیر عفتی
کان الله له

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

٢٨٤٤

قد وقف هذه النسخة الجلیلة سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم
مالک البرین والبحرین خادم الحرمین الشریفین السلطان
ابن السلطان السلطان الغازی محمود خان وقفا
صحیحا شرعیا لمن طالع واستفاد وانا الشیخ احمد
حرره الفقیر
المفتش باوقاف الحرمین الشریفین

شرح حال مصارف مال ۱۹۳

قسم ثانی بش شرط رعایت اولیه ۱۹٤

باب خامس اهل وعیال تربیه‌سی بیاننده در ۱۹٦

در بیان آداب تربیت اولاد واطفال ۲۰۵

سوز سویلمک آدابی بیاننده در ۲۱۳

آداب حرکت وسکون بیاننده در ۲۱٦

در بیان آداب اکل وشرب ۲۱۸

در بیان آداب پدر ومادر ۲۱۹

در بیان آداب زینت وخدمت وحشم ۲۲۳

وصیت اشتراء غلام وجاریه ۲۲۵

در بیان اخلاق اجناس واقرجه طوائف ناس ۲۲۷

باب سادس تدبیر مدن وضبط ممالک وقواعد تدبیر وفصل اول انسانک تمدنه احتیاجی ۲۳۳

فصل ثانی محبت بیاننده در ۲٤۳

باب سابع سیاست مدن بیاننده در ۲٦٤

باب ثامن سیاست ملک وآداب ملوک بیاننده در ۲۷۰

کتاب ثالث رساله اخلاق علائیدن علم تدبیر المدینه بیاننده در ۲۸۱

سلاطین عظام وامراء کرام واتباع واشیاعک آداب ورسومی بیاننده در ۳۰۱

لزوم تمدن واجتماع بیاننده در ۳۰٤

طبقات ناس ومعاشرت ونسبت اوچ قسمدر ۳۰۷

خاتمه کتاب وفذلکه خطاب بعض مواعظ ونصایح ذکرنده در ۳۱٤

وصایای معلم اول ارسطاطالیس حکیم فی ضمن ۳۱۵

خاتمة الخاتمة ۳۱۷

دُرَرِ زواهرِ حمد و ثنا و غُرَرِ ظواهرِ سپاس و ستایش که گوهر
افرادِ فرائدِ جمعنه سلکِ شهور و ایامده احتمالِ اجتماع و انتظام
و وفرتِ اعداد موائدینه ظروفِ اوانه و دهور و ازمنه‌ده
امکانِ اندراج و گنجایش اولمیه اول کردگار بنده پرور و
پروردگار رحمت بخش بنده بخشایشگر حضرتنه سزاوار و حقیق در
که اهل هیاکل انسانی خلعتِ خلقت ولقد خلقنا الانسان ایله
مکرم و معزز و لباس استعداد دین و فضلناهم علی کثیر ممن
خلقنا ایله معلم و مطرز ایلیوب کمال قدرت و جلال حکمتی ایله
روحِ لطیفین جسمِ کثیفنه ترکیب ایدوب و عالم خلق و امرده
قابلیت تحمل بار امانتله ممتاز و سربلند ایلدی بیت
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ کار بنام من دیوانه زدند
پس ترکیب انسان مجرد و مادی یه محتوی و باقی و فانی یه منطوی
اولمغله طلسم بدیع و برزخ جامع اولدی قطعه خرد

جانور را ز مردم ندید که مردم تواند بیزدان رسید
چنان دان که جان بهتر از تن گرست نه زین عالم از عالم دیگرست
تن او را اگر جامه ای در خورست اگر بفکند ور بپوشد رواست
بجان بین گرامی تن خویشتن چو جامه که باشد گرامی بتن
لاجرم تخالف انواع ترکیب روح و جسد و تباین اطوار ترتیب
روان و کالبددن خَلق و خُلق افراد انسان و قابلیات و مشاعر
اصناف بشرده تفاوت تام و تنافی ما لا کلام نمایان و جلوه
گر اولمشدر قطعه اول حکیم ازل که صنعندن
ظاهر اولدی طلسم نوع بشر مختلف ایلدی قابلیاتین
بعض مایل بخیر و بعض بشر زهی صانع حکیم و قادر
علیم که تخلقوا باخلاق الله امرینه ممتثل و اقربکم الی احسنکم
اخلاقا درجه سینه متصل اولنلری نشأهٔ دنیویه‌ده زیور فضل و
کمال الله محلی و مزین و عالم اخرویده صف اهل صفاده حشر
اولنه‌لرین مقرر و معین ایلدی بیت
تأمل فی التی قلنا تجد فیها جلال الله
فنعم الرب و المولی تعالی الله تعالی الله
و غمایم صیبات صلوات طیبات و جداول تسنیمات و زکیات
تسلیمات اول هادی سبل و خاتم رسل جنابنه شایسته
و خلیق در که تفصیل صفات سعادت سماتی ایچون نص انک

لعلى خلق عظيم منزل . وذات رسالت صفاتى تكميل دايرهٔ وجود
وتتميم مكارم اخلاق ايچون مبعوث ومرسلدر . نظم

محمد كه جان ويردى نطق مسيحا | چون ايتدى قدوم شريفين بشارت
كوزو قاشينه صاد ونون غمزه‌ما | خم زلفينه نقش جيم اشارت
يحكى شمائله فى طيبه زهرا | يفوح كالروض ممطور ومشمول
اتى بمله ابراهيم والده | ذات على كرم الاخلاق مجبول

ورحيق رضاى احديچون كه ختامه مسك وفى ذلك فليتنافس
المتنافسون در . افواه ارواح آل واصحابنه ريزان . وشبنم رضوان
سحاب غفران خاك قبور تابعين لهم باحسانه نثار وغفران اوله

بيت

ابر رضوان كه بپايان نرسد بارانش | باد بر روضه كه عترت ويارانش

ذكر محامد ونشر مدايح حضرت خلافت پناهى سعادت
دستگاهى خلد الله تعالى سلطانه وافاض على العالمين احسانه

چون غرهٔ كتاب لوامع حمد جناب ملك وهاب تصديرى ايله
غرا وطرهٔ خطاب روايح نعت جناب رسالتمآب تحريرى ايله
مطرا اولدى . لايق اولدر كه بونوآمدهٔ عالم غيبك سرى افسر
مدح پادشاه اسلام اسم سامى . وبوتازه رسيدهٔ جهانك لاريبك
افسرى كوهر وصف پناه دين سيد الانام جهان آراى اوله . نظم

چون نى خامه شد انكشت نماى | بنواسازى توحيد خداى .

دلكشا زمزمهٔ ديكر ساخت | پردهٔ نعت پيمبر پرداخت
به جواين زمزمه كوتاه كند | كه ثناكسترئ شاه كند

زيرا اصحاب عقول متطابق . وارباب نقول متوافقلردر كه دايما
دين ودولت توأمان . وحماى شرع ودين نى حمايت تيغ سلاطين
لى امن وامانده . اكرچه بهار شمشيرى شاهى . وباران تير سلطانى
دين پناهى ايله . بوستان شرع تازه وتمكين اولمه . تاب نكبت
اعداى دين . وسموم هجوم كفار وملحدين ايله نى برك ونوا اولمه سى
مقرر . واكرتاب آفتاب عدل وسياست ونسيم عنبر شميم حفظ و
حراست جانب آستان دولت آشيان سلطان سعادت
نشاندن واصل اولميه . بوستان دين وايمانده كل وريحان سبزه
وضميران ضمير اهل عرفان شكفته وخندان اولمق متعذردر . مثنوى

بدان اى خردمند با آفرين | برادر بود پادشاهى ودين
نه بى تخت شاهى بود دين بپاى | نه بى دين بود پادشاهى بجاى
نه از پادشا بى نياز است دين | نه بى دين بود پادشاه آفرين

واخبار نبويه ده دخى واردر كه الدين أسّ والملك حارس وما لا أسّ له
فمهدوم وما لا حارس له فضايع . نظم

دين اساس رضاى يزداندر | ملك آكا حارس ونكهباندر
شوكه بى حارس اوله ضايع اولور | اولكه يوقدر اساسى ويراندر

لاجرم پادشاهان ارجمند . ودين پناهان سعادتمند كه ملك جهانى

فانی ظل زایل ایدوکین معلوم ۔ و ملک فانی یه ملک باقی مضموم
ایتمشلردر عادت جمیله ۔ و سیرت حمیده ۔ و خلق خوب ۔ و خوی
نیکولری اولدر که کمر سعی و اجتهادی میان جانه مشدود ۔ و در
ظلم و ضلالتی شهرستان دین اوزره مسدود ۔ حفظ و حراست
ممالک اسلام ۔ و اخذ و فتح دیار کفار و ملاحدهٔ لئام ۔ و قلع و قمع ارباب
فتنه و فساد ۔ و دفع و رفع اصحاب بغی و عناد ۔ و رفع قدر عابدان
و عالمان ۔ و دفع ظلم مفسدان و ظالمان ایتمکی کندولره شعار روزگار
ایدوب بو جهان فانیده نام نیک و ذکر جمیللری مخلد و باقی ۔ و حیوة
باقیده مناشیر یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان روح پرفتوحلرینه
ملاقی اولور ۔ و المنة لله تعالی بو فضایل علیه ۔ و مناقب سنیه پادشاه
دین پناه ۔ شهریار سعادت دستگاه ۔ خداوند پادشاهان عالم ۔
پادشاه خداوندان بنی آدم ۔ شهریار جهان سروری کامرانی ۔
کامکار دیار رعیت پروری جهانبانی ۔ دریکدانهٔ درج شاهی
نجم جهان افروز برج جهان پناهی ۔ خلاصهٔ عالم کن فکان ۔ در دریای
وجود و کوهر کان امکان ۔ ماحی ادناس الکفر و الفساد عن وجنة الدین ۔
حامی احباس الخلق و العباد عن ایدی المعتدین ۔ سلطان المغربین و المشرقین
ظل الله تعالی فی الخافقین ۔ خادم الحرمین الشریفین ۔ ناظم قلاید الکرم علی
اجیاد الاجناد و الرعایا ۔ ناثر فراید النعم علی رؤس الافراد و البرایا ۔
معز الدنیا و الدین غیاث الاسلام و المسلمین زبدة سلاطین آل عثمان

عثمان بل زبدة السلاطین علی الاطلاق ۔ سلطان العرب
و العجم و الروم و الشام و العراق ۔ السلطان سلیمان خان بن
السلطان سلیم شاه خان بن السلطان بایزید خان ۔ ملکه الله تعالی
من خدم له و صدق ۔ و اهلک من غدر به و خان حضرتنه خاصهٔ ذات
قدسی صفات و سمات عنصر ملک نیسماتدر ۔ مثنوی

شه معدلت پرور و دین پناه ‏ ‏ ملک دستگاه و فلک بارگاه
مدار المعالی ملاذ الامم ‏ ‏ ولی الایادی مفیض النعم
زهی سایهٔ حق که خلق زمین ‏ ‏ انوک سایه سنده زماندن امین
یاغر فیض کفیله بادان جود ‏ ‏ اولور تازه اندن ریاض وجود
سر تیغی کم کفره سد حدید ‏ ‏ انوک وصفی در فیه بأس شدید

زهی پادشاه دین پرور ۔ و شهریار دادگستر که تمامت ربع
مسکونده استعلای لوای اسلام ۔ و استیلای علای شرع سید
الانام ۔ الآن ممالک محروسه حضرتنه مخصوص ۔ و دوام دولت
دودمان مبارک ۔ و بقای سلطنت خانواده حجسته سی تا قیام قیامت
حدیث شریف لا یزال طایفة من اهل الغرب ظاهرین علی الحق حتی تقوم
الساعة مضمونی ایله مقرر و منصوصدر ۔ مصرع
دولت درین سرا و گشایش درین درست ۔ اگرچه آبای عظام
و اجداد کرامی نک که ملوک ظاهره ۔ و سلاطین قاهره ایدیلر اقتحام
مهالک و اخطار ۔ و اختیار مشاق اسفار ۔ و مبتدعه و کفاردن اخذ

ممالك وامصار ایدوب . توسیع دایرهٔ دین . وتکثیر امت خیر
المرسلین . واعلای لوای دین ودولت . واذلال اعدای ملك وملت
ایتمکده مساعی جمیله ومآثر حمیده لری تاریخ روزنامهٔ جهان وکتابهٔ
کنار طاق روزکاردر . بیت بیض الوجوه کریمة احسابهم
شم الانوف من الطراز الاول . اما بحمد الله تعالی که عهد سلطنت
بجسته فرجام حضرت پادشاه اسلامده واقع اولان اخذ وفتح قلاع
وامصار . وقلع وقمع ملاحده وکفار . وتوسیع دایرهٔ دین وملت .
وعلو وغلبهٔ ناموس سلطنت . انلرك اضعاف مضاعفه . وامثال
مترادفه سیدر . پس مثال شریف نمود الطفل بوابیا ولکنا در . بیت
وماجد زان آباء له غررا وصار من بعد فیهم غرة الغرر
نظم
چنان بود پدری کش چنین بود فرزند .
چنین بود کهری کش چنان بود معدن . شعر
از تیغ او بجای صلیب وکلیسا در دار کفر مسجد ومحراب ومنبرست .
انجا که بود صیحهٔ ناقوس کافران امروز بانك نعرهٔ الله اکبرست .
وبو منقبت نامی . وموهبت کرامی خاصهٔ سلسلهٔ دولت آل
سلاطین آل عثمان ابدالله تعالی الی انقضا مدد الزماندر . که هر خانی
توسیع ساحهٔ سلطنت وتفسیح عرصهٔ مملکتده پدرندن برتر
وهر فتح ونصرت که پادشاه سابقه مقدر اولمش اولمیه . پادشاه لاحقه
میسر اولور . مثلا سلطان دین محمدی برهان شریعت احمدی . مقیم

مقیم جاه دین . سلطان غزاة ومجاهدین . فاتح امهات البلاد
سلطان محمد بن سلطان مراد . انار الله تعالی برهانه . وثقل
یوم العرصات میزانه . پدر محمود المساعی سلطان مراد غازی . بلکه جمیع
ملوك وسلاطین ماضیه . طریق فتحی نامسلوك . واخذ واستیلا سی
حسرة الملوك . اولان شهر قسطنطنیه که ارتفاع سمت باروسی
مسامت سماك . وانخفاض عمق خندقی مواصل مرکز خاك عظمت
وحصانتده شهرهٔ جهان . واستواری ومتانتله نادرهٔ دوران ایدی .
ابتدای دولت . واول سفر ونهضتنده فتح بیوروب . مقر ملك
ومستقر خلافت . ومطلع افتاب عدل وداد ومهب نسیم جود ورأفت
ایلدی . اکابر امرا فاضل علما . وطوایف امم . وقبایل عرب وترك
وعجم . انده مجتمع . وانوار علم وعمل مدارس وزوایاسنده ملتمع اولوب .
قبة الاسلام مطلق . ودار الملك محقق اولدی . حتی عارف کامل نامی .
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی . خراساندن مرحوم خداوندکاره
مکتوب منظوم ارسال ایدوب . وبو مقامه ایما ایلدی که نظم
معدن کفر ومحتد اصنام شد ز جهد تو قبة الاسلام
ومع هذا اواخر عهد شریفنده فتح قلعهٔ بلغراد . که رفعت ومتانتده
موازی سبع شداددر . حضرت شریفنه مطلوب ومراد اولوب اما
مطلع غزو وسفردن هلال فتح وظفر نمایان اولمدی . ظلمت کفر و
ضلال افق قلعه دن پایان بولمدی . خداوندکار فلك مراتب . نوع انحسار ایله

راجع وآیب اولدی. چون سریر سلطنت وشاهی قدم مبارکدم
حضرت پادشاهم ایله مفتخر ومباهی اولدی اوّل تباشیر صبح دولت
وابتدای سفر ونهضت همایوننده. قلعهٔ بلغراد وجوانب واطراف
ونواحی اکتافی ایله مسخر بندکان دولت روزافزون اولدی
ولسان حال وقال علی طریق حسن الفال بو بیتی مناسب حال
انشا ایلدی که. **بیت** باش تا صبح دولتت بدمد
کین هنوز از نتایج سحر است. چون بنای سرای مدح و
ثنای حضرت صاحب قران عدو شکن اول مرتبه دن بلند درکه
بوزمین محنت خانهٔ زمین. آنک شرف غرفهٔ ایصال کمند ورسن
ایتمکه قادر اوله. لیس لایق ودرخور اولدر که دعای دولت روز
افزون. وبقای جاه وجلال وحشمت همایون که واسطهٔ و
صول اقبال عالمیان. ورابطهٔ حصول آمال آدمیان. وعمارت سرای
شرع ودین. ونضارت ریاض اسلام ومسلمیندر. دست تضرع و
مسئلتی درکاه مهیمن خلاقه کشاده. وروی تخشع ومسکنتی بارکاه
ملک علی الاطلاقه نهاده. **بیت** از سر صدق سحرکاه مناجات کنیم
عرض حاجت بدر قاضی حاجات. خداوندانی نیازا بنده نوازا چاره
سازا. اکرچه سفینهٔ سعی وعملموز دریای عجز وتقصیره غرق اولمش وباد
پای رجا وامیدموز صحرای شرم وتشویره بریده دمدر صد
شکر وهزار منت. که حضرت الیاس عنایت وتوفیقک تا این بشارت

بسال

ادعونی استجب لکم در.

نظم

خدایا کاف ونونک حقیچون. صفات ذات بیچونک حقیچون.
او رحمت حقی کیم کیجدی غضبدن. او نور ایچون که سرور دی عربدن.
که تخت سلطنتده شاه دین دار. خوش اولسون روز وماه وسال.
شمار عمری ایرشدکده صاده. کیچوب صادی اوله صددن زیاده.
نه در صاد والف ای حی ومنان. کیچور عمرینی صادی الف دن.
ایرشدردک چو ملکین کوه قافه. شمار عمرین ایرکور قاف وکافه.
بقا باری دکل دهرک چو کاری. سعادت اوله ختم کار وباری.
بو عالمده سریر تخت خلافت. او عالمده خدادن رحم ورأفت.

جهانده دایم ایت خیر ایله نامین.
امین اولسون بلادن دین امین.

تجرهٔ خلافته ثمرهٔ جود ورأفتی متصل قیلمق یعنی دعای
حضرت سلطنت پناهیدن ثنای جناب شهنشاهیه منتقل اولمقدر

دعای شاهه کیم صاحب زماندر. دعای شاهزاده توأماندر.
جهانک بختی وبختک جهانی. سزای افسر وتاج کیانی.
شهنشه سلیم اول کار افزون. ولی عهد منشور خلافت.
منوّر طلعتندن روی دولت. وجودندن قوی بازوی دولت.
درخت میوه دار باغ شاهی. جهانک مسندی دهرک پناهی.
زلال تیغی کیم آیینه ساندر. عروس فتح اکا صورت رساندر.

کفندن شرم ایدوب بیم دُرِ غم • حیاسندن ورر رخسارنه کف •
ر وکفدن کم کرم فیضندیم در • نم جزئیسی دریای کرم در •
حیا شول دکلو دریم صوزنده • که ابر کندوبی نم صورتنده •
جهان دوروچه وار اولسون همیشه • سعادت اکا یار اولسون همیشه •
پر اولسون جامی دولت باده سنده • منور دیده سی شهزاده سندن •
دهان وچشم ملکک نور ودری • جهانک مطلبی مرکز مرادی •
اب وجد سایه سنده عمر سرمد • نصیب اولسون علی اعدا انجد •
خدایا ایله شاه شهریاره • شمار عمرنی عمر دوباره •

بو واقعه داعیهٔ تألیف نه اولدوغین بیان و بعض اخلاق کریمه صاحب سعادتی فی الجمله ظاهر و عیان قیلمقدر

دانش اندوزان افاضل عالم • وحکمت آموزان اماثل بنی آدم قتنده مقرر ومعلومدر که علم اخلاق وتدبیر منزل وسیاست مدنیه که حکمت عملیه اندن عبارتدر • نفوس انسانیه یه مکمل فوز وسعادت ومحصل قدس وطهارتدر • هیچ آدمی بو علومک نکت ودقایقنه اطلاع • وقلل حقایقنه ارتفاع ایتمدین • ممکن دکلدر که زیور کمالات حقیقیه ایله تحلی وجلوه کاه سعادت ومعارف یقینیه ده تجلی ایده • واساطین حکما • وسلاطین علما • علم مذکورده تألیف کتب شریفه وتصنیف زبر لطیفه ایله • صحایف لیل ونهاری • رقم زدهٔ کلک لطایف نکار ایلدیلر • خصوصا کتاب اخلاق ناصری که حکیم کامل فیلسوف فاضل • نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمتک انهدامندن صکره اساس تجدیدینی طرح • وتذکرهٔ فضلا ایچون کلام متکلمینی نقد وخلاصهٔ اشارات اهل حکمتی شرح ایتمشدر تألیف بیوروب • ناسخ کتب متقدمان • وطراز دامن اخر زمان اولمشدر •

نظم چون نکتهٔ عاشق از فصاحت • چون چهرهٔ دوست در ملاحت •
جانرا عوض سرور وشادی • دلرا بدل نشاط وراحت •

بعده فاضل محقق • کامل مدقق • مالک ازمهٔ معانی • جلال الدین محمد دوانی • که تحریر قواعد علمیه ایله رفع غواشی • وتجرید عقاید دینیه یه کتب حواشی ایتمکله • مقبول فضلا • وممدوح علمادر • اخلاق جلالی نام رساله تألیفی ایله کتب خانهٔ حکمتی زین • واخلاق ناصری یه ثانی اثنین اولدی • بعده فصیح جهان • بلیغ نکته دان • واعظ خطهٔ خراسان • مولانا حسین واعظ • میرزا محسن بن حسین • بایقرا نامنه کتاب اخلاق محسنی تصنیف ایلدی • هر چند اسالیب مبانی سی اول کتابلرک تحقیقات حکمیه • وتدقیقات علمیه • اوزرینه مشتمل دکلدر • اما چون تراکیب ومعانیسی وضوح وظهور متسم • والفاظ وعباراتی لوح عذوبت وسهولت اوزره مرتسم در • قلوب عامه ده جای کیر • واول کتابلردن زیاده شهرت پذیر اولمشدر • وبارها خاطر عاطره • اندیشه وخاطره • اولوردی زبان ترکی روم • اوزره بر کتاب مرقوم • اولیدی که مقاصد حکمت عملیهٔ بالتمام جامع • وکتب ثلاثه یه رابع اولیدی • اما علایق روزکار وعوایق لیل ونهار که

جملەدن بعضی تحصیل وتکمیل علوم • وتدریس وتعلیم فنون ایدی
اول مخدرۀ حجلۀ غیبی حجاب اختفادە پروردە • واول عذرای سیمین
عذاری عوایق اعذاردن در پردە ایدردی • تا اول تاریخ مبارکدە
کە سال فرخ فال حساب هجرتدن واصل عدد لفظ فرخ سال اولدی
تصاریف قضا ایلە شمع دلسوزان • شبستان خط آشنام عنبر
مشامدە فروزان اولدی • فی الجملە تعویق مباعدە • وتوفیق مساعدە
ودواعی مجتمع • وموانع مرتفع اولوب اواخر سال مزبوردە شارع شروع
کیرلوب • اوایل سال آیندەدە انجام واتمامە ایرکدی • رباعیه در تاریخ کتاب

سالی کە بود حساب او فرخ سال — آغاز شد این رسالە فرخ فال
از بخت شد آخر سر آن سال بخت — باشد بحسابش ار فتد آخر سال

وفی الحقیقه سبب حقیقی تألیف • وعلت تامۀ نظم وترصیف اول
اولدیکە حضرت مکرمت آیات • ومعدلت رایات کە دریای جود
عطاسندە دراهم شاهی فلوس ماهی کبی ارزان • وروز رزمدە باد
هیبتدن شیر فلک شیر علم کبی لرزان • شبستان مجلس سعادت
نشانی عود سعود وطیب مکارملە معطرا • وکف فیاض عطا رسانی کە
نهر سائلدن منزه ومبرادر • وزیر عالم عادل کە دریا دل فیض بخشی
بحر معانی زبان درافشانی اندن بردل وکف کهرباشی دریای امانی
اکا نسبت کف کن رسا حلدر • مروحۀ آستین عدلی راحت رسان
روم اولنلی میمن ویرکە من بعد رومە کرد فتنە قونمز • وصبح صدق و

وصفا آستان جلالندن نمایان اولدی افق عالمدن آفتاب
عدالت طولندی • نظم

کناه را کرم او بە از هزار شفیع — امید را قلم او بە از هزار ضمان
پناه وپشت امم قهرمان تیغ وقلم — جهان لطف وکرم سرور زمین وزمان

عهد وزمانی امن وامانی اول
مرتبە جامعدر کە قریبدر کە اعدادن صفت بیکانکی سمت یکانکی یە مبدل
واضداددن خاصۀ اختلاف عارضۀ ایتلافە محول اولوب • آتشدەکی
حر وتاب برودت آبی مزیل ایکن مزید • وضر آب بسیار شرر شعلۀ
ناری مطفی ایکن موفی اولوب پر شاهین طیار مروحۀ کبک وکلنک
وشیر بن پلنک برۀ کوسفندە کرد بالش نقش پلنک اولمشدر • قطعه

جهان بساخت جهانرا هوای دولت تو
کە از طبیعت اضداد رفت ناسازی •
از آن کذشت کە کستاخی کند پس ازین •
سحر بسردی وباد صبا بغمازی •

عهد ملکشاهیدە اولکیدە وزیری نظام الملکی اندن تعلم ایدردی
بزرجمهر زمانە کلیدی وزارت نوشین روانی تسلیم وروان نوشین
وزارتی اندن تسلم ایدردی • بیت

هاست انصاحبنی درجە در فضل
بەاست از حاتم طی درجە درجود •

شعر

آصفی ثانی کە کر برخی ز وصفش بشمرم •
در جهان باشد سمر چون آصف بن برخیا •

حسن اخلاقینی اکر نقل ایلیه باد بهار
سنبل الطیب اوله صحن الرده هر برک کیا
حالی یارب نه بلیه مظهر اولور سه وجهی واز
کف دریا شنده در مهر سلیمان حالیا
بذلله حاتمی زنک رخسار وفا • عدلله ماحی زنک مرآت صفا
فارس میدان شجاعت • حارس دیوان عدالت • وزیر اعظم • مشیر افخم
وکیل السلطنة القاهرة • امین الملة الباهرة • قطعه
پادشاه پیرت خداوندی که در ترتیب ملک
هر چه رای وست رای پادشاه اعظمست
انکه در انکشت تدبیر سلیمان دوم • مشورتهای صوابش از خواص خاتم است
نظام الملك صلاح العالم غیاث الدولة علی علاء الدین والدنیا نظم
سخاوتده اولور آصف ابر نوروزی
که کریان فیض ایدر جودین اکا پیمبر میدر جانشا
امین درکه سلطان معین ملت یزدان
مفیض الجود والاحسان پناه دین علی پاشا
لا زال صیت جلاله واصلة الی مسامع الاقبال • وصیب نواله حاصلة
فی مزارع الآمال • فینبت فی القلوب سنابل المحبة • فی کل سنبلة مائة حبة نظم
بدعت ویدادی جونامی در اول • دولت و دین پشت و پناهی در
لطف ازل پشت و پناهی اوله • شرع نبی هادی و راهی اوله

روشن

روشن ایده دولتنک کردکار • کوکبنی کوکبهٔ صبح وار
نیتی چون خیر در در صبح و شام • عاقبتن خیر ایده رب الانام
رغایب معارف وکماله راغب • ومهر مهریله ابکار افکار اهل فضله جا
حتی بو فقیرک که یوسف مثال اخوان زماندن کم التفات واخوان یوسف کبی
حضرت عزیزینه تحفه سی بضاعت مزجاة در • رعایت وتفقدی جانبنه
میل ایدرلر • وکمال کرملرندن الاثرون ایّ اوف الکیل دیرلر اول سبیدن
دایما اخوان امل ورجا مظهر احساننه کیدرلر • ولسان حال له بو کلمهٔ تذکر
ایدرلر • بیت • یا محسن من لطفك احسن الینا
تالله لقد اثرك الله علینا • لاجرم بو کتاب که علم تالیفی قلعهٔ
حصار حکمت علیه اوزرینه منصوبدر • اسم علم عالم آراسینه که علادن
مشتقدر منسوب اولوب قطعه نکات حکمت واسرار رفته
ایدوب الفاظ پاکیله صلایی • سپر وش ملك غیبی کوشن جانه
ویدی آدینی اخلاق علائی • عون عنایت الهی ویمن تربیت
جهان پناهیدن رکن همتم وانوح وصبح امیدم صادقدر • که بو
کتابه اوکلکیلردن زیاده قبول قلوب موجود • بلکه بو کتاب شاهد کماله خلعت
جدید انلر اخلاق ثیاب قسمندن معدود اوله • قطعه در تاریخ کتاب
ناصر آدینه نصیر طوسی • دیدی اخلاق وظهور ایلدی من
بعده شمع دوان نسبتدن • اولدی اخلاق جلالی روشن
محسن آدینه حسین واعظ • یادکار ایلدی اخلاق حسن

طلب در

پارسی باف ایدی تا رو پودی ۰ جمله سی اولدی جو اخلاق کهن
ایلدم تازه تن اول جامه لری ۰ زرکش رومئ زبا یله بن
نکهت خلق علی پاشادن ۰ اولدی چون مشک فشان جیب زمن
بوی لطفیله معطر قیلدی ۰ عالمی زلف عروسان سخن
ایلدی بنده علی اخلاقن ۰ نام علی پسینه اعلا قمودن
لاجرم ختمنه تاریخ آنوک ۰ اولدی اخلاق علائی احسن

عالی ح

جونکه مفیض خیر وجود ۰ ومفید وجود وتوابع وجود ۰ اول حی قدیم و ملک ودوددر ۰ وممکن واوصاف وافعالی اصلنده عدم محض ولاشی حرفدن معدوددر ۰ پس لطف واحسان بیشمارینه توکل ۰ وحول وقوتی معدوممزدن تبری ایتمکله فیض عمیمنه توسل ایدوب ۰ مرنفط ولحظه ده قوت ونصرتنه رجوع ۰ وسمت مقصود وجهت مراده شروع ایده لم ۰ والله تعالی بتحقیق آمالی جدیر ۰ وبه استعین وهو علی کل شیء قدیر ۰ نعم المولی ونعم النصیر

جون بوکتاب حکمت عملیه دن اوج فندن مرکب در وهرفن موضعنده موقوفدر وفنون مذکوره نک بعضی مقدمات ومبادی یه موقوفدر لاجرم بر مقدمه واوج کتاب اوزره مرتب در مقدمه اول امورک بیاننده در

که بوکتابده بیان اولنه جق فنون اول امورک معرفتنه موقوف یاخود موقوف علیه در کل ایسه باری فی الجمله مفید ومعین ولمعلمه موصوف در معلوم

معلوم ومقرر ۰ وصحیفه ذهننده مرقوم ومحرر اوله که فن مقصوده شروع ایتمک امور اختیاریه دندر ۰ یعنی ارادت واختیار اوزرینه جاری ۰ واکراه واضطراردن عاری در ۰ و هر امر اختیاری ایکی نسنه یه موقوفدر ۰ نته کم علوم عقلیه ده معروفدر ۰ اول اولدر که اول شینک ماهیتی نه ایدوکی یا بالکنه یا بوجه ما معلوم اوله ۰ ایکنجیسی اولدر که فی الجمله فایده سی وار ایدوکنه تصدیق اولنوب بو تصدیق صحیفه ذهننده مرسوم اوله ۰ و هر علمک مقدماتی واردر ۰ که اهلی قتنده ظاهردر ۰ که علم مذکوره یا موقوف علیه یا معین وناصردر ۰ لاجرم بو مقدمه ده بو مذکورات ۰ که مجملا اعلام اولندی ۰ مفصلا شرح وبیانی ایراد اولنوب التزام اولنوب نتیجه انجاتدن ترکیب ۰ و هر بحث وجه مناسب اوزرینه ترتیب اولندی

بحث اول حکمت عملیه نک مطلقا وعلم اخلاق وتدبیر المنزل وعلم سیاسة المدن نتیجه علملردر وتعریف اسملری نه در آنوک بیانی در

اولا معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولدقده الآحد اسمی سی ایله که تعریفده اصلدر ۰ وحد اسمی ایکی نسنه دن مرکبدر ۰ ما به الاشتراک که جنس ۰ و ما به الامتیاز که فصلدر ۰ و حکمت عملیه نک جنسی مطلق حکمتدر که اشتراکده کامل ۰ و حکمت عملیه ونظریه یه شاملدر ۰ پس مطلق حکمتی تعریف وترسیم ۰ واقسام معتبره سینه تنویع وتقسیم ایده که حکمت عملیه نک حد اسمی سی متبین ۰ و ماهیتی عند الطالب متعین اوله ۰

تعریف حکمت وتقسیم وباقسام مشهوره

لم

حکمت موجودات خارجیهء نفس الامرده نه حالده ایسه اول حال اوزره
بیلمکدر ولیکن طاقت بشریه وفا ایتدکجه وقدرت انسانیده ممکن
اولدوغی مقدار بو تعریف نفس علمه شامل دکل وعمل بو ترسیم
مقتضاسنجه حکمتده داخل دکلدر وبو مذهب صوب صوابه یقین
ومقبول عامهء محققین در اما بعض حکما حکمتی تعمیم وعملی دخی درج
ایدوب بو وجه اوزره تقسیم ایلدیلر که حکمت نفس انسانیهده
علم وعملك حصولیدر ونفس انسانیهء بو ایکی جهتدن کمال معتدبه
اولان مرتبهیه وصولیدر نتهکم خواجه محقق کتاب اخلاق ناصریده
که تصنیف بیوردی حکمتی بو وجه اوزره تعریف ایلدی که حکمت
اشیایی لایق نه ایسه ایله بیلمکدر وافعالی لایق نیجه ایسه ایله قیلمقدر
چون تعریف مفهوم وانده واقع اولان اختلاف معلوم اولدی پس
بو جانبدن رجوع وتقسیم حکمت ایتمکه شروع ایدهلم تعریف حکمتده
مذکور اولدی که موجودات خارجیهیی بیلمکدر وشول اشیا که موجودات
خارجیه لفظی اکا اسم در نفس الامرده ایکی قسم در قسم اول
اولدر که آنوك وجودنده بزوم قدرت وارادتمزوك اصلا مدخلی
یوقدر زمین وآسمان واشخاص انسان وحیوان کبی قسم ثانی
اولدر که آنوك وجودنده بزم قدرت وارادتمزك مدخلی مقرردر
وانلرك وجودی نامیسردر بزدن صادر اولان افعال وحرکات
واعمال کبی پس حکمت متعلقی اولان موجودات خارجیهنك ایکی قسمه

انقسامی مابینده ایکی قسمه صح

قسمه منقسم اولور لکن عرق شبهه اول وقت بالتمام منحسم اولور که
هر قسمی عیان وتفصیلین بیان ایدوز قسم اول که بزوم
قدرت وارادتمز مدخلی اولمین موجودات خارجیهدن بحث
ایدر اکا حکمت نظریه دیرلر زیرا طریق تحصیلی بحث ونظره منحصردر
پس طریق تحصیله نسبت اولنوب حکمت نظریه ایله اشتهار در
قسم ثانی که بزوم قدرت وارادتمزك مدخلی مقرردر وانلرك وجودی
میسر اولمیندن بحث ایدر اکا حکمت عملیه دیرلر کیفیت عملدن
بحث ایندوکیچون عمله نسبت ایدرلر پس حکمت عملیه بر علم در که
انده افعال واعمال افراد نفس انساندن بحث اولنور شول
حیثیتدن که قنقسی عمل صالح ومقبول در که انی تحصیل وایقاع
ایتمك نفس انسانیهیه موجب کمال حقیقه در وقنقسی عمل فاسد
ومذموم در که آنوکله ملابسه واتصاف قیلمق ذات آدمییه مورث
نقصان وشقاوت اخرویه در تاکه انواع افعال واصناف اعمال
معلوم ومبین ومفهوم ومعین اولوب قسم اولی اکتساب ایتمکله نفس
انسانیه تحلیهسین حاصل وقسم ثانیدن اجتناب ایتمکله تخلیهسینه
واصل اوله وایضا نفس ناطقه تزکیهسینه که قسم اول ایله اتصال و
اتصافدر واقف وتدسیهسینه که قسم ثانیدن اجتناب وانفصالدر
عارف اولوب بر موجب فحوای شریف قد افلح من زکیها تزکیهسینه
حریص ومشغوف وبر مقتضای معنای منیف وقد خاب من دسیها

تدبیرسندن مصروف ومعطوف خیبت وخسراندن سالم و
ناجی وفوز وفلاح ایله مذکور وموصوف اوله پس حکمت عملیه‌نک
فائدهٔ مرتبه وغایت مترتبه‌سی مجرد علم دکل بلکه تحسین افعال
وتکمیل اعمالدر شویله‌که شجرهٔ علم ثمرهٔ عمله مقرون اولمیه دائرهٔ
اعتباردن خارج ودرجهٔ اعتداددن بیرون اولور بخلاف
قسم اول که آنوک فایدهٔ عایده وغایت لازمه‌سی مجرد علم موجودات
ومعرفت حقایق وماهیاتدر که نفسه نشأهٔ دنیویه‌ده کمال معتدبه
ونشأهٔ اخرویه‌ده سعادت حقیقیه‌در زیرا نفس ناطقهٔ انسانی
جمیع موجودات خارجیه وماهیات اشیایه طرق صحیحه وادلهٔ
صریحه ایله عالم وصور تصورات مطابقه وتصدیقات یقینیهٔ صحیحه مدرکه
سنده قایم اولیجق مبدأ اول جل ذکره صفات کمال ونعوت جلال
وافعال مقدسه واحکام منزهه‌سیله وعقول مجرده ونفوس مطهره
وفلک محدد الجهات وکرهٔ ثابتات وافلاک کلیه وجزئیه وکواکب
سیاره وثابته وعناصر بسیطهٔ مترتبه وموالید ثلاثهٔ مترکبه
که معدن ونبات واصناف حیواناتدر وانسان که مستجمع قوی وطبایع
ونفس مجرد وجسد مادیدن مؤلف اولمغله برزخ جامعدر چون ترتیب
صحیح وثابت وبو نسق ونظام واقع اوزرینه مرأت مدرکه سنده
منطبع ومرتسم وجوهر نفس مجرد بو انطباعات حقیقیه وارتسامات یقینیه
ایله متصف ومتسم اوله کانها وجود بتکله وعوالم باسرها اولور کونشأه

نشأهٔ دنیویه‌ده ذروهٔ کمالات یقینیه‌یه واصل ونشأهٔ اخرویه‌ده
غایهٔ سعادات حقیقیه که اعتقادات صحیحه‌یه مترتبدر اکا حاصل اولور
وچون جلباب بدنی شق ونشیمن مجردات ملاء اعلایه ملحق اوله جوهر
ذاتنده اولان کمال معتبری که علوم صحیحهٔ ثابته‌در ادراک ایتمکله اکا بر
ابتهاج وسرور وارتیاح وحبور عارض اولور که لسان اوصاف
انوک وصفنده قاصر وبیان عارفان آنوک شرحنده متقاصردر
مصرع وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء وبو حالت اول لذت
عقلیه‌درکه حکما آنی اثبات ایدوب لذت جسمانیه‌دن اجل واعلی وآلایش
ماده‌دن منزه اولان جواهر قدسیه‌یه انسب واولی ایدوکین تقریر
ایتمشلردر چون مطلق حکمت حکمت نظریه وحکمت عملیه‌یه منقسم
اولدوغی معلوم اولدی پس مفهوم اوله که حکمت نظریه دخی اوچ قسمدر
وهر قسم علی حده مرسوم رسم ومسمای اسمدر زیرا موجودات خارجیه که
بزوم قدرت وارادتمزک وجودنده مدخلی یوقدر وحکمت نظریه
اندن بحث ایدر اوچ قسمه منقسمدر اولکیسی اولدر که خارجده وذهنده
مادهٔ جسمیه‌دن که هیولی دیدکلری اندن عبارتدر مستغنی اوله
مبدأ اول جل ذکره وعقول ونفوس مجرده کبی که اوساخ ماده وطبیعت
ایله مدنس واذناس هیولای جسمیه‌دن مقدسلردر اندن بحث ایدن
علمه که حکمت نظریه‌نک بر قسمیدر علم الهی دیرلر وعلم اعلی دخی بر اسمیدر زیرا
چون مادهٔ جسمیه مایهٔ سفالت ونقصاندر اندن خارجا وذهنا مبرا اولان

غایت علوده اولدوغی مستغنئ دلیل و برهاندر ٭ و چون اشرف مبحوث
عنه انده ذات الله دایم و قایم در ٭ پس اکا علم الهی اعلی دیمک دخی
مناسب و ملایم در ٭ ایکنجی ذهنده ماده دن مستغنی اما خارجده محتاج
اولانلر ٭ هیئات کری و تثلیث و تربیع کبی که خارجده مادهٔ معین مثل
سنک و آهن ٭ اولنجه موجود اولمدوغی روشندر ٭ اما ذهنده جمیع مواد
معینه دن غافل و ذاهل ٭ بر شکل مدور یا مثلث و مربع ملاحظه
ایتمک ممکن و قابلدر ٭ و بو مقوله موجوداتدن بحث ایدن علمه علم ریاضی
و علم اوسط دیرلر ٭ زیرا حکماء اقدمین اطفال و مبتدئین زمره سینه
ریاضت ادمان قصد ایدوب علم الهی یه استعداد ایتمکیچون بو علمله ابتدا
ایدرلر ایدی ٭ بو علومک مسائلی جمله یقینیه و دلایلی قطعیه اولمغله
شک و ظن انده داخل و وهم و شبهه اکا واصل اولمز ٭ مبتدینک طبعی
یقین محضه معتاد و مألوف اولوب ٭ علم الهی و طبیعی ده دخی ظنه قانع اولمیوب
طلب یقین ایتمکه مشغول و متعود اولور دیرلر ایدی ٭ و انده مبحوث عنه
اولان اشیا ماده دن که مایهٔ نقص و سفلدر ٭ ذهنده مستغنی اولمغله
فی الجمله ترقی ٭ و خارجده محتاج اولمغله من وجه تنزل ایتدکیچون وسط اولوب ٭
اندن بحث ایدن علمه علم اوسط تسمیه اولنمقده خبط و غلط اولور ٭ و بو
علوم ریاضیه درت قسمدر ٭ هیئات ٭ و هندسه ٭ و حساب ٭ و موسیقیدر ٭
اوچنجی قسم ذهنده و خارجده ماده یه محتاج اولانلر ٭ اندن بحث ایدن علمه
علم طبیعی و علم اسفل دینور ٭ زیرا طبیعت که مبداء حرکت و سکوندر اندن باحث

باحثدر ٭ و خارج و ذهنده ماده ناقصهٔ محتاج اولدوغی علم اسفل دینمکه
باعثدر ٭ چون اقسام حکمت نظریه سمت اختتام بولدی ٭ من بعد اقسام
حکمت عملیه که بو کتابمزده مقصد اقصی و مطلب اعلیدر ٭ بیان ایتمکه اهتمام ایده لم
شول اشیا که بزم قدرت و اختیارمز مدخلنسز اولمز ٭ اولدخی اوچ
اوچ قسمدر ٭ و هر برندن بحث ایدن بر علم خفی و مغلق طلسمدر ٭
اول قسم اول افعال و اعمالدرکه آدمیدن که شخص واحد اولدوغی جهتدن
صادر اولوب ٭ غیر شخص ملاحظه اولنمدوغی ظاهر اولور ٭ بو مقوله دن بحث
ایدن حکمت عملیه یه علم اخلاق دیرلر ٭ زیرا انده هر شخصک خلقندن
بحث اولنور ٭ که نیجه اولمق کرک که حسن و ممدوح ٭ اولوب مذموم و مقبوح اولمیه ٭
ابنای جنس ایله ارتباطی ملحوظ ٭ و افراد نوع ایله اختلاطی منظور اولمز مثلا
آدمی حد نفسنده تن تنها و بی کس و تنها دخی اولسه حلیم و سخی و عفیف
اولوب ٭ غضوب و بخیل و خفیف اولمامق کرک ٭ الی غیر ذلک ٭ ایکنجی قسمی اهل بیت و
ارباب منزلی ایله اولان افعال و اعمالیدر ٭ اندن بحث ایدن علم تدبیر المنزل در ٭
مثلا هر کس اهل بیت و خانه ٭ و سکان منزل و کاشانه سی ایله که اهل بیت و
عیال و اولاد و اطفال ٭ و خدمتکاران و حشم و پرستاران و خدمدر ٭
نه وجهله مساکنه و معامله ٭ و نه درجه ده معاشرت و مجامله ایتمک کرکدر ٭
که سبب انتظام امر معاش ٭ و حسن معادنده موجب انتفاع و انتعاش
اوله ٭ اوچنجی قسم عامهٔ اهل مدینه و دیار اختلاطی ایله صادر اولان
اوضاع و افعالدر ٭ اندن بحث ایدن علم تدبیر المدینه دیمکله مسمی در ٭

بو مقامه دك مذكور و مسطور اولان امور كلام عامه و مقالات جمهوردر
اما حكيم مدقق فيلسوف محقق خواجه نصير زياده بسط و تحرير ايدوب
شرح و تفصيل افكار و آرا ايله غرّهٔ كتاب و طرّهٔ خطابن بهجت افزاى
و خاطر آراى ايدوب بيوردى كه نوع انسان و صنف بشركه مصالح اعمال
و محاسن افعالى كه مقتضى انتظام امور و مستدعى استقامت احوالیدر
البته بر مبدادن ناشى و بر مقتضيدن صادر در پس اول مقتضى فى اصلنده
يا طبع در يا وضع در يعنى انسان بطبعه اول افعال و اعمالى اقتضا ايدوب
صادر اولور يا بر واضع آنى وضع ايدوب انسان اول واضعه اقتدا ايدوب
بو فعل ظاهر اولور قسم اول كه آنوك مبدئى اقتضاء طبع اوله آنوك
تفاصيلى مقتضاى عقول اصحاب فكر و فراست و تجارب ارباب فهم و
كياست اولسه گرك و بو نوع تخالف ملل و تداول دول ايله متبدل
و تعاقب ادوار و اكوار و تقلب سير و آثار ايله متحول اولمز و بو اولكي حكمت
عمليه دركه مذكور اولدى و قسم ثانى كه مبدئى وضع در حالى دكلكه بر طايفه
اتفاق آراسى اوله اكا آداب و رسوم ديرلر يا بر فاضلك كه تأييد الهى ايله
مؤيد و رواق كمالى عون ربانى ايله مشيد اوله نبى عليه الصلوة والسلام كبى
يا ولى و امام كبى وضعى ايله اوله بو قسمه نواميس الهيه ديرلر بو دخى حكمت
عمليه كبى اوچ صنفدر اولكيسى اولدر كه هر شخصه بانفراده راجع اوله
اكا احكام عبادات ديرلر ايكنجيسى اولدر كه اهل منازله عايد اوله مشاركت
و اختلاطلرى جهتندن اكا مناكحات و معاملات ديرلر اوچنجيسى اولدر كه

اولدر كه ممالك و بلاد و جماهير عباده مشاركت و مخالطلرى اعتبارىله
عارض اوله اكا حدود و سياسات ديرلر و بو علمه اهل شرع علم
فقه ديرلر و بو مقوله اعمالك مبدئى بر واضعك وضعى در لا بد تقلب
احوال و تغلب رجال و تطاول روزكار و تفاوت مقتضيات
ادوار و تبدل ملل و تحول نحل ايله معرض تغير و محل تبدلده واقع اولور
و بو باب تفصيل جهتندن اقسام حكمتدن خارج در زيرا نظر حكيم و روش
فيلسوف قضاياى عقل صرف تتبعنه مقصوردر و كليات اموركه تطاول
روزكار ايله منطمس و تعاقب و تجدد ملل و نحل ايله مندرس اولمز آنوك
تفحصنه محصوردر اما على سبيل الاجمال داخل مسائل حكمت عمليدر انتهى كلامه
بو فقير ايدرين نسخ كه شرايع انبياده عليهم السلام واقع در وضع نواميس
و شرايع اقتضاى حال اهل روزكاره كوره اولدوغنه راجع در مثلا نكاح
اخوات شريعت آدم صفى ده كه هنوز تكثر اشخاص بشرى نابديد و انتشار
نسل آدمى لره احتياج شديد ايدى حلال مشروع اولدى چون
نسل منتشر و ضرورت مندفع اولدى حرام و ممنوع اولدى والله تعالى
اعلم و احكم بحث ثانى فن مقصودو علم مطلوبك كه حكمت عمليه در
فايدهٔ مترتبه و غايت متأخره سى نه نسنه ايدوكين بيان ايتمكدر
اشارت سابق اولدى كه بر امر اختيارى يه شروع ايتمك حقنده
اكرچه فايده ما به اعتقاد كافى و تمام در اما فايدهٔ نفس الامرييه معتد بها
اعتقاد ايتمك موجب نشاط و اقدام و مفيد كمال اهتمام در و فايده

نحل جمع نحله بمعنى الملكه
مسلمه

حکمت عملیه یه اکرچه ضمن کلام سابقده اشارت محرک و رمز
شایق ایراد اولندی اما مزید تشویق طالب و ترغیب راغب ایچون
تفصیل عبارت و تکریر تلویح و اشارت اولنمق بعید و بدیع دکلدر
پس معلوم اولدیکه فایدهٔ تحصیل علم حکمت عملی اولدرکه نفس انسانی
حکمت نظریه کسبی ایله وجه سابق اوزره اعتقادات حقه و علوم
مطابقه ایله متحلی و عقاید باطله و جهلیات بسیطه و مرکبه دن متخلی
اولدقدن صکره حکمت عملیه دخی تحصیل ایدوب آنوک کسبی ایله محاسن
اعمال و مکارم اخلاقک تفاصیلنه عارف و مساوی اعمال دنیه
و فضایح اخلاق ردیه یه واقف اولوب مقتضای علمیله عامل و هر
طرف علم و عمله کامل اولیجق چهرهٔ ماهیتی زیور قسم اول ایله حالی
و جید وجود انیتی قلاده و طوق قسم ثانی دن عاطل و خالی اولوب
نشأهٔ دنیویه ده کمالات و مکارمله موصوف و امور معاشی
احسن وجوه و اجمل حالات اوزره مصروف و نشأهٔ اخرویه ده
شرف قرب و قبول حق جل شانه و بهر برهانه درجه سینه
واصل و زمرهٔ مقدسان ملاء اعلی و فرقهٔ مقربان حظیرهٔ والایه
داخل اولوب فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مثوبات جزیله
و سعادات جلیله یه جایز و ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی
قلب بشر مراتب عالیه سینه فایز اولور و الحاصل سعادت نفس
انسانی ایکی نسنه ایله حاصل و سعید حقیقی اول نفس درکه بو ایکی درجه یه واصل

واصل در بریسی تحصیل علوم حقه و اعتقادات صحیحه و بو فضیلت
حکمت نظریه کسبی ایله محصول اولور و بری دخی اخلاق فاضله و
اعمال صالحه ایله تحلی و اخلاق ردیه و اعمال غیر رضیه دن تخلی در
و بو حالت تحصیل حکمت عملیه ایله کامل بعده مقتضای علمی ایله عامل
اولمغله میسر اولور و پا بقادیده مکنوز سعادتکه قرب حقه و وصول
و زمرهٔ ملاء اعلایه دخولدر بو فضیلت ایله مقدر اولور زیرا حق تبارک
و تعالی و زمرهٔ مقدسان عالم بالا کمال علم و احاطه ایله موصوف و
غایت طهارت تقدس ایله معروفلردر و نفوس بشریه که حلیهٔ علوم
حقه دن عاطل و محل اعتقاد باطل یا مخالطهٔ اخلاق ذمیمه ایله متدنس
و ملابسهٔ اعمال قبیحه ایله متنجس اولمش اوله آنلره مجانست و مناسبتدن
اول مرتبه دور و لیاقت اتصال و اختلاطدن اول درجه ده مهجور اولورکه
بعد ما بینی اکثر مما بین المشرقین اولور چون اطلال و دمن خراب
آباد بدن طرفندن مفارقت و دوری و ارتحال ضروری ایلیه نسایم
قرب عالم علوی ایله منشرح و ابواب سموات آکا منفتح اولمیوب دربکار
بادیهٔ هوانده محبوس و مضطرب و درجات رحمت رحماندن حتی یلج الجمل
فی سم الخیاط ممنوع و محتجب اولورلر اکر حکمت نظریه ده راجل و عقاید
حقه دن خالی و عاطل و وجود کریم متعال و صفات کمال جلالنه و بالجمله
مبدء و معادینه جاهل اولورسه ظلمت جهل و ضلالتده خالدین و سعیر
و شقاوتده مخلد ابد الآبدین زمره سندن اولور و اکر تحصیل حق اعتقاد

ومؤمن مبدأ ومعاد اولوب لكن متابعت نفس وهوا ومخالفت احكام
شريعت وهدا ايتمكله كسب ملكات رديه ورحمت سبحان رحيم
وتمامًا بدن دائما محروم اولمز بلكه هيئات وملكات رديه نك جوهر نفسنده
رسوخى قدر متعذب ومحترق ورياض انس وسلوت رحمانيدن اول مقدار
محتجب ومنفرق اولوب بالآخره وجود اصل كوهر ايمان وحصول مايۀ معرفت و
ايمان سببى ايله سابقۀ وعد رحمت رحمانا يرشيور وآنى آتش سعير
جرم وعصياندن خلاص ومكرمت خانۀ روضۀ رضوانده خاص ايلر
پس جان پدر اصل سعادت جاودان سرمايۀ معرفت وايماندر جهد ايله كه
قلبك آلوده شبهه وشكدن وسندن بر حالده كوهر معرفت منفك
اولميه ⁂ بيت ⁂ كوهر معرفت اندوز كه با خود ببرى
كه نصيب دكرانست نصاب زر وسيم ⁂ اكر حكمت نظرى ده كامل
وذبح درونى اعتقادات صحيحه ومعارف علوم مطابقه يه شامل اولدقدن
صكره حكمت عمليه يى دخى تحصيل ايدوب مقتضاى عمليله عامل اولوب
تهذيب اخلاق وعبادت معبود خلاق ايتمكله علم وعملى دوش
بدوشنده حامل اولدى ايسه ارواح عاليه وانوار ساميه يه علم وطهارت
جهتندن مجانس وتقدس وروحانيت حيثيتندن مؤانس اولوب
الجنسية علة الضم مقتضاسنجه اول جهتدن جذب وخروج والجنس الى
الجنس يميل مستدعاسنجه بو طرفدن ترقى وعروج اولوب مقناطيسدن
جبال شاهقه وتلال شامخه قطعۀ سوزن وپارۀ آهنى كندويه جذب بنجه

نيجه ايدرسه اول نهج ومنوال اوزره ملاء اعلى آنى جانب بالايه جذب
ايدوب صراط مابينى كالبرق الخاطف والريح العاصف مرور وعبور
ايدوب خطاير قدس ومحافل انسدن استعدادنه مناسب
وروحانيتنه ملايم مقر صدق ومستقر كرامتده ابد الآبدين مؤبد
وخالدين فرقه سندن اولور ⁂ نظم
عالم وعامل اولنلر حكيمدن اندوه بيم ⁂ ساكن فردوس اولورلر ذلك الفوز العظيم
وبو تقريرلردن ظاهر وروشن اولدى كه علم اخلاق طب روحانيدر
نته كم صنعت طب علم جسمانيدر زيرا نفس انسانيه نك اخلاق رديه امراضى
واعمال خبيثه اعراضيدر وبو علم شريفله نفسك اخلاق رديه سنى ازاله و
افنا واخلاق رضيه سنى ادامت وابقا قيلمق ميسر اولور نته كم علم طب ايله
بدنك صحت حاصله سنى حفظ وادامت ومرض عارضى دفع ايتمكله صحت زائله
سنى اعادت ايتمك مقرردر پس علم اخلاقك فائده سى اولدر كه اولا
نفس مرخلقدن خالى وعارى ايسه اخلاق حسنه تحصيل اولنه واكر اكا
خلق ردى عارض وطارى ايسه انلرى اخلاق حسنه يه تبديل ايليه واكر
نفس حاصل جبلتنده خلق حسن وخوى نيكو اوزرينه جارى ايسه اول خلقى ادامت
وتكميل قلنه پس بو مقامده بره لازم اولدى كه تبديل خلق جدا نفسنده
ممكن ومقدور وآدمى خوى كسوب آخر خوى حاصل قلمق حد ذاتنده قابل و
ميسوردر عيان واقاويل حكمايى بو مسئله ده شرح وبيان ايده وز
معلوم اوله كه بو مسئله ده حكمادن منقول اولان اقوال معتبره اوچ قولدر

برى بو اولدر كه تبدل خلق مطلقا امر ممتنعدر • بر خلق كه ذات آدميده
حاصل اوله اصلا تبدلى نا مقدر • وازالهسى غير ميسّردر • زيرا خلق امر طبيعيدر
وامر طبيعى عوارضدن متأثر • وموضعندن متبدل ومتغير اولمز • ايكنجى قول
اولدر كه خلق ايكى نوعدر • برى طبيعيدر • يعنى اصل خلقتده مركوز ومجبولدر
آنوك تبديلى متعذردر • برى دخى الفى وعاديدر • يعنى مألوف ومعتاد
اولمقدن حاصل اولور • وآنوك تبديلى ممكندر • اوچنجى قول اولدر كه اخلاق
بالسرها تبديلى ممكن وازالهسى مقدور وغير ممتنعدر • زيرا هيچ خلق طبيعى و
جبلى دكلدر • بلكه اسباب خارجه • ومعتادات عارضهدن حاصل اولور •
پس فرض تبدل وامكان تحولندن هيچ محال ذاتى لازم كلمز • وهيچ استحاله
وامتناع مترتب اولمز • وعامهٔ حكما وجمهور علما بو قولى تصحيح وبو مذهبى
اختيار وترجيح ايلديلر • وبو قول فصل ومذهب جزلدر • انبيانك
دعوت وشريعتلرى بو قوله مبنى • ومشايخ وعلمانك تربيت و
طريقتلرى بو مذهب اوزرينه جاريدر • وحقيقتده بو مسئله مسئلهٔ اخرىيه
مبتنيدر • وحكما اول مسئلهده دخى اختلاف ايتمشلردر • وهر
طايفه بر طريقه كيتمشلردر • واول مسئله بودر كه افراد نفس انسان
اصل خلقت ومبدء فطرتده نه نيك اوزرينه مجبولدر نه سيئات وحالتده
مفطور ومجبولدر • بعض حكما ذاهب اولديلر كه اصل خلقت وطينت وآفرينش
وجبلتده خير محض اوزرينه مجبول وكمال صرف اوزرينه مخلوقدر • اما
بعده مزاولهٔ امور شهوانيهٔ خسيسه • ومماسهٔ احوال دنيهٔ خبيثه • وترك

وترك واهمال تحصيل خير وسعادت • ومخالطهٔ اهل شر وشقاوت ايله
اكتساب ملكات رديه وتحصيل اخلاق ذميمه ايلوب • اصل خلقت
ومبدء فطرتنه مخالف ومنافى اولورلر نتهكم حديث شريفده وارد
اولمشدر كه كل مولود يولد على الفطرة ثم ابواه يهودانه وينصرانه
ويمجسانه • بيت • بدست خويشتن ميكنى تو صورت خويش
وكرنه ساخته اندت چنانكه مى بايست • وبعض حكما بو طريقدن نارب
وبو مذهبك عكسنه ذاهب اولوب ديرلر كه نفس انسانى اصل خلقت
ومبدء فطرتده وسنخ طبيعتده مخلوق ومجبول وجوهر نفس اكرچه
نورانيدر • لكن ظلمات طبيعت ايله مختلط اولمغله شر وشقاوت
اوزرينه مجبولدر • لكن بعده بعضنه توفيق رفيق • وعنايت هادى
طريق اولمغله تبدل خلقت وتحويل فطرت ايدوب كسب خيرات •
واستفادهٔ مبرات ايتمك اولور • اكر شر وشقاوتى نهايتده • وجوهر
ظلمانى جوهر نورانىيه غالب مطلق دكل ايسه • وجمهور حكما اكا ذاهب
لردر كه نفس انسانى حد نفسنده واصل ماهيتنده نه خير محض وسعادت
صرف اوزره مجبول • ونه شر وشقاوت بحت اوزرينه مجبولدر •
بلكه طرفينه قابل • واستعدادى هر جانبه حاصلدر • اكر توفيق معاونى
اولوب اخلاق رضيه • واعمال مستحسنه تحصيل ايدرسه اهل سعادت
وكمال اولور • واكر خذلان مقارنى اولوب اخلاق رديه وافعال
مستهجنه حاصل قيلورسه اهل شقاوت ونكال اولور • اما جالينوس

الاسلام الاصح

مذهب رابعه ذاهب اولوب دیدی که نفوس انسانیه اوچ قسم در
بر قسم اولدر که بالطبع خیردر یعنی خیر محض اوزرینه مجبول در و بر قسم
دخی بالطبع شریر یعنی شر صرف اوزرینه مجعول در و بر قسم دخی
ایکی جانبه مایل و ایکی طرفه قابل در و بو مطلوبه دلیل و برهان ایراد
ایلدی نته کم اخلاق ناصریده منقول در بز اطنابدن احتراز
ایدوب ایراد ایتمدک و دخی جالینوس ایتدی که بز بالعیان والمشاهده
کورورز که بعضی کمسنه لرک طبیعتی خیر اقتضا ایدر بر وجهله اول
حالدن منتقل اولمز و بو قسم قلیل در و بعضی کمسنه لرک طبیعتی شر
اقتضا ایدر و هیچ بر وجهله خیری قبول ایلیوب شردن منتقل اولمز
و بو قسم قسم اولدن اکثردر و بعضی کمسنه لرک طبیعتی ایکیسینه
دخی قابل در مصاحبت اخیار ایله خیر و مقارنت اشرار ایله شریر اولور
و بو قسم متوسط در پس جالینوسدن نقل اولنان کلام مقتضاسی
اوزره بعض اخلاق قابل تبدیل بعضینک تبدیلی مستحیل اولور اما
جمهور متأخرین و عامهٔ محققین سابقا نقل اولنان مذهب اوزره
درکه هر خلق تبدیلی ممکن در زیرا هیچ خلق طبیعی دکل که تبدیلی ممتنع
و انتقالی محال اوله اگر خلق طبیعی اولوب تبدیلی محال و انتقال و
تحویلی استحاله یه اشتمال ایدیدی شرایع و نوامیس که انبیا علیهم
الصلوة والسلام احکام و تأسیس ایتمشلردر ضایع و باطل و
قوانین تربیت و سیاست که علما و امرا انفاذ و اجراسنه اتفاق ایتمشلردر

ایتمشلردر عبث و بی طایل اولوردی عامهٔ اهل عالم تعلیم و تأدیب
اولاد و اطفال و تربیت و تثقیف اسرا و خدم و حشم ایتمکده متفقلردر
و تأدیب و تربیتک نفعی ظاهر و فایده سی محسوس و مشاهد و عایده سی
روشن و باهردر پس تبدیل اخلاق ممکن ایدوکی کالشمس فی وسط
النهار ظاهر و پدیداردر غایة ما فی الباب بعض اخلاق محلنده تمکن و استقرار
بولمشدر و جوهر نفس آنوک آثار و احکامندن طولمشدر انوک کبی
خلقک ازاله و تبدیلی غایتده دشوار و عسیردر و بو مقوله اخلاق
اصحاب جهل و شقاوه بسیار و کثیردر و بو مقوله اخلاقک ازاله سی
ریاضات شدیده و مجاهدهٔ کثیرهٔ عدیده ایستر انکیچون اکثر جهال
و ناقصلر خلقه تبدل ناممکن در دیو تخیل ایدوب تبدیل خلق و تکمیل نفس
طریقنده مجاهده و ریاضت ایتمکدن تقاعد ایدوب قلل جبال جهل
و ضلاله تصاعد ایدرلر پس اگر امتناع تبدل خلقه احتمال ویروب تأدیب
نفوس انسانی و سیاست اشخاص بشر خصوصنده تکاسل و اهمال اولنه
و سرکشینک زمام اموری طبیعتی الینه ویریله اکثر خلایق نقصان و شقاوتده
قلوب بعضی اسیر فسق و فساد و بعضی مبتلای غضب و عناد و بر طایفه دام
حرص و طمعه کرفتار و بر زمره قلهٔ کبر و نخوتدن حضیض فلاکته نکو
نسار اوله لر ایدی لکن رحمت رحمان و لطف و عنایت حضرت منان اقتضا
ایلدی که بعض نفوس بو ورطه لردن خلاص و قرب قبولنده خاص
خاص الخاص اوله لاجرم انلرکچون مؤدبلر و معلملر احسان ایلدی مؤدب

اوّل اکثر نفوس و خلایقه عموماً شرایع و نوامیس الهی در . خاصّه شریعت
جناب حضرت خاتمی صلّی الله علیه و سلّم که ناسخ شرایع و ملل و ختم ادیان
و نحل اولمغین . رسوم خیرات و فنون آدابک جملهسین جامع . و انوار
فیض و تکمیل شموس قواعد و قوانیننده‌ن لامع در . مؤدب ثانی اصحاب
عقل صحیح . و ارباب تمیز و ترجیح اولنلر . خصوصا حکمت عملی در . که بو کتاب
بعون الله تعالی فواید فوایدینه حاوی . و جلایل مسایل و خفایای زوایاسی
حکمای متقدمین . و فضلای متأخرین دن ناقل و راوی در . هر چند
اخلاق ناصری و جلالی ده بو موضعده تقریر اولنان وجوه و دلایلده
بل عیون مسایلده . مواضع ابحاث . و مواقع انظار وار در . که مسوده
اولیده ایراد و تقریرینه جازم اولمشدق . حالا طباع ارباب
استماع ردای ملالت و شاملیه متزمّل . و امتداد اطناب اطنابه غیر
متحمل . فهم و تمکین بو مبیضه ده انلری ترک اتمکه عازم اولدق . لکن بو قدر
ایراد ایدرز که کرکسه مذهب جمهور اولسون که هر خلق تبدیله قابل در .
کرکسه کلام جالینوسدن مفهوم اولان اولسون که بعض خلق قابل
تبدیل . و بعض آخرک تبدیلی مستحیل در . بر هر حال و تقدیر علم اخلاقه
احتیاج مقرر در . زیرا بعض اخلاقک امکان تبدیلی بو علمه احتیاجده
کافی در . و جملهنک تبدیلی ممکن اولمق مضر و منافی دکلدر . نته کم علم طبه
احتیاج اولمقده جمیع امراض قابل علاج اولمق لازم دکلدر . زیرا بعضی مرض
قابل علاج . و انلردن تصحیح مزاج ممکن دکل ایدوکی متفق علیه در . مع

مع ذلک علم طبه احتیاج صحیح و ثابت و ثمرهٔ نفعی بوستان قلوب
عقلاده نابت در . کذلک علم اخلاقه محتاج الیه ایدوکی محقّق و حکما و علما
آراپسنده مصدّق در . و بعض اخلاق قابل تبدیل دکلسه دخی احتیاج مزبوره
منافی دکلدر . زیرا بعض آخرک امکان تبدیل و قابلیت تحویلی کافی در
و بو تقریر ایله بو مقامده ایراد اولنان اعتراض مندفع اولور . تقریر اعتراض
بو در که بعض اخلاق اصلا متبدّل اولمق احتمالی یوقدر . و محلندن ازالهسی
قطعا ممکن دکلدر . تجربه بوکا شاهد صدق و برهان ساطع و عیان و
مشاهده دلیل قاطع در . مثلا بعض نفوس بر وجهله غباوت و بلادت
اوزرینه اولور که مصرع روزکار دراز و مدت دور . اکا
تعلیم و تفهیم اتمکه صرف مقدور اولنسه . دقایق فنون و حقایق علومدن
شیء جزئی فهم ایلمز . و شیخ رئیس ابو علی سینا بو حالته بلادت
متناهیه دیو تسمیه اتمشدر و دیمشدر که شکل اول بدیهی الانتاج در .
و لکن بلید متناهی استخراج نتیجه دن عاجز و مطلوبه نا فایز اولور . هر چند صغری
و کبری یه تصدیق ایلر . اما اصغرک اکبرده اندراجنه واقف اولمیوب نتیجه ده
توقف ایلر . و وجه اندفاع تقریر مذکورده وافی در . زیرا بعض اخلاقک
امکان تبدلی احتیاج علم اخلاقده کافی در . و الله تعالی اعلم

بحث ثالث حکمت عملیه که اوج علم در موضوعلری نه نسنه انلری بیان اتمکده در

بعض مبادی تصوریه و تصدیقیه که علوم مذکورهده محتاج الیه و

موقوف علیه در. بو سیاقده مبین و معین اولنور. اولا معلوم اولسون
که علوم متداوله دن هر علم و فنون معتبره دن هر فن مسایل متکثره و مباحث
متعدده در. و هر شی که امور متکثره اوله اکا بر جهت وحدت کرك آنوك
عروضی عنباریله شیء واحد اولوب علی حده مطلوب و مشروع فیه اولمق
ممکن اوله. چون حکمت عملیه دخی امور متعدده و مسائل متکثره در. اکا دخی بر جهت
وحدت کرك. و اول جهت وحدت مسایل متعددهٔ مذکوره موضوع
واحددن بحث ایتدوکی در. زیرا مسائلدن بر طائفه بر علم اولوب طایفهٔ اخری
علم آخر اولدوغی بو طایفه بر موضوعدن بحث ایدوب اول طایفه آخر
موضوعدن بحث ایتدوکی در. و ارباب معقولات تمایز العلوم بحسب
تمایز الموضوعات دیدکلرینك معناسی بودر. مثلا علم طب جسد آدمیدن
بحث ایدر صحت و مرض جهتندن و علم هیئت اجرام علویه و سفلیه بسیطه دن
بحث ایدر. لاجرم هر بریسی علی حده فن مستقل اولوب آخره خلط اولنمدی.
موضوع علم نه ایدوکنه آگاه اولان علم مذکورك تحصیلنده انتباه اوزره در.
مثلا علم اخلاقی اخلاق انسانیدن بحث ایتمك جهتی ایله ملاحظه و تصور
ایلیوب شروع ایلسه بصیرت تامه اوزره اولور حتی هر مسئله که کلور
ملاحظه ایلر. اگر اخلاق انسانیدن باحث ایسه علم مطلوبندن ایدوکین
بیلوب تعلم و تفهمنه راغب اولور. و اگر خلافی ایسه مطلوب بحثنده
داخل کل ایدوکنه عارف طلبندن تارب اولور. و تفاصیل مباحث
موضوعده تحقیقا جو قدر. بو رساله آنوك بیاننه محتاج کلدر. و بزمن بعد

لرین

وبزمن بعد حکمت عملیه نك که بو کتاب آنوك بیانی ایچون موضوع و طالب
کمال نفس ایچون محل توجه و مشروع در. موضوعی نه در. و علوم ثلثه
که آنوك اجزاسی در. موضوعلری نه لردر بیان و مخدرات معانی نك چهره
برقع عباراتدن عیان ایده لم. تا که شارع کتاب و سامع خطاب اولنلر
بصیرت تامه ایله متصف. و ابصار و عیون بیاننده معترف اوله لر.
حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدر. که چون علم مشروع فیه نفس انسانی
نیجه خلق اکتساب ایتمك کرك که آندن صادر اولان افعال جمیل و محمود اوله
اکا علم در. پس بو علمك موضوعی نفس انسانی در. اما شول جهتله که اندن
افعال جمیلهٔ محموده یا قبیحهٔ مذمومه بالاختیار صادر اولور. پس اول لابیلمك
کرك که نفس انسانی نه در. و غایت کمالی نه نسنه در. و قوتلری نه لردر.
که انلری وجه محمود اوزرینه استعمال ایدیجك کمال خیره که مطلوب انسانی در
واصل اولور. و درجهٔ کمال مراتب سعادتندن مانع نه در که اندن اجتناب
ایتمك دخی تحصیل خیر و کمال ده لازمدر. و بو تخلیه در خاء معجمه ایله. یعنی
نفسی رذایل اخلاق و قبایح اعمالدن تهی و خالی قیلمقدر. و اول تحلیه در
حاء مهمله ایله. یعنی نفسی جلایل اخلاق و محاسن اعمال ایله مزین و حالی
قیلمقدر. و بعض صفیا تخلیه که عدمی در مقدم قیلدیلر. تحلیه یه که و
جودی در. **قطعه** ترك بدی مقدمهٔ فعل نیکی است

اول علاج مردم بیمار احتما است. | خود نفی باطل اول لفظ شهادت است
اول اعوذ و انکهی الحمد و الضحی است. | اول بشوی دست و پس انکه خار کن

يعني بتوي دست زمرجان نه یاد ماست ٭ پس طالب
خیر و سعادت اولنه اخلاق و افعال حسنه بیلمك كرك كه جهد وجود
نفس انسانی محلا اوله ٭ و اخلاق و اعمال ذمیمهٔ دخی بیلمك كرك كه مرآت
وجود آدمی انلردن پاك و مجلی اوله ٭

عرفت الشر لا للشر لكن لتوقيه فمن لا يعرف الشر من الخير يقع فيه

پس معرفت انسانی و قوای ظاهری و باطنی سی نه لردر بیان ایچون و كمال
و نقصان و سعادت و شقاوتی نه در و نلرده در ٭ اظهار و عیان ایچون
اوج مقام ایراد اولندی ٭ و هر مقامده نیجه امور مهمه و فایدهٔ نافعه مندرج
قیلندی ٭ مقام اول نفس انسانی كه نفس ناطقه ایله تعبیر
اولنور نه نسنه در آنوك بیانندهدر

معلوم اولسون كه حكما نفس ناطقه دیدكلرینه لسان شرع مطهرهده روح دیرلر
و هر چند یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي آیهٔ كریمه سی نك
اشارت شریفه سی اولدر كه حقیقت روحدن بیان ٭ و ماهیتی ایدوكین
كشف و عیان ٭ قصد ایلمك مؤمن اولنه روا و ادب عبودیته لایق و سزا
دكلدر ٭ بنا علیه مشایخ حقیقت ٭ و علمای شریعتدن نیجه ائمهٔ كبار حقیقت
روحده تكلم ایتمكدن ابا و فرار ایلدیلر ٭ لكن ظاهر لا اقل محتملدر كه قرآن
عظیم ٭ و فرقان كریمده بیان بیورلمیان حقیقت و كنه ماهیت روح در
كه حد تام ٭ و فصل و خاص و جنس عالی ایله اولور ٭ اما بعض عوارض خارجه ٭ و آثار
و خواص ظاهره سی ایله ترسیم اولنمغه منع یوقدر ٭ لاجرم جمهور علما ٭ وكافهٔ

وكافهٔ حكما مبتدیلره تعلیم ٭ و طلاب كماله تفهیم ٭ ایچون تعریف و
ترسیم ایلیوب دیدیلر ٭ نفس انسانی بر جوهر بسیط غیر جسم و جسمانی در
بالذات معقولاتی ادراك و تعرف ٭ و بدن محسوسده آلات و قوی
سببی ایله تدبیر و تصرف ایدر ٭ و بو تعریف قول كافهٔ حكمای عظام
و مذهب اكثر مشایخ صوفیه و مختار بعض علمای كلام در ٭ و ماهیت نفس
ناطقه و حقیقت روحده اقوال چوقدر ٭ لكن طلب اختصار ایچون مختار اولان
تعریفدن غیریسینی ذكر ایتمدوك ٭ حضرت شیخ كامل مكمل شیخ
شهاب الدین عمر سهروردی قدس الله سره كتاب عوارف المعارفده
ذكر بیورمشدر ٭ طالب تفصیل اولنلر كتاب مذكوره رجوع ایلسون ٭ اما
تعریف مذكورك ایضاح و تحریر و فوایدی قیودنی اثبات و تقریر ایچون التی امر
ایراد ایدهلم كه نفس انسانی طاقت بشری ایرشدوكی مقدار معلوم اوله ٭
معرفت نفس عرفان رب العالمین كه اهم مرادات ٭ و سرمایهٔ سعادات
و اول واجبات ٭ و مقدم طاعات و عباداتدر ٭ وسیله اوله ٭ امر اول
اثبات وجود نفسدر ٭ امر ثانی نفسك جوهر اولدوغین بیان ایدر ٭ امر
ثالث نفس بسیط اولدوغین عیان قیلمقدر ٭ امر رابع نفس جسم و جسمانی
دكل ایدوكین تقریر ایتمكدر ٭ امر خامس نفس بنفسه مدرك و آلاتله متصرف
ایدوكین تحریر ایتمكدر ٭ امر سادس نفس حواسله محسوس دكل ایدوكین كشف
و تنویر ایتمكدر ٭ امر اول كه اثبات وجود نفس ناطقهدر
معلوم اولا كه نفس انسانیه نك وجودی بدیهی قولی در ٭ بدیهی اولی دلیل

بیان و حجت و برهان کتورمکدن مستغنیدر • زیرا اظهر اشیا انسانه

کندو حقیقت و ذاتیدر • که بر آن و بر ساعت مخفی و نامعلوم اولمق یوقدر

کرك خفته کرك بیدار کرك مست و کرك هشیار جمیع احوال و اطوارده

نفس انسانی کندو ذاتنه شعور و استشعاردن خالی دکلدر • و انسان

معرفت ذاتنده حجت و استدلاله محتاج اولمز • بر شیئله نفسی مابیننده

تحلل واسطه محالدر • اما نفس مجردمیدر مادیمیدر جوهرمیدر عرض میدر

و سایر احوال و خواص و احکام و عوارضی لید محتاج و اثباته موقوف اولسه

جایزدر • و انلرك اکثری وجدان صحیح و ذوق سلیم ایله معروفدر • لکن تنبیه

و توضیح • علما مابیننده نهج صحیحدر • بناءً علیه امور باقیده دخی ایراد اولندی

امر ثانی جوهریت نفس در

معلوم اولا که هر موجود ممکن ایکی قسمه منحصردر • بری جوهر بری عرض •

زیرا اکر قیامنده غیره محتاج اولمیوب بنفسه قایم ایسه جوهردر • اکر

بنفسه قایم اولمیوب • قیامنده آخره محتاج ایسه عرضدر • و اول آخره که انوکله

قایمدر • بو عرضك موضوعیدر • جوهرك مثالی جسم کبی که بنفسه قایم

و قیامنده آخره محتاج و تابع دکلدر • عرضك مثالی لون جسم کبی که بنفسه

قایم اولمیوب بلکه جسم ایله قایمدر • حتی جسم اولمسه مجرد لون بنفسه قایم

اولمق طور عقلدن خارجدر • و جوهر دخی ایکی قسمدر • بری مجرد بری

مادیدر • مجرد اولدر که اکا اشارت حسیه قابل اولمیوب تفریق و تبعیض

ایتمك میسر اولمیه • عقول و نفوس کبی • و مادی اشارت حسیه قابل اولور

تفریق

تفریق و تقسیمی ممکن اولانلردر • جسم کبی • و حکما اثبات جوهریت نفسده

دلیل اقامت ایلدیلر • و خواجه نصیر کتاب اخلاقده نیجه سین ایراد ایلدی

بز انلردن احصری نقل ایده لم • و اول بودر که چون عرض موضوعینك

مقبول و محمولی • و موضوع بونك قابلی و حاملیدر • و نفس انسانی دایما

صور عقلیهٔ علمیهٔ حامل و قابلدر • زیرا صور علمیه نفس تحصیل ایدوب

اول صور اکا حاصل اولمقدن خالی دکلدر • پس لازمدر که نفس جوهر

و موضوع اولوب • بو صوری قابل و حامل اوله • پس نفس عرض اولمق

ممکن دکلدر • زیرا عرضیت بو معنایه منافیدر مباینیدر • اما بو دلیل ده

نظر طامر واردر • زیرا حکما قیام عرض بالعرضی تجویز ایلدیلر • و حرکتله

سرعتی اکا دلیل کتوردیلر • حرکت عرضدر و سرعت دخی عرضدر • بینه

سرعت حرکتله قایمدر دیدیلر • پس ایله اولیجق نیچون جایز دکل که نفس

عرض صور علمیه دخی عرض اولسون • و بو عرضی اول عرض حامل و قابل اولسون

پس جوهریت نفسده سایر ادله یه اعتماد اولنسون • امر ثالث بیان

بساطت نفس در • بو مقامده بسیطدن مراد اولدر که اصلا تجزیه و

تبعیض و تفرقه و تقسیمه قابل اولمیه • و مرکب آنوك خلافیدر • یعنی ذو اجزا

اولوب اجزاسنی بری برندن تفریق ایتمك ممکن اوله • چون بو مقدمه

مفهوم اولدی • پس معلوم اولسون که نفس انسانی بسیطدر • یعنی

اجزاسی و ابعاضی یوقدر • و تفریق و تقسیمه قابل دکلدر • دلیل اولدر که

بعضی اشیا بی که بلا شبهه بسیطدر • وحدت کبی مثلا نفس آنی تعقل

ایدر

وتعقل خود صورت معقولدر. ذات عاقلده حال اولمغله اولور. پس
اگر نفس منقسم اولیدی اندە شيء غير منقسم حال اولمزدي. زيرا محلك
انقسامندن حالك دخي انقسامي لازم گلور. چون حال كه وحدت
متعقله در غير منقسمدر. لابد محل دخي كه نفس ناطقه در غير منقسمدر. وهو المط

امر رابع نفس ناطقه جسم وجسماني دگل ايدوكي در

اولا معلوم اولا كه جسم اول جوهره ديرلر كه جهات ثلاثه اعني طول وعرض
وعمقده انقسامي قبول ايليه. وجسماني دن مراد اولدر كه يا نفس جسمده يا
هيولاي اجسامده حال اوله. پس جميع اعراض كه جسمده حالدر. وصورت جسميه
وصورت نوعيه كه هيولی ده حالدر جسمانيدر. وگاه اولور اجسام واعراضنه
جمله سينه جسمانيات ديرلر. چون جسم وجسماني نه در معلوم اولدي. پس
مطلوبمز كه نفس انساني جسم وجسماني دگلدر ديمكدر ظاهر اولدي. زيرا
هر جسم وجسماني منقسمدر. نفس خود غير منقسم ايدوكي امر ثالث تقريرنده
ظاهر اولدي. پس نفس جسم وجسماني دگل ايدوكي ظاهردر.

امر خامس نفس بالذات مدرك وآلاتيله متصرف ايدوكي در

چون سابقا معلوم اولدي كه نفس كندوسيني ادراك ايلر. بلكه ادراك
ايتدوكين دخي ادراك ايلر. وجايز دگلدر نفس كندوسيني آلتله ادراك ايليه
زيرا شيئله نفسي ما بينده آلت تخلل ايتمك ممكن دگلدر. وحكما كه عقل وعاقل
ومعقول متحددر ديرلر مرادلري بو معنادر. يعني نفس كندوسيني ادراك ايتمسي
واسطه ايله دگلدر ديمكدر. اما نفس آلاتيله متصرف اولدوغي ظاهردر. مثلا آلت

بصر ايله ادراك مبصرات. وآلت سمع ايله ادراك مسموعات ايلر. وعلى هذا
القياس وبو تصرف عملي در كه قوت مدركه دن ظاهر اولور. وبر تصرف دخي
ايدر. اول اولدر كه ادراكدن صكره تحريك اعصاب وعضلات ايلر. وبو تحريك
سببي ايله بدندن افعال متعدده ظهور ايلر. وبو تصرف تحريكيدر كه
قوت متحركه دن صادر اولور. وبو وجهله صادر اولان افعاله افعال اختياريه
ديرلر. وافعالك كيفيت صدوري كليات مبادي واسبابي علم طبيعي ده
بيان اولنور.

امر سادس نفس حواس ايله محسوس اولمدوغي در

چون نفس جسم وجسماني دگل ايدوكي ظاهر اولدي. پس حواس ايله محسوس
اولمدوغي دخي ظاهردر. زيرا حواس ايله محسوس اولان يا جسمدر يا جسمانيدر.
چون نفس ناطقه جسم وجسمانيتدن مجرد ومعرادر. پس محسوس اولمقدن آيره
سندن منزه ومبرادر. بيت: زان روي بچشم تن جانان ننمايد
جان است تن نازك او جان ننمايد. مقام ثاني چون نفس ناطقه تعريف
وتعريفنك قيودي فوايدينه توقيف اولنمقدار كه طاقت بشريه اكا واصل
اوله بو امور مذكوره اكا تنبيه واعلام حاصل اولدي. پس شمدن گرو نفس
ناطقه نك وجودي هلاك بدنله زايل وانيت ذاتي انهدام بنياد جسد ايله
باطل اولميوب بلكه بعد مفارقة البدن دايم وباقي. وعالم مجرداته متصل
وملاقي اولوب ابد الآبدين زمرهٔ خالدين دن اولدوغين بيان ايده لم
كه بزم مطلوبمز عظيم نافع اولدوغندن غيري حكمت وشريعتده اصل

در دوام وبقاء نفس ناطقه بعد هلاك البدن

جليل ومرام مهم در. زيرا سعادات اخرويه نك ثبوتی كا مبتنی. وثمرات
حشر روحانی بو شجره دن مجتنی در. وكافه حكماء الهيين وعامه فلاسفهء
طبيعيين بو سمته مايل. وبو قوله قايل اولمشلردر. وحكمادن بو كا مخالف
كمسنه يوقدر. الا فرق طبيعيندن بر شرذمه مذمومه. وفرقهء محرومه كه
منازل حكمت وفلسفهء حقه يه راه بولميوب. بيابان طبيعتده افتادهء چاه
اولديلر. واندره حشايشون دخی ديرلر. زيرا انسانی كه خلاصهء عالم وخليفة
الله الاعظم در. حشايش فلوات كبی ذاهب ونابت. وشرف معاد ودولت
بقا ولقا اكا غير ثابتدر ديديلر. وبونلر حكماء معتبرين ارا سنده سفالتله
مشهور. وفلسفه لری غايت ركاكتله معروف در. معلوم اولا كه چون
اجزای بدن عناصر متضاده دن متركب. وخرابهء جسد اجسام متخالفة الطبايعدن
مترتب در. وقدرت مبدع حكيم صانع عليم. امور مختلفه دن جمع وتلفيق
واشياء متضادهء نظم وتوفيق ايدوب. بدنی اجزای متفرقه دن مؤلف
وروح حيوانیء اجزای متفرقه ايله مؤلف. وحرارت غريزيه ايله مستعد ومتصرف
ايتمكله نفس ناطقه يه كسب كمال ايچون آلت مرتب. وقطع طريق سعادت
ايچون مركب ايلدی. وچون بو اضداد قهر الهی ايله مقهور. وحيزندن معاق
وجزء بدن اولمقده قسر ربانی ايله مقسور اولمشلردر. لابد بو قهر دايم ابدی
وباقیء سرمدی اولمق ممكن دكلدر. بلكه بالآخره اجزای عناصردن هر بريسی
اجزای اصليه سنی طالب. واماكنء طبيعيه سينه ناارب اولوب عقدهء
تركيب انحلاله مايل. ووصلهء اجتماع واتصال بالكليه زايل. اولسه كركدر.

فلوات جمع فلا صحرا معناسنه

قطعه

قطعه اضداد در عناصر عالم سبب بودر — كاولمز مركبات ومواليده اعتدال
چون اعتدال بوليه اضداد لاجرم — تركيب عقده سی بولور البته انحلال

اما خراب ديار جسدن سلطان نفسه زوال كلمز. واندراس اطلال و
دمن بدندن كرد فنای روحه كرد فنا قونمز. بلكه خيمه بوزيلور. اما سلطان
سوار. وكشتی طاغيلور. لكن رئيس دركنار اولور. نته كم حكيم ايام. عمر خيام
ديركه رباعيه

خيام تنت بخيمه می ماند راست.
وين خيمه برای رفتن راه فناست. — فراش اجل زبهر ديكر منزل.
ويران كند اين خيمه چو سلطان برخاست.

بلی چون نفس ناطقه مجرد در.
مجرده قبای بقادن غيری خلعت اولمز. وقامت روحه اگرچه جيب حدوث
مجرد در. لكن دامن ابديتی كل زوال وفنا جسم وجسمانياته ملايم در. دامن مجردات
خار فنا تعلقندن بری. وچهرهء روحانيات كرد زوال عروضندن سالم در. و
خواجه نصير طوسی امتناع فنا ودوام بقای نفس ناطقه يه دليل ايراد ايلدی. اما
بز احتمال تطويلدن خوف ايدوب نقل ايتمدك. اما خلاصهء كلام. وحاصل مرامی
اولدركه هر شی كه قابل فنا. ومحتمل عدم بعد الوجود اوله البته اول شی بر محلده
حال اولمق كركدر. صور واعراض كبی. مثلا جسمك عرضلری لونی كبی رايحه سی
كبی زوال وفنا بولور. وصور جسميه ونوعيه دخی كه هيولاده حلول ايتمشلردر
زايل وفانی اولور. زيرا كورورز بر جسمدن لونی كيدوب بر لون كلور. وبر
محلدن بر صورت كيدوب صورت اخری كلور. اما بر شی كه حال اوليوب محض
محل اوله. هيولی كبی يا خود نه حال ونه محل اوله مجردات كبی اصلا انلره وجودند

فنا کلمز و عدم بعد الحدوث که فنا اندن عبارتدر انلره عارض اولمز متأمل
صادق و متفکر حاذق که احوال عالم کون و فساده نکران و بیک نظری کوجه
اطوار خلع و لبسه کذران اوله عالم و واقف اولور که فنا که عالم عنصریده
شایع و مشتهردر همان اعراض و صوره مختص و منحصردر اما اعراضک زوالی تعیّن
خصوصا ذکر ایتدوکمز مثالدن ظاهر و مبیّن در اما صورک فناسی کون و فساد
حالتنده مقرردر و فساد اصطلاح حکماده هیولی بر صورتی چیقروب کون
صورت اخری کیمک ایله مفسّردر مثلا عنصر آب تبخّر اولوب هوایه انقلاب ایلسه
صورت هوائیه کلمه سی کون و صورت مائیه نک کتمه سی فساددر و خلع و لبس و
استحاله لفظندن اصطلاح حکماده بو معنی مراددر بو صورتده منقلب اولان
ما و منقلب الیه هوانک هیولی سی بردر اما صورت آب که فانی اولدی صورت
هوایه که حادث اولدی مغایردر پس صورت کاه حادث کاه فانی اولدوغی
ظاهردر هیولی ایکی حالتده باقی و ایکی صورته دخی ملاقی در و چون نفس ناطقه
نه صورتدر نه عرض در بلکه مجرّددر پس آنوک زوال و فناسی ممتنع و بقاسی
سرمددر بلکه هلاک بدن نفسه نسبت بر صانعه زوال آلت و بر فارسه ضیاع
مرکب کبی در

مقام ثالث نفس ناطقه انسانیه نک قوتلرین نبات و سایر حیوانات قوی سندن تمیز ایتمک دردر

معلوم اولا که نفس حکما قتنده اوچ نسنه یه اطلاق اولنور بری نفس نباتی
بری نفس حیوانی بری نفس انسانی در اکرچه بزم مقصودمز بو کتابده
نفس انسانی در فقط اما نفس نباتی و حیوانی یه دخی فی الجمله اشارت
ایدملم که اصطلاح حکمایه بر مقدار وقوف حاصل اولوب
نفس انسانی یه مزید انفتاح دخی اوله اوّلا نفس نباتی هر جسم که نامی
اوله نبات کبی حیوان کبی انسان کبی انده موجوددر و شول جسم که جامد
اولوب نمودن خالی اوله بسایط عناصر که آتش و آب و هوا و ترابدر
انلر کبی و معدنیات و مرکبات غیر تامه کبی انلرده نفس نباتی معدوم
و مفقوددر و جسمده اولان خواص و آثار تغذیه کبی انلرک لوازمی
جمله سی نفس نباتی یه مستند و نفس نباتی انلره مبداء و علتدر
تغذیه دیو اکا دیرلر که غدا کند و صورتندن چیقوب مغتذی اعنی
غدا خوار اولان جسمک صورتنه کیروب اندن جزء اوله و بو تغذیه
نک نبات و حیوان و انسانده وجودی لازمدر مثلا نباتده اجزای نك
مائیه و ترابیه که غدای نباتدر عروقندن سرایت ایدوب نبات مغتذی
صورتنه کیروب اندن جزء اولور و کذلک انسان و حیوانده غدای
مأکول معده یه معده دن کبده کبده دن اعضایه واروب منهضم تمام ایله
منهضم اولوب حیوان مغتذی دن جزء اولور تنمیه و نمو اکا دیرلر که
جسم نامی اکر نبات اکر حیوان اکر انسان اقطار ثلثه سنده یعنی
طولنده و عرضنده و عمقنده تناسب طبیعی اوزره متزاید اوله و بو
قوت تنمیه آخر عمره دک باقی و ممتد اولمز بلکه بو زیاده نک که اکا عوام
بیونک دیرلر مقدار معیّن و زمان مقدری واردر که اول زمانه
واصل اولدقدن صکره قوت تنمیه واقف اولوب عملدن قالور و اکا

حكمايه وقوف ديرلر . واول انسانده يكرمي درت يشنه دك
وار يحق واقف اولوب من بعد نمو اوزرينه ارتمز . اما سمن كه سمورلك در
نمو دكلدر زيرا اقطار ثلثه ده اولمز . انسان نه قدر سمين اولسه
طولندن خردل قدر زياده اولمز . اول سببدن سمن نمو عد اولنمز
اما تغذيه آخر عمره دك باقي وفي زوالدر . زيرا نبات وحيوان و
انسانك غدانر بقاسي محالدر . وبو نفس كه جسم نامي ده ثابتدر صورت
نوعيه سيدر . زيرا حكما ذاهب اولديلر كه جسمك اكر بسيط مركب فلكي اكر
عنصري البته بر صورت نوعيه سي واردر كه انوكله ساير انواعدن ممتاز
وخواص وآثارينه اول صورت مبدا علتدر . پس جسم نامي ده صورت
نوعيه يه كه مبدا آثار مختصه وخواص لازمه سيدر نفس نباتي ديرلر . ايكنجي كه
نفس حيوانيدر هر حيوانده ناطق وغير ناطق موجوددر . وحيوان جسم
اولميان جسم نامي ده نبات كبي مفقوددر . وحيوانك خواص لازمه سينه
حيوة كبي حس كبي حركت بالاراده كبي بو نفس مبدا وسببدر . و
حيوانك صورت نوعيه سيدر . اوچنجي كه نفس انسانيدر نوع انسانه مخصوص ومقارن
ونوع انسان ساير انواع حيواناتدن بو نفس ايله ممتاز ومباين در . وانسان
خواص كه غيري انواع حيوانات . واجناس نباتاتده يوقدر . تعقل كليات
ونطق وضحك كبي جمله سينك مبداء علتي بو نفسدر . بو نفسلرك
هر بريسينك نيجه قوتلري واردر . واول قوتلر دخي نيجه افعاله سبب و
مبدادر . قواي نفس نباتي معلوم اولا كه نفس نباتينك درت قوتي

قوتي واردر . اولكسي قوت غاذيه . ايكنجيسي قوت ناميه . اوچنجيسي
قوت مولده . دردنجيسي قوت مصوره . غاذيه ايله ناميه شخصك
بقاسي ايچون لازمدر . زيرا غاذيه ناميه اولمسه شخص باقي اولوب كمال
مطلوبه ايرشمك ممكن اولمز . اما مولده مصوره بقاي شخص ايچون لازم
دكل بقاي نوع ايچون لازمدر . زيرا مولده ومصوره اولمسه شخص فاني اولمز
لكن شخصك خلفي قلمز . عنين اولان آدمي كبي خلف قلمق انقراض
نوعه مؤدي اولور . وبو درت قوت كه ذكر ايلدك بونلر قواي
مخدومه در . زيرا هر بريسينه درت قوت دخي خدمت ايلر
انلره قواي خادمه ديرلر . وانلر قوت جاذبه وقوت ماسكه وقوت
هاضمه وقوت دافعه در . حكيم محقق نصير طوسي بو مقامده بو قدر بيان
ايله اكتفا ايلدي . اما بز چون كوردك كه علم طبيعي وعلم طبه
اشتغال ايتميلر بو قوتلرك معاني سين وكيفيت عملكرين
تمام معلوم ايدنمزلر . پس كتابمزك نفعي تام . وفايده سي عام اولمغيچون
شرح وبيانن علي وجه الاختصار ايراد ايلدك . واولا معلوم
اولا كه هر جسم نامي اكر نبات اكر حيوان اكر انسان غذايه كه بدل ما
يتحلل در . يعني جسمدن مرور ايدوب كيدن نسنه نك يرينه
بدل اوله جق نسنه يه محتاجدر . خصوصا حيوان كه حرارت غريزيه سي اعني
بوزه كي ايچنده كه دم عليظك حرارتي كه انسز حيوان اولمق ممكن دكلدر
علي الدوام اجزاي بدني تحليل ايتمكده . اعني اريدوب كتمكده در . پس اكر

کیدن یرینه غذادن بدل کلمیه. وتحلل اولان غذا متحلل اولان بدنک
عوضی اولمیه ترکیب باطل وحیوة زائل. آثار مزاج منعدم. بنای بدن منهدم
اولمق لازم کلور. پس بدنه وارد اولان غذا بدندن جزء اولمق کرک. و
صورت اولیسی اوزره باقی ایکن بدندن جزء اولمق ممکن دکلدر. بلکه لازمدر که
قوای بدنیه انده تصرف وعمل ایدوب آنی بدندن جزء وبدل قیلمق ایچون
صورت اولیسندن چیقروب بدن صورتنه قویوب جزء بدن وبدل
ما یتحلل ایلیه. وغذا بو مرتبه یه وارنجه. اعنی صورت بدن مغتذی یه کیرنجه نیجه
مراتب واطوار. وقوای بدنیه نک غذایی بدندن جزء ایدنجه اعمالی وآثاری واردر
مقام اقتضا ایتدوکی قدر ذکر وتفصیل ایده لم. که بعض آیات انفسیه سنریهم
آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم اشارت شریفه سی مقتضاسنجه بی پایاندر.
اسماع اهل اعتباره داخل وانظار اولی الابصارده نمایان اوله. معلوم اوله که
غذا داخل بدنه نازل وحلقومدن معده یه واصل اولنجق معده ده بر قوت واردر
که غذایی طالب وانی کندویه جاذب در. وبو قوت حکما واطبا قتنده
بدنک جمیع اجزا وجمله اعضاسنده واردر. پس غذایی معده یه معده دن
کبده کبددن جمله اعضایه جذب ایلر. وبو قوته قوت جاذبه دیرلر. وغذا
بو موضعده اعنی معده وکبد واعضاده بر مقدار اکلنمک کرک که قوت
هاضمه هضم عملینی اشلیه والا غذا منهضم اولمدین بدندن جزء وبدل ما یتحلل
اوله مز. پس بر قوت کرک که غذایی بر موضعده تمام منهضم اولمینجه دک
دوته قوتی ویرمیه. وبو قوته قوت ماسکه دیرلر. وبو قوت ماسکه غذایی

غذایی امساک ایدرکن بر قوت دخی واردر که غذایی هضم ایلر. اعنی
صورت اولیسندن چیقرر. وجزء بدن اولمغه مناسب صورته قویر.
وبو قوته قوت هاضمه وانک بو فعلنه هضم دیرلر. ودخی معلوم اوله که غذانک
هر جزئی منهضم اولوب بدندن جزء اولمغه صالح دکلدر. بلکه لطیفی منهضم اولوب
غلیظی وکثیفی فضله اولوب بدندن خارجه دفع اولمق کرک بدنه ضرر کلمیه.
پس اول قوت که فضله لری خارجه دفع ایلر. اکا قوت دافعه دیرلر. حکما
علم طبیعیده واطبا کتب طبیه ده بو قوتلرک وجودنه فردا فردا وبری برینه
مغایرتنه ادله ایراد ایتمشلردر. اما بزم کتابمز بو فنده موضوع اولمدوغی
ایچون ایرادینه شروع ایتمدک. طالب راغب اولان کتب علم طبیعی وفرعی
اولان علم طب کتبنه رجوع ایلسون. تنبیه هضمک درت مرتبه سی
واردر که هر مرتبه بر موضعده اولور. وهر مرتبه نک بر فضله سی واردر که موضع
هضمک قوت دافعه سی انی دائره یه دفع ایدر. بدنی ضررندن صقلمق ایچون
مرتبه اولی معده دردر. وحکما ایدرلر که بو هضمک ابتداسی دهاندندر.
زیرا سطح داخل دهان سطح داخل معده یه متصل وملاصقدر. وغذا دهانه کیروب
مضغ ایتمکله یعنی چینمکله بشلدقده فی الجمله هضمک ابتداسی حاصل وبو هضم
انتهاسینه معده ده بعد زمان واصل اولور. وغذا بو هضم ایله معده ده
منهضم اولنجق کشکک ثخینی یعنی قویوسی ترحانه کبی اولور. واکا یونانیلر کیلوس
دیرلر. وبو هضمک فضله سی ثقل غائط درکه امعا طریقندن مقعده
واصل اولوب خارجه مندفع اولور. مرتبه ثانیه کبدده اولور. وکبد

جکرک قوه سینه دیرلر. زیرا هضم اول ایله منهضم اولوب کیلوس اولان
غدانک لطیفی معده دن ماء ساریقا دیدکلری طمرلره کیروب کبده منجذب
اولور. وماء ساریقا انجه وطرجق طمرلردرکه برطرفی نهایت معده یه وطرف
آخری مقعر کبده اعنی جکرک چوقر طرفنه متصل اولمشدر. پس لطیف
کیلوس ماء ساریقادن کبده واصل اولبحق کبدده تکرار طبخ ونضج
بولوب برهضم دخی اولور. وبو مرتبه یه اهل یونان کیموس دیرلر.
وبو مرتبه ده اخلاط اربعه متمیز ومتکون اولور. زیرا اجزای ناریه لطیفه سی
حرارت ویبس سببی ایله احتراقه مایل اولوب کمال خفتندن که ناریتنه
لازمدر جمله نک اوستنه چیقر اکا صفرا دیرلر. واجزای ارضیه کثیفه سی
دُرد زیت کبی اشغه چوکر. اکا سودا دیرلر. وبو ایکی سینک مابیننده
اولان اکر نضجی تام بولدی ایسه اول دم اولور. واکر بولیوب بر مقدار
خام قلدی ایسه بلغم اولور. مرتبهٔ ثالثه عروقده در. زیرا اخلاط
مزبوره جکرک جانب محدبنده یعنی یومری طرفندن متصل اولان
عرق کبیردن که مجوف در. وعروق صغار بدنه ملاصق در. عروقدن بدنه
اقوب واینوب عروقده تکرار برهضم دخی اولور. بو هضم سببی ایله بدنه
جزء اولوب اعضا اولمغه صالح اولور. وبو هضمک فضله سی بخار اولوب
مسامات بدندن متحلل اولوب چیقر کیدر. یا عرق ووسخ اولور. وحمامده
کیسه ایله چیقن کیدن بودر. وبعضی حرارت بدن ایله مزاج بولوب قمل اولور.
مرتبهٔ رابعه اعضاده اولور. زیرا غذای مزبور کبدده اخلاط اولوب

زجی

اولوب عروق صغاره که جداول دیرلر. وسواقی ورواضع دیرلر. دوکیلوب
وانلردن دخی خرده عرقلره که عروق لیفیه دیرلر. غایت صغرندن خرما
لیفنه تشبیه اولنور. دوکیلوب انلرک خرده جه اغزجیقلرندن اعضایه ترشیح
ایدوب اعضایه ملتصق ولون وقوامده تمام مشابه اولوب. وآنحل
عضوک متحلل اولان جزئینه بدل اولوب عضو اولور. وبو اخر مراتب
هضم در. وبو هضمک فضله سی منی در که مادهٔ آدمی اولور. **قوت
مولده** شول قوتدر که جسمدن بعض اجزاسنی ایروب فصل ایدوب
انوک مثلی بر شخص آخره ماده ومستعد ایلر. مثلا جسم نباتیدن قوت مولده
بعض اجزاسنی ایروب تخم ایلر. وبو تخمدن آنوک مثلی بر فرد حاصل اولور.
اکر قوت مولده اولمیدیکی. تخم حاصل اولمزیدی. وحیواناتده قوت مولده
ماده که منی در. سایر اجزادن ایروب تحصیل ایدر. اکر قوت مولده
اولمسه حیوانده ماده حاصل اولمز. **قوت مصوره** اول قوتدر که ذکر
اولنان اجزا که مادهٔ تشخص آخر اولمغه مستعد اولمشدر. بر موضع قابله
دوشسه تخم نبات ارض محروثه کبی. ونطفهٔ حیوان رحم انثی کبی بو قوت
سببی ایله انلره صورت فیض اولوب تشخص مستقل اولور. مادهٔ
مذکوره یه صورت فیض اولمغه سبب بو قوتدر. بو قوت اولمسه صورت
بولمز. **قوای نفس حیوانی** قوت حیوانی ایکیدر. بری سینه قوت
مدرکه دیرلر. وبری سینه قوت محرکه دیرلر. قوت مدرکه اولدر که حیوانده
اولان ادراکه سبب اوله. واول دخی ایکی صنف در. زیرا قوت مدرکه

نک

آلتي اولان كه اكا حاسه ديرلر • ايكي نوعدر • بر نوعي حواس ظاهره و
بر نوعي حواس باطنه در • پس قوت مدركه ايكي صنف اولدي • صنف اولكه
آلتي حواس ظاهره در بيش در • اول قوت لامسه در • و بو بر قوتدر كه بدنك
جلد ظاهرينك جمله سنده قونلمشدر • و نفس بو قوت سببيله
كيفيات ملموسه حرارت و برودت كبي • رطوبت و يبوست كبي ادراك
ايلر • بشرط آن كه كيفيت مذكوره نك حاملي اولان جسم بدنه ملامسه
و اتصال ايده • مثلا برودت كيفيتنك حاملي اولان جسم قار و بوز كبي
بدنه ملامسه ايلسه في الحال نفس آنوك كيفيت برودتنه مدرك اولور •
اكر بو قوت اولميدي ادراك ايده مزايدي • و بو قوت اكرچه جميع ظاهر بدنده واردر
اما كف دستده خصوصا شهادت برمغنك اوجنده غايت قويدر • ايكنجيسي
قوت شامه در • و اول بر قوتدر كه حيوانك كلزنده كه مقدم دماغدر • ايكي
يومروجه اتلر واردر كه حاتونك حلمتي تذيه يعني ممه لري اوجنه بكزر
انده قونلمشدر • رايحه لري نفس بو قوت ايله ادراك ايلر • اوچنجي قوت ذائقه در
و اول بر قوتدر كه لسانك جرم اعلاسنده قونلمشدر • رطوبت لعابيه
طعامه قريشوب جرم لسانه كيفيت طعامي حلاوت كبي حموضت كبي ايلدوب
بو قوت سببيله ادراك اولنور • دردنجي قوت سامعه در • و اول
بر قوتدر كه صماخك اعني قولاق ليكونك دبنده مفروش اولان جسم عصبانيده
اعني سكرلو جسمده قونلمشدر • اصوات آنكله ادراك اولنور • بشنجي
قوت باصره در • و اول بر قوتدر كه رطوبت جليديه يه اعني كوزك قراسنده كه

قراسنده كه اكا انسان العين و مردم چشم ديرلر • قونلمشدر كه
جمله مبصرات انوكله ادراك اولنور • صنف ثاني كه آلتي حواس باطنه در •
اولدخي بيش در • اولكيسي حس مشتركدر • و اول بر قوتدر كه دماغك مقدمنده
قونلمشدر • حواس خمسه ظاهره ايله ادراك اولنان صورلر جمله انده مجتمع اولوب
نفس آنوك سببيله ادراك ايلر • حكما بو قوتي بر حوضه تشبيه ايدرلر كه اكا
بيش ارمق اقوب دوكلور • ايكنجيسي خيالدر • و اول قوتدر دماغك بطن
اولنك مقدمنده قونلمشدر • و حس مشتركده جمع اولوب ادراك اولنان صورتلري
صاحب صورت و مدركات اولان نسنه لر حواسدن غايب اولدقدن صكره بو قوت
حفظ ايلر • مثلا بر شخصه نظر ايلسك اما واركه مقابله ده در مدرك در • و صورتي حس
مشتركدن زايل اولور خيالده قالور • پس خيال حس مشتركك حافظي و خزينه سي در • داريدر
اكر خيال اولميدي بر كمسنه آشناسين بلكه اقرباسين بلميوب هر باركه ملاقي اولسه
كيمسين ديبدي • اوچنجيسي قوت واهمه در • و اول بر قوتدر كه معاني جزئيه
كه محسوس اولميه • ولكن محسوساتدن مأخوذ و محسوساته متعلق اوله انلري
ادراك ايلر • مثلا عداوت و صداقت كبي محسوس كلدر • لكن عدو و صديق
محسوسدر • بو معني اول محسوسلردن مأخوذ و منتزعدر • اكر بو قوت
اولمسه قويون قورتده عداوت ادراك ايدوب اندن كريزان • و كندو
قوزيسنده صداقت حس ايدوب اكا مايل و رزان اولميديا • دردنجي
قوت حافظه در • و اول بر قوتدر كه قوت واهمه ادراك ايتدوكي معني لري
حفظ ايليه • نته كم خيال حس مشترك ادراك ايتدوكي صور محسوساتي حفظ ايلر

بشنجی قوت متصرفه در • و بو بر قوتدر که صور محسوسات • و معانی جزئیه
آراسنده تصرف و تدبیر ایدوب ترکیب و تحلیل ایدر • اعنی بر صورتی
بر صورته ضم و بر صورتی بر صورتدن تفریق ایلر • مثلا یاقوتدن بر طاغ
وکومشدن بر سر وتخیل ایلر • و بو مقوله تصرفات و معانی غریبه که شعرا
تخیل ایدر • بو قوت تصرفندندر • قوای محرکه قوت محرکه دخی ایکی نوعدر
بریسی قوت شهویه در • و اول بر قوتدر که بو قوت سببی ایله نفس کندویه
مطلوب و ملایم اولان نسنه‌یی جذب و تحصیل ایلر • پس نفسک جذب ملایم
ایتمکده اولان حرکاتنه مبدأ بو قوتدر • انکیچون محرکه دیرلر • و بریسی
قوت غضبیه در • و اول بر قوتدر که بر قوت سببی ایله نفس کندویه منفور
و ناملایم اولان نسنه‌یی دفع و تبعید ایلر • پس دفع ناملایمده اولان حرکاتنک
سببی بو قوتدر • و قوت محرکه البته قوت مدرکه‌یه محتاج و اندن مستمددر
زیرا نفسک ملایمک ملایمتنه شعوری و ادراکی اولمق کرک • که آنک جذب
و تحصیلنه میل و انبعاثی اولوب • اول میل ارادته سبب و ارادت دخی تحریک
اعصاب و عضلاته سبب اولوب فعل وجوده کله • کذلک منفور جانبنده دخی
اولا نفسک منفور ناملایم اولمسنه شعوری اولوب • اول شعوردن
نفرت حاصل اولوب بو ارادت دفع جانبنه تحریک اعضا و عضلاته سبب
اولوب دفع وقوعه چیقه قوای نفس انسانیه معلوم اولا که مرکبات
عنصریه‌دن موالید ثلثه که بریسی معدن بریسی نبات • بریسی حیوان
بریسی انساندر • اشرف مرکباتدر • و بو مرکبات ثلثه عناصر اربعه‌دن حاصل

حاصل اولور • عناصر اربعه اکا ماده در • اول سببدن عناصره امهات
اربعه دیرلر • و افلاک اسباب فاعله کبی اولدیغیچون آبای تسعه دیرلر •
فقیر ایتمشدم • مصرع طوغدین جارانه و نه آته دن اوج مولود ••
و مرکباتک هر بریسی فی الجمله اعتدال بولمینجه مزاج تحصیل ایده مز • زیرا
مزاج که مرکبه لازمدر • اعتدالدن ناشی اولور • و اعتداله قدر ارتوق اولسه
اول قدر مزاج دخی اکمل و اشرف اولور • مثلا اعتدال حیوان اعتدال نباتدن
ارتوقدر لابد مزاج حیوان مزاج نباتدن اکملدر • و اعتدال انسان جمله‌دن افضل
لاجرم مزاجی اشرف و اکملدر • و نطفۀ آدمیکه مادۀ بدندر • اغذیۀ معتدله‌دن
متولد اولوب هضم رابع مرتبه‌سنده کمال نضج بولمشدر • لاجرم نفس انسانی
که اشرف نفوسدر • مبدأ فیاضدن اکا فیض اولمشدر • و نفس انسانینک
تعریفی سابقا مرور ایلدی • اما الآن انسانه مخصوص اولان قوای ذکر ایدەلم
پس معلوم اولسون که نفس انسانینک مخصوص ایکی قوتی واردر • که اول
قوتلر سایر حیواناتده یوقدر • و انسان بو قوتلر سببی ایله سایر حیواناتدن
ممتازدر • و اول ایکی قوتک بریسی قوت عاقله • بریسی قوت عامله در
قوت عاقله دخی ایکی قسمدر • بریسی حکمت نظری جهتندن عالم اولان قوتدر
و بریسی دخی حکمت عملی جهتندن عالم اولان قوتدر • و حکمت نظری جهتندن
عالم اولان قوتک اثری علمی حقایق موجودات و اوصاف معقولاتی ادراک
ایتمکدر • و حکمت عملی جهتندن عالم اولان قوتک اثری علمی اخلاق حسنه
و اعمال صالحه • اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه‌دن فرق و تمییز ایدوب نیجه عمللر درکه

نظم

اشلمه‌سی سبب کمال و سعادتدر . و نیجه عملدر که اشلمه‌سی موجب نقصان
و شقاوتدر . انلری ادراک ایلمکدر . و اولکی‌سینه عقل علمی و ایکنجی‌یه عقل عملی دخی
دیرلر . و قوت عامله بر قوتدر که تحریک اعضا و عضلات ایدوب افعال خارجیه
صدورینه مبدأ و علت اولور . و بو قوت عملین اشلمکده قوت اولی‌یه محتاجدر
نته کم قوت حیوانیه‌ده مرور ایلدی . و بو قوت اگرچه قوت محرکهٔ حیوانیه‌یه
مشتبه‌در . اما اندن ممتازدر . بو جهتدن که قوت محرکهٔ حیوانیه‌نک مبدئی
تخیل ملایمت فعل مطلوب . و تخیل منافرت فعل مهروبدر . زیرا حیوانده
توهم و تخیل که حواس باطنه‌دندر وار و تعقل یوقدر . اما انسانده‌کی
قوت محرکه‌نک مبدئی تعقلدر . زیرا فعل مطلوبده کمال و نفع عاقبت و خیریت
آجله اولدوغنی دلیل و برهانله تعقل ایدوب میل ایدر . و فعل مهروبده
دخی نقصان و ضرر عاقبت و شریت آجله اولدوغنی تعقل ایدوب دفعی
جانبنه میل ایدر . اما ایله فهم اولنمسون که جمیع افاعیل افراد بشرک مبدئی
تعقل اوله . ایله دگلدر . بلکه اکثر عوام افعال اختیاریه‌لرینی توهم و تخیله
دخی مستند قیلورلر . و انسانک بو قوتنه عقل عامله تسمیه ایتمک دخی
واقعدر . اگرچه بو قوته عقل دیمک مجازدر . زیرا بو قوت موجب ادراک
دگلدر . بلکه موجب حرکتدر . لکن مقتضای عقل اوزره اولدوغیچون مجازا
عقل دیمک روادر . **تنبیه** حضرت امام محمد غزالی و اصحاب صفوت
و تصوفدن بر جماعت رحمهم الله ذاهب اولدیلر که قوای مذکوره ملائکه
درکه حق جل و علی کمال لطفندن آنی روح آدم مکرمه مسخر و مطیع ایدوب

سجدهٔ انقیاد ایلدیلر . و تا قیامت صغری قیام . یعنی روح بو بدندن
انفصال و انفصام ایدنجه . انلر مقام خدمت و انقیادده بامر الله تعالی دائم
و قایملردر . و احادیث نبویه‌ده . علی مصدرها الصلوة و التحیة بو معنایی
تلویحا و تصریحا اثبات ایدر نسنه چوقدر . و عقل جهتندن دخی دلیل بودر که
بو قوی دیدیکموز نسنه‌لردن افعال حکیمه . و اعمال متقنه صادر اولور که حکمای
کبار . و عقلای اولوا الایدی و الابصار . آنوک اقل قلیلندن عاجز و دمبسته‌در
پس بو قوتدن که علم و ادراکدن بعید و غریب بل فره شعوردن بی
نصیب اوله . نیجه صادر اولمق احتمالی واردر . چون بو مبحث بحر عمیق و رمز
دقیقدر . بو قدر اشارتله اکتفا ایدوب . بزینه ظاهر اصول اهل حکمته
اقتفا ایدوب . اصل کلامه رجوع . و نقل سخن حکمایه شروع ایده‌لم . معلوم
اولسون که بو قوای مذکوره‌نک بعضی واردر که آثاری انلردن شعور و رویت
و اختیار و ارادتله صادر اولور . و انسانک کمال و تکمیلی و مراتب سعاداتی
کسب و تحصیلی بو مقوله قوتلریله اولور . و بعضی قوتلری دخی واردر که آثاری
مجرد مقتضای طبیعت . و علی وجه الاضطرار و المخیت صادر اولور . و بو
قوتلر اگرچه اصل فطرتده انسانه نوعا کمالدر . لکن بو قوتلر کسب و کوشش
و دقت و ورزش ایتمکله . اصل فطرتدن زیاده کمال افاده ایتمکه سبب اولمز
پس بزم بو کتابده که حکمت عملیه ایچون مؤلفدر . مقصودمز بو قسمی دگل بلکه
قسم اولدر . زیرا مرادمز کسب کمال و نیل سعادت حقیقی‌یه سبب اولان نسنه‌لردن
بحث ایتمکدر . و اول قوتلر که آثاری اختیار و ارادت و فکر و رویتله اولور .

درت قوتدر. ایکی سی قوت حیوانیه دن قوت مدرکه. و قوت محرکه. ایکی سی
قوای انسانی دن قوت عالمه و قوت عامله در. و بو قوتلردن دخی مقصود اصلی
انسانه مخصوص اولن قوت عالمه و قوت عامله در. قوت عالمه یه نطق دخی
دیرلر. و قوت عامله نک بر شقی قوت شهویه در. و بر شقی قوت غضبیه در
نته کم سابقده تحریر اولندی. قوت شهویه جذب منافع و تحصیل ملاذ شهویه
مأکل و مشارب و مناکح کبی اکا متعلقدر. و بو عضوک منبعی جکردر. که تغذیه
اندن اولوب جمیع اعضایه بدل ما یتحلل اندن سرایت ایدر. و قوت غضبیه یه
دفع مضار و مخوفات و اقدام اخطار و طلب تسلط و تجبر و اظهار نخوت و تکبر
متعلقدر. و بو قوتک معدنی یورکدر. که منبع حیوة و منشأ روح حیوانیدر. کاه اولور که
قوت عامله ایله بو ایکی قوتدن نفس ایله تعبیر اولنور. نفس ملکی و نفس بهیمی و نفس سبعی ایله تعبیر اولنور

خاتمه مقدمه بر نیچه امورک بیاننده در که مهم و لازمدر و شارع مقصوده نافع در امر اول انسان مرکبات عالم عنصرینک اکمل و اشرفی اولدوغنی بیان ایتمکدر

معلوم اولا که اجسام طبیعی جسم اولدوغی حیثیتدن جمله سی متساوی و مرتبه لری
متوازیدر. و رتبت و فضیلتده بر جسمک بر جسم آخره مزیت و تقدمی
یوقدر. زیرا جمله اجسامی بر تعریف جامع و جمیعنی بر هیولی مقومدر. اگرچه
عناصر اربعه بسیطه نک صور نوعیه لریله و فصول مقومه لری ایله بربرندن
تفاوتی و تباینی واردر. اما بو اختلاف مراتب افضلیتده چوق تفاوت
ایجاب ایلمز. بلکه عناصر هنوز مقام تساوی و محل تعادل و توازیده در. اما عناصر
ارا سنده اختلاط و امتزاج حاصل اولوب مرکب فی الجمله اعتداله قریب

قریب اولمغه بتلیوب اعتداله قربنه کوره مزاج فیض اولدقده مرکبات
ارا سنده تفاوت و تفاضل ظاهر اولور. زیرا اگرچه مرکبده اعتدال حقیقی ممکن
دکلدر نته کم علم طبیعیده ثابت اولمشدر. اما نه قدر اعتداله قریب اولسه اولقدر
اشرف و اکمل و اعتداله قربده کندودن دون اولنلردن افضل اولور.
زیرا اعتدال ارتوق اولدقجه مزاج وحدانی عارض اولوب مرکب صفت وحدتدن
بهره مند. واحد حقیقی جل جلاله جنابنه انتسابی و اول حضرته مناسبتی زیاده اولوب
صورت کامل و اکا مترتب اولان خواص و آثار مبدأ فیاضدن که قوابله استعدادلرینه
کوره فیضی تام و جودی عامدر. فیض اولور. چون بو مقدمه بسط اولندی ایسه
پس معلوم اوله که اجسام عنصریه ایکی قسمدر. بسیط و مرکب. بسیط درت در
بری نار که حار یابسدر. و حیز طبیعیسی جمله نک فوقنده فلک قمرک مقعرنده
اعنی تحتنده در. زیرا خفیف مطلقدر. خفت علو و ارتفاع اقتضا ایدر. ایکنجیسی
هوادر که حار رطبدر. حیزی نارک تحتنده در. زیرا خفیف مضافدر. اوچنجیسی
مادر که بارد رطبدر. و حیزی هوانک تحتنده در. زیرا ثقیل مضافدر. دردنجیسی
ترابدر که بارد یابسدر. و حیزی جمله نک تحتنده در. زیرا ثقیل مطلقدر. ثقلت
اسفل اولمغی اقتضا ایدر. مرکب دخی ایکی قسمدر. زیرا حالی دکل که فیض
اولان صورت مرکبک ترکیبینی خیلی زمان حفظ ایتمکه قادر اوله یا اولمیه.
اولمینه مرکبات غیر تامه دیرلر. آثار علویه کبی. اعنی ثلج و سحاب و صقیع و
آنلرک امثالی کبی. ترکیبینی زمان کثیر حفظ ایتمکه قادر اولنه مرکب تام دیرلر.
و اول دخی اوچ جنسدر. بری معدن. بری نبات. بری حیوان. و بونلره

بسایط.
نار. هوا. ماء.
تراب.

الصقیع یعنی قراغو که کوکدن یغار آق

مرکبات تامه
معدن. نبات.
حیوان.

موالیده ثلثه دیرلر. نتکم مرور ایتدی. وجنس حیوانک نوع انسانی
افضل واشرفی در. پس مراتب تفاضل درت اولور. معدن ونبات.
وحیوان وانسان. وهر جنسک انواعنده دخی تفاضل واردر یعنی
بعض انواع جنس بعض اخردن افضل در. وهر جنسک افضل انواعی فوقنده
اولان جنسک ادنای انواعنه قریب اولوب اکثر خواص ولوازمنده مشارک
اولور. واول معدنیات ایچنده مرجان دیدکلری جوهردر. اگرچه معدنیاتدندر
اما فی الجمله نشو ونما آثاری انده مشاهده در. حتی قریب اولمشدر که مقام
معدنیاتدن ترقی ایدوب افق عالم نباته نامی یه داخل اوله. ونباتات
ایچنده بو حالله متصف اولان. درخت خرمادر. که آثار حس وحرکت
ارادی انده ظاهر وپیدادر. مثلا درخت خرمادن بعضی نر وبعضی ماده در.
ونر ماده جانبنه مایل ومنصرف ولمغه آماده در. ونردن تخم ونطفه گبی
برنسنه ماده یه واصل اولمینجه. ماده ثمر ومیوه یه حامل اولمز. حتی
بعض ارباب فلاحتدن منقول در. که درخت خرمادن بعضی واردر بعینه
بر خرمایه مایل اولوب اندن تخم واصل اولمینجه بارور اولمه سی منحصردر. وبو
آثار عشقدر که حیوانده شایع ومشتهردر. ودرخت خرمانک بشنده بر آق
نسنه واردر اکا جمار دیرلر حیواناتک یورکی منابه سنده در. که منبع حرارت
غریزیه سیدر. واکا بر زخم یتشسه یاصووه غرق اولسه فی الحال درخت
خرما هلاک اولور. وحدیث شریف نبوی ده علی قایله افضل الصلوات
واکمل التحیات وارد اولمشدر که اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من

من بقیة طین ادم. معنا بو معنایه اشارتدر. وبو مرتبه عالم نباتک
نهایتی وافق عالم حیوانک بدایتیدر. وبوندن یعنی افق نباتدن افضل عالم
حیواناتدر. وانوک ادناسی اسفنجات دیدکلریدر که بر آق نسنه در دریالرده اولور
انقباض وانبساط ارادی ایدر. واندن یوقارو حیوانات متولده در که صیف
ایاملرنده صوولرلر کندیسنده توالد وزواج ایتمدین مجرد حرارت فصل وعفونت
طیندن حیات بولوب حرکت ارادی وحواس ظاهره ایله متصف اولوب طلب
غداده سریع حرکات ایلر. واندک امثالی کیک وشبش یعنی پیره و
دیدکلری حیوانلر. واندک ماننديی. وبونلرک نبات اوزره فضیلتی
حس وحرکت ارادی وطلب غذا ایتمکله در. وبونلردن یوقارو حیوانات
واردر که دفع منافی واحتراز مضار ایچون قوت غضبیه لری ظاهردر.
وهر برینه قوتنه مناسب آلات ویرلمشدر که آفاتدن سالم اولوب
کمال مناسبنه یتشه. واول آلتلرک بعضی نیزه مثالنده در. آتمولر باشنده
اولان شاخلر گبی. وبعضی تیغ وخنجر گبی در. سباع وبهایم وطیورده ومخلب صح
اولان چنکال گبی. وبعضی گرز ودبوس شکلنده در. اسب واسترک
سم پایی گبی. وبعضی اوق گبی در. نتکم بعض دیارده اولان کرپی
دیدکلری جانور گبی که جلدنده نابت اولان سهامی عدوسی طرفنه
پرتاب ایدر. وقوتلری ناقص اولان حیوانات. که اسلحه مذکوره استعماله
قادر دکللردر. دفع مضار آفاتدن خلاص ایچون انده غیری آلات
واسباب ویرلمشدر. قوت طیران وقوت سعی جریان گبی که

طیوردن کبک و تیهو و چارپالردن خرکوش و خرده آهولرده
و دریالرده ماهی لرده موجوددر و قوت مکر و حیله دلکویه ویرلمشدر
و تأمل اولنسه ظاهر و معلوم اولور که جمیع حیواناته اگر سباع اگر طیور
اگر بهایم اگر هوام بقای نوع و شخص ایچون لوازم و مهام اولان آلات
و اسباب بالکمال و التمام صانع حکیم و مبدع علیم طرفندن اعطا و
تسلیم اولنمشدر و اتمام مصالح معاش ایچون امور عجیبهٔ غریبه تعلیم و الهام
اولنمشدر که اندن عقول افاضل انام غرقهٔ دریای عجز و تحیر مالاکلام در
نته که نحل عسل ابیات مسدسه بنا ایدر اضلاعی تمام متساوی و زوایاسی متوازی
و مسدس اختیار ایتدوکنک حکمتی اولدر که مسدس مدوردن کیجه اوسع اشکالدر
مدور جمله دن اوسع در ولکن اشکال مدوره بر یره جمع اولنسه آرالرنده فرجه لر
قلمق ضروریدر پس مکان ضایع اولمق لازم کلور اما اشکال مسدسه بربرینه
ضم اولنسه هیچ فرجه قلمز و مکان اصلا ضایع اولمز و مربعلر دخی جمع اولنسه
اگرچه فرجه قلمز لکن مربع مسدسدن تنکدر لاجرم هم وسعت هم
فرجه قلمق مسدسدن غیریده متصور دکلدر پس بو دقایق وضع و
ترتیب و صنایع نسق و ترکیبی که استخراجندن علمای هندسه دایره
عجز و حیرتده نقطهٔ مرکز مثال محاط خط ملالدر بر حیوان عدیم العلم نیجه ملاحظه
ایلر مگر حکیم ازل عز و جل الهام صنع و تعلیم عمل ایتمشدر که انواع عالم کمالات
ممکنه سینه واصل و نظام مراد و بقای مقدر ارادات ازلی مقتضاسنجه
حاصل اولور قطعه تعالی الملیک الذی قد هدی

العباد

العباد فدبر احوالها بهدی النحل تقدیس ابیاتها
لکون المسدس احوی لها و انواع حیواناتک اکمل و اعلاسی
و افق عالم انسانی یه اقرب و ادناسی آت و میمون و فیل و طیوردن طوطی در
که بو انواعک ذکاوکیاستی خصوصا میمون و فیلک ظاهردر و بونلردن
یوقارو مرتبهٔ افق عالم انسانک ادناسی در شنول طوایف کبی که اطراف
ربع مسکونده صحاری کوه و هامونده ساکنلردر یا طرف شمالیده که غایت
برودت استیلاسی ایله که موجب مقتضای بلاد شمالیه در مزاجلری خام
و ناپخته قلوب لایق نوع انسان اولان اعتدالک نهایتنه واصل اولمز
نته کم جزیرهٔ تولی دن اوته کوهستانده ساکن اتراک واردر که اعتدال
لایق انسانیدن بی نصیب لر و فهم و ذکاده حیوانات عجمه قریبلردر
و لغتلری دخی نطوقلری حیوانات عجم صغرینه مشابه در و انلردن اوته افراد
آدمیدن هیچ آفریده یوقدر کذلک ناحیهٔ قطب جنوبیده اولان افراد
انسانی دخی کثرت حرارتدن مزاجلری محترق اولمغله محل اعتدالدن دور
اولمشلردر اقصای جزایر هند و اطراف ولایت زنج و بربرده
اولان طوایف کبی و نسناس و شق که نیم آدمیدر ثابت اولوب نوع
بشردن اولورسه انلر دخی ادنی اولور اما محققلر قتنده مزبورلر افسانهٔ
اطفال و سمر صبیان قسمندن معدود و خارجده سیمرغ مانند ناموجود
و صنف اعلی و افضلی سکان اقالیم مشهوره خصوصا اقلیم رابع که
اعدل معموره عدا اولنلر انلردر بو مرتبه یه کلنجه ذکر اولنان تفاوت افراد

در

انسان امور اضطراریه و اسباب غیر اختیاریه دن ناشی اولان
تفاوتدر بو مرتبه دن صکره تحصیل کمالات و فضایل و تکمیل اخلاق و
شمایل ایتمکده سعی و کوشش و امکانده اولان قوای فعله و قوتده
اولان مراتبی وجوده کتورمکله اولان تفاوتدر بعض افرادک تفوق
فضیلتی آنوکله درکه قوت فهم و حدس ایله استخراج و استنباط صنایع عجیبه
آلات و حرف غریبه ایلرلر و بعض افرادک فضیلت و تقدمی بوندن دخی
اعلا مرتبه در آنوکله اولورکه صرف عقل سلیم و اعمال نظر صحیح ایله دقایق
علوم و حقایق فنوندن و مسائل عمیقه و نکات دقیقه ایله مقدر فیاضدن
استفاضه و استفاده ایدوب عقول قابله و اذهان کامله افاضه و افاده
ایدرلر بوندن اعلی و افضل و اجل و اکمل بو درکه الهام الهی و تکمیل ربانی
ایله دایرهٔ ولایت و قرب حق جل و علایه واصل اولوب نفوس
ناقصه و همم طالبه ارشاد و تسلیک ایتمکله مقام کمال و قرب ملک
ذی الجلال دایره سینه ایرکورورلر و جمله دن اکمل و اعلا طبقهٔ علیای
انبیا اصفیادر صلوات الله تعالی علیهم اجمعین که انزال وحی تنزیل و
ارسال روح الامین جبریل علیه السلام ایله مشرف اولوب تعلیم توحید
و تقدیس ربانی و وضع شرایع نوامیس سبحانی ایله دلیل و امین نشر
صحایف هدایت و طی طوامیر ضلالت ایتمکله رحمة للعالمین اولمشدر
و بو مقام عقول مجردهٔ عالم بالا و نفوس مقدسهٔ ملأ اعلا متصل در
و مقام تحصیل وحدت و نفی تفصیل کثرت و تجلی حقیقة الحقایق و ظهور

بقای و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و بو مقامک وصفنده
بسط عبارت مقتضی جسارت جسارتدر پس اهل عقل و کیاست و صاحب
فهم و فراست اولنلره بو مذکور اولان کلماتدن انسانک شرف و فضیلتی
و سایر موجودات اوزرینه سبق و تقدمی ظاهر اولور و مزید خصوصیت
و فضیلت که انسان انکله مشرف اولمشدر اکثر مشایخ اهل توحید
و عرفای اصحاب اذواق و مواجید قتنده ملأ ملائکه و کروه کروبیه ویرلمشدر

بیت

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی آدم از وست

بر آدمی صفتی از ملک کروبی
که سجده گاه ملک خاک آدمی زادست

و سیر و سلوکک مقامات و وصول ایدنلردن نیجه راه رو و راه برلر تصریح
ایتدیلر که مقام انسانیت مقام ملکیتدن اعلی و برتر در و انسان کامل اعلی و الیق
ملکیتدن بازپس و مؤخردر اگرچه عامهٔ حکما و فلاسفهٔ الهیین و بعض
متکلمین قتنده امر بر عکس در دایره و رتبت ملکیت اعلی و اجل
و رتبهٔ انسانینک اعلاسی آنوک ادنی سینه متصل و غیردن افضل در و
قدوهٔ ارباب یقین مولانا ابن یمین حضرتلرینه منسوب اولان قطعه
مذهب مشایخ حقیقت و مشرب سالکان طریقت اوزره بو ترتیب
اوزرینه انشا اولنورکه

قطعه

بجمادی چو زدم خیمه بصحرای وجود
از جمادی بنباتی سفری کردم و رفت

و ز نباتی گذرم بر سر حیوان افتاد
دیدم آن مرتبه را هم سیری کردم و رفت

با ملائك پس از ان صومعهٔ قدسی نیك بكشتم و نیكو نظری كردم و رفت
بعد از ان در صدف سینهٔ انسان بصفا قطرهٔ هستئ خود را گهری كردم و رفت
بعد از ان ره بر او بردم و فی ابن یمین همه او گشتم و از خود گذری كردم و رفت

و مذهب ثانی لوحه پس تذهیب این قطعهٔ مزبورده تغییر ترتیب ایدوب بیت رابعی ثالث ثالثی رابع. و مقام انسانیتی ملكیت دایره سندن مستفاده و اكا تابع ایدرلر. بو كلام نوع استطراد طریقی اوزره ایراد اولندی پس ینه اصل كلام. و صدد مقامه رجوع ایده لم. و مقام نبوت و مراتب انبیا دخی درت مرتبه در دیدیلر. مرتبهٔ اولی مقام نبوت و طبقهٔ انبیاء كرام. و مرتبهٔ ثانیه مقام رسالت و طبقهٔ رسل عظام. مرتبهٔ اولو العزم من الرسل كه بعض علما قتنده درت در. نوح. هود. ابراهیم محمد مصطفی علیهم الصلوة والسلام. و بعض آخر قتنده بیش در. نوح و ابراهیم. و موسی. و عیسی. و حضرت محمد مصطفی. و بعض علما عدد شریفلرین بر بیت ده نظم ایتمش. فقیر بیت ثانی ارسال صلوات ایچون الحاق ایتدم.

قطعه
اولو العزم نوح والخلیل بن آزر
و موسی و عیسی والحبیب محمد
صلات صلوةٍ من ملیك مهیمن
علی ارواحهم فی كل یوم تجدد

و مرتبهٔ رابعه مقام ختمیت و منزلهٔ جناب خاتم. علیه الصلوة الاتم الاكرم در. كه كتف مباركنده كی مهر نبوت. در وحی و رسالتی ختم و سد ایتدی. و نص لولاك لولاك لما خلقت الافلاك ایله ترجیح ملائكه ایدنلرك اساس مذهبنی هدم و رد ایلدی

بلكه

بیت
سلام الله خلاق البرایا علیه فی الغدایا والعشایا

پس مرتبهٔ انسان مراتب كایناتدن وسط و میانه ده حاصل در. اراده و كسب خیر ایله ذروهٔ اعلای مراتبه واصل. و متابعت طبیعت و هوا ایله حضیض دنائته نازل اولور. زیرا چون نفس مجرد و بدن عنصر محسوسدن مركب و ملتئم در. لابد ایكی طرف كه ملكیت و حیوانیت در. انده مندرج و منتظم در. اگر جانب ملكیتی تكمیل و تصحیح. و انی جانب حیوانیته تفضیل و ترجیح ایدرسه ملكدن افضل. و مجرد محضدن اكمل اولور. زیرا جانب ملكیته صارف و مانع و جهت حیوانیته جاذب و دافع. موجود ایكن تحصیل ملكهٔ ملكیت ایلدیكی ملكی خود داعیهٔ حیوانیتدن خالص و سالم. و محض خیر و ملكیت اكا لازمدر كذلك طرف حیوانیته طالب. و اول جانبی ملكیته راجح و غالب اولورسه حیوان محضدن اسفل و اقل. و ما صدق اولئك كالانعام بل هم اضل اولور زیرا حیوان صفت عقلیه دن دور. و خاصهٔ ملكیه دن مهجوردر. پس اگر حیوان هاویهٔ شهوت محضده قلورسه معذوردر. بخلاف انسان كه شمع عقل كف كفایتنده فروزان ایكن. تنور شهوت و ضلالتده سوزان اولمغه نه وجه و خارج عذردر.

قطعه
آدمی زاده طرفه معجون است از فرشته سرشته وز حیوان
گر كند میل آن شود به ازین ور كند میل این شود بد ازان

و دخی معلوم اولا كه نته كم حیواناتك اسباب معاشی. مأكول و مشروب و ملبوس و منكوح جمله سی طبیعی در. غداسی طبخ و تركیب احتیاجندن عاری در.

زیرا نباتات مبتذله و لحوم نیه و ملابسی صوف و پشیم در نیش که اصل خلقتده
ثابت و مناکحی دخی عقد نکاحسز ثابت در و سلاحلری اصل ترکیبلریله
حاصل و تحصیل و صنع و اشترا اتقیدندن بری در لیس من جمیع الوجوه
مزاح العله مرتب الاحوال در بخلاف انسان که جمله اغذیه و اشربه و ملابس و
اسلحه و جمیع مالابدی اعمال فکر و رویتله تحصیل اتمکه موقوف نه زرع و طحن
ایتمینجه غذایه قادر و نه غزل و نسج و خیاطت قلمینجه لباسه مالک اولور
اسلحه سی دخی جمله صنایع تحصیل و تکمیله محتاجدر کذلک کمال معنوی جهتندن
دخی جمله حیواناتک کماللری فطرتلرنده مرکوز و مجبول و سعی و کسب احتیاجندن
خلقتلرنده موجود و مجعولدر اما انسانک کمال و شرف و خیر و سعادتی
رویت و فکر ایله اکتساب اتمکه موقوف و سعی و کوشش و همت و ورزش ایله
اجتلاب اتمکه محتاجدر کلید سعادت و شقاوت کف کفایتنه ویرلمشدر
و زمام حصول نقص و کمال قبضهٔ اقتدار و اکتسابنده قونلمشدر اگر عقل
جمیل و فکر نبیل ایله احد طرفینی ترجیح و سلوک جادهٔ مستقیم و نهج
صحیح ایدوب معارف و فضایل جانبنه تحرک و سیران و مراتب تحصیل
اخلاق و اعمال حسنه ذروه سینه ترقی و طیران و کمالاتی قوتدن فعله
خروج و افقدن افقه تعلی و عروج ایدرسه مخالط ملا اعلی و مقرب حضرت
حق تبارک و تعالی اولور و اگر زمام طبیعتنی هوا و هوسی النه ویره و مرتبهٔ
اولی سنده که حیوانیت محضدر اقامت و سکون قله احوالی انتکاس
و حرکاتی انعکاس اوزره اولوب یوماً فیوماً تدنی و تسفل و اسفل السافلین

السافلین طبیعته تنزل ایدر عاقبت مقیم ماویهٔ هوان و ملازم نیعولهٔ
خذلان اولوب و مرالدایرین مقارن بئس القرین اولور بیت
متی النفس ان تهمل تلازم خساسة وان تنبعث نحو الفضائل تلهج
چونکه انسان اصل خلقت و ابتدای فطرتده ایکی جانبه مایل و ایکی جهته قابلدر
پس اکا معلم و مؤدب لازم و داعی و هادی مهمدر که بعضی تلطیف و ترغیب
واسطه سی ایله جانب هدایته تحریک ایدهلر نته کم دیمشلردر بیت
نوآموز را ذکر تحسین وزه ز تهدید و ایذای استاد به
و بعضی وسیلهٔ تعنیف و ترهیب ایله طرق رشاد و صوابه تسلیک
ایلیهلر نته کم دیمشلردر قطعه پادشاهی پسر بمکتب داد
لوح سیمینش در کنار نهاد بر سر لوح او نوشته بزر
جور استاد به که مهر پدر و حرکت جانب شقاوت
و مهالک نعوذ بالله من ذلک قیلمقدن بلکه سکون و ترک سلوک
مسالک اتمکدن احتراز و سمت خیره سعی و کوشش اتمکه نشاط و اهتزاز
ایدرهلر زیرا جانب شقاوتده سکون و ترک حرکت کافیدر و ترک
تعاطی اسباب هدایت مباشرت اسباب غوایت اولمغه وافیدر تیسرنا الله
سلوک سبیل رضوانه و منعنا و ایاکم عن الرکون الی السکون فی هاویة خذلانه

امر ثانی آنوک بیاننده در

که نفس ناطقهٔ انسانیهنک کمالی و نقصانی نهنسه در و نه نسنه ده در و خیر و
سعادت و شر و شقاوتدن غرض نه در اگرچه نفس انسانینک کمالی و سعادتی

نده ایدوکی

سابقا معلوم اولدی لکن مزید تفصیل وارشاد وبعض نکات شریفه
ومسائل لطیفه که ذکر اولنمشدی ایراد اتمک مهم اولدی ایچون بو مقاله
وضع وبنیاد اولندی معلوم اولاکه موجوداتدن نفیس وخسیس هر شینک
بر خاصهٔ مخصوصه سی واردر که اندن غیری اشیا اول خاصه ده اکا مشارک و
مساهم اولمز اکرچه اندن غیری افعالنده مشارکی اولمق جایز ودر واقعدر
مثلا سیفک بر خاصهٔ مخصوصه سی واردر واول اجسام کبیره قطعنده کارکر لکدر
و برانلیقدر وفرسک بر خاصه سی واردر واول سوارینه مطیع وفر وکره
قابل اولمقدر وبو خاصه لرده سیفه وفرسه بر شئ مشترک دکلدر
اکرچه مطلقا بر نده لیکده سیفه سکین داخی مشارک وفی الجمله بار
بردار اولمقده فرسه حمار داخی مساهم در واکر سیفدن اول خاصه
حاصل اولمزسه آنی پارهٔ آهنه مساوی عد ایدرلر واکر فرسدن
اثر مخصوص صادر اولمزسه انی حمار تمیزه صیرلر پس اکرچه انسان
داخی نیچه افعال واوصافده سایر حیوانانه مساوی بل نباتات وجماداته
مشارکدر لکن بر خاصهٔ مخصوص اثر خاص معینی واردر که انده
حیواناتدن بر فرد وجمادات ونباتاتدن بر شئ اکا مشارک دکلدر
وانسان اول خاصه ایله جمله اشیادن ممتاز وجمیع انواعدن متمیز
وسرفراز در واول خاصه نطقدر ونطقدن مراد نطق ظاهر که تلفظ حروف
وتکلم الفاظ در دکلدر زیرا نطق ظاهر سز انسان متحقق اولور نته کم
انسان اخرس وآدمی ابکم کبی وکاه نطق ظاهر متحقق اولور وانسانیت متحقق
اولمز نته کم ببغاده که طوطی دیه کلری طیردر بلکه مرادمز نطقدن
قوت ادراک معقولات وفکر ورویته اقتدار وافعال واخلاق محموده ومذمومه
تمییز اتمکه تمکن در وبو خاصه انسانه انکیچون ویرلمشدر که آنی مبداء
اول جل شانه معرفتنه وصفات کمال ونعوت جلالی ادراکنه وسلسلهٔ
وجودده اولان عقول مجرده ونفوس مطهره واجرام افلاک وعناصر و
ابداع موالید ومرکبات وافاق وانفسده مدرج اولان آیات ظاهره
وبینات باهرهٔ بیلمکه وسیله ایدوب قوت نظری ایله بو قسمی تحصیل
ایدوب قوت عملیه جهتندن اخلاق رضیه وافعال محموده یی اخلاق ردیه
وافعال مذمومه دن فرق وتمییز ایدوب کسب سعادت وتحصیل فضیلت
ایلمکیچون خلق واختراع ایدوب آنی خلاصهٔ عالم کن فیکون ونقاوهٔ
کارخانهٔ ابداع ایتمشدر اول سببدندر که انسانک ملائکه اوزره
تفضیلی وعلم آدم ایله تقریر قیلندی وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون
ای لیعرفون ایله تفسیر اولندی اما اول اوصاف وافعال که انده انسان
سایر انواع مرکبات وحیوانات مشارک در اعمال قوت شهوانیه
کبی که انکله تحصیل ملاذ فانیه ومشتهیات زایله اولور واعمال قوت غضبیه
آنوکله تغلب وتسلط وقهر وانتقام اولور انده نفس انسانی یه کمال
دکلدر زیرا اول اوصافک هر برنده نفس انسانی یه حیوانات خسیسه
مشارک بلکه غالب اولور مثلا غلبهٔ قوت شهوانیه اکل وشرب
قسمندن ایسه آنده کاو وخر انسانه غالب وفایق در اکر صفت باه

کبی که

و قوّتِ جماع ایسه انده خنزیر مقدّم و سابقدر. و قوّتِ بطش و تناورلیک
انده جاموس و فیل اکملدر. و اکر قوّتِ قتل و بهادرلیک ایسه انده ببر و
پلنک افضلدر. پس بر صفت که انده بو مقوله حیوانات خسیسه شریک غالب اوله
عاقل آنی کندویه کمال ایدنمکه نیجه طالب اولور. پس همّت ایله که انسانک کمال
مخصوصنی تحصیل و سعادتِ مقدّره سین تکمیل ایده سین و جوهر نفس نفیس
قوّتِ علمیه جهتندن فضایل ایله آراسته. و قوّتِ عملیه جهتندن رذایلدن پیراسته آنی اولیه سین

بیت: اقبل علی النفس واستکمل فضائلها — فانت بالنفس لا بالجسم انسان

پس بو تقریردن واضح اولدی که اول طائفهٔ خسیسه که اعتقاد ردیلری ایله
شعار شریعتدن عاری. چرکاب طبیعتلری چاه زندقه و اباحتده جاری
اولوب. انسانک سعادات حقیقیه سنی انکار. و انبیا علیهم الصلوة والسلامک
بیان بیوردقلری تکالیف و ترتیبی عبث اعتقاد ایدوب. مراد نشأهٔ انسانیه
دنیاده غصّه و غمدن آزاده. مأکل و مشارب لذیذه. و مناکح شهیّه ایله
مسرور و شاد اولمقدر دیوب ربقهٔ تکالیفه رقبهٔ انقیاد طوتمقدن
استغنا و تکبّر. و بوته عبادات و مجاهداته کندو سینی زر خالص
ایدنده استهزا و تمسخر ایدوب. صلوة و صیامه عادة البلد و سلامة
الاهل والولد. تسمیه ایدوب کلمات کفرانکیزی تکلّم. اشعار و الحاد آمیزی
ترنّم ایدوب دیرلر. رباعیه: انهاکه بزیر فلک دوّارند
کاوان و خران بی دم و افسارند — خربنده بمرد و رفت و اینها زخری
وز بیخبری هنوز زیر بارند. نعوذ بالله تعالی من الآفات و

الهلاک فی الخرافات. و بو فرقهٔ مذمومه نک بعضی تصوّف رسمیدن
و معرفت ناقصدن دم وروب. زرق و خرافات. و شطح و طامات
علم کتوروب. صفحهٔ دانشلری حرف دیندن پاک کیمی شال
پوش کیمی سینه چاک یوررلر. حاشا و کلا تصوّف انلردن دور و معرفت
نیجه مرحله مهجوردر. رباعیه: بنهاده ز تزویر و ریا دامی چند
بکرفته ز طامات الف لامی چند — نارفته ره صدق و صفا کامی
بدنام کننده نکونامی چند. چون محصّل کلاملری انسان
خلاصهٔ موجودات. و خلیفة الله تعالی الاعظم. و تکریم و تفضیل حق جلّ
و علا ایله مفضّل و مکرّمدر. کمال و سعادتده حیوانات خسیسه ایله برابر
و ایجادندن غایت غرض محض خواب و خوردر دیمکدر. پس
بو مذهب باطلک بطلانی. و رأی عاطلک تزییفی اقامت برهان
و ایراد دلیلدن مستغنیدر. امّا اتباع فلاسفه حشر بدنی و معاد جسمانیی
اثبات ایتمکی بو مذهبه قریب. و مشرب تحقیقدن بی نصیب. علمای یونان
دیرلر که چون کمال معنوی. و سعادت حقیقی اخروی جنّت جسمانیده
اکل لحوم طیور و ثمار موفی. و شرب انهار لبن و عسل مصفّا. و تمکّن
غرف و قصور. و تمتّع نکاح حور. اولیجق حیوانات و بهایم مرتبه سینه
تنزّل. و سعادات حقیقیه دن که معارف روحانی و ابتهاجات عقلیه در
تلهّی و تغافل لازم اولوب. اکابر انبیا. و افاضل اصفیا ادانی انسان
بلکه بهایم و حیوان. طریقه سینه اقتفا. و جوهر کرانمایه و درّ ثمیندن

سنك تیره و خاك مهین ایله اكتفا ایتمش اولور. خصوصا لذات
جسمانیه آلام سبق ایتمینجه مشهود اولمز. و مشتهیات بدنیه نك هر بری
اولا بر مكروه اولمینجه موجود اولمز. مثلا لذات اكل و شرب سابقا عطش و
جوع اولمینجه اولمز. و لذت خواب و راحت سابقهٔ تعب و هجوع سز تحقق
طوتمز. و لذت جماع اول وقت اولور كه سابقا اوعیه و آلات منی یه
مملو اولمغله دغدغه و الم كله. تا استفراغندن لذت حاصل اوله.
جنت خود شوایب آلامدن صافی در. پس لذات جسمانیه ماهیت
جنته منافی در. اكثر فلاسفه نك مذهبی و یونانیلر كاسه لیسنك مشربی بو در.
حتی ابو علی سینا اكرچه شفا و نجات كتابنده حشر جسمانینی اثبات ایلدی
ولی معاد رساله سنده ابطالنه زعمی اوزرینه نیجه دلیل اقامت ایلدی.
و نصیر طوسی دخی تجرید كتابنده معاد جسمانی یی تقریر ایلدی. اما بو
كتابده نفی جانبنی تحریر ایلدی. اما عاقلان آكاه. و آكاهان پر انتباه
اساس عقایدلرین شرایع انبیا اوزرینه تصحیح. و حكم ایمانیهٔ حكمت یونانی
اوزرینه تقدیم و ترجیح قیلدیلر. تشكیكات مذكوره اصغا و بو مقوله
مشبه و اهیه ایله بنای شریعت انبیایی الغا ایتمدیلر. **شعر**

گفته یونانیان پیغام نفس است
گفته ایمانیان فرموده پیغمبر است
نیست جز بوی نبی سوی خدا رهبر ترا
از علی جو بو كه بوی بو علی مستقذر است

هرزه

هرزه میگوید منجم ژاژ میخاید حكیم
هر دو از تحقیق كار آگه نیند از باورست

پس جملهٔ اهل حق قتنده كه درخت ایمان روضهٔ جانلرنده ثابت در حشر
ابدان و معاد جسمانی صحیح و ثابتدر. بلی حنبلی معاد اخروی جسمانی یه محصور و
سعادت انسان كامل حقنده استیفای لذات جسمانی یه مقصور اولمق
مذهب مقبول و رای مؤید و منصور دكلدر. بل اعتقاد صحیح و حق صریح اولدر كه
معاد ایكیدر. جسمانی و روحانی. و هر بریده لذات و آلام واردر. مؤبد و
جاودانی. و چون نفس علاقهٔ بدندن آزاد اوله. عالم برزخه دخول
ایلر. و بو عالمده نیجه مدت كذران ایتمكله قدرت الهی و قوت نامتناهی
ایله موصوف اولور. بعده بقایه مناسب بدن. و لقایه مستعد جسده اعاده
اولنور لذت روحانیه و جسمانیه یی جمع ایتمكه قادر. و سعادت نشأتین ایله
تحقق ایتمك استعدادی انده ظاهر اولور. و مع هذا اكمل اصفیانك
لذائذ جسمیه جانبنه التفات. و مشتهیات جسمانیه یه اعتبار ایتمیوب
جل همت و نهمتلری اول سعادت عظمی. و ابتهاج لذت كبری یه كه عبارت
وادی بیانه قربت ایده مز. و براق برق سیر افهام بیدای تعریفنده بیدا
اولنمز. و اول مشاهدهٔ جمال و جلال مهیمن متعال در. مقصور و محصور در.
نته كم **حكایت** اولنور كه صلحادن بر كمسنه جهانی واقعه و عالم منامده
ریاض رضوان و جنت رحمانه كیردر. اول كدر بشرتیدن صافی. اعنی بشر
خافی قدس سره. غرفهٔ جنتده اوتورمش. ایكی ملك ایكی طرفندن خوان

جنت لقمه‌لرین الوب دهاننه قورلر. ناکاه نظر ایدر کورر تحت عرشده
بر شخص برپای قایم. و چشمه‌لری کشاده حیران و دایم. متعجب اولوب
سؤال ایدر که بو نه شخص نامی. و عزیز کرامی در جواب ویرورلر که بو مست
جوع و مدهوش مطلوع بایزید بسطامی در. که اطعمهٔ جنت و ثمار کوناکونه
دکرانکی بکران ولمیوب. مشاهده و استغراق تجلیٔ جمال ازلیده
بویله کذراندر. و بو احوال بایزید در که مقام و حالندن بویله خبر ویرمشدر که بیت

شربت الحب کاسا بعد کاس   فما نفد الشراب ولا رویت

و بو فقره شیخ سید علی بن میمون مغربی دن نقل اولندیکه دیرلرمش
که جنت ایکی در. جنت معارف روحانی. جنت اعمال جسمانی در. و عارف
بو نشأه ده جنت معارفه کیرمک جایز در. اما جنت اعماله کیرملر الا
نشأهٔ اخرویه ده. اما اول شبهه که لذات جسمانیه سابقهٔ آلام او محنه
متحقق اولمز. پس جنت که آلامدن صافی در. وجود لذات جسمانیه
منافی در. دیدکلری مرفوع و مدفوعدر. زیرا که لذات جسمانیهٔ اخرویه
لذات جسمانیهٔ دنیویه نوعندن دکلدر که بو کا لازم اولان خاصه
اکا دخی لازم اوله. بلکه لذات جسمانیهٔ اخرویه بالنوع والحقیقه لذات
جسمانیهٔ دنیویه‌یه مخالف و مباین در. غایة ما فی الباب بعض خواص و عوارضده
مشارک و مقارن در. و اشتراک عوارض سببیله بری برینه محاکی و
متشابه در. و حق جل و علا دار نشأهٔ اخرویه‌ده اولان لذات خالصه و مشتهیاتدن
بی شایبه‌دن نمونه اولمغیچون بو لذائذ دنیویه که فی الجمله متشابه در خلق ایتدیکه

ایتدیکه سبب رغبت و اجتهاد. و باعث عمل عباد عباد اوله. پس لذات جسمانیه
سبق الم علی تقدیر التسلیم لذات جسمانیهٔ دنیویه‌یه لازم و مقارن در.
اما لذات جسمانیهٔ اخرویه اندن منزه و اکا مباین در بلکه اجسام اخرویه
فی الحقیقه اجسام دنیویه مباین و منفصل. غایة الامر بعض عوارضده
قبول تجزی و احتیاج حیز کبی مشترک و متصل در. بلکه متصوفه ذاهب
اولدیلر که جسم واحد ایکی حیزده معا متحیز اولمق اجسام اخرویه محالی دکل
اکرچه اجسام دنیویه ده استحاله‌سی بدیهی در. و منکر معاد اجسادی اولانلرک
بو اعتقادلرک. بر شبهه‌لری دخی بودر که. قوای جسمانیه تحریکات و افعال
غیر متناهیه‌یه مبدأ اولمق محال. و مرکبات جسمانیه مدت مدید متحقق
اولدقدن صکره لازم البطلان والانحلال در. و دوام احتراق جسم
محترق بعینه‌یه باقی اولمغله اجتماعی بدیهی البطلان. زیرا احتراق اجزایه
موجب افتراق در. و مرکبه موجب انحلال و انمحاق در. و بونده تردد
ایتمک طور عقلدن بیرون. و سفسطهٔ محض و مکابرهٔ صرفه مقرون
و بو شبهه‌لرک دخی جوابی نسق مذکور و اسلوب سابقدن
مستفاد در. زیرا دیدکلری آثار و احکام دنیاده اولان مرکبات
و اجسامه مخصوص در. و اجسام عالم آخرتک احکامی بو احکامدن مباین
و عقل عالم ملکوتک ادراک احکامندن معزول ایدوکی کلام اهل کمالده
منصوص در. پس اول عالمه بو عالم خواصین اثبات ایتمک رأی کاسد. قیاس
غایب علی الشاهد ایتمک میزان اهل اصولده قیاس فاسد در. و اکابر اساطین

حکما و افاضل مشایخ تصوف و بعض علما عالم مثال دیمکله مسمی بر عالم اثبات
ایدوب اتیدیلر که عالم اجسام مادیه و ارواح عالم مجرده مابیننده بر عالم
واردر که عالم اجسام کثیفه دن لطیف و عالم ارواح لطیفه دن کثیف
قابل تجزی و انقسام اولمقده اجسامه مشارک و هیولی و صورتدن اولمقده
عالم ارواحه مساویدر و هر شی که بو عالمده مقصوددر البته آنوک مثالی
عالم مثالده دخی صو اولور یا صورتده مخالف اولمغله نته کم علمک مثالی عالم
مثالده سود اولور و اخلاق رضیه و اعمال صالحه نک مثالی بساتین و ریاحین
و ثمار و انهار لذة للشاربین و اعمال فاسده نک مثالی ظلمات و غیاهب
و حیات و عقارب و غساق و غسلین اولور و عالم رؤیا و احوال و قصص
جمله انام حالت نعاس و منامده مشاهده ایدرلر بو عالمدندر و ارباب
سلوک بو عالمی ایکی قسمه تقسیم و وجه حصری بعض وجوه ایله تفهیم ایلدیلر
که مثال بوندن خالی دکلدر که تحقق و حصولی و اهل تصفیه نک اکا اتصال
و دخولی قوت خیاله موقوف و محتاج اوله اکا مثال مقید دیرلر یاخود
آلت خیال و قوت حس باطنک آنوک تحققی و تمثلنده مدخلی اولمیه اکا
مثال مطلق دیرلر و بعض صفیا قوت ریاضت و مجاهده ایله بو عالمک و لایات
و اقالیمنی دخول و مشاهده ایتدوکنی حکایت ایلدی و دیدی که بو عالمدن ایکی
شهر واردر برینک آدی جابلسا و برینک آدی جابلقادر و بو
شهرلرک خلایقنک شمارندن اعداد و ارقام معزول و عجایب و غرایبی
خارج اطوار افهام و بیرون ادراک اوهام و عقولدر و ارباب کشف و تصفیه

[illegible]

جابلسا . جابلقا .

و تصفیه بو عالمک مشاهده عجایبنه مستعد و اکثر کرامات و خوارق و
تصرفات اولیا بو عالم اسرارندن مستمددر و اکابر ائمه دین رحمة الله
تعالی علیهم اجمعین بو عالمک اثباتنه تلویح و بعض اسرارینه تصریح ایتدیلر
حتی اعلم الناس حضرت ابن عباسدن مرویدر که بو عالمدن غیری بر
عالم واردر هر نسنه که بو عالمده واردر آنوک نظیری آنده حاصل
حتی نیم کبی ابن عباس واردر و ارباب کشف و تصرف و اصحاب صفوت
تصوف ذاهب اولمشلردر که برزخ عالمنده که روحک بدندن مفارقتی
ایله قیامت کبری ده ینه ابدانه اعاده سی آره سیدر عالم مثالدن مستمددر
چون نفس بدندن مفارقت ایلیه نفس ده اولان اکرامات و معرفت و خلق
حسن و عمل صالح انوار و اضوا و ریاض و بساتین و حور و قصور و غلمان
کانهم لؤلؤ منثور اولور هر کندو یه مناسب صورتده ظاهر اولور و
کذلک جهل و ضلال و اخلاق ردیه و اعمال قبیحه نیران و ظلمات و عقارب
و حیات صورتنده نمایان اولور و نفس صالح جنات و ما فیهایی کندو حاملدر
و نفس طالحک نیران و حیات و عقارب کندوده حاصلدر غایة فی الباب
ما دامکه نفس بو نشأه ده در انی احساس ایده مز علایق بدن و صور محسوسات
انلرک ادراکنه مانعدر چون نفس بدندن مفارقت ایدوب مانع مرتفع اولور
کندوده مکمون و مکنون اولان ملکات و کیفیاتی فی الحال صور مناسبه ده
احساس و مشاهده ایلر و تمثیل ایلرلر بر مست مدهوش یا مخدرات
استعمالی ایله بیهوش اولمش کمسنه نک قوینده معشوقه زیباسی

مطلب در بیان عالم برزخ

همخوابه اولمش اوله • یا حیات و عقارب ایله جیب و دامانی طولمش اوله • چون کیفیت بیهوشی لینغی کیده • و عقل و حسی عودت ایده • سعید و منعم اولان کوره که معشوقه روایخدن معطر مشام • و صفای تن نازک اندامندن اول جهله پر سرور و لذت بولیور که نطاق کلام احاطه تقریرندن عاجز • و شقی معذب کوره که زهر مار • و نیش عقرب خونخوار جاننه کار ایتمش نعوذ بالله تعالی شدت الامین اقلام تحریر ایده مز • و وفرت عذابین او تمام تصویر قیلامز • بیت نفس و شیطان با تو و تو جفته ترسم بامداد
مرده یابندت که مار و کزدمت در بسترست • لیس بو احوال احوال عالم مثالدر • اما فاضل نحریر سعد تفتازانی بو عالم مثالک اثباتنی شرح مقاصد کتابنده نقل ایتدکدن صکره ایدر که و قتا که بو دعوی مطلب عالی • و ایراد ایتدکلری دلیل ضعیف و واهی اولدیغی ایچون محقق لر اکا التفات ایتمدیلر • لکن مرادی محققلر دیدکندن ارباب نظردر • که مطالب عقلیه لرنده مرشد عقله اقتدا • و دفع ظلمات جهالات ده شمع عقل و چراغ نظر ایله اهتدا ایدرلر • اما عاقل لبیب • و فطن ریبه لایوح اولدر که • اکر نور کشف و وجدانله • بو عالمه واصل اولمز ایسه باری آنی بقعه امکان و حظیره احتمال ده قویوب آنی زاویه ابطال و بیغوله نفیه سوقمیه • نته کم پیشوای ارباب فکر و نظر شیخ رئیس ابو علی بن سینا دیمشدر • که بر مطلوب و مدعی که سنی اندن قایم برهان منع و دفع ایتمیه • آنی بقعه امکانه تسریح ایله • زیرا برهانسز بر شیئک نفیسنه و بطلاننه ذاهب اولمق عیب و نقصان اولمقده برهان مقتضاسینه

نی وجه مخالفت ایتمک کبی در • و شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی قدس سره اثبات انوار روحانیه ایتمکده اساطین حکمادن نقل ایتدکدن ایدر که • چون اهل عالم اثبات حرکات کواکب و افلاکده که ارصاد جسمانیه ایله اولور • اکابر ریاضیین ابرخس و بطلمیوس کبی لر ایتدکلریه ارصاده تقلید ایدوب • علوم هیئتی بنیاد ایتدیلر • پس اثبات انوار روحانیه ده که ارصاد روحانیه ایله اولور • اکابر و اساطین حکماء اشراق که حکماء کلدانیین • و حکماء فرس قدیم • و حکماء یونانیین انباذوقلس و هرمس و فیثاغورس و سقراط و افلاطون کبی ایتمشلردر • و نور کشف و تصفیه ایله عین الیقین کورمشلردر • طالب اعتقاد اولانلرک ارصادینه دخی تقلید ایلیه نته بعید اوله • والحاصل الف و عادت و تشکیکات ارباب ضلالتدن حادث اولان استبعادلری شرایع انبیاء و قواعد حکماء و اشارات و اذواق عرفانک • نقض و ردینه طریق ایتمک جایز دکلدر • بیت
منکر چه شوی بحالت زنده دلان • نه هر که ترا نیست کسی را نبود •
چون احوال معاد • و حشر ارواح و اجساد ده • بو مقدار کلام ذکر و ایراد اولندی پس ینه اصل کلام • و صدد مرامه • رجوع ایده لم • و اول انسانک کمال و نقصانی تفاضلی و اصل انسانده اوچ قوت واردر • ذاتنده مندرجدر • و اول قوتلر شرف و نقصانده متفاوتدر • ادناسی قوت بهیمیه در • که اکا نفس بهیمی دیرلر • و اوسطی قوت سبعیه و نفس سبعی در • و اعلاسی قوت ملکیه و نفس ملکی دیر • نفس ادنا ایله بهایمه مشارک و مقارن • و ملائکه دن ممتاز و متباین • و نفس اعلا ایله ملائکه یه مساهم و مشارک • و بهایمه مخالف و متارکدر • زمام اختیار کف تمکین

صکره

ایدی

قوت بهیمیه
نفس بهیمی

قوت سبعیه
نفس سبعی

قوت ملکیه
نفس ملکی

واقتدارنده در. یا اونایه اویوب محلّهٔ بهایمده تمکّن. ومنزل سباعده توطن
ایتمش اولور. واکر نفس علّامیه اتباع. ونفسانی مقتضاسندن امتناع ایدر
حضیض حیوانیتدن خروج. وذروهٔ ملکیته عروج ایتمش اولور. وقرآن عظیم
وتنزیل کریمده بو نفسلره اشارت نفس امّاره ولوّامه ومطمئنه ایله اولنمشدر.
نفس امّاره دایما سوء وفحشا وشهوت واسواء ارتکابنه امر ایدوب اصرار ایدر.
نفس لوّامه کاهی ملابسهٔ شهوات ایدوب بعده ندامت وکندوسنی سرزنش
وملامت ایدر. نفس مطمئنه تحریکات نفسانی وشیطانیدن نجات وخلاص
بولمشدر. وطریق خیر وصلاح اوزره مستقرّ ومطمئن اولمشدر. محاسن
افعال واعماله ملازم. ومکارم اخلاق واوصافه مداوم در. وحکما دیرلر که
بو نفسلرک بریسی حدّ نفسنده صاحب ادبدر. واوّل نفس ملکیدر. و
بریسی دخی اکرچه حدّ نفسنده صاحب ادب دکلدر لکن قابل تأدیب در. واوّل نفس
سبعیدر. وبریسی دخی نه حدّ نفسنده صاحب ادب ونه قابل تأدیب در. واوّل نفس
بهیمیدر. ونفس بهیمی‌نک خلقتندن غرض بقای بدندر. زیرا نفس ناطقه‌نک
طریق تحصیل کمالده مرکبیدر. ونفس سبعی خلقتندن غرض کسر نفس بهیمیدر. زیرا نفس
بهیمی استیلاسندن متوقّع اولان ضرر بونکله مندفع اولور. وبعض حکما بو اوچ نفسی
اکا تشبیه ایتمشلر که بر مربط ایچنده بر فرشته وبر کلب وبر خنزیر جمع اولمش اوله.
وبعض حکما آنی شویله تمثیل ایلرلر که بر کمسنه بر بهیمیه بنوب وبر کلب ایدوروب شکاره
کتمش اوله. اکر حکومت وتصرّف آدمک اولورسه هم بندوکی بهیمه وهم ایتدوکی
کلب صیدک مقتضای عقل اوزرینه استعمال ایدرسه هم برینه مناسب اولان قوتنی

قوتنی ویروب شرط استراحتنی رعایت قیلورسه اوچی دخی برمراد
وکامران اولوب کلب صید آلوب فضلات اعضاسندن تغذی وتلذذ تمام ایدوب
ومرکبی دخی وقت عملده اکرچه بر مقدار تعب جکر ویارهٔ نصیب نصب کورور
ولکن وقت استراحتده مرتع کیاه لطیف ومنبع میاه نظیفدن متمتّع اولور.
وانسان دخی صید معتبر وشکار مرغوبه مالک اولوب. امن وصحت وفراغ وعافیت ایله
مسکن مألوفنه واصل اولور. اکر حکم وتصرّف انسانک اولمیوب. مثلا حیوان مرکبک
اوله لابدّ تمامی ایراقدن آب وسبزه خیال ایتدوکی جانبه بی اختیار. روان ودوان
اولوب. بالآخره آب صندوغی سراب وسبزه ظنّ ایتدوکی شوره زمین خراب
چیقوب عمرانه راجع. وسبزه زار صحیحده راتع اولمقدن فرصتی دخی فوت اولوب
جوع وعطش وتعب ونصب ایله بیابان دور. وخراب نامعمورده. هم فرس وهم
فارس. وهم کلب صید حارس. هلاک وتلف اولورلر. اکر حکم
وتصرّف کلبک الندهٔ اولورسه اوّل ظاهر اولان شبحی صید
فربه وشکار مرغوب صنوب بی اختیار کندوسنی یا خارستان
صعب یا وادی ژرفه القا ایدوب. کندوسنی هلاک. ودرپی اولان
فارس وفرسی اتلاف ایدر. چون مقدمه‌ده کلام بو درجه‌یه
واصل. وموقوف علیه مباحث آتیه اوله جق معارف
حاصل اولدی. پس شمدیدن صکره فنون مذکوره‌یه که
مقصد کتاب. ومطلب فصل الخطابدر شروع ایدوب
اوچ کتاب مستطابده ایراد ایده لم.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه

کتاب اول علم اخلاق بیاننده و شرح رموزنده در

مقدمه‌ده کتابده مرور ایلدی که حکمت عملیه‌دن قسم اول علم اخلاق
بر علمدر که اخلاق و افعال نفس انسانیه‌دن بحث ایدر بو جهتدن که
قنغیسی محمود و مرضیدر که اجتلاب قیلنه و قنغیسی مذموم و ردیدر که اجتناب
اولنه پس بو علمده هر شخصک علی حده احوالی اعتبار اولنوب اهل منزل
و اهل مدینه‌سندن کمسنه‌نک اختلاطی جهتندن اولان احوالی اعتبار اولنمز
پس بو علم مفرد منزله‌سنده در و علم تدبیر المنزل و علم سیاسة المدن
که انلرده شخصک سایر ابناء نوعی ایله اولان اختلاط و معامله‌سی معتبردر
مرکب منزله‌سنده در چون مفرد مرکب اوزره طبعا مقدمدر پس
علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل و سیاسة المدنیه اوزرینه وضعا تقدیم
اولندی و بو کتاب دخی مبوب اعنی بیجه باب اوزرینه مرتب در

باب اول خلقک اقسامنه تقسیمی بیاننده و اجناس فضایلی نه ایدوکنک شرح و بیاننده در

خلق بر ملکه در که آنوک سببی ایله نفسدن افعال
سهولتله صادر اولور و فکر و رویته محتاج اولمز و بو تعریفک تفسیری
اولدر که ملکه هیئات نفسانیهٔ راسخه‌یه دیرلر زیرا کیفیت نفسانیه ایکی قسمدر

قسمدر بری حال و بری ملکه در زیرا سریع الزوال و غیر راسخ اولورسه
خجالت و ضحک کبی حال دیرلر اگر بطی الزوال و راسخ اولورسه سخا و شجاعت
کبی اکا ملکه دیرلر پس اولا خلقک تعریفنده ملکه ذکر اولندی بوکا بنا
که اگر کیفیت نفسانیه ملکه اولمیه یعنی راسخ اولمیه سریع الزوال خلق اولمز
بعده تعریف خلقده ذکر اولندی که آنوک سببی ایله نفسدن افعال سهولتله
صادر بو قیدی انکیچون ذکر اولندی که کیفیت نفسانیه ملکه اولسه اما آنوک
سببی ایله نفسدن افعال صادر اولمسه اکا خلق دیمزلر و کذلک افعال صادر
اولمغه سبب اولسه اما سهولتله صادر اولمیوب عسرتله فکر و تأمل ایله صادر
اولمغه سبب اولسه ینه خلق اولمز اما قیود مذکوره‌یه جامع اولوب و افعال
آنوک سببی ایله بی تأمل سهولتله صادر اولسه اکا خلق دیرلر مثلا
برکیمسنه‌دن نادرا بذل و احسان ایتمک واقع اولور اما خلق سخاوت
دینلمز زیرا ملکه اولمدی و دخی برکیمسنه‌یه بذل و سخا عادت دخی اولسه
اما نفسنه متصل جبر ایتمکله و تکلف و زحمتله اولسه ینه خلق سخاوت اندن موجود
دکلدر زیرا بذل و عطا سهولتله صادر اولمدی اما برکیمسنه‌یه دائما سهولتله
بذل و فیض عطا ایتمک مقرر اولسه شویله که بذله قدرت محقق و موانع مرتفع
اولیجق بذل ایتمه‌سی مقرر اولسه اندن خلق سخا حاصل و متحقق در

تقسیم خلق خلق نه نسنه ایدوکی معلوم و ماهیتی مفهوم اولدقدن
صکره تعریفندن رجوع و تقسیم اقسامنه شروع ایده‌لم
افاضل سلف شویله ذکر ایدیلر خلق خالی دکلدر که کمال اولان نفسنه

سبب اوله یا نقصانی اولان نسنه یه سبب اوله • قسم اوله فضیلت و خلق حسن
دیرلر • سخا و شجاعت و حلم کبی • قسم ثانی یه رذیلت • و خلق قبیح دیرلر
بخل و جبن و حقد کبی • قسم ثالث نه فضیلت نه رذیلت در • خیاطت
و فلاحت کبی • بزم بو کتابده قسم ثالثدن بحثمز یوقدر • بلکه یا قسم اولدندر که
معلوم اولوب تحصیل و اکتساب اولنه • یا قسم ثانیدندر که مفهوم اولوب
حذر و اجتناب قلنه • بو تقسیم خلقک اقسام اولیه سینه تقسیمیدر که فضیلت
و رذیلت در • اما خلقک اقسامی و انواعی چوقدر • انلره دخی تقسیم اولنمق لازمدر که
اقسام و انواع مذکوره معلوم اوله • مقدمه کتابده اشارت کیجمشدی که نفس
انسانینک ایکی قوتی واردر • بریسی قوت مدرکه در که نفس آنوک سببی ایله ادراکات
عقلیه یه قادر اولور • ایکنجیسی قوت محرکه در که نفس دخی آنوک سببی ایله درکه جو
تحریکات بدنیه صادر اولور • و بو ایکی قوتنک هر بریسی ایکی شعبه یه منشعب ایدی
قوت مدرکه نک بر شعبه سی قوت نظری و شعبهٔ اخریسی قوت عملی ایدی • و قوت
محرکه دخی ایکی شعبه ایدی • بری شعبه محرکهٔ شهوانی • و بریسی قوت
محرکهٔ غضبی ایدی • پس بو درت قوت بدن انسانده کارکر اولوب
نتیجه افعال صدورینه سبب اولور • اکر قوی دن صادر اولان افعال مقتضای
عقل صحیح و وجه جمیل اوزره • واقع و حد اعتدال اوزرینه صادر اولورسه
اول خلق که بو نوع افعاله سبب اوله فضیلت اولور • و اکر اعتدالدن خارج
اولوب یا افراط و یا تفریط جانبنه مایل و واقع اولورسه بو مقوله افعاله
سبب اولان قوت رذیلت اولور • پس قوت نظری مهذب اولوب

اولوب • اندن اعتدال اوزرینه افعال صادر اولورسه • اول خلق حکمتدر •
و اکر قوت عملی مهذب اولوب • اندن اعتدال اوزرینه افعال صدورینه سبب
اولورسه اول خلق عدالتدر • اکر قوت محرکهٔ شهوانیه مهذب و مؤدب اولوب
افعال معتدله صادر اولورسه • اول خلق منشاء عفتدر • و اکر قوت
غضبی مهذب و مؤدب اولوب افعال معتدله یه سبب اولورسه اول خلق
شجاعتدر • پس اصول فضایل بو درت خلقدر • اعنی حکمت و عدالت و
عفت و شجاعتدر • و بو فضایل اربعه که اعتدالدر • هر برینک ایکی طرفی اعنی حکمت عدالت
طرف افراطی • و طرف تفریطی • رذیلتدر • مثلا قوت نظرینک عفت شجاعت
اعتدالی حکمت • و جانب افراطی جربزه در • و جانب تفریطی بلادتدر • و بو ایکی
طرف رذیلتدر • و قوت عملینک اعتدالی که عدالتدر • جانب افراطی
و تفریطی یوقدر • بلکه بونک همان بر ضدی واردر • اکا جور دیرلر • و قوت
شهوینک اعتدالی عفتدر • و جانب افراطی فجوردر • و جانب تفریطی
خموددر • و بو ایکیسی رذیلتدر • و قوت غضبینک اعتدالی شجاعتدر • و جانب
افراطی تهوردر • و جانب تفریطی جبندر • و بو اول تقریردر که خواجه نصیر طوسی
کتاب اخلاق ناصریده ایراد ایلدی • و امام ربانی مرشد الکل حجة الاسلام
ابو حامد محمد الغزالی حضرتلری دخی کتاب احیاء علومده بو اسلوب اوزرینه
ایراد ایلدی • و مع هذا دیدیلر که عدالت خلقی حکمت و عفت و شجاعتک اجتماعندن
حاصل اولور • زیرا بو اوچ خلق مجتمع و ممتزج و متسالم اولیجق اوچینک
ترکیبندن بر حالت متشابهه حادث اولور که اول فضایلک کمالی و تمامی اولور

اكا عدالت قسمیه دینلور • انتهی کلامه • لکن مخفی دکلدر که عدالت اول اوچ خلقدن
مرکب اولیجق عدالتی اقسام خلقدن بر قسم مستقل • واول اوچ قسمه
مقابل عد ایلمک موجه دکلدر • زیرا مشهور ومقرر در که مقسم ده واقسامده
قید وحدت معتبردر • اقسام ثلثه یی جمع ایدوب بر قسم دخی اعتبار ایتمک
لایق دکلدر • مثلا کلمه یی اسم وفعل وحرفه تقسیم ایدوکدن صکره بو اوچ
قسمی بر قسم اخر اعتبار ایدوب مجموع اقسام کلمه درت در • دیمک جایز
دکلدر • پس اولی واحسن اولدر که اصول فضایل واخلاق حسنه یی اوچ قسمه
حصر ایده وتثلیث وتقسیمی بو وجه اوزره بنا ایده • وزکه چون انسانده اوچ
قوت واردر • وبو اوچ قوته اوچ نفس دخی اطلاق اولنور • بری نفس ملکی در
مبداء قوت ادراک وتمییز معقولات ومدرکات در • ایکنجیسی نفس سبعی در که
مبداء غضب واقدام انتقام • وشوق تسلط وترفع وجاه وتغلب بو قوتله در •
اوچنجیسی نفس بهیمی در که مبداء طلب ملاذ ومشتهیات وواسطهٔ نیل ماکول و
مشارب ومناکح در • پس اصول فضایل دخی بو اوچ قوته کوره اوچ در • زیرا
اکر قوت ملکی حد اعتدال اوزرینه متصرف اولوب • افراط وتفریطه میل ایلمزسه اول
خلق حکمت در • اکر افراط اولورسه اکا جربزه دیرلر رذیلت در • مثلا قوت عاقله
حیله وزورلق ومضاحک ومسخره لق امورنده عجایب اختراع ایتمکه صرف ایلیه • وتفریطی
بلادت در که ادراک حقایق وتمییز معقولات ایتمکدن عاجز • وافعال محموده یی افعال
مذمومه دن فرق وتمییز ایتمکه قادر اولمیه • ونفس سبعی اکر اعتدال اوزرینه
تصرف ایدرسه حاصل اولان خلق شجاعت اولور • واکر افراط ایدرسه تهور اولور

اولور که انسان کندوسینی بی نفع مهالکه • القا ومقاومتی حد امکا
ودایرهٔ قدرتدن بیرون اولان دشمن ایله مقابله ومقاتله ایله
کندوسنی یا هلاک یا اضرار ایتمک در • وبو قوتنک تفریطی جبن در • که
عقلا صبر وثبات مستحسن ومقابله ومقاتله ممدوح اولان یرلرده جزع
وفزع قبیح وانهزام مهروب ایدوب مختلز زمرهٔ سینه داخل اولمقدر • و
نفس بهیمینک اعتدالی عفت در • که شرع وعقل تجویز وتحسین ایدوکی
ماکل ومشارب • ومناکحده علی وجه الاعتدال تصرف وتناول ایتمکدر • وبو
قوتنک افراطی فجور در • که دایرهٔ شرع وعقلدن تجاوز ایدوب • محرمات
ومکروهاتی تناول وفواحش وقبایحدن تمتع وتلذذ قلمقدر • وبونک تفریطی
خمود در • وخمود اولدر که بالکلیه ترک شهوات مباحه ایدوب • یا هلاک
بدن • یا انقراض نسل • وعقبا علمغه مودی اولوب تناکحوا تکاثروا فانی اباهی
ولو بالسقط حدیث شریفنه مخالفت قیله • وچون بو اوچ فضایل بر شخصده
توفیق الهی • وسعادت نامتناهی ایله مجتمع • وکوکب سعادتی بو اوچک
اجتماعندن اوج رفعتده ملتمع اوله اول شخص عدل اولور • بو اوچک مجموعنه
عدالت دیرلر • وعدالتک ضدی همان جور در • وجور بو اوچ فضایلک
بریسی معدوم اولمغله متحقق اولور • وبو اوچ فضیلتک فروعی واردر
انشاء الله تعالی شرح وبیانی اولنسه کرک • وجملهٔ عالم وآدمده هر نه
فضیلت واریسه یا بو اوچدن بریسی در • یا انلرک فروعی در • وجملهٔ اهل عالم
وافراد بنی ادمک افتخار وابتهاجی بونلر ایله در • حتی نسلی ایله افتخار ایدن کمسنه

بکم الامم

جادنده بونلر ایله متصف کمسنه اولمق ملاحظه‌سی ایله افتخار ایدر.
و معلوم اولا که فضائل ثمثه‌دن بری حکمت دردیدک. بو حکمت مشهور
حکمت که موجودات خارجیه‌یی بقدر الطاقة البشریة بیلمکدر دیو تعریف
ایتدک ایدی. اول معنایه حکمت دکلدر. و بر حکمت دخی وار ایدی که حکمت
عملیه معناسنه در. اول دخی دکلدر. بلکه بو حکمت لفظی‌نک معنای ثالثی در.
چون بو نکته معلوم اوله بو مقامده ایراد اولنان سؤال جواب ظاهر اولور.
و سؤال بودر که حکمت جود حکمت نظری و حکمت عملی‌یه تقسیم اولندی.
و حکمت عملی دخی علم اخلاق و علم تدبیر منزل و علم سیاست مدنیه‌یه
تقسیم اولندی. پس اخلاق دخی بو مقامده حکمت و عفت و شجاعته تقسیم
اولنمق نیجه راست اولور. زیرا حکمت نه کندونک قسمی اولوب تقسیم شیئی الی
نفسه و الی غیره لازم کلور. و قتا که معلوم اولدی که بو اخلاقدن قسم اولان
حکمت اول مقسم اولان حکمتدن کل قسم آخردر. تقسیم شیئی الی نفسه و الی
غیره لازم کلمیوب سؤال بالکلیه مندفع اولدی.

باب ثانی اجناس فضایل مذکوره‌نک تحتنده مندرج اولان انواع بیاننده در

اکرچه اجناس فضایل مذکوره‌نک تحتنده واقع اولان انواع بی‌عد و بی‌حسابدر
و تعداد انواع و اصنافی خارج حوصله کتابدر. اما بز افاضل سلفه اقتدا و اقتفا
و انواع فضائلک مشهورلرین ذکر ایتمکله اکتفا ایدک.

اولا جنس حکمت تحتنده اولان انواع یدی نوعدر

اولکیسی

اولکیسی ذکا. ایکنجیسی سرعت فهم. اوچنجیسی صفای ذهن.
دردنجیسی سهولت تعلم. بشنجیسی حسن تعقل. التنجیسی تحفظ. یدنجیسی
تذکر. اما ذکا بر ملکه‌در که آنوک سببی ایله مقدماتدن استخراج نتائج
و مواد ادله‌دن استنباط مطالب ایتمک سهل و آسان اولور. و بو
ملکه مقدمات منتجه‌دن انتاج مطالب ایتمکه مزاولت و مداومت ایتمکله حاصل
اولور. اما سرعت فهم بر ملکه‌در که آنوک سببی ایله لوازمدن ملزوماته
و قضیه‌دن عکس نقیضنه و عکس مستویسنه توقف ایتمکسزین
سرعت انتقال حاصل اولور. و حاصل فرق ذکا ایله سرعت فهم ما بیننده
اولدر که ذکا فکر و نظرده اولور. و فکر و نظر امور معلومه‌یی ترتیب ایدوب
بر مجهوله متأدی اولمقدر. اما سرعت فهم فکر و نظرده اولمز غیرده اولور.
زیرا لوازمدن ملزوماته انتقال و قضیه‌دن عکس نقیض و عکس مستویه
انتقال فکر و نظر دکلدر. نته کیم علم میزانده تحقیق اولنمشدر.
اما صفای ذهن بر ملکه‌در که آنوک سببی ایله نفس اضطراب
و تشویشسز استخراج مطالب ایتمکه مستعد اولور. اما سهولت تعلم
بر ملکه‌در که آنوک سببی ایله نفسه حدت و تیزلیک حاصل اولور که
خاطر متفرقه مانع و دافع اولمیوب کلیتی ایله مطلوب جانبنه توجه ایدوب
تحصیل ایلر. اما حسن تعقل بر ملکه‌در که آنوک سببی ایله بحثده
و استکشاف مطالب ایتمکده هر ماده‌یه مناسب اولان حد و مقداری
حفظ و رعایت ایلر. شویله که نه واجب اولان نسنه‌یی ترک و اهمال

ونه مدخلی ولمینی اخذ واستعمال ایلر. اما تحفظ برملکه درکه آنوک سببی ایله
نفس تعقل وتحصیل ایتدوکی صور معقوله ومتخیله‌یی کما ینبغی حفظ ایلر.
اما تذکر برملکه درکه آنوک سببی ایله نفس حفظ ایتدوکی نسنه‌لری نه
زمانده مراد اولنسه تذکر وایراد ایلر. انواع فضیلت حکمت بونلردرکه شرح اولندی

اما شجاعت تحتنده اولان انواع اون بر نوع در

اولکیسی کبر نفس. ایکنجیسی نجدت. اوچنجیسی علو همت. دردنجیسی ثبات.
بشنجیسی حلم. آلتنجیسی سکون. یدنجیسی شهامت. سکزنجیسی تحمل.
طقوزنجیسی تواضع. اوننجیسی حمیت. اون برنجیسی رقت. اما کبر نفس
اولدرکه کرامت وهوانه مبالات. وفقر وغنا ویسار وعساره التفات
ایتمیوب. بلکه مدح وذم خلایق قتنده یکسان. ورد وقبول طوایف نظر
همتنده متساوی اولوب امر ملایم وغیر ملایم تحملنه قادر. وتقلب احوال
ومشاهده مخاوف واهوال ایله قصر همتنه قصور کلمجک نسنه‌لردن صادر اولمیه
وبو مقام عظیم وخلق کریم درکه تنستم رواجی راه طلب حالاکلرندن غیری‌یه
میسر. وتسنم شواسقی منازل عشق. وفنانی پاکلرندن غیری‌یه مقدر اولمز.
نته‌کم دیمشلردر. رباعیه برخاسته زجان وتن می باید.
پیر آمده زخویشتن می باید   در مرقد می مزار بند افزون است
بس کرم رو وبندشکن می باید. ومدح وذم عوام انسان
طالبان مطالب عالیه قتنده یکسان اولملق لازم در. نته‌کم صاحب
اسرار حضرت خواجه عطار قدس سره دیمشدر. بیت مدح

وذمت کر تفاوت میکند   بت کری باشی که او بت مینکند.
اما نجدت اولدرکه نفس مواضع ومخاوف واهوال هجوم عظایم
احوالده صبر وثبات. وتحمل ووقار ایتمکه قادر اولوب جزع وفزع عروضی
ایله امور نامناسب صادر اولمیه. اما علو همت اولدرکه نفس طالب جمیل
حقیقی قیلمقده مطمح نظری عالی. ومحل ترقیسی بلند اولوب. بو جهانک رفعت و
جاه وسعادت وشقاوتی نظر اعتبارندن ساقط. اقبال ورفعتنده
راضی وادبار وذلتندن ساخط اولمیه. حتی مرارت مرک تجرعندن دخی
تنفر واضطراب کوسترمیه. نته‌کم مکارم اخلاق ومعالی همت مبدا[ننک]
فارسلری مادیوانکان مرک اشتامیم دیرلردی. وبعض افاضل عشاق
نظم ایتمشدرکه رباعیه آن مرد نیم کز عدمم بیم آید.
کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید   جانی دارم بعاریت داده خدای
تسلیم کنم که وقت تسلیم آید. اما ثبات اول خلق درکه آنوک
سببی ایله طلب کمال یولنک آلام وشدایدینه تحمل ومصابرت
وبلایا ونوایبنه تلقی ومقاومت ایتمکه قادر اولور. تا که عروضندن نه تأثر بیم
وتذلل ونکسر عارض اولمز. بیت
از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور
برسر کوی تو از پای طلب ننشستم
اما حلم اولدرکه نفس انسانی‌یه طمانینت ووقار وترک اضطراب
واضطرار اول وجهله کله که عواصف خشم وغضب انی متزلزل وقله کوه

و قاریندن متدلی و متنزل ایلمیه . بیت
تا ز هر بادی نجنبی پای دامن کش چو کوه .
کادمی مشت غبار و عمر باد صرصر است .
اما سکون اولدر که خصومتلرده و محاربه لرده که حمایت حمای دین و
ملت . و رعایت دایرهٔ حرمت شریعت ایچون واقع اولور خفت
و سبکبارلق کوسترمیوب سخرهٔ دشمن دون . و محل طعن طاعنون
اولمیه . اما شهامت نفسک اکتساب امور شریفه و تحصیل مراتب علیه
حریص اولوب ذکر جمیلی حایز . و اجر جزیله فایز اوله . اما تحمل اولدر که
نفس کسب فضایل عدیده . و خصایل حمیده تحصیل ایتمکده آلات بدنیه
که قوی و اعضاسی در . استعمال کلی ایتمکدن فرسوده ایلیه . اما تواضع
اولدر که نفس جاه و رفعتده کندودن ادنی اولنلره ترفع قیلمیه . و
اندن کندو نفسنه مزیت ادعا ایتمیه . زیرا کندوده مرتبه جاه و رفعت
وار ایسه محض فضل و عطای حق در . کندونک مدخلیتی معدوم مطلق در
چون بو نظر ایله اوله تواضع . ممدوح و حسن در . و لهذا تواضع .
اکابر و اعالی دن مستحسن در . اما تذللی جلب نفع . یا دفع ضرر ایچون ایدیجک
اکا ضعت دیرلر . تواضع دیمزلر . سایلر و طامعلر ایتدوکی تذلل
کبی . بیت تواضع ز گردن فرازان نکوست . گدا گر تواضع کند خوی اوست .
اما حمیت اولدر که حمایت حمای ملت . و حراست حریم نفس و
حرمت ایتمکده تکاسل و تهاون ایتمیوب اقصی الوسع کفایت کوستره . اما

اما رقت نفسه ابنای جنسندن عارض اولان الم و محنتدن تأثر
و انفعال کلمک در . بشرط آن که افعال و اقوالنه اضطراب و اختلال کلمیه
بلکه مجرد ابنای جنسه احسان و افضال ایتمکه مباشر اوله . تمام اولدی شجاعت
تحتنده مندرج اولان فضایل . اما عفت تحتنده مندرج اولان
فضایل اون ایکی نوعدر . اول حیا . ایکنجی رفق . اوچنجی حسن هدی .
دردنجی مسالمت . بشنجی دعت . التنجی صبر . یدنجی قناعت . سکزنجی
وقار . طقوزنجی ورع . اوننجی انتظام . اون برنجی حریت . اون ایکنجی سخا .
اما حیا نفسک انقباض و انحصار کلمکدر . شول زمان که بر امر
قبیح ارتکاب ایده و کنه شعوری اوله . کندویه مذمته استحقاق کلمک
کراهتندن . اما رفق نفسک مطیع و منقاد اولمقدر . شرع جهتندن لازم
اولان اموره . و بو خلقه دماثت دخی دیرلر . اما حسن هدی نفسک
کندو بی اخلاق جمیله ایله آراسته ایتمکه رغبتی اولمقدر . اما مسالمت
نفس آراء مختلفه تصادم . و اهوای متخالفه تعارض ایتدکده مخاشنت و
شقاقی ترک . و مجاملت و وفاقی برک ایتمکدر . اما دعت حرکت شهوت
زماننده نفس ساکن اولوب زمام اختیار کندو النده اولمقدر . اما صبر
اولدر که نفس هوایه میل ایتمیوب . اسباب هوایه مقاومت و مدافعت
ایتمکه قادر اوله . تا که لذات قبیحه . که مؤداسی ذلت و فضیحه در اندن صادر اولمیه .
پوشیده اولمیه که صبر ایکی نوعدر . بری صبر عن المعاصی و الآثام یعنی نفس اماره
و شیاطین مکاره . معاصی و آثام طرفنه دعوت ایدیجک . قوتت مصابرت

وتقوى ایله دفع ایلیوب راه راستدن چقمیه بو مقامده تعریف
اولنان صبر بودر ونوع ثانی صبر علی المصایب والبلایادر یعنی نفسه مکروهی
اولان نسنه که بلا ومحنت وفراق ومصیبتدر متوجه اولدقده جزع
قبیح ایتمیوب تحمل ایده واکثر عوام ارا سنده صبر بو معناده استعمال
اولنور وایکی نوعی دخی مقبول وممدوح بل واجب مفروضدر اما قناعت
اولدرکه نفس ماکول وملابس ومشارب وغیرها استعمالنده شئی یسیر ایله که
سد خلل ودفع ضرورتدر اکتفا ایدوب طلب مزید ایلمیه اما بو اکتفار ضا ایله
ولذات فانیه یه استهانتجهتندن اوله جمع مال وادخار ایچون اولمیه
نته کم بعض اراذل ناس تجاردن وغیریدن ایدرلر بو خصلت قناعت دکلدر
بلکه بوکا تقتیر دیرلر ورذایلدندر وعقلا وشرعا ممدوحیتی وقبولله
موسومدر اما وقار اولدرکه نفس کسب مطالب طرفنه عازم وتطلب
معالی ایتمکه جازم اولدقده اطمینان وتانی ایله عامل اولوب سرعت
وعجلهٔ نامناسبدن احتراز کامل ایده اما بشرط آنکه فوت فرصت تحصیله
مؤدی اولمیه اما ورع اولدرکه نفس اعمال مرضیه یه مداومت وافعال
حسنه یه ملازمت ایدوب قصور وفتور عارض اولمقدن مجتنب اوله
اما انتظام اولدرکه نفس امور لازمه ومصالح سانحه ده ترتیب
ملایم وتقدیر مناسب ایتمکی ملکه ایدینه اما حریت اولدرکه
نفس مالی مکاسب جمیله دن کسب ومقاصد حسنه یه صرف ایتمکه قادر
اولوب مکاسب خبیثه دن اکتساب ووجوه ومصارف قبیحه یه صرف

صرف ایتمکدن اجتناب ایتمکه مالک اوله اما سخاوت اولدرکه نفسه
بذل وانفاق مال ومنال ایتمک سهل وآسان اوله شویلکه لایق وواجب اولان
مقداری محل ومناسب اولان موضعه صرف وایصال ایتمکده زحمت چکمیه
مخفی اولمیه که وصف سخاوت نظر شرع واعتبار عقلده افاضل فضایل
واحاسن خصایلدندر ومدح اسخیاده آیات کتاب کریم متکاثره واحادیث
نبی رحیم متوافردر مستقل تالیف کتاب کرک که مدح سخا فی الجمله میسر اوله ودخی
سخا تحتنده انواع فضایل ومکارم چوقدر مقام بسط کلام اقتضا ایدردی
اما خواجه نصیر بو مقدار ایله اکتفا ایتمکین بز دخی انلرک اثرینه اقتفا ایلدک

انواع فضایل که سخا تحتنده مندرجدر سکز نوعدر

اول کرم ایکنجی ایثار اوچنجی عفو دردنجی مروت بشنجی نبل التنجی
مواسات یدنجی سماحت سکزنجی مسامحت اما کرم اولدرکه
نفعی عام وفایده سی تام اولن امورده مصلحت اقتضا ایتدوکی وزره مال
موفور بذل ایتمک نفسه آسان اوله اما ایثار اولدرکه مال واسبابنه کندو
محتاج ایکن آخرک احتیاجین مشاهده ایدوب اکا بذل وصرف ایدوب
کندو تحمل وصبر ایده وبو عظیم فضیلتدر وبو خلقک مدحنده ویؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة آیهٔ کریمه سی نازل اولمشدر اما عفو
اولدرکه انتقام ومجازات بالعقوبة ایتمکه قدرت ومکنتی وار ایکن ترک
ایده واکر مجازات بالاچایع ایدرسه دخی اچین وازین اولور نته کم دینلمشدر
بیت بدی را بدی سهل باشد جزا اکر مردی احسن الی من اسا

محمد بن علی

اما مروت بذل مالا بد وزیاده واجب آن علی الغیر ایتمکله نفس متحلی ومتزین وایصال نفع غیر ذمت همتنه مترتب ومتعین اولمقدر . اما مواسات اولدر که یاران واخوان واصدقا وخلانه مهمات وسوانح ومعایش مصالحلرنده معاونت ومظاهرت ایده وب مال واسبابده مشارکت ومساهمت کوستره . اما سماحت بذلی لازم وواجب اولمین نسنه لری حسن رضا وصفای قلبله بذل ایلمکدر . اما مسامحت ترکی لازم وواجب اولمین نسنه لری نفع غیر ورضای ماسوی ایچون رضا ایله واختیار ایله ترک ایتمکدر . اما اول انواع جنس عدالت تحتنده مندرج در اون ایکی نوعدر اول صداقت . ایکنجی الفت . اوچنجی وفا . دردنجی شفقت . بشنجی صله رحم . التنجی مکافات . یدنجی حسن شرکت . سکزنجی حسن قضا . طقوزنجی تودد . اوننجی تسلیم . اون برنجی توکل . اون ایکنجی عبادت . اما صداقت محبت صادقه در که باعث اولور که صدیقک جمله اسباب فراغت واستراحتی مهیا ومرتب قیلنه . وحقیقت اولدر که احکام تغایر واثنینیت شرعا وعقلا رفعی ممکن اولان مواضعده رفع اولنوب هر مضرت که نفسندن اجتناب ایدر صدیقی دخی اندن تخلیص وابعاد . وهر مسرت که نفس آنی ارادایدر صدیقه دخی ایصال وایراد اولنه . اما الفت بر طایفه نک ارا وافکار واعتقادات وانظاری امور دینیه ودنیویه ده منطابع ومتوافق اولمقدر . اما وفا اولدر که طریق مواسات ومظاهرت مسلوک اولنوب اسلوب معاونت ومناصرتدن تجاوز وتعدی ایتمک خطا عد اولنه وتعهد

وفاسی انجاز مواعید وقضای حقوق ایله تغییر ایتدیلر . اما شفقت اولدر که ابنای جنسه عارض اولان حال ناملایمدن متنفر وآنلره ایرشن آلامدن متالم ومتأثر اولوب . قصارای همتی ازاله سینه مقصور . واقصای وسع وسعیی دفع ورفعنه موفور اوله . اما صلهٔ رحم اولدر که اقارب وعشایرینی رعایت وارضاده اقصی الوسع ساعی . وجهت بذل مال . ومساعده حمال ایتمکده مقتضیات ومستدعالرینی مراعی اوله . وشرع احمدی . ودین محمدی صلی الله علیه وسلم که احسن وجوه اوزرینه موضوع . واشرف خلال وخصال مرا مشروعدر . بو خلقک رعایتنه اهتمام تام . واعتنای مالاکلام اوزره مشتملدر حتی جناب رسالت پناه . وحضرت دستگاه . صلی الله علیه وسلم . بعثت لکسر الاصنام . ووصل الارحام بیورمشلردر . واول حضرتدن صلهٔ رحم خصوصنده منقول اولان احادیث ووصایا خارج حد وحصردر . اما مکافات اولدر که نفسه غیردن احسان واصل اولدقده مقابله سنده دخی زیاده انعام ایتمکی ملکه ایدینه . اما حسن شرکت اولدر که معاملات ومعاوضات واقع اولدقده انصاف ایله اتصاف ایدوب اعتدال ایله عامل اوله . تا که جمله معامله وشرکاسی استحسان ایده لر . اما حسن قضا اولدر که حقوق اخوان وخلانی . وسایر نوع انسانی . علی احسن الوجوه قضا ایدوب منتدن عاری وندامتدن متسالم اولمقدر . اما تودد اولدر که افاضل وامائلدن اقران وامثالنه صدق اوزرینه محبت ایدوب . بذل مال ونعمت قیلوب . محبتلرینی اکتساب . ومودتلرینی اجتلاب ایتمکدر . اما تسلیم

عائنه

اولدر كه شرايع الهی ونواميس نبويه ده وارد اولان تكليفات واحكامی
وائمهٔ دين وهداهٔ مرشدين طرفندن وارد اولان رسوم وآداب اسلاميه‌يی
مقتضای طبع بشريته مخالف دخی اولورسه طاقت وجه ورضا ايله
قبول وتلقی ايده • اما توكل قدرت وكفايت بشری دايره سندن برون
وامكان تغيير وتبديل مرتبه سندن افزون اولان امور الهی وتقديرات
ربانی ده اضطراب بی فائده برطرف ايدوب حوالهٔ الطاف الهی
ايتمكله واثق ومعتمد اولمقدر • بيت رضا بداده بده وزجبين گره بگشا
كه برمن وتو در اختيار نگشادست ⁂ نظم

مركسی تدبير كاری ميكند   ما رضا داديم با نعم الوكيل

اما عبادت اولدر كه ملك معبوده كه خزاين كرم وجودندن خلعت
وجودكی بخش ايتدكدن صكره انواع نعم جليه وخفيه واصناف احسانات
ظاهره وباطنه ايله ملك وجودكی معمور ومغمور ايتمشدر • خدمت وطاعتنده
سعی وكوشش ايدوب تقصير وتهاونی جايز كورميه‌سن • ومقربان
درگاه حقه كه رسل وانبيا • وملائكهٔ اصفيادر • صلوات وتسليمات ايله تقرب
ايدوب • شريعته اتباع وانقياد • واوامر ونواهی‌يی قبول وامتثال ايده •
وبو فضيلتك متمم ومكملی صفت تقوی‌در • كه مكلفك احسن اوصافی • و
افضل اخلاقيدر • واول عبدك جملهٔ ما نهی الله عنه دن اجتناب واتقا قيلمه‌سيدر
بودر اول انواع فضائل كه خواجه نصير طوسی • وغيری‌سی كتب اخلاق ورسائل
حكمت عمليه ده ايراد ايلديلر • وديدیلر كه بو فضايلك بعضی بعضی ايله مجتمع وملتئم

وملتئم ومتركب ومنتظم اولمقدن فضايل اخر حادث اولور • واول
فضايل مركبه‌نك بعضی اسامی معينه ايله مسمی اولمشدر • وبعضی جليه
تسميه‌دن خالی وعاطل قلمشدر • تنبيه وتذنيب عاقل
لبيبه مخفی وپوشيده اولميه • كه بو مذكور اولان مباحث تعريفات
وتفريقاتده مجال مناقشه • وامكان سؤال ومباحثه واردر •
مثلا ذكا وسرعت فهمی اقسام حكمتدن عد ايلدی • باآنكه ظاهر اولدر كه
بونلر حكمتك اسباب وعللیدر نفس حكمت دكلدر • زيرا حكمت قوت
عاقله‌نك حد اعتدالده مهذب نه افراطه ونه تفريطه اولمه‌سنه ديرلر •
پس ذكا وسرعت فهم نفس حكمت اقسامندن اولمق بعيددر • وعلی هذا
القياس لكن مقصود انواع فضايله تنبيه واثابت • واكتساب حلاقه
تحريص واعانت در • پس تدقيق شديد • وتحرير عميق ايتمكدن تجاوز ايدوب
مبتدی‌لرك افهامنه قريب • وعوامك ادراكنه مناسب امور ايله بيان
ايلديلر • تا كه نفعی عام • وفايده‌سی تام اوله • والله تعالی اعلم واحكم •

باب ثالث اقسام فضايلك اضدادی اولان اقسام رذايل بيانندهدر

چون اجناس فضايل اجناس اربعهٔ مذكوره‌ده منحصر ايدوكی ظاهر اولدی پس نظر
جليل مقتضاسی اولدر كه اجناس رذايل دخی درت اوله • زيرا رذايل اضداد
فضائل در • مثلا حكمتك كه فضيلتدر • ضدی جهل اوله كه رذيلتدر •
وشجاعتك ضدی جبن • وعفت ضدی فجور • وعدالت ضدی جور اوله •
اما نظر دقيق كه بحث وافی وكشف وتفحص شافی دن صكره ظاهر اولور آنوك

مقتضاسی اولدر که. هر فضیلت ایچون اضداد غیر متناهیه اوله. زیرا
هر فضیلت حاق وسط ونهایت اعتدالدر. که اصلا جانب
افراط وتفریطه مایل اولمیه. پس حد اعتدالدن بر طرفه مایل اولانه نیجه مرتبه
ایله اولمق ممکن ومتصوردر. محسوسدن مثالی مرکز دایره که حاق وسط
بر نقطه در. لاغیر ایکی نقطه مرکز دایره. وحاق وسط اولمق محالدر.
اما مرکزدن غیری نقط غیر متناهیه متصوردر. بعضی محیط دایره ده وبعضی
داخل دایره ده. پس معتدل حقیقی بردر. خارج اعتدال لاینحصردر. وایضا
بر نقطه دن نقطهٔ اخری یه واصل اولان خط مستقیم بردن غیری
اولمق مستقیم دکلدر. واول خط بو ایکی نقطه لرك اراسنده
فرضی ممکن اولان خطلرك اقصری اولان خطدر. اما اول ایکی نقطه لرك
اراسنده واصل اولور خطوط غیر مستقیمه که اکا معوج دینور.
غیر محصور ومالا یتناهی در. پس بو نکته دن ظاهر اولور که دین حق و
مذهب صواب بر. اما ضلالات متفرقه. واهواء متباینه لایعد ولا
ینحصردر. واثنین وسبعین ایله صاحب شرع کلامنده ورودی
مجرد کثرت بالغه دن تعبیردر.
جنگ هفتاد ودو ملت همه را عذر بنه.
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.
چون معتدل حقیقی اولان حاق وسطه استوا ورکون ومهتدی اولدقدن
صکره مدة مدیدلرده ثبات وسکون اشد امور واصعب حالات

حالات وشئوندر لاجرم. بیت سر جیل مقربان درگاه
مخصوص مقام لی مع الله. صاحب امر باسین وطاها. علیه
افضل الصلوة وازکاها. سورهٔ شریفهٔ هود. تشریف نزول ورود
ایندکده لسان معجز بیان حقیقه نمودی. شیبتنی سورة هود کلمه سنی تکلیم
ایدوب درماندکان دور مانده لرك. دل دردمندلرینی تیغ بیم ایله دو نیم
ایلدی. بیت مرا بباده هود ستگیر وبیخود کن.
که بیخودئ حریفان ز سورهٔ هود است.
سبب نسبت تشییب هود اول ایدی که بو سورهٔ شریفه فاستقم
کما امرت امرینی مشتمل. وبو امرك صعوبتندن اصفیا واتقیا مدهوش و
لایعقل در. آه وصد آه هزاران هزار گریهٔ جانسوز ودلکاه که معلول
اول قاید کمل. احمد مرسل. صلی الله علیه وسلم. امر استقامت مهول
خوفندن محاسن مبارکه سینه نوری شیب طاری. ومازاغ البصر تحلیه
مکحل اولان نرکسلرندن شبنم اشك جاری اوله. بزکه کوی استقامت
بوی. وصراط مستقیم دن سر موی کورمدك. حالمز ملایمز نیجه اوله.
نظم لمنشیه رحمه الله شول کون که نفسی ایده درخواست انبیا
احوال نفس مجرم عاصی نه اوله یا.
ومذهب حق وحاق وسط غایت صعوبتده اولدوغندن السنهٔ نبویه ده
وصف صراط ادق من الشعر. واحد من السیف اشارتی ایله بیان بیورلمشدر.
وفاتحهٔ کتاب کریمه اهدنا الصراط المستقیم کلمه سی ایله اشارت بیورلمش

متدن

دخی بودر. مصرع جویای راه میکده ایم اهدنا الصراط
زیرا محل طلب مؤمن بو نشأه ده سلوک سبیل مستقیم در علما و عملا.
و نشأهٔ آخرتده ممدود اولان صراطدن عبور بوکا لازم و مآل بلکه
بوندن صورت و مثالدر. زیرا اکابر اولیا. و اساطین حکمانک
اشارتلری جمله متفق در. که تفاصیل امور آخرت که مخبر صادق وعد و
وعید ایله بشارت و انذار بیورمشدر. صور معارف و اعمال و اخلاقدر
که نفس بو نشأه ده تحصیل و اکتساب ایدر. نشأهٔ اخرویه ده ظاهر اولور
نته کم مقدمه ده مرور ایتمشدر. پس اخلاق و اعمالده رعایت
حد اعتدال مثالی صراطدر. که مویدن باریک و تیغدن تیز متن جهنم
اوزره ممدود اولسه گرک. هر که بو اعتدالی نشأهٔ دنیویه ده رعایت
ایتمش اوله. ریح عاصف. و برق خاطف مثال صراط مثالیدن
عبور ایده جنات معارف و کمالات. و ریاض اعمال صالحاته که پاکلرک
مقام و مأوی و مطهرلرک منزل و متواسی در واصل اولسه گرک. مصرع
جای پاکانست انجا پاک می باید شدن ❊ و رعایت اعتدالی
ضعف و فتوردن خالی اولمیانلر. افتان و خیزان عبور ایده لر. و حد
اعتدالدن تجاوز و تعدی. و افراط و تفریط سلوکنه تصدی ایدنلر
صراط اخرویدن عبور ایده میوب. دوزخ و ناره که محل اشراردر.
سقوط ایتسه لر گرک. و فیثاغورس حکیمدن منقولدر که هر ملکه که
انسان آنی کسب ایدر. اگر خیر و کمال ایسه بر ملک حدوثنه سبب اولور. و اگر

و اگر شر و ضلال ایسه. بر شیطان وجودینه باعث اولور. و هر بری
موطن آخرتده صاحبنه ملازم و کاسبنه مصاحب دایم اولسه گرک. و
بو معنایه آیهٔ کریمه ده دخی اشارت وارد اولمشدر که. نقیض له شیطانا
فهو له قرین. پس عاقل گورمک گرک که کندو سینه اعمال و اخلاقی ایله
نه مصاحب کسب ایتمشدر. و نیجه مقارن تحصیل قیلمشدر. وفقنا الله
تعالی و ایاکم. لسلوک الطریق المستقیم. و عصمنا عن الوقوع فی مهاوی
تنذر بعذاب الیم. و دخی معلوم اولسون که. وسط ایکی معنایه اطلاق اولنور
بری سی وسط حقیقیدر که. ایکی نسنه نک بیننده تسویه واقع اوله که هر بیرینه
نسبتی علی السویه اوله. نقطهٔ مرکز گبی که قطر دایره ایکی طرفنه نسبتی علی السویه در
ولو وسط اول معتدل حقیقیدر که. حکما امزجه ده بونک وقوعنی نفی
ایدرلر. و بر دخی وسط اضافیدر. حکما امزجه ده اثبات ایدوب کا اعتدال
نوعی و اعتدال تخصی. و عرض المزاج دیرلر. و علم اخلاقده معتبر اولان دخی
بو وسطدر. بو اجلدن فضیلت هر شخصه گوره مختلف اولور. بلکه اوقات
و احواله گوره دخی مختلف در. بر کمسنه یه نسبت فضیلت اولان خلق ممکندر که
آخر فضیلت اولمیه. و بر زمانده معتبر فضیلت اولان خلق بر زمانده معتبر اولمیه
چون ظاهر اولدر که فضیلت اعتدال وسط ایمش. پس رذیلت اعتدالدن
خارج طرفین اولور. و خیر الامور اوسطها بوکا اشارت در. مصرع
کلا طرفی کل الامور ذمیم ❊ ❊ پس هر فضیلتنه ایکی رذیلت
مقابل اولوب. اجناس فضایلی درت اولمغین اجناس رذایل سکز اولور

ایکنجیسی حکمت فضیلتنک طرفلریدر. بریسی افراط اولندر که اکا جربزه و
سفه دیرلر. و اول قوت عاقله لایق اولمین یرلره نالایق مرتبه ده
صرف و بدل اولنمقدر. حیل و تذویرات و مجون و ملاهی ده استعمال
اولنمق کبی. اما معلوم اولسون که جربزه طرف افراط قوت عاقلهٔ عملیه ده
اولور. اما افراط قوهٔ عاقلهٔ جربزه دکلدر. زیرا مباحث الهی و طبیعی و
ریاضی ده نقدر کشف حقایق و ابراز دقایق اولنورسه مقبول و محمود و حذر
جربزه و سفه دکلدر. و حکمتک طرف اخری که تفریط در. بلادت و بله در که
قوهٔ عاقله تعطیل اولنوب. جانب علم و عملده تقصیر و ترک استعمال
سببی ایله در که حقایق و دقایق حکمت نظری عملی یه خلل طاری اولور.
تحصیل معارف حقیقی و تمیز مصالح محتجب و متواری اوله **قطعه**

تعلم فان العلم زین لاهله | من اکل الحسناء عند المتکلم
ولا خیر فیمن عاش لیس بعالم | بصیر بما یاتی ولا متعلم

نظم

العلم انفس شیء انت ذاخره | من یدرس العلم لم یدرس مفاخره
اقبل علی العلم واستکمل فضائله | فاول العلم اقبال و آخره

رباعی

اقبال مدام و عز دائم علمست | وان چیز کز وست شرع قایم علمست
وان خاصیت نفوس مکرم که بدان | ممتاز شد انسان ز بهایم علمست

و شرف فضیلت علم و انک بیانده وارد اولان خصوص کتاب عظیم و احادیث
و آثار نبی کریم و کلمات علمای کبار. و علمای بزرکوار اول مرتبه ده دکلدر که

طی کتب و رسائلده حصری ممکن اوله. و فضیلت شجاعتک طرف افراط
تهور در که. اقدام و هجوم ایتمکدر معقول ارباب عقل سلیم قتنده مقبول اولمین
امورده اقدام و اقتحام ایدوب. نفسنی که انفس جواهر کارخانهٔ مبدع البدایع
یا اعضا و قوی سینی که. وهاب مطلقدن تحفه و دایعدر. بیهوده و بی موقع
تلف و ضایع اولمغه مؤدی اولمقدر. و طرف تفریطی جبن در که. مقتضای عقل سلیم
اوزره خوف جایز اولمین مواضعده خوف و هلع و جبن و جزع اظهار
ایتمکدر. و لذاید فضیلت عفتک طرف افراطی فجور و شره در که تناول
مشتهیات فانیه. و استعمال حسیه ده حد عدالدن تجاوز ایدوب
شرعا و عقلا جایز اولمین مرتبه لره تعدی و تداخل ایتمکدر. تفریطی خمود در که شرع
و عقل اباحت و رخصت ویردوکی لذائذ و مشتهیاتدن بالکلیه اعراض
ایدوب یا ضرر بدن و قوی. یا انقطاع نسل و عقبه مؤدی اولمقدر. و
فضیلت عدالتک طرف افراطی ظلم در که آخرک حقنه بلا وجه شرعی تجاوز
ایدوب. یا عرض یا مال یا نفسنه اضرار ایتمکدر. و طرف تفریطی انظلام در که
مرز ظلم و تعدی که آخردن کندو حقنده واقع اولورسه انقیاد و قبول
ایدوب. رذیلت نفس و دنائت همت سببیله بو سفالت و فروتنلکی
اختیار ایده. و بعضیلر عدالتک ایکی طرفی دخی جور در دیدیلر. زیرا بریسی که
ظلم در. نفسه جور در. و انظلام آخره جور در. و نته کم عدالت جمیع کمالاتی
جامع اولدوغی کبی ظلم جمله نقایصی جامع در. و آنکچون در که بعض مشایخ جمله دن
خواجه عبدالله انصاری قدس الله اسرارهم. دیدیلر که بر نسنه که ازار

اولمنه

گناه اولمز. **بيت** مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست ∴ اما بعض ملاحده بو
کلامک حقیقت معناسنه واصل اولمیوب ظن ایدیلر که شخص آخره
جور و ظلم اولمیجق کندو حقنده هر نه ایدرسه جائزدر دیوب ترک
عبادات و بعض معاصی یه اقدام ایلیوب بو بیتک ظاهری ایله عمل ایتدیلر ∴
نظم کافری اندیشه گیر و آتش اندر کعبه زن / خادم بتخانه باش و مردم آزاری مکن
اما غلط صریحدر هر نسنه که شریعت مطهرده محرم اوله اول ظلمدر یا نفسنه
یا غیری یه و دخی معلوم اولا که ظلم غالبا اغنیادن صادر اولور که صاحب
اموال و املاکدر و انظلام غالبا فقیردن واقع اولور اما عدالت
رعایت ایلین غالبا فقر و غناده متوسط اولور چون اجناس فضائلک
طرفینی که افراط تفریطدر رذیلت ایدوکی ظاهر اولدی کذلک انواع فضائلک
که اجناس مزبوره تحتنده مندرجلردر هر بری حد اعتدالدر و طرفینی
افراط و تفریطدر رذیلتدر اما جایز بلکه واقعدر رذیلت اولان اطراف
مذکورهنک بعضنه بعضی لغاتده اسم معین وضع اولنمش اولمیه اما چون معنا
متصور و متمیز اولانلرک نشانی عبارتدن عبور ایتمک جائزدر زیرا که کلی حلل
عبارات و الفاظ ابکار افکار اعراسی منصهٔ عرض و ظهورده جلوه ایتمکیچون
موضوعدر چون منظرهٔ فکر و نظر و درجهٔ حدس و قیاسدن
چهره غوانی معانی مشاهده اولنه استعارهٔ لباس عبارت ایتمکه احتیاج
قلمز و عاقل لبیبه اول معانیٔ استخراج قلمق ممکندر و بر طالبلره معاونت

معاونت و راغبلره مظاهرت ایچون بر قاچ مثال ایراد ایده لم که حقیقت
حال ذکر ایتدوکمز مواضعده جلی و باهر اولیجق ذکر اولنمیان مواضعده
دخی قیاس ایله ظاهر اولور مثلا فضیلت حکمت تحتنده مندرج اولان
انواع فضائلی یدی یه حصر ایدوب ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن و
سهولت تعلم و حسن تعقل و تحفظ و تذکردر پس کلالم ذکایه که فضیلت
وسطدر انک جانب افراطی جربزه در و جانب تفریطی بلادتدر بلادتدن
مراد خلقی اولان دکلدر بلکه سوء اختیار و تعطیل و قلتدن متولد اولاندر
و طبیعتده مجبول توهم اولنان بلادت غالبا تکرار و مزاوله و تعلم و
مدارسه ایله مندفع اولور و ذکاء غریزی و فطنت جبلی طول ترک و عدم
استعمال قوة عاقله سببی ایله منطفی و منتفی اولور. **نظم**
ای بسا تیز طبع و کاهل کوش / که شد از کاهلی سفال فروش
وی بسا کوردل که از تعلیم / گشت اقضی القضاة هفت اقلیم
اما سرعت فهم اول دخی وسط و حد اعتدالدر جانب افراطی سرعت تخیلدر که
احکام و قضایا تمام افهام اولمدین بلکه فی الجمله لمعان و فی الحال منتقل و منعکس
خطای حکم و جهل بتصوره مؤدی اولور و جانب تفریطی حددن زیاده
بطؤ فهم و تأخر ادراکدر و صفای ذهن دخی وسط و اعتدالدر افراطی
حددن زیاده التهاب لمعاندر که تثبیت مطلوبه مانعدر و تفریطی ظلمتدر که
نفسنده حادث و استخراج نتایجدن تأخره باعثدر سهولت تعلم
دخی وسطدر افراطی تعلمده زیاده سرعت و مبادرت ایتمکدر که صور

علمیه که معظم القاید رتبت اتمکه مجال قومز. و تفریطی تعصب در که تعلّمه
مؤدی اولور. چنین تعقل دخی وسط در. افراطی فکر و تعقلی لازم ولایق
اولمیان مواضعه صرف در. تفریطی اتمام تعقل مطلوبدن فکری قاصر اولمقدر
و تحفظ دخی وسط افراطی حفظی لازم بل مستحسن اولمیان نسنه لری حفظ
ایتمکدر اشعار یچون سخا و فقر مساخره و هزلیات اسمار حکایاتی ای حایل کبی
و تفریطی حفظی لازم و مستحسن اولان نسنه لردن تکاسل اولنوب
صور نافعه دن عاری اولمقدر. تذکر دخی وسط در افراطی سرعت احضار
غیر لازم ایچون تضییع اوقات و تضعیف آلات ایتمکدر. تفریطی مراعاتی
واجب یا مستحسن اولان نسنه لری ترک اهمال و عدم استعمال ایله منسی ایتمکدر.
و سائر اجناس فضائل بونسقه اوزره قیاس و اعتبار اولنه. و دخی معلوم
اولسون که بعضیده ایلک اسم معینی اولور مشهور و قاحت کبی خیانک
تفریطی. و حرق کبی که افراطیدر. و اسراف کبی که سخانک افراطیدر و
بخل کبی که تفریطیدر. و تکبر کبی که تواضعک افراطی و تذلل کبی که تفریطیدر و
کاه اولور که اسم معین وضع اولنمامش اولور. اما معنی و ماهیت معلوم
اولیجق مقصود حاصل و کفایت و اصل اولور. والله تعالی الهادی. و دخی
معلوم اولسون که کاه اولور که فضیلت اولان نسنه بر امر وجودی یه
اضافت اولنور بو تقدیرجه آنک افراطی اولنموب رذیلت ایدوکی
بلنمک مشکل اولور. زیرا اول امر وجودی که فضیلت آکا اضافت ایله
فضیلت اولمشیدی. نه قدر زیاده اولسه فضیلت دخی زیاده اولنمق ظن اولنور

اولنور. حال انکه ایله دکلدر. بلکه اول امر وجودی حددن زیاده اولمغله
فضیلت رذیلته متبدل اولور. اما تفریطی طرفینک فرقی ظاهردر.
رذیلت اولدوغی غایت روشن اولور. زیرا عدمک وجوددن
فرقی ظاهر و تفاوتی فاحشدر. و بونک مثالی شجاعت و سخاوتدر
کم فضیلت لر وامر وجودی لردر. پس تهور و اسراف کم افراطلریدر
فضیلت ظن اولنور. نته کم اکثر ناس حکمت عملیه دن غافللردر جهال
مسرفینی کمال سخاوتله توصیف و او باشی متهوریتی نهایت شجاعتله
تعریف ایدرلر. اما جبن و بخلدن هیچ بر مرتبه شجاعت و سخاوته الحاق
ایتمزلر. اگر فضیلت امر عدمی یه اضافت اولورسه امر بر عکس اولوب
تفریطی فرق اولنمق مشکل. اما افراطی ظاهر اولور مثالی تواضع درکه
عدم کبر اضافت ایله فضیلت اولور. تفریطی که تذلل در تواضعدن فرقی عسیردر
حتی بعض ناس کدای ذلیلی متواضع جلیل دن فرق ایده مز. زیرا عدم کبر انده
دخی ارتوق در. پس فضیلت دخی زیاده ظن اولنور. بو در شرح
فضائل علی الاجمال. و بو اصنافدن امراض نفسانی که عارض اولور
انشاء الله تعالی علامتلری و علاجلری ایله ذکر و بیان اولنسه کرک.

باب رابع فضائله مشتبه رذائلک تمییزنده در

چون اجناس فضائل. انواع مندرجه سیله مذکور. و اجناس رذائل
اصناف متنوعه سیله مسطور اولدی. حالا اول بیانه شروع ایدرز که
بعض رذائل واردر که فضائله مشتبه در. نته کم عن قریب اشارت

اولندي

و نیجه بی بصیرتلر وار درکه بازار جواهر فضائلده کهنه بضاعت ناقص
معیار اولدوقلری سببدن زر خالص متین تیره دن فرق و تمییز
و خرمهره کوهر فاخردن کشف و تشخیص ایتمزلر و رذایل فضایل و اراذل
اخلاقی حاسن شمایل ظن ایدرلر بنا علیه صاحب حکمت عملیه
لازمدر دقایق اخلاقه واقف و خفای عیوب اعماله عارف اولوب
فضیلتی ذلتدن فرق دقیق ایتمکده خرده دان و معایب مناقبدن
تشخیص قلمقده موشکاف اوله

بیت

نه از تکنه باریکتر زمو اینجاست
نه هرکه سرتراشد قلندری داند

اما فضیلت انک مشابهی

اولدرکه بعض ناس مبادی عقلیه و مصطلحات فنون حقیقیه ده
افواه ناسدن بطون صحایفدن فی الجمله اخذ تلقف و بعض مناقشات
واهیه ایله موضوعات علمائه دخل و تصرف ایدوب مجالس و محافلده تقریر و
تذکیر ایدرلر صدق فراستدن غریب و نور کیاستدن بی نصیب اولنلر
استحسان بلیغ ایدوب فلان کس عقل نقاد و طبع وقادیله متبرع
و معارف بی حساب و مسایل و نکاتیله متمیز و متعین درلر حال
آنکه محتملدرکه شخص مذکور مسایل علوم حقیقیه دن بر مسئله نک حق
تحقیقنه واصل و اطمینان قلب و ثبات یقین که علم و معرفت ایدن
عبارتدر بر مطلبده اکا حاصل اولمامش اولوب خلاصهٔ فضیلتی تحقیقات
اکابره ایراد تشکیک و تقاوهٔ معرفتی مبانی حقایق معانی ع
بازوی تموبه و تلبیس ایله تفکیک ایتمک اوله پس تحقیق علما و

و تدقیق فضلایه بو وجهله تشبیهی سمان قرود حرکاتنده افعال
افعال انسانه محاکات و طوطی نغماتنده اقوال نطوق آدمی یه مداناة
ایتمسی کبی در

شعر

پیش طفل کار زوی ترازوی زر کند
تاریخ ازان کندکه ترازو کند زیوست
کرم که مار چوبه بود تن بشبه مار
کوزهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست

چون فضیلت و حکمت امر نفسانی و آثار و نتایجی حس حواسدن مستتر
و نهانی در پس اکثر ناس بو بابده تفرقه دن عاجز و تمییزنا قادر و
نا فائزدر اول سببدندرکه زمانده اولان شرکای علم و درس
اکثری لباس کمالات و فضائلدن عاری و پلاس جهالات و
رذائله متواری لردر نه همای همتلری اوج سمای اکتساب معارفده
طایر و نه منطقهٔ نطقلری دایرهٔ حکمت و ذات الکرسی فضیلتده دائردر اما
چون دوشن بهوشلرنده قطنی شام و صوف لاجورد فام دن جبه لر
و فضل و بلاغتدن تهی اولان فروغ سنکک الجماد لرنده مرمرستانیی
و قند نماری امامه لردن قبه لر واردر و دقایق مذلت ملازمت ابواب
امرایه عارفلر و مرشام و سحرده پشت اسب و استرده صدور رو و زرا
آستانه لرنده واقفلردر لاجرم مناصب علیهٔ عملیه یه واصل و غایت
رغبت و جود کم بودلرینه حاصل اولمشدر و الی الله المشتکی و المفرغ

اما فضیلت عفته مشتبه اولان

فضیلت ارباب اخلاصه ملتبس و اعمال ردیه ایله مراتب زهاد و عبادی
ملتمس اولان طائفه‌نك فعلی کبی که اکثر مشتهیات و مستلذات طبعدن
احتراز و اجتناب ایدرلر تا که ورع و زهدله مشهور و خلق آراسنده
ولایت و کرامتله مذکور اولوب بو وسیله اکابر امرا و اعاظم سلاطین و وزرا
و خواقین صاحب اعتبار و خواجکان سرمایه دار قتنده نافذ القول
و مقبول الشفاعه اولوب زوایا و اوقاف و جوائز اطرافدن علوفات
وافره و فتوحات نذور و صدقات اغنیادن اموال متکاثره‌یه مالك اولوب
بدنلری ریاضت صوریه‌دن لاغر اما نفس اماره‌لری اعتبار انام و دست
بوس عوامله فربه و سمین عند الله غادر و خائن عند الناس ثقه و امین اولورلر

شعر
عبادت با خلاص نیت نکوست — وکرنه چه آید ز بی مغز پوست
چه زنار مغ در میانت چه دلق — اکر پوشی از بهر پندار خلق
اکر نقره اندوده باشد نحاس — توان خرج کردن بر ناشناس
زر اندوده کاتر آتش برند — پدید آید آنکه که مس یا زرند

و بعض دخی اولور که اهل روستا و اغذیه غلیظه‌یه معتاد اولمغله
تناول اطعمه لذیذه‌دن امساك و بعض تکثیر مال و توفیر اسباب ایچون
ارخص اغذیه و اقل اقواته اکتفا ایدوب زهد و پارسالق ایهام ایدرلر
و قناعت و عفت ایما قلورلر بو طائفه دخی فضیلت عفتدن عاری
و عاطل و کندولرینی عفیف اکلدقلری فاسد و باطلدر

اما فضیلت سخا مشابهی

اولدرکه

اولدرکه بعض سفها و ارباب فسق اول سببدنکه قلت مال و محنته
مبتلا اولمشلردر و تحصیل قوت نفس و عیال ایچون ذرع آلات عیش و عشرته
قلمشلردر بلکه میراث خوارلقدن مال موفور یا مناصب ظلم و مکاسبدن خزینه
مکنوزه الله کرمشلردر پس واجب یرلره انفاق و صرف و عقلا و نقلا قبیح
و مستحق اولمیان مواضعده ایتام و بذل ایدرلر کم خود را بی جواد سخی و صدر مروت
دخی عد ایدرلر حاشا که انلرده سخا فضیلتندن بهره و الرنده مروت آستندن
کار دوده اوله حکما دیمشلردر که جمع مال کوه بلند اوستنه سنك انبوه
چیقرمق کبیدر و خرجی سنك ثقیلی کوه بلنددن اشغه برقمق کبیدر ظاهردر که
سنك انبوه قله کوهه قوای جمیع کروهله واصل اولور اما اول سنك اسفله قوت
طفل خردسالله داخل اولور

مثنوی
آسیا سنك ده هزار منی — بدو هزار کمر بکردانند
لیکن از زیر بر ز بر بردن — بهزار ادمیش نتوانند

و مالك وجوه معاش و اسباب
انتعاشده مدخلی تام ایدوکی ظاهر و فاحشدر نیجه کمسنه فقر و محنتی ایله کفر
نکبتنه واصل اولور

بیت
مرا تجربه معلوم شد در آخر حال — که قدر مرد بعلمست و قدر علم بمال

و ما لی وجوه جمیله و مکاسب
حسنه‌دن جمع ایتمك متعسردر و حلال صرف قوت قناعت دائره‌سندن
ارتوق نادر بلکه متعذردر الحلال بالقطر و الحرام بالسیل پس صرفنده
سخاوت ممدوح اما اسراف مذموم و معیوبدر و حقیقتده سخی اولدر که
بذل مالدن غرض کندویه فضیلت سخاوتی حاصل و نفس رذیلتی بخلدن طاهر قلمق

اولوب

ملاحظهٔ اغراض دنیویه ایله مخلوط. و مطالبهٔ اعواض دنیه ایله مربوط اولمیه.

فضیلت شجاعتک شبیهی اولان

شول کمسنه‌لردرکه فضیلت شجاعتدن مقصودلری نفسنی کوهر فضیلت
شجاعتله حالی و نقیصهٔ جبن و تهوردن خالی قلمق اولمیه. بلکه مهالکه
اقدام. و مخاوفه القای نفسدن مرادلری تحصیل مال و حطام و تکثیر
علوفه. و ترقی منصب و مقام. یا اوباش و رندان اراسنده تحصیل
شهرت و نام در. چوق واقع اولورکه بعض اراذل و لئام میل مال حرام ایتمکین تجویز
قطع طرق مسلمین. و نهب مواشی اغنام. و نقب جدران و تهجم
بیوت و حرم اهل اسلام. ایتمکده انواع مخاوف و مهالکه اقدام ایدرلر
و اتفاق بعض شحنهٔ شهر النه کرفتار اولیجق رفقاسین بیان ایتمکیچون
انواع ابرام. و تعذیب و ایلام. اولنه صبر و تحمل مالاکلام ایدوب بدن
و روحی بذل ایدوب اول حالی عیناً اظهار و اعلام ایتمکی کندویه فضیلت
و هنر تام تخیل ایلر. هیهات هیهات که بو اشراردن بوی شجاعت اول کمسنه‌ده
اولورکه اقدام و اهتمامی موجب عقل اوزره جاری و مطلب و مرامی
اقتحام مضایقدن کسب ثواب خیر اولمق جهتنه ساری اوله.
کوهر نفسنی حلیهٔ علیهٔ شجاعتله مزین و محلی. و مرتبهٔ سعادت
ذاتنی عند الله تعالی معین و معلی قلمق اوله. اما افعال سباع و شیر و
پلنک و ببر و نهنک کبی هرچند مشابه فعل دلیردر. اما جنس شجاعتده
داخل دکلدر. زیرا غلبهٔ قوت جسم و احکام آلتنه و توقی اولمغله اقدام ایدر

ایدر. و بالجمله اقدامی طبیعی در. مقتضای فکر صواب و برای تحصیل فضیلت
و ثواب دکلدر. و ایضاً غالباً کندویه مغلوب. و الا انده کندویه مناسب
و مقاومتی اولمین حیوانله جنک. و انلره تغلب ایدر انک مثالی اولدرکه
برکمسنه تمام سلاح و قوی هیکل اولوب بر ضعیف و بی سلاح و
عاری. اولان کمسنه ایله جنک و اکا تغلب و قصد ایده بو شرط شجاعت
و اسلوب سخاوت دکلدر. پس شجاع حقیقی اول کمسنه‌درکه افعال
شجاعت انون اقتضای عقل صریح. و استدعای فکر صحیح صادر اوله
و صفت شجاعتدن غرضی مطالب دنیه و دنیویه اولمیوب. بلکه مقصودی
جوهر روحنه فضیلت شجاعتی حاصل اوله. و رذیلت جبن و تهوری
زائل قلمق اوله. بو مقوله کمسنه‌نک امر قبیحدن احترازی انقطاع
مدت عمر. و انصرام رشتهٔ جهاندن ارتق اولور. و انک قتنده موت
جمیل حیوة ذمیمه‌دن افضل و نام نیک حسن ثنا اوزرینه قتل اولنمه
دناءت و فضاحتله عیش ایتمکدن ارجح و اکمل اولور. نته کم بعض
بلغای امرای عرب دیمشدرکه ::

نظم

و نحن اناس لا توسط بیننا   لنا الصدر دون العالمین او القبر
یهون علینا فی المعالی نفوسنا   و من یخطب الحسناء لم یغلها المهر

اکرچه لذت فضیلت شجاعت ابتداسنده بیم جرح و خوف قتل ایله
مخلوط اولمغین محسوس مذاق شجاع. و معلوم ادراک شیر آن بیشهٔ
جنک و نزاع اولمق جائزدر. اما اخرتده لذات و منافع دنیوی و اخروی

سی

وشهد ظفر ابتهاج صوریه ومعنویه سی مذاق جان ودهان جنانه
چاشنیء لذت جاودان ویرور **بیت**

چون شهید عشق در دنیا و عقبا سرخ روست
جوشنی باشد که ما را کشته زین میدان بتر

خصوصا که بذل نفس وایثار روحی حمایت دین متین ووقایت
شرع سید المرسلین ایچون اوله نته کم کلام معجز نظام
حقایق الهام رب الانام اندن انبا واعلام ایدر ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
واحادیث صحاح وحسان که هادی نوع انسان حضرت رسالت عنوان
جنابندن صلی الله علیه وسلم فضل شهادت ومدح شجاعتده
وارد اولمشدر بحد واحصادر جمله دن بری بودر که ان الله یحب
الشجاعة ولو علی قتل حیة وعاقل اریب وهوشمند لبیبه مخفی دکلدر که
فرار البته موجب بقاء حیوة وتحمل وقرار بهر حال مؤدی فنا و
ممات دکلدر وانسانه اجل مسمی وعدهٔ مقدره دن تقدم
وتأخر ممتنعدر شاید که فرار موجب هلاک وتلف وثبات
وقرار مورث ظفر وشرف اولا **بیت**

واذا اتاک من الامور مقدر ففررت منه فنحوه تتوجه

ومعاویه دن روایت اولنور که جنگ صفینده پای عزیمتی
رکاب فراره قوشدم شاعرک بو نظمی خاطره کلدی که **قطعه** انی لی

ابی لی همتی وابی بلائی واخذی الحمد بالثمن الربیح
اقول لها اذا جشأت وجاشت مکانک تحمدی او تستریح

پس مضمون شعرله عامل اولدم ونفسمی صبر وقراره حامل الحمد لله
ورطهٔ انهزامدن وانعدامدن خلاص اولوب اول صبر سببیله بالآخره
خلافنه ظفر بولدم ترجمهٔ ابیات بو در که بنم همتم وجنکده یار اولدوغم
ودخی مدح وثنایی آغر بها ایله صاتون آلدوغم بنی قومدی که فرار ایدم
تحمل نفسده جنکده اضطراب ایلسه اکا درم که صبر ایله مکانکده قرار
قل
تا ظفر بولوب محمود اوله سن یا هلاک اولوب استراحت بوله سن
وبر قاچ کون ناپایدار که آخری نه ترک دار غدار در میسر دخی قبیح
عار وشنار چین وفرار میدان کارزارله کاری زار وتوبیخ وتقریع
اقران وامثال ایله مجالس ومحافلده دلتنک وپریشان روزکار
اولماسی مقرردر پس دلیران بیشهٔ شیری وشیران معرکهٔ دلیری
اولنلره لائق اولدر که وقایهٔ صبر وتوکلی سر وتنلرینه مغفر وجوشن
قیله وزخم تیغ وتیری ظفر ونیک نام لیوایونه در وروزن بیله
ودایم زبان اقدام اهتمام ایله بو بیتی انشاد قیله که **بیت**

بی زخم تیغ عشق زعالم نمی رویم بیرون شدن زمعرکه بی زخم عار ماست

واجل مقدر متغیر اولمدیغی تمام بلمک وقضایه رضا وتوکل ایله
توسل قیلمق صفت شجاعت وفضیلت بهادرلیغی تحصیلنده
اصل عظیمدر وسر چشمهٔ شجاعت وسرو بوستان ولایت

وکرامت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه حرب صفینده صفین ارasinda برهنه سر و تن
نی مغفر و جوشن یونیا و زبان شجاعت بیانی بو بیته گویان
اولوردی که بیت فی ای یومی من الموت افر

ایوم لم یقدر ام یوم قدر

قطعه

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا باشد و کوشش نکند سود
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا نبود دیر میر سزا نیست

وجهاندارلق زمانه مالک و شهریارلق طریقنه سالک اولنلره
دخی واجب و لازمدر که ارباب شجاعت و اقدام اولنلرک تربیت و تقویتنده
اعتنا و اهتمام تام بیوره لر و رعایت و عنایتلرین وقایع و مهالکده
اقدام و اقتحامی ظاهر اولنلره مبذول و اسباب معاشلرین
حیاتلرینده و معاش اولاد و ایتاملرنده وفاتلرندن صکره مرتب
و مهیا قیله لر و همت ایده که جمله عسکری باری رؤسا و سردار
اولنلر صفت شجاعتله موسوم و نیجه کره اقدام و ثباتله معروف
و معلوم اولمش کمسنه لر اوله مثنوی

سپه را نگهبانی شهریار | به از جنگ در حلقه کارزار
دلاور که باری تهور نمود | بباید بمقدارش اندر فزود

که یارد

که یارد که دل تهد بر هلاک | ندارد در پیکار یأجوج باک

پس تقریرات سابقه دن ظاهر اولدیکه ادی مجرد اقدام مخاوف
واقتحام مهالک ایتمکله فضیلت شجاعته مالک اولمز اول کمسنه لر که
مبتلا زلازل هائله و صواعق نازله دن باک ایتمیوب دخول اشوب
موج دریای انبوه و صعود شواهق نی سالک دره و کوه ایتمکده نفس
نفیسنی موجب محل تلف و معرض هلاکه اتلر د بونلرن مقصودلری
کندولر بهادر دکلر دیو توهم اولنمق سد و کندولر امثالی سفهانک
بو فعله قادر دکل سن دیدکین رد ایتمک اولور یاخود طمع غنیمت
و مال کثیر و اخراج کودک و کنیز و اسیر اولور و دخی بونک امثالی اغراض
دنیه و اعواض دنیویه اولورلرها و یه عسوانی فایده یه نازل و زاویه
فضیلت شجاعتدن بعید و مراحلدر و بونلردن دخی دوردر و کوچه
سعادتدن ابدا مهجوردر بر طایفه در که کندولرینی غم زوال مال جاه یا الم
طعن دوشمن بدخواه سببی ایله قتل و صلب و فضیلت شجاعت
و خاصه عقلی کندولردن نفی و سلب ایدرلر و بو طایفه خبیثه غایت
جبن و خوف مرضنه مبتلا اولدقلری ظاهردر زیرا شجاع اولان شدائد و
آلامه متحمل و صابردر بونلر شویله توهم و کذب ایدرلر که مبتلا اولدقلری
المدن موتله خلاص بولالر غایت جهالتلرندن بیخبرلردر که اشد الآلامه مبتلا
واقبح محنه مقارن اولسه لر کرک عصمنا الله من سوء قضائه و عا
بجزیل عطائه اما فضیلت عدالته شبیه اولان

ملنا

رزیلت عفتدن مذکور اولنلر قریبدر • زیرا بعض ارباب سمعه وریاکه حقیقت
عدالتدن بی نصیبدر • کندولری طریقهٔ ارباب عدالتده صلاح وزی
لباس اهل تقوی • وقلاحده نمایش عبادات وریاده ریاضات
خود نمایی • ایله کندولری افواه عوامده ستایش ایتدررلر وحقیقت
عدالت قوای نفسانیه اعتدال اوزره مضبوط • واوضاع وحرکات خلوت
وجلوت نهج عقل وشرع اوزره اولمغه مربوط در • ظاهر وباطنه موافق
وخلوت انجمنه مطابق اولمجق اعتدال • کوسترد کی اعتلال سعادت
اکلندکی شقاوت اولور • بیت عبادت باخلاص نیت نکوست ••
وکرنه چه اید زنی مغز پوست •• چون اجناس اربعهٔ فضائله
بحسب الصورت مقارن • بحسب المعنی مباین اولان رذائل شرح وبیان
اولندی • وفضائل مزبوره فرقلری عیان قلندی • پس انواع واصناف
فضائلک رذائل متشابهه سی چوق واردر که فرقی تدقیق نظره
محتاجدر • انلردخی مذکوراته قیاس واعتبار اولنوب رذائل •
فضایلدن اعمال فکر ورویتله فرق وتمیز اولنه ••

باب فضیلت عدالت بیاننده در

معلوم اولاکه عدالت اشرف فضائل • واعلای خصائلدر • زیرا عدالت
مساواتدن عبارتدر • ومساوات که برابرلقدر • وحقیقتده برشیٔ
برشیئله یا کمیتده یا کیفیتده یا صفت اخراده متحد اولمقدر • پس
مرجع تساوی وحدت • ولدی وحدت اشرف صفات واکمل حالاتدر

ستانه

حالاتدر • زیرا اصل واحده رجوع واوبتدر • وحضرت واحد حقیقی جل
وحدتندن پرتو وظلدر • نته کیم هر وجودکیم هیاکل ممکنات اوزره لامعدر
وجود حقیقینک پرتوی آثاریدر • ونسبتلر ایچنده نسبت مساواتدن
اشرف نسبت یوقدر نته کیم علم موسیقیده بیان اولنمشدر • پس فضیلت
عدالتدن اشرف فضیلت یوقدر • وبو دخی علم اخلاقده مبیندر • وبو مقامده
اسرار واشارات چوقدر • اما چون بز بو کتابده اکثر خلقک افهامنه تقریب
وشرط اختصار وتوضیح اوزره ترتیب ایتمکی التزام ایلدک لاجرم بوقدر
بسط وتحریر ایله اکتفا ایتدک • وچون مرتبه تنبیه اولندی که عدالت وسط
هر نسنه که وسطدن زائل • وبر جانبه مائل • اوله اکا اسم عدل اطلاق
غلطدر
پس وسط که عدالتدن برنسنه دربلنمک کرک • وطرف اولوب عدالتدن
بیرون اولان دخی نه ایدوکی معلوم اولمق کرک • انی دخی عدالته رد • وباب حیف وجوره
سد ایتمک ممکن اوله • پس معلوم اولسون که حکما قتنده عدالت اوچ
نسنه ده اولور • بری قسمت اموال وکرامتده در • یعنی اکی شخصه
بر مقدار مال کرامت وهر برینه تقسیم اولنسه عدالت کرک • یعنی
وسط که اعتدالدر معلوم ومرعی اولوب اندن بر جانبه تخطی وتعدی
ایتمک کرک • ایکنجیسی معاوضاتدر • بیع وشرا واجاره ورهن کبی
تدر •
اوچنجیسی تأدیباته متعلق حدود وسیاسات وقصاصات وتعزیرات
وغیر برنده تناسب ورعایت اولنجاق عدالت حاصل اولور •
مثلا بر شخص آخره حیف وتعدی ایلسه اکا دخی آنوک مثلی اولنمق کرک

تناسب اولوب عدالت اولمش اوله. پس مرتبهٔ وسط و عدالت كه
هيچ احده حيف اولميه معلوم اولمق كرك. و بو مرتبه يه ميزان الله تعالى
فى الارض ديرلر. اما بو مرتبه يه وقوف و هر ماده ده مرتبهٔ وسط
نه ايدوكين نظر عقلا ايله بلمك غايت صعوبتده اولماغين حق جل و علا
رحمة للعباد و حماية للبلاد بر ميزان انزال و ارسال ايلدى و اول شريعت
مطهره و ناموس الهى در. و بو ميزان اول معيار اكمل در. و بوندن صكره
ميزان ثانى حاكم نافذ در و اكا احتياج اول جهتدن در كه انواع انسان
مدنى بالطبع در. يعنى طبيعتى مقتضى در كه معاش ابناى نوع ايله اختلاط
و معاشرت و بعضى افرادى امورنده بعضنه اعانت و مظاهرت ايتمكله نتيجه
حاصل و كامل اولمز. بخلاف حيوانات عجم كه تمدن و اجتماع و
تعاونه معاشتلرنده احتياجلرى يوقدر. زيرا غذالرى غالبا بسيط در
جمع و تركيب و طبخ و ترتيبه موقوف دكلدر. و لباسلرى شعر و
ريش و وبر و صوف در كه كندو وسيله يله مخلوقدر. و سلاح و
سائر لوازمى دخى كندو وسيله مخلوق يا الهام الهى ايله كندولرينه
حاصل و كسب و تحصيله محتاج دكلدر. نته كم مقدمه ده دخى اشارت
سبقت ايلدى. اما انسان لطافت مزاجى اولديغيچون اغذيهٔ بسيطه ايله
تعيشى ناممكن و اغذيهٔ لطيفه كه طبخ و تركيب و ترتيبله اولور محتاج در.
و لباس و سلاح و سائر امور معاشى جمله صنايع در. صناعت و تدبيره
موقوف و سعى و عمل و اعمال فكر و رؤيته محتاج در. چون جميع لوازم

لوازم انسان صناعته موقوف و جميع صنايع انسانك اسلوب
عمل ايتمه ممكن دكل ايدوكى معروف در. پس انسان تنها معناسنه
قادر اولمديغى ظاهر در. مثلا لباس خصوصنده حياكت و غزل و
خياطت و نيجه صنعت معلوم اولمق كرك. و مسكنى امرنده تجارت
و حدادت و پاى پوشى خصوصنده دباغت و اسكافلق و اسلحه سى
امورنده على هذا القياس در. پس نوع انسانه لازمدر كه افراد و آحادى
مجتمع اولوب هر برى بر صناعت اختيار و اعتمال ايدوب مثلا بعضى
خياط و بعضى خياطه ابره ساز و بعضى سوزن و سائر الات معدن
اسن كذار اولوب و على هذا القياس تعيش ايدهلر. پس ظاهر اولديكه
انسان تمدن و اجتماعه محتاجدر. انسان مدنى بالطبع در ديديكلرى
معناسى بو در. اما اجتماع دخى تغالب و تفاخر واقع اولمغه مقتضى و
بعضنك بعضنه ظلم و جورنه مؤدى در. زيرا هر نفس مشتهاسنه
طالب و مرغوب و مستلذ اكلدغنه راغب در. پس هر نفس اشتها
يمك قصد ايتدوكى نسنه يه آخر دخى مائل اولسه كرك. و بو نيل ايتديكى
شئ مرغوبه اولدخى مائل اولسه كرك. لابد بعضى بعضنى دافع و قاهر
و مراد و مقصودنى اندن اخذ ايتمكا يچون ظالم و جابر اولسه كرك
اولدخى بوكا ممانع و مدافع و قهر و غلبه جانب قوى دن واقع اولسه كرك.
پس حاكم قاهر كرك كه دفع ظلم و رفع حيف ايليه. و دخى بينلرنده
معاملات و معاوضات رضا ايله واقع اولمق كرك. كه تغالب و تفاخر مندفع اولوب

انسانلر

ايله

هر بري مقصوده نايل اوله. مثلا خياط تجاره خياطت و اول بوكا
تجارت. وعلى هذا القياس ايتمك كرك. اما بو اعمال و صناعات
بري برينه متساوي ميدر. يوخسه متساوي كلمدر. يوخسه متفاوت ميدر
تفاوتي اولدوغي تقديرجه. نه مقدار در بلنمك لازمدر. بو اكابر مقدار
خياطت ايديجك اولدخي بوكا نه قدر تجارت ايتمك كرك كه تساوي و
تعادل اوله. چون بو تساوي و تفاوت صناعات آراسنده بلنمك
متعسر بلكه متعذردر. لابد بر متوسط مقومه محتاج اولدي. و اول
متوسط مقوم دينار و درهمدر كه انده تقدين دخي ديرلر.
وحكما ديناره عادل متوسط ديرلر. لكن بو عادل صامتدر. و
عادل صامت دائما كافي كلدر. بلكه عادل ناطق دخي كرك تا متقابلاتك
تعادلي توسط دينارله حاصل اولميوب. نفوس جامحه و ابصار
طامحه انك عدلنه منقاد اولميجق عادلك تعديل و تسويه و جانب قويي
تضعيف و جانب ضعيفه تقويه ايده. وبو عادل كه لازمدر. پادشاه
حاكمدر. كه ظلم و جوري رفع و دست تعدي و تغلبي دفع ايدر.
هر كه ناموس احكامنه تابع و تعديل ديناره طالع اولميه پادشاه
كامراني قوت بازوي شوكت و مهابت شمشير سياستله انلرك
يا مطيع و منقاد و طريق عدله سالك ايلر. پس معلوم اولديكه حفظ
عدالت ايچون خلق آراسنده اوچ نسنه لازم ايمش. بري ناموس
رباني. و بريسي حاكم انساني و بريسي دينار ميزاني و حكيم يوناني.

يوناني. اوجنه دخي ناموس اطلاق ايدر. زيرا لغتلرنده ناموس
سياسته ديرلر. هر برنده سياست معناسي واردر. و دخي حكما ديرلركه
ناموس اول و اعظم شرع الهيدر. كه جانب مهيمن اطلاقدن خلقه
مقتدا و متبع على الاطلاق در. و ناموس ثاني پادشاه دادكر
و حاكم عدل كستردر. و بو ناموسه لازمدر كه ناموس اوله اقتدا
و اكا اتباع له اهتدا ايليه. و ناموس ثالث ديناردر كه ناموس
ثانينك تحت فرماننده در. و نص تنزيل جليل آيوح تاويلده بو معنالره
اشارت واقع اولمشدر. وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس
بالقسط. وانزلنا الحديد فيه بأس شديد ومنافع للناس الآية
زيرا كتاب اشارتدر. شريعت مطهره يه كه مأخذي كتاب رباني
و تنزيل سبحانيدر. و ميزان اشارتدر. ديناره اخذ و اعطاسي ميزانله اولور.
و ميزان انك تعديلنه آلتدر. و حديد قهر پادشاهه اشارتدر كه شمشير تيز ايله
ممالكده حكمران اولور. ناموس اوله مطيع اولميان كافر و منافقدر. و
ناموس ثانيه مطيع اولميان طاغي و مارقدر. و ناموس ثالثه مطيع اولميان
خاين و سارقدر. تنبيه عدالت اولا شخصك ذاتنه و صفاتنه و قوي
و اعضاسنه متعلق اولور. ثانيا اهل و خدم و عيال و حشم و شركا و
رفقاسنه و حاكم اولنلرك رعاياسنه متعلق اولور. پس هر شخص عدالت
صفتيله متصف اولمقده لازمدر كه اولا كندو صفاتنده و قوي
اعضاسنده عدالت رعايت ايليوب هر قوتي نه نك ايچون و هر عضوه

تحریکی ایچون آفریده اولمشدر انده استعمال ایدوب تغییر خلق الله
عقلا و شرعا محرم اولان مواضعه استعمال ایتمیه و قوای جسمانی
روحانی جلب رضای معبود و کسب فضیلت مقصود اولمیوب یرلرده صرف
و بذل قلمیه • و اکر خدم و حشم و اهل و عیالی واریسه انلرا اسنی
دخی موجب شرع مطهر و عقل منور اوزره عامل اولوب احکام ناموس
الهیه • و حدود شرایع نبویه دن عدول ایتمیوب • بلکه تفضل و ایثار
و عفو و احسان و سایر مستحبات شرع و مقبول مرضی اهل عقل
اولان نسنه لری دخی اتیان ایده • و اکر بعض عباد و بلاد اوزرینه
حاکم و مولی ایسه قانون شرع مطهر و اسلوب سیاست ملوک
عادله ایله عامل اوله • بو مقوله کمسنه بو دنیاده خلیفه رب العالمین
و دار آخرتده ان المقسطین علی منابر من نور بشارتیله اسول
کرتا قیامتدن امین اولمه کرک • و عرصۀ زمان و
ساحۀ عالم اکر بونک کبی صاحب سعادتک زیر لواسنده
آسوده اولا آثار برکاتی انسان و حیوان و حرث و نسلده اقوات
و ارزاقده ظاهر و باهر اوله کرک نته کم روایت اولنور که
اکابره دن بعضینک خزینه سنده بر کیسه کندم بولندی
هر دانه خرما مقدارنده کیسه اوزرنده یازلمش که شول زمانده کم
پادشاهلرک عدلی بر کمال • و روی زمین آثار عدل و داددن
مالامال ایدی • برکات اقوات و ارزاقده بدیدار • و حبۀ کندم حبه دن

حبه دن بو مقدار ایدی • و اکر نعوذ بالله تعالی بعضی حکام و ولات
و حکام کبی مراسم اشفاق و مکارم اخلاق • ایله موسوم و صفحۀ
ضمیرینه نقش فضیلت و کارنامۀ عدالت مرسوم اولمیوب بلکه نهادینه
سرشتی اخذ و غصب اموال محرمه اوزره مجبول و دلی دست جور بنیاد و
جفا بنیاد اراقت دماء ناحق و ازای مظلومان اوزره مقطور اولا اکلو
شرنی بو منوال اوله که •

خورد آب از نم چشم یتیمان میوۀ باغش •
چکد خون دل بیوه زنان از مرغ بریانش •
ایرمه کورب میوه باغن امرانک •
کم صولرانی کوزلری یاشی فقرانک •

جبروت کبریاسندن کوش هوش مواعظ علما و نصایح حکمادن
کر • و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم آیه
کریمه سنه مظهر اوله • بونلرک کبی حکام • و امرا مردود و مطرود و افاضل
خلفا و سلاطیندن • و فی الحقیقه اخوان ابالسه و خلفای شیاطیندندر
چون ضمیرلرنده رحم رعیت نابدیددر • پس روز جزاده رحمت رحماندن بونلر
بعیددر • که من لا یرحم لا یرحم • چون بونک کبی حاکم ادبار شعار و تله
داغدار و حلیۀ فضیلت سعادت حقیقی عاطلدر • پس بونک امثالنه
صاحب دولت و صاحب سعادت دیمک فی الحقیقه فاسد و باطلدر • در
و نیجه سعادتلو اولور که بش اون ییل مرادات فانیۀ دنیای دنیه دن

بهرمند وامال امالی بایدار و هرغدارکه بنه آلام شدائدن خالی
دکلدر فرزردار جمندا خوالامر زار وحزین بل طرید ولعین نی
خیل وخرکاه دور ازحشم سپاه جاه وحشمت امارت وحکومت دن
معزول ماصدق آیه شریفه ونریه مایقول ویاتینا فردا مقید ومغلول
درکاه رب العالمین ودیوان احکم الحاکمین واره کرک وانکال
مقید وشاهده محتاج اولیوب جزای ویاداش افعالن کورب
کرک کندوسی مورمحقر ده محشور واطراف وجوانبی ظلمات ظلمه دن شب
دیجور اولوب ملائکه عذاب نیجه بیسنه بر موجب خذوه فغلوه
ثم الجحیم صلوه کرفتار ومحبوس ونسیم رحمت رحماندن که اهل عدل
بلاد ورحمت عباده اولنلره موعوددر نا امید ومایوس قلسه لر
کرک اعاذنا الله تعالی من بأسه ونقمته وادخلنا الجنة بغیر عذاب سابق برحمته

باب سادس اقسام فضیلتک بیاننده در

معلم اول ارسطالیس عدالتی اوج قسمه تقسیم وهر قسمی بو جهله تعریف
وتعلیم ایلدی که برسی اولدر که ادای عبودیت حق جل وعلا ایتمک ایچون اولا
اول کریم ورحیم که بی سابقه واستحقاق هرموجودک قامتی خلعت
وجود له مزین ومعلا وانعام نعم بیحد وبحری امله شواکل هیاکل
ممکنانه متشرف ومحلی ایلدی مستوجبدر که ادای حق عبودیتنده دائم و
درکاه خدمت وبارکاه شکر ونعمتنده قایم اولا وعدالت مقتضیدر که
عبد کند وایله مالک رقی ارسنده اولان هرحق طریق افضل ونهج اکمل

اکمل اوزره مسلوک وقواعد وجودین کوزه اخلاص وریاضت
ویوته مجاهده وعبودیتده ذائب ومسبوک ایده وبو حق اول حقوقدندر که
هرمکلفک ذمتنه واجب وعهده سنه لازمدر که ایکنجیسی ابنای نوعی
ایله که معاصرلری وکوچه حقایقده همسایه ومجاورلری در اولان حقوقی قی
ادا ایتمکدر انقیاد سلاطین وامرا وتعظیم ائمه وعلما وادای امانات
وقضای حقوق معاملات وحفظ عهود اخوان وجیران اوچنجیسی اسلاف
ماضیه که حالا سکان دربا قیه درلر انلرک حقوقین ادا ایتمکدر قضای
دیون وتنفیذ وصایای اموات اخوان واباوامهات وتعمیر اوقاف
واحیای ربط وحوانق سابقین خواجه نصیر حکیم مقدم وفیلسوف
معظمدن بو کلامی نقل ایتدکدنصکره شرح معانی وتمهید مبانی سنده
ایدر که چون شرط عدالت اقتضا ایدر که معاملات ومعاوضاتده کرک
دینار ودرهم اخذ واعطاسی کرک تعظیم وتکریم افاده سی اولسون
انصاف عدالت اوزره اوله مثلا بر کمسنه دن نعمت وتعظیم وتکریم
یا اعطا وبذل زر وسیم کورسک مقابله سنده لازمدر که مکافات
ومجازات ایده سن اکر خدمت بدنیه وکر خدمت مالیه ایله اکر انلر ایله
ممکن اولمزسه بذل ثنا وحمد نشر دعا وشکر ایده سن ولحاصل قدرت
حاصل ومکنت واصل اولدقجه مجازات ومکافات لازمدر حتی بو طرفله
مکافاتدن برسینه قدرت واریکن تغافل ومکنت حاصل ایکن تهاون
وتکاسل ایده سن سزای لوم وتقبیح ومحل زجر وتوبیخ اولورسن بس

منعم حقیقی ومحسن علی الاطلاق که اول لاجیند وجود خلعت
وجودله که خیر محض ومبدأ جمیع خیراتدر مزین ومحلی قیلدی
ثانیا مایهٔ تمیزی منظور نظر معرفتله که دنیاده فخر
واخرتده ذخردر مرفع وممکن ایلدی ثالثا ورابعا ای ما
لایتناهی اصناف فواید احسان واجناس موائد امتنان
اعطای اعضای سلیمه وافاضهٔ قوای صحیحه وصحت وعافیت
جسمانی وذکا وصفای قریحهٔ لقمانی واهل وعیال واسباب واموال
واثاث لباس وکتب ومراکب وملابس وخدم وحشم کبی الی غیر ذلک
من النعم التی لا یمکن احصاؤه ولا یستقیم استقصاؤها که
احسان وانعام بیورمشدر بالانکه بنده لردن خدمت وتحیت که
فی الجمله موجب استحقاق اوله واقع اولمدی طاعت وعبودیت
که نوعا مقتضای اهلیت انعام اوله سبقت ایتمدی

مثنوی

فضل خدا را که تواند شمار کرد — یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

پس مولای جلیل ومنعم بی عدیلک شکر نعمتنده تقصیر وتهاون
واداء حقوق عبودیتنده اهمال وتکاسل ظلم صریح وجور قبیح در
بو قنده قالدی که نعمتنه انکار یا اثبات ایتمکه نعوذ بالله تعالی اقرار
اولنسه والعجب هر سپاهی هر پادشاه خزینه سندن علوفه دار
یا تیمار مقرر حاصل اولوب اسباب معاشنه کفایت ایدهجک
نسنه اول جهتدن اکا واصل اولسه مجالس ومحافلده شرف

شرف خدمتی ایله مباهات وافتخار ومدة عمر مدح جاه وجلالنده و
قسم سر سعادت مآلی ایله رطب اللسان اولدوغندن غیری
حروب عظام ووقایع کبارده بذل نفوس وایثار رؤس
ایتمکی ذمت همتنه لازم وعهدهٔ مروتنه واجب بیلور فی الواقع
ایله ایتمسه بین الانام مستحق طعن وملام بلکه مستوجب عقوبت وایلام
اولور فکیف منعم حقیقی ومحسن مطلق که جمله موجودات دریای نعمت
بی پایاننه غرق ومستغرقدر

مثنوی

ستایش خداوند بخشنده را — که موجود کرد از عدم بنده را
کرا قوت وصف احسان اوست — که اوصاف مستغرق شان اوست

چون معلوم اولدی که شکر وخدمت وطاعت عبودیت حق جل وعلا
بنده مکلف اوزرینه واجب ولازمدر پس طاعت وعبادت نه وجهله
کرک وقاچ نوعدر حکماء متقدمیندن خواجه نصیر طوسی نقل ایتدی که
مذاهب بودر که حکمادن بعضلر ذاهب اولدی که نوع بشرده لازم اولان
خدمت الهیاتده تفکر وتدبردر تا که معرفت حق تبارک وتعالی اکا حاصل
وتوحیدی مرتبهٔ تحقیقه واصل اوله بر طائفه دخی ذاهب اولدی که انسانه لازم
اولان خدمت منعم حق جل وعلانک ربوبیتنه اقرار احسان تمجیدینه
اعتراف ایدوب قدرت یتدکجه ستایش وثنا ایتمکه اقتصار ایلمکدر و
بر طائفه دخی ذاهب اولدی که بنده یه لازم اولان خدمت صلوة وصیام
وخدمت هیاکل ومعابد وایثار صدقات وقرابین ایتمکدر وبر طائفه دخی

ذاهب اولدی • بنده یه لازم اولان اولدر که حضرت حق جل وعلا یه
احسان ایتمکله تقرب وتوسل ایده • یا کندو نفسنه احسان ایده یعنی
نفسنی تزکیه وتطهیر وعلوم ومعارف ایله اشراق وتنویر ایده • یا غیره
احسان ایده یعنی تعلیم حکمت • وارشاد سبیل هدایت • وامور معاش
ومعادنده مظاهرت ومواسات ایلیه • وبر طائفه دخی ذاهب اولدیلر که
جمله آدمی اوزره بر واجب معین یوقدر • بلکه طبقات انسان مختلفدر
هر طبقه یه بر نسنه واجبدر • خواجه نصیر ایدر • ارسطاطالیس حکیم بو
مذاهبی حکمادن سماع نقل ایلدی • اما کندو بر نسنی ترجیح وتصحیح
ایلمدی • اما حکماء متأخرین دن نقل ایلدیکه خدمت وعبادت حق
جل وعلا اوچ نوعدر • بر نسی بدنه متعلق اولاندر • صلوة وصیام
ووقوف مواقف یا احرام کبی • ایکنجی نفوسه متعلق اولاندر • اعتقادات
صحیحه وتوحید ومعرفت حق جل وعلا • وتفکر آیات فیض وجود • و
احسان وجود حضرت ملک معبوددر • اوچنجیسی خلق ایله ایتدوکی
معاملات ومعاوضاتده انصاف وعدالت اوزره اولمق واداء امانت
ونصیحت وحمایت حریم دین وملت وجهاد اعدای دین وشریعت
ایتمکدر • وبو اقوالدن صوابه انسب • وتحقیقه اقرب • بو قولدر که
عبادات اوچ نسنه در • اعتقاد حق • وقول صحیح • وعمل صالح • و
هر برینک وقتی وزمانه کوره تفصیلی واردر • وانبیا صلوات الله تعالی
علیهم • وورثه انبیا اولان علما رضی الله عنهم • انی بیان ایتمشلردر • وعامه

خلق اوزرینه واجب ولازمدر که انلره اطاعت وانقیاد ایده لر
تا امر حق تعالی محفوظ وشرعی قایم اولا • بو مقامه کلنجه خواجه نصیر تقریریدر •
بو فقیر ایدر • قول اخیر که مکلفه لازم وواجب اولان خدمات وطاعت • و
اعتقاد صحیح • وقول حق صریح • وعملدن صالحدر دیمکدر • قول عدل مذهب
جزلدر • وعلمای شریعت • ومشایخ طریقت • که دین محمدی یه صلی الله
علیه وسلم اقتدا • وشرع احمدی یه علیه الصلوة والسلام ابتدا ایتمشلردر
بنده مکلفه واجب اولان ایمان وعملدر • وایمان دخی ایکی نسنه دن
عبارتدر • تصدیق بالجنان • واقرار باللسان • یعنی قلبله حضرت رسالت
پناهی خاتمیت دستکاهی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم • حق جل وعلا
جانبندن نه کتوردیسه • ومبداء ومعاد • واصول معرفت واعتقا دن
مرنه بیوردیسه جملهسنه تصدیق واذعان وقبول وتسلیم ایدوب •
زبانله تصدیق قلبیسنه موافق اقرار واعتراف ایدوب • وبو ایکی نسنه
هر مکلفه واجبدر • شویله بر نسنده اهمال واتیانده اخلال ایلسه آخرتده
عذاب جاودانیدن نجات • وبالجمله حق جل وعلا قتنده درجات بولمق
یوقدر • مکر کم اقرار باللسان ایتمکده عذری اوله • مثلا الت سخنده قصوری
یاخود تکلم ایدرسه کفره قتل ایتمک مقرر اوله بو عذر له اقرار لسان ساقط
اولور • اما تصدیق جنانی بهر حال واجب ولازمدر • وآنک سقوطنه عذر اولمق
متصور دکلدر • اما عمل اعضا • وارکان صلوات وصیام • وسایر عبادات
مأموره کبی اهل سنت وجماعت قتنده اهل ایمانده داخل دکلدر • حتی

مكلف اعمال واجبه و عبادات مفروضه دن بعضيني بل كلّني ترك ايليسه
چون ايمان كه تصديق قلب و اقرار لساندر حاصل اولمش اوله انك
ايمان مرتبه سندن خروجنه و كفر ماوبه سنه دخولنه حكم اولنمز اما بعض
سلفدن نقل اولنان كه ايمانده عمل صالح داخلدر و ايمان تصديق
جنان و اقرار لسان و عمل اركاندن عبارتدر ديمك مرادلری آنلرك
ايمان كاملدر ديمكدر في الواقع ايمان كامل كه موجب رضاى حق تعالى در
اول ايماندر كه عمل ايله در و بو مقامده دخی تفاصيل و تقاسيم كه علما
ايراد ايتمشلردر چوقدر مثلا تقسيم اولنور كه مكلفه واجب اولان
اعمال و افعال ايكی قسمدر بری قلبی و بری قالبی و هر بريسی
ايكی قسمدر بريسی اولدر كه اصل ايمان تحققنده معتبردر بريسی كمال
ايمان تحققنده معتبردر اصل ايمانده معتبر اولان عمل قلبی معرفت حق تعالى در
صفات كمال و نعوت جلالی ايله و اعتقاد بعثت انبيا و رسل و صحت معاد
يوم آخر و ساير ايمانده معتبر اولان عقايددر و كمال ايمانده معتبر اولان
عمل قلبی آلاء و نعماء حقده تفكر و فروع الهيات و نبوّاتده تعمق و تدبّردر
و اخلاق محموده و اوصاف نفسانيهٔ حميده در فعل قالبیدن اصل
ايمانده معتبر اولان اقرار باللساندر ايمان واجب اولان نسنه لره
اصل ايمانده معتبر اولميوب كمالنده معتبر اولان صلوة و صيام و ساير
اعمال خيرات و حسناتدر و بر تقسيم دخی بودر كه مكلفه لازم اولان
ايكی قسمدر بريسی فعال و بريسی ترك افعال متعلق امر الهی و ترك متعلق

متعلق نهی اولنلردر مثلا صلوة و زكوة و تلاوة قرآن كبی و ترك زنا
و ترك شرب خمر كبی متعلق امر مطلق اولان دخی ايكی قسمدر اگر متعلق
ايجابی اولورسه واجبدر امر ايجابی اولدر كه مكلف اول امری ترك ايدرسه
عقاب و عذابه مستحق اولور اگر امر ندبی يه متعلق اولورسه مندوبدر امر
ندبی اولدر كه مكلف اول امره امتثال ايدرسه ثوابه مستحق اولور اما تركی
عقابه مستحق اولمز و متعلق نهی فعل تحريمی اولورسه اول فعل حرامدر و تركی
واجب و لازم اولور نهی تحريمی اولدر كه مكلف اول منهی فعلی اتيان ايدرسه
عقاب و عذابه مستحق اولور اگر نهی تنزيهی اولورسه اول فعل مكروه اولور
نهی تنزيهی اولدر كه منهی اولان فعلی ترك ايتمكله مستحق ثواب اوله اما اشلسه
مستحق عقاب اولميه اما بر فعلك كه اتيانته امر و تركنه نهی اصلا وارد اولميه
اول فعل مباحدر پس مطلق فعل مكلف بش قسم اولور واجب مندوب حرام
مكروه مباح و بر تقسيم دخی بودر كه مكلفه لازم اولان ايكی قسمدر اولكی كه ثانيه
شرطدر ايماندر و ثانی كه مشروطدر اوچ قسمدر عبادت بدنی و عبادت
لسانی و عبادت مالی بدنی صلوة كبی لسانی تلاوت و ذكر كبی مالی زكوة و
صدقه كبی و بو اوچ قسمه التحيات لله و الصلوات و الطيبات كلمه سنده اشارت
بيورلمشدر تحيات عبارت قوليه صلوات عبادت بدنيه طيبات عبادت ماليه
و بر تقسيم دخی بودر كه افعال و تروك كه مكلفه لازم يا مستحبدر ايكی قسمدر
بريسی كندو ايله حق تعالى مابيننده اولان حقوقی ادا ايتمكدر بريسی دخی كندو ايله
خلق مابيننده اولان حقوقی ادا ايتمكدر و بو ايكی قسمه لفظ معجز نظام خاتم انبيا

علیهم السلام اشارت بیورمشدر که التعظیم لامر الله • والشفقة علی خلق
الله • و بو لفظ وجیز که حاوی معانئ عزیزدر • جوامع الکلم دندر که حضرت
خاتم انبیایه صلی الله علیه وسلم مخصوص‌در • **تذنیب** خواجه نصیر
نقل ایلر که • عدالت سایر فضایل کبی دکلدر • زیرا سایر فضایلک ایکی طرفی
واردر • هر طرفی بر رذیلتدر • اخره مغایر • نته کم مرور ایلدی اما عدالتک
ایکی طرفی دخی بر رذیلتدر که جوردر • اما بو سوزده مناقشه واردر • زیرا
سابقا تصریح ایتدی که عدالتک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلام‌در • و ظلم
انظلام خود بری برینه مغایر رذیلتلردر • ظلم جوردر • اما انظلام جور دکلدر
پس طرفی عدالتک جوردر دیدوکی نیجه صحیح اولور • اللهم مکر دینله که انظلام
دخی جوردر • غایت کشی کندو نفسنه جور ایتمکدر لکن بو تقدیرجه هر رذیلت
جور اولور • جمیع فضایلک اطرافی جورده منحصر اولور • **تنبیه** خواجه ایدر که
هیئات نفسانی یعنی خلق بر امردر که فعله و معرفته و قدرته مغایردر •
مثلا عدالت که کیفیت نفسانی و خلق‌در • افعالک عدالتی بیلمک دکلدر
و انی اشلمک دخی دکلدر • و اکا قدرت دخی دکلدر • زیرا بیلمک و اشلمک
و قادر اولمق بولنیور • عدالت صفتی بولنمز • نته کم سابقا اشارت کیجدی
که بر غیر عدل کمسنه دن لغرض عدل فعلی صادر اولور • اما عدالت دکلدر
پس بیلمک و اشلمک و قدرت صادر اولدی عدالت بولنمدی • و ایضا
فعل عدالتی چوق کمسنه بیلور • و ایلمکه قدرتی دخی واردر • زیرا قدرت
صفتنک ایکی طرفه تعلقی علی السوادر • مع هذا انلرده خلق عدالت یوقدر •

یوقدر • سایر اخلاقده دخی حکم بودر • بو معنایی جمیع ملکات فضایلده
تصور ایتمک کرک که بو علمک اسرارندن‌در • انتهی کلامه • فقیر ایدر ین خلق
نه نسنه ایدوکی تعریف اولنوب • ماهیتی سابقا ذکر اولنان اوزره تصور
اولنمق بو تنبیه احتیاج قلمز • **تنبیه دیکر** خواجه بو مقامده ایکی سؤال
ایراد ایلدیلر • بری قوی و بریسی ضعیف • اما سؤال قوی اولدر که • چون عدالت
امر اختیاریدر • و عاقل آنی کسب سعادت ایچون تحصیل ایلر • پس ضدی اولان
جور دخی اختیاری اولوب • آنی کسب شقاوت ایچون تحصیل ایتمک کرک •
و بو بغایت بعیددر که • بر کمسنه اختیاری ایله کسب شقاوت ایچون رذیلت
کسب ایلیه‌لر • و بو سؤالک جوابنده استاد ابو علی بن مسکویه دن شویله
نقل ایلدیلر • چون نفسک مخالف قوتلری واردر • و آنلرک بعضی بعضنک
مقتضاسنه مخالفدر • پس جایزدر که بو قوت غلبه ایدوب مقتضاسنی
صاحبنه حسن کوستره • بو وجهله که عقلی استعمال و مقتضاسی اوزره
اتیان افعال ایتمکه قادر اولمیه • اول قوتک سورتی منکسر و شرتی مندفع
اولدقدن صکره عقلنه رجوع • و استعمال فکر صحیحه شروع ایدوب
قبح صفته عارف و فساد فعلنه واقف اوله •• **بیت**
قد ينزع الله عن قوم عقولهم　　حتى يتم الذي يقضي على الراس •
فقیر ایدر بن سؤال مذکور مقابلده بدیهی ده تشکیک ایتمک مقوله سندندر •
زیرا عقلا بر فعلک قباحتنه واقف و رذیلت ایدوکنه عارف ایکن • ینه
اختیارلریله مقتضای عقلدن تعدی • و اول فعل قبیح و رذیلت شنیعه نک

اتیاننه تقییدی ایتدکلری مجزوم و بالفرده مقرر و معلومدر و بالبدیهه
معلوم اولان شئه یه اعتراض معقول و ضروریاتده تشکیک علما قتنده
مسموع و مقبول دکلدر و بو جواب اجمالیدر بو محله ایراد مندفع و سائل
تشککی ملزم اولور اما جواب تفصیلی که سؤالک موضع غلطنی تعیین
و بیان و مغالطهٔ حل و محل فسادی تبیین و عیان ایتمکدر خواجه
نقل ایلدوکی کلامدر اما اعتراض قوی اولدر که عدالت مساواتدر
عدالتک هر طرفی جور و رذیلت اولیجق لازم کلور که تفضل مرتبه سی
و تبرع و احسان دائره سی که عدالتک اطرافیدر غیر فضیلت
بل قبیح و رذیلت اوله مع هذا تفضل بالاتفاق افاضل
اخلاقدندر جواب اولدر که تفضل عدالتدن خارج طرفی دکلدر
بلکه تفضل عدالتک احتیاطی مرتبه سیدر مثلا انفاق
وسط طرق اولان جایزکه وسط اولمیوب بلکه وسطدن
انحطاط ایدوب طرف بخله ملحق اوله دیو احتیاطا اولنوب بر مقدار
وسطدن زیاده انفاق اولنور که فضیلت سخاوت بلا شبهه
موجود و متحقق اوله تفضل بو مرتبه در اما غایت افراط اولنوب
غیر مستحقه انفاق و مستحقه اضرار احتمالی اوله اول تفضل
دکل بلکه اسراف مذمومدر هر فضیلتک احتیاطی مرتبه سی
واردر اما اسلوب واحد اوزره دکلدر مثلا سخانک
احتیاطی دیدوکمز کبی زیاده جانبنه میل ایتمکله اولور اما عفت

اما عفت که فجورله خمود آراسنده وسطدر انک احتیاطی جانب نقصانه
که خموددر اکا میل ایتمکله اولور فقیر ایدر بو نکته نک سری
اولدر که فضیلتلرک هر جانبی رذیلتدر اما بعض فضائلک بر طرفی
رذیلت اولمقده طرف آخردن اکثر اولور پس بعض فضائلک
افراطی رذیلت اولمقده تفریطندن ارتق و بعضنک تفریطی
افراطندن زیاده اولور مثلا سخاوتک که بر طرفی اسراف
و بر طرفی بخلدر و ایکی طرفی دخی رذیلتدر اما طرف تفریطی که
بخلدر رذیلت و نقیصت اولمقده اسراف غالب و راجحدر کذلک
شجاعتک که افراطی تهور و تفریطی جبندر جبن رذیلت و عیب
اولمقده تهوردن زیاده در اما عفتده امر بر عکسدر انک
افراطی که فجوردر رذیلت اولمقده تفریطنه که خموددر
غالبدر و خمود رذیلت اولمقده فجور کبی دکلدر بلکه جهلهٔ
متصوفه و مرتاضین خمودی فضیلت ایدر پس
قضیه بویله اولیجق نظر اولنه نه جانبده
کم رذیلت اولمقده قوی و غالب
اولورسه اول جانبک
خلافی طرفنه میل اولنور که
کاحتیاطه رعایت اولنمش اوله
والله تعالی اعلم

باب سابع تحصیل فضائل واکتساب سعادات ذاتیه نک طریقی موصلی نه در وترتیب اسبابی نجه اولمق کرک آنوک بیانندهدر

حکمتده مقرر اولمشدر که کمالاته مؤدی اولان حرکاتک مبادی و
واسبابی ایکی نوعدر بری طبیعت بری صناعت طبیعت اولدوغنک
مثالی نطفه در که صور مختلفه ده طورا بعد طور حرکت ایلر تا کماله
یتشور که حیوانیت مرتبه سیدر وبو حرکتک مبدئی وسببی طبیعتدر
صناعتک مدخلی یوقدر صناعت اولدوغنک مثالی اغاج پاره لریدر
که نجار آنی صنعی ایله هیئات مختلفه ده حرکت ایدوب آخر صورت
سریره کروب کماله یتشور وبو حرکتک مبدئی صناعت اولوب کمال
صناعی اولدوغی ظاهردر وطبیعت وجودده صناعتدن مقدمدر ومرتبه ده
اجل واعلیدر زیرا طبیعتک استادی قدرت حق جل وعلا وامداد ملاء
اعلایه در اراده انسانیه نک وتدبیرات نفسانیه نک مداخله سی یوقدر
بخلاف صناعت که تدبیرات بشریه وارادات نفسانیه مداخله وتوسطی
ایله اولور آنسز اولمز پس تقدم ذاتی وزمانی وشرف رتبیسی
طبیعتک صناعت اوزره مقرردر خود رسته دکر باشد وبربسته دکر
پس طبیعت صناعتک استادی ومعلمی مثابه سنده در وصناعت
طبیعتک متعلمی وشاکردی منزله سنده در وچون بونکته دخی حکمتده
مقرر اولمشدر ممکناتدن هر شینک کمالی طبیعته تشبه ایتمکدر و
صناعتک طبیعته مشابهتی که کمالیدر اویله اولمقدر که اسبابک تقدیم و

تقدیم وتأخیر وتدریجی وترتیبی کماینبغی مرعی اولوب هر شیئ موضعنه
واقع اولمغله طبیعته مترتب اولان اثر صناعته دخی مترتب اوله بلکه بعضی
صناعتده طبیعتدن مزیت دخی حاصل اولمق جایزدر مثالی بیضه مرغ ماکیانکه
طبیعت مقتضاسی ایله مرغ اوزرینه برزمان جلوس ایدوب حرارت سینه سی
بیضه یه استعداد ویروب صورت حیوانیه فیض اولوب افراخ وفراریج
اولور کاهی صناعتله دخی بو معنی حاصل اولور مثلا بیضه ماکیانی
سرکین کرم ایچنده برمقدار زمان دفن ایدوب سرایت وحرارت
سرکین بیضه یه استعداد حیوانیت ویروب اندن دخی افراخ و
فراریج بقدرت الله تعالی حاصل اولور پس صناعت بو محلده طبیعته تشبیه
ایدوب واندن تعلم قیلوب طبیعتدن صادر اولان اثر صناعتدن
دخی صادر در قدرت حق تعالی که مؤثر حقیقی در بو سبب ظاهردن جلوه
کر اولدی وبو صورتده صناعتک طبیعته مزیتی حاصلدر زیرا حقوق بیضه
دفعه واحده ده افراخ کثیره حاصل اولور که طبیعتده حضانت ماکیان
طریقنده اول کثرت اولمز چون بو مقدمه تمهید اولندی پس بیان ایده لم
که تهذیب اخلاق وکسب فضایل که بو علمدن مقصوددر اول دخی
امر صناعیدر تدبیر انسانی ایله اولور پس بوبابده دخی طبیعته که استاد
ومعلمدر اقتدا ایتمک کرک وهر نه که طبیعتده مقدم وترتیب وجودده
ومبدأ خلقتده سابق در تهذیب خلقده دخی آنی مقدم وسابق ایتمک کرکدر
پس کلام طبیعتک احوالی خلقت انسانده عالی نیجه ایدوکن بیان

ایده لم • که تهذیب خلقده صناعت و تدبیر ایله اکا اقتدا اولنور • معلوم
اولسون که • اول قوت که انسانده ظاهر و مؤثر در • قوت طلب غذا در که
طفل متولد اولدوغی آنده مادرینک بستاننده سود امکه تعلیم و تلقین
اولمدین طبیعته الهام ایلدی • و تعلیم ربانی مهتدی اولوب • قوتنی جالب کل شیٔ
و غداسنی بدننه جالب اولور • ذلک تقدیر العزیز العلیم • و آیه کریمه که اعطی
خلقه ثم هدی • بو مرتبه یه اشارتدر • چون قولی بر مقدار مزید • و فی الجمله حسی
رشید اوله • دخی زیاده کسبه استدی و رفع صوت و نحیب و بکا ایله مادرندن
طلب غذا ایدر • و بو مرتبه دن ترقی ایدوب • قوت غضبیه ظاهر اولور • دفع
مضاربه • و دفع مزاحمت اغیار اتمکه بشلر و اکر دفع ضرر بورده کندونک
مستقل و کافی اولمدوغین فهم ایدرسه کندویه کمال شفقت و وفور
عنایت اوزرینه اولدوغنی بیلدوکی اشخاص و افراددن استعانت
و انده استظهار و استغاثت ایدر • مادری پدری و دایه سی و حاضنه سی
کبی و روز بروز • بو قوتلری استعمال و استکمال ایدرک • قوت تمیز که خاصهٔ
نفس انسانی در ابتدا ایدر • و بو قوتنک اول آثاری حیادر • و بو قوت
جمیل و قبیح و نیک و بد تمیز اتمکدن ناشی در • که قبیح تصور ایتدوکی
نسنه نک کندودن صدورین تخیل ایدوب منکسر اولور • و حیا
بو انکسار در • و بو قوت که تمیز در • یوما فیوما متزاید و قوت غضبی و
شهوانی دخی متمکن اولان مرتبه سنک نهایتنه دک متزاید اولور •
پس عنایتی تحصیل بقای نوع طرفنه اولوب • بدننده کندو مثلی

مثلی شخص آخر حادث اولمق اسبابنه شروع ایدر و اول بدنده
فضلهٔ غذادن که منی در • که نطفهٔ آدمی در • حاصل اولمقدر • و طلب
زواج و نکاح و توالد و تناسل حاصل اولور • بو امور قوت شهوانی
مقتضاسی و انک مراتبیدر • اما قوت غضبی اول دخی کماله یتشوب کندو
شخصنی حفظ و ضبط و استعانت غیره • غالبا محتاج اولمق مرتبه
سینه • واصل اولدقدن صکره سایر افراد انسانی اقارب
و اتباع • و اهل و عیال کبی حفظ اتمکه دخی شروع ایلر • و بوراده ریاست
و استعلا • و تفوق و ترؤس ظهور ایلر • و بو جمله قوت غضبی
مراتبی و انک مقتضاسی در • اما قوت تمیز و نطق که خاصهٔ انسانیدر
اولا جزئیات • و اشخاص ادراکین • و حفظین تحصیل و تخیل ایدر
اندن مهارتین تحصیل ایتدکدن صکره • کلیات و طبایع که معقولات اولدر
طبیعت انسان و حیوان کبی • انلری تعقل اتمکه قادر اولور • زیرا
جزئیات و اشخاص ادراک ایدوب • جزئیات و اشخاص آراسنده
اولان مشارکتلری • و مخالفتلری درک و تمیز ایدر • پس ما به
الاشتراک اولان نسنه • و ما به الامتیاز اولان نسنه لر
معلوم اولمقدن ذهننده صور طبایع کلیه • فیض اولمغه استعداد حاصل
اولوب عالم اولمغه بشلر مثلا افراد • و جزئیات انسانک نیجه کورر
که نطق و سایر خواصده مشارکلر • و سایر افراد حیواندن ممتازلر
و مطلق احساس و حرکت ارادی ده جمله افراد حیوان مشارکلر

وافراد حیوان حرکت ارادی وحس ایله نباتاتدن متمیزلر. واما نمووده
جمله نباتات وحیوان مشارکلر. وبو نمو ایله جماداتدن متمیزلر. وعلی هذا
القیاس بونده مشارکلر. ومخالفتلر معلومی اولمغله ذهننه صورت
نوع طبیعت انسان وجسم نامی فیض اولوب. طبایع جزئیاتدن و
جزئیات طبایعی بری برندن ممکن اولدقجه واستعدادی یتشدکجه
ادراک وتمییز ایدر. بو طبایعه معقولات اول دیرلر. زیرا اول مرتبه تعقل
بودر. بوندن اول اولان احساسدر تعقل دکلدر. چون بو مرتبه یه
اعنی تعقل دایره سینه کلوب. عقل اطلاق اولنور وانسانیت بالفعل
اسمی بو حالده اکا واقع اولور. وبو مرتبه یه کلنجک طبیعتدن صادر اولان
کمالات نهایتن بولور. بوندن صکره نوبت تدبیر وصناعت سببی اولان
کمالاته ایرشور. اکر بو کمالات دخی حاصل اولورسه اول انسانیت که طبیعت سببی ایله
حاصل اولمشدی صناعت سببی ایله بقای حقیقی ودوام ابدی بولور.
پس طالب فضیلت اولانه لازمدر که متوجه اولدوغی کمال صناعت سببی ایله
تحصیل وتکمیل ایتمک استدکده طبیعته اقتدا ایلیه. طبیعتدن استفاده
اولنان سابقیت وترتیب تهذیب قوی ده استعمال ورعایت ایلیه
مثلا اولا قوت شهوت تعدیلنه اندن صکره قوت غضب تهذیبنه
اندن صکره قوت حکمت تکمیلنه همت ایدوب. انده ختم ایلیه. اکر ابتدای
طفولیتدن قانون حکمت اوزرینه که ان شاء الله تعالی ذکر اولنسه کرک
ترتیب وتهذیبی واقع اولمش اوله. طوغی لانوک حقنده عنایت ازلی اولان

اولان سعادتمندلردن اولوب. اکثر مهماتی حاصل وحرکت وتوجهی تحصیل
فضایله اقرب طرق واحسن وجوه اوزره واصل اولسه کرک واکر
ایله اولمش دکل ایسه نا امید اولمق کرک. بلکه مرادنه میدانه کروب
دامن همتی تشمیر وکسب فضایلده نهج سابق اوزره سعی وتدبیر ایتمک
کرک. وصعوبت طریقنده یاس ایدوب اهمال ایتمک کرک. که اهمال
موجب شقاوت ابدی در. واستعجال ایتمک کرک که کون کچدکجه صعوبت
تأکد وتدارک متعسر اولور. تا که بر مرتبه یه وارر که اندن وا اسفا لقد
فرطت فی جنب الله. فریادین اسمانه ایرکورسه فایده ویرمز. وانکشت
تحسری دندان تأسفله پاره پاره ایلسه نفع اولمز. زیرا فرصت کیچدکدن صکره
وقت کار الدن چیقر. واسباب وصل یار من بعد حاصل اولمق احتمالی قلمز
پس خایب وخاسر کارخانهٔ اکتساب وچارسوی شهرستان عالم اسبابدن
تهی دست خروج لازم اولیجق ورد زبانی بو رباعی اولور که. رباعیه

افسوس که وقت کار از دست برفت   اسباب وصال یار از دست برفت
در معرض یکدولت ناپاینده   صد دولت پایدار از دست برفت

ومعلوم اولسون که قافله سالاران راه اهتدا وعنایت یافتکان و
ووجدک ضالا فهدی. اولوب تأیید الهی ایله کمالاتری فطری وفضیلتلری
وهبی. وتعلمات کسبیه دن نیاز. وتعلیمات بشری دن مستغنی
اولان طایفهٔ علیه دن غیری هیچ بر فرده فضیلت فطری حاصل
اولوب. سعی وتعلم وکسب وتعلمدن مستغنی اولمق یوقدر. اکرچه

اختلاف استعداد وهمتی سببی ایله سهولت وعسرتله تحصیل واکتسابی
مختلف اولوب بعض افراد عمل یسیر وسعی غیر کثیر ایله تحصیل فضایل
وبعض آخر سعی تام وجهد کامل ایتمکه محتاج اولور ونته کم تحصیل صفت
کتابت کسب وسعیه موقوفدر حتی کسبدن خالی اولانلر لاعن شیء
ناسخ وصفت کتابتده راسخ اولمق محالدر کذلک طالب فضیلت سعی و
کوشش واعمال وورزش ایتمدین فضیلت تحصیل ایدوب ملکهٔ
نفسانی اولمق مرتبه‌یه واصل اولمز مصرع مردان کرفت جان برادر که کار کرد
وچون صناعت طبیعته اقتدا ایتمک لازم ایدوکی ظاهر اولدی
پس معلوم اولسون که تهذیب اخلاقه مناسب اولان علم علم حکمت
عملیه‌در وعلم طب روحانی دیمشلردر زیرا طبیبک همتی بدن انسانی
وجسم بشری‌یچون حفظ صحت حاصل واعادهٔ صحت زایل ایتمکدر
کذلک علم اخلاق صاحبنک دخی جمل همت وغایت نهمتی نفس انسانیده
حاصل وموجود اولان فضیلتی باقی وخالد وزایل ومفقود اولان
فضیلتی حاصل وعاید قیلمقدر پس نته کم طبیب جسمانی تدبیرات
طبیته ومعالجات صناعیه‌ده افعال طبیعته تشبه واقتدا ایدر نته کم
اصحاب طب فننده ظاهردر کذلک طبیب روحانی‌یه دخی لازمدر
که ترتیب اسباب وتهذیب خلق وتهیئهٔ آلت تحصیل عز آلت
ایتمک قصد ایدیجک طبیعته که استاد پیشوادر تقلید واقتفا ایده
پس طالب صحت روحانی قوای ثلثهٔ نفسانیه‌یی علی الترتیب نظر وملاحظه

وملاحظه ایلیه یعنی اولا قوت شهوانینک فضیلتنه که عفتدر ثانیا
قوت غضبیه فضیلتنه که شجاعتدر ثالثا قوت تمییز وادراک فضیلتنه
که حکمتدر نظر وتفقد ایده اکر مربیسی حاصل وکامل ایسه شکر وثنای
واهب حق وفیاض مطلق علی قدر الطاقه مؤدی اولوب همان
اول فضایلک ادامت وابقاسی اسبابنه مراعی اولسون واکر
حاصل دکلسه مربین علی الترتیب کسب وتحصیل ونفس نقصاننی شعار ایدن
اول فضایلله تکمیل ایتمکه مجد وساعی اولوب اولا قوت شهوانیه‌یه
نظر ایده اکر صفت اعتدال ووسطانیتله متصف بولورسه عفت
اکا حاصل اولمش همان علی مر الاعوام باقی ومستدام ایلمکه اهتمام
ایتسون واکر بر جانبه مایل واعتدال حقیقی زایل اولمغله منحرف
بولورسه سعی وهمت ایتسون اعتدال وانحرافدن اعتدال توسطه
واصل وفضیلت عفتی کندویه حاصل ایده کورسون بعده قوت
غضبیه‌یه نظر ایدوب کورسون اکر طرفین تهور وجبن نفسندن
برطرف واعتدال توسط تحصیلی ایله کسب شرف ایلدی ایسه
شجاعت حاصل اولمش شکری متواصل اوله والا رذیلت طرفیندن
تمامله کندویی تخلیص وسعادت تحصیل شجاعته نفسی تحریص ایلسون
بو ایکی فضیلتی تحصیل وجوهر نفسی فی الجمله نقصاندن کماله تحویل
ایتدوکدن صکره تحصیل فضیلت حکمت جانبنه راغب ورذیلت جربزه
وبلادتدن هارب اولوب اولا اول علمی که تحصیل علومه آلت ومعیار

نظرك ميزانلري اكا حوالت اولنمشدر اعني علم منطق كه قوت نطقي
تقويت وتصحيح ومعيار نظر واكتسابي توسيع وتنقيح ايتمكه انوك
عملي در تحصيل وتكميل ايدوب بعده اول علومي كه جميع مسائلي وهم وشكدن ودلايلي
ظنوندن عاري ومباني ومباديسي محض يقين اوزره جاري در يعني
علوم رياضيات كه مقدمه ده اكا اشارت اولنمشدي تحصيل ايليه كه
ذهني جميع مسائلده قطع ويقين مرتبه سنه معتاد ومتقاضي اوله وتخمين ايله
اكتفا ايتمكه قانع وراضي اولميه پس معرفت حقايق اشيا وكشف
احوال موجودات خارجيه ايله تحلي وزاويۀ جهل ونقصاندن كه باديۀ
ذل وخذلاندر تجنب وتخلي ايتمكه همت ايده اولا طبيعيات بعده الهيات
مسائلين تحصيل وهر اجمالي بالغ مرتبۀ تفصيل ايليسون چون توفيق
الهي ايله بو مرتبه يه واصل اولمش اوله قواي ثلاثۀ مزبوره نك ترتيب و
تهذيبندن فراغت بولمش اولور چون بو فضايلك تحصيلي ميسر ومقدر
اولدي پس فضيلت وعدالت كه جمله يه مرتبه در وفضايل ثلاثه دن
مجموع مركبدر آنوك تحصيل وتكميلنه غايت واهتمامي موفر ايليسون
كه كمال حقيقي يه واصل وسعادت باقيه اكا حاصل اولوب انسان وحكيم كامل
مكمل اسمي اكا اطلاق اولنه پس استرسه بو مرتبه دن صكره سعادات
خارجيه كه مزينات جمال كمال ومحسنات ديباجۀ فضيلت واعتدالدر
انلري دخي تحصيل ايليسون وانلر ايكي قسمدر فضايل بدني وفضايل مدني
فضايل بدني اول علوم ومعارفدر كه احوال بدنه راجعدر واول طبدر

طب دركه ثمرۀ حاصلۀ وفايدۀ مرتبه سي اوج نفسنه در دفع وازالۀ
علت وحفظ وحراست صحت وكسب وافادۀ زينتدر وعلم نجوم دركه
مقدمۀ معرفت بعض حوادث اولمغله موسوم در فضايل مدني اول علوم دركه
انتظام احوال دين ودولت واتساق امور ملك وملت انكله اولور
علوم شرعيه كبي كه فقه وكلام واخبار وسير انبيا عليهم السلام و
قصص وتواريخ وحوادث ايام وعلوم ادبيه كبي لغت وصرف ونحو وبيان
وبديع در وبو جمله موجبات فصاحت وبراعتدر وعلم حساب واستيفا
ومساحت كبي كه اكثر منافع واجتماعات بدنيه اكا مربوط واختلاط وتعيش
ومعاملات بني نوع اكا متعلق ومنوط دره

باب ثامن حفظ صحت نفسك كه فضايل دايم وباقي قلمقدر انوك بياننده در

مخفي اولميه كه
چون نفس خير وفاضل ودرجۀ انسانيته بالفعل واصل اولمش
اوله بو ملكۀ فاضلۀ نفس حفظ ايتمك واجب ولازم وهر ساعت اول
سعادتك طراوت ونقاسي وادامت بقاسينه عازم اولملق كرك حفظ صحت
بدنه نيجه اهتمام لازم ايسه حفظ صحت نفسه دخي اعتنا لازمدر بلكه بو دخي
اهم واقدم وبوكا اهتمام اتم والزمدر وبو صحتك حفظنه وفضيلت
نفسك بقاسينه بوندن افضل سبب يوقدر كه دايما معاشرت واختلاطي
كندو كبي يا دخي اكمل تحصيل فضايل ايتمش وعيوب رذايلي ترك ايتمش
خير وفاضل كمسنه لر ايله اولوب تحصيل فضايل ايتمامش ومعايب رذايل
اندن كتمامش كمسنه لر صحبتندن كريزان اوله زيرا نفس انسانينك خاصه

نقا
پاک
اعتنا
اهتمام
سي

معاشري وصافي ايله تحقق ومخالط ومصاحبي اخلاقي ايله اتصاف وتخلقدر
مصرع زانكه انكور زانكور ميكيرد رنك ؛ وحكما ديمشلردركه الطبيعة
سارقة وبو معنيده نظم اولنمشدركه ؛ نظم

عدوى البليد الى الجليد سريعة كالنار توضع في الرماد فتخمد

واساجيع منظومهٔ فارسيه دندر ؛ مصرع

يار بد بتر بود از مار بد

بيت

عن المرء لا تسأل وسل عن قرينه فكل قرين بالمقارن يقتدي

واشرار بدكردار ايله صحبت ومشاهدهٔ صور طاهرلري ممنوع اولدوغي كبي
مجرد استماع كلام نافرجاملري دخي ممنوع ومحرم در ؛ خصوصا مجون
مفاحشات ومساخر مضاحك اولندرك اناشيد واساجيع هزل آميز
وفحش انكيزلري ؛ وخمريات مفسقه ؛ واشعار معشقه وهجو مسلم وذكر
معايب ؛ بوجمله طالب فضايل مجتنب رذايل اولنلره ضرر محض واجتنابي
واجب ولازم اولنلردندر ؛ واولور كه بر بيت استماعندن نفوس
ناقصه يه اولقدر زهو وهوس باطل ؛ واشتياق رذايل عارض اولور
كه ازالهسنده مدت مديد معالجه ؛ وزمان كثير مصابره ومدافعه يه محتاج
اولور خصوصا كه اشعار معشقه تغني وسروده مقارن استماع اولنه
اسباب كامنهٔ هوايي تهييج عظيم ؛ ودواعي دفين ميل نامحرمي آثاره
وتحريك شديد ايلر ؛ حتى كامي متبصر عالملرك زلتنه ؛ ومرتاض سالكلرك
منهج قويمدن منحرف ؛ وبطالت وخلاعت ايله متصف اولملرينه سبب اولور

اولور ؛ پس مناظر خواصكه غالب قلب آنلردن كلان نسنه ايله خسته اولور
اولي بودركه مظان ضرر اولان مواضعدن مجتنب اوله وكتب
فقهيه ده ذكر خمر وغلامي مشتمل اولان اشعارك استماعي مكروه در ؛
ديو كلرنيك حكمي بودر ؛ واستماع اصوات ملاهي وترنمات اغاني شريعت
مطهره ده حرام اولدوغنك دخي وجهي والله تعالى اعلم بودر ؛ واستماع اصوات
آلات غنا خصوصا اشعار معشقه يه مقارن اوله البته تخيل امور شهوانيه يه
مؤدي وتخيل مستتبع ايجاد وايقاع ؛ امر متخيله غالبا مقتضي در انكيچون
بعض افاضل ديمشلردر ؛ الغنا رقية الزنا زيرا مادامكه نفس بدنه متعلق
وانده متصرف ؛ وقواي نفساني كاشانهٔ بدنده مجتمع ومتالف اوله
اسباب غوايت ؛ ورذيلت اجتماعدن خالي ودواعي غي وضلالت
اتساق وانتظامدن نهي اولمق مقرر در ؛ وحضيض فساد ورذيلته
نفسك تنزلي سهل ويسير ؛ اما شواهق قلل فضايله صعود وترقيسي
دشوار وعسير در ؛ م عروج بر فلك سروري بد شواريست
اولكي حجر ثقيلي جانب اسفله تحريك وتنزيل كبي آدني سبب وجزئي
وذروهٔ قوتيله حاصل اولدوغي معلوم ومعروف ؛ اما اني اول حجري شاهق جبل
فلكه اخراج كبي در ؛ قوت عظيم واعانت جم غفيره محتاج وموقوف در ؛
وحديث نبوي صلى الله عليه وسلم ؛ كه حفت الجنة بالمكاره وحجبت
النيران بالشهوات ؛ بو معنايه اشارتدر ؛ پس انس ومخالطهٔ ناس
كه اكثري ارجاس وادناس در ؛ اجتناب واحتراز طريق اقوم وايثار عزلت

وانفراد وتقلیل معاشرت . اصحاب و عشایر بونک امثالی . و
فجایع . و ورطه لردن اسلم در . انکیچون دینلدر . که من کان فی العزلة
فالعزلة . وعزلتک منافع بیشمار . وخلطتک مضاری بیجا بدر .
لیس عزلت محمود الاختیار . وخلطت کثیر واجب الاجتناب در . واکر
اختلاط ضروری اولورسه نته کم دینلشدر . بیت

العزة فی العزلة لکنه . لابد للناس من الناس

و دیدیکمز کبی مهما امکن صحبت افاضل واکابر که نفوس طیبه لری
ادناس رذائلدن طاهر . و وجوه نقیه لرنده انوار فضیلت لایح و ظاهر در .
انلرک صحبتنه طالب . وانلرکبی اولمیلردن هارب اولنه . واکابر مشایخ
دیمشلردر که . چون صحبت لازم اوله اول کسنه نک صحبتنی اختیار ایله که
مشاهده ومصاحبتی سنی جانب آخرته داعی . وترک دار غرور . و موطن سهو
وغفلته ساعی اوله . وسلسلهٔ نقشبندیه خواجه لرندن . خواجه علی رامیتنی
لقبلی حضرت عزیزاندر . بو معناده سالک راه . و درویش صاحب انتباه
اولنه بویله نصیحت بیورمشلردر . رباعیه

با هر که نشستی و نشد جمع دلت . وز تو نرمید زحمت آب و کلت
زنهار ز صحبتش کریزان می باش . ورنه نکند روح عزیزان بحلت

واخوان وفا . وخلان صفا ایله صحبت ایدلیجک بشر و بشاشت و نور و طلاقت
اوزره اولنوب . لکن رعایت اعتدال اولنه که بو خصلتک دخی سایر
اخلاق کبی وسطی فضیلتدر . وافراط وتفریطی رذیلت در . وسط فضیلت

فضیلت اولان مرتبه یه بشاشت و بشر دیرلر . افراطی ضحک بسیار
و بیجون . و هزل کوناکوندر . وتفریطنه عبوست . و تقطب دیرلر . و مزاح
اکا لطیفه و نادره دیرلر انده دخی حد اعتدال و طریقهٔ وسطی رعایت
اولنمق کرک . افراطی هزل و مسخره لیغه چیقر . و نتیجه مضرت و مفسده یه
سبب اولور . و تفریطی عبوس الوجه ثقیل الظل اولوب . اخوان صحبت و
عشرتندن متنفر و کاهی صورت تکبره واصل اولوب درویشان
صافی درون انلردن متضجر اولمغه مؤدی اولور . واحادیث صحیحه ده وارد
اولمشدر که کان النبی علیه الصلوة والسلام یحب المزاح ولا یقول
الا الحق . وحضرت امیر المؤمنین یعسوب الموحدین کرم الله تعالی وجهه
کثرة مزاح منسوب ایدیلر . اسباب حفظ صحت نفسانینک اعظمی اولدر که
علی الدوام نفسه اعمال حسنه تکلیف و تحمیل و افعال جمیله تکمیل و تحصیل
ایتدروب . اکر افعال قوت نظریه . اکر اعمال قوت عملیه در . تقصیر و تهاون
واهمال و تکاسل ایتمکه معتاد ایتمیه لر . نته کم حفظ صحت جسمانیده اعمال
جسمانی . و تحریکات لطیفهٔ معتدله موجب حفظ صحت اعضا و مورث
قوت و سلامت اعضا . واطبا ریاضت . بو نیه مبالغه و وصیت ایدرلر .
و هر نوع ریاضتک بر عضوه فایده سین بیان ایدرلر . مصارعت کشتی کیرلک
جمله اعضایه . و کمان و کیاده چکمک اکتاف اعصابه . و مشی ساق و
فخذه نافع در دیرلر . و علی هذا القیاس و ترک ریاضت استیلای
بلاغم و ضعف . و فتور اعصاب و عظام که بنا و خیمهٔ بنا اطناب و دعایم در

ایجاب ایدر دیرلر. کذلک ریاضات نفسانیه دخی قوای نفسانیه
قوت. و ترکی بطالت. و ضعف و فترت ایجاب ایدر. و استیلای
کسل و بلا و غم ویرور. و نفس مواظبت نظر و استدلال و فکردن
معطل اولیجق اسباب بلادت. و حمق مستولی و مجتمع و مؤدی حجرات
و انهار افاضت. عوالم قدس حجب استعدادندن منقطع اولور
و چون حلیه عملدن باطل اولوب کسل و توانی ایله مألوف. و اسباب
سعادتی باطل اولور. و بو انتکاس حال و انعکاس اقبالی سببی ایله صورت
انسانیتدن مسلوخ و عالم مثال و معیده صور حیواناته ممسوخ اولمغه
مؤدی اولور. گرکسه بو نشأده انتکاس و انعکاسنه مطلع اولسونلر گرکسه
غلبهٔ سکر طبیعت سببی ایله حالا ذاهل و غافل اولسون یا علاقهٔ بدنیه
منقطع اولدقدن صکره واقف اولسون. لکن بعد فوت الفرصة و لزوم
الغصة حسرتی فایده و ندم لی نفعدر. مصرع
بسیار بخاید سر انگشت ندامت ... اما حلیهٔ علم ایله متحلی و حلیهٔ
عملده متابع و متجلی اولانلر لازمدر که منظر نظر و بصیرتدن پردهٔ پندار
باطلی رفع. و حجب عجب و غروری پیشگاه سعادت و فضیلتدن منع و
دفع ایده لر. که علم و عمل ایله عجب و غرور نه قدر خفی و مستور دخی اولورسه
بالآخره فوز و نجاته مانع و چهرهٔ سعادت و اقباله برقعدر. بیت
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه   رند از ره نیاز بدار السلام رفت
و کبرسن و شیخوخت سببی ایله حیا ایدوب تعلم علمدن فراغت ایلیه که جهل

جهل جمیع ازمانده قبیح. و علم کافهٔ احیانده حسن و ملیحدر. و حفظ استعدادن
صکره معلوماتنی تکرار و ذکر ماضی ایله محفوظاتنی تذکار ایتمکی واجب و لازم
بلمک گرک. و زوایای خزاین علومنه عناکب نسیان نسج ایتمکدن برحذر
اولمق گرک که آفة العلم النسیان دیمشلردر. و طالب کسب سعادت
اولنلر لازمدر که ملاحظه ایلیه لر که بضائع فانیه و رغایب غیر باقیه نک
طالبلرندن بریسی مطلوبنی حوزهٔ مکنت و قبضهٔ قدرتنه گتورسه. انک
حفظ و حراستنده نیجه مشقتلر اختیار ایدر. و اولور که کندویه خواب و خوردی
حرام. و تحمل مشاق سهر. و اقتحام موارد خطری کندویه ورد مدام ایدر
پس طالب کمال حقیقی و مایل سعادت فضیلت باقیه ده حفظ مطلوب. و
حراست گوهر مرغوبندن تحمل مشاق متوالی و اختیار کد ایام و لیالی
ایتمیوب. اول گوهر گرانمایه. معرض تلف و مدار هلاک و بوارده قویوب
خسر دنیوی. و اخروی ایله جلیس اخزان. مسمی معنای افراد و تثنیه ایله
حاملی خزان اولمق مقرردر. و طالب کمال جمع مال و تحصیل اسباب جاه
جلالدن اعراض ایدوب. زهد که مقبول حق و محمود خلقدر قامت همت
بالای معالی روحانیسنه خلعت و شعار ایده. و زهد اولدر که آدمی
اسباب تمتعات دنیویه دن قدر ضروری و مرتبهٔ ما لابد او لکانسنه ایله
اکتفا ایدوب. فضول عیشه که تنعم و ترفه در التفات ایتمکدر. و
زهد ایله امر و وصیت. عادت انبیا و اولیادر و سرمایهٔ سعادت ابدیه
مقامات زهد و قناعتدر. و مقدمهٔ زهد اولمنیجه. سالک طریق آخرة

مسیح سعادت حاصل اولمز. وکسوت زهد له تلبس ایتمدین طالب فضیلت بر مقامه واصل اولمز. وجناب حضرت رسالت پناهدن صلی الله علیه وسلم روایت ایتمشلردر. ازهد عن الدنیا یحبک الله. وازهد عما فی ایدی الناس یحبک الناس.

قطعه

كن زاهدا فيما حوته يد الورى — تبقى الى كل الانام حبيبا
وما ترى الخطاف حرم زادهم — اضحى لديهم في البيوت ربيبا

و دخی بعض روایتده کلمشدر که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم ابن عمر خدمتنه بو وجهله نصیحت بیورمشلردر. کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل. وعد نفسک من اصحاب القبور. واول حضرتک صلی الله علیه وسلم اسباب دنیوی دن زهدلری. و مأکل و ملابسده نه مرتبه ایله اکتفا ایتدکلری مشهور عالم و معلوم عالمیاندر. عالمدن کیدنجه بر دفعه نان جویدن طویمدیلر. باآنکه فقرلری ضروری دکل اختیاری ایدی. نیچه یردن متوجه اولان اموالی ایثار غیر ایدوب بو نوع معاشی اختیار ایدرلر ایدی. خصوصا اواخر عمر شریفلرنده که یمن و بحرین واکثر جزیرهٔ عرب فتح اولوب اموال عظیمه آستان رسالت آشیانلرینه کلوردی. لکن بر حبه ادخال ایتمیوب. عظیم عطیه وکلی بخششلر بیوروب. کندولر فقر اختیاری اوزره قرار بیورورلردی. حتی دار دنیادن انتقال و خطایر عالم قدسه ارتحال بیوردقلرنده جوشن تن شریفلری بر یهودی یه بر مقدار تمننه مرهون

مرهون ایدی که اول کندو معیشتنه ایله الوب. اهل بیتلره نفقه ایتمشلر ایدی. اول حضرت علیه الصلوة والسلام اظهار زهد له ابتدا و خلفای راشدین. و اکثر صحابه و تابعین طعم زهدی چشیده بیلوب فقر و فخر اتمده انلره اقتدا قیلمشلر ایدی. و اساطین حکمای متألهین بو دنیای غدارک امتعهٔ ناپایدارندن ال چکمشلر ایدی. سقراط بر حب ایچنده ساکن اولوردی. باآنکه تلامذه سندن ملوک و اکابر اموال عرضه قیلورلر ایدی قبول ایتمیوب. اول حب ایچنده خانه و مسکندن فراغت. و آنوکله قناعت ایدردی. آنکیچون اکا سقراط الحب دیرلر. ذیوجانس متجرد ایکی عبادن غیری نسنه یه مالک دکل ایدی. وافلاطون دخی معرض دنیا و زهد قناعتله عالم آرا ایدی دیرلر. اول حکیم که زهد ظاهر و قلت اسبابدن عدول و خدم و حشم و مال کثرت اتخاذینه دخول ایتدی ارسطاطالیس حکیم ایدی. اگرچه بعض اسباب رسول کزین و بعض اولیا امت خیر المرسلین تملک اموال و اتخاذ اسباب دنیوی ایتمشلردر. اما محبتلری درونلرنده قرار و ذمت تمتری انک محبتنه کرفتار دکللر ایدی. و دوام بلیه و رأس کل خطیه اولان حب دنیادر. نفس دنیا دکلدر. نیچه درویش واردر تهی دست حب دنیا ایله شوریده و مست ایتمشدر. نیچه غنی واردر دست و دامنی پرور اما رقبه تمتی قید. واسر حب دنیادن حر در. و صحابه کرامدن کثرت مال ایله معروف عبد الرحمن بن عوف در. که وفاتنده

درت خاتونی قالمشدی • بر بینی حصهٔ ثمنندن سکسان بیك درهم
بر روایتده دینار ایله صلح ایلدیلر • لکن لوح درونی رقم حب دنیادن
ساده • و گردن همتی طوق و قلادهٔ علاقهٔ حب دنیادن آزاده اولمغله
اول مرتبه ده ایدی که • برکره حضرت فاروق خدمتنه رضی الله تعالی عنه •
کلوب ایتدی یا امیر المؤمنین • شامدن بر کاروانم کلور که سکسان
شتر بار دردر • و هر شترده بضاعت هزار دینار جمله سین فی سبیل الله
صدقه ایلدم • آل ضبط ایله • سببدن سؤال ایدیجك بو کیجه نماز تهجدده
خاطره اولدی که آیا کاروان نه موضعه کلدی • و احوالی نیجه اولدیغی
بس مال که روی توجهمی ساتر و تهجدمده موجب تشویش خاطر اوله •
آنی حوزهٔ ملکیتدن اخراج ایتمك لازم ایدوکی ظاهر دردیدی • و مشایخ
متأخریندن مفخر ابرار خواجهٔ احرار • خواجه عبید الله سمرقندی
قدس سره • که اگرچه رخت اقامتنه خطهٔ سمرقند مقر لکن قند ولایتی
جمله آفاقه سمر اولمشدی • و آنك مدحنده مولانا نامی عبد الرحمن جامی
نظم ایتدوکی درردن بعضی بودر که • نظم

ز د بجهان نوبت شاهنشهی • دبدبهٔ کوس عبید اللهی •
آنکه ز حریت فقر آگه است • خواجهٔ احرار عبید الله است •
لجهٔ بحر احدیت دلش • صورت کثرت صدف ساحلش •
باشد از آن لجهٔ ناقعر باب • قبهٔ نه توی فلك یك حباب •

ومع هذا کثرت اموال و اسباب حدم و حشم • و مزارع و قراسی اول مرتبه ده

کم صه

مرتبه ده ایدی که • رشحات کتابنده مذکوردر • که خواجه یه ملاقات ایتدکده
بیك اوچیوز مزرعه سی وار ایدی • و باشقه بر مزرعه سنده اوچ
بیك جفت یورردی • اما بو قدر اموال و اسبابکا مقدار
ذره مانع راه و نظر همتنده برگ کاه دکل ایدی • نته که مولانا جامع
نظم مزبوره ذیلنده دیمشدر که • نظم

روی زمین گشته سر و بن است • در نظرش چون رخ یکتا حست •
یك روی ناخن که بدست ایدش • که بره فقر شکست ایدش •

اما طالب فضیلت و راغب سعادت آنلروك حالنی کندویه حجت
دلیل و اموال و اسباب اتخاذینه سبیل ایلمیه • بلکه سعادت استرسه
مقام فقرده اولان اولولره اقتدا • و تجرد فقا اوزره کیجن پیشوالره
اقتفا ایدوب • اسباب جهان فانیدن قدر مالا بدله اکتفا
ایده که رهزن دنیای غدار طریق طلبده اکا مانع و غرور فریب
جهان فانیانی سلوك مقصدندن خادع اولمق احتمالی اولمیه • بیت

بهوش باش که راه بسی مجرد زد • عروس دهر که مکاره است و محتاله •

و طالب فضائل • زنهار تحریك قوای شهوانی و غضبانی ایلمیه • و اول گروه
نك شکوه کبی • کم تحریك قوت باه ایچون استعمال و اکل معاجین و قراءة
کتب فواحش • حکایات فسقهٔ ملاعین ایدرلر • زیرا شهوانیه تحریك
ایدیجك شاید تسکیننده تعب لازم اولوب • بلکه تزییعند حرام و موجب
از دیاد آثام اولان فعلی ارتکاب ایلمیه • و تحریك شهوت اکا بکزر که آدمی

برسبع خفته طعن ودغدغه ایله بیدار ایدوب اوزرینه حمل ایتدکدن
صکره انواع حیل ایله مضرتندن خلاص طلب ایده اکر بیدار ایتمسه تعبدن
بری وخطردن امین ایدی پس قوت شهوتی وغضبی حالنه قویب تحریکنه
داعی اولمیوب بلکه مهما امکن دفع هیجاننه ساعی اوله اکر بالطبع حرکت ایدرسه
مقتضای عقل وشرعله حد اعتدالی وزن وعیار ایدوب طرفین افراط و
تفریطینه خروج ایتمیه که فضیلت عفت وشجاعت برقرار اوله وجمله اقوال
وافعالدن اول فکر ونظر میزانینی درکار ایلیه تا جمیع افعال واحوالی موزون
میزان اعتدال اوله اکر کاهی بحسب الطبیعه خروج واقع اولورسه تحمیل افعال
حسنه وزجر ومنع مباحات ایتمکله نفسه تادیب وسیاست ایلیه که ایده صه
بر دخی انوک کبی فعلی ارتکاب ایتمکدن احتراز واجتناب مثلا بر طعامه که تناولی
مباح شرع وعقل ومقتضای رای ومصلحت دکلدر اتباع شهوت
شهوتله انی تناول ایلیه در حال انابت وندم ایدوب نفسه ایجاب
صلوات عدیده وصیام ایام مدیده ایتمکله معاقبت ومجازات ایلیه
که من بعد نفس فضولی مخالفت مقتضای عقول اولانلره راغب
اولمیه وبو معاده ارباب همت واصحاب مجاهده وریاضت عزیزلردن
حکایات چوقدر غفلتله بر لقمه تناول ایتدوکیچون بر ییل صایم وبر کیجه
تهجددن تکاسل ایتمکله نیچه روزکار تمام لیله قایم اولمق وبعضی قوی
همتلر مجرد نفس تقاضای مباح ایتمکله ریاضتله تکلیف ایدوب
زجر وتادیب واصلاح تهذیب ایدرلر مقامات حضرت شیخ الاسامی

ضمننده
الاسامی احمد زنده پیل جامی ره قدس سره ذکر ایدرکه برکون عاریا
نواحی شهره کلدکده بستاننه کیرر زردالو تمام رسیده وباغ برک
سبزارسندن کواکب فلک اخضر کبی لامع اولمشدی نفس حضرتنه دیرکه
احمد بو قدر زمان بنی نار جوع وریاضتله هلاک ایلدک بر ایکی زردالو ایله نفسمی
تسکین ایلسک خواجه دیرکه ای نفس بر ییل تمام صایم اول پیکار ایدیسی
ویره یم نفس راضی اولوب صیامی تمام ایتدکدن صکره باغ زردالویه کیروب
کورر که شغال کلمش زردالولری تناول ایدوب بر قچ دانه منهضم اولمدین
درست ینه ممر اسفلدن اخراج ایتمش حضرت الوب بونه مشغول
اولیجق نفس ایدرکه احمد نیلرسین بو خسته بو زردالوری بکا می ویررسین
ایدر بلی زردالو طلب ایلدک اشته زردالو غایتی بر حیوانک امعاسندن چیقمش
کیچمش بورین سکا ویره یم نفس ایدرکه احمد مدد بونی بکا ویره
ارتق سندن هیچ نسنه طلب ایتمیه یم تمام نفسه عهد ویمین ویرور که
من بعد هیچ شهوتمی طلب ایتمیه سین پس زردالولری اتر اشته
ارباب همت معامله بویله ایتمشلر در وبو مرتبه تمکن اولور باری سندخی
تمکن اولدقچه سعی ایله نفس هر تیزه شهوتنده سایر وهوای زرولرنده
طامر اولمیه واکر غضبی موقع وحشم نامحل ایلیه نفسه عقوبت ایتمکیچون
بعض سفهانک اذیت واماننه صبر ایتمکله یا نفسنه حفظی مطلوب
وصرفی نامرغوب اولان مالی بذل ایتمکله تادیب وسیاست ایلیه که
ارتق بی وجه اقدام وغضبی هنکام ایتمیه روایت اولنور که سقراط

حکیمه پادشاه زمانی تزوّج و تأهّل ایدوب • نفس شریفنک بقاسینه
توسل ایتمکیچون • امر و الزام ایدیجک اکابر یونان مخدّراتِ حجالِ عفّت •
وستایر پردهٔ حسن خلق و خلقت اولان بنات و اخواتلرین عرضه
قلدیلر • امّا حکیم مرتاض جمله دن ابا و اعراض قیلوب • بر زن سلیطه که
وقاحت و بی شرم لکده شهرهٔ جهان و سلاطت و زبان ورازلکده
معروفهٔ جیران اولوب معاشرلق تکدیر مشرب زندکانی ایتمکده بو بیته
مظهر اولا که • مثنوی

زن بد در سرای مرد نکو • همدرین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار • وقنا ربنا عذاب النار •

طلب ایتدی حکیم داناندن بو اختیار غریبک سرّی سؤال و بحث ایدی که چون مصاحبت ناقصات العقل
لازم اولدی • باری بو فایده اولسون که نفسی آنک سلاطت و وقاحتنه
مبتلا ایدوب • مقابله سنده کظم غیظ • و دفع غضبه عادت ایدوب بو خلقله
معتاد و متمرّن اولم • و اکر نفس کسله میل و بطالته رغبت کوستررسه
التزام مزید اعمال صالحه و مداومت اوراد و اذکار • و عبادات نافله ایله
تأدیب ایدم • و اعمال سیئه دن صغیره سینه دخی اجتناب ایده که نفس صغایره
ارتکاب ایدرک کبایره دخی جسارت ایتمک • احتمالی واردر • بلکه نفس صغیره یه
مداومت و اصرار له کبیره و کبیره توبه و استغفار له مکفور و مغفور اولمقده
صغیره که لا کبیرة مع الاستغفار • و لا صغیرة مع الاصرار • و متّصل عیوب
نفسنه احاطه • و اطلاع قصد نده اولا و بو اطلاع ده نه قدر اسباب

اولا صه

اسباب اهتمام و دقایق حیلیه قادر ایسه تقصیر و تهاون ایتمیه که
اکثر بنی آدمی راه فضایل و سعادتدن الیقوب بیغولهٔ شقاوت
و جهالتده قویان کند و احوال و افعالنی بلمیوب • دقایق عیوبندن
غافل و دسایس نفس امّاره سندن ذاهل اولد و غیدر • زیرا مرء نفس کندویی
نهایت درجه ده محبّ اولدیغیدر • و هر محبّ محبوبک عیوبنی مشاهده سندن
اعمی و کور و مقابحین عدّ ایتمکه مجبول و مجبوردر که حبّک الشیء یعمی و یصمّ • بیت

کر هنری داری و هفتاد عیب • دوست نبیند بجز آن یک هنر •

پس عاقل لبیبه لازمدر که کندو عیوبنی بلمکه تدبیر ایده و اعداسندن کندو
معایبنی تفحّص و تطلّب ایده • و غیرلرده عیب عدّ اولنان نسنه لری کوره اندن
کندوده دخی آثار وارمیدر دقّت ایلیه • و بر دانا و صادق دوست تعیین ایدوب
عیوبنی سؤال ایده • هر نه قدر سنده عیب بو قدر دیرسه مقیّد اولمیوب
ینه ابرام ایده • و بعض عیوبنه اشارت ایدنه تمام سرور • و نشاط کوستروب
ظاهرده و باطنده شکر و سپاس اظهار ایده • و هیچ آثار تألّم و انفعال
کوسترمیه • زیرا خلوص بکسنه نک عیبنی یوزنه سویلمکدن صاحبی متألّم
اولوب • سویلیه عداوت ایتمک خوفندن احتراز ایدرلر • بیت

قنی بر بخت روی کاینه وار • یوزوکه قرشو عیبک ایده شمار •

امّا صاحب حقیقتده متألّم اولمیوب • بلکه شاکر و مسرور اولیجق اظهار
و تنبیه ایتمکدن فخر ایدرلر • و اکثر جهله نک عادتی بودرکه • فی الجمله عیبنی کندویه
اشعار و مطّلع اوله • حق نسنه لری تنهاده اظهار ایتسه لر فی الحال

مضطرب ومتألم اولور • امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه
بیورر که رحم الله امرأ اهدی الی عیوبی • تأمل ایله که رحم الله امرأ عرفنی عیوبی
دیمیوب • اهدی الی دیدوکی اشارتدر که عیبلرینی اعلام کندوقتنده
اهدای هدایای جمیله • وانعام عطایای جزیله دندر • رضی الله تعالی عنه
وارضاه • واسکندردن منقولدر • که برکون خواص ندیمندن برینه
دیدی که بو قدر زماندر سن دم اخلاص اوروب کندوکی بزه مخلص خاص
عرض ایدرسین • وسنک حقکده تربیت وانعام وترقیه معارج عظام
اولنمشدر • اما سن بر دفعه خدمت لایق مخلص خدام دراتمک ندیم خاصه
اضطراب عظیم طاری اولوب • پادشاه جهان بیورسون که بعصه ایتدوکم
نه خدمتدر • ذو القرنین صاحب قران دیدی • که سن ایما اخلاص تکمیل
نمونه ایلدک • زیرا بر کره بکا عیبمی تنبیه ایتمدک • ندیم ایدر که حضرت پادشاه
محاسن وفضایلله محلی • وخورشید جودنده ذره عیب ناپیدا • اما
ذو القرنین اصلا قبول بیورمیوب بنم نفسم عیبدن خالی دکل
ایدوکی مقرر ومحقق • وآنی انکار ایدن یا مکابر یا احمقدر • وسنده
دخی فی الواقع بنده عیب کورمز سک احمق ونادان ایمش سن • واکر
کوروب بو حده کتم ایدرسک منافق وفتان ایمش سن • علی کل حال
ندیم خاص • ومقیم مرتبه اخص اخلاص ولمعه لایق دکل سین دیو آنی
شرف صحبتنده مطرود • ومقام مرتبه سندن مردود ایلدی • اکر
دوستلردن بو منفعت حاصل اولمزسه • یا بو جهتدن که دوست صحیحک

صحیحک نظری محاسنه ومنزله منحصر • وانک مشاهده سندن دوستنک
معایب ومطاعنی محتجب ومستتر درنته کم دیمشلردر • قطعه
از صحبت دوستان برنجم • کا خلاق بدم حسن نماید
کو دو شمن شوخ چشم چالاک • تا عیب مرا بمن نماید
یا بو جهتدن که بو زمانده دوست صادق وخلیل موافق کیمیا مانند
ساکن پرده اختفا • وسیمرغ اسا مجرد اسم بلا مسمی در • بیت
معدوم شد مروت ومنسوخ شد وفا • وز هر دو نام ماند چو سیمرغ وکیمیا
پس بقا ذکر ایدوکمز کبی اعدا طرفندن تتبع وتفحص وحاضر افساد
جانبندن تفقد وتجسس ایلیه • که بو طایفه عدیم الاحصار • وعدید الرمل
والحصادر • وتتبع عیوب اخوان • وتطلع مساوی ومعایب اقران • وانی مجالس و
محافلده نشر وبیان واظهار واعلان اتمکده اول قدر اهتمام بلیغ • واعتنای عظیم
ایدرلر • که بو تعب واهتمامک بعضینی تحصیل علوم وتکمیل فضایل وفنون اتمکه
خرج ایده لر ایدی • درکات جهللرندن نجات ومعارج کمالاته ترقی ودرجات
قصارای مدارج سعادته واصل اولورلردی • وجالینوسدن منقولدر که
اخیار اشراردن منتفع اولورلر دیرمش • وظاهر طریق انتفاع انلرک
فعلی کبی اشلمکدن امتناع اتمکدر • وبزرجمهر حکیم نقل ایدلر • روایت اولنان
کلام که اذنی بی دبلردن اوکرندم • زیرا هر فعل که انلردن صادر اولوب
نظر عقلده قبحی ظاهر اولوردی • بن انی صحیفه خاطرده محو قیلوب

عیب مردم [illegible] کمال بینند
کاه [illegible] نماید

اندن امتناعی مقتر ایدردم دیریمش بو کلامی مؤید و مستند در

و بعض حکمادن نقل اولنور که طالب فضیلت اولان کمسنه یه

لازمدر که استادلرینک صورت و سیرتندن آیینه لر دوزه و

کندونک سیرت و صفت و محاسن و مقابحین و احوال و اعمالین انده

مشاهده ایدوب انده حسن و ممدوح کوردوکین کندویه دخی اجتلاب

و اجتذاب ایدوب قبیح و مذموم اکلدوکندن احتراز و اجتناب ایده

نفس کندو قبایحین و زمایمین ادراکده قلمقده چالاک و چست در

پس بو مقوله تدبیر جمیل ایله معایبنی ادراک و من بعد اول مقوله افعالی ایقاع

ایتمکدن امساک و شیوهٔ زیرکان جست و سیمهٔ متبصران چالاکدر

و بر محل دخی که انده تبصر لازم و غرور فریبدن احتراز واجبدر که اصلا

مواجهه ده ثنا و تحسین و مدحت و تزیین ایدنلرک فریب و دمدمه سینی

استماع ایتمیوب بلکه بو مقوله کلامه شروع ایدنلری مهما امکن

زجر و منع ایلیه که استماع خوش آمدکوی طالب فضیلته ضرر عظیم و موجب

تسفل و تنزلدر و مانع ترقی مقامات و فضایلدر زیرا نفس اماره مدح

خوش آمدکویدن فربه اولوب کندوده کمالات نابوده حاصل و اول

راه ده ایکن کندو سینی منتهای مقامانه واصل تخیل ایدوب منتکس و منعکس اولور

و چوق آدمیلری کوردک خوش آمدکویلر فریبی ایله طریق طلب و کسب فضایلدن

بالکلیه مطلق اولوب بلکه عداد دیوانکان و مسخرهٔ عقلاده و مضاحکه

بحق اولدیلر بعضیلر اوایل طریق طلب علمده ایکن فریب خوش آمدکویان اشرار ایله

اشرار ایله کندویی علامه و یار خیال ایلیوب تألیفات عجیبه و شروح

متون غریبه اظهار ایدوب و بعضی طریق شعر و انشامی تزار

ایتمکله طالب اولوب اشعار ناموزون و بی معنی سندن عجایب

کوستروب اشرار بدکوی تمسخر ایتمکیچون تحسین ایدوب مسکینی دیوانه

تمام و مسخرهٔ مالاکلام ایلدیلر نعوذ بالله من البلادة الموجبة

لفوت السعادة و اکر طالب فضیلت قطع مسالک و طی مهالک ایدوب

بعض فضایلی احراز و چوق سعادته مالک اولمشه دخی مقابله مدح و ثنا

مداحی استماع ایتمک مضر و مؤدی مهالکدر و حدیث شریفده وارد

اولمشدر که صحابه دن بر کمسنه آخری یوزینه مدح ایدیجک حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم لقد قطعت عنق اخیک دیو بیوردیلر و حدیث

مشهوردر که احثوا التراب علی وجه المداحین یعنی بصیرت کوزینی آچوک

قشوکزده مدح ایدنلرک یوزینه طپراق صاچک بعض علما حدیث طپراق صاچمقدن

مراد منع و زجر در دیمشلر و بعضیلر حقیقی مراددر براوج طپراغی الوب

مداحک یوزینه صاچمق کرکدر دیمشلر و نفس امارهنک حالی بودر که

بر کمسنه زهد و صلاح یا علم و کمالین تحسین ایدوب مدح و آفرین ایتسه

نیجه یللر یاددن کتمیوب تذکر ایتدکجه ابتهاج و افتخار ایدر و بونک کبی امور

معایب نفسه اطلاع صددنده اولنلره ظاهر اولور غافلانه بی انتباه خفایای

مکر و تلبیس شیطانه نیجه فرصت و ظفر بولور و نیجه واقف و آکاه اولور بیت

من نگه شرط صداقت بود بتو گفتم ... تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

کتاب گلستانده ذکر ایتمزمی که. بر فاضلی مجلسده مبالغه ایله مدح ایلدیلر.
باشین قلدروب من آنم که خود دانم وبو بیتلر دخی اندندر. قطعه

شخصم بچشم عالمیان خوب منظرست.
وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش.
طاوس را بنقش ونگاری که هست خلق.
تحسین کنند واو خجل از پای زشت خویش.

نظم لمنشیه رحمة الله تعالی
درونمی بیلورم بن معایبیله طولو
نه فایده سخن ومدحت خوش آید گوش. باب تاسع

امراض نفسانیه نک فردا فردا علاجلری بیاننده در

سابقا اشارت ایلدک که. اجل طب جسمانی ایکی قسمدر. بری سندن
مقصود حفظ صحت. وبری سندن غرض ازالهٔ علت در. وحفظ صحت ادامت
مثل ایله اولور. یعنی صحت اولی نک مثلنی دایم ایتمک در. وازالهٔ علت
دفع مرض حادثدر. دفع مرض ضدیله علاج ایتمکله اولور. نته کم امراض حاره ادویهٔ
بارده ایله علاج. وامراض بارده یه حاره ایله معالجه اولنوب. تبدیل مزاج اولنور.
طب جسمانیده اولدوغی کبی طب روحانیده دخی بو قاعده امر مقرر.
وبو اسلوب اوزره علاج مقدر ومیسردر. خواجه کامل نصیر طوسی ایدر
که سابقا ذکر اولندی که اجناس فضایل که. اوساطدر. درتدر. و
اجناس رذایل که اطرافدر. سکزدر. پس لازم کلور که. رذایل فضایلک
اضدادی اولمیه. زیرا بر شینک ضدی بر اولور ایکی اولمز. زیرا ضد ضده کمال

فقیر دخی دیمش ایدیم صح

تباعد وتباین اوزره اولمق کرک. وکمال تباعد ایکی شئ ایله بر
شینک اراسنده اولمز. مثلا سوادک ضدی انجق بیاض در. زیرا
کمال تباعد انجق انلر اراسنده در. خضرت وحمرت سوادک ضدلری
دکلدر. زیرا کمال تباعد یوقدر. پس هر فضیلتک ایکی طرفی که.
بریسی افراطی. وبریسی تفریطی در. اکا ضد اولمز. اما رذیلت افراط رذیلت
تفریطه ضد اولسه اولور. زیرا کمال مثلا شجاعت تهور وجبنه ضد اولمز.
کمال تباعد اولمدیغیچون. اما تهور جبنه ضد اولسه اولور. زیرا کمال تباعد
واردر. انتهی کلامه لکن حکمت نظریه یه عارف وقواعد معقولاته واقف اولنلره
مخفی دکلدر. که تضاد ایکی نوع اوزره در. بریسی تضاد حقیقی. بریسی تضاد
مشهوری در. کمال تباعد دیدوکی تضاد حقیقیده شرطدر. تضاد
مشهوریده شرط دکلدر. پس سواد له بیاض اراسنده اولان
تضاد حقیقی در. که کمال تباعد واردر. اما سواد له حمرت. یا سواد له خضرت
اراسنده تضاد مشهوری واردر. زیرا کمال تباعد یوقدر. وبعض علما
تضاد مشهوری یه تباین دیو اصطلاح ایلر. کویا خواجه اصطلاحه میل
ایدوب تضادی حقیقی یه حصر ایدوب. فضایل ایله رذایل اراسنده
بالکلیه تضادی نفی ایلدی. اما تضادی مشهوری اعتبار ایلسک.
رذایل ایله فضایل اراسنده تضاد بولنور. بو مقدمات تمهید اولندقدن صکره
بیز مقصوده کله لم. معلوم اولسون که علاج امراض ایتمکده. قانون صناعی
اولدر که اولا. مرضک اجناسی قاچدر. وهر جنسک سببی وعلامتی نه در بیله لر. و

بر

مرضنك علاجي نه‌در و سببي نه ایله مندفع اولور معین قیله‌لر پس مرضنك
مرضی بو اجناسدن قنغیسی ایدوکی علامتلری تشخیص اولندقده صکره سببی
دخی معلوم اولمش اولور پس معالجه‌یه مشغول اولوب علاجات معینه‌یی
استعمال ایتمکله مرضی رفع و سببی دفع ایده‌لر و مرض فی الحقیقه مزاجك
منحرف اولمسیدر و علاج مزاجی انحرافدن اعتداله دوندرمکدر حیله و
تدبیرات صناعیه ایله و چون سابقا ذکر اولندی که نفس انسانیه‌نك
قوتی اوچدر بریسی قوت تمیزدر که آنوکله افکار و انظار ایدر ایکنجی قوت
شهویه‌در که انوکله جلب منافع اولور اوچنجیسی قوت غضبیه‌در انوکله
دفع مضار ایدر و انحراف دخی ایکی قسمدر بریسی انحراف بحسب الکمیه
برئیسی بحسب الکیفیه‌در کیفیت جهتندن خلل واقع اولوب انحراف
واقع اولمق ممکن برنوعدر زیرا کمیت جهتندن خلل اولمق حد انحراف
اعتدالدن زیاده اولمغله اولور یا ناقص اولمغله اولور پس هر قوتك
مرضی اوچ نوع اولدی ایکیسی کمیت جهتندن بریسی افراط که زیاده
کمیتدر بریسی تفریط که نقصان کمیت بریسی کیفیت جهتندندر که اکا
رداءت کیفیت دیرلر پس هر قوتك علی الترتیب بو اوچ نوع
امراضی و هر مرضك اسباب علل و معالجاتی شرح و بیان ایده‌لم
بعون الله تعالی هر چند طلب اوله‌جق فقیر کندوسی امراض مزمنه
صعبه ایله خسته و انواع اعراض و آلام نفسانی بل جسمانی ایله دخی بسته
و فکر العلیل علیل و علاج المریض للمریض نادر و قلیلدر اما امید منقطع

و رجا مرتفع دکلدر که تقریر اولنه‌جق مقدمات مقبوله و تجربه کلمجك
معاملات منقوله ایله یا کندویه یا غیره اتفاق علاج و اعتدال مزاج میسر
و مقدر اولوب ثواب جزیل و ثنای جمیل نصیب اولوب و نصایح حکمت
روحانی‌یه موفق و مصیب اولنه و بالله التوفیق و منه الهدایة الی سواء الطریق

افراط قوت تمیز ایکی قسمدر زیرا افراط قوت مذکوره یا حکمت
نظریه‌ده واقع اوله یا حکمت عملیه‌ده حکمت نظریه‌ده افراط عقل حددن
تجاوز و مناقشه و تنقیرده مبالغه ایتمکدر که زمانه‌نك اکثر محصل‌لری
انی تدقیق صنوف القای شبه و ابهه و ابدای ابحاث ضعیفه ایله مشرب
تحقیقدن دور و مذهب سداد و یقیندن مهجور اولور و قوت
نظریه افراطنك بر نوعی دخی مجرداته احکام محسوساته حکم ایتمکدر نك
که اطاعت شیطان و وهم و تعطیل عقل و فهمدن ناشیدر و مجسمه و مشبهه
غلط و خطاسی بو نوعدندر بو ذکر اولان کلام خواجه نصیر و فاضل دوانی
در اما فاضل محقق استاد مدقق سید شریف جرجانی قدس سره
شرح مواقف کتابنده ذکر ایدر که قوت نظریه‌ده نه قدر افراط اولسه
رذیلت دکلدر بلکه نه قدر اشد و اقوی اولسه اول قدر افضل و اولیدر
و رذیلت و مذموم اولان قوت عملیه‌یه متعلق اولان ادراك و تمیزده‌در
و جربزه دیو اکا دیرلر والله تعالی اعلم اما شق حکمت عملیه‌ده اولا اکر
امور جزئیه‌ده اولورسه اکا جربزه و خبث دیرلر و عوامله تلبیسات عجیبه
و تزویرات و حیل غریبه ایتمك جربزه و خبث قسمندندر اکر امور کلیه‌ده اولورسه

اكارما ديرلر. تفريط قوت تميز بو دخى ايكى قسمدر. بريسى شوق حكمت نظريه ده اولندر. و اول واجب اولان مرتبه دن نظر و فكرى قاصر اولمقدر و بلادت دخى ديرلر. بريسى دخى شوق حكمت عمليه ده اولاندر. و بوكا بلاهت ديرلر. رداءة كيفيت قوت تميز مقيد نافع اولميوب بلكه مضر و كسب كمالدن مانع اولان علومه شغف و حرص و تحصيلنده بذل جهد و صرف سعى ايتمكدر. حكمت نظريه شقنده اولان علم جدل و خلاف و سفسطه كبى كه قدر حاجتدن زياده تعمق و توغل اولنه. حكمت عمليه شقنده اولان كهانت و شعبده. و انك امثالى علملره صرف همت كبى خصوصا كه غرض مجرد علم اولميوب بلكه عمله كتورمكله تحصيل اغراض دنيئه دنيويه قصد اولنه. امراض قوت غضبيه بو دخى اوج نوعدر. افراط قوت غضب قوت غضبده قدر. آنوك افراطى غيظ بالغ و انتقام مفرط و خشم لى موقعدر كه سباع ضاريه و حشرات موذيه كبى مقتضاى عقل و فرموده شرعدن تجاوز و تعدى ايدوب اضرار نفوس و ايذاى حيوانات ايتمكه تعرض و تصدى ايدر. تفريط قوت غضب لى غيرت و حميت و حيا. و بددل اولوب تلاشى و اضمحلالندن سياست و امور و ضبط مصالحه اختلال كلمكدر. رداءت كيفيت قوت غضب انتقامات فاسده كه مقتضاى عقل اوزرينه سفه درج ايتمكدر مثلا غضبدن جمادات ورموت و دوكمك كبى كه بعض جهله دن واقع اولور و كندو ضربندن نيه كندو عضوى متألم اولور. جمادنى ادراك خود متأثر

اولمز. و بهايم و اطفالنى ادراك غضبدن ضرب و ايذا ايتمك و خشم موضعى اولميان يرلرده بلا سبب خشم ايتمك دخى بو قسمدندر. و بالجمله غضبى موضعنده. و خشمى محلنده ايتميوب سياست صالحه و تأديب نافع حاصل اولمقدر. امراض قوت شهويه كه جذب ملايمدر بو دخى اوج نوعدر. افراط قوت شهوت و اول اكل و شرب و وقاع امرنده غايت حرص و شره اوزره اولوب. مقتضاى عقل و شرع و ادب ادب نفس اولان مرتبه دن تجاوز ايدوب. و حد اعتدالدن خارج ميل و شغف ايتمكدر. و بعض صور مستحسنه يه اشتهاسى يوزندن عشق و كلف حاملقدر. تفريط قوت شهوت كسب قوت ضرورى و جذب مالابد معاش و طلب لقمه حلال ايتمكدن نى وجه تكاسل. و بقاى نسل. و تكثير امت محمد عليه الصلوة والسلام ايتمكدن نى موجب تقاعد ايتمكدر. رداءت كيفيت قوت شهوت اكل و شرب و وقاعى عقلا و شرعا مباح و مستحسن اولميان مواضعنده ايتمكدر. طين فحم اكل ايتمك كبى كه بعض جهله خصوصا نسادن اكا مبتلا و حريص چوق اولور. و ذكور مجامعتندن قضاى شهوت كبى. و بو مذكورات اجناس امراض بسيطه نفسانيه در. و بو اجناسك تحتنده نيجه انواع واردر. و بو انواع اجناسك برى برليه تركيبندن نيجه امراض مركبه نفسانيه دخى حادث اولور كه حد احصادن متجاوز. و حصر و عدى متعسر بل متعذردر. اما جمله نك مرجعى بو امراض بسيطه در بونلر تمام تعقل و تصور اولنيجق انلر دخى بلنمك جايزدر. و بو امراضك ايچنده بعضى

امراض مهلکه در. که امراض مزمنه نك دخی اصلی و سببی انلردر. حیرت وجهل
وغلبهٔ غضب وخشم. وحقد وحسد. وعشق وامل. وبطالت وکسل کبی. زیرا
بو اخلاقك مصر بری بیحد نفسنده امراض مهلکهٔ قاتله دن اولدوغندن
غیری نیجه امراض مزمنهٔ ردیه دخی سبب مفضی وعلت داعی در. چون بو امراض واخلاقك
نفس انسانی یه ضرری اعم در. پس بونلرك دفعنه اهتمام وعلاجلرینه
اعتنا دخی اتم اولمق کرك. ان شاء الله تعالی هر برینك طرق معالجه سی شرح وبیان
اولنه کرك. ومعلوم اولسون که نفسله بدن ارهسنده علاقه وارتباط و
اتصال واختلاط زیاده شدید ومحکم. وغایتده قوی ومبرم در. حتی بو ارتباط
واختلاطك شدتندن نیجه عقلا متکلمین وحکمادن نفسی ینه بدن محسوس ظن
ایدوب. وروح مجرد. ونفس مباین اثباتندن مایوس. وبو ترکیب فانی
وسیئه مثلا شی نه مألوف ومأنوس اولدیلر. **قطعه**

رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها وتشاکل الامر
فکانه خمر ولا قدح وکانها قدح ولا خمر

قطعه

از صفای می ولطافت جام
درهم آمیخت رنك جام ومدام
همه جامست نیست کویی می
یا مدامست نیست کویی جام

بو رابطه شدتندن بر
کیفیت نفسانیه که نفس مجرده عارض اوله. انك اثری بدن محسوسه دخی
ساری ومر کیفیت وحالت جسمانیه که بدن محسوسده متمکن اوله.
انوك انفعالی نفس مجرده جاری اولور. مثلا نفسه کیفیت غضب
طاری اولسه. انوك اثری که حمرت وحرارت در. بدنده ظاهر ونمایان اولور.

اولور. وکیفیت عشق که نفسه عارض اولوب تأثیر ایلسه. ذبول واصفرار
ومشاهدهٔ معشوق زماننده ارتعاش بی اختیار بدنده متمکن وجای کیر اولور.
نته کم بعض عشاق دیمشدر که **نظم**

لی فی محبتکم شهود اربع
وشهود کل قضیة اثنان
خفقان قلبی وارتعاش مفاصلی
ونحول جسمی واعتقال لسانی

وبعض آخر دیمشدر. **شعر**

علامة من کان الهوی فی فؤاده
اذا ما رأی محبوبه ان یتغیرا
یصفر لون الوجه بعد احمراره
وان حرکوه للکلام تحیرا

واعضاده امراض قوی اولسه ادراکات نفسانیه یه اختلال کلور و
الم جسمانی مندفع اولسه نفسه فرح وسرور حاصل اولور. پس امراض
نفسانیه یه معالجه ایتمك استین کمسنه یه لازمدر که اول مرضی سببی نه در
معلوم ومشخص ایلیه. اکر بدنه عارض واسقام واوجاعدن ایسه بدن مرضنه
علاج. واصلاح وتعدیل مزاج. جانبنه قصد وشروع ایده. قواعد طبیه وتدبیرات
صناعیه ایله. چون مرض جسمانی مندفع اوله. لابد مرض نفسانی که اندن عارض
اولمشدی مرتفع اولسه کرك. اکر سببی کیفیت نفسانیه. وملکه وحالت روحانیه
ایسه. کتب اخلاق وقواعد حکمت عملیه یه رجوع ایدوب. وفق قواعد وقوانین
اوزره علاجه شروع ایتمك کرك. ومعالجات کلیه طب جسمانیده درت نوعدر.
بریسی تناول غذا ایله اولانلر. وبری استعمال دوا ایله اولانلر. اوچنجیسی سم وزهر ایله
ایرادندن حمی ایتمکله اولور. کذلك روحانی بو منوال اوزره جاری. وبو
سمتله منقسم در. وطرق معالجات درت قسمه منقسم در. طریق اول

واوجاع

افعال حسنه • وطریق محموده استعمالیله نفسه قوت ویره لر • که اول
خلق قبیحی ترک ایده • نته کم طب جسمانیده • تناول اغذیهٔ لطیفه ایتمکله بدن
مریضه قوت کلوب • دفع مرض وازالهٔ علته قادر اولوردی • طریق ثانی
نفسه خلق ذمیم • وفعل سیئی سببیله عارض اولان مرضی تذکر وتفکر ایدوب
نفسه توبیخ وملامت • وتقریع وغرامت ایده • که نفسه اخلاق ردیه مزبوره دن
انزجار وامتناع کله • نته کم طب جسمانیده • استعمال دوا ایتمکله • دفع
اخلاط ردیه اولنوب • شفای مرض حاصل اولوردی • پس پند ونصیحت و
توبیخ وتقریع • دوای مسهل وداروی مفرغ منزله سنده در • طریق
ثالث اولدر که مثلا بر رذیلت نفسده مستحکم اولوب • ازالهسی غایت عسیر
اولسه انک ضدی اولان • رذیلتی استعمال ایتمکله • رذیلت اولی ازاله
واعدام اولنه • مثلا برکمسنه ده صفت بخل متمکن ومتقرر • وازاله غایتده
مشکل ومتعسر اولسه • اول کمسنه صفت اسرافی که ضدی بخلدر •
کندویه صفت ومنش واستعمالنده • اقصی الغایه سعی وورزش ایده که بالاخره
صفت سخاکه • وسط واعتدالدر • اکا مالک وحال اولوب • رذیلتدن منعطف
وفضیلتله متصف اوله • نته کم طب جسمانیده • بعض امراض مزمنه نک
علاجنده بر مقدار سم تناول ایدرلر • بو رادهده ضد آخر اولان
رذیلت سم منزله سنده در • اما حذر ایده که استعمال ایتدوکی رذیلت
ضد نفسده متمکن اولمیه • ناکاه اندن دخی ضرر نفسه عاید وراجع • وعلاج
غیر نافع اولمق لازم کلمیه • نته کم تناول سم اولندقده قدر لایقدن زیاده

زیاده اولوب یا هلاکه یا مرض آخره مؤدی اولمقدن حذر واجبدر
طریق رابع اولدر که • رذیلت غایت متمکن وشهرستان بدنده مدت مدید
متوطن اولمغله • علاجات مزبوره ایله رفع اولمیه جغی متعین اولسه نفسه تحمیل عبادات
شاقه • وتکلیف ریاضات صعبه • ایدوب فعل مزبور • وخلق مذکوره رجوع
ایلمک ایچون عهده سندن خروج ایتمه سی متعذر نذرلر • ونقض وفسخی
قابل دکل عهده لر ایده • که نفسی ریاضات وعبادات انوارندن صفا • وایمان و
نذور ومواثیق • وعهود سببیله اول خلق مذمومدن راه وره ما
بوله • نته کم مرض جسمانیده اعضایه داغ • وعروق قطع وکی ایدرلر تا که قطعله
عروق منقطع • وکی ایله تکرار ملتحم وملتئم اولمق احتمالی مرتفع اولوب • اول
عروق که مواد فاسده یه مجری واعضایه انک طریقنده اخلاط ردیه منصب
اولمشدی • بالکلیه منسد اولوب • امتداد مرض منتهی وابتدای صحت ممتدی
اولوردی • اما بو علاج که قطع وکیدر • جمله علاجات نافع اولمق مقرر
اولدیغی استعمال اولنه جق شیدر • آنکیچون کلام اکابرده • بل حدیث
نبویده • صلی الله علیه وسلم کلمشدر که آخر الدواء الکی بیت
بقول مطرب وساقی اگر ننوشی می   علاج کی کنمت کاخر الدواء الکی •
بو ذکر اولنان نسنه طرق معالجات کلیه در • وعاقل لبیب وهوشمند اریب
ذکر اولنان امراض نفسانیه • که اجناس رذایلدر • اضدادی اولان اخلاق
روحانیه • که اجناس فضایلدر • احاطهٔ تمام واتقان کامل ایتدوکدن صکره
بو طرقدن مناسب مرض اولان طریق ایله علاج ایتمکه قادر • وتدبیرات حسنه باب

معالجه ده اندن صادر اولور. اما طب جسمانی کتابلرنده امراض جزئیه نک
دخی فردا فردا اسباب علاماتی و انواع علاجاتن ذکر و بیان ایدکلری کبی
بز دخی امراض جسمانیه نک جزئیاتندن. قوای ثلثه یه متعلق اولان امراضک
علاجاتن شرح و عیان ایده لم. که باقی امراض جزئیه نک علاجلرین اکا
قیاس ایتمکه معین اوله. معلوم اولا که امراض قوت تمیز. اکر بسیط اکر مرکب
اکرچه نیجه ابدر. اما مخوف و ردی اولنلری اوج نوعدر. اولکیسی حیرت
ایکنجیسی جهل بسیط. اوجنجیسی جهل مرکبدر. نوع اول افراط یعنی زیادهٔ
کمیت. نوع ثانی تفریط یعنی نقصان کمیت. اوجنجی نوع ردائت کیفیت
قسمندندر. **اما علاج حیرت** اولدر که چون مطالب خفیه و مسائل
دقیقه ده تعارض اوله جانبین. و تدافع حجج طرفین سببی ایله چهرهٔ یقین
غمام حیرت. و تشکیک ده مستتر و محجوب. و بصر بصیرت مشاهدهٔ
جمال حقیقتدن عاجز و مغلوب اوله. اول لابد قضیهٔ بدیهیهٔ تفکر و تذکر ایده
که اجتماع و ارتفاع نقیضین مستحیل. و ایکی طرف معا حق اولمق بداهت عقلله
مسدود السبیلدر. پس حق بریسی ایدوکنه جازم. و تفحص مقدمات
مناسبه للمطلوب ایتمکه عازم اولوب مقدمات مزبوره. و جدال تعیین
ایتدوکدن صکره. قواعد منطقیه. و ضوابط میزانیه یه عرض ایدوب احتیاط
بلیغ و تدقیق ایدوب. حق باطلدن تمیز و ترجیح و تعیین و تصحیح ایلیه.
اما علاج جهل بسیط جهل بسیط اولدر که بر شیئه علمی اولمیوب
اول شیئه کندوسی عالم صنیمه. و جهل بسیط ابتداده مذموم دکلدر زیرا

زیرا جهل بسیط اولنجه تعلم اکتسابه سبب اولمق و معلوم محیضه قصد و
طلب ایتمک ممکن دکلدر. اما اول مقامده قلمق و جهلی علمه واسطه قیلمق
مذمومدر. پس علاج اولدر که انسان و سایر حیوان احوالنه نظر و هر
نوعک خواص و مابه الامتیازلرینه کذر ایده. تا یقینا معلوم اولا که
انسانک سایر حیوانانه شرف و مزیتی شرف علم و کوهر نطق و تمیز ایلهدر.

قطعه تاج سر حمله هنرهاست علم — قفل کشای همه درهاست علم.
در طلب علم مکر حست کن — دست ز اشتغال دکر سست کن.

نظم لولا العلوم لکان ادنی ضیغم — ادنی الی شرف من الانسان.

و جاهل که بو حلیه ایله متحلی و بو شرف ایله مستعد اولمیه حیوان عجم
عدادندن معدود. بلکه حیوانات عجمدن مقامده ادنی و منزلده فرود در
و جاهل حیوان عجم. و جانورلا یعلم حکمنده ایدوکنه. دلیل واضح و برهان
باهر اولدر که بر مجلس علم اولوب. علما تقریر و بیان. و فضلا تحقیق دلیل
و برهان ایدوب. هر بریسی اظهار انواع مخزونات فواید ضمایر و ابراز اصناف
مکنونات فواید خواطر قلمغیچون. هر بری تکلم میداننه آخردن مبادرت. و القای
کلام. و ابدای مرام طرفنه مسارعت ایدوب. صیت و صدای محاورات اصحاب
فضل و کمال قبهٔ افلاکه اتصال اتسه. جاهل ذاهل اولان بالکلیه بیغوله
سکوته متواری و نطق و بیان خاصیتندن مجرد و عاری اولوب حیوانات
عجمه که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و عاطلدر بالتمام مشابه
و مشاکل اولسه کرک. پس معلوم اولدی که شول نطق و کلام. که جهلنک

ارا سنده دایر اولور. اصوات حیوانات. وصباح بهایم قسمندن
ایمش زیرا نطق انسانی قبیلندن ایمش. مجالس دانشوران. فضیلت افروز
ومحافل سخن گستران. دانش اندوزده ظاهر ولایح اولکایدی. بلکه بونلره
انسان اطلاقی صفحهٔ دیوارده. نقش آدمی یه انسان وبروح الصنم
نام حشیشه مردم گیا دیدکلری قسمندندر. حقیقت انسانیت انلردن
مفقود. واطلاق لفظ باب مجازدن معدوددر. بیت

من همین در سند معنی راست همچون آدمم — وین جز ان در حین تراست چون مردم گیا

وسابقا معلوم اولمشدی که حیوانات عجمك هر بری بر مقتضای فطرت
والهام صانع باحکمت سببی ایله معاشنده. وجوه مصالحته مهتدی وقوی
آلاتن ما خلق له سی صرف ایتمکده منتهی ومبتدی در. وانسان جاهل استعدادینی
تضییع ایتمکله متصف. وآلات وقوی سین استعمال ایتمکده قضیهٔ عقل و
اقتضای مصلحت جادهٔ سندن منحرفدر. پس ذروهٔ شکوه. لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم دن متسفل. وسوء اختیاری ایله حضیض وادی
ثم رددناه اسفل سافلین متنزلدر. وارسطاطالیس حکیم ایدرکه اعمی و
ابصیر برچاه مظلمه دوشوب. ایچنده جای کیر اولسه لر. مرد نابینا با
قنده معذور وبینا نابینا کبی معذور اولمقدن نیجه مرتبه دوردر. ولغت
فارسیده وترکیده. صناعته قدرت معناسی دانستن و بیلمك لفظی ایله
تعبیر اولنور. مثلا کتابته قدرت دعواسندن تعبیر ایتمك استیانی
فارسیده دانم نوشتن. وترکیده یازه بیلورین. وخیاطته قدرت ادعاسین ایتمك

ایتمك دیلین فارسیده دانم دوخت. وترکیده دیکه بیلورین معناسی
اولدرکه. انسانك جمیع کمالاتی. وصنایعه قدرتی که واقعدر. علم ومعرفته
راجعدر. وبو نکته لغت فرس. وترکك دقایقندندر. وجوهر علمك
شرف فضیلتندن وارد اولان آیات کتاب باهر. واحادیث رسول طاهر
وکلمات افاضل واکابر اولقدر دکلدرکه. بو رسالهٔ عجاله ضمننده ایرادی
مقدور. وادراجی میسور اوله. فضل عالم حقنده بعض اصفیا بیورمشلردر. قطعه

ناحت واظنها من الشوق تنوح — ورقاء علیها اثر العشق یلوح
والله لقد سمعت من منطقها — العالم جثة لها العالم روح

پس ای برادر رشید استعدادك زیور علم وحکمت ایله متحلی. وعروس طبعك
منصهٔ دانش ومعرفتده مجلی اولدیایسه. فطوبی ثم طوبی لك. والا هنوز
امکان مساعد. وقوی آلات معاون ایکن کسب کمال جانبنه حرکت وانتعاش
ایله. ورطهٔ جهل وگرداب ضلالتدن خلاص اولمغیچون دست باور. بیت

دست وپایی بزن بچاره وجهد — که عجب در میان غرقابی
اولهکم دریای جهالتدن نجات بولوب — واصل ساحل وپیدای ناپیدا کران

ضلالتدن راه رها بولوب. ورطهٔ هلاکدن دور براحل اوله سین. بیت

مباش تنگدل ار بندهای محدودم — من انچه شرط بلاغست باتو بنمودم

علاج جهل مرکب جهل مرکب بر نسنه بیلمیوب. اما بیلمدوکین دخی بیلمیوب
کندویی آنی بیلور انکلمقدر. وجهل انکی کره اولوب هم بلمك وهم بیلمدوکین
بلمك اولدوغیچون جهل مرکب تسمیه اولنمشدر. مصرع

مشکل بداند و نداند که نداند. ونیته‌کم اطبای اجسام و
اشباح بعض امراض مزمنه و علل مستحکمه‌نک علاجندن عاجزلر و تدبیر
ازاله‌سنده متحیرلردر کذلک اطبای نفوس پس ارواح دخی بو مرض مزمنک
دواء صعبنک که جهل مرکبدر علاجندن عجزه مقر و تحیره معترفلردر.
زیرا چون نفس کندونک جهلنه احتمال ویرمیوب عالم ایدوکنه جازم
اوله ممکنمیدر که دفع جهل طرفنه متوجه وکسب علم جانبنه عازم اوله
مریض اولان کمسنه کندوده مرض تصور ایتمیوب مریض ایدوکنه نامعترف
اوله نیجه طلب صحت ایتمکله متصف اوله بو سببدندر که حضرت عیسی
علیه السلام منقولدر که بیوررلر ایمش اصم و اکمه معالجه‌سینه بعون
الله تعالی قادرم اما احمق علاجنده عاجز و قاصرم فی الجمله نافع اولمق
محتمل اولان علاج اولدر که علوم ریاضیه‌یه هندسه و حسابه مشغول اولنه
زیرا اول علملرک جمله مطالب و مسائلی و مبانی و دلایلی قطعی و یقینیدر
نیته‌کم سابقا مرور ایلدی پس نفس بو علملره اشتغال ایدیجک طبعی
یقین حصولنه معتاد و متمرن و ظن اقناعیله قناعت ایلمک متقرر و
متقین اولور پس اول علومه رجوع ایدیجک انلرده برد یقین و صفای
تحقیق که علوم ریاضیه‌ده اکا معتاد ایدی بولمیجق تنبه و تیقظ کلور.
معلوماتنده خلل و مخزوناتی حافظه‌سنده قصور تخیل و تصور ایدوب عقده
اعتقاد فاسدی انحلال پذیر و قطع جزمدن تنزل ایدوب جهل بسیط
دایره‌سنده جایکیر اولور اندن صکره علم یقین طرفنه شوق و طلب پیدا اولور.

اولور پس براهین صحیحه و حجج قطعیه ایله مجدداً علم قطعی حاصل ایدر.
وکرد سراپرده یقینه واصل اولور بو مذکورات قوت نظریه‌یه متعلق اولان
امراضک علاجلریدر و بو مقوله امراضک ازاله‌سینه حکمت میزان
متکفل و متعهددر اما قوت عملیه‌یه متعلق اولان امراضک علاجاتی
علم اخلاقده معلوم اولور پس انلرک بیاننده بو اوراق محرر و مرسوم اولور.

علاج امراض قوت غضب هرچند بو مرضه متعلق اولان امراض
نامحصور بعضی مسمی بعضی بی‌اسم اما اضراری فوق الحد و مهلک و مزمن
و ممتد اولنلر بو اوچ قسمدر اولکیسی غضب ایکنجیسی جبن اوچنجیسی
خوف در اولکیسی افراط قوت غضب یعنی زیاده‌کمیتدر ایکنجیسی
تفریط غضب در یعنی نقصان کمیتدر اوچنجیسی رداءت کیفیت
غضبدر. **علاج غضب و خشم** غضب بر کیفیت نفسانیه‌در که انک سببی ایله
جوهر روح که داخل قلبده اولان حرارت غریزیه‌در خارج بدنه حرکت
ایدر و دم قلب جوشش و غلیان ایدر انک خارجه حرکتی و جوش غلیانندن
ظاهر بدنه حرارت و حمرت ظاهر اولوب خصوصا بشره وجه‌ده که لطیف
و جلدی نازک اولمغله غلیظ اولور و سبب غضب نفس متألم اولدوغی
کمسنه‌دن انتقام قصد ایلمک در چون تواترات نفسه عارض اوله فی الحال
اثری بدنه سرایت ایدوب حرارت غریزی غلیان ایدوب غلیانندن بخار و
دخان مظلم تصاعد ایدوب تجاویف دماغ و عروق شهراینی که مجرای
روح نفسانیدر ممتلی اولوب انوک ظلمتی دخانندن نور عقل محتجب و نامنجلی

اولور

لاجرم مرآت عقل کثیف. وافعال قوت نظر ضعیف اولمق لازم اولور.
وحکما انسانک بو حالنی اکا تشبیه ایلمشلر که بر مظلم. و تیره مغاره که
ایچی آتش عظیم ایله ملتهب و دخان مالامال مضطرب. و راه درون
غار مسدود اولوب. سماع درون غاردن آواز آتش و شرر و دخان
معلوم و موجود اوله. پس بو حالده اطفاء لهیب نار. و تسکین نایره و شرار
بغایت مشکل و دشوار در. پس بو حده غضبی نصح و پند. و سخن واعظ
هوشمند. منتفی قیلمق. سماع بر منفذ ضیقدن بر کاسه آب صیچمغله لهیب نار
و شعلهٔ شراری. مدد و منطفی قیلمق کبی در. بلکه بو رشح آتش سوزان
و شعلهسنی دخی فروزان ایدر. و امزجهٔ بشریه استعداد و قبول قوت
غضب ایتمکده مختلف و متباین در. بعض امزجهنک قبول غضبه استعدادی
کبریت و باروتک اشتعاله استعدادی کبیدر. نته کم کبریت و باروت
بر شرر طوقنمغله دخی دل احتراق و اشتعال ایدر. کذلک بو مزاجک صاحبی
انتقامی موجب بر کلمه استماع و یا بر وضع مشاهده ایتسه فی الحال متألم
و مضطرب اولور. و آتش غضبی ایله ملتهب اولور که مرآت درونی تیره
و خواسی خیره اولوب. نصح و پند بلکه قید و بند ایله متأثر و مندفع اولمهسی متعذر
و ممتنع اولور. و بعضی روغن کبی در که فی الجمله آتش اصابت ایلسه زبانهٔ شعلهٔ
بالا و درون تابه دن آواز و علالا ظاهر اولور. لکن باروت و کبریت کبی
دکلدر. بر شرردن آن واحدده کوه نار و طاق و طراقدن اصوات
صاعقه کردار ظاهر و پدیدار اولور. و بعضی امزاجه هیزم خشک کبیدر که

که اشتعالی سهل و میسور لکن مرتبهٔ روغندن نیجه مرتبه دون در
و بعضی هیزم تر کبی در. که اشتعالی عدت و مدت استر و مستدعی در
قدن صکره
ادنی فراغتله منطفی و منتفی اولور. بو مرتبهٔ اخیر عاقل حلیم. و وقور سلیم
کمسنه مثالی در که تمام اسباب غضب و حمیت مجتمع اولمینجه شعلهٔ غضبی درون
سینهسنده ملتمع اولمز. و اسباب غضب منعدم و منتفی اولیجق. سماع شراره
غضبی دخی منهدم و منطفی اولور. اما بشرط آنکه بو حالت نقصان حمیت و
خمود حرارت غریزیدن ناشی اولمیه. بلکه تهذیب نفس و اقتدای مرشد عقل
و اقتفای آثار شریعت و انتهاج مسالک حکمت ایتمکله. توسن نفس سرکش
رام. و رشح زلال دانش ایله شعلهٔ غضبی محل خمود تمام بولمقدن اولمش اوله
فضیلتده داخل. و رذیلتدن دور. بر مراحل اولان بو در. و دخی معلوم اولسون
که غضبده ذکر اولنان مراتب آتش غضبک ابتدای اشتعالده و اوایل اضطرامنده در
و الا شعلهٔ نایرهٔ غضب تمام مشتعل و نفس سرکش ارادت انتقام ایتمکه بالکلیه
مشتعل اولوب. صفت غضب ملکهٔ آتش تعلق و تکون ایدیجک جمله مراتب علیا اتحاد
تمام بولور. و غضوب و حلیم متساوی الاقدام اولور. مصرع
آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک. بلکه مرتبهٔ اخیره صاحبنک
غضبی مشتد. و زمان التهاب و اشتعالی ممتد اولور. زیرا اسباب و دواعی غضب
علی التدریج مجتمع. و موانع و عوایق اشتعال و التهاب بالتمام مرتفع و منتشر در و
حدیث جناب رسالتپناهیده صلی الله علیه و سلم وارد اولمشدر که ایاکم و غضب
الحلیم. و دخی وارد اولمشدر که بنی آدم غضب حالتی عروضنده نیجه طبقه در. بر کیمسنی اولدر که

غضبه کیج کلور و کلمسی دخی تیز کیچر • و بریسی دخی اولدر که غضبه تیز کلور و
تیز کچر • و بریسی دخی اولدر که غضبه کیج کلور • اما کیج کچر • و بریسی دخی اولدر که غضبه
تیز کلور • اما کیج کچر • و بو اقسامک افضلی و ارباب فضایل قتنده اکملی اولدر که
غضبه کیج کله • و تیز کیچه • و اقبح و اشنعی و اردی و افظعی اولدر که • تیز غضبه
کله و کیج کیچه • زیرا چون صفت غضب مذموم و مقبوحدر • بر نه قدر اقل
اولورسه مقبول و ممدوحدر • صورت اولیده غضب باقیلردن اقلدر •
اول سببدن اول صورت جملهدن اعلی و اجلدر • و صورت اخیرده غضب
جملهدن اکثردر • لاجرم قبحی جملهدن اوفردر • و امام غزالی رحمة الله علیه بویورر که
سلطان حال غضبده رعیت اوزره حکم ایتمک روا دکلدر • زیرا غضب
آدمی کندو حلقندن اخراج ایدر • پس جایزدر که حکمی ظلم و سیاستی جور اوله
فقیر ایدر بو حدیث نبوی • و نور حکمت مصطفوی ده صلی الله علیه و سلم •
وارد اولمشدر که لا یقضی القاضی و هو غضبان • چون غضب فنون
جنوندن بر نوعدر • و اقسام سکردن بر قسمدر • پس مجنونک عقد حکمی فاسد
و سکرانک بازار قضاسی کاسددر • چون شعلهٔ غضبدن حوالی قلب
پر لهب شرار • و دخان تیرهسندن • دماغ تیره و تار اوله • آیینهٔ عقل نیجه براق
اوله و شمع فکرت نه قدر اضائت و اشراق ایده که محل علم قلب و منزل فکر
دماغدر • ایکیسی دخی تنک و تار • و بر دخان و شرار اولیجق دقایق عدل و حکم
فصلی نیجه ظاهر و تابان اولور • و غضبناک اولان کمسنهدن آتش غضبی
التهاب • و احمرار وجه و انتفاع عروق و اعضا و رفع صوت و اوضاع حرکات

حرکات ناصواب صدور ایدیجک • ناظر اولان بلور که غضب نیجه دایرهٔ
عقل و انسانیتدن بیرون • و نیجه مشاکل افعال و صنایع اصحاب جنوندر
و غضبک مضرات جسمانی و روحانیسی نیجه حسابدر • و اولور که غضب موت
فجائهیه داعی اولور • زیرا حرکات قلب انس غضب ایله مشتعل و حرارت حرکات
بدنیه که غضبه لازمدر • اکا منضم و متصل اولیجق • حرارت غریزی که مرکب روح
حیوانیدر • و منشای لطیف انسانی بالکلیه محترق اولور • دخی حرارت غریزی
حین غضبده • خارج بدنه متوجه اولور • لکن مرکزنده دخی کفایت ایدهجک
مقداری • روح قلمق کرک • و بعض امزجهده حرارت غریزی قلت اوزره اولور
پس غضبی مشتد اولوب • حرارت غریزی خارجه متوجه اولیجق مرکزنده کفایت
مقداری • روح قلیوب • موت فجائهیه مؤدی اولور • و بعض خلفای راشدین حین
غضبده • اقامت حد و انفاذ حکم موجب شرع ایتمکدن امتناع و تراخی ایلرلر
اکا بناء که شاید حال غضبده نفسه انتصار و داء غضبدن تشفی ایتمک غرضی
منضم اولوب • اقامت حد محض اجرای شرع قویم • و خالص لوجه الله الکریم اولمیه
نته کم فاروقدن رضی الله عنه • حکایت اولنور که بر سکرانه ملاقی اولوب
اقامت حد شرعی یه متوجه اولدقلرنده • فحش و سقط و سب و شتم و غلط
سویلمکه بشلدی • فی الحال درهسینی قلدرمش ایکن ایندردی و بو معنایی خط
بیوروب تأخیر ایلدی • و عمر بن عبد العزیز بر کمسنه تعزیر امر ایتدکده
جهار الفحش و شتمه شروع ایلدی • پس تعزیردن فراغت ایدوب اکر بنی غضبه
کتورمش اولمیدی • که سنی تعزیر ایدردم دیمشلر • و بعض عظمای حکمای یونانیه دو

مرویدر که دیرنجش بن سنول کمی به ریح عاصف و رعد قاصف ایله آشوب

دریای متلاطم الامواج ایچنده سایر و احجار عظیمه و ملهلکات کثیره

ارسنده دا ابردر • سلامت احتمالین و برورین • و نجات امیدین طوترین

اما اول کیمسنه غضبله ملتهب و شرر شرر خشمله مملو و مضطرب اوله آنوک سلامتنه

احتمال و یرمزین • زیرا اول کیمسنک تحصیلنده لطایف حیل و دقایق تدبیرات

ایتمک اولور • اما بونک حقنده نه مجال تسکین آتش غضب مقدور

و نه اطفاء شعله و شرارهٔ لهب ممکن و میسوردر • فقیر ایدرین و دخی لطایف

کریم منان که چاره ساز درمانده کان در کرداب محنت و بلا • و آشوب موج

دریاده سرکشته اولنلره مقارن • و انلری ساحل خلاص و کنار امنه ایرکورمکه

معاون اوله • اذ نور • اما شرارهٔ شرر غضبله محترق • و اطاعت شیطان

آتش نهاد ایله • ت روح اولان مخذول • الطاف الهیه دن و توفیق یزدانیدن

آنوک حقنده نا بدید در •

اسباب غضب اون نوعدر

اول عجب • ایکنجی افتخار • اوچنجی مرا • دردنجی لجاج • بشنجی مزاح • آلتنجی تکبر

یدنجی استهزا • سکزنجی غدر • طقوزنجی ضیم • اوننجی منافستدر • عجب کندوستی

بکنمک و اوصاف و احوالنی ایو اعتقاد ایتمک در • افتخار او کنمک و کندوده

کمال اکلیوب مسرور اولمقدر • مرا جزئی نسنه لرده جنک و جدال ایتمک در

لجاج اونکولیک ایتمکدر • مزاح لاغ ایتمک در • تکبر اولو اولمقدر • استهزا عاجز

کمسنه مسخره یه المقدر • غدر بر کمسنه یه وفا ایتمک واجب ایکن لدوغی یرده جفا

اذا ایتمک در • ضیم بر کمسنهٔ ضعیف و حقیر عد اید وب ظلم ایتمک در • منافست

عجب افتخار مرا لجاج مزاح

تکبر استهزا غدر ضیم

منافست اموال اسبابدن بعضی نسنه ٔ اخردن قصقنمقدر • و بو اون

صفت موجب غضب اولدوغی • دانا قتنده واضح در • زیرا بر کیمسنه ده

عجب اولسه کندوسنی رفیع و مقامنی منیع اعتقاد ایدر • پس نفسنه اونی خصوصی

اهانت اکلیوب مضطرب • و کانون سینه سی شرار غضبدن ملتهب اولور •

افتخار دخی اول نوع در • مرا و لجاج خود کندویه و صاحبنه موجب غضب و

مشتعلدر • ذات بولهب اید وکی معلوم و مجربدر • تکبر خود معلوم

و غضب ایراث ایتمکده عجبدن دخی مذموم در • استهزا و غدر و ضیم

صاحبنه برق غضب اشتعال ایدیجی غیمدر • و منافست دنیا

غضب و خشمه باعث و انوکله متصف اولان صفات شیطانیه یه وارث

جناب رسالت پناهی دن صلی الله علیه و سلم مرویدر که • لا اخاف

علیکم ان تشرکوا بالله • و لکن اخاف ان تنافسوا فی الدنیا فتهلکوا

کما هلک من قبلکم • عاقل لبیبه معلومدر • که بو حدیث معجزات و اخبار غیبی

مشتمل اولان بنیا تو ندر • زیرا اول حضرتدن صلی الله علیه و سلم صکره

عموما و بزم زمانمزده خصوصا منافسه فی الدنیا و محاسده ٔ اقران بر غرض

و ریا • اول قدر اولمشدر که • زبان بیان تقریر و تحریرندن عاجزدر • و لوا

غضب مرض غضبنک عرضی متابه سنده در • بیدی صنف و را آتکلی ندامت

ایکنجیسی • خصمدن توقع • و انتظار مجازات • اوچنجیسی دوستلرک مقتی

یعنی بغضی و عدم محبتیدر • دردنجی ارازل ناسک استهزاسی • بشنجیسی

شماتت اعدا • یعنی دوشمنه کولنج اولمق • و شماتت اعدا صعب و تلخ

نته کم بعض فصحا دیمشلرکه **بیت** کل المصائب قد تمر علی الفتی
فتهون غیر شماتة الاعداء — التنجی سی تغییر مزاج که حال غضبده
عارض اولور نته کم ذکر اولندی ایدنجی سی تألم که حال غضبده طاری اولور
بو تقریر خواجه نصیر در اما تألم تغیر مزاجدن غیری نسنه عد اولنمیوب
انده داخل قیلنسه دخی وجهی واردر زیرا حکما دیدیلرکه الم جسمانی ایکی قسمدر
بر تفرق اتصالدر بری سوء مزاج امام رازی سبب الم تماما سوء مزاجدر تفرق
اتصال دخی سوء مزاج عضو مقطوعه مؤدی اولدوغیچون الم ویرور دیو
ذاهب اولمشدر پس تغیر مزاج عین الم در امام رازی مذهبنده یا المده
داخل در حکما مذهبنده علی کل حال تغیر مزاج تألمه مغایر و اکا قسیم عد
اولنمق موجه دکلدر و علاج غضب اولدر که بو اسبابک دفع و رفعنه
تدبیر اولنه زیرا بو شیئک اسبابی علل مرتفع اولدوغیچون لابد مسبب
و معلول اولان حق نسنه دخی مندفع اولسه کرک و نادرا بعض اشخاصده اسباب
مذکوره برطرف اولوب اما اثر غضب ینه موجود اولسه آنوک تدبیر و
علاجی اساندر والله تعالی هو المیسر **علاج و تدبیر اسباب غضب و خشم**
اما عجب که نفس کندو حقنده ظن کاذب و اعتقاد باطل ایدوب کندوده
اولان فضائل کمالات غیرده اول وجهله یوق صنوب کندوسنی مزیت
فضیلتله موصوف و استحقاق منازل علیه ایله معروف اکلمقدر امام
غزالی بیورر که بنده ده چون حقک نعمتی موجود اوله علم و عمل و فضل و
کمال و مال و جمال کبی اکر بنده اول نعمتک وجودی حقدن اولمسنه عارف

عارف و دائما زوال و فنا و مسلوب اولمسندن خایف اولورسه انده
عجب یوقدر اکر خوف زوال و بیم تکدر و انتقال اولمسه بلکه اول نعمته مسرور و فرحان
اولسه اول فرحی اول نعمتک کندویه اضافتی جهتندن اولمیوب بلکه حقک نعمت و
احسانی اولدوغی جهتندن مسرور اولسه ینه عجب اولمز اما زوال تکدیرندن خایف و
محض نعمت حق و فضل و احسان کریم منان اولدوغنه عارف اولمیوب تمام اندوهکین
اول نعمتک وجودنه مسرور و فرحان اولوب کندونک عجزینی و محض عطای حق ایدوکین
نسیان ایلسه اوکسنه ده عجب متحقق اولور پس بنده یه لازمدر که کندوده اولان
حقک نعمتلرندن بر نعمتله فرح طاری اولسه فی الحال کندونک عجز و قصورینی
تذکر و اول نعمت محض عطای حق و کندوسی تمام مظهر مطلق ایدوکین تفکر ایدوب
سرور و غرور باطلدن استعاذه ایلیه فقیر آیدورین کاه اولور که
نفس عجبنی ازاله ایتدوکین کندوسندن ظن ایدوب و آنی دخی محض فضل حق
اکلمیوب دفع عجب ینه عجبه سبب اولور نته کم بعض مرشدان راه
و سالکان صاحب انتباه بو معنیده دیمشلردر **رباعیه**

تا یک سر مو در تو زهستی باقیست — غافل منشین که بت پرستی باقیست
گویی بت پندار شکستم رستم — آن بت که ز پندار رستی باقیست

بلکه مکر و تلبیس ابلیسدن غافل اولیوب جمله نعمت محض و بخشش و عطای
الهی استحقاق ایدوکین ملاحظه ایده که دفع عجب ینه عجب آخره مؤدی اولمیه غالبا
سبب عجب اولدر که نفس کندو علم و کمالنه عارف و عاقل و غیر کمالندن ذاهل
و جاهل اولدوغیدر زیرا نفسک کمالاتی کندویه نسبت علم حضوری ایله معلومدر

غیرک علم وکمالی علم حصولی ایله معلومدر. و علم حضوري اولدر که نفس مدرک و ذات معلوم مدرک و عالم قتنده حاضر اوله. و علم حصولیده نفس مدرک حاضر اولمز. بلکه صورتی عالم قتنده حاصل اولور. پس علم اول قوی. علم ثانی اکا نسبت ایله ضعیفدر. پس کندونک کماله علمی ضعیف اولدیغیچون کندونک کمالنی تمام کوروب آخردن ذاهل و کمالاتندن غافل اولوب عجب و غرور و تکبر نخوته متصف اولور. اما عاقل پاک و زیرک چالاک اولنلر نفس بدخوی و رفیقان خوش آمدکوی لرک فریب و دمدمه سینه فریفته اولمیوب غیرلرک فضایل کمالاتنه واقف. و کندو نفسلرینک نقصان و عیبلرینه ناظر و عارف اولوب عجب و غروری برطرف. و نقصانلرین ملاحظه ایتمکله تحصیل کمال و تکمیل شرف ایدلر. قطعه لمنشیه رحمه الله

حسن حال اکلیوب صفا تکده ... معجب اولما که حسن حال بودر.
منزم وار دیمه هنر اولدر ... اکله نقصانکی کمال اولدر.

پس علاج عجب اولدرکه اقران و متقدمینک کمالات و فضایل و محامد خصایلنی همیشه نصب العین و منظور آیینۀ بصیرت ایلیوب کندونک انلردن قصورینی تأمل و فرسان میدان فضایل اولنلردن تأخرنی ملاحظه و تخیل ایلیه. بلکه هر فردی ملاحظه ایتسه جهاتدن بر جهتده کندویه غالب و حیثیاتدن بر حیثیتده کندودن راجح بولور. تبارک و تعالی موجوداتدن هر ذره یه بر خاصیه مصدر و مخلوقاتدن هر ذاتی بر خاصه مظهر ایتمشدر که غیری اول خاصه دن اکا مشارک و اول مظهریتدن انوکله مساهم دکلدر. و نظام عالم و قوام کارخانۀ آفرینشدن هر

بر شینک بر جهتدن مدخلی و بر ذاتک بر طریقدن آدمی و سبقی واردر. مصرع

کاندرین باغ جو طاوس نکارست مکس:

سبحان الله انسان مسکین بر قاچ معدود معارفه واصل و بعض معلوماتی خزانۀ قلبنده حاصل اولسه ظاهر و بدیهیدر که واصل اولمادوغی معارف و فضایل و حاصل قیلمدوغی علوم و مسائل اولقدر بیحد و بیحسابدر که معلوماتی انده نسبت بسیاردن اندک و هزاردن یکیدر. پس عجب و پندار اکا نیجه لایق و سزاواردر. و عجب فی نفسه رذیلت قبیحه اولدوغندن غیري خاصه سی اولدرکه قنغی طالب کمال و کاسب فضل و افضاله که عجب عارض اولورسه کمال آنی طریق تحصیل و ترقیدن مانع و عایق. بل حضیض تنزل و اضاعت جانبنه دافع و سایق اولور. علاج مباهات مباهات اکثر کمالات نفسانیه و فضایل روحانیه دن خارج اولان نسنه لر ایله و بو دخی یا کمالات بدنیه ایله اوله. قوت و جمال کبی یا خارج بدن اولان کمالات سببی ایله اوله. منصب و مال و مرتبه و جاه کبی علاجی اولدرکه فکر ایلیه. اکر جمال اعضا و قوت اعصاب و اجزا ایسه معرض زوال و محل فنادهدر. باغ عمر و جوانی به صرصر فنا و شتب اسمه سی ایله زیر و زبر و برکی و بار چمن وجود. برک ریز خزان اجل ایله خاک ایله برابر اوله جقدر. کل وجودک اوراقی برباد و سپر و بوستان شباب بار بقادن آزاد اولمه جغی محققدر. نظم

آمد بهار ما مکرکی ... وز کلبن ما نماند برکی:

دو روزه مرض و سقم و بر قاچ کونلک محنت و الم جمال شبابی هباء منثور و قوت فتوتی کان لم یکن شیئا مذکورا ایدر. بیت

بر مال و جمال خویشتن غره مشو ... کان را بشبی برند و این را بتبی

اکر جمال ایسه حقیقتده دم فاسددر که رقت بشره سببی ایله ظاهر و بلغم نزاقدرکه

خلال مسام بدندن لایح و باهر اولمشدر • و عاقل حقیقتده شیء مستحقر بل امر مستقذره نیجه عجب ایدر • و بونک کبی جمال ظاهری یه که حقیقت حالیتدن بری در اشفته و مفتون • بلکه شوریده و مجنون اولنلر حقنده مولانا نامی نور الدین عبد الرحمن جامی قدس الله سره بیورمشدر • شعر بنظاره روی شاهد لشا لی •

نظر کین بود مهروه رامشاکل • یکی پوست پر خلط و پر خون کشده •
بر و صبرت از جان و آرامت از دل • کند عیش خور تلخ در جست و جو نش •
کر شکر دهانست و شیرین شمائل • نمیدانی اباکه ناکاه بینی •
از و کشته آن خوبی و لطف زائل • کر اول پری بود آخر نماید •
بچشم تو چون پیکر دیو مایل •

و علمادن طاوس یمنی امرای عربدن یزید بن مهلبی کوردی که نخوت امارت و غرور شباب و نضارتله متبختر و متمایل • و جام غرورله سرمست خمار انجم فنادن ذاهل • و عاقل پرور اتا نصیحت اغاز ایدوب ایتدی • ای فتی بو برمشی و خرام در که انم حرام در • و مبغوض و مغضوب حضرت حق در • چون امیر حجاب نخوت غروردن پند پذیر اولمیوب امامه دیدی که کو یا بنی کیم ایدوکمه عارف • و علو منصب و مقامیمه واقف دکلسن • اما دیدی که اعرفک اولک نطفة مذرة مذر قذر ناپاک دیمکدر یعنی بن سنی خوب بیلورین • اولک نطفه در ناپاک و مستقذر و آخرک جیفه در نجسی مستحقر و سن بو ایکی حال اراسنده بی طاقت و حول • و حامل نجاست بول ایمن • و بو کلام حکمت شعار و بلاغت آثارک الفاظی صنایع بدیعیه مشتمل و محتوی و معانی بدیعه سنده غرایب حکمت مندرج و منطوی • و لمغین علماء شافعیه دن ابو محمد یافعی

یافعی • که حریر نظمک حکمت بافی در • نظم ایلیوب دیمش که • نظم

عجبت من معجب بصورته • و کان من قبل نطفة مذرة •
و فی غد بعد حسن صورته • یصیر فی الارض جیفة قذرة •
و هو علی عجبه و نخوته • ما بین ثوبیه یحمل العذرة •

و اکر مباهات • و افتخار شرف اصل و نسب و تبار ایله اولورسه • نته کم اکثر بنی آدم • خصوصا طائفهٔ عربده شایع و ذایع در • و جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم • بیورمشدر که امتمه اوچ نسنه ترک ایلمزلر • بری میتلری او زره • نوحه قیلمق • و بریسی نجوم ایله استدلال باران ایتمک • و بریسی انساب ایله تفاخر ایلمک • و بو عجبک علاجی و لدر که نظر ایلیه • که افتخار و مباهات ایلدوکی • و ابتهاج • و مسرات کوستردوکی ذات آخرک صفتی و تخصیص ایدرک علم و معرفتی در • غیرک کمالی ایله افتخار فی الجمله غیرت و حمیتی اولانلر کمسنه قتنده عیب و عار در • بیت بفضل دیکران کفتن چنانست

که بر داماد ناز د ابکانست •• اصل و تبار و آبا و اجداد له افتخار

ایتمک انلرک فضائل و کمالات • و یا مناصب و حالاتی بکارحی فضل و کمال و رفعت و جلال در • دیمک اولور • فرضا انلرک بعضی موجود اولوب • بو کمسنه یه بابه الافتخارک • اولان اشیا بزم صفتمز • و علم و معرفتمز در • سن بزم اوصاف و کمالاتمزله نیجه افتخار و مباهات ایدرسن دیسه لر • جوابنده ساکت و حیران و باهت اولمه سی مقرر در • قطعه لمنشیه رحمة الله

نسبدن عجب ایدن غایت غنی در • طونالم کم آنی نسل سنیه در

اکر دعواسن اثبات ایلمزسه نسب آبنده خلقك اکذبي وار
اکر دعواسنی اثبات ایدرسه آنوکدر فضل کند واجنبی در
ومحض نسب سببی ایله تفاخر ایدن غبی لر ولی محل ترفع وتصدری عادت ایدن
جلبیلر واقع اولورکه بعض افاضل اوزرینه کیجرلر وجرعهٔ جام جهلی عروقنه
ایچرلر وصاحبلر حالا اکر تحقیق اولنسه بو کمسنه انتساب ایتدوکی فاضلدن
افضل مرتبهٔ شاواتی خود مقرر لااقل در حکایت اولنور که یونانیلردن
شرف وفضل نسب ایله نقصان ذات وحسب ایله موصوف بر کمسنه وآریدی
سقراط حکیمه طعن ایدردی که ای سقراط دنائت اصل ونسبکی تذکر وحقارت
قوم وعشایرکی تفکر ایدوب خجالتدن متغیر حالت وحیادن ابر بهارکبی
برعرق خجالت اولمزمی سنی دیرایدی سقراط فاضل فیلسوف کامل دیرایدی
خجالت وتشویره بندن سن انسب وحیادن انفعال وتغیره سنك
معامك بندن اقرب در زیرا سن بر نسل شریفه مقطع ومنتهی اولدك
وبن بفضل الله تعالی بر نسل شریفه مطلع ومبدا اولدم کندوسنی فضیلتدن
مجرد وعاری آبا واجدادی مناقبنی تالی وقاری اولنلر حقنده دیمشلردر بیت
ان افتخرت بآباء مضوا سلفا قلنا صدقت ولکن بئس ما ولدوا
ویونان رئیسلرندن برکسی حکمادن برشاب فاضله ترفع ومفاخرت
ایدیجك جوان حکیم جوابنه مبادرت ایلیوب دیمش که اکر افتخار جامهٔ
رفیع وخانهٔ وسیع ایسه پس حسن وجمال ولطف وکمال جامه نك وخانه نك
ذخائرنك حالی وسن حد نفسکده اول صفت کمال وسمت جمالدن خالی سین واکر

واکر مرکب فاره وفرس جوادله افتخار ایدرسك حکمتدن خالی بلادتله
مالی اولدوغك اظهار ایدرسین زیرا صفت جودت وفراهت ذات
فرسه منتهی در وسن بو صفتلردن صفر الکف ودامن تهی سن واکر علوم
ومعارف که صفات اجداد سوالفدر سکا حالا سبب افتخار وابتهاج اولدی ایسه
مصرع زهی کمال وعناد وزهی فور لجاج زیرا فی الحقیقه اول علوم ومعارف
اشخاص کذشته یه کمال وصفت در اما حد نفسه واصل خلقتکده نی علم و
معرفت سن پس انلر جهات فضیلت ووجوه کمالاتلرین سندن اخذ
واسترداد ایدرلر ایسه سن تن تنها قلورسن وباغ خزان دیده کبی
بی برك ونوا اولورسن وآبا واجداد کذشته ایله افتخار ایدنلره نفرین بسیار
ایدوب دیمشلردر که تبا لمفتخر بعظم نخر نظم ان الفتی من یقول ها انا ذا
لیس الفتی من یقول کان ابی علاج مرا مرا که جنك وجدال در چون مرا
موجب انحلال عقدهٔ الفت واتصال ومورث انعقاد اسباب تباغض
وانفصال در وبنای اساس الفت واتحاد اوزره موضوع وخیمهٔ
صلاح بنی آدم اختلاط وامتزاج ستونی اوزره مرفوع در پس
مزیل انتظام ومفسد امتزاج والتیام اولان احسن رذایل واقبح
خصائل اولور کراکا عرفده لطیفه ونادره نذله ذخی بیرلر
قدر اعتدالی که انوك سببی ایله مباسطت یاران وانشراح اخوان
ودفع تجبر وتکبر که یارانه موجب تکسر در حاصل اولور مباح بلکه مستحب و
مندوبدر وانوك اوته سی عقلا وشرعا مذموم ومنکوبدر وحدیث

عالمه

شريفده وارد اولمشدر كه انا امزح ولا اقول الا الحق وكثرت مزاحك
آفاتي چوقدر اولا صاحب مزاحك مرادي ضحاك جبسا در كثرت ضحك
خود حد نفسنده مذموم وخصال اهل جهل وغفلت ايدوكي معلومدر
صاحب شرع صلى الله عليه وسلم بيورر كه كثرة الضحك تميت القلب بيت
خنده كم كن كه خندهٔ بسيار صد دل زنده را بميراند
ثانيا اكثريا مزاح اولنان كمسنه نك خاطري منكسر وسروري منعدم
وبين الرفقا اساس عرضي في الجمله منهدم اولمق مقرردر ومرتبهٔ ايذاي
مؤمن حرام وممنوع دين اسلام اولدوغندن غيري اخوان واقران اراسنده
عداوتلر حدوثنه سبب حقد وحسدلر عروضنه باعث در كاتله مشاهده
اولنمشدر كه مزاح مفضي جدال بل مودي قتال اولمشدر ثالثا مزاح
صاحبنك حشمت ووقارينه مانع وعايق وصاحب مزاح مساخر و
مضاحك مرتبه سينه نازل ولاحق اولور نظم
تو بر سر حلم خويشتن باش ووقار بازي وظرافت بنديمان بكذار
وجناب رسالت پناهيدن صلى الله عليه وسلم صادر اولان كلام مليحكه
اكا اسم مزاح اطلاقي مجاز عد اولندوغي صحيح در بو آفاتدن مصون
ومحفوظ وانلردن الفت اصحاب كرام وتودد وانبساط ياران سعادت
نظام مقصود وملحوظ ايدي نته كم بر عجوزه طيبت طريقيله بيوردي كه
عجايز جنته كيرمز مسكينه ملول ومحزون ودل دردمندي كاسن يأسيله
پر خون اولنجق م بسان غنچهٔ رعنا لبش تبسم كرد بيوردیلر كه

كه عجايز شواب وكواعب اتراب اولوب جنت چمنلرنده خرامان ورياض
رضوانده كشاده دامان اولورلر كه انا انشأناهن انشاء فجعلناهن
ابكارا عربا اترابا وامير المؤمنين ويعسوب الموحدين حضرتنه كثرة مزاح
منسوب ايلرلر ايدي حتى بعض صحابه بو صفتنه تنبيه ايدوب لولا دعابة فيه
ديرلر ايدي وحضرت سلمانه بر كره مزاح ايدوب هذا اخرك الى الرابعة
ديدي ونهار اول حضرتك فعلي دليل وجواز مزاحه بورواتلري
سبيل ابتميه بين كه شير زبان سريع وميدان سخن واسع وحد اعتدا
وقوف ممكن غير واقع در علاج تكبر بو صفت عجبه قريب واول صفتدن
بانصيب در عجب صاحبي كندوده كمال وار ايدوكنه جازم ومتكبر غيره
كمال صنوب اكا عظمت كوسترمكه مداوم وملازم در حتى بر كمسنه
تنها اولسه بينه عجبله متصف اولسه اولور اما متكبر ابناي جنسه مقارن
اولمسه صفت كبر اكا عارض اولمز پس كبر غيره نسبت وعجب ذاته قياس اولور
پس اسباب عجب كبره دخي سبب اولور وعجبك اسبابي مشهوره يدي در
اوّلكيسي علم ومعرفت ايكنجيسي عمل وطاعت اوچنجيسي اصل و
نسب دردنجيسي حسن جمال بشنجيسي مال ومنال التنجيسي قوت
بدن وشدت بطش يدنجيسي منصب وجاه وخيل سپاه وخدم وحشم
وبالجمله هر نسنه كه خلق ايچنده هنر وكمال وما به الافتخار عد اولنمق
ممكن اوله انوكله عجب واعجاب واقع اولور حتى بعض طباع دنيه وامزجهٔ
خسيسه يه نسبت رذيلت دخي سبب كبر وموجب عجب اولور بعض فسقه

کثرت شرب خمور و وفرت صدور فسائت و سرور ایله افتخار ایدر و بعضی دیر که بن بو قدر کره زنا ایتمشن در و بعضی بن نیجه مجلسلر لهو و غنا قیلمشین در و دخی معلوم اولسون که تکبر خلقه تحقیرله نکاه و ایانلره نظر و کندوده عظمت تصور ایتمکله حقوق واجبهٔ شرعیه و عقلیه دن تجاوز و کذر ایتمکدر مثلا بر امیر متکبر یا وزیر متجبر بر فقیه فقیره کذر و اکا کمال غرور و نخوتله نظر ایله انی حقیر کندویی خطیر ظن ایدوب سلام حقنی که هر مؤمنه شرعا واجب و عقلا مناسب در ترک ایدوب بلکه درست نظره ارزانی کورمیوب سلام قصد ایلسه دخی تکلمه لایق کورمیوب ایمای چشم و اشارت ابرو ایله اکتفا و اندن طلب رکوع و انحنا ایلر پس کبر باطل که غایت جهلدن حاصل اولور عیاذا بالله تعالی حق جل و علا ایله منازعه و ردای کبریا و ازار عظمتده که مخصوص حقدر شرکت ادعاسنه مسارعه در لاجرم بو خلق اقبح رذائل و اشنع خصائل در و صاحبی بقین زمانده غضب و انتقام حق و بطش و اخذ قهار مطلقه اسیر اولمق مقرر و عزت مستعاری ذلت حقیقی یه مبدل اولمق محققدر و علما ایدرلر که هر ذنب و عصیانک عقوبتنی حق جل و علا تکفیر یا دار آخرته تأخیر ایتمک جایزدر الا جریمهٔ کبر و غرور که صاحبی دنیاده معجلا معاقب اولمق مقرر در و نظر معتبرلره عبرت اولمق مقدر در اما محض حب جمال که مثلا آدم کندونک ملابسنی حسن و جمیل و اسباب و امتعه سنی فی الجمله جلیل اولدوغنی استمکدر تکبر بحثنده داخل و غرور حدینه واصل دکلدر نته کم بعض اصحاب جناب حضرت

حضرت رسالت پناهی دن صلی الله علیه و سلم سؤال ایتدیلر که یا رسول الله هر بریمز ثوبی جمیل و نعلی جدید اولدوغنی استر پس هر بریمز متکبر قسمنه لاحق و اهل کبر و نخوت وعیدنه مستحق و لایق اولورمی حضرت علیه الصلوة و السلام بیوردی که اول کبر دکل حب جمالدر ان الله جمیل یحب الجمال و لکن الکبر بطر الحق و غمط الناس یعنی حق جل و علا جمیلدر جمالی سور لکن کبر بطر حق و غمط ناسدر فتح با و طا ایله سرکشلکدر که کبردن ناشی اولور و غمط فتح غین و سکون میم ایله تحقیر و اهانتدر یعنی کبر اولدر که حق ظاهر اولدقده غرور و نخوتدن مطیع اولمیوب سرکشلک قیله و حق جل و علانک قوللرینه حقارت و اهانت ایله نظر ایده **علاج کبر** عجب علاجنه قریبدر زیرا کبرک سببی و علتی عجبدر پس عجب مرتفع اولیجق کبر دخی مندفع اولور و معظم علاجی اولدر که کندوده کی عجز و ذلت و حقارت و مسکنتی و کبریا و عظمت حقی و جبروت قهار مطلقی ملاحظه قیلوب کندوسی اذل و لیل و اقل و قلیل ایدوکین تحقیق ایتمکله لشکر شیاطین کبر طغیانی مملکت وجودندن تغریب ایلیه اگرچه بو دایره نک منتهاسی من عرف نفسه فقد عرف ربه مقامیدر زیرا نفسی عجز و ذلت و فقر و فنا ایله ملاحظه و تعریف ایدن ربنی قدرت و عزت و غنا و بقا ایله توصیف ایلر اما دفع رذیلت تکبر و کسب فضیلت تواضع ایتمکه هرکمسنه بیلدوکی مرتبه ملاحظه کافیدر و اول بودر که تأمل ایده که انسانک اولی عدم محض و نفی صرف در و عدم دن ادنی نسنه اوله و عقل نفی دن اقل نه شئ بوله بعده نطفهٔ مستقذره

نك

و علقهٔ مستحقره اولدوغی حالتدر و اول حالده هوان و استغنازندن
بی ضرورت فکر و اسمی بی کنایت ذکر اولنمغه سزاوار دکلدر و صورت
انسانی ایله بهرمند و نفخهٔ روح ایله فی الجمله ارجمند اولدقدن صکره ضعف
قوت و فتور بنیت نهایتنده و جمیع ضروریاتندن احتیاج الی الغیر
غایتنده اولسه کرک چون بو مرتبه دن دخی ترقی و انسانیهٔ ظاهره که
فی الجمله استعداد علم و عمل در انی تلقی ایده امور معاش و لوازم حرکت
و انتعاشده مستقل و مستبد اولدوغی معروف و نیجه اشیا و اسباب
مهمات و لوازمه محتاج و موقوفدر که فرازدن یکی مفقود و بسیاردن
انده کی ناموجود اولسه محنت و عنا قرین بل قرین و فنا همنشینی
اولمق مقرر اولور مثلا شربت آب کشت زار وجودین بر کون سیراب
ایلمزسه خرمن وجودی آتش عطش ایله محترق اولوب هلاک اولور
و اکر او شربت آب میزاب اسفلدن خروج ایتمزسه مرض حبس
بولدن اعضای بدنی مفترق اولوب وجودی تلف بولور روزکاری
اوجاع و اسقام و ضندن مکدر و صحایف لیل و نهاری احزان
و آلام حد و شیله تیره اولمق مقدر بر مرادینه واصل اولورسه نیجه سنه
واصل دکل بعضا آنا لی حاصل اولورسه اکثری حاصل دکلدر مرکون
بدنندن اخراج نجاسات و تنقیهٔ قاذورات ایتمکه مباشر شعر و شخ و ظفر
و درن که فضلات بدنیدر ازاله ایتمزسه حیوان قبیح المنظر صورتنده
ظاهر اولور اخر و منتهای عمرنده الم موایه و محنت فنایه مبتلا و هزار

و هزار زحمتله پرورده ایتدوکی بدنی زمین زمین و کرفتار تفریق و
بلی قبیح و صدید روی و مو نیندن روان و مورشمار اطراف اعضا و اثنای
اجزاسنده روان نتن رایحه و قبیح صورتندن اصحاب و احبابی متاذی
حشرات اعضاسندن اکل و خراطین اجزاسندن نثار اولسه
اولسه کرک بو جمله احوال دنیویه سی در امور اخرویه سی که شرایع مطهره
و عقاید مسطره ده مبین اولمشدر اول دردناکلر کاه و الم دلسوزدر که
انی ملاحظهٔ صحیحه ایدن کمسنه یه روادر که جمیع عمرنده بر لحظه حزن و غصه دن
عاری و بر ساعت ماتمخانهٔ درونده مهمانلری فرح و سرور طاری اولمیه
فکیف که کبر و غرور زندن ابنای جنسی آزرده و محزون و عجایب عجب
و غرایب غرور محزن قلبنده مخزون اوله انا لله و انا الیه راجعون ∴
علاج استهزا که بر کمسنه سخریه یه الوب خاطرنی محزون و قلبنی
مکسور ایتمکدر استهزا ایدن کمسنه نک کاهی غرضی اضحاک ارباب
دولت و تفریح اصحاب جاه و غفلت ایتمک اولور و بو حال اراذل ناسدن
درکه کسب حطام دنیا و اکل طعام و حلوا ایچون منعمان مغرور و دنیا
داران ازحق دور مجالسنه حاضر اولورلر و انلری اضحاک و تفریح ایچون
دیوان مضاحک و مساخر اوقورلر و کاهی کبر و سفاهتندن ظاهر
و تحصیل خنده ایتمکیچون بعض کمسنه لردن صادر اولور و بو حال غالبا
صفت چلبیان سفیه و بزرک زادکان بی عقلدر و تنبیه درکه جاه آباو جاهلیت
اتمهات سببی ایله صغر سن و حداثت عمرده مخالفت معلم و ادیب ایدوب

زیور علم و ادب و کوهر حلم و وقار موروث و مکتسبدن بی نصیب
اولورلر هر کمسنه که مجالسه‌لرینه و مصاحبت و مقارنتلریله بر بلا اوله
آنی تمسخر ایتمکله کندولره جلب قهقهه و سرور ایدرلر و فلان
کشی ء مزلندک دیو بهجت ایدرلر و جبور بولورلر بو مقوله بی ادب چلبی‌لرک
اکثری اواسط و اواخر عمرلرنده محزون و منکوب و برشوم افیون ل
استعمالی ایله مستهلک و مغلوب اولورلر بیت

هر جوانی که بی ادب باشد گر به پیری رسد عجب باشد

و بو رذیلت مزاج رذیلتنه قریب و علاجی دخی آنوک علاجنه مناسب
و نسیب در اما انلرک زیور عقل و ادبله معروف و حلیهٔ مردی
و جوتیله موصوف اوله‌لر کمسنه‌یی تمسخر و استهزا ایتمکله کنه کار و کمسنه
انلری مسخره ایدنمکله خوار اولورلر و احادیث و روایاتده وارد اولمشدر که
و تیاده عباد اللهی تمسخر و استهزا ایدن کمسنه‌لره فردای قیامتده جزای عمل
و باداش کاری بو وجهله اولا که حق جل و علا فرمانی ایله جنت قپولری قبرستونلر
مفتوح و کشاده و اندر دخی دخول و وصوله مهیا و اماده اولمش کمی
فی الحال کام موجود مفقود و باب مفتوح مسدود اولوب الم و انکسار
خجلت و محنت و اضطراب حرمان و خیبت بر وجهله عارض و طاری اولا که
لسان و قلم شرحندن عاجز و قاصر اوله چون اول قپو مسدود و
بونلر بو محنت و کربتله مردود اوله فی الحال بر باب دخی مفتوح و بونلرک ضیق
صدرلری فی الجمله مشروح اولوب ینه دخوله متشرف و وصوله قریب اولیجق

اول باب دخی مسدود اولوب ینه حزین و لئیب مبتلای غم حرمان و تعجب
اوله‌لر و علی هذا القیاس بو کشاکش و آلامه مبتلا و اخر حرمان عظیم ایله
بر بلا اوله‌لر و بو خبری مؤید و بو حدیثی مؤکد در که مستهزئین حقنده نازل
اولمشدر که الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون اما غدر که وفا
ضدیدر و لمغدر موسوم در بغایت خصلت قبیحه و خلق مذموم در انکیچون درکه
بر کمسنه اصلا غدر ایتدوکنه معترف و کندو زعمنده بو صفتله متصف اولمز
و غدر نیجه نوع در مال ده اولور و جاه و اقبال ده اولور و محبت و مودت
و اخلاص و صداقتده اولور و اهل حرم و خدم و خشم ده اولور جمیع احوال
و اصنافده ذمیم خصوصا ارباب دولت و سلاطین و صاحب شوکتلره عیب
عظیم در و شریعت احمدی و طریقهٔ پاک محمدی‌ده صلی الله علیه و سلم غدردن
تحذیر عظیم و منع و زجر و عهودده وفا ایتمکله امر و نقض عهددن نهی چوقدر
خواجه نصیر ایدر صفت غدر اتراک طایفه‌سنده چوقدر و وفا که صدیدر
و روم و حبش جنسنده چوقدر اما غیری ضعیف و بیچاره بیلوب انتقام الحول
تحمیل بار ظلم ایتمکدر ظلم و انطلابک قبیحدن اکه مرور ایتمشدر جنیمک
دخی قبیحی معلوم اولمشدر عاقل لبیبه لایق دکلدر که انتقام امرنده اهتمام
ایده خصوصا که قدرت حاصل اوله قدرن صکره زیرا قدرتک شکری عفو
عن الجرم در و انتقام اول وقت جایز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤدی اوله
پس انتقام محلی اولیجق عقل صحیح ایله مشاورت و رأی و تجربه ایله عمل ایتمکله
مبادرت ایتمک کرک که ندامت عاقبته مؤدی اولمیه و چون نفس انسانی ده

فضیلت علم و حلیهٔ حلم حاصل اوله ترک انتقام و سلوک اهل عفوده انتظام
ایتمه‌سی آسان اولور • اما منافست شئ نفیسی تحصیلنده منازعه و محاسده
ایتمکدر • چون منافسه‌نک سببی اشیاء نفیسه‌یه طالب و اسباب جسنه‌یه
راغب اولمقدر • پس حکما دیدیلر که امتعه و اسباب دنیویه‌یه رغبت و طلب
و تحصیل اکتسابنده شوق و شره اصحاب دولت و ارباب قدرت
و مکنت اولنلره لایق و مستحسن دکلدر • بو قنده قلدیکه اوساط الناس
آنوک جمعنه مشتاق و همت و نهمتلری کسبه و تحصیلی سمتنه منساق اولیه
زیرا عالم کون و فسادک مرکباتی مرض فساد و انعدامه مبتلا • و جهان
ناپایدارک جواهر زواهری • و طرف تحفی اسیر فنای فنا و گرفتار بلای بلادر
غرایب پس اگر بر پادشاه خطیر یا امیر کبیر تحف و نفایس اسباب و غرایب
جواهر کمیاب جمعنه حریص و مبتلا • و طایر همتی بو دامه گرفتار اوله ممکندر که
روزگار غدار • عادت عذر و بیوفالغینی بدید ایدوب • اول تحفهٔ
مرغوبه و یادکار عالی مقداری عرضهٔ هلاک و بوار ایدوب • اول صاحب دولت اولقدر
جزع و فزع طاری اوله • حسادی طعن و ملامت و تسفیه و شماتت ایده‌لر •
نته کم حکایت اولنور که پادشاهلردن برینه بر طوب بلور مدور
و منور • و انواع رسوم صنایع • و نقوش بدایعله منقش و مصور که
کرهٔ قمر منیر چنبر مایل • و حلقهٔ حامل و مدیر نده اکا تشبیه ایتمکیچون کاه
احسن الاشکال الشکل المستدیر دیوب • بدر اولوردی و کاه کوی وصالنه
نائل • و میدان اجتماع • و اتصالنده ذی حائل اولموغ امیدینه کندوسی شکل هلالی

هلالی‌ده کوستروب چنبنده‌لی قدر اولوردی • بیت

بر مهر ماه شکل که نه چرخ چنبری   هر صبح و شام مهرینه اولوردی مشتری

پیشکش و اتحاف ایدوب پادشاهک زلال رغبتی جوی استحوانده پاک و
صاف ایلدیلر غایت میل خاطر • و استحسان باطن و ظاهر ارزانی ایدوب
بیوردی که • خزانهٔ خاصده حفظ و حراست • و تجلیه و تصفیه‌سنده بذل مقدور
و غایت رعایت ایده‌لر • مجالس نزهت و محافل انس و سلوتده فرمان ایدردی
کتوررلر مشاهده‌سندن جلب و افراح ایدردی • بر مدت احوال بو اسلوب اوزره
جاری اولوب یوماً فیوماً پادشاهک مرض محبت جوهر مرغوب شرایین و عروق
قلوبنه ساری اولدی • ناگاه برکون سیلاب طبع زمانه دیدوکمز کبی
جوی خوی‌لی و فالقده که آنوک اوزرینه مجبول و مجبوردر • پیدا اولدی
و شکست طوب خوبه • و جوهر مرغوبه ایتمکله شیشهٔ دل پادشاه و
بندکان درکاهی منکسر و شید ایلدی • و سهم الرزایا بالنفایس موقع
هبرکه مرغوب اوله اکا زیان ارتوق ایرر • هرچند بندکان صادق نظیرین
بولمغیچون اطراف و عالمده جست و جو ایتدیلر بولنمدی • و استادان حاذق
و چابک دستان فایق نیجه کم ترکیب • و اتصالنده کفت و کو قلدیلر چاره •
اولنمدی یا شیشه چونکیم صندی کیمدر ایلیین انی درست • فراق جوهر دل شاهه
عرض و موجب مرض اولوب • آلامی تضاعف و احزانی ترادف ایلدی • قریب
اولدی که تدبیر مملکتده عاجز و حائر • و تنظیم مصالح دین و دولتدن قاصر اوله بیت

نباید دادن اندر چیز کس دل   که دل برداشتن کاریست مشکل

وبو حکایتك خلافی و منافت صفتنه منافی در اول حکایت که فقیر
بعض علمای امرادن استماع ایلدم که بالمشافهه کوردکلرین روایت و عیانا
مشاهده ایتدکلرین بو وجهله حکایت ایدیلر که آفتاب آسمان خلافت سرو
بوستان خود و رأفت ظل ظلیل الهی آیینهٔ جمال شاهی کوهر تاج جهانکیری
و کنبی ستان افسر فرمان روایی و حکومت رانی اول پادشاه جهان
بخش که آفتاب شمشیر جهانکیری افق نیامدن چهره کشای اولسه خاورزمین باختر
میانده ظلام ظلم و ضلالتدن سرموا اثر قلمز و چون همای آسمان پرواز تیغ
و توقیع رفیقی اطراف صحرای ممالکده جوده دایر و کوه و دشت
ظهور و نموده طایر اولسه مداد آسا تیره بخت اول کشیدر که
خامه وار خط فرمانته متابعت قیلمقده ترك سر ایتمز مثنوی لمنشیه رحمه الله

شهنشاهی که اجداد عظامش   اب نامی و جدنیك نامش
همه شاهان با فر نده تمکین   الی عشر کرام من سلاطین
پناه شرع و کهف اهل ایمان   شهنشاه جهان سلطان سلیمان

حضرتلرینه آبای کرام و اجداد عظاملرندن بر کوهر قیمتی و نادر که کوهر
شناسان عالم تخمین قیمتنده عاجز و قاصر ایدی انتقال ایتمشیدی و
غایت نفاست و کران بهالغندن حمایل شریفه تعلیق اولنمشیدی و
قلاده کردن و بغل بی شبهه و مثلنده داخل اولمغه توفیق بولنمشیدی اتفاق طبیعت
سعادت نوجا بلری آرزوی خلوت حمام ایدوب قلادهٔ حمایلی کردن
شریفلرندن بیرون قیلوب کف خدمتکاره تسلیم بیورمشلر تا او جامیٔ

جامیٔ دور ایام اول کوهرك اوستنه اوشمش و اول کوهر نفیس کف
خدمتکاردن مرمر اوستنه دوشمش صلابت مرمردن اول کوهر خرده
و خدمتکارك جام عیشی پر درد اولمش فی الحال پیکینك کوهر ادراکی
سنك حیرتدن شکست بولوب کنار ساحل حسرتده آب حیواندن غسل دست
ایتمش چون حضرت آسمان رفعت خلوت حمامدن چیقوب قصهٔ کوهره واقف
و واقعهٔ حیرت خدمتکاره عارف اولمش سینهٔ پر شرفلری کرد غم و اندوهدن
عاری و زبان شریفه کلمهٔ طیبهٔ الحمد لله جاری اولوب بیورمشلر که
بو کوهر بیوفا نیجه پادشاهی شکست و کلاه شکوهمنی سنك اجله پست
ایلدی بحمد الله که بنم کوهرم بو سنك شکسته و قبای بقای دولتم آنی رشتهٔ
فنا به بسته ایلدی امیدر که کوهر سلطنت سالهای دراز حمایل سعادت
معلق و کردن ایام طوق حکومت و ایالتده مطوق اوله دیوب قطعا در کر
کرد انفعال سرای وجود شریفه التصاق و اتصال ایتمیوب بیوردی که
روشورن خدمتکار اصلا غم و تشویشه کرفتار اولمسون و کل نشاطی خزان
اندوهله صولمسون قید تعلقات اسباب دنیایی فنادن آزاده
و صحیفهٔ جانی رقام حرص و طلبدن ساده اولمق دعواسن ایلین بو حلقه
مالك و بو طریقه سالك اولسون نظم ذی المعالی فلیعلون من تعالی
هکذا هکذا و الا فلا لا بیت غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هرچه رنك تعلق پذیرد آزادست خواجهٔ نصیر ایدر بو دید و کز ملوك و
اکابر ایکی نوعدر اما ادانی و اواسط ناسی میل تحف امتعه و نفایس اسبابدن

احتراز واحتراس ایتمك لازم و واجبدر. زیرا بر كوهر نفیس و متاع خطیر بر مردم دنی و حقیرك حوزهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدارینه داخل اولسه متغلبلر آنی انوك یدندن اخراج ایتمكه طالب و ملكندن انتزاع ایتمكه مائل و راغب اولسه كرك. اكر دفع و منع ایدرسه كرفتار بلایا و نوائب اولور. اكر بذل و عطا ایدرسه غم و جزعدن اسیر محن و مصائب اولور. اكر ابتدادن بو مقوله متاع مرغوبك اكتسابندن اجتناب و اقتناسندن امتناع و انتها ایتمش اولیدی. و بو ورطه یه مبتلا و بو كرداب محننده غریق اشوب بلا اولمزایدی. بو ذكر ایتدوكمز مرض غضبك علاجنی اعلام و اول بابده بیان انواع و اقسامدر. و تتمه كه عدالت شرایطنی رعایت و طرفین افراط و تفریطدن كندویی حفظ و حمایت ایلیه. علاج غضبه اكا انسب اولمز. زیرا مرض اعتدالدن خروجدر. چون حد اعتدال رعایت اولنه غضب مرضی ازل اعتلادن مبتلا اولمز. و بعض اشخاص شدت غضبی بهادرلیق و رجولیت و نفس انسانی یه كمال و مزیت عد ایدرلر. لكن خیال فاسد و اندیشهٔ كاسددر. زیرا شجاعت فضیلتدر. و خلق مزبور رذیلتدر. زیرا سبب قبایح و موجب فضایحدر. و بو مقوله غضب صاحبی دائم مغضوب اولدوغندن غیری اصحاب و احباب صدمهٔ خشم و اهل و عیال و نسا و رجال كاه زبان تازیانه و كاهی تازیانهٔ زباندن محزون و شكسته و دلكیر و دلبسته اولورلر. ادنی خطا و زلت مقابله سنده حدت ایدر. و ندكلو انلر لینت ایلیلر بو عنف و شدت قیلور. تعزیر ایتمك استسه عدد ضربی حددن بیرون تادیب

تادیب ایلسه. دشنامی قطع راسدن افزون اوله. و شجاعت قوت بدن و قدرت كشتی كرفتن دكلدر. بلكه شجاع شدید و بهادر جلید اولدركه وقت غضبده كام نفس توسنی ضابط و هنكام آشوب دریای حشمده كشتی اضطراب رسنی ساحل صبر و آرامه رابط اوله. نته كم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بیورركه لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملك نفسه عند الغضب.

نظم

پهلوان نیست آنكه در كشتی — پهلوان دكر بیندازد

پهلوان آن بود كه كاه غضب — نفس امّاره را زبون سازد

بعض غزواتدن مدینهٔ منوره یه رجوع بیوردقلرنده زبان معجز بیانلری بیوردی كه رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاكبر. چون سلك صحبتده انتظام ایله مشرف اولنلر غزای كفاری جهاد اكبر بیلدیلر ایدی یا رسول الله جهاد اكبر نه در دیو سؤال قلدیلر. حضرت صلی الله علیه و سلم بیوردی نفسله جنك ایتمك جهاد اكبردر. و دخی روایت اولنور كه اعدی عدوك نفسك التی بین جنبیك. و بعض عرفا دیدیلر كه. قاتلوا الذین یلونكم من الكفار آیهٔ كریمه سنده نفسله جهاد ایتمكه اشارت واردر. زیرا سلطان روحه كوره مؤمن در. اقرب ولان كافر نفس امّاره در. و تا نفس امّاره لكدن مطمئنه لكه انتقال ایتمیه اكا اسم مسلمان اطلاقی حقیقتده مجاز و طریقتده الی جوازدر.

قطعه

ای دل تو دمی همدم سبحان نشدی — وز كردهٔ بیهوده پشیمان نشدی

قاضی و فقیه و مفتی و مولانا

ابن جمله شدي ولي مسلمان نشدي ۞ وتهذيب نفس وتبديل خلوع
ایتمین طائفه دن بعضی اول مرتبه سلطان غضبه متبع ودایرهٔ عقل وفکردن
منخلع اولورلر که غضب افراد انسانه وشتم وضرب خدام وعلمانه درجه‌سندن
تنزل ایدوب حیوانات عجمه که جمله حرکتلری معقول ومناسب وموافق
مراد مالک وصاحب اولمق محالدر غضب تهدید وشتم وضرب و
تشدید ایلرلر بارکیر مسکین ضعف وهزال وسیر علی الاتصال دن درمانده
وزبون ایکن ناکاه سورچوب یا دوشسه راکبی غضب وجنوندن خر
مهماز ایله پهلوسنی غرقهٔ خون یا تازیانه وچوب ایله کفل وبیرونن مودن
بیرون ایلر وبعض شتم بیهوده ولعن نامشروع ایله که جانور آنوک فهمندن
فارغ وآزاد در کند وزبانن فرسوده وگردنن طوق لعنتله مغلول
وصحیفهٔ اعمالین آلوده ایلر ولعن انسانه ودوابه اهل ایمانه غایتده لازم
الاجتناب در وشرع شریفده منع عظیم وارد اولمشدر حتی بر خاتون
که سفر حج شریفده جناب رسالت پناهی ایله صلی الله علیه وسلم
ناکاه ناقه‌سینه لعنت ایلدی حضرت علیه الصلوة والسلام غایت
متأثر اولوب فرمان بیوردی که بو ناقهٔ ملعونه بزمله همراه اولمسون
پس خاتونک اسبابن هودجین الدیلر ناقهٔ عاری یولده قویوب
بیابانه صالدیلر وبعضی جهال کند وجهالتی ختم وکند وکندویه شتم اتمکله
شروع ایدوب بره فلان فلانک طواری دیو کندویه یا خود بره فلان
فلانک صقدوغی دیو بایغی کناسه قذف نامشروع ایلر وبعض جهال

جهال بو مرتبه دن دخی تنزل ایدوب جماد محضه شتم وضرب وادراک
جزئی دن بی بهره اولان اجاله جنک وحرب ایدر کلید بتر آچلمزسه
شکست اتمکیچون اوستنه تیر صلر ودولبندی مرادی اوزره صارلمسه
یره اوروب اوستنه دپه‌لرجالر وقلم مرادی اوزره قطع اولمزسه
غضبندن شکست ایدر ومادی غلیظ اولورسه دواتنی خاکه بیت ایلر
وبعضی سفها کشتی نشین اولدقده باد مرادی اوزرینه اسمه غضب
وسخط ایدر وباده کرام حقله مأمور دری کناه شتم ایدوب سقط سویلر
وبونک امثالی افعال که فی الحقیقه فاعلنه سبب ضحک واستهزا وعجب در
بین العقلا فضاحت ورسوالغنه سبب در وغضب محض فضیلت شجاعتدن
دوردر آنی شجاعت اکلین جاهل ومغروردر هرچند بو مقوله کلمات سابقا
مرور ایتمش ایدی وبو نوع نصایح سمت گذارش طوتمشدی لکن نصیحت و
پنده حرص آزا اولمغین اعاده‌سندن احتراز اولنمدی حکیم فاضل
ابو علی بن مسکویه **حکایت** ایدر که بعض سفها کیجه‌لرده شعاع ماه
طوقنور یرده نوم لی انتباه ایدردی بعض امراض رطوبتیه مبتلا اولدقده
همچو ماه ایدردی وآنوک همچو ماهی که بو نور در شعرا الجنده مشهوردر
گویا همچو ماهه تغوّهدن مرادی کلابه تشبیه اتمکدی که کلاب بعض
ماهتاب اتمکله موصوف ونور ماهتابی وردن کورب عوعو بیجا
ایتدوکلری مشهور ومعروف ونته کم دیمشلردر ۞ **بیت**
مه نور می فشاند وسک بانگ میزند سک را بپرس خشم تو از ماهتاب چیست

وکیفیات جسمانیه ده دخی ضد بالعرض ضده سبب اولدوغی کبی کیفیات
نفسانیه ده دخی ضد بالعرض ضدک وجودینه سبب بعضی وعلت داعی اولور
مثلا بعض جهله استیلای شهوتدن غضبه مبتلا اولور ومشتهاسی
اولان نسنه یه ظفر بولمیجق حریص مال ومنال فقد مرادی ایله بر رنج و
ملال اولوب خشم وغضب اظهار ایلر ونیجه کس شتم وضرب ونیجه
سی ایله بیگناه جنگ وحرب ایلر ومبتلای قوت شهوت باه اولوب حدود
شرعدن تجاوز ایدن کمراه ادای نهمت وقضای شهوت ایده جکی ماده
اکر واکر ماده دست تعدی سندن کریزان وآبق اولمغله قضای مراد
نفس اماره سنه عایق اولسه آتش غضبی فروزان کندوسی ونیجه نسنه
دخی سوزان اولور پس علاجی اولدر که ملاحظه ایلیه که حریص وجویان و
وطلبنده پویان اولدوغی نسنه فانی وبی بقا بلکه حرام ومستلزم عذاب
خدادر پس فقدانی مضطرب واتش غضبله ملتهب اولمق کرک بلکه حرام
حاصل اولمدوغنه شکر وحمد ایتمک کرک کندوده اولان احتراق غضب
متعلق طلب اولان مشتهاسی فوت اولدقدن صکره کروحصولنه سبب اولمز
پس فوت مطلوب المندن زاید احتراق غضب المنه مبتلا اولمه نک نه جهتی در
بو فکری ملاحظه ایدوب کندویه تمکین وآتش غضبیه یه تسکین ویرمک کرک
والله الموفق والمعین علاج بددلی بددللک قورقاق وزبون وعاجز
اولوب غضب وحمیت محلی اولان یرلرده اصلا خشم وغضب ایتمیوب
خمود وجمودندن نیجه مضرات حاصل اولمقدر چون غضب انسانک قواسندن

قواسندن بر قوت لازم ونفس ناطقه انسانیه نک خدمتندن بر خادم در
پس آنک دخی موضع استعمالی ومحل خدمتی واردر که استعمال خدمتی ایله مهمات
نفس استکمال اولنمز سه نظام وجود کمالات وکارخانه کسب سعادات
انسانیه یه خلل کلمک مقرردر اکر غضب بالکلیه بی موقع اولیدی حکیم صانع
کارخانه ابداعنده عبث محض غیر واقع در آنی خلقت آدمیده خلیفه اعظم وتکریم
خاصی ایله مکرم در خلق ووضع ایتمزدی پس شول محلده که ارادت انتقام
طرفنه حرکت اولیدوکی معلوم اوله اول محلده سکون وخمود جانب مردود
وخلق مذموم در واندن متولد اولان امراض واکا مترتب اولان اعراض
بونلردر اول مهانت نفس یعنی نفسه خوارلق عارض اولمق ایکنجی سوء
عیش یعنی امر معاشنه خلل طاری اولمقدر اوچنجی طمع فاسد خلقدن انوک
حقنه حادث اولمقدر دردنجی امورده قلب ثبات بشنجی کسل توانی که
موجب رذایل ومنافی فضایلدر عارض اولمقدر التنجی ظلمه ظلمده تمکن وقوت
طوتمقدر یدنجی اهل واولاد وعیال واقاربندن فضایح ظهور ایتمکدر
سکزنجی ارذال وادانی شتم وقذف بل ضرب وجرح ایتمکدر طقوزنجی نی
عارلیغه مؤدی اولمقدر اونجی بعض مهمات معطل قلمقدر وبو مرضک دخی
علاجی سایر امراض کبی ماده سین قطع وسببین دفع ایتمکله اولور و
طریقی اولدر که نفسه تنبیه اولنه که بو محلده سکون وخمود وسکوت وجمود
مضردر وحمیت وغیرته منافی در وذرایتدوکی مضراتی که عدم تحرک غضبدن
ناشی در تذکر وحمیت وغضبک عدمندن متولد اولان اخلاق ذمیمه تفکر ایدوب

نفسنده بحسب الخلقه مرکوز و مکمون اولان غضبی تحریک ایتمک کرک. زیرا
هیچ بر نفس قوت غضبیه‌دن خالی دکلدر. غایتی بعض نفوسده ضعیف
اولوب بعض موانع سببیله مختفی اولمش اوله. اما بالکلیه معدوم و منتفی
اولمق ممکن دکلدر. پس آتش ضعیف نفخ متواتر ایله التهاب و اشتعال ایتدوکی
کبی غضب کامن دخی تحریکات متواتره ایله مشتعل اولور. و بو مقوله علاجات
طالب اولنده نافع در. و بعض حکمادن مروی در که بعض مخاوف و حروب عظیمه‌یه
کندویه لازم دکل ایکن حاضر اولوردی. و دریا تموج ایتکده کشتی‌لره رکوب ایدوب
مقاسات تلاطم امواج ایدردی. غرضی بو ایدی که صبر و ثبات فضیلتنی
اکتساب و جزع و فزع رذیلتندن اجتناب ایده. و بعضلر دیمشلر که تحریک
غضب علاجندن بری اولدر که بعض کمسنه‌لر ایله مجادله و مخاصمه اولنه. اما
بشرط انکه مخاصمه و مجادله هلاکه و ضرر کلی‌یه مؤدی اولمق احتمالی اولمیه.
زیرا مخاصمه و مجادله زماننده البته غضب حرکت ایتسه کرک. پس نفس تحریک
غضبه معتاد و داعیهٔ حمیت و غیرته منقاد اولور. لابد محل غضب و موقع انتقام
اولدوغی یرده حرکت ایدوب رذیلت خموددن خلاص اولور. اما احتیاط ایتمک کرک
که خصام و جدال حد اعتدالدن تجاوز و تعدی ایلمیه. که فضیلت طلب ایدرکن رذیلته
مبتلا اولمیه. که الشیء اذا جاوز حده انقلب ضده. **علاج خوف** خوف بر کیفیت نفسانیه‌در
که نفسه عارض اولور. اول زمانده که کندویه بر مکروه ایرشمک توقع ایلیه. و اول مکروهك
دفعنه قادر اولمیه. زیرا دفع مکروهه قادر اولیجق محل خوف اولمز. و توقع مکروه زمان
مستقبله اولور. پس بوندن خالی دکل که مکروه متوقع ضروری اوله یا غیر ضروری اوله.

ضروری اولنك سببی خائف اولان کمسنه‌نك فعلی اوله یا آنوك فعلی اولمیه. و
علی کل حال خوف ایلمك جائز و لائق دکلدر. اما ضروری اولیجق خوف جائز و لائق
دکل ایدوکنك بیانی بودر که چون بر حال اول امر مقدر و وقوعی مقرر اوله. وقوعندن
نیجه زمان اول المی چکمه‌نك معناسی ندر. و نتیجه اولیجق بختی نقد ایتمکه موجب نه در. تأمل و تنبه
بو معنی‌ده استعجال بلا و استقبال عنادن غیری نه نتیجه مفید در. و بو خوف بیهوده
سببیله نیجه مصالحك اتمامندن قاصر و نیجه کمالات و سعاداتك تحصیلندن
عاجز اولمق احتمالی در. و بعض شعرای عجم نه خوب دیمشدر. **بیت**

غم نا آمده خوردن نبقدم رنجه میدارد   همان بهتر که با فردا گذارم کار فردا را

اکر غیر ضروری اولوب اما غیرك فعلی اولورسه نه خوف جائز دکلدر. زیرا چون
ممکن در. وقوع و عدم وقوعی برابر در. پس وقوعین مقرر بلوب المه خوفه مبتلا
اولمه‌نك وجهی نه در. با آنکه قسم اولده دیدوکمز کبی وقوعی مقرر ایسه دخی استعجال
غم اولنمق جائز دکلدر. اول مکروه واقع اولیجق ایسه دخی اول زمانده کورله
بیشین المی نقد عقبه و غم چکمك نه لازم. و اکر سببی کندو فعلی ایسه. پس کرکدر
فعلدن که سبب امر مخوف و مکروه و جالب محنت اندوه در. احتراز و
اجتناب ایده. که چون فعل قبیح که مقتضی عقاب و جرم شنیع که خاتمه‌سی مفضی
عذاب اولمق احتمال اوله. عاقل اندن اجتناب ایتمك لازم. و خردمند عاقبت اندیش
اندن احتراز ایتمك واجب در. و حالا سوء عاقبتی مخفی اولملغله اقدام ایتمك عاقله
لائق و خردمنده روا دکلدر. زیرا چونکه عاقبت وخیمه ممکن در. و ممکنك طرفینی
علی السویه در. پس وقوع احتمالی دخی وار در. واقع اولمق احتماله بنا اقدام اولنمق مقتضای

عقل صحیح دکلدر حصوصا که بعض اسباب وقوع حاصل و ممکنک طرف وقوعی بکم
رجحان درجه‌سنه واصل اولمش اوله و قسم ثانی خوف ممکنی واجب الوقوع
اتخاذ ایتمک قسمندن اولدوغی کبی بر قسم دخی ممکنی ممتنع الوقوع اتخاذ ایتمکدر
وایکیسی دخی قصور عقل و نقصان فهمدن ناشیدر **علاج خوف موت** چون
خوف موت جمله آدمه مستولی و جمله خوفلره غالب و مستعلیدر پس کلام درکه
بو بابده اطناب اطناب ممدود و جمیع باب خوف مسدود قیلنه زیرا خوف بیهوده
تحصیل کمالاته مانع و عایق و تضییع اوقاته مؤدی اولمغله طالب سعاداته غیر لایقدر
اولا معلوم اولسون که موت فنای محض و انعدام صرف دکلدر زیرا مقدمه کتابده بیان
ایلدک نفس انسانیه فنا و هلاک عارض اولمق محالدر بلکه موت قوای جسمیه‌نک بطلانی
و ترکیب آب و کل که تنکنای محنت و بیغوله غم و کربتدر منعدم و چار دیوار عناصردن
مؤتلف اولان بدن که قصر سلطان روحدر منهدم اولمقدر و نفوس فاضله
و ارواح کامله نسبت که عالم قدس و طهارت و نزهتکاه تجرد و سعادته اشتیاق
ایتمشلردر و فضای روضه رضوانده طایر و کنکره عرش حوالیسنده دایر اولمشلردر
بدن قفس تنک تنکنای محنت نته کم بعض عزیزلر دیمشلردر **رباعیه**

مرغی ز حرم در قفس تنک نشست
آمد ز کرم بر قفس تنک شکست
او جلوه زنان کز قفس تنک برست
ما ناله کنان کز قفس تنک بجست

پس خوف موت یا موت نه در آنی بلمیوب عدم محض و نفی صرف اکلیوب بو وجودکه
خیر محضدر اندن مفارقت ایده جکنه خوف ایتمکدن اوله یا نفس موتده الم و وجع
تصور ایتمکدن اوله یا موتده بعض کمالاتک نقصانی و سعاداتک فواتی و از

وار خیال ایتمکدن اوله یا مابعد موتده محتمل اولان عذاب و عقاب و
وحشت و کربتدن خوف ایتمکدن اوله یا خود اولاد و انساب و احباب
و اصحاب و درهم و دینار و اسباب عقاردن دور و مهجور اولمغه
تأسف و تلهفدن اوله یا خود احوال موت و امور آخرتده متحیر اولوب
بر جانبه جزم و عقد قلبی ایله بر طرفه عزم ایتمیوب وادی حیرتده دایم
و تیه جهالتده دایم اولدوغندن اوله اما چون ملاحظه صحیحه ایله تأمل و
اعتبار و مقتضای عقل صریح ایله تذکر و افتکار ایلیه معلوم اولور که بو
اموردن بریسی موجب خوف و ضجرت و مورث بیم و دهشت دکلدر اما
اول که موتی عدم محض و نفی صرف خیال ایلمکدر آنوک بطلانن بیان و عیان ایتدک
تکرار لازم دکلدر اما رباعیه خواجه افضل الدین کاشی ذکر ایده‌لم که
بو معناده بیورمشلردر **رباعیه**

از مرگ تن ای حکیم چندین مهراس
برخیز ز خواب جهل بنگر بقیاس
هم تو ز تو و ممت و کرانه این مرگ
پیوستن عقلست و بریدن ز حواس

اما ثانی که موتی الم و وجع
جسمانی بلمکدندر آنوک دفعی اولدر که موت عدم حیات و زوال احساس
و الم که ادراک منافیدر وجود و حیات و بقای احساس ایله اولور پس موتده
الم جسمانی اولمز و اگر سکرات زماننده اولان المدن خوف ایدرسه محتمل که هیچ
الم اولمیه نته کم بعضی مرضی تکلم ایدرکن تسلیم روح ایدرلر و هیچ الم احساس ایتمزلر
و اگر بر مرحال الم مقرر ایسه نته کم ظواهر اخبار شرع شریفده وارد اولمشدر
آنوک دفعی خوفک علاجی عامی ایله اوله که چون مکروه مقرر و مقدردر

سابقا خوف ایلیس دخی ضم ایدوب مکروه استقبالی یه مکروه حالی دخی علاوه
قیلوب زعقلادن دور دور. اما ثالث که موتی فوت کمالات و زوال
سعادت تصور ایتمکدر انوک علاجی بودر که معلوم ایدینه که بو تصور
باطلدر بلکه میمم حقیقت انسانیه معتبر اولیجق نیجه موت فوت کمال اولور
وسعادت حقیقیه اتصال عالم قدس طهارتدر بو حالک کمالی موتدن صکره اولور
پس نیجه موت زوال سعادت اولور. سما بو تصور اول جاهلکدر که سعادتی فوت
دنیوی وجاه وحشمت صوریه ظن ایدوب بو زعمه مبتلا اولنلره صاحب سعادت
تسمیه ایلیوب نعمت وحشمت دنیویه ایله متنعم و مترفه و کمالات معنویه و سعادت حقیقیه
نا متنبه اولان دنیادارلری کوروب یالیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ
عظیم دیر ومسکین نه خبردر که سعادت حقه عبادت و رفع جاه غفلتدن انتباه
ومالده اسباب تقرب رب الارباب در پس بو خوفک علاجی ملاحظه ایتمکدر که
موت فوت سعادت دکل بلکه موجبیدر عاقل ودانا قتنده ظلمت اباد طبیعتدن که
نشاه دنیادر فسحت عالم احدیت احسن واعلی و قفس تنک تحتانیه اسنکر جهاندن
دوندن ریاض وبساتین روحانیات مقربینه ایچ واولیدر و بیغولهٔ تنک
و تنکنای محنت آسنکه آتش اتمکدن خسته والفته دل بسته اولانلر اول جنین کبی
درکه رحم مادرده که جای تنک وتیره در متولد اولدوغی جهتدن مستانس اولوب
اندن اوسع مکان ممتنع وانده روشن مقام محال ظن ایدوب فسحت دنیایه
خروج وضیق معادینی ترک ایتمکه راضی اولمز اما بی خبردر که طشره سی دخی
اوسع واحسندر و منزل دنیا مضیق رحمه نسبتله اطیب وازیندر و یا اول

ویا اول مرغ نی ادراک کبیدر که قفس تنکده متولد اولوب باغ و کلزار دل
که پر شکوفه و ازهاردر نه خبر و حدایق و بساتیندن که ماله مال انکوره
تین دن نه شعور اولدوغی ایچون قفس تنکدن چقمغی عذاب الیم و قضای
جهانه امنک ایتمکی بلای عظیم تصور ایلمز که :

بیرون این قفس همه باغست و لاله زار مرغان صفیر زن که کذشت از حد انتظار

اما رابع که سبب خوف که ما بعد الموت احتمال ولن عذاب عقاب و اهوال حشر و نشر
وموقف حساب اوله انوک علاجی اولدر که سعی وجد ایلیوب افعال قبیحه و
اخلاق ردیه که موجب عذاب و مورث و مقتضی عقابدر ترک و نفسی
اندن تخلیه و اعمال حسنه و اخلاق رضیه که سبب نجات و نیل درجات در
کسب ایدوب نفسنی انلرله تحلیه ایده که اولیاء الله تحتنده که لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون تشریفی ایله مشرف . و اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون
سعادتیله مستسعد لردر داخل اوله و بو خوف فی الحقیقه خوف موت دکلدر
والسنهٔ شرعده مستحسن و مندوب اولدوغی اکتساب اعمال صالحه و اخلاق رضیه
واجتناب اعمال فاسده و اخلاق ردیه سبب مغفرت و علت مؤدی اولدوغی جهتدن
حتی بو خوف حاصل اولوب اما صاحبی اکتساب خیرات و اجتناب معاصی ایتمکه و اصل
اولمیه هیچ نفعی یوقدر حسن بصری رضی الله عنه مجالسنده کیره خلق بکا و نالهٔ
باشلسه لر غضب ایدوب بیهوده دی که اعجیج کعجیج النساء ولا عزم یعنی عورتلر کبی
بکا ایله رفع صوت ایتمکده منتهی اما مردکی عزیمت توبه و عمل صالح ایتمکدن تهی در پس
بو خوف دخی مقصود بالعرض در مقصود بالذات کسب اعمال حسنات و ترک اثامدر

وسیئات در. اما خامس که خوف فراق اولاد وانساب وترک اموال واسباب
ومفارقت مألوفات ومهاجرت مأنوسات ایچون اولورسه آنوک علاجی بودر که
فکر وملاحظه ایلیه که چون بقایه احتمال یوقدر. زیرا بقا تقدیرنجه سعادت اخرویه
فوت اولدوغندن غیری بو نظام متقن وپرحکمت وعالم پرصنع وپرعبرت
که مشاهد ومحسوسدر مختل ومنتقض اولمق لازم اولور. زیرا تناسل ضروریدر اگر
موت وفنا اولمزسه اجزاء عناصر وسطح زمین اقوات واحیای اشخاص کثیره یه
کفایت ایتمزدی. زیرا ملاحظه اولنسه بر فردک نسلی موت اولمدوغی تقدیرجه اول قدر
متشعب ومتکثر اولورکه احتمالدر که روی زمین انلره وسعت واقوات ممکنه معاشلرینه
کفایت ایتمیه بو قیدن که موت مرتفع وعدم ممتنع اولوب جمله افراد انسانک
علی مر الدهور والاحقاب انسال واعقابی جمله باقی ومتکثر ومتشعب اولهلر. سطح
زمین سربسر بنک مجرد شخصنه حیز اولمغه کافی اولمز. فکیف که زرع وضرع
وسایر اسباب معاش تحصیلنه وافی اوله. پس ظاهر اولدی که موت نظام
عالم وامکان نسل آدم لابد وضروریمش. پس امر ضروری الوقوع ایچون
خوف وبیم واضطراب عظیم ایلمک لایق عاقل دکلدر. فکیف که لایوح قاتل حکیم
اوله وپایه بقا دیده وکرکبی حصولی مقدر. ووقوعی مقرر اولان مکروهک وقتندن
اول غمین چکمک استعجال غم واستقبال الم در. پس عاقل بونک کبی زنک
غم وخوف بیهوده دن آیینهٔ قلبین پاک وتحصیل زاد آخرت وتکمیل اسباب
سعادت ایدوب خوف وخشیت واضطراب ووحشتدن نی پاک اولمق
کرک. دایما لسان حال وقالی بویله دیمک کرک. نظم آن مرد

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید   آن نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید

واگر مرادی بقا وخلود وترک لقای موعود اولمیوب مجرد طول عمر وزندگانی
وکثرت تمتع جهان فانی اولورسه آنی دخی ملاحظه ایلسون که طول چندانن فایده سی
یوقدر بلکه مصائب ومتاعب والام ومحنتی چوقدر. خصوصا که کعبهٔ شباب
وکهولتدن خارج حرم وداخل بریهٔ پربلیهٔ شیخوخت وهرم اوله. اوجاع واسقام
مترادف ومتواتر واحزان والامی متضاعف ومتکاثر اولسه کرک. پس بو حالی
بو منوال ورزه اولیجق درخت عمردن نه قدر برخوردار. وقبای بقادن تمتع و
تلبسی نه مقدار اوله. وطول عمرک محذور مشهوردن برنیسی اولدر که مصائب اقارب و
اولاد وماتم عشایر واحفاد چوق چکیلور. وبرنیسی دخی اولدر که دولت و
رفعت اعدا وحساد واستیلای استعلای دانی واضداد چوق کورلور.
دامغانی نک که قضات بغداددن در. برجوان نایب محکمه سی واریدی.
طول زمان وحوادث حدثان ایله جوان مزبور ترقی وسعادت طالع تلقیع ابزو
خلیفه نک وزیری اولدی. حکایت ایدرلر که دامغانی وزیرک اوکنجه موکبده
کیدردی وبکا ایدوب لعن الله طول العمر لعن الله طول العمر دیر یدی. وطول
عمر طلبی فی التحقیق مناسب اولمدوغنه ابیات مشهوره واردر که حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه دخی ینسب اولنور. نظم

اذا عاش امرؤ ستین عاما   لغفلته یمینا عن شمال
ونصف النصف یمضی لیس یدری   فنصف العمر یمحوه اللیالی
وباقی النصف اسقام وحزن   وهم بالمعیشة وارتحال

فحب المرء طول العمر جهل … وقسمته على هذا المثال

پس عند الله خارج عمری طلب و سؤال ایتمک لایق حال اصحاب کمال و مقتضای
رأی عقلای رجال کلدی چون ظاهر اولدی که بقا محال و طول عمر خارج اعند الله پس
عاقله لایق اولدر که عمر فانی عمر باقی تحصیلنه مصروف و تمتع و تهنی و صول خطایر قدسه
که ریاض خار آزاردن پاک و اشجار و حدایقی بار انقطاعدن آزاد در معطوف قیله **شعر**

دلا بکوش که باقی عمر دریابی … که عمر باقی از این عمر بگذرد یابی
مباش غره بایام کامرانی و عیش … که تا دو چشم زنی کارها دگر یابی

و مهما امکن مألوفات و مستحسنات دنیویه یه که جمله سندن مفارقت و دوری
آخر الامر لازم و ضروری در عقد قلب و احکام علاقه ایتمیوب تجرید و تفرید
باغنه حرام و معشوق حقیقی و مطلوب یقینی که هر نشأه ده مفارقتی محال
و مهاجرتی ممتنع در قبله توجه ایدوب ماسواسی محتنی کندویه حرام ایده **رباعیه**

هر صورت دلکش که فلک با تو نمود … خواهد فلکش باز ز دست تو ربود
رو دل بکسی ده که در اطوار وجود … بود است همیشه با تو و خواهد بود

چون سراپرده دل نقوش تعلقات کونیه دن خالی بلکه محبت محبوب حقیقی ایله
پر و مالی اوله مرگ طبیعی قریب ناصیه ملک الموت پیدا اولیجق مرغ جان
کروسنه نظر ایتمکدن خلاص و سبکبار عقبه تنگ موتدن کذر ایدوب شهرستان
آخرته خاص تخلص اولور نتهکم بعض مشایخ حالت نزعه کلدیکی بدیهه
بو رباعی انشا ایوب کیدیلر **رباعیه** رخت سفر منزل دیگر بستم
از رخنه دمر هیچو دزدان جستم … بر لاشه غرچو دیک جندی بودم

کرک آمد خبر بر دوس از غم رستم … و حکما موت مشهور موت
طبیعی دیرلر و تعلقات کونیه آزاد اولمغه موت ارادی دیرلر افلاطون الهی
دیمشدر که مت بالارادة تحیی بالطبیعة و اهل تصوف خلاصه سلوکی بو کلمه
ایله عامل اولمغی تعیین ایتمشلردر که موتوا قبل ان تموتوا شیخ نجم الدین
کبری حضرتلری قدس سره آنو کله علی طریق شطار دردیوب اون اصله
حصر قیلوب بر رساله سنده اول اون اصلی بیان بیورمشلردر و خواجه سنائی
دیمشدر **نظم** بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما … و عشاق حقیقت
علاقه بدنیه حایل تمام تجلی در دیوب خلاص طلب ایتمشلردر و مشتاقان
دوست الشوق حب الموت دیمشلردر خواجه حافظ دیمزمی که **شعر**

حجاب چهره جان میشود غبار تنم … خوشا دمی که ازین چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست … روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

وفقنا الله وایاکم للفوز بهذا المرام … ولا یجعل امرنا مجرد القول محض الکلام

اما سادس که خوف خیر تندن و امور آخرته بر جانبه جزمی و یقینی اولمغله
ومستغنی اوله نتهکم روایت اولنور که جالینوس طبیب بقای نفس
بعد هلاک البدن و معاد موعودده مذکور اولان احوال سعادات و اهوال محن
خصوصنده جزم یقین حاصل ایتمشدی و بو سببدن اقرانی قتنده
اسم حکیم اطلاق اولنه اطلاق اولنه جوع درجه یه واصل اولمشدی لاجرم
آخر عمر زمان رحلتنده که قبای بقای فانی دن بی نصیب و مرغ روح بی فتوحی

قفس قالبدن پروازینه قریب اولدی تحسر وتحزن ایدوب دیرایدی که
فرج استردکلو بر فرجه اولیدی که بو عالمدن مفارقت ایدوکمدن صکره
کامی اول فرجه قتنه کیدیدم • واندن بو عالمی بر مقدار تفرج ایدیدم وحقایق کوی
نامی • مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی • بو حکایتی بعض مثنوی کتابنده
بو وجهله نظم ایتمشدر که **مثنوی**

شنیده ستم که جالینوس کزدل
نژند نوس سرور عالم کل
چنین کفت جانش چون رسیده
بلب کامی کاشکی پیش دونده
زفرج استرم یک فرجه بودی •
که عالم ازین سر کم نمودی
کشاده دل نبودش چون میسر
فرجه افرجه جنت ازفرج استر ••

وبو خوفک علاجی بودرکه تحصیل
عقاید حقه ایدوب • آثار انبیا وروش اولیا • واصفیایه اقتدا ایده • واکر
نفسنده طریق برهان ودلیل ایله حق الیقین تحصیلنه استعداد وسبیل
کورمزسه تقلید انبیا ایله اکتفا ایده که • ایمان مقلد دخی اصح مذاهبده مقبول
وایمان تقلید دخی نجات نارجهنم • ودخول جنت حرم ایتمکه وسیله وصول
وحالا خیرت ودهشتدن قورتلور • ورخنهٔ خوف وخشیتی بر مقدار
اورتلور والله تعالى الموفق والمعین •• **علاج امراض شهوت** چون
علاج مرض غضب که قوت دفعدر • مذکور اولدی • مرض شهوت که
قوت جذبدر • اکا دخی شفا وعلاج واندن دخی تصحیح مزاج ایله اولور •
بیان ایده لم معلوم اولا که قوت شهوت سببی ایله اولان امراض حد و
حصردن بیرون • وعدا حصادن افزوندر • اما خواجه نصیر ایدر غایت مضرتی

مضرتی دردر • بری افراط شهوت • ایکنجیسی بطالت • اوچنجیسی حزن •
دردنجیسی حسددر • پس بودرت نوع مرضک علاجاتبر بر بیان ایده لم •

علاج افراط شهوت

اکر افراط شهوت مأکولات ومشروباته ایسه علاجی بودرکه ملاحظه ایلیه که
اکل وشرب لذتی آنی در ومع هذا مضرات لازمه وتبعات مترتبه سی
اکر مقدم اکر مؤخر • حدوثی مقرردر مثلا اولا تحصیل ایچون مزار محنت
ومشقت واراذل وناکسلره منت ورذالت وبو رذالت سببی ایله
سقوط حشمت ومهابت وظهور ذلت ومهانت در وعزیزلر دیمشلر که **نظم**

نصف رغیف مشبع لمن اکل ••
فالذل من اتی طریق تحمل •

وشیخ سعدی نه خوش دیر • **بیت**

ای شکم خیره بنانی بساز ••
تانکنی پشت بخدمت دوتا ••

وابن یمین دخی خوب دیر که **بیت**

طعام جو وشیرین سلاطین
جواب تلخ دربانی نیرزد ••

وقناعت اهل عارفلردن بعضی بیورر که • **رباعی**

سلطان خودم خدمت سلطان چکنم
وزبهر دونان منت دونان چکنم •
تقسیم جوسک وحرص من چون سکان
از بهر سکی خدمت سکان چکنم •

ومضرات منافره • وتبعات مترتبه سندن بعضی فتور فطنت وظهور بلادتدر
وخبرده وارد اولمشدرکه البطنة تذهب الفطنة یعنی کثرة اکل فهم وعقلی کیدرر
وسبب حدوث انواع مرض واصناف علتدر • وکتب شرع وطبده مذکوردرکه
المعدة بیت کل داء • والحمیة رأس کل دواء • یعنی معده هر دردک کانی در •

اعضاء امراضدن واصل اولور و پرهیز ایتمک سردرلرنک باشیدر. امراضه شفا اندن حاصل اولور. کلوا فی بعض بطنکم تصحوا. وبعض حکمای شریعت شعار دیمشلردرکه مجموع مسائل و فواید علم طبیه بو اوج کلم جوامع انوار حکمت و ترتیب اندن لوامع درج ایتمشدرکه کلوا واشربوا ولا تسرفوا وبعض زماده اصحابه اجبانی هیچ طعام تناول ایتمز سیر دیدوکه دیرلردی دنیا کوزک بر بیوک لذتی اکل نفایس و شرب لذایذدر. والله دخول مستراح وتنقیه و تطهیر قاذورات ایتمکه ذکر. لذت جماع عبور حمامه دکمدوکی کبی

و مناقب جناب مولوی قدس الله تعالی روحه کتابنده روایت ایلرلرکه برکیجه امیر معین الدین پروانه که حاکم روم و محب حضرت مولوی ایله موسوم ایدی سماع عظیم ایدوب مولانا و اصحابنی دعوت ایتمشدی چون سماع فرو داشت ایلدی سفره و سماط قونلدی و اهل سماعه اشربه ایله کاسه لر صونلدی حاضرین سماعدن رجوع و تناول طعامه شروع ایتمک استدیلر. اما جناب مولوی نک شور شعفی اول نفس شریف تناول طعام جانبنه مایل اولمدی امیر پروانه نک شمع وار رشته جانی تیزدی و شراب لیموننی نظیردن بر بر کاسه النه آلوب مولانایه صونار دی و تضرع ایدردی که تناول بیورک که وجه حلالدندر حضرت مولوی کاسه یی النه آلوب دهان مبارکنه تقبیل ایلدوب بنه تناول ایتمیوب معارف حقایق بیاننه آغاز ایدوب امیر پروانه کبر و تضرع و نیاز ایدردی و بو نیاز و نیاز و سوز و گداز تا آخر شب دور و دراز. بیت

شب

شب دراز چه دانی که چیست حالت شمع — دلیل سوز دلش رنک عاشقانه اوست

چون صباح قریب اولدی مولانا محاسن مبارکنه الین وروب ایتدی امیر معین الدین بنم ریش سفیدمدن شرم ایتمزمیسن که بنی قدمکاهه کیرمکه دعوت و ابرام ایدرسن. و بو دو بیتی انشاد ایلدی

قطعه

چرب و شیرین می نماید پاک و خوش — یکشبی بکذشت ما توشد بلند
چرب و شیرین از غذای روح خور — تا برت بر رویدانی پرید

و حدیث شریفده وارد اولمشدرکه ما ملا ابن آدم وعاء شرا من بطنه یعنی آدمی زاده طولدردوغی ظرف و اناو کاسه و وعاده کندو بطنی اناسنی طولدردوغی جمله دن بدتردر و دخی بیورمشلردرکه بحسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه یعنی آدمی زاده برایکی لقمه که سد رمق ایده کافیدر و امام شافعیدن مرویدرکه من کان همته ما یدخل فی بطنه کان قیمته ما یخرج منه یعنی

بیت ملتشیه رحمة الله علیه

هر کم که کیرسه جوفنه اول اولدی قیمتی
هر نه چیقرسه جوفدن اول اوله قیمتی

و کثرت اکل امر قبیح و طالب کمال سعادت اولنلره مانع صریح اولمسنده اولیا و زهاد و محققین اهل ارشادک کلامی چوقدر و حکماسی بو مقاعده ایراد ایتمکه احتیاج یوقدر و مرض شرب آب و شراب دخی بویله در و سالکلر شرب ایک ضررنی تصفیه مانع اولمقده اکلک ضررندن ارتوق طوترلر لکن ارباب ریاضات دیرلرکه اشتهای آبی کاذب بولدوغی اکثر با صبر ایله مندفع اولور اما اشتهای اکل بر حال صادقدر صبر ایله غیر مندفعدر زیرا قوام بدن قوت قوت اینیجه مستعدر

اما شهوت مناکح شهویه بو بابده دخی اعتدالدن تجاوز و شرعاً و عقلاً
مباح و مستحسن اولان مرتبه دن تعدی ایلمک منافی تحصیل فضیلت و
مباین تکمیل اسباب سعادتدر. علما ایدرلر که شهوت جماع آدمی اوزرینه
مسلط اولدوغی ایکی فائده ایچوندر. بریسی اولدر که لذات جنتدن متذکر
و متنبه اوله. زیرا اقوای لذات جسمانیه در. چون بو لذت انسانک
معلومی اولسه جنس لذایذده مطلوب نفس و مرغوب طبع نه مرتبهده ایمش
معلومی اولور. پس آخرت لذایذنی اکا مقایسه ایدوب زیاده رغبته سبب اولور
نته کم آلام جسمانیه دن احتراق نار اعظم آلامدر. پس حق جل و علا
دنیاده خلق ایجاد و عباد ایچنده ایقاد ایلدی که وعید بیوردوغی نار
جهنمک شدة المنی انوکله فهم ایدوب ترهیب آخرت حاصل اوله
ایکنجی فایدهسی بقای نسلدر. زیرا چون مبدئ اول جل ذکره حضرتنک
بقای نظام عالم و امتداد سلسلهٔ وجود بنی آدمه عنایتی اکمل و اعظمدر.
پس جماعده لذت قونمش اولمیدیکی محتمل ایدی که اکثر ناس رغبت ایتمیوب
تناسل قلیل اولوب بل بونان عظیملرده بالکلیه انقطاع نوعه مؤدی اولیدی
پس حکیم مبدع انده لذت قودی که بقای نوع دوام و نظام مقدر خاطرینه
خطور ایتمین کمسنهلر دخی تحصل لذت ایچون باری بزبوری ایجاد و ابقا ایدوب
مقصود صانع کامل الابداع که دوام عالم و بقای انواعدر حاصل اوله و دخی
معلوم اولسون که بو قوتک افراطنده حاصل اولان مضرات دینیه و دنیویه
و تبعات صوریه و معنویه شهوت اکل و شربدن اضعاف مضاعفدر. زیرا

زیرا بو قوتک انسانه تسلطی افزوندر. و اکثر افرادی بو لذت نیلنه میل و ترکنه
قلت صبری حددن بیروندر. لابد حکمت اقتضا ایلدی که افراطندن مترتب
اولان مضرات و آثام افحش و اشنع اوله. که عقلا وخامت عاقبتن ملاحظه
ایدوب ابا و امتناع ایدهلر. پس بو قوت افراطه مائل اولسه علاجی بودر که
ملاحظه اولنه که بو فعل حد نفسنده دنائت و خساست ایله متصف اولدوغندن
غیری نه قدر مضرات و تبعات اکا مترتبدر. اما نفسنده خساستی اندن ظاهردر که
مجرد نهمهٔ بهیمیه و شهوت حیوانیه قضاسیچون بر عضو واجب الستری
اکر نفسندن اکر غیریدن کشف ایدوب تلطخ قاذورات و تمزغ نجاسات
ایتمکدر. نته کم بعض علما دیمشدر که الجماع ادخال مبال فی مبال. و بعض
اصحاب تخنث و مجون دیمشلردر **قطعه** صمدت بها وجنح اللیل داج

باخطف للطیرة من عقاب ... واولع بالمباع من قراد
واوقع فی المقاذر من ذباب ...

و مضرات و تبعاتی نیجه قسمدر
زیرا حرام و محظور و موجب آثام و محذور ایسه نعوذ بالله تعالی که جسم و دینه
و عرضه و ماله ضرر محض ایدوکی اظهردر. و اکر حلال ایسه بینه مبالغه و حد
اعتدالدن تجاوزی که کلامز آنده در موجب نقصان قوت و انتهاک جسم
و اضرار دماغ و عقل و مؤدی نقصان کسب فضائل و کمالاتدر. و دخی معلوم اولسون
که افراط قوت شهوت وقاع اوج طریقله اولور. اولکی طریق که غایت
خبث و نهایت معصیت و ظلم و حددن تجاوز و تعدیدر و افراط قبح ارتکابنه
ترقی و تخطیدر اولدر که قضاء شهوتده محل طبیعیدن که امکان حلله موضوعدر

تجاوز ایدوب باکمال جهل و خباثتندن وطیء حیواناته مرتکب اولوب
لعنت و غضب حق و طعن ملامت خلقه مظهر اوله یاخود افراط شره و سبق
عادت شهوتندن مجامعت غلام که شرعاً و عقلاً محظور و حرامدر ایتمکله
مستحق عذاب ملام اوله و حدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام
وارد اولمشدر که ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط اخوف
مخوفک دیمکدر پس اسم مفعولدن افعل تفضیل در علما صرف مفعولدن
افعل کلمکده ضعف اثبات ایدرلر بعض شراح حدیث ذکر ایتمش که کاننه
جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم که رحمة للعباد و افصح من نطق
بالضاددر بو فعل شنیعدن تحذیرده که کمال قباحتله مشهوردر عمدا
بر لفظ ایراد بیوردی که تمام فصاحتدن دوردر که ذلک مدلولی راسنده
مناسبت لسان رمزله دخی تحذیرده مبالغت اولنمش اوله و دخی حدیثده
وارد اولمشدر که اقتلوا الفاعل والمفعول به ایکنجیسی اولدر که نسادن
عقد و ملک یمینی ایله حلال اولان مرتبه دن تجاوز ایدوب زنای حرامکه
که کبائر فواحش و آثامدر اکا مرتکب اوله بو دخی گرچه کبیر فاحشه در لکن
اولکی فعل بالکلیه موضع طبیعیدن دور و امکان استحلالدن مهجوردر
و مفعول به اولان شخصه ضرری وفر زیرا مصب ماء مهین و نطفه ناپاک
لوطی ظالم لعین اولمغله و چونکه فردتمام عارض اولمق مقرردر و عرض و
ناموسی بالکلیه منهدم و زیر و زبر اولمغله ظلم و عدوان اولمقده
فعل زنادن اکثر و حرمت و قباحتده اندن اکبردر اوچنجی مرتبه تکثیر منکوحه و

منکوحه و توفیر جواری و سراری ایتمکدر هرچند شرعده تعدد منکوحه جائزدر
لکن قسم و نفقه و انلر امثالنده مساوی طوتمغله مشروطدر و قرآن
عظیمده فان خفتم الا تعدلوا فواحدة بیورلمشدر پس وجوب واحده
نفس عدم عدله تعلیق اولنیوب خوف عدم عدله تعلیق اولنمشدر
پس بر کمسنه کندویه عدل ایده ممک احتمالین ویرسه که خوف اندن
عبارتدر موجب نص کریم اوزره اکا واحده ایله اکتفا واجب و بردن
ارتوغی حرام اولور مگر که کندونک عدل ایتمسنه جازم و فی الجمله جور
ایتمک احتمالی منتفی اوله انوک حقنده تعدد مجوز و تکثیر مرخصدر و افراد
انسانک خصوصا بو اعصار و امصارده خوف ظلمدن معرا و مبرا و عدل انلره
مقرر و محقق اولمق دایرهٔ امتناع و درجهٔ استحاله یه قریبدر پس نسای
منکوحه ده طلب تعدد و اتساع مجرد قوت شهوانیه یه اطاعت و اتباعدر
حال انکه قادر اولسه و منکوحه سینه ادخال غم ایلمکیچون واحده ایله قانع و
صابر اولسه اجر و ثوابدن مالک حظ وافر اولمسنه علمای شرع تصریح ایتمشلردر
پس طالب فضائل مجتنب رذائل اولنلره لایق و مناسب بل لازم و واجب
اولدر که بو جمله افراطلردن اجتناب و مرضی عقل و شرع اولان مرتبه ایله
اکتفا ایدوب کسب اجر و ثواب ایده لر و علمای آخرت اگرچه بو مسئله ده اختلاف
ایتمشلردر که باب نکاحده دخی زهد ایلیوب مثلا زیاده یه قادر ایکن
قدر ما لابد و دفع ضرورت مرتبه سی ایله اکتفا ایدوب ثواب و فضیلته مشتمل و
مأکول و مشروب و ملبوسده اولان زهد گبی بو زهد دخی درجات کمال و قبوله منتقل میدر

وكلامی در بعض مشایخ جمله‌دن سهل بن عبدالله تستری قدس سره لدیلر که
باب نکاحده زهد معتبر دکلدر زیرا سید زاهدین و سند عابدین شفیع
بارگاه اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم امر نساده زهد ایله عمل بیورمیوب
بلکه منکوحه‌لری احددن زیاده طقوز اولوب سریه دخی تخاذ ایلدیلر اگر باب
نکاحده زهد افضل اولیدی او حضرت که احوالی افضل ایله عمل و اولی و اکمل
ایله اخذدر نته ترکن ایلیه لر ایدی اما جمهور مشایخ و عامهٔ زهاد ذاهب
اولدیلر که بو خصوصده دخی زهد ایلمک یعنی زیاده تمتع و ترفه نسا و جواری
خیرات حسانده تنعم و تفکه اتمکه قادر ایکن دفع ضرورت مرتبه‌سی ایله اکتفا ایتسه
مثاب و ماجور اولور زیرا هر چند منکوحه و سریه حلالدر اما انلره انس
واشتغال مانع تحصیل کمال و توجه خلاص رب ذی الجلال و طلوع تمکن احتمالدر
اما افراط معاشرت و جماع حذر ایدن و عقل ایتمه‌سی مقرردر و رئیس بن سینادن
منقولدر که منیک نور عینک و فی ساقیک و الام الیک امام غزالی رحمه الله
قوت شهوتی عامل خراجه که محب کثرة صرف و اخراج اوله اگر پادشاه طرفندن
مطلق التصرف و محاسبه و غضب سلطاندن و وزیردن تقوی و تخوف اوله
جمله احوال رعایایی اخذ و نهب ایدوب مراداته صرف و سبب اخراج و جمله رعایا
و برایایی اسیر احتیاج ایلر کذلک قوت شهوت دخی حاکم مطلق و متصرف
و مستقبل اولوب سلطان عقل و تمیزدن خوف و خشیت و مطیع فضیلت تقوی
و عفت اولمیه خراب بدن و انبار جوارح و اعضاده بولدوغی مواد غذا و کیموسات محموده
جمله مهمات و مشتهیاتنه صرف ایدوب عظام و اعضای ضعیف ناتوان و عساکر قوای

قوای دماغیه‌یه ضرر و زیان ایلر و اگر مقتضای سلطان عدالت و تدبیر و توفیر
وزیر عقل او زره صرف و بذل ایلیه شول عامل مستقیم گبی اولور که مال
خراجی عدالتله استیفا و اخذ و رعایت مصالحله ایفا و بذل ایدوب لشکر
آسوده و کشور معمور و رعایا منتظم الاحوال و خزینه موفور اولور و نیجه
کمسنه خلفا و سلاطین ماضیه‌دن اسراف جماع ایتمکدن امراض صعبه‌یه
مبتلا اولوب مبادی و اواسط عمرده هلاک اولدیلر تدبیر حذاق اطبا نافع
و استعمال معاجین معتبره مفید اولمدی و ملاحظه ایتمک گرک نسانک
تحصیل شهوت و قضای نهمتده بری برندن تفاوتی متاع اطعمه‌نک دفع جوع و سد
خلت ایتمکده تفاوتی گبیدر پس بر کمسنه‌نک مسکننده خاتونی یا سریه حلالی اولدقدن
صکره مجرد ذوق و تلذذ ایچون بیرون خانه‌ده اولان ماده‌لره طمع و استشراف
ایتمه‌سی همان انک گبیدر که بر کشینک مطبخنده طعام مطبوخ حاضر ایکن انی قویوب
غیری قپودن دریوزهٔ طعام و خواهش غذا ایده خصوصا که صاحب خانه صاحب
و ساجب ذیل غنج و دلال اوله میل بیرون محض سفه و عین جنوندر نته کیم
ظرفا دیمشلردر بیت با پری رویی اگر در خانه باشد کسی میل بیرون گر کند دیوانه باشد
افراط شهوتدن بر قسم مذموم دخی عشق غلام بر اعتدال و وزن صاحب جمالدر
زیرا بو عشقک محصلی قضای شهوتی بر مادهٔ معینه‌یه حصر ایدوب البته
بر بر حال بو محلدن تحصیل مرام نفس نافرجامی تعیین و التزام ایتمکدر و بو حالک
مفاسد و مضراتی نیجه تحصیل کمال و سعادته مانع من کل الباب و اگر ناگاه
ابتلا اولنسه علاجنه اعتنا لازم و دفعنه تدبیر واجبدر زیرا که اولور تمام غلبه

واستیلاب ایروب یا زوال عقل یا هلاک بدنه مؤدی اولور ومناسب علاجی اولدرکه
قادر اولدقجه جانب محبوبدن فکرنی صرف ایدوب علوم شریفه وافکار لطیفه
ومشاغل خوش آینده ومصاحبت علمای صاحب فهم وفضلای خوش طبع ظریفه
دوشوره لر واشعار عشق انکیز وحکایات عشاق شوق آمیز خسرو وشیرین
ولیلی ومجنون کبی استماع ایتدرمیه لر که موجب تذکر وتهییج ماده عشق وسودا
اولمیه ومعوض حلاله جماع ایتمکله اخراج منی متعفن غایت نافعدر وسرزنش
وتعییر ومذمت معشوق وکشف خفایای عیوبن ایتمک دخی مفیددر وبو عشق و
سوانک غالبا سببی نظردر ونظر نامحرم اکر زن صاحب جمال اکر غلام بی اعتدال در
ایسه دین وطالب کمال اولنلره درد مهلک ومرض قتالدر انکیچون حدیث شریفده
وارد اولدی که النظرة سهم مسموم من سهام ابلیس **قطعه**

دیدن زلف وخال نامحرم   دانه کید ودام تلبیس است
هر نظر ناوکیست زهرآلود   که زشست وکمان ابلیس است

وحضرت عیسی دن مروی در که ایاکم والنظرة فانها تزرع فی القلب الشهوة
وکفی بها فتنة **نظم** ملنشیه رحمه الله

زنهار اتمه چهره نامحرمه نظر   زیرا که چشم قلبه تخم فساد اکر

وحضرت داود وسلیمان نبی علیهما السلام
نصیحتنده بیوررلر یا بنی امش خلف الاسود والاسد ولاتمش خلف
المرأة فقیر ایدرین طامرادل ایام خوب فرجام فتنه وفساددن فارغ
پاک وطاهر ایدی که حضرت داود نصیحتنده غلام اردنجه کتمکی ذکر
بیورمدیلر اما شمدیکه زمانه کوره دخی الحاق اولنوب دینه که امش خلف

خلف الاسد والاسود ولاتمش خلف المرأة والامرد بعید دکلدر **بیت**
ملنشیه رحمه الله

همنشین اولسه بر آدم اسد واسود له   یکدر آندن کاولا همخانه زن وامردله

اکر طالب عاقبت ایسه کذرلرده غلام خوب صورت یا زن حسنا بزینت
کوریجه نظره اولی معفوددر اما نفس طالب ثمره وحرص غالب اولوب
زن وپسر طرفنه تکرار نظر ایتمک استرسه علاجی بودرکه ملاحظه ایلیه که
تکرار نظر دخی کیجن کبیدر ولاشک ایدر وطلب وحرارت حرص افزون اولسه کرک
اکر تحصیل شهوته اقدام ایدرسه عدم حصول احتمالی ایله مشقت ومهانت
وذل وفضاحت مقرر وشهوت حرام حاصل اولورسه نعوذ بالله تعالی صغیره و
کبیره یه مؤدیدر ودواعی فواحشه مفضی اولمغله بوکون خانه عرض ودینی خراب
وفردا مستحق عذاب وعقاب اولسه کرک اکر حاصل اولمزسه هم معصیت ایله
روزکاری کذران وچشم ودلی حسرتله جانب خرام نکران اولور واکر
اقدام تحصیل شهوت وسعی اقتضای آرزوی نفسه همت ایتمزسه تکرار نظردن
حاصل اولان میلی قلبدن ازاله وسیلاب آرزو واقتضای جانب اخره اماله ایتمک
غالبا محتاج زحمت اولسه کرک ونفسده بقیه طلب وحسرت قلسه کرک اکر
اولدن لجام نفس توسنی کشیده وسهام زهرآلود ابلیس نارسیده ایلرسه
قلبی نی جراحت وکشاکش آرزودن راحت اولمق مقرر وچشم نظره ثانیه دن
منع اولنمق عبادتده حلاوت بولمغی مفیددر عزیزلر تجربه قلمشلردر وحدیث شریفده
دخی بو وعده مذکوردر واکر نظره اولی ده منظور تمام تشخیص اولنموب
نفس اعاده نظر وتحقیق زن وپسر ایتمکه حریص اولورسه ملاحظه اولنسون که

شاید بو منظور دیمهٔ جمالدن عاری و پرده قبح و بدشکلکده متواری اوله
پس اعادهٔ نظر محض زحمت بیهوده و عبث صرف ایچون قدم سعی و طلب فرسوده
اوله اکر متوقع اولان کبی حلیلهٔ حسن جمال ایله متجلی و نفس حلیهٔ طلب و آرزوده
متجلی اولورسه عدم حصول احتمالی باقی و نفس راحت ایکن مزار مشقت و عنایه
و ملازمت و بلایه ملاقی اولسه کرک انشاء الله تعالی بو ملاحظه عاقلی دام نظره بسته
و زحم تیر شهوته خسته اولمغه مانع و نظرهٔ اولی ایله که فی الجمله حظ نفس در قانع ایلر اکر بر حال
طالب آرزو غالب اولوب نظرهٔ ثانیه و ثالثه ایله مبتلا اولوب سعی ایلسون که
تابع نظره عشق زن و پسر دامنه دوتلمیه و حسب حالی بو قول اولمیه که نظم لمنشیه رحمة الله علیه

چون باقدم اول عذاره مبتلا اولم کیبی
پرهیز ایتمدم صوبه بیمار اولم کیبی

بلکه سک نظری ندامت و استغفار طرفنه راجع و حمامهٔ بالی بو رباعی یه ساجع
اولسون که: رباعیه

ای دوست رضا بحکم نیر دانی ده
در راه خدا داد مسلمانی ده
چشمت چو جنب شد ز رخ نامحرم
غسلش تو ز گریه پشیمانی ده

امّا بعض سالکلر دیرلر که کاهی عشق
مجازی قنطرهٔ عشق علی التحقیق و صور حسنه که آلایش شهوتدن پاک اوله
شهود جمال مطلقه طریق اولور و مشایخ اهل تصوفدن بو حال ایله موصوف
و بو عشق ایله معروف اولنلردن شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ عراقی در
رضی الله عنهما و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره دخی بر مقدار اوایل سلوکلرنده
بو باده پرجوش و بو میخانه دن جرعه کش اولمشلر لکن عاقبت بو حالدن نهی اختیار
و دیمشلردر رباعیه

از لطف قد و صباحت خد حکنی
وز سلسلهٔ زلف مجعد حکنی
از هر طرفی جمال مطلق تابان
ای فی جزا رچین مقیدت حکنی

لکن بو طریق غایت صعب و وقوعی در
سالک آلایش شهوت و صفات بشریتدن تمام پاک اولمش و ملوح
و بوته مجاهدات و ریاضانده اقصی الغایه انسباک ایتمش اولمق کرک و النفس
و شیطان مکر و فریب ایدر و مبتدی طالبلری اسفل سافلین طبیعته
فریب قیلور و مشایخ متقدمین طالبلری مصاحبت احداندن که نوجوانلردر
بغایت منع ایتمشلردر و روایات صحیحه ده وارددر که حضرت جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم قبایل اعرابدن بر طایفه تعلم دین و تحصیل
یقین ایچون کلدیلر ارالرنده بر جوان واریدی که چهره سنده صباحت واریدی
حضرت علیه الصلوة والسلام فرمان بیوردیلر که ظهر مبارککی طرفنه
یحجوب مقابلده اوتورمیه مسلم پاک اعتقادقتنده بونک امثالی امته تعلیم و
ارشاددر و الا مسندنشین وحی و عصمته احتمال میل بشریت محالدر. حکایت
اولنور که ارشاد پناه خواجه کان سلسلندن خواجه عبید الله رضی الله عنه
که سرعلم ولایت و ارشادی زمانده مسامت منخوق ماه و سلاطین و امراو
اساطین علما قوت تصرف و لایتندن آستانه ارادتنده بندکان درکاه ایدی
اواخر عمرنده ضعف و فتور شیخوخت و مرض سببی ایله اکثر زمانده یتوب مرید
مخلصلر اعضا و اطرافنی اوورلر ایدی اتفاقا بر کون بر محب اوورکن بر
ضرورت ظاهر اولمغین فلقوب بر صاحب جمال اوغلی وار ایمش اکا امر ایتمش
جوانک کفی پای خواجه یه مماس اولیجق فی الحال آیقلرین چکوب باشلرین قالدورز

اصحابنه خطاب ایتمش که نیچون آنعم چکدم بلدو کزمی بو جوانک پایمه مماس
وحرارت دستندن نفسمه حساس اولمیجق نعمه شربت **مصرع**
با جان بهم درآید و با جان بدر رود مقتضاسی ایله نوع تلذذ و دغدغه
واقع اولدی پس آگاه اولوک بو فقیر بو قدر مجاهدات و ریاضتله که مدت عمرده
حاصل حالا شیخوخت و هرمدن بو مرتبه یه واصل اولمشکن هنوز داعیه میل
بشریتدن اثر باقی و نفس نافرجام جرعه سوای ساقی اوله سزلرده که شباب
قوت کامل و درج درویکور سواحر فلرین شاملدر ساده رولر مصاحبتیله
نه مرتبه محنت امیز و نه درجه ده فتنه انکیز اوله زنهار زنهار بو طایفه
دن دود آتشدن قلقر کبی حذران و آتش آبدن چقر کبی کریزان اولور **مثنوی**

چو دیده بدیدار کردی دلیر — نکشتی چو مستسقی از دجله سیر
چو خواهی که قدرت بماند بلند — دل ای خواجه در ساده رویان مبند

علاج بطالت وکسل

هرچند بطالت وکسل مذاق جهال نی سانما قتنده شهد وعسل درنته کیم
ما جنلر دیمشدر ان البطالة والکسل احلی مذاقا من عسل لکن عقلای عاقبت
اندیش وسعادتمندان فضیلت کیش قتنده سم قاتلدن امر وزهر هلاهلدن
اضردر زیرا حصول سعادات جاودانی یه مفضی و بطلان مرادات دو جهانی یه مؤدی در
اما حوق معاش امور دنیویه ده ظاهردر که توانی و تکاسل و مباشرت اسبابدن
تقاعد و تغافل موجب اختلال احوال و انقطاع امانی و آمال اولدوغندن
غیری هلاک تخفه و انقطاع نسله مؤدی اولور **قطعه** زرق تو کرچه نی کمان برسد

شرط

شرط باشد بجستن از در ها — ورکسی بی اجل نخواهد مرد
تو مرو در دهان اژدرها — اما امور اخرویه انتظام زاد معاد
حصولنده بطالت وکسل و ترک اجتهاد و عمل موجب خسران قرب حق و فوز
فوت درجات نعیم و مستوجب طرد و بعد و دخول درکات جحیم اولدوغی قران عظیم
و فرقان کریمه و احادیث نبی کریم علیه صلوات الله العظیم و آثار اصحاب واولیا و
مشایخ ارشاد و تعلیم ده اکثر من ان یحصی و اشهر من ان یخفی در و آیات قران
و وعد و وعید فرقانه ملاحظه و تأمل اولنسه جملة مواعده درجات جنات فاخره و
فوز سعادات داخره سعی و اجتهاد و عمل ایله که ترک بطالت وکسلدر وعده بیورلمشدر
نته کیم بیورر لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری جزاء بما کانوا
یعملون جزاء بما کانوا یکسبون لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ان الذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا الی غیر ذلک و نتیجه موعوده نی سعی و عمل محض موهبت
لطف ازل سبب دخول جنت و نجات جهنم اولدوغنه تصریح بو قدر اما امور
دنیویه یه توکل ایله امر جوقدر و عجب درکه عامه انام واکثر عوام امور آخرتده
توکل ایدوب حق جل وعلا کریم غفار الذنوب رحیم ستار العیوب دردیو
ترک اجتهاد و عمل و اختیار بطالت وکسل ایدرلر و بعض شعرانک ظواهر اشعارینی
ظواهر اشعارین حجت و دلیل و بحوم معاصی و ترک طاعاته حجت و سبیل ایدرلر
خوب فرجام و تقوی و عمل ایله نیک نام اول دیسک **نظم**

در کوی نیک نامی مارا کذر نه داند — کر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را

در لر و مست و می پرست اولمک دیسک **بیت** بیار باده که در بارکاه استغنا

چه پاسبان وچه سلطان چه هوشیار چه مست ⁂ دیو جواب ویرور ونثر جمع
حرام وشغل فسوق وآثام ایدرکن بیت جو هر پا لک عشقت نمی حواله کند
بنوش ومنتظر رحمت خدای باش ⁂ دیو ابیات او قورلر اما اهل تحقیق اولنلر و
دیدهٔ بصیرتلری کحل توفیق بولنلر قتنده بو رجاء ممدوح وتوکل مقبول
مقبول دکلدر معاذ الله بلکه بو بر درد حار کاه درکه اهل حق قتنده
غرور بالله بوندن عبارتدر وقرآن عظیم وتنزیل کریمده ولا یغرنکم بالله الغرور
بیوردوغی بوکا اشارتدر اما امور دنیویه ومعیشت وتحصیل اسباب
جاه ورفعت وتحصیل ادوات عز ودولت ایتمکده اصلا کرم حقه اعتماد وتوکل
واعتقاد ایتمزلر بلکه سعی لر ایدرلر که عشر وعشیرین امور آخرت وقرب
حق ایچون ایتسهلر کبار اولیا وعظام اصفیادن اولورلر ایدی قطعه
کر نبودی امیدی راحت ورنج ⁂ پای درویش بر فلک بودی
ور وزیرا خدا بترسیدی ⁂ همچنان کز ملک بودی
تجار جمع بضایع وکسب ارباح ایچون قطع بوادی وسیر ممالک واقتحام
مخاوف واحتیار مهالک ایدرلر ارباب حرف وصنایع شبکاری وروزکارلرینی
لزندن بر ساعتی ضایع ایتمزلر وسپاهی تحصیل تیمار واخراج مال غنیمت ایچون
ترک بنر وارتکاب خطر ایدر بوجمله تسویلات نفس اماره یه وتخییلات شیاطین
مکاره دندر لیس عاقله لازمدرکه تکثیر دنیای فانی وتوفیر مال بی ثبات
ایچون که جمعنک صوکی تفریق وتحصیلنک آخری تضییع در سعی واهتمامی
قو یوب تحصیل زاد سفر معاد وجمع اسباب استراحت یوم التناد ایچون اهتمام

بات
اهتمام واجتهاد ایده ویقین بلکه کنی سعی واجتهاد مراتب عالیه تحصیل ومتو
باقیه تکمیل اولنمز بیت دهقان سال خورده چه خوش کفت باپسر
کای نور چشم من بجز از کشته نه دروی ⁂ وبوندن دخی اعتبار
اولنمزمی که ادنی رفعت دنیوی واستراحت ولذت مجازی طریق تحصیلنده
نه قدر سعی ومؤنت اولمینجه حاصل اولمز ملازم بر منصب الینجه نه قدر تکاپوی ونیچه
دفعه بذل آب روی ایتمک کرک وسپاهی بر تیماره چقینجه نه قدر خدمت و
بذل سر وزر قیلوچ کرک وبر فاسق بر زن وغلامدن تحصیل مرام نفس امارهٔ
خودکام ایدنجه خرج وسعی ایدر پس مراتب اخرویه که سعادات حقیقیهٔ باقیه و
منازل ومقامات غالیه وعالیه در نی سعی وعمل حاصل اوله ومراد اتی بطالت و
کسل ایله نیجه واصل اولور بیت چو لذات مجازی را بصد محنت کسی حاصل
سعادات حقیقی را چکونه رایکان یابی ⁂ حالا کسل وتوانی ومراتب اخرویه
مجرد امال واماني ایله روزکارین ضایع وراحت ودعت جسمانی ولذات غفلت
آمیز جهان فانی یه قانع اولان تقدیر تسلیمده که عذاب الیمدن سلیم اولمغیچون
جریدهٔ سیئاتنه رقم عفو وغفران چکله ومزرع آثام ومعاصی سینه تخم صفح
سبحان اکله اما اول مراتب علیه ومواهب سنیه که اصحاب سعی واجتهاد
وعمال رب العباد اولنده انعام واحسان اولنسه کرک وقومو الی جزاء اعمالکم
ومنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیه بشارتیله مثوبات ومقامات عالیه بخشش
اولنسه کرک اول تحت تحسر وتحزنی نه مرتبه اولسه کرک وندای لقد
فرطت فی جنب الله اونی نه قدر حیقه کرک ⁂ مثنوي

قیامت که نیکان بر اعلی رسند ز قعر ثری بر ثریا رسند
ترا خود بماند سر از ننگ پیش که گردت بر آید عملهای خویش
وممکن میدرکه عمال بطالله اجر ومزدده مساوی ودرگاه خدمتنده دایم
وقایم اولنلر نیکاه غفلتده سیاهی ولایتی قلنلریله مرتبه ده موازی
اولهلر حاشا وکلا افنجعل المسلمین کالمجرمین مالکم کیف تحکمون مصرع
مزدان گرفت جان برادر که کار کرد نظم گروهی فراوان طمع ظن برند
که گندم نیفشانده خرمن برند بران خورد سعدی که بیخی نشاند
کسی برد خرمن که تخمی فشاند پس جان پدر بو کون اعضا صحیح
وقوت برجای وفرصت باقی وزورکار مدد فرمای ایکن کوشش مردانه
ایله وکسب اعمال صالحه یه سعی واجتهاد قیل والا فرداکه مرغ روح قفس بدندن
طایر وقالب قلبدن جدا وساکن مقابر اوله زمان عمل کیچر وفرصت کاردن
چیقر وفرصت ضایع ایدنلر اول وقت تحسرلر ایدر وندامتلر چکر
بیت امروز کار کن که بسی روزگار نیست فردا که روزگار درآرست کار نیست
چون بطالت وکسالتک مضاری وسعی واجتهادک منافع ومبارکی
معلوم عالمیان ومجزوم آدمیاندر زیاده اطناب کلام وتفصیل
مرام احتیاج یوقدر پس بو مقدارله اکتفا ایدهلم علاج مرض حزن
حزن بر الم نفسانی درکه انسانه مطلوب ومحبوب ومطلوبه نائل اولان
نسنهنك زمان ماضیده فوتندن یا منفور ومکروه نسنهنك زمان
مستقبلده اولهجغندن عارض اولور وسببی غالبا شهوات نفسانیه

نك
نفسانیه یه شغف وشره ومستلذات بدنیه یه حرص وطمع وزخارف دنیویه
حصولنه وبقاسنه ترقب وتطلع وامتعهٔ فانیهٔ جهانك ناپایدارك وصولنه
ودوامنه رجا وتوقع اولمقدر وبو مرضك علاجی تأمل وملاحظه ایتمکدرکه
اشخاص عالم کون وفساد وحلیهٔ ثبات وبقادن عاطل ومرکبات
عنصریهدن توقع وتطلب دوام نبیه وخلود وترکیب ایتمك اندیشهٔ فاسد
وتصور باطلدر وبو معنی عقل قتنده اظهر من طلوع الشمس وابین
من مضی الامسدر واول که زیور بقا وخلود ایله مزین وگرد فنا گردر
فناسنه قونمق مقرر ومعیندر سعادات ومراتب اخرویه ومرادات
ومطالب معنویهدر وسلطان روح سلطنت مملکت وجوددن معزول
اولمز غایتی خیمه سی دنیا خرابه سندن بوزیلور واخرت خرگاهنده قوریلور
نته کم مقدمه ده عیان وبیان اولنمشدر ودخی مرارا موکد ومحرر اولدی
که سعادات اخرویه حیطهٔ مکاندن بیرون وحوزهٔ زماندن افزوندر و
نظر افساد اضداددن ایمن وجودنه ایرشمز وگرد تبدل وغبار خسارهٔ
ظهورینه قونمز پس اگر عاقل طالبین بو سعاداته مقصور وقبلهٔ آرزوسین
بو مراداته محصور قیله وتمتعات زایله فانیه که سحاب صیف کبی زایل و
برق سیف کبی خیال باطلدر حیز اعتبار ومحل طلبدن بیرون ایلیه
لا بد هیچ نسنه نك حصولنه مهتم ومقید اولمز
ومن سره ان لا یری ما یسوؤه فلا یتخذ شیئا یخاف له فقدا
واول آزاده مرد کبی که شاه راه فراغتده کیدری وبو نغمه ایله ترنم وبو کلمه ایله

تكلم ايدردي • بيت غم موجوده پريشانه ء معدوم ندارم
نفسي ميزنم آسوده وعمري بسرارم • لوح خاطري نقوش آمال و اماندن
بر مقدار ساده وكردن همتي طوق غل وشوق دل • تعلقات فانيه دن
ممكن اولدوغي قدر آزاده ايتمك كركدر كه يأس عما في ايدي الناس • كه
غناي قلبي اندن عبارتدر • حاصل و قلب مضيق هموم • واخراندن فسحت
سراي تسليم و رضايه واصل اوله • اكر ديرسك تجرد تام و قيود و تعلقات
خلاص اولمق هيچ ميسر اولور • اكثر اهل عالم بو مرض ايله عليل و مجرد آزاده
اقل قليل در بز ايدرز نعم • نظم هركه آمد بجهان نقش خرابي دارد
از خرابات بپرسيد كه هشيار كجاست • لكن ما لا يدرك كله لا يترك
كله • اكر آزاده تمام و مجرد ما لا كلام • اوله مزسك باري ياران زمان •
و طلبكاران دوران كبي كندوكي بالكليه حرص و شره واديسينه
صالمه • وجمعيت اسبابي اسباب جمعيت خاطر صنمه • وبو اسباب و
اموال و منصب و اقبالدن چاره و ناچار ايرلمق مقرر ايدوكين ملاحظه
قيل • وتا بو حد اوزره افراط طلب وشور وشغب فاسد وباطل و ناملايم •
حال عاقل ايدوكين تأمل و تفكر ايت • اولا كه هموم و سموم باديهٔ حيرت
وجودكي حريق ايتميه • ونسيم عنايت يتشوب سفينهٔ قلبك تلاطم امواج
طلب دنياده غريق اولميه • بيت دست وپايي بزن بچاره و جهد
كه عجب در ميان غرقابي • وعاقل ملاحظه ايتمك كركدر كه اسباب
دنيا باسرها بر كسنه يه حاصل و بر كسني منتهاي آمالنه واصل اولمق بو قدر • و مرتبه

و هر نه مرتبه سعي و شتاب و جمع آلات واسباب ايلسه • دخي زياده
متصور وآنوك فوقي ممكندر • پس اكر قسمت روزي و منصب مرتبه ده
مقدر و ميسر اولنلر قناعت و اكتفا اولنميوب • كدايان طامع و حريصان
نا قانع كبي هر كون تحصيل جديده • و نداي هل من مزيد ايده پس • درياي طلب
ناممكن • وصحراي تحصيل غير متناهي يه دوشمك لازم اولور • واكثر ناس ملاحظه
وانصاف ايلسه جاه و رفعت • واسباب و نعمت خصوصنده كندودن ادني
بيحد و بيحساب بولور • وآنلر بونك جاه و رفعتنه يتشمكي و بونك نعمت و
عديني تحصيل ايتمكي كندولره محال و دولت عظيم عد ايدرلر • پس انصاف ميدر كه
انلرك حالنه نظر واعتبار وكندونك نعمتنه شكرني تمام ايتميوب كندونك
فوقنده اولان اشخاص معدوده نك جاه و رفعت واسباب و نعمتنه نظر
ايدوب • رداي قناعت و بيرون ايده • و هران يا ليتني مثل ما اوتي قارون
بيت كوزده چشم حريصان پر نشند تا صدف قانع نشد پر در نشد
تا انكه جمع مال و منال و نيل و جاه و جلال • دايما فكر و انديشه • وسعي و طلبي و صنعت
پيشه ايتمكه موقوف • و هر ساعي و طالب • و حريص راغب جمع مال و مكاسب •
و نيل جاه و مراتب ايتمكله موصوف كلدر • و چوق مشاهده ايتدك كه جمع
دنيا و ثروت و تحصيل جاه و رفعت ايتمكده چندان مجد و ساعي اولمينلر •
عفوا و صفوا مرادات و اماني • و سعادات و كامراني يه واصل اولديلر • و نيجه لر
سعي و طلب و زحمت و نصب طريقن اختيار ايدوب انواع طرق تحصيل دنيايه
سالك و بوار و بوادي حرص و نهمتدن مالك اولديلر • نيه مرادلرين اولان دنياي

دنیّ اللذتنه کیرمدی و سعی زحمتلری هیچ نتیجه ویرمدی. بیت

کیمیا کر بغصه مرده و رنج ... ابله اندر خرابه یافته کنج.

بلکه اکثر حرص بالغی موجب حرمان کوردک و زیاده سعی اتمکی مؤدی نقصان بولدق

مصرع سخت میکیرد جهان بر مردمان سخت کوش. پس عاقل لازمدر که صبر و قناعت
درکاهندن بالکلیه مردود اولمیه. و آتش غم موجود و مفقود له قبّهٔ دماغنی
بردود قلمیه. بیت بهست و نیست مرنجان ضمیر و خوش دل باش
که نیستیست سر انجام هر کمال که هست. اگر دیرسک بو مرتبه ممکن میدر
یا محال متیسّر یا متعذر میدر نزاید ور زتأمل ایله اصناف خلق و اجناس ناسه
نظارت و هر برینک اختلاف مراتب. و تفاوت معایش و مطالبنه ملاحظه
ایله کورکه اکثری قسمت دوروزی سینه قانع و راضی نهایت فی الجمله زیاده
مطالب متقاضی در. اهل حرف و صنایع. هر بری حرفت و صناعته قانع اولور
تجار تجارتی انفع بضایع دباغ و حایک دباغت. و حیاکتی احسن حرف و
ایمن صنایع بیلور. حتی مخنث تخنثله ابتهاج. و قواد قوادیغله افتخار ایدر.
و هر کمسنه کمال و هنری کندو صناعتنه مربوط بیلور. و فضیلتی کندو صناعتنی
تکمیل اتمکه منوط قیلور. بی هنر اولکمسنه عد ایلر که کندو صناعتندن ذاهل
و عاجز و قاصر اوله. کیشی بیلور که کندو حرفتنه جاهل قله. کل حزب بما لدیهم
فرحون. پس ظاهر اولدی که هر دایره ایله اکتفا ممکن. و هر حالده صبر و قناعت
متصور ایمش. هر کلمجی دیمز که بن البته حمامجی دایره سین بوله یم. و هر فرد در
تصور اتمز که بن بر هر حال استاد معمار اوله یم. چون اصول معایش و مرا[تب]

مراتب و امتهانات احوال و مطالبده بو مقوله قناعتلر وار. پس سندخی
حالکه قناعت و دایره که راضی اول. ملاحظه و اعتبار ایت عنان آرزویی
همان نفس اماره الینه مطلق ویرمه. احزان و غموم الجنده علی الدوام قلمیه سین
و افکار هموم دنیویه ده الی الابد اسیر و سخرهٔ نفس و شیطان اولمیه سین.
و فیلسوف عرب اسحق کندی. دفع الاحزان کتابنده دیمش که حزن امر ضروری
اولمیوب. بلکه انسان آنی سوء اختیاریله کندو یه جاذب فی الحقیقه کندو کندویه
ایلام بیهوده ایتمکه راغب اولدوغنه دلیل اولدر که هر کمسنه که بر نسنه نک
فقدندن محزون. و عدم حصولندن غمناک در. ملاحظه ایلسون که البته نیچه
کمسنه وار در که اول شی فاقد. و آنوک حصولندن بالکلیه عاری در. و مع
هذا آنوک فقدندن اکا نه حزن عارض و نه الم طاری در. اگر حزن ضروری
اولیدی. هر کمسنه دایما محزون اولیدی. فرضا بر کمسنه بر منصبه واصل
اولمدوغندن الم جکر نیجه کمسنه وار در که اول منصب اکا متعذر و یا متعسر در
مرکز آنی مطلوب ایدنمز. و غمندن متأثر اولمز. و دخی بر شخص بر مطلوب و مرغوبی
فقدندن الملر جکر. و مختنکر کوررکه تجربه و تقریر اولنمز. بعد زمان یسیر اول حزنی
فراموش ایلر. و اول غصه و ناله سندن خاموش اولور. نیه اصحاب و احبابیله
ضحک و ملاعبه یه باشلر. و سرور و مطایبه لر ایدر. اگر حزن امر ضروری اولیدی
بوندن زوالی ممکن و میسر اولمیه یدی. پس معلوم اولدی که سوء اختیارک
جلب حزنه مدخلی. و عدم تأملک حصولی تألمده وساطتی وارمش. عاقل آنی
کندودن تأمل و ملاحظه ایله دفع اتمک قابل. و اعتبار و تفکر له رفع اتمک

تمكن بولمش و جاهل بعد زمان مقاسات احزان ايدوكدن صكره بهايم مثال
نسيان ايدوب صبر و سلون ايدوكي يرده عاقل اولدن انجام و عاقبتي
ملاحظه و آخرين تفكر ايدوب زلال طبعي جوي صبر و رضاده جاري و خار و
خاشاك حزن و عناددن عاري اولور قطعه وليس يرد النفس عن شهواتها
من الناس الا كل ماضي العزايم   اذا انت لم تسل اصطبارا و حسبة
سلوت عن البلوى سلو البهايم ✽   و چون اسباب دنيويه نك
بركسنه يه بقاسي ممكن و ناميسور و دايما تداول و تناول يدي ده اولمه سي
ازل آزالده مقدور در اكر بر نعمت بر كمسنه ده دايم اولسه اولا غيردن
انكا نيجه واصل اولوردي ملك بر صاحبنده باقي قلمق معتاد ايمش سه
اول ملك بو مالكنده نيجه حاصل اولوردي ✽ بيت
ولو دامت الدول كانوا كغيرهم   رعايا ولكن ما لهن دوام نظم
چنانكه دست بدست آمدست ملك بما   بدستهاي كرچنين بخواهد رفت
پس زوال نعمت دنيويدن ملول و محزون اولمغي اكا تشبيه ايدرلر كه بر طائفه
بر مجلسده مجتمع اوتوررلكن بر كمسنه ترنج يا بر تورنده كل كتوروب
درميان ايده كه هر كس بر مقدار شم ايدوب آخره ويره اتفاق بو مقوله
دست بدست اول شمامه تداولنده هر كس صاحبندن تناول ايتمك اوزره
ايكن بري سنك النه وارد قده تمتعنه غايت مايل و راغب اولوب كندو يه
مختص ايتمكه طالب اوله و صاحب شمامه الندن الوب آخره ويرمك استيجك
بو شخصك حزني و تأسف مزاجنه غالب اوله و ديه كه بن بر مقدار زمان

زمان المده طوتدوغم شمامه نيچون الدلر و بكا بر مدت المده اولمغله
مختص و منسوب ولمشكن نيچون المدن طشره صلدلر و بو مقوله المق استين
صاحبنه سفها غازايدوب سقطلر سويليه و شمامه الندن الن آدمه غضبلر
كوستروب سخطلر ايليه بو شخصك اضطرار و اضطرابي و تألمي و التهابي
اصحابنه نيجه مستقبح و مستهجن كلور ايسه كذلك اسباب دنياي فاني و آلات جهان
ناپايدار كه في الحقيقه ✽ بيت وما المال والاهلون الا وديعة
ولا بد يوما ان يرد الودايع ✽   مقتضاسنجه وديعت ماننددر بر متصرف
و مالك صوري الندن الوب آخره ويرلدكده حزن و انكسار و تألم و اضطرار
اظهار كمسنه نك فعلي شنيع و قبيح و ردا ماننده عين جفا بيدر و دخي لاحظ
اولنسه معلوم اولور بو ودايعك الدن اله تداولي و بري بريسينك
اعطا و اخذ ك تناولي موافق حكمت و مطابق نظام عالم بر عبرتدر
زيرا انسز بقاي نوع و دوام نسل و عمارت عالم و صلاح دودمان بني
آدم ميسر و ممكن دكلدر بيت ومكلف الايام ضد طباعها
متطلب في الماء جذوة نار ✽   پس اكر مطلوب كه بزدن فوت اولور
انكيچون غم جكرسز و هر مراده كه ظفر بولميه وز ملول و محزون اولورسق
مطالب و مرادات چوق و هر برينك حصولنده و دامنه امكان يوق
پس لازم كلوركه بز آلام و احزان نامتناهي يه ملاقي بلكه حزن سرمديه دايم و الم
دايمه مبتلا اولورز و دخي قوت حرص و عمل امله تابع و داده حق و قسمت روزي يه قانع
اولورز لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى اليهما ثالثا ولا يملا جوف ابن آدم

الا التراب مستدعا سنجه الی غیر النهایه وادی طلب و تبعده بو یانلر و لسان حال
وقال حقیقتده کویان اولورکه بیت پر می نشود کاسه سر ما ز هوس
هر کاسه که سرنکون شود پر نشود ⁂ فضلادن بعضی دیرلردی که اکر
دنیانک عاریت اولدوغندن غیری هیچ عیبی اولمسه اهل همت اولنلره
لایق اول ایدی که نظر التفاتنه مظهر قیلمیه و توجهین اکا روا کورمیه زیرا
تحمل رجا و اصحاب همم عوالی مجالس مردان و محافل بزرکان اوله لباس
عاریتی کیوب کلمک اختیار ایدرکمی و جامه مستعار ایله که فی الحقیقه عیب و
عاردن افتخار قیلورکمی فقیر نظم ایتمشدر نظم چراکاه دهره نزول ایلمه
بو اسی عفن در صوی بدکوار ⁂ قبای بقا ایله فخر ایلمه ⁂ نه رداولور جامه مستعار
سقراط حکیمه سؤال ایلدیلر که نیچون دایما اوقاتک سرور ایله کذراندر و هرکز
غم و غصه سکا مقارن دکلدر جواب ویردی که بن هیچ نسنه یه تعلق
خاطر ایتمزین که فقدندن محزون و ملول اولم و هیچ متاع دنیایی مطلوب ایتمزین
که عدم حصولندن کرداب الم محنتده قلمیه پس بو مقدمات که تقریر و مقالات که تحریر اولندی
عاقل لبیب اثری ملاحظه و تأمل و غافل فکر و اذعان ایله انلرده تعمق ایدیجک اخزان
و غموم دنیویه ساحهٔ قلبندن منتفی و شرارهٔ شر حرص شره کانون سینه سندن
منطفی اولوب زورق قلبنه امواج دریای غصه دن نجات حاصل و کنارهٔ امن و امان
و ساحل جزیرهٔ فراغ و طمأنینه واصل اولور و الله تعالی مفیض التوفیق و هادی الطریق

علاج مرض حسد

معلوم اولسون که مرض حسد اعظم اعراض نفسانیه و اکبر امراض نفوس انسانیه در
انسانیه در بو مرض ایله اکثر نفوس علیل و اندن خلاص و نجات بولن اقل
قلیل در نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر که ثلث لا ینجو منهن احد الظن
والطیر والحسد ⁂ نظم لمنشیه رحمة الله علیه خواجه خلق ویتش اوچ خصلت
بولمز راه نجات آندن احد ⁂ سوء ظن داخی تطیر یعنی
فال بد ایتمک و بنجیسی حسد ⁂ و دخی بیورمشلردر که دب الیکم داء
الامم قبلکم الحسد والبغضاء یعنی سزدن اوکیجن امم و طوایفده اولان
درد سزه دخی حرکت نهانی و سرایت ایلدی و اول حسد و بغض در و
بو خلق خبیثنک صاحبینک دین و دنیاسی اضراری و متعلقنک کام معیشتی اقرار
ایتمه سی اظهر و اشهر اولدوغیچون بو مرضک تحقیق ماهیت و کیفیت حصول و علت
و اسباب جود و انیت و طریق علاج و تدبیرات شفا و تصحیح مزاج ایتمه سنده
زیاده تحریر ارقام و تحریک اقلام اولندی و من الله التوفیق والتشدید معلوم
اولا که حسد اولدر که بر کیمسنه ده موجود و متحقق اولان نعمتک انده حصولندن
بی حضور و متألم اولوب زوالین طلب ایتمک و اوچ نوع اوزره در اولکیسی
اولدر که مجرد نعمتک اندن زوالین طلب ایلیه اکرچه اول نعمت کندویه کلمک
ممکن و میسر اولمیوب کندو اول مرتبه دن مأیوس ایدوکی مقرر ایسه و بو مرتبه
غایت خبث نفس و اقبح مراتب حسددر ایکنجیسی اولدر که اول نعمت کندویه
کلمک فی الجمله ممکن و متصور اوله لکن کلمدوکی و کلمیجکی مقدر و مقرر باری محسوددن داخی
زایل اولسه که برابر اولسون آنوک بکا فضیلتی میسر اولمسه دیو طلب و تمنا ایده
اوچنجیسی اولدر که نعمتک محسوددن زایل اولمه سی کندوده حاصل اولمغه امید نه

طالب اوله. و مرتبهٔ ثانیه اولکیدن دون. و ثالثه‌دن افزوندر. و اگر
نعمتك اول شخصدن زوالین طلب ایتمیوب بلکه کندوده دخی آنك مثلی نعمت
حصولین طلب و تمنا ایلسه اکا غبطه درلر. امور دینیه‌ده ایسه محبوب و مندوبدر.
اگر امور دنیویه مباحه‌ده ایسه مباحدر. و اگر نعمت حرام و مؤدی معصیت و
آثام اولان نعمته ایسه بو داخی حرامدر. خواجه نصیر ایدر که مرض حسد
جهل ایله طمعك اجتماعندن حاصل اولور. زیرا جمیع خیرات و جملهٔ مقتضیات قسمت
بر شخصده جمع اولمق حیز امکاندن و دایرهٔ تیسردن خارجدر. و تغییر
حق و ازالهٔ نعمت خلق مرتبهٔ استحاله و امتناعه داخلدر و اصلدر.
پس اگر حاسد بو نکته‌یه عالم اولیدی محنت حسددن سالم اولیدی. و کذلك نفسنده
غیرلرده‌کی نعمتلردن طمع تام و حرص بی منتها اولمیدی نفس محنت حسده مبتلا
اولمیدی. پس معلوم اولدی که حسد بو ایکی خلقدن متولددر. و انلرك نفسده
غلبه‌سندن متأید ایمشدر. و چون مطلوب حسودك نعمتك آخردن زوالی و
انتفاسی و احسان حقك خلقدن انقطاع و انتهاسیدر. و حقك نعمتی جود نامنقطع
و فیض و احسانی قپوسی خلقدن سد اولنمق ممتنعدر. پس حسود متصل غم و
الدن تهی و مادهٔ غیظ و غضبی نامنقطع و نامنتهی اولمق لازمدر. و الحسود لا یسود
دیدکلرینك معناسی بودر. و دخی اقتضای حکمت و معلوم نظر و اعتبار و تجربه
اولان اولدر که حسد حسودك و محسودك ازدیاد نعمت و ارتفاع دولتنه سبب و
داعی و کندونك ادبار حال و افنای جاه و مالنه ساعی اولور. زیرا حسد
فعل حق تعالی‌یه رد و انتقاض و قسمت قسام ازلی‌یه دخل و اعتراضدر. و

و محسودینی کمابه که مظلومدر جفا و ازا ایتدوکی سبب ایله بدبخت و مشئومدر.
و بعض افاضل بو معناده بیورمشدر که **قطعه** الا قل لمن کان لی حاسدا

اتدری علی من اسات الادب — اسات علی الله فی فعله
لانك لم ترض لی ما وهب — فجازاك بان زادنی
وسد علیك وجوه الطلب

پس غیرت الهی و حکم حکمت نامتناهی
اقتضا ایدر که بازار حاسد کاسد اولوب امور ادبار و بلاده و بازار
محسود پر سود اولوب احوالی دایما اقبال و زیاده اوله. پیر هرات عبد الله
انصاری قدس سره مستجعاتنده بیورر که. هر که دانست که قسام ازلی
در قسمت ظلم و خطا نکرد از حسد برست **نظم للمنشیه رحمة الله علیه رحمة واسعة**

چونکه ظلم ایلمدی قسمتده قسام قضا — حاسد دون نه ایچون ویرمیه اول حکمه رضا

و امام غزالی بیورر که حسدك اسباب موجبه و علل مستقله‌سی یدی نسنه‌در.
اولکی عداوت. ایکنجی تعزز. اوچنجی تکبر. دردنجی تعجب. بشنجی خوف فوت مقاصد.
التنجی حب ریاست. یدنجی خبث نفس و لؤم طبیعت. اما عداوت زیرا بر شخص آخره
عدو اولیجق آنوك نعمتی زایل و امر و عاقبتی نکبته راجع و مآل اولدوغین آرزو
مثلا بر کمسنه آخره جفا و اذا ایتسه لابد اولدخی اکا عداوت و بغض و حسد و
کین ایدوب انتقامین آلمغه طالب اولسه گرك. چون قادر اولمیه آنك
زوال نعمتین طلب و بلا و نکبتین طلب و تمنا ایدر که مجرد تشفی نفس حاصل ایدوب
تا انتقام الماغه قدرت کله. پس عداوت ضعف اخذ انتقامه مقارن اولیجق
حسد متولد اولور. اما ایکنجیسی تعززدر. یعنی محسود اولان کمسنه جاه و ولایت

یا علم وحکمت یا مال وثروت صاحبی اولسه حاسد انک تعزز وترفع ایتمه سنی
ملاحظه وتأمل ایدوب انوک تعزز وترفعنه تحمل ایده میوب نعمتنک زوالنی
طلب ایلر که آنوک کندویه تکبر ترفعی احتمالی مندفع اوله اما اوچنجیسی تکبردر
اولدر که حاسد محسوده تکبر وترفع ومحسود اکا تذلل وتفرع ایتمک استر تمنی
حاسد محسوده واصل اولوب که نعمت وشرفدر پس تذلل حاسده لاحق اولور
وبونک اکا تکبری برطرف اولیجق نفسی بوصورتدن متألم اولوب نعمت و
شرفنک زوالین وانک نیه تذلل وبونک تکبر احتمالین طلب وتمنا ایدر که
مرادنفی واصل وصورت مترقبه سی حاصل اوله وبونک صورت سابقه ایله
فرقی اولدر که انده مراد حاسد دفع تکبر محسوددر حتی صورت تساوی یه دخی راضیدر
وبوصورتده مرادی کندو تکبر ایتمکدر وتساوی یه راضی دکل زیاده متقاضیدر
اما دردنجیسی که تعجبدر آنوک مثالی بودر که کفار جناب رسالت پناهی صلی الله
علیه وسلم خلعت نبوتله تشریف اولندوغندن تعجب ایدوب ءانزل علیه الذکر
من بیننا ابعث الله بشرا رسولا دیوب شرف نبوتنک زوالین وعدم
حصولین طلب وتمنا ایدرلر ایدی امام غزالی اگرچه بویله بیورمشدر ولکن
نظره مجال وار درکه بوحقیقتده قسم ثانیدندر زیرا کفره جناب رسالت پناهه
صلی الله علیه وسلم نبوت شرفیله عزت وکندولره اطاعت وانقیاد لازم
اولمغله خضوع وذلت متوجه اولدوغیچون زوال نعمت نبوتی طلب ایدرلر ایدی
اگرچه بوتمنانک اظهارنده نفی نبوتی ادعا ودعوی نبوتدن تعجب ابتدا ایتدیلر
اما سبب حسد بوتعجب دکل بلکه تعزز مذکوردر اما بشنجیسی که خوف فوت مقاصد

مقاصد ومطالبدر انوک ماده سی اولدر که تخصیص یا اشخاص بر مراد معین
ومطلوب مخصوصی طلب ایدوب بربرینه حائل وجمله طلاب اکا واصل اولمق
احتمالی اولمیوب تزاحم حصولی قلوبدن تراحم انتفاسنه مؤدی وتحاسد حدوثنه
مفضی اولور وبو جنسدندر زوج واحدک خواتینی که ضرات اطلاق اولنور
کمال محبت وترجیح زوجلرینه مزاحمه ایدوب محاسده ایدرلر وندما ومقربان
ملوک وسلاطین وتلامذه استادان اساطین وبونلرک کبی کمسنه لر ارسنده
اولان تحاسد جمله بوقسمدندر اما التنجیسی که حب ریاستدر انوک موقعی اولدر که
برکمسنه علم وکمال ویا جاه جلال ویا ثروت مالده رئیس عدیم التنظیر ویگانه
روزکار اولمق استر بعض ابنای نوع عنده کندویه مشارکت واول تفرد ادعا
ایدوکی دیاره مداخلت فهم ایلسه آنوک اول نعمتنک زوال وفنا وکندو
افرادی نظیر لقده تفرد وبقا استر لاجرم طلب زوال نعمت مذکوره قلبنده
حاصل وحسود حیثیت درجه سنه واصل اولور وبونوع مرکز عداوت وتعزز
وتکبر وخوف مطالب مرغوبه تفکر اولنمش دکلدر بلکه سبب محض نفاست و
عین حب ریاستدر وعلما ارسنده اولان حسد غالبا بوقسمدندر اما یدنجیسی که
خبث نفس ولؤم طبیعتدر آنوک دخی وقوعی کثیردر زیرا بعض ارازل ناسی کورورز
بعض اعالی افاضله لاعن شیء بغض وحسد ایدوب مجالسده آنی تعقیب وذمله
یاد ایدوب زوال نعمتندن فرح وشاد اولور با انکه ارالرنده مرکز عداوت
یا تعزز وتکبر یا طلب مراتبده مشارکت احتمالی یوقدر بلکه محسودله راسا آشنا
ومشاهده سیله اصلا دیده گز نظری روشنا اولمشدر که محض خبث

نفس لئیمه و لؤم و دنائت طبع خبیثندندر و بو مقوله نفوس صاحبی دائما
معذب و ممتحندر و سایر کمسنه لر عزیز و رفیع اولدقجه بو ذلیل و ممتهن درر
زیرا حق تعالینک نعمت عام و کرم تامنه بخل و تشنیع ایدوب بر کمسنه یه
نعمت میسر و عزت و رفعت مقدر اولسه اولدقجه بو محنت و غمه کرفتار
کرک عالم خود ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و عزتدن خالی اولرجقمی
دکلدر و بو قسم حسدک علاجی عسیر و بو مقوله مزاجک صاحبی دوا پذیر
دکلدر زیرا سببی ذات و خبث نفسندن ناشیدر عارضی دکلدر که سببی نک
رفعی ایله مرتفع و ماده سین قطع ایتمکله مندفع اوله و کاه اولور که بو اسباب
حسدک اکثری بلکه جمله سی بر شخصده مجتمع و بو مقوله حسد غایت قوی و نا منقطع
و اکثر عداوت و محاسدات ده که ابنای زمانه ارا سنده واقعدر اسباب کثیره
متحقق اولمشدر والله تعالی اعلم **بیان منظان حسد** اکثر حسد و منافسه
امثال و اقران و اقارب و اخوان ارا سنده اولور و نه قدر بر طایفه ارا سنده
رابطه و مشارکت ارتوق اولدقجه حسد و منافست دخی ارتوق اولور مثلا
اهل مشرق مغربه حسد ایلمز بلکه بر ولایتدن اولسه دخی زیاده و اکر بر محله دن
اولسه دخی قوی اولور و کذلک ارباب علوم و صنایع کندو طائفه سینه حسدی
ارتوق ایدر طلاب علم سپاهیلره و تاجرلر دخی اهل علمه اول قدر حسد ایلمزلر
بلکه سپاهی سپاهی یه و طالب علم طالب علمه و تاجر تاجره و دلال دلاله حسدی
زیاده اولور زیرا ذکر ایتدوکمز اسباب حسد که عداوت و تعزز و تکبر و طلب
و ریاستدر و مراد واحد اوزرینه مزاحمت ارتوق اولور و بو سببدندر که

که بنی عم و اخوان و اکثر احوالده مشارک اقران ارا سنده اولان حسد
علاج و نقصان پذیر اولمز بلکه آخر عمره دک دایم و محسود موجود بلکه مفقود
اولدقدن صکره دخی قایم و باقی اولور نته کم شاعر عرب ذکر ایدر **قطعه**

ونحن بنو عم علی ذاک بیننا … زرابی فیها بغضة و تنافس
ونحن کصدع العس ان یعط شاعبا … یدعه وفیه عیبه متشاخس

و اجانب دورلر ارا سنده قلیل اولور مکر که غایت جاه عظیم صاحبی
و صیت بلند طالبی اوله که اطراف عالم و اصناف بنی آدمدن کندو یه مقارن و
مدانی و معارض و مساوی اولدوغی کمسنه لر حسد ایلیه و جملانک سببی حب دنیا
و ما فیهادر زیرا مزاحمه لره کفایت ایتمیوب ضیق اوزره اولان نیکنان جهان
و مضیوح دنیادر اما دار آخرت و نعیم جهان باقی آنده مضایقه و مزاحمه یوقدر
و آنوک مثالی علم کبیدر مثلا بر کمسنه نک مطلوبی معرفت ذات الله و سایر معارف
و علوم اولسه اخر طالبه حسد ایلمز زیرا علم و معرفتده مضایقه و مزاحمه یوقدر بر معلومی
هزاران هزار عالم اولسه جایز و بر معرفته بر کمسنه عارف اولسه ممکن و هر
بری معلومندن متلذذ و فرحان اولور و آخرک علم و لذتنه نقصان کلمز بلکه کثرت
عارفین ایله کثرة افاده و استفاده و انس و ابتهاج زیاده اولور و علای نعیم
و سعادت آخرت مشاهده جمال الحق و پادشاهکن فیکوندر و آنده هیچ
مضایقه و مزاحمه متصور دکلدر نته کم حدیث شریف جناب رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم وارد اولدی انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر
لا تضامون تشدید میم و تخفیفی ایله روایت اولنمشدر تشدید روایتنده

ضیم لفظندن اولور • یعنی بعضکوز بعضکوزه منضم اولمز سز • نته کم رؤیت
محسوسانده اولورز • تنگ مکانده پادشاه کذران کبی • رؤیت مشاهده ایچون
خلوق صفتشوب • بری برینه منضم اولورلر • تخفیف روایتنده ضیم لفظندن
اولور که غیم معناسنه در • یعنی بعضکز بعضکزی ساتر • وضیق مکان ورؤیت
عدیم الامکان اولدوغیچون بری بریکوزی مانع ودافع اولمز سز • علی کل حال سعت
ووسعت نعیم تجلی یه اشارتدر • وعدم مزاحمه دن عبارت • وسایر نعیم آخرت
دخی بو منوال اوزره ضیق ومزاحمه دن مبرا • وعدم کفایت ومضایقه دن منزه
ومتوافردر • پس طالب آخرت اولنلردن حسد منتفی • وکاسب علم ومعرفت وراغب
زهد وعبادت اولنلرک کانون سینه سنده شراره شر منافست منطفی در •
اول سبیدندر که علما ومشایخ تعلیم طلاب وارشاد وتسلیک اصحابه اینمکه
حریص ومشعوف • واوقات شریفه لری دعوت وتکمیل مریدینه مصروفدر •
نعم علمای دنیا که انلره علماء سوء دیرلر • ومشایخ اهل ارشاده تشبه ایدن
مدعی لر ارا سنده محاسدات ومنافسات • وتنافر ومنافرتلر چوق واقع اولور •
زیرا قبله توجه واراده تلری کسب حطام دنیا • وجلب تحصیل رغبت وعلیا
واعتقاد وارادات خواص وعوام • وتقدم وترفع مجلس نشین اکابر انام در •
وبو مطالب خسیسه ده مزاحمه متصوردر • وبری سینه اولورسه آخردن کیمک
مقرردر • ودخی غالب حسد شرکا وبرادرلر ارا سنده جانب ضعیف ومغلوبده
ارباب جاه ومکنت الچینده ذلیل ومنکوب اولنده ارتوق اولور • وطرف
غالبک اکثریا جمن چالی نم سلامتلرطری • وحار وخاشاک حسد ومنافسه دن

منافسه دن بری اولور • زیرا مغلوب استر که غالبک نعمتی مسلوب ورفعت و
عزتده کندویه مغلوب اوله • باری لا اقل مساوی ومعادل اولا که قلبنه آنوک
غلبه سی المندن تشفی حاصل اوله • ودایما مغلوب غالبک فکر مساوی ومعایبنه
مشتغل اولور • ونار فتنه یی اخگر کذب وبهتان ایله مشتعل ایدر مثنوی

حسودی که بیند بلند اخترم • کجا بر زبان آورد جز بدم •
چو دوران فضیلت بهد بروزم • نه بینی که دشمن بود در بهم •
مرا تا قیامت نگیرد دوست • چو بیند که در عز من ذل اوست •

ذکر بقیة الکلام فی تطهیر القلب عن الحسد من داء المنافسة والحسد •

چون مقرر اولدی که حسد قلبه مرض عظیم • ودرد صعب ایمش • پس آنوک
علاج ودواسی علم وعمل ایله اولور • اما علم نافع ومفید اولدر که سابقا اشارت
اولنان کبی تحقیق قیله سین • ویقین بیله سین که حسد سکا دنیاده وآخرتده
بالکلیه ضرردن عاری بلکه حسدک سببی ایله آنوک جانبنه دنیا وآخرتده
منفعتلر سایر وساری در • اما آخرت که ضرر اولدوغی ظاهردر که قضاء حقه
که حاکم عدل وواهب فضلدر راضی اولمیوب • دخل واعتراض ایلک وقسمت
ازلی که صانع حکیم رحمن رحیم • قوللری ارا سنده ایتمشدر تعییب وتغییر ایدوب
رد وانتقاض ایلک • بوندن ارتوق کستاخلق اولورمی • بو که بکز جرم یمه
مسیح بنده دن صدور بولورمی • توحید اهلی بن دینه کور روامی در
وایمان ادعا سین ایدنه بو فعل سزامی در • ودخی بر مسلمانه بی موجب غش وخیانت
ایلک • ونصیحت عامه اهل ایمانا حدیث شریف الدین النصیحة • قالوا لمن یا رسول

الله

قال الله ولرسوله ولعامة المسلمین موجبی اوزره واجب ایكن سن ترك
واجب قیلدك وانبیا واولیا وخیار عباد الله كه عادتلری عامهٔ اهل ایمانه
خیر نصوح وایلكلرین استمك در زیرا زمره سندن منفصل اولدك وابلیس لعین
وطائفهٔ كافرین كه ارادتلری مؤمنلره بلا ونكبت ایرشمك در فرقه سینه
منضم ومتصل اولدك اما دنیوی ضرری دخی اظهر كه محسودك احوالی منتظم و
شمل آمالی ملتئم اولدقجه سن مضطرب ومتألم ومتحیر ومتحزن مقالاتی متكلم
اولورسین بو حال ملامی دشمنكدن حل وكندوكه عقد وغم وحزنی اكا
نسبت ازرو ایدرسین كندوكه نقد ایدرسین نته كم بعض علما دیمشلردر كه
كفا من حسودك انه یغتم عند سرورك وفقیر دیدم كه حسبك من فعل
الحسد فی صدر حسودك انه ینكشف نوره حین سعودك وینحط قدره وقت
صعودك بیت بمیر تا برهی ای حسود كین رنجیست كه از مشقت او جز بمرگ نتوان رست
اگر آدمی نعوذ بالله منكر بعث وحساب ومقابلهٔ سیئات رذایلده مبطل عذاب
وعقاب اولسه بو الم قلب حاضر ومسائت وانكسار خاطر كه حسد سببیله حوالی
احواله دایر اولور ترك حسدده كافی ودفع منافسه ده وافی ایدی فكیف كه
حسد چنانكه آتش سوزان هیزم خشكی افنا ایتدوكی كبی افنا ایدر
وظلمت نور نهاری محو ایتدوكی كبی محاسن اعمالی محو وابطال ایدر وعاقل
عجب در بر فعله كه نفعدن بالكلیه عاری بلكه ضرری سایر وساری ایكن ارتكاب
ایدر هم دنیاده محنت والم ایله مضطر وهم آخرتده سخط حق وعذاب الیمه منتظر
اوله اعاذنا الله الملك الخلاق من سیئات الاعمال ورذایل الاخلاق اما حسد محسوده

محسوده دنیاده وآخرتده ضرردن عاری بلكه نفعی جانبنه سایر وساری
اولدوغی اولدخی ظاهر ومقرر اولدی كه حسد حسود زوال نعمت محسوده تمكینده
سود ایلمز بلكه هر نعمتك بر زمانی وهر دولتك بر معین مقداری واردر اول
زمان تمام اولمینجه اول مقدار كلمینجه نعمت زایل ونجم سعادت آفل اولمز كل شیء
عنده بمقدار ولكل اجل كتاب اگر حاسد دیرسه كه نولیدی حسد محسودك
زوال نعمتنه سبب اولیدی بز دیروز كه بو غایت جهل وكلام نادان ناهلدر بو
تمنا كشی كندو بلاسنی طالب ونكبتنه راغب اولمقدر زیرا حاسدك نیجه نعمتی واردر كه
محسودده در وزوال نعمتین استیجی حاسدلر انك حقنده دخی موجوددر اگر
حسد زوال نعمته سبب اولیدی حاسدك دخی جمیع نعمی زایل اولوب مبتلای بلا
وعطب اولیدی اگر تمنا ایدرسه نیم حسدم زوال نعمت محسوده سبب اولوب
زایل اولسه اما غیرلرك نیم حقمده حسدی مفید اولمیوب تمنا وطلبی باطل اولسه
بز ایدرز كه بو بر كلامدر كه غایت جهلی مصحح در زیرا تخصیص من غیر مخصص و
ترجیح بلا مرجح در حمیقی وجهلهدن بریسی سنك كبی دعوای عجب تمنای محال ایكن
اتمام دعوی تزویردن باطل تمادن اولور نیجه كه انلرك حسد وتمناسی
سنك نعمتكی باطل ایتمز سنك دخی حسدك محسودك نعمتنی زایل ایلمز اما
حسد محسودك دین ودنیاسنه نافع اولدوغی اول جهتدن مقرر
وواقعدر كه حسد محسوده موجب ثوابدر خصوصا حاسد غیبت وذكر
مساوی ایله نفع دینی ظاهردر زیرا حسنات حسود دفتر محسوده
سبب اولمغله محسوده سود اولور پس آنوك زوال نعمتین تمنا ایده سین

اما حسناتنك نعمتلرين مركون اكا اتخاف وابدي ايده سين . مصرع
زعمكده اكا عدو اولوب دور اوله سين ٭ اما حقيقتده مركون
انكيچون اعمال حسنات اشلر فرد دور اوله سين . بو نوع اخروي در
ونفع دنيوي بو دركه . هر كمسنه دوشمنى معذب وممتحن وذليل وممتهن
استر . حسود كندوي حسدي ايچون عذاب حسده كرفتار والم اضطرابله
برآزار ايدر . بوندن ارتوق نه نفع وتوقير اوله كه بر كمسنه دوشمنني
تعذيب وتحقير ايده اول سببدندر محسود حاسدنك هلاكن طلب
ايتمز . بلكه طول عمر وبقاسين استر كه دايما آثار نعمتين كوروب و
اخبار سعادتنه قولوق وروب كرفتار محنت واسير غم وبليت
اوله . قطعه لامات اعداؤك بل خلدوا

حتى يروا فيك الذي يكمدوا لازلت محسودا على نعمة
فانما الكامل من يحسد ٭ وبعض علماي ارجمند بو كلماتك
معناسي ايله شاكردلرينه نصح وپند ايدردي كه هيچ اعدا وحساد كوزه
اضرار ايچون زحمت چكمك . واراضي قلوبكزه انلرك عداوت اشجاري
تخمين اكمك . بلكه سعي ايدوب فضل وكمالكزي افزون ايدك . وعدوي
حسودك قدين خم وبغرين خون ايدك . قطعه

اذا ما شئت ان ترغم الاعادي بلا سيف يسل ولا سنان
فزد في مكرماتك فهي اعدى على الاعداء من نوب الزمان
وايضا محسود اولمق دليل فضل وكمال وعلامت جاه جلال وامارت

وامارت ثروت مال ومنالدر . مناقب امام ابي حنيفه ده رضي الله تعالى عنه
مذكور دركه . بر سائل ابن شبرمه يه بر مسئله سؤال ايدوب جواب
صوابدن عاجز اولوب ابو حنيفه حضرتلرينه واروب سائل جواب
شافي يه نائل اولنجق ابن شبرمه نك امام حقنده سوء كلامين نقل و
اشعار ايدوب . امام بو بيتي انشاد ايلدي . بيت

ان يحسدوني فاني غير لائمهم قبلي من الناس اهل الفضل قد حسدوا
وبر روايتده دخي كلدي كه . ابو عاصم نبيل حضرتنه كه امام زفر تلامذه
سندندر . سؤال ايلديلر كه ابو حنيفه يه طعن ايدرلر . وجهي ندر . بو
بو شعري انشاد ايلدي كه . نظم حسدوا الفتى اذ لم ينالوا شأوه
فالناس اعداء له وخصوم كضرائر الحسناء قلن لوجهها
حسدا وبغيا انه لدميم ٭ وابن المبارك حضرتندن دخي مرويدر
دركه . امام ابو حنيفه يه طعن ايدن كمسنه لري استماع ايتدكده اوقومشلر
مصرع ولا خير فيمن عاش غير محسد ٭ پس بر كمسنه يه حسد
ايتمك انوك فضل وكمال يا جاه جلال ايله انصاف ايلدوكنه اقرار
واعتراف ايتمكدر . بو مذكور اولنلر حسدك بالذات مضارتي در . اما
حسد آثام اخروي وسيئات وتبعات كثيره يه دخي مؤدي اولور . مثلا آندن
عداوتلر متولد اولوب . اذاي مسلم وضرب قتل ونهب مال وستم كبي شنيعه لر
حاصل اولمق مقرردر . پس عاقل بو مضارتي ملاحظه وتفكر وذكر ايتدوكجه
مقدمات مقبوله ده لسان عقلله تذكر ايدنجك حسدك تركنه وداعلى

حاصل

اولور باذن الله تعالى اما دواء عملیسی اولدر که چون حسد اکثر قلوبده
مرکوز و غالب طبایعده مجبولدر حتی طفل رضیع طفل آخر متولد اولوب
ارضاع و سایر رعایت و امتاعده کندویه مشارکت فهم ایدیجک حسد اولقدر
غلبه ایدر که مریض اولور و بعضنک هلاکنه دخی مؤدی اولمق واقع اولور
پس عاقل کندوده حرکت حسد احساس ایدیجک تمامی مقتضاسنک قول و فعلده
مخالفتی ایتمکه عزیمت ایلیه مثلا حسد محسودی ذم و قدح ایتمک اقتضا ایدرسه ثنا و
مدح ایتمکه نفسنی بشلیه و اگر تکبر و ترفع ایتمکه داعی اولورسه بو تنزللک و تواضع ایتمکله نفسی
اشلیه اگر ترک انعام و احسانه امر اولورسه پس احسان و انعامی مزید و مرکوز
عزت و اکرام جدید ایله تا که نفس حسد و عداوت ایتمکدن مأیوس اولوب بو مافیه
آثار محبت و مودته مأنوس اوله چون محسود حاسدک بو لطف و کرامتنه عارف
و تودد و مصادقتنه واقف اولیجق لابد اندن دخی محبت و وداد و آثار صفا
و اتحاد ظاهر اولور بیت بلی داند ولی کاگاه باشد که از دلها بدلها راه باشد
مقتضاسنجه جانبیندن انوار صفا و موافقت لامع و آثار محبت و مصادقت
لائح اولور بیت چون لطف تو بکذرد بخارسانها خارستانها شود بهارستانها
معناسی روشن اوله اگر شیطان وسوسه ایدوب دیرسه که محسوده تواضع
و اکرام و مجالسده مدح و ثناسنه قیام ایدرسک عجزه یا نفاقه یا کندودن خوف
ایتمکه حمل ایلر و خلق دخی کوره فلانه نیجه مغلوب اولدی دیرسنه بو وسوسه
مکر و تلبیس و خدیعه ابلیس ایدوکین تحقیق بیلوب کندودن دفع و منع ایده
و یقین بیله که عداوته اشتغال اوقات عمر شریفی سموم و افکار فاسده ایله

ایله تلف ایتمکدر و محبت و صفا عداوت کدورتندن دنیاده اولی و انفع و عقباده
اعلی و ارفع در و بو جمله که بسط و تفصیل و شرح تطویل اولندی مرض حسد
و دوا منافعنک دواء علمی و عملیسیدر بغایت نافع و مرض مزبوری حقیقتده دافعدر
اما مذاق نفسده که صاحبنه جالب ضرردر نهایتده کریه و مرور اما دوا مر اولمغله
نافع و مرض مزمن و دواء صعبی دافع اولمز اما مرد صاحب همت که طالب راحت دنیا
و سعادت آخرتدر ذکر ایتدوکمز فواید و منافعی کوش ایلر نه قدر تلخ و مر ایسه
کوز یموب نوش ایدر عون حق ایله مرض و عرضدن شفا و نجات و دنیاده مراتب و
آخرتده درجات بولور نعمت آخرک زوالین استمک برقاچ مرتبه در بعضی حسد حرام
و موجب وبال و اثام بعضی مرخص و مباح و خالی عن الاثم و الجناحدر اول مراتبی
شرح و بیان بولوازمن عیان ایده لم چون عدو بالطبع منفوردر و بالضروره مکروهدر
خصوصا که موذی اوله پس دشمن موذینک اختلال احوالی و زوال نعمت جاه و
مالین تمنا و طلب و سؤال ایتمکدن قلب بالکلیه خالی و سینه بالتمام صاف اولمق
میسور بلکه مقدور دکلدر دشمنه دخی خیرخواه اولوب قلبدن ضررینی طلب
و مسائته راغب اولمق دائره امکاندن بیرون و حوصله بشریتدن افزوندر
نته کم دیمشلردر که جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و بغض من اساء علیها
پس بو حال نامحموده که تمنای زوال نعمت محسوددر بر قلبده که حاصل اوله اول
قلبک اوجدن خالی دکلدر اولکی قسم اولدر که فریب شیطان و مکر نفس
نافرمان سببی ایله بو فعل قلبی صاحبی اعضا و جوارحه اظهار و قول و فعل و لسان
و ارکانله محسوده اسائت و اضرار ایده بی شک نفس و حسد حرام و واصل و قلبده

موجب اثم وعقاب اولجق مرض حسد ومنافسه حاصل اولمشدر توبه واستغفار
قیلمق وترك اصرار واظهار ایتمك كرك متعسر اولورسه علاجات مذكوره ایله
تدبیر ایتمك كرك ایكنجی قسم اولدر كه ظاهرده حالت مزبوره اخراج قول وفعلله
اسات واضرار اولنمیه اما قلبده ارادت وتمنای زوال نعمت محسود باقی ومقرر
ونفده بو حالت اولدوغنه كراهت اولمیه آه بو حالت قلبمدن كیده ایدی عنایت
حق قلبمی بو مرضدن خلاص ایده ایدی دیمیه سین امام غزالی قدس سره بیورركه
بو صورتده دخی جرم وعصیان مقرر ومرض حسد ورذیلت منافست ایله زلال
خصال مكدر اولمشدر زیرا حسد فعل قلب ومرض نفسانی در اعضا وجوارحه
سرایت وقول وفعلله تقویت وعنایت اولنمق لازم دكل بلكه قول وفعل كه محسودك
اضرار واسائتنه متعلق اولور آخر معصیتلردر قول كذب ومساوی ونمیمت در
وفعل دخی بخلین حرام وموجب اثم در اوچنجی قسم اولدر كه اول حال نامحمود كه تمنای
زوال نعمت محسوددر خاطره خطور ونفس اكا شعور ایدنجك كاره ونفور اولوب
مقتضای طبع بشر ایله خاطره اولنی مستدعای عقل صحیح وشرع صریح اوزره
مهما امكن ظاهر حقیر مبغوض قلبده اولدوغنه وخاطره كلدوكنه راضی
اولمیجق حسد مذموم مرتبه سینه وارمز وبو حالت صاحبی عقلا وشرعا
مطعون وملوم اولمز پس اقل مرتبه بودر كه بو حالدن تجاوز ایتمیه و
اول ایكی قسم درجه سینه وارمیه چون حسد كه اعم امراض واشد اعراض در
شرع ونیاده علاجی ممكن اولدقچه وصف وعیان قیلندی بعض رذائل
نفسانیه وامراض نفس انسانیه واردر كذب وصلف وبخل وریا وانلرك نظا

نظایری نه وار ایسه انلرك دخی طریق علاجن عیان وساحه قلبدن
كیفیت ازاله واخراجن بیان ایده لم خواجه نصیر بو مقامده كذب وصلف و
بخل وریا علاجاتن علی وجه الاختصار ایراد ایدوب ختم كلام ایتمشدر اما
مقام مقام تفصیل وموضع شرح وتطویلدر واكثر نفوس اول امراض ایله مختل
المزاج وطریق علاجنك معرفتنه محتاجدر اول سببدن بزكبرای حكمت وعلمای امت
كتابلرندن تحصیل وفكر كلیل ونظر علیل ایله ایجاد وتكمیل ایدوب كمزی ذكر
وایراد ایلدك امیددر كه كندو نفسمزك یا بر مؤمن برادرك بو امراضنك
بعضنه بالكلیه توفیق علاج وتصحیح مزاج ایتمكله مثاب ومأجور اولهوز

ذكر امراض وآفات لسان

طالب نجات وكاسب درجات اولنده معلوم اولسون كه آفت لسان اعظم آفات
واشد مخافات در واكثر بنی آدم الناس حصاید السنتهم بیورلدوغی كبی بلای
رسیدۀ زبان ومحنت كشیدۀ لساندر بیت از زبان با تو صد زیان باشد
خود زبان صورت زیان باشد واغلب افراد عالم لسانی سبع اذا اطلقته
اكلنی دینلدكشی مجروح انیاب ومخالب قول دروغ وزبان كاذب در بیت
خسرو زبان كاذب خود را صفت مكن شمشیر چوبر اكمر زرنه بسته اند
اگرچه لسان عضو شریف ونعمت نطق انسانه نعمت عظمی وسعادت كبری در
زیرا ایمان كه سرمایۀ سعادتدر وبر اذكار اما ومطلب اعلی ومقصد اقصی وحق جل و
علایه موجب قرب زلفی در واذكار حضرت رحمان وتلاوت منزل فرقان
قرآن وسایر اعمال صالحه ومثوبات كه بو عضو ایله حاصل وآثار بركاتی مكشفه

واصل اولور اکثر من ان یحصی واشهر من ان یخفی در وکوهر حمد که حلیهٔ عبد
عبد ایدوکی منصوص بو عضوه مخصوص در زیرا لسانڭ محمودی وصف جمیل علی
وجه التبجیل در کرکسه مقابلهٔ نعمت محموده جاری کرکسه مقابلهٔ نعمتده
اولمقدن عاری اولسون بخلاف شکر که قلب وجنان وجرم لسان واعضا
وارکانله اولور اما مقابلهٔ نعمتده اولمغه محصور ونعمت مقابلهسندن
ماعداده غیر مذکوردر پس لسانڭ فضایلی بسیار ومنافعی بیشمار اما مضارّی
دخی بی حساب وآفات شروری خارج حوصلهٔ کتابدر لاجرم اکثر صلحا و
اغلب حکما صمت وسکوته ترجیح وضروری اولمیان موضعده قصر زبان وطیّ
لسان ایتمکی تصحیح ایلدیلر وبعض بلغا دیمشکه جمال المرء فی طیّ لسانه لا فی
طیلسانه فقیر بونی نظم ایتمشدم نظم لمنشیه رحمه الله تعالی علیه

جمال المرء لا فی الطیلسان   ولکن ذاک فی طیّ اللسان

جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم واصحاب کرام رضی الله تعالی
عنهم وعلمای عظامدن رحمهم الله مدح سکوت وذم کثرت کلامده احادیث
وآثار وحکایات واخبار بیحد وبیشماردر وبو جملهدن من صمت نجا الصمت
حکمة وقلیل فاعله من توکل لی ما بین لحییه ورجلیه اتوکل له بالجنة لحی چکه
دیدکلری استخواندر یعنی برکسنه دهان وفرجین حفظ ایلسه مصرع
بن اکا جنته ضمان اولورین نظم لمنشیه رحمه الله تعالی علیه

برکه حفظ ایتدی فم وفرجنی فی کل زمان   انبیا فخری اکا جنت ایچون اولدی ضمان

ودخی بیورمشلردر من سره ان یسلم فلیلزم الصمت نظم لمنشیه رحمه الله علیه کر

کر دلرسڭ اوله سڭ سالم   ایکی عالمده صمته اول لازم

ودخی اول حضرتدن صلی الله علیه وسلم مرویدر که بیورمشلر اذا اصبح ابن
ابن آدم اصبحت الاعضا کلها تستکف اللسان ای یقول اتق الله فینا فانک
اذا استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا نظم لمنشیه رحمه الله علیه

هر صباح اعضای آدم در لسانه کای لسان   ساکت اول کم تن سلامت بولمز اولمز سلیم
کجرو ز بز جمله کجرو اولورسڭ سن بکون   مستقیم جمله مز کرسن اولورسڭ مستقیم

ابن مسعود رضی الله عنه صفا اوستنه چیقوب دیرایدی که یا لسان قل خیرا
تغنم او انصت تسلم من قبل ان تندم قطعه نظم لمنشیه رحمه الله تعالی علیه

ای جرم لسان حذر دی کم غانم اولورسین   یا باری سکوت ایله که تا سالم اولورسین
کر ساکت و یا ناطق خیر اولمیهسین سن   تعیین بیلورین کم صوڭ اوجی نادم اولورسین

وحضرت عیسیدن صلوات الله علی رسولنا وعلیه مرویدرکه اصحابی دیدیلرکه بزی
بر عمله دلالت ایله که جنته کرمکه سبب اوله بیوردی که اصلا نطق ایلمک دیدیلرکه
بوکا قادر دکلوز بیوردی که خیردن غیری نطق ایلمک وحضرت سلیمان علیه
صلوات الرحمن بیوردی که اکر کلام سیم خام اولسه سکوت زر خالص در
نظم لمنشیه رحمه الله   سوزڭ اولسه دخی وار سکوت قبل که سکوت
نه در در ایکی کوزم لعل در ویا یاقوت   اکر سؤال اولنورسه سکوتڭ بو قدر
فضیلته موجب ندر جواب ویرورز که کلامده آفات ومهالک ومخافات
واردر که ذکر وتعداد ایلسک کرک واول آفاتڭ اکثری نفس امارهیه مشتها
ومطلوب اولور وتسویل شیطانله قلبه لذیذ وخوب کلور وتحریک جرم لسانده

تعب و مشقت یوقدر. و اول آفاته نفس و شیطاندن دواعی و بواعث چوقدر
و انلرك حفراتندن چوق کمسنه غافل. و سوء عاقبتنه جاهلدر. پس سخن
بحر مواج کبی حوضی موجب ندامت. و سکوت کنار ساحل کبی مقر امن و موطن
سلامتدر. بالکه سکوت سبب فراغ خاطر و فکر. و موجب عبادت و ذکر. و مورث
رزانت و وقار. و دافع تذلل و احتقاردر. روایت اولنور. داود علیه السلام
تعلیم ملك علام ایله جبه و جوشن صنعته اشتغال ایدرکن لقمان حکیم حاضر
اولدی. خاطرنه کلدی که بو نه نسنه در دیو سؤال ایلیه. نیه رزانت و وقار ایله
عامل اولوب سکوت ایلدی. چون تمام اولنجه داود ایتدی جنکده حفظ نفس
ایچون نه خوب نسنه در. پس حضرت لقمان الصمت من الحکمة بیوردی. نظم

العلم زین والسکوت سلامة — واذا نطقت فلا تکن مکثارا
ما ان ندمت على سکوتی مرة — ولقد ندمت على الکلام مرارا

و ارباب سلوکك مدار وصولی التی نسنه ده حصر ایدوب بو بیت مشهوره ده
جمع ایلدیلر. نظم جوع و صمت و سهر عزلت و ذکر بدوام — ناتمامان جهان را بکند کار تمام.
امام غزالی ایدر. صمت امر لازم ایدوکنه دلیل بودر کلام درت قسم در. مضر محض
و نافع محض. ضرر و نفعی مشتمل اولان. و نفع و ضرردن خالی اولان. مضر محضك
تکلمی جایز دکلدر. بلاشبهه ضرر و نفعی مشتمل اولنك دخی کذلك. زیرا ضرری
نفعنه دکمز. والعناء زیادة. ایکی سندن خالی اولان دخی ناجوزدر. زیرا که
عبث محض و تضییع زمان و وقت که موجب خسران و مقتدر. مثلا نافع محض
اولان قلدی. پس معلوم اولدی که کلامك اوچ ربعندن سکوت واجب
ممکن

ممکن رجع واحدك نطقی مناسب المیش و اول بر قسمده دخی آفات خفیه اولمغله
دقایق ریا و تصنع و غیبت و تزکیه نفس کبی محتمل در. پس ظاهر اولدی که
رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم. من صمت نجا بیوردوغی عین صواب
و فصل الخطاب و جوامع الکلم دندر که. او بیت جوامع مقتضاسنجه مخصوص جناب
رسالت قبابدر علیه الصلوة والسلام. پس آفات کلامی تعداد و هر برینك
اسباب و علاماتی و علاجاتن ایراد. و حضرت امامه اقتدا ایدوب اولا خفیف
ابتدا بعده غلیظ و اغلظ اولنلر ایله تکمیل و تتمیم. و طریقه حسن تعلیمی که
اسهلدن اخذ و ابتدا. و اصعب ایله ختم و انتهادر. رعایت ایدوب خفایای
خلایای آفات کلامی افهام و تعلیم ایده لم. ابتدای تقسیم معلوم اولسون که
آفات کلام حضرت امام نبیه و اعلام بیوردوغی اوزره یکرمی آفتدر.
اوکلی آفت مالایعنی در. یعنی دنیاده نفعی ظاهر و فایده سی مرجو اولمیان کلامی
سویلمکدر اکرچه کذب و غیبت و فحش حرام در. انلردن اجتناب واجب در. اما مال
یعنی فی الجمله مباح دخی اولورسه طالب کمال اولنلره ترکی مناسب در. زیرا
تضییع زماندر. و تضییع زمان موجب خسراندر. اکر او زمانده جلال و عظمت
حقده تفکر اولنسه احتمال ایدی نفحات مواهب حقدن اول عطیه لر اولیدی که
حسابه کلمیه یدی. یا انکه زبانك فرسوده اولمزیدی و کاتب اعمالك رنج بیهوده
چکمزیدی. و دفتر اعمالك عبث ایله مختلط اولمزیدی. یا اول کلامك ذکر و تسبیح و
حمدی اولیدی. مثوبات جلیله حاصل اولیدی محتمل ایدی. پس بونك کبی
فوایدی انك کبی زوایده تبدیل ایتمك عاقله لایق دکلدر. حدیث شریفده وارد
وارد

من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه وبوندن دخی شدید وعید وارد.
اولمشدر. روایت اولنور که انصاردن بر جوان احد غزاسنده شهید
اولدی که سد جوع ایچون سینه سینه سنک باغلمشدی والده‌سی یوزندن
غبارینی سلوب هنیئا لک الجنة دیوجک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بیوردیلر نه دن بلدک شاید که مالا یعنی سویلر یدی یا بهم ومحتاج اولمدوغی
نسنه منع ایلر یدی اوله امام غزالی ایدر که مالا یعنی نک حدی اولدر که هر سوز که
سویلمدوکک تقدیرجه متضرر وآثم حالا ومالا اولمیه‌سین. مثلا بر طائفه ایله
تحدث ایدریکن ایلدوکک سفرلری وکوردکک جبال وانهار واجتماع ایتدکک
شبان ومشایخ وانلردن مشاهده ایتدکک احوالی حکایت ایلیه‌سین. لیس
بو کلماتدن سکوت ایلسک دینی ودنیوی ضرر مترتب اولمز یدی. هر چند
وقت ایلسک مبالغه دن وبعض کمسنه لری ذم وغیبتدن وکندوکه مشاهده
اقالیم ولقای مشایخدن حاصل اولان عجب وتزکیه نفسدن احتراس و
احتراز ایلسک تضییع زمان وزمان که ذکر وتسبیحه اجرا ایتمدوکک
خسران دکلمیدر. وجمله مالا یعنیه بلکه حرام اولان معقوله دن سؤال در
همنشینکدن که بو کون قنده ایدک وقنده کلورسین که تضییع وقت
اولدوغندن غیری صاحبکه زحمت ویررسین. زیرا شاید بر یردن کلکه
ذکر ایتمکه حیا ایده اگر حقیقتی دیرسه کندو متألم اولور. کذب ایدرسه
آثم اولور. سکوت ایدرسه جواب ویرمدی دیوسن بی‌حضور اولورسین
یا خود دیلمدوکی نسنه صوره‌سین. شاید که نفسی بلمزین دمکدن محجوب

محجوب جواب غیر صواب ویره یا خود عبادتندن سؤال ایلیه‌سین. بو کون
صایم میسین دیه‌سین نعم دیرسه شاید عجب وریایه مبتلا اوله. اقل
یا بکون عبادتی سر درجه سندن که عبادت جهردن نیجه مرتبه زیاده در
تنزل ایلیه. بو جمله آفاته سن سبب اولدک. اگر فضول کلام ومالا یعنی
حدیثی ترک ایده ایدک بو آفاتدن صاحبک ومخافاتدن سن سالم اولیدک.
اگر ذکر وتسبیح ایده ایدک نیجه ثوابلر بولیدک. پس علاجی بودر که ملاحظه
ایده که موت وفنا در میانه وانفاس رأس مال انسان زمان عمر سبق ایدوب
اوکدن الحق میدان. وبو رأس مال الله تحصیل سعادت ممکن ایکن تضییع ایتمک
غبن عظیم در. اندر **نظم** الیس من الخسران لیالیا تمر بلا نفع وتحسب من عمری
بو علم جهتندن علاجدر. عمل جهتندن عزلت نوع بشر یا دهانه وضع حجر یا لزوم
سکوت ایتمکه عظیم همت واقدام که لسان سکوته معتاد اولوب که اختلاط دخی
ایدرسه بلکه اول محله سکوته مالک اوله لکن اختلاط ایدوب حفظ لسانی ایتمک
غایت دشوار در. **ایکنجی آفت** فضول کلام در یعنی فهم اولان موضعده قدر
حاجتدن زیاده ایتمک یا بر کره سویلدکدن صکره ینه اعاده قیلمق یا اختصار
ممکن ایکن اطناب وتطویل واجمال ایله مرام حاصل اولورکن بسط وتفصیل ایتمک کبی
بو دخی مالا یعنیه قریب بلکه اندن قسمدر. بعض صحابه دن مروی در که بکا بعض
کمسنه تکلم ایدر. بکا اکا جواب ویرمک ماء بارددن مشتهی کلور. اما ایتمزین
فضول کلام اولمقدن خوف ایدرین دیر ایدی. بو آفتک علاجی آفت اولی کبی در.
اوچنجی آفت خوض باطل در یعنی باطل نسنه لره شروع ایلمک اخبار عشق

حرام و احادیث خمریه و فسق و آثام و ذکر تنعمات و ترفهات ملوک ظلمه
و جبابره و نوادر لطایف فحشیه ایلمک کبی بو آفتک اوکلیلردن افحش در
زیرا آنلر ترکی اولی بو حرامدر و حدیث شریفده وارد اولمشدر که اکثر
الناس خطایا یوم القیمة اکثرهم خوضا فی الباطل یعنی قیامت کوننده خطیه‌لری
و کناه‌لری چوق اولان دنیاده خوض باطلی چوق ایدنلردر و قران عظیمده
وکنا نخوض مع الخائضین بونک علاجی ملاحظه ایتمکدر بر فعل که ترکی اولی
وافضل و تضییع عمر اولدوغندن غیری تحصیل وبال و خطیه ایتمکدر ∴

دردنجی آفت مرا و جدال در

شریعتده منهی حکمتده مذموم در حدیث شریفده وارد در من ترک المراء
وهو محق بنی له بیت فی وسط الجنة من ترک المراء وهو مبطل بنی له بیت
فی ربض الجنة یعنی جدال و خصومتی حق الندده ایکن ترک ایلینه جنتک وسطنده
منزل بیلور حق الندده دکل ایکن ترک ایلینه کنار جنتده منزل بیلور مراء و جدال
غیرک کلامنه دخل و اعتراض و اویله دکلدر دیو رد و انتقاض ایتمکه دیرلر
وانک موجبی اکثر یا ترفع و تکبر و اظهار فضل ایتمکله آخره تجبر ایتمکدر پس علاجی
اولدر که بر کمسنه بر کلام سویلسه حق ایسه قبول و تصدیق اولنه باطل ایسه
امور دنیویه‌دن ایسه سکوت قیلنه امور دینیه‌دن ایسه رفق و نصیحت طریقی
اوزره اعلام اولنه جدال و نزاع طریقنه اقدام اولنمیه بعض علما دیر ایدی بر کمسنه
بر مجلسده خطا سویلسه یا لفظ جهتندن یا معنی جهتندن اول مجلسده آنی
تخطئه و موضع خطاسین بیان و صوابه ارشاد ایلمه زیرا آنم سندن نی منت تعلیم

تعلیم ایدر منم سکا عدو اولور و چون بو آفتک سببی تکبر و ترفع در
پس اکثرک علاجی سبقت ایلدی بو کا دخی علاج در و ذکر ایتدوکمز فواید
و مضارتی دخی ملاحظه نافع در

بشنجی آفت خصومت در

مرا و جدالدن
اشد در زیرا مرا و جدال محضا بر کشینک کلامنی رد و سوزینه مناقشه در
قدیمدن خصومت باقی و دایم مخالفت و شقاق یوقدر اما خصومتده
قدیمدن مخالفت و منازعت مستمر اولور شقاق و عداوت کرک مثلا
اصحاب سنی و احزاب رافضی آراسنده اولان کبی امور دنیویه‌ده خصومتلری
و نزاعلری ولوب ایکیجون کلامنی و مقالسنی ترزیف ایتمکدر و بو خصومت
اول وقت حرام اولور که کندو طرفی باطلده اولدوغین بیلور اوله یا حق
کیمدر بلمز اوله دعوالره وکیل اولمق عادت ایدن کمسنه‌لر کبی که بیلدیکن دخی وکیل اوله
حق الندده اولان کمسنه دخی ادب و وقار له مقصودین تقریر ایدوب قدر
حاجتدن زیاده کلام فضولی و ندای خصم و شتم و انعاض ایتمز سه خصومت
مرخص و مجوز اولور یعنی کمسنه محضا غلبه و اذلال خصمی ایچون خصومت ایلز
حتی خصومتی تمام واو انکندویه واصل اولدقدن صکره قبول ایتمیوب آخره نسنه
ایثار و اعطا بلکه بیانه رمی و القا ایدر و مقصودم اکه غلبه در یوخسه مال دکلدر دیر
و بو حلو خبیث و فعل باطل در و بو مقوله خصومته مباشرت ایدن احمق و جاهلدر
موجبی ترفع و تکبر و تشنعت و تجبر در و خصومت دنیاده موجب تشویش خاطر
و تفرقه حال و آخرتده مؤدی عذاب نکالدر و ترکی دارنده حضور و سعادت
و سلامت در. **التنجی آفت تضییع کلامدر** یعنی کلامده اصطلاحات و عبارات

واساجع واستعارات کتورمکه حریص ومشغوف اولمقدر و بو حالده دخی طلاب
فضیلت وکاسب مثوبت اولنلره جایز دکلدر زیرا تضییع اوقات اولدوغندن
غیری شرعاً مذموما عقلا ممنوعدر حدیث شریفده وارد اولمشدر انا
واتقیاء امتی براء من التکلف و دخی بیورمشلردر ان ابغضکم الی و
ابعدکم منی الثرثارون المتفیهقون المتشدقون ثرثار کثیر الکلام اولان کمسنه در
باطل وعبث نسنه لرده متفیهق کلامنی چوق وبلند طمطراقله سویلیندر و
متشدق فصاحت اوزره سویلمک ایچون شدقنی یعنی طرف دهانی اکوب
اظهار فصاحتده تکلف ایدن کمسنه در پس بو حدیثدن مفهوم اولدیغی
بویله ایدن کمسنه لر حضرت رسالت پناه قتنده صلی الله تعالی علیه وسلم مبغوض
ومردود واندک مجلس سعادت نکاهندن مبعد ومطرود ایمش دعاده سجع تکلف
ایتمک دخی مکروه اولدوغی بوکا مؤید در بر کمسنه سجعله تکلف ایدوب دعا
ایدرکن ائمه دن بری استماع ایدیجک ایتدی بیلورسین زیرکه فصاحتی
صنترسین امالی تکلف عفوا صفوا سجع واقع اولسه لا بأس در نته کم بعض ادعیه
مأثوره ده وارد اولمشدر اللهم اعوذ بک من علم لا ینفع وقلب لا یخشع ودعا
لا یستمع ونفس لا تقنع وبطن لا یشبع و دخی علما وخطبا اوایل کتب وخطبه لرنده
ایراد ایندکلری کلمات فصیحهٔ مسجعه و مواعظ واداب بلیغه مصنفه بو قسم ممنوع
وکلام متکلف مصنوعدن دکلدر زیرا اندن غرض قلوبی ترقیق وقبول حقه
تحریک وتشویق در زیرا رشاقت ولطافت لفظ قبول نصیحت وتأثیر وعظ
ایتمکده محکم مؤثر در و قلبی افعال قبیحه دن قبض واعمال حسنه جانبنه بسط

ویرمکده غایت مفید در آیات قرآنی و تنزیل سبحانیده رعایت
فصاحت لفظ و براعت ترکیب وتشابه اواخر واوایل وتناسب مقاطع و
فواصل اولندوغنک جمله حکم باهره و فواید عزیزه سندن بری بودر
اما ممنوع و مذموم اولان مخاورات ومحاطباتده که قضای حاجات وتحصیل مرادات
ایچون سویلنور واکا عوام کلام روزمره دیرلر آنده استعمال فصاحت و تکلف
اساجیع وایراد اصطلاحات وعبارات وتکثیر تشبیهات واستعارات ایتمکدر زیرا
تکلف بی فایده وتصنع باردر باعث اظهار فضل وتمیز وریا ورعونت در
ومخاطبه اکثریا کسر نفس وتألم ایجاب ایدر وبو فعلک صاحبی بارد وثقیل عد اولنور
واکثریا ارباب مضاحک ومساخر بو مقوله کمسنه لره تقلید محاکات ایدوب
اضحاک ناس ایدرلر وبالجمله فایده سی یوق ومضراتی چوقدر اول سببدن
عقلا قبیح وشرعا متعلق نهی صریحدر یدنجی آفت فحش وسب وشتم
وقذف ایتمکدر واکا بذائت لسان دیرلر بو مقوله فحش وسب وشتم کذب
ایسه حرام وموجب جرم واثام ایدوکی ظاهر در اما کذب کلسه دخی فحش وسب و
شتم بر هر حال عقلا مذموم وشرعا حرام وصاحبی ملوم در وبونک سببی خبث
طبیعت ودنائت وخباثت جبلتدر وحدیث شریفده وارد اولمشدر که
ایاکم والفحش فان الله تعالی لا یحب الفحش و دخی بیورمشلردر که لیس المؤمن بالطعان
ولا بالفاحش البذی روایت اولنور که یهودیلر لعنهم الله بر طائفه
جناب حضرت رسالت دستکاهی یه صلی الله علیه وسلم کلوب السلام علیک
دیرکبی اولوب السام علیک دیدیلر سام لغتده موت معناسنه در حضرت

علیه الصلوة والسلام علیکم دیو جواب ویردی عایشه رضی الله عنها
صبر ایده میوب انلره شتم و سب ایتدیکده حضرت منع ایدوب یا عایشه
علیک بالرفق بیوردیلر عایشه ایتدی یا رسول الله دیدکلرینی استماع بیورمدیکمی
بیوردیلر بلی ایشتدم ولکن علیکم دیو کلمه رد ایلدم ان الله رفیق یحب الرفق
فی الامر کله مؤمن عاقل و مرد حکیم حسن خلق و تهذیب لسان و اجتناب
تفحش و بذائدن و اکتساب آداب و اخلاق حسان ایتمک استرسه اکا بو حدیث کافی و
وافیدر ابراهیم بن میسره دن مرویدر که یحشر الفاحش المتفحش یوم القیمة
فی صورة کلب و بو اثر محتاج بیان نظر دکلدر زیرا آدمی هر خلق خبیثه و سیرت
مذمومه او زرینه اولورسه فردای قیامت بر حیوان شکلنده بعث اولنور که
او صفت انده غالبدر چونکه فاحش متفحش دنیاده کلب عقور کبی هرکیمسنه
صباح و مر ایدوب واستین و دامانن بیشوب اذا و تحقیر ایدر
پس اکر کلب صورتنده محشور اولورسه بعید و دور دکلدر واحنف بن
قیسدن مرویدر که ادوء الداء اللسان البذی والخلق الدنی امام غزالی
رحمه الله تعالی علیه ایدر تفحشک حدی و حقیقتی اولدر که امور قبیحه الفاظ صریحه ایله
ذکر ایلیه مثلا جماع و اعضاسی الفاظ صریحه و القاب قبیحه ایله که اهل فساد آره سنده
معروف و اهل صلاح اندن اجتناب ایله موصوفدر ذکر ایلیوب کنایت و ستر ایله
سویلیه و کذلک تبول و تغوط دخی لفظ صریح ایله ذکر اولنمق تفحشدر قرآن
عظیمده جماعدن مس و دخول و صحبتله تعبیر بیورلدوغی بو ادب رعایتی
ایچوندر و بو مقوله الفاظ و القاب اکثریا تفحش و شتم صددنده ذکر اولنور

اولنور و بعضی بعضندن متفاوتدر اوایلی مکروه و اواخری حرام و محظوردر و
نسا و حرم دخی مجالسده اسملری ذکر اولنمیوب کنایت و رمز ایله اکلتمق کرک
و تفحشک سببی یا ایذای غیردر یا اختلاط اهل فسق و فساقدن ناشی سببی ایله لسانی تفحشه معتاد
اولمقدر علاجی قبحنی تذکر و احادیث و آثاره تفکر ایتمکدر سکزنجی آفت لعن الانسان
یا حیوان یا جماددر ولعن رحمت حقدن دور اولسون دیمکدر نهی لعن حقنده
احادیث چوقدر المؤمن لیس بلعان کبی و بعض روایاتده کلمشدر که مؤمنک
لعنی قتلنه مساویدر و مذمت لعن مرور ایتمشدر امام غزالی رحمه الله تعالی ایدر
لعن اوچ مرتبه در اولکی مرتبه اولدر که لفظ اعم ایله اوله لعنة الله علی الکافرین
دیمک کبی ایکنجی مرتبه اولدر که لفظ اخص ایله اوله لعن الله علی الیهود و علی الروافض
دیمک کبی اوچنجی مرتبه اولدر که لفظ معین ایله اوله لعنة الله علی ابی جهل و
لعنة الله علی یزید دیمک کبی اولکی و ایکنجی مرتبه جائزدر لکن فروع مسلمیندن
اهل بدعت حقنده خطر واردر دقت نظر کرک زیرا بعض فروع علاقه دن
اولمغله لعنه استحقاقلرنده شبهه واردر پس عوام اندن منع اولنمق کرک
اوچنجی مرتبه اکر شرعیده کفر ایله ختم اولدوغی ثابت ایسه فرعون و ابو لهب کبی
لعن جائزدر والا اکر احیادن ایسه یهودی معین کبی جائز دکلدر زیرا کفر ایله
ختم اوله جغی معلوم دکلدر امواتدن ایسه ایلمک اولیدر شاید اسلام ایله ختم
اولمش اوله خصوصا که کافره لعنت ایتمکده ثواب یوقدر اقلی ما یکون عبث
قسمندن اولور حتی بر کمسنه ابلیسه دخی لعنت ایتمسه ترک واجب ایتمش اولمز
پس لعنت بدلی تسبیح و تهلیل ایله ثوابلر بولور نیه لعنت ایتمک دخی بو یله در

زیرا یزید قتل حسین واهل بیته رضی الله عنهم امر و رضا ویردوکی مقرر
دکلدر ایتدی ایسه شاید که توبه ایتمش اوله عم نبی صلی الله علیه وسلم حمزهٔ رضی الله عنه
قتل ایدن وحشی ایمانه کلدی وثابت اولدی قبول اولندی لعنت ایتمکده ضرر
یوق ایتمکده خطر وار پس ترکی افضلدر انوک بدلی تسبیحه مشغول اولمق
اکملدر بو کلام امام غزالیدر بغدادده مرحوم مدرس نظامیه و مفتی شافعیه
ایکن استفتا اولنوب ویردکلری جواب فتوی و کتاب احیاده ذکر
ایتدکلری بودر اما کم اول فتوا ائمهٔ شافعیه و شرکاء امام غزالیدن اولان
امام الکیا الهراسی جواب یزوب جواز لعنه فتوی ویرمشلردر و متأخریندن
چوق کمسنه لر جمله تحریر محقق سعد تفتازانی یزیدک کفر و ضلالی متواتردر
دیو لعنتده شبهه ایتمزلر اهل بیت نبی صلی الله علیه وسلم اساریسی کبی حجاب
کشوردکلری و دندان مبارک حسینه رضی الله تعالی عنه قضیب ایله ضرب
ایتدوکی حتی صحابه دن حاضر اولانلر بی اختیار دیدی کید رقضیبکی که اول در تر
دندانی صدف اسمان شرف دهان فخر کائنات تقبیل و تلثیم ایتدوکی کورمشلردر
وایکی غنچهٔ آل عبا حسن و حسینه ریحانتای من الدنیا بیوردوغی ایشتمشلردر
و بونک امثالی روایات که متضمن تحقیر اهل بیتدر حال انکه تنزیلده انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم انزال اولمشدر اکرچه هر بری
آحاددن ایسه مجموعی متواتردر واهل بیتی قتل و تحقیر و خصوصا ریحانهٔ باغ
ابی القاسم محمدی صلی الله علیه وسلم بو وجهله ازلال قیلمق وکل خوشبوی
آل مصطفی یی سموم کربلای کرب و بلاده خاکپای ایتمک مجرد کبیره مرتبه سنده قلمز

بلکه تعظیم جناب حضرت نبوت مآب صلی الله علیه وسلم منافی اولدیغیچون
کفر مرتبه سنه واصل اولمشدر نظم جز بچشم و چهرهٔ مسپر خاک آن ره کان همه
نرکس چشم و کل رخسار آل مصطفاست ✱ سنکها بر سینه کوبا جامها در نیل غرق
میر و نالان فرات آری ازین غم در عزاست ✱ بعض فاضلدن بو مسئله سؤال اولنمق
دیمش که کتب فتاویده مذکوردر برکمسنه حضرت نبی صلی الله علیه وسلم قباغی
سوردی دیسه لر اول بن سومزم دیسه کافر اولور ظاهرا اول حضرتک حسینی
حضرتنه محبتی ایله قباغه محبتنک مناسبتی یوغیدی پس حسینه بو بلایا اهانت
اذلال ایدن اول حضرته صلی الله علیه وسلم نه ایتمش اولور مشهوردر که
زمان قتل حسینده واهل بیتده جنیلر بو بیتی انشاد ایتدیلر شعر

اترجو امة قتلت حسینا	شفاعة جده یوم الحساب
وهذا فی المثال لمن یرجی	علی العصیان وجدان الثواب

بعض شعرای اهل بیتک بو معناده قصیدهٔ بدیعه سی واردر بر ایکی بیت تحریر اولندی نظم

مدارس آیات خلت من تلاوة	ومنزل وحی مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخیف من منی	وبالبیت والتعریف والجمرات
دیار علی والحسین وجعفر	وحمزة والسجاد ذی الثفنات

لکن فقیر ایدرین جواز لعنت دیرلر ایسه فی الجمله جوازه طریق واردر
اما اولی و افضل ترکیدر زیرا لعن یزید واجب و مندوب دکلدر بلکه
احتمال عدم جواز وار پس لسانی لعنه معتاد ایتمیوب روافضه تشبه ایتمکدن ابا
نفسکی ابعاد ایتمک اعلی و اکمل و طالب سعادت اولنه اولی و افضلدر

ودخی معلوم اولسون که بر کمسنه یه بد دعا ایتمك دخی عقلا مذموم شرعا
منهی در اول کمسنه ظالم ایسه دخی بد دعا ایتمامك کرك زیرا بد دعا
ایتمکله مظلوم دخی اکا ظلم ایتمش اولور یا برابر اولور آخرتده ثوابی قلمز
یا بوار توق ایدر اول بونك ثوابن المق لازم اولور بو معنی حدیث
شریفده وارد اولمشدر و حضرت عایشهٔ رضی الله تعالی عنها ظالمه بد دعادن
منع بیورمشلردر اکر کمسنه ظالمندن انتقام المق استرسه قولا و فعلا
سن کز تعرض ایتمیوب حاکم برحق و قهار مطلقه حواله ایتسون و
بر مقدارجه صبر ایتسون کورسون بیت

تو بد کننده خودرا بر در کار سپار که روزکار ورا حاجتیست کینه کذار

بعضی اکابر دیمشدر مظلومك دعاسی اکثریا تأخیر اولنور و حدیث
قدسیده دخی بیورر که وعزتی وجلالی لانصرنك ولو بعد حین حکمتی
اولدر که طبع بشری مظلوم اولیجق غالبا اضطراب ایدوب فعلا و قولا
ارادت انتقام ایدر عجزین فهم ایتدکدن صکره جناب حقه حواله ایدر
حواله ده تأخیر ایتمکیچون اجابتده تأخیر واقع اولور اول مردن قطعا ارادت
انتقام جانبنه حرکت و اهتمام اولمیوب جناب حقه حواله و تسلیم تام
اولدیغی اجابت فی الحال واصل و مراد مظلوم بلا تأخیر حاصل اولدیغی

طقوزنجی آفت غنا ایتمك و شعر سویلمك در سماع

اصطلاحده صوت طیبی اکر آدمیدن اکر غیریدن ایشدوب تلذذ ایتمکه دیرلر
وجد سماعدن حاصل اولان حرکاته دیرلر اکر ناموزون ایسه اکر اضطراری ایسه دیرلر

اکر

اکر موزون ایسه عربی ده تصفیق و رقص فارسیده دست افشان و پای
کوب دیرلر بیت جامی امشب دوستان در رقص عشقند و سماع
زعم زاهد را تو هم دستی بزن پای بکوب شعر خود مشهوردرکه
بر کلامدرکه عن قصد موزون قیلنمشدر وزن بر حالدرکه طبع سلیم آنی
درك ایدوب ناموزون اولاندن فرق ایدر اما سماع حلّ و حرمتنده
امت محمد اختلاف ایتمشلردر ائمهٔ اربعه دن حرمت و کراهتی منقولدر
اما مطلقا صوت طیب استماع و تلذذی حرام دکلدر اجماعا مثلا حسن
صوتله قرآن عظیم تلاوت اولنسه لحن و فساد اولمسه مباح بلکه مندوب
و مستحسندر حدیث شریفده لیس منا من لم یتغن بالقرآن و دخی بیورلمشدر
ما اذن الله کاذنه لمن یتغنی بالقرآن اما غنا مشهور که نغمات و ترنمات ایله
اشعار اوقومقدر ائمهٔ حنیفه نك جوابلری بودر جمله درکه اکر دفع وحشت
ایچون سماع کندویه سماع و غنا ایدرسه بعض مشایخ قتنده جایز و بعض
زیاده اصحی بودر واقعدر اما غیرلره لهو و لذت ویرمکیچون یا اخذ مال
ایچون تغنی ایلسه حرامدر بو اکثر فقها کلامیدر و کافهٔ متصوفه جملهدن
امام غزالی رحمهم الله غنا و سماع جایزدر اوتار و مزامیر اولمیجق یعنی سازکر
تار و نای قسمندن اوله اول تجویز دکلدر امام غزالی ایدر بیش نسنه عارض
اولمیجق سماع صوت طیب حرام اولور اولکی عارض صاحب صوت
اجنبیه خاتون اولوب استماع صوتنده احتمال فتنه اوله غلام صاحب جمال
دخی بو حکمده در زیرا سماع صوتنك صاحبنه تحریك شهوتده عظیم تأثیری واردر

خصوصا که صوت طیب نغمات موزونه مقارن اوله. قطعه

آواز خوش از کام و دهان لب شیرین ‌ گر نغمه کند ور نه کند دل بفریبد
در پردهٔ عشاق و صفاهان و عراقت ‌ از حنجرهٔ مطرب مکروه نزیبد

ایکنجی عارض اولدر که آلت اهل فسق ولهو شعاری اوله. اوتار و مزامیر کبی
ایله اولمز سه مباح در. دف کبی اکر جلاجلی دخی اولورسه. فقیر ایدرین
بوانلر مذهبی در. مشایخ حنیفه دف بی جلاجلدن غیر سنده مباح طوتمزلر
اوچنجی عارض صوتده اشعار فحش و هجو مؤمن اوله. یا معنی خاتون اجنبیه
یا غلام تصریح اولنمش اوله. دردنجی عارض اولدر که مستعده شهوت
و هوا غالب و مقتضیات سیئات و بوسه طالب اوله. اکر کسنه شخص
معین محبتنه کرفتار اولسون اکر کسنه اولمسون. زیرا بو مرتبه ده اولان قلبه
سماع صوت و ترانه و وصف حسن و جمال و خد و خال و فراق و وصال
بر مرحال شعلهٔ شهوتنی اشتعال و هوا و موس کامنی تحریک ایدوب
صاحب صوت دخی فتنه یه باعث و معصیته شریک اولور. بعض علماء عندلرنده
الغنا رقیة الزنا. بشنجی عارض اولدر که مستمع عوامدن حبالهای ایله قلبی
منور اولمش اوله. اکرچه سماعدن بونک کبی کسنه تحریک شهوت
و آثارهٔ فتنه ایتمیوب لذت مباحه دن دخی اولوربه. اما ادمان
کثرتی تضییع اوقات و تعطیل مهماته مؤدی اولمغله ممنوع اولوب صاحب سفیه
مردود الشهاده اولور. صغیره مداومتله کبیره اولدوغی کبی مباح دخی مدا ومثله
صغیره اولور. نته کم ترویح قلب و تشحید قلوب ایچون لعب شطرنج

شطرنج مباح در اما ادمانی اولنسه اباحتی زایل و حرمته راجع و ایل اولور
پس بونک حالی حال صاحب کبی در که بر دانه اولمغله مزید حسن اولوب
افسانه اولور اما کثرتدن اول قدر اوله که اکثر خواشی چهره و اطراف
رخساری طوتسه جمالی منقص و سیاه رویلکه مؤدی اولور

خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی ‌ چو خال اندک فتد بر رخ و حسن فزاوانش
وکر کیر و زبر باری همه رخسار مه را ‌ میان ساده رخساران رسیه رویی سد زانش

امام غزالی ایدر اباحت سماعه صوت طیب حرام دکلدر زیرا حاسه سمع
مدرکاتندن تلذذ ایتمک حاسهٔ بصر مدرکاتندن تلذذ ایتمک کبی در. ازهار و
اشجار و خضروات و انهار مشاهده سندن لذت حاصل اولمق کبی حاسهٔ شم
روایح طیبه ایله متلذذ و حاسهٔ لمس سطوح ناعمه دن متمتع اولمق کبی در. بلکه
قوت عاقله معلومات یقینیه و معارف حقیقیه دن مبتهج و متلذذ اولمق کبی در
چونکه بونلر حرام دکلدر پس سماع صوت طیبدن اسلذاذ دخی حرام دکلدر
بلکه حق جل و علی قرآن عظیمده یزید فی الخلق ما یشاء بیوردوغی صوت طیبی مدح
و ثنا و انسانه منت عد ایلدی حرام منت و اکا ثنا و مدحت اولمز حضرت داود
علیه السلام حسن صوتله ممدوح انبیا اولمشدی و جناب رسالت پناهی ابی
موسی اشعری یه حسن صوتی اولدوغیچون لقد اوتیت مزمارا من
مزامیر آل داود دیو مدح بیوردی پس صوت مجرد طیب اولمغله استماع
حرام اولمز بو درجهٔ اولی در درجهٔ ثانیه اولدر که حسن صوتله وزن منتظم اوله
وزن حسندن زاید معنی در نیجه صوت طیب وار در ناموزون اوچ

برکیسی حنجرهٔ انساندن چیقان در. ایکنجی حنجرهٔ حیواندن چیقان در. بلبل و قمری کبی

بیت
نوای بلبل و قمری و ناله عشاق — مزار زاهده ایتدردی خلوتنی خراب

اوچنجیسی جماداتدن حاصل اولاندر. اوتار کبی چنک و عود وانک امثالی
و مزامیر کبی نای و سرنا وانک امثالیدر. چون قسم ثالث نصّ شارعله
حرام و مباحدن مستثنی در. باقیلر اصل اباحتده باقیلردر. درجهٔ ثالثه
اولدر که وزنلی شعری منظم اوله بو دخی حرام دکلدر. جناب رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم موزون شعرلر استماع بیوردیلر و جائزه لرده
عطا بیوردیلر. نتهکیم کعب بن زهیر رضی الله عنه

مصرع
بانت سعاد فقلبی الیوم متبول

قصیده سیله مدح و مجلس شریفلرنده ارشاد
ایدوب.

بیت
ان الرسول لسیف یستضاء به — مهند من سیوف الله مسلول

بیتنه وارنجه مبارک ارقه سندن برده لرین چیقروب اکا عطا قلدیلر
اول بردهٔ معاویه ورثهٔ کعبدن یکرمی بیک اقچه یه اشترا ایدوب بعده
خلفای عباسیه انتقال ایدوب. شعار خلافت اولوب خلیفه دن خلیفه یه
واصل اولوردی. تا که سنه ست و خمسین و ستمائه ده لشکر هلاکو خلیفه یی قتل
و بغدادی غارت ایتدکلرنده نابدید اولدی. نابغهٔ جعدی جناب حضرتی علیه
الصلوة والسلام بو قصیده ایله که مطلعی بودر.

بیت
خلیلی غضا بساعة و تهجرا — و لوما علی احدث الدهر او ذرا

مدح ایدوب حضرتنده انشاد ایتدکده لا یفضض الله فاک دیو دعا بیوردیلر
راوی ایدر عمری یوز اللییه قریب اولوب سلک دندانندن بو دعا برکاتیله بر دانه

بر دانه دوشمش یوغیدی و بو بیتی انشاد ایلدکده.

نظم
بلغنا السماء مجدنا وجدودنا — و انا لنرجو فوق ذلک مظهرا

حضرت صلی الله علیه و سلم بیوردیلر. ان شاء الله یا ابا لیلی. و حسان ابن ثابت
مسجد نبوی ده بر کورسی قورمشلر ایدی که اکا چیقوب اول حضرته مدایح
و کفاره اهاجی سویلردی و آنوک حقنده روح القدس ایله بیورک ما نافحت
عن الله و رسوله بیورمشلردر. و عامهٔ اصحاب و خلفای راشدین خصوصا
امیر المؤمنین و یعسوب الموحدین نظم اشعار ایتدکلری شیوع و اشتهار
طوتمشدر. صحابه دن لبید عامری که عربک مشهور شاعریدر. بو بیتی دیمشدر

بیت
ذهب الذین یعاش فی اکنافهم — و بقیت فی خلف کجلد الاجرب

و حضرت عایشه رضی الله عنها بو بیتی انشاد ایدر. و ابی بکر حضرتنی و بلال رضی الله عنهما
حمادو تردی قت ایتدکده ابو بکر بو بیتی انشاد ایدردی.

کل امرئ مصبح فی اهله — و الموت ادنی من شراک نعله.

حضرت بلال بو قطعه ایله
رفع صوت ایدردی و مکهٔ مشرفه یه اشتیاقین اظهار قیلوردی.

قطعه
الا لیت شعری هل ابیتن لیلة — بواد و حولی اذخر و جلیل
و هل اردن یوما میاه مجنة — و هل یبدون لی شامة و طفیل

و بعض ادبا دیرلر ایدی که الصحابة ینظمون و ینثرون. نعوذ بالله من قوم لا
یشعرون. اما جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم شعردن معصوم و شعر
نه دکلو لطیف و رایق ایسه اول حضرته شایسته و لایق اولمیوب. و یا نبی بیور لذا و غیرک
سببی اولمشدر که شعر حد نفسنده باطل و کلام منظوم مطلقا مذموم اوله

بلکه چون کفار نظم قرآن معجز بیانی کاهی سحر و کاهی شعر دیدیلر. پس لازم
اولمشدی اول حضرتک صلی الله علیه وسلم سرای قلبنه در شعر بسته و
گلشن کمالاتی سبز تر و غرهٔ شعردن رسته اوله که تهمت منکرین صحتی
مشتمل و بو احتمالی واقع و وقوعی محتمل اولمیه. بعض فضلا دیمشلردر که
بو فضیلت شعرک دلیل نامرجحت قاطعه سیدر که اعجازی کا محتمل طوتهلر
وانی معجزلک احتمالنه مشتمل قیلهلر. نظم
شود در نفس خویشتن بد نیست
نزد اهل کمال این سخن رو نیست
نالهٔ من رخت سر کاست
تن جو نالم ز شر ایشان کاست
درجهٔ رابعه صوت طیب موزون
محبت عالیه و هوای مکنونی. تحریک ایتمرسی جهتندن حلّ و حرمتی دراولا
معلوم اولسون نغمات موزونه و اصوات طیبه ایله ارواح و نفوس آرسنده
مناسبت روحانیه و سر کامن واردر. اول سببدندر که نغمات موزونه قلوب
ارواحه تأثیر عظیم وانفعال عجیب ویرور. بعض اصوات فرح و سرور بعضی
حزن و بکا بعضی ضحک و بعضی نوم کتورر نته کم حکایت اولنورکه ابو نصر
فارابی که حکیم کامل و معلم ثانی دیمکله معروفدر. سیف الدوله مجلسنه حاضر اولوب
مغنیلر ساز و ترانهلر ایدوب. حکیم انلره التفات ایتمیوب سیف الدوله سنک
بو فنده خبرک وارمیدر دیوجک. نعم دیوب میانده اولان مغنیاندن
جواب پارهلر چیقروب تألیف و ترکیب ایدوب. بر ساز قیلوب نواخت ایتدی
جملهسی بکا ایلدیلر. آندن خی بوزوب تألیف اخرله نواخت ایدیجک جملهسی نایم اولدیلر
حکیم قایم اولوب کتدی. جماعتی بو حالده ترک ایتدی. طیب اصوات و لذت نغمات انسانه

انسانه و کل حیوانه دخی تأثیر عظیم در. عرب حادی جماله حدا و نغمات مناسبه
ادا ایدیجک اشتر کوشنی صوت حدایه بر قیلوب تعب کلالی یاد ایتمیوب
و جوع و عطشی فراموش ایدوب. اول قدر سیر صحاری و قطع
و تحمل احمال اثقال ایدرکه انسز   قادر اولهلر بعض علما
حکایت ایدرکه بادیهده بر شخصک منزلنه مهمان اولدم گوشهٔ خبادهده
کوردم بر بندهٔ سیاه مقید و مغلول و توررر. و اطراف خبادهده نیچه شتر کوه
کومانی حیات یوکنی ارقهلرندن صالمشلر. و سر منزل موت و فناده قالمشلر
غلام مغلول مهمان مقبوله تضرع ایدرکه کرایله بنی سیدمدن تشفع ایت که
آنوک قتنده مهما مقبول الکلام و مقتضی المرام در. اوله که شفاعتکزله اظهار
مکارم اخلاق ایدوب بنی غل و اسردن اطلاق ایلیه مهما ایدر. چون سیدنه
تشفع و خلاص بندیسنی توقع ایلدم. سید ایتدی شفاعتکز قبول و سیاهی
مجردن حل و غلول ایلدم. ولکن معلومکز اولسون بو عبد بنی ساختهٔ غنادن
اخراج و بنی و عیالمی فقیر محتاج ایتمشدر. چون سببدن سؤال ایلدم بسط
مقال و شرح حال ایلدیکه بن بر کشی ایدم که وجه معاشم و طریق انتعاشم
بو جماللک ظهورندن و حاصل و نفقهٔ بطون اهل و عیالم انلرک منبعث ظهورندن
حاصل اولوردی. بو سیاهک آواز حداسی غریب. و حسن نغمه و لطف اداسی
خاطر فریب در. بر کون بو اجمال حامل احمال ایکن رفع آواز و حدایه آغاز ایدوب
جمال آنوک استماعی ایله مست و حیران اولوب. اوچ کونلک مسافهٔ بر کونده سیر
ایدوب. چون منزله واصل اولوب بوکلرین ارقهلرندن الدیلر جملهسی کلال

بعض علمادن مراد
حضرت شبلی در
علیه الرحمة

دتعب و زحمت نفسدن رحت خودلرینی   صالدیلر راوی مهمّاید خوان نعم
اولام صدای سیاهی کوش و نغمهٔ صدا سندن خوش ایلیم ستیدی فرمان ایدوب
سیاه رفع صدا و اغاز حدا ایدیجک برصوت استماع ایلدم که یقین اولدی که
روحم لذت حالتدن تمه وداع ایده جمال سقا که حاضر ایدی صدای کوش ایدیجک
بایم وحیران قطع عقال جبال ایلیوب عزم راه صحرا و جبال ایلدی بیت

اشتر بشعر عرب در حالتست وطرب   کر ذوق نیست ترا کر طبع جانوری

بلکه دل آدمی نغمهٔ موزونه مانوس و صوت طیبک تأثیری آدمی و حیوانده محسوسدر
هرکمکه نغمهٔ طیب واز خوب انده تأثیر و شوق کامن و عشق نهانی سین
تحریک و تشییر ایلمیه دائرهٔ انسانیت بل حیوانیتدن الحق و انسان کامل قتنده
جماد مطلق در نته کم دیمشلر در که من لم یحرکه الربیع وازهاره والعود واوتاره
فهو فاسد المزاج لیس له من علاج پس چون سماعک قلوبده تأثیری کونا کون
و خاصیتی اظهار مضمر و اخراج مکنون در پس سماعک حالی علی الاطلاق معلوم
و حل و حرمتندن حکم معین ایله محکوم دکلدر اکر مستمعک خزینهٔ قلبی جواهر محبت
الهی ایله مملو و آیینهٔ سینه سی صیقل ریاضت و مجاهده ایله مجلو ایسه
سماع انک درد درونن اثاره و سمع شوقله حجرهٔ قلبن اثاره ایدر پس انوک
حقنده سماع حق و حلال مطلق در و اکر درون دل مستمعده هوای نفس
مجتمع و حضور قلب و جمعیت خاطر ساحهٔ سینه سندن مرتفع ایسه سماع
انوک اسباب استیناسن بالکلیه تعکیک و دایرهٔ قلبنده اولان امال نفسانیه
و افکار شیطانیه اثاره و تحریک ایتمکله مفضی آثام و عین مکره و محض حرام در
چون

چون غنا و سماع خصوصنده اساس قصر سخن بو وجهله بنا اولدی پس
بو دائیره ایله اکتفا ایده لم و شعر حکمی دخی مرقوم و انشای بنیا حکم غناده معلوم
اولدی که شعر مطلقا حرام و هجر من القول و خلف من الکلام دکلدر که حدیث
ان من الشعر لحکمة اندن کاشف و نیجه اشعار علما مجمع علوم و منبع لطایف و
معارف در نعم شعر فحش کلام و ذکر خمر و غلام و درج فواحش و آثام و هجو اهل
اسلام محتوی و مشتمل ایسه کراهت و حرمت مقرر و حل و اباحته نامحتمل در حدیث
شریفده که لان یمتلئ جوف احدکم قیحا خیر من ان یمتلئ شعرا بیوردقلرندن
مراد بعض علما قتنده بو شعر در اونبنجی افت مزاج در که سابقا افراطندن
تحذیر و تنفیر و طریق علاجنه اشارت و تدبیر کیجمشدر اون برنجی آفت
تمسخر و استهزادر و اقوال و افعال غیره محاکات و تقلید دخی بو قسمدندر
بوکه دخی اشارت و بیان کیجمشدر اون ایکنجی افت افشای سر آخر در
که افشاسندن متأثر و متألم و متنفر اوله حدیث شریفده بو معنی
وارد اولمشدر که برکمسنه برسوزی سویلدکدن صکره ایکی جانبنه التفات
ایلسه امانتدر یعنی اظهار و افشاسی خیانتدر و المجالس بالامانة دخی بودر قطعه

ای شده محرم مجالس راز   راز هر مجلسی امانت تست
مکن افشای راز مجلس کس   زانکه افشای آن خیانت تست

حسن بصری رضی الله عنه ایدر که خیانتدر که برادرک سترنی فاش ایده سن
بعض اخیاره صدیقم بر سوز سویلدی بعده صوردی اول سری کتم ایلدیکمی
دیدی که بلکه اونتدم بورادن دیمشلردر که صدور الاحرار قبور الاسرار

بعض بلغا نسیان نقصانینه راضی اولمیوب اما کتم سرده مبالغه ایدوب دیمشدر که **قطعه**

واکتم السرّ حتی اعادته   الی المسرّ به من غیر نسیان
وذاک ان لسانی لیس یعلمه   سرّی بسرّ الذی قد کان ناجانی

اون اوچنجی آفت وعد کاذبدر

وعده وفا مؤمنه واجبدر تنزیل آسمانیده بیورر که یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود وحدیث شریفده کلمشدر العدة دین

مرد را مرکه بکذرد بزبان   عیب باشد ورای آن کردن
وعده در ذمّهٔ کرم قرضست   فرض باشد ادای آن کردن

روایت اولنور که حضرت اسماعیل علیه الصلوة والسلام برکمسنه ایله بر موضعده ملاقات ایتمکه وعده ایتدی حضرت موعده واروب شخص مزبورک کلمسنی اوچ کون اول موضعده منتظر اولدی بر روایتده یکرمی ایکی کون اول سببدن حق جل وعلا آنوک مدحنده انه کان صادق الوعد انه کان رسولا نبیا بیوردی لیس مؤمن وعده سینه ان شاء الله وعسی ولعل دیمیوب جزم ایلیه وفا واجب وخلف ایتسه آثم وکاذب اولور اما صیغهٔ استثنا ایله اکر مخاطبنه جزم وفهم ایلیه امام غزالی ایدر نه وفا واجب اولور مگر که متعذر اوله قبایح ذنوب وفواحش عیوبدندر وعقلا محذور وشرعا محظوردر

حضرت اسماعیل علیه السلامک صادق الوعد اولدوغی

اون دردنجی آفت کذبدر

وانوک حرمت وتحذیرنده آیات واحادیث چوق وارد اولمشدر برکمسنه کذب ایلسه اغزندن برایحهٔ بد چیقر که ملکک بتن رایحه سندن برمیل یراق اولور

اولور وبونک امثالی مواعید چوقدر چون کتب احادیث ومواعظ انلری جامعدر ایرادینه احتیاج یوقدر لکن معلوم اولسون که کذب جمیع ادیانده محرّم ومحظوردر وعقلا دخی قبیح ومنفوردر بعض فضلادن استماع ایتدم که حق جل وعلانی تکذیب ایتمکه راجعدر زیرا حق تعالی اشیانی خلق وایجاد ایدوب واقعی واقع وضدّنی غیر واقع دیو شهادت ایتمشدر چون کذاب واقعه غیر واقع یا غیر واقعه واقعدر دیر پس شهادت حقه خلافنه شهادت ایتمش اولور وایضا چون برکمسنه کذبنه اینانور موقع استر پس اول مؤمنه نی موجب خیانت وجنایت ایتمش اولور بو مرتبه کذبک ضرر آخرتیسی اولمسه آثم مقرردر اما بونلردن غیری کذبک ضررلری اولور که تخریب بلاد واهلاک عباده مؤدّی اولور نیچه مسلمانلرک مالی وعرضی تلف اولور که بو کذبک ضررلرینک ومفاسدینک ادنیسیدر اما کذبک بعضی افرادی قبیح وحرامدر وبعضیسی متزاید وبعضی متناقصدر حتی مباح ومرخّص بل مندوب ومستحب اولور اما حرمتی متزاید وقبحی متضاعف اولان ایکی نوعدر بر نوعی کذب غلیظ اولوب ضرری کثیر اوله بو قسمک اغلظی حضرت رسالت پناهی اوزرینه صلی الله علیه وسلم کذب ایتمکدر تغییر شرع وافساد قواعد عقاید ایتمکه مؤدی اولمقدر انکیچون بیوردی که لیس کذب علیّ احد ککذب علیّ من کذب علیّ متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار وبر نوعی کاذبه راجعدر که کذبه اصلا محتاج دکل ایکن کذب ایلیه نته کم حدیث شریفده وارد اولدی ثلث لا ینظر الله الیهم ملک کذاب عائل متکبر شیخ زان علما دیدیلر که ملک که کذبه اصلا محتاج دکلدر کذب ایتمک وعائل

ملک کذّاب وغیره

فقیر که تکبر اکا مناسب دکلدر تکبر ایلمک شیخ که شهوتنه فتور کلمکله ایله
زنا اکا روا دکلدر زنا ایلمک اشد و اقبحدر اما مرخص و مباح بل مندوب و مستحب
اولان کذبلر اولدر که انده اصلاح مسلمین و دفع ضرر مفسدین اوله مثلا
بر ظالم قتل ایچون بر صالحی قووب بر یره دوشورسه کورن کیمسنه یه صوره
اول کیمسنه بونده کیردی می بو مقامده کذب ایتمک مندوب بلکه واجبدر
وکذلک ایکی کیمسنه آراسنده عداوت اولسه هر برینه کذب ایدوب عداوتی
رفعه مؤدی اولمق مستحبدر وکذلک اری عورتنه و عورتی ارینه اصلاح
سودرمک ایچون کذب مرخصدر و حرب احوالنده دفع ضرر دشمن ایچون
مرخصدر اما بو مقامده احتیاط لازمدر ایکی جهتدن بریسی اولدر که حقیقتده
ضرورت وارمیدر احتیاط ایتمک کرک بعضی کیمسنه کندویه منفعت دنیوی حاصل
اولمغی ضرورت مجوز کذب تخیل ایدر حاشا ایکنجیسی اولدر که تعریض ایله ضرورت
مندفع اولمیجق کذب اختیار اولنمق کرک نته کیم شعبیدن حکایت اولنور
بعض کیمسنه قپویی چالوب استدکده چیقمق مرادی اولمیجق جاریه سینه امر
ایدردی که الوکی قپونک ارینه قویب بونده یوقدر دی امام نخعی امر ایدردی
که مسجدده یوقدر دی و بونک امثالنه معاریض دیرلر و بونلر ایله دفع
ضرورت ممکن ایکن کذب اختیار اولنمق جایز دکلدر زیرا ایکیچون علما دیرلر که
ان فی المعاریض مندوحة عن الکذب یعنی تعریض ایله سویلمکده کذبدن استغنا واردر

اون بشنجی آفت غیبتدر

غیبت بر کیمسنه نک مساوی یا سیئ یعنی ایشتدوکی تقدیرجه اینجنمه سی محتمل
اولان نسنه یی سویلمکدر کرک بدننه متعلق اولسون مثلا فلان
کونه قدو سیه فام یا بد خلق وزنی انزام یا فاسق یا کهنه جامه یا بارد خلق
عمامه در دیمک کبی اگرچه دیدوکی نسنه اول کیمسنه ده واریسه اگر یوغیسه
اول بهتان و افترادر نته کیم حدیث شریفده کلمشدر که بر کره حضرت
رسالت پناه خدمتنده صلی الله علیه و سلم فلان کس عاجزدر دیدیلر
بیوردی که صاحبکوز غیبت ایتدوکز دیدیلر یا رسول الله دیدوکمز انده واردر
اولمسه خود بهتان ایتمش اولوردکوز و غیبتک حرمتنه شرع شریفده
وعید چوقدر اولا قرآن عظیمده غیبت مسلم انک اتن میت اولدوغی
حالده یمک دیو بیورلمشدر ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل
لحم اخیه میتا فکرهتموه و حدیث شریفده وارد اولمشدر که بر کیمسنه زنا
ایتدوکنه اعتراف ایدوب رجم اولندی اصحابدن بعضی حضرت صلی الله
علیه و سلم آنی حقارتله اکدی بعده جیفه حماره مرور ایتدیلر حضرت قنی
فلان کس کلسون بو جیفه حماردن یسون ایتدیلر که بو جیفه دن نیجه
یه لم بیوردیلر که اشکک اتندن یدوککز بوندن بدرایجه در ابو هریره دن
روایدر که بر کیمسنه دنیاده قرداشنک اتن یسه یعنی غیبت ایتسه یوم
قیامتده آنوک اتنی اوکنه کتوررلر دنیاده حی ایکن نیجه یدوک ایسه بو کون
میت ایکن دخی یی دیرلر اگر ذم غیبتده وارد اولان احادیثی و آثاری
ایراد ایدرسک کلام بغایت طویل اولور پس اسباب غیبت و علاجنی ذکر ایده لم
غیبتک اسباب و بواعثی چوقدر لکن اون برنسنه انلری جامعدر سکزی چهور

انام خواص وعوام ایچنده شایعدر اوجی اهل دین وخواص ایچنده واقعدر اما سزکرک

سبب اولی تشفی غیظ در

یعنی بر کمسنه بر کمسنه دن انجمش اولور پس آنک معایبنی کشف ومساویسنی ذکر ایتمکله غیظ وغضبنه شفا حاصل ایدوب انتقامنی المق ملاحظه ایلر خصوصا که طریق آخر ایله انتقام المغه قادر اولمیجغین بلیجک بونی اسهل طریق تخیل ایدوب معصیته شروع ایدر سبب ثانی بودر که بر کمسنه دن کندویه مضرت وعداوت فهم ایدیجک ذکر مساویسنه باشلر که اول کمسنه ایشدوب بونک شرندن چکینه قورقوب بونک جانبنی تعظیم ورعایت وعداوت مضرتندن ابا وامتناع ایده و بو نوع دخی واردر که حطام دنیا ومناصب ومراتب فانیه دن بعضنه طالب اولدقده اوکا مزاحم یا مزاحمه معاون فهم ایدوب لسان خبیثنه مساوی ومعایب خفیه سنی اجراده خلق اراسنده نشر والقا ایتمکله اول کمسنه قورقدوب مزاحمه دن یا مزاحمه معاونتدن واز کچورلر وبو سبب زمانه مزده غایت شایع وذایعدر زیرا اکثر اقران کندولرده جهل ونقصان واریدوغین استشعار ایدوب علم وفضل ودیانت وامانت سببی ایله وصول مطالب وترقی مناصب ایده میوب بو طریقه شروع واقران وامثال ایچنده بو صفت خبیثه وخلق قبیحه ایله شیوع بولمق پسترلر کمسنه انره مزاحم ومزاحملرینه معاون اولمیوب نفس اماره لرینک امانی سنه واصل ومستحق اولمدقلری مناصب ومراتب انره حاصل اوله وبعضی بو طریقی مجالس محافلده رعایت واعزاز وشر خبثندن خوف واحتراز اولنمق قصد ایدرلر ومظهر حدیث شریف ان من اشر الناس عند الله من اتقاه مخافة شره اولورلر وبو خلق

خلق خبیث زمانه مزده اول مرتبه شیوع بولمشدر که عیب وعار اولمقدن قلمشدر بلکه بو خلق صاحبلری بونکله تمدح وافتخار ایدرلر بزم دلیمزدن قورتلمق کرک بر آدمی دلیمزه آلدوغمزدن صکره ایشین تمام ایدرز حتی بعض خبثا که فی الجمله ذکا وجربزه دن بهرمند اولمغله معایب خفیه ناسی استماع تام ایدوب وحیل وتدبیر ایله معلوم ومحفوظ ایدوب مجالسده نوادر ولطایف سویلمک طریقیله اندن ادا ایدوب بونی کندو سینه کمال عظیم وهنر مفتخر عد ایلر وخلق قره فلان اوغلندن قورقمق کرک آدمی عجب طونه در دیو کلرین ایشتدکده ابتهاج وسرور وافتخار وغرور ایدوب فعل قبیح وخلق ذمیمه دخی علو مراتب دنائت دره ورذالتده ترقی وعلو ایلر وبر کمسنه دن فی الجمله رنجیده اولمش اولسه انک مساویسنی تقریر ونشر ایدیجک مسرور ومتلذذ اولوب باقی بن انجندوکم کمسنه نیلرین ودوشمندن انتقامی نیجه آلورین دیر نادان خبیث بلمز که بو انتقام آلمق دکل بلکه دوشمنه مغلوب محض ومقهور صرف اولمقدر زیرا حسناتی وار ایسه دوشمنه ویروب غیب آنوک سیئاتنی دخی المشدر ودنیاده دخی اکثریا اول کمسنه نک رفعتی متزاید ومنصبی متصاعد اولوب مساوی کوی خبیث تدنی وتخلف وانک ارتفاع مناصب وانتظام مطالبنه تحزن وتأسف ایتمکه مبتلا اولور سبب ثالث اولدر که خبث طبیعت غالب ولؤم جبلت بصیرتنی سالب اولوب اعراض ناسی سویلمکدن تلذذ وتنعم مجرد اعدا اپنک کل اصدقاسنک دخی مساویسنی تفوه وتکلم ایلیه که قرآن عظیمده اولمش آدم اتی یمکدر اقران واخواننه موافقت وانلرله حسن معاشرت قصد ایدوب انلر اعراض ناس ایله تفکه ومساوی نک اسمنی طاوق اتی قویب تلذذ

تلذذ ایتدکلری وقت بو دخی بنی یاران یار خاطر عد ایتمیوب یار نشاط بلسونلر
دیو مساوی یه شروع ومعایبی فکر وایراد ایدوب دین وتقواسنی برباد ایلر
وکاهی یاران اصدقاسی برکمسنه یه انجنوب غضب ایدیجک بو دخی انلره نشر واخراده
مشارکت اظهار ایدوب ذکر عیوبنه شروع ایدر خصوصا که غضب ایدن کمسنه صاحب
جاه ودولت اولوب بو آنلردن طالب رزق ونعمت اوله اکا خوش کلسونلر ونیم دوستمه دوست
ودوشمنمه دوشمن ایمش دیسونلر دیو اول کمسنه نک جامه عرضنی چاک وکندوینی هلاک
ایلر **سبب رابع** اولدر که بعض کمسنه یه حسد ایدوب خلق آنی مدح وثنا ایدیجک ذکر
مساویسنه شروع ایلر که انک معایبی شیوع طوتوب خلق مدح وثناسندن رجوع ایده لر
وبونک اوکلکی ایله فرقی بودر که آنده برکمسنه دن عداوت فهم ایدوب مضرت توهم
ایتمک کرک اما حسدده اول لازم دکل بلکه اول کمسنه دن نیجه ایولکلر کورمش ونعمتلرین
دخی یمش اولسه درد حسد جان وجدنیه کار ایدوب ینه مساویسنی ذکر وتکرار ایلر
سبب خامس اولدر که اخری ذم وهجو ومساوی ایتمکله کندویه فضل وکمال منحصر اولمق
طلب ایدر واقران وامثالی بلکه افاضل سلف ذکر اولنسه هر برینی قدح ایدوب کمسنه نقصان
فهم وقلت علم کمی نه نقصان معلوماتی ونسنه نک محفوظاتی استاد ایدر که فضل وکمال
کندویه مقصور یا باری انلر دخی کندو کبی اولوب فضیلتلری اولمق مقرر ومشهور اوله
سبب سادس اولدر که کندوده نقص عیوب اکلیوب وتبری وتنزه ایدوب اول عیبله
موصوف اکلدوغی کمسنه اکوب ذم وقدح ایدر که کندوده اول عیب اولمدوغی مقرر
اولور **سبب سابع** اولدر که مزاح مطایبه وخلقی کولدرمک مطالبه ایدوب بعض
خلقک اوضاع واطوارینه تقلید وبعضینک مساویسنی الفاظ مسجوعه وبا معانی

مرکبه مطبوعه ایله ذکر ایلیه واکثریا بو طایفه نک غرضی اهل جاه قتنده رغبت
وقبول وآنلری کولدرمکله مرادات نفس اماره سینه وصول اولور معلوم
اولسون که بو اسبابک کاهی ایکیسی اوچی دخی زیاده بر شخصده مجتمع اولور اول
سببدندر که بو خلق قبیح انده مستحکم اولوب ازاله سی مشکل یا ممتنع اولور **سبب ثامن**
که امام غزالی انلر خواص واهل دین اراسنده اولور دیرلر **اوکلکی تعجب در**
اولدر که بر معصیت ومنکرک وقوعندن تعجب ایلیوب فلان کسنه عجب ایش
ایتمشدر وفلان عالمدن عجب قباحت صادر اولمش دیر اکرچه بو تعجبک منشاسی
انکار منکردر اما شیطان تسویل وصاحبنه اول معنایی تخییل ایدوب مساوی
ایتمکه باعث اولمشدر اکر غرضی مجرد تعجب اولیدی اول کمسنه نک ادین اکمق کرک
ایدی بلکه فایده دینیه سی اولمیجق تعجبی خلوتده یاننده دیمک کرک ایدی امام غزالی
ایدر بو قسمندر که فلان جاریه سنی غایت سورر باآنکه قبیحدر وفلان کسنه فلانک
اوکنه دیز چوکر باانکه جاهلدر دیه لر **ایکنجیسی ترحم در** برکمسنه بر معصیته
مبتلا اولدی دیر دردمندن نه بیوک خطا صادر اولدی دیر **اوچنجیسی غضب لله**
ایتمک در یعنی بر منکر ایشتدکده غضب ایدوب فلان نیچون بویله ایدر دیر
بو اسباب غامضه در خواص اسلیوب مساوی یه مبتلا اولورلر فکیف عوام
علاج غیبت اولدر که اولا اجمالا ذکر ایتدوکمز آیت واحادیثی ملاحظه وتذکر
ایدوب حتی غضبنه مظهر واکل جیفه ودخول ناره مستحق اولمغی تفکر ایده اکر حسناتی
وار ایسه انکا اعطا یوغیسه بتر انک سیئاتی دخی یوکلنمک عاقل ایشیمیدر
فکر ایلیه حسن بصری یه برکمسنه دیدی که سن بنی غیبت ایدرمشسن ایتدی

سنك بنم قتمده اول قدر عزت و رغبتك يوق قدر كه حسناتمي سكا هبه ايدم
بن غيبت ايتسم پدر و مادرم غيبت ايدردم چون حسناتم آخرده ويريلور باري
آنلره اولسون دير ايدي و دنياده دخي مضرتي چوقدر غالبا اول كمسنه ايشيدور
ضرر كه قادر ايسه ايدوب دكلسه اولدخي سني غيبت ايدر بعضي ايشلمك مساوي
خوابليق عادتلريدر اكثر خلق دخي انلري ذم و غيبت اوزرينه در كندو دخي معايب
وآرايدوغي مقرردر و اول معايبك ذكرندن مكدر اولور پس خلقي ذكر معايبه
تحريض ايتمكدن نه فائده ايدر **بيت** ای که حمال عیب خویشتنی
طعنه بر عیب دیگران چه زنی بر تقدير كه مساوي ايندوكي كمسنه مكرم
وبونك مساوي سينه ترك تكلم ايليه عامۀ خلق بونك ذمام اولدوغندن احتراز
واجتناب ايدوب ذمام و مساوي كو ديرديو اعتياب ايدرلر بو اجمال الاعلاجي دور
تفصيلا علاجي ذكر ايدوكمز اسبابي ملاحظه ايدوب كندوسينه ديمك كرك
ذكر مساوي ايله تشفي غيظ ايتمك معني ده دوشمنه فرصت ويرمكدر معقولميدر كه
حسناتمي كا عطيه وانك سيئاتني تحمل ايدم پس اول مغلوب ايكن بكا غالب
بن انك نعمتني سلب ايتمك استركن اول بنم نعمتمي سالب اولور بو عين غبن و
خسران و محض ذلت و خذلان ايكن و بعضي مؤمنلري كندويه مزاحم ملاحظه
ايله صبر و رضا لازم ايدوكين تفكر ايدوب اول مسلمانه دخي نصيبدن طلب ايدر
نه صوچي واردر كه آني هدف تير مساوي ايليم ديو تذكر ايتمك كرك و فايده
دخي يوق نصيبي واريسه بر هر حال نصيبك نصيبك مقتضاسنجه آلور بن همان
كنابه مستغرق و ملامه مستحق اولدوغم قلور ديمك كرك بمجرد تلذذ و تفكه با موافقت

يا موافقت اخوان و ياران ايچون بو خلق قبيح و جرم عظيم سبب اولمق محض
خسران اولدوغين و ادني رضاي مخلوق ايچون خالق جليلي استسخاط ايتمك
عظيم شقاوت و خذلان ايدوكين و نفسي ستر ايچون غيري غيبت ايتمكده
بعض خلقدن قاجوب غضب حقي اختيار ايتمك و اراده وكين تفكر ايليوب بانكه
خلق قتنده غيري ذم ايتمكله كندونك برائتي ظاهر اولاجغي مشكوك اما كندو
غضب حقه مستحق اولمه سي مجزوم در اما قصد مباهات و تفضل ايتمك ايچون غيبت
ايتمك باطل و خيردن عاطل در نفسكه ديمك كرك سين كه غيبتله عند الله سنك
فضيلتك منعدم بلكه عند الناس دخي اساس فضلك منهدم اولور فكيف
اول كمسنه كي غيبت ايتمكله انك فضيلتي فايت و مغتاب جاهله فضيلت
ثابت اوله اما حسد ايچون غيبت ايدن ملاحظه ايلسون كه غيبت ايتمكله اكا
حذر اولمغي طامع اولوب كندوسينه هم عذاب حسد و هم عذاب غيبتي
جامع اولمشدر با انكه غيبت ايله فضائل محسود ستر اولمق مقرر دخي دكلدر
بلكه غالبا ذكر مدح حاسد نشر مدح محسوده مؤدي اولور نته كم ديمشلردر **بيت**

واذا اراد الله نشر فضيلة — طويت اتاح لها لسان حسود

قطعه لمنشيه رحمة الله عليه

بني ذم ايتمدن حسوده چه سود
كندونك زشت خوئي ظاهر اولور — ذم اولندقچه نشر اولور منعم
ازسه لرشكي بوني ظاهر اولور

واستهزا و تمسخر ايچون غيبت ايتمك
خود جهالت عظمي و حماقت كبري در غيري بيكناه عند الناس تحقير ايدرين
صنر اما كندوسي الله و ملائكه و انبيا حضرتنده نه مرتبه حور و ذليل اولور

غیبت ایتدوکی کمسنه خود برایکی کمسنه قتنده مهمان اوله کندوسی روز حشرده
اولین و اخرین اراسنده رسوای جهان اولور خصوصا اول یکمیوب
تمسخر ایتدوکی کمسنه شایدکه روز جزاده اول مقام عالیه یه چیقه که
بوکا حسرتله اهل جاه خورشید و ماهه بنگزکبی بقه حسناتی وار ایسه یکمیدوکی
کمسنه یه الله اول عزتله ایرشیوب بو خور و ذلیل قله نعوذ بالله من الخذلان حق جل و
علا بیورر که یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا
منهم و دخی بیورر که یسخرون من الذین آمنوا والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة
و خواص غیبتی که سببی تعجب و ترحم و غضب ایله در عاقل آنی ملاحظه ایدیجک
بیلور که آخری اصلاح قصد ایدوب کندویی افساد و نفسنی هدم ایتمکله غیری بنیاد
قصد ایلمک در پس تعجب ایدرسه کندو نفسندن ایلسون و رحمت قیلورسه
کندویه قیلسون و غضبی غیر ایچون قوسون نفسیچون ایلسون که غیبت معصیتنه
مبتلا و جان و تن غریق کرداب بلا قلمشدر و اول بونک غیبتی ایله ایتدوکی
ذنبدن پاک و طاهر بو حسناتی کاسدیه و عطیه قلمغله خایب و خاسر اولمق
اولمق وار امام حسن بصری یه حجاجک مظالمنی تذکیر ایدوب ذمته حوض ایتمک
جانبنه تحریک و تشییر ایسه لر موافقت ایتمیوب دیر ایدی احتمالدر که اول
توحیدی ایله نجات بوله و حسن غیبت و مساوی سویلمک ایله هلاک اوله حجاج ظالم
کبی کمسنه نک ذکر مساویسندن سکوت رای حسن اولیجق ملاحظه ایله که بعض
ذلاته مبتلا اولنه غیبت نیجه اوله فقیر ایدرم اگر حجاجک مساویسی
مباح اولمسنه حجاج ایتمک جایز و انک کبی ظالملری غیبت ایدن کناهی جایز اولمز ولی

ولی اما کل غرضی ضبط لسانه معتاد و مرتاض اولوب مالایعنیسندن اعراض
و اغماض قیلمقدر و اصحابنی تهذیب و مساوی یه معتاد اولمسونلر دیو تادیب
ایتمکدر پس طالب سعادت و راغب حسنی اولنلره بو مذکوراتی سمع جان ایله
اصغا و بتسویل شیطان و نفس پر حرمان العا ایلسون که وقتلرینی غیبت
مسلمین ایله اضاعت ایتمیه لر و وصول عذاب الیمه داعی اولان نفس و شیطانه
اطاعت قیلمیه لر **تنبیه اول** لسانک ایله غیبت حرام اولدوغی کبی قلبک ایله
غیبت ایتمک حرام در اعنی بر مسلمانک قلبکدن قبایحله متصف در دیو فکر و عقد
قلب ایده سین تمام معلومکدر کل ایکن و بو که سوظن دیرلر حرامدر ان بعض
الظن اثم آیتی دلالتی ایله اما تمام معلومک اولیجق عقد قلب ضروری اولور
اول وقت لسانه کتورمینجه اثم لازم کلمز لسانه کتورمک واقع ایسه دخی
اثم و غیبت حرام در **تنبیه ثانی** بعض اعذار ایله غیبت مجوز و مرخص اولور
واندر امام غزالی ذکر ایتدوکی اوزره التیدر عذر اول تظلم و شکوی در مثلا
بر قاضی ظلم و اخذ رشوت ایله ذکر ایتمک غیبت حرامدر لکن بر کمسنه یه ظلم و حکم
جور ایتمش اولسه اول کمسنه سلطان و وزیر او کنده حالن اغلیوب
فلان قاضی بکا ظلم ایتدی دیمک و یا خصمدن رشوت آلدی دیه
غیبت حرام دکلدر عذر ثانی تغییر منکر و دفع و فساده معاونت طلب
ایتمکدر مثلا دیه سین که فلان شویله فساد ایدر کل انی بر طریقله دفع
ایده لم عذر ثالث استفتادر مثلا فلان کس بکا شویله ایلدی بونک
موجبی نه در دیو فتوی طلب ایده سین عذر رابع مسلمانلری انک شرندن

تحذیر ایلمک در. مثلا بر عالم بیلمیوب بر اهل بدعته وارور کلور اولوب
بو سبب ایله بعض عوام مسلمینک اول مبتدعه اعتقاد و تعظیمی احتمال
اولدقده عالم مزبور فلان شویله مبتدع یا فاسقدر دیمک جائزدر. جرح
و بو قسمدندر. بر پادشاه بر غیر مستحقه بر منصب ویرمک استدکده اصلاح
عالم و دفع فساد ایچون اول کمسنه جاهل یا ظالمدر اول منصبه نا مستحقدر دیمک
غیبت حرام دکلدر. بلکه اقامت شرع و اسلامدر. عذر خامس بر کمسنه نک
غیبته دلالت ایدر لقبی اولوب تعریف ایچون اول لقب ایله ذکر اولنه اهانت
قصد اولنمیه اعرج و اعمش کبی جائزدر. اما مهما امکن احتراز و اجتناب کرکدر و
لا تنابزوا بالالقاب بیورلمشدر. غیری طریق ایله تعریف ممکن اولدقجه بو
مقوله لقب ایله ذکر ایتمکه ارتکاب اولنمق کرک. محدثلردن اسمعیل
ابن علیه مشهوردر. علیه والده سینک نامی اولمغله ابن علیه دیمکدن متألم
اولوردی حضرت امام شافعی رضی الله عنه آنی ذکر ایتدکده تعریفنه محتاج
اولمیجق اسمعیل بن علیه دیمز ایدی اسمه اسمعیل که اکا ابن علیه دیرلر
ایدی. عذر سادس غیبت ایتدوکی کمسنه فسق و ظلمی اعلان و مجاهره ایدر
اوله خمارلر و عشارلر و اسواق و سککده صیاح ایلمکی اختیار ایدن فسقه
کبی حدیث شریفده کلمشدر که من القی جلباب الحیاء عن وجهه فلا غیبة له
حضرت عمردن رضی الله عنه مرویدر که لیس لفاجر حرمة مرادلری فاجردن
اعلان ایدن فاجردر. حسن بصریدن مرویدر که اوچ طائفه یه غیبت جائزدر
بریسی اهل هوا یعنی بدعت مذهبنده اولان رافضی و خارجی کبی. ایکنجیسی فسقنی

فسقنی اعلان ایدن فاسق. اوچنجیسی پادشاه ظالم. امام غزالی
ایدر. بو اوچ طایفه بر صفتده مشترکلردر. و اول فسقلرینی
کتم ایتمیوب بلکه انکله تمدح و افتخار ایدکلریدر. بیان کفارت
غیبت غیبتک کفارتی توبه و ندامت و من بعد ایتمکه عزیمتدر.
اما غیبت ایتدوکی کمسنه دن حلاللق طلب ایتمک حسن بصری
قتنده لازم دکل استغفار کافیدر. اما عطا قتنده واروب اکا
ظلم ایتدم غیبت ایتدم درسک عفو ایله دیرسک حقکی آل دیمک لازمدر
امام غزالی بو قولی اصحدر دیر. فقیر ایدر بن استحلال ایتدوکی
تقدیرجه دخی زیاده اینجنمک احتمالی اولمیجق اجمالا استحلال اولنمق
کرک. اون التنجی آفت نمیمتدر. که فارسیده سخن چینی و ترکیده قوغوجیلق
دیرلر. عظیم معصیت و فاحش جریمه در. قرآن عظیمده همّاز مشّاء
بنمیم بیورلدی وعلی بودر. حدیث شریفده کلمشدر که لا یدخل الجنة نمام. کعب
روایت ایدر که بنی اسرائیله قحط ایتشدکده حضرت موسی نیجه دفعه استسقا
ایدوب اجابت ظاهر اولمیجق وحی نازل اولدی که ایچکزده نمام واردر
موسی مناجات ایلدی که یا رب کیمدر. وحی کلدی که بن نمیمه دن قوللرمی
نهی ایدرکن ممکنمیدر که بن نمیمه ایلیه یم جمله سی توبه ایلدیلر. اثر اجابت که تابع
استغفار و انابت در. تنبیه نمیمت نمامکلکه مخصوص دکلدر.
هر نه نسنه که بر مسلمانک کشف اولنمسندن متألم اوله آنی لفظ و عبارت
و اشارت یا رمز و بالجمله بوجه من الوجوه آخره ایصال و اعلام ایدوب

اول مسلمانه اضرار وایلام ایدن کمسنه سخن چین ونمام در ونمیمه
باعث یا نمیمت ایتدوکی کمسنه یه بغض وعداوت یا نمیمت ایتدوکی
شخصه اظهار محبت وصداقت • یا مجرد کفت وکو وجست وجودن تلذذ و
خبث طبع ولؤم شانله اتصافدر واقع اولور که ادانی خبثا که ایتدوکی
نمیمه دن کندوسی متضرر اولمق مقرر ایکن • نیه صبر ایده میوب اساس خبثنی
بنیاد • وکندو نیجه کمسنه نک حالنی افسا ایدر • امام غزالی ایدر • نمام سکا
بر کمسنه دن نمیمت کتوروب • مثلا فلان کس سنی سوکر • سنک حقکده
شویله دیدی یا بویله ایلدی یا سنک امرکی افسا ایدر دشمنکله محبت
بنیاد ایتمک استردیسه سکا مقابله سنده التی نسنه لازمدر • اولکیسی آنی
تصدیق ایلمیه سین • زیرا نمیمت ایتمکله فسقی مقرر اولدی • فاسقک کلامی
مردوددر • یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا • ایکنجیسی
اکا پند ونصیحت ونمیمه دن منع ونهی ایتمکدر • زیرا حق تعالی وأمر بالمعروف
وانه عن المنکر بیورر • نمیمت منکر ایدوکنه منکر بو قدر • اوچنجیسی اکا بغض
ایتمکدر زیرا حضرت حقک مبغوضیدر • دردنجیسی آنوک نمیمه سی ایله
بر مسلمانه سوء ظن ایتمک کرک • زیرا حق تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن
ان بعض الظن اثم بیوردی • بشنجیسی انک سوزی حق میدر دکلمیدر
تفتیش وتفحص اولنمق کرک • زیرا تجسسدر حق جل وعلا تجسسدن
نهی بیوروب • ولا تجسسوا دیمشدر • التنجیسی انک نمیمه سنی هیچ کمسنه یه
حکایت ایلمک کرک • زیرا کندو دخی نمام اولور • ونهی ایتدوکنی اشلمک عاردر

عاردر نته کم شاعر دیمشدر • **بیت** لا تنه عن خلق وتأتی مثله •
عار علیک اذا فعلت عظیم • حکمادن بری بر کمسنه بر دوستی کلوب
فلان کس سکا شویله دیدی دیو جک ایتدی ای برادر بنی چوقدن ز یارته
کلمدک ایدی حالا اوچ درلو خیانتله کلدک • اول بنم دوستمی بکا مبغوض
ایلدک • ایکنجی قلبم فارغ وآسوده ایکن بمله مشغول وآلوده قلدک • اوچنجی
کندوکی بنم قتمده امین ایکن متهم ایلدک • علمادن بریسنی بر پادشاهه
نمیمت ایتدیلر پادشاه عالم مذکوره عتاب ایدیجک انکار ایلدی پادشاه
بکا بونی بر معتمد کمسنه نقل ایلدی دیو جک • عالم ایتدی یا امیر نمام معتمد
اولماز • پادشاه خوب دیرسین دیو انون راضی تمامه ساخط اولدی •
عمر بن عبد العزیزه بر کمسنه کلوب آخری نمیمه ایدیجک بیوردی که
استرسک بو خصوصی تفتیش ایده لم کاذب چیقرسک • یا ایها الذین
امنوا ان جاءکم فاسق ایتینه مظهرسین صادق ایسک • هماز مشاء
بنمیم آیتینه ما صدق سین • اکر استرسک سندن عفو واغماض ایده لم
ایتدی یا امیر المؤمنین عفو ایله من بعد بندن نمیمه صادر اولمیه سین زیاده
ابجمی که بلغای عربدن در • بر کمسنه سلیمان بن عبد الملکه سعایت ونمیمت
ایلدی سلیمان امر ایلدی جمع اولیجق زیاد نمامک یوزینه لقوب ایتدی • **نظم**

وانت امرؤ اما ائتمنتک حالیا فخنت واما قلت قولا بلا علم •
فانت من الامر الذی بیننا بمنزلة بین الخیانة والاثم •

صاحب عباده بر کمسنه رقعه سندن بر یتیمک مالنی اخذ ایتمکه سعایت

ایدیجک ظهر رقعه ده بو کلماتی فصاحت امیز و حکمت انکیزی یازدی که
السعایة قبیحة وان کانت صحیحة. المیت رحمه الله. والیتیم حرّاه الله. والمآل
ثمرة الله. والساعی لعنه الله. بعض حکما دیمشلردر که نمیمت بر قدر زرکه
طوزلو زهر آب شقاق و سبابه که اوزرنده قیناوج نسنه در کذب
و حسد و نفاق. حکایت ایدرلرکه بر کمسنه بر قول صتوب عیبی همان
قوجیلوق در دیوب بر کمسنه اختیار ایدوب الور و بر قاچ کوندن صکره خاتوننه
افندی سنی ایکی سومز انجق بر جاریه الموق استر اما بن خواص سیر نجاته
واقفم کیجه یاتورکن استره ایله بوغزی التندن بر قاچ قیل کس کتور.
بن انکا افسون ایده یم سکا محب و تابع بل عبد طایع اولسون. خاتون
اول سببدن که حازم دکلمش صدق کلام غلامه جازم و دیدوکی نسنه‌یی
ایتمکه عازم اولیجق افندیسینه ایدر که بن خاتوندن خارجه میل و سنی قتل
الکلام کیجه اویورکبی اول که حقیقت حاله واقف و نسترنسایه عارف
اوله سن خواجه ایله ایدوب خاتون استره ایله محل ذبحه قریب اولیجق
فی الحال صچرایوب قلقر و خاتونی بی توقف قتل ایلر ارته سی اقارب زن
بی وجه قتله تحمل ایتمیوب مردی قتل ایدرلر. ایکی قبیله محذول اولوب ایکی
محاربه یه مشغول و نیجه کمسنه اراده مقتول اولور. مثنوی

بی ادب تنها نه خود را داشت بد   بلکه آتش در همه آفاق زد

و نمامک بر عقوبتی دخی بودر که اول کمسنه لر حقیقت حاله مطلع اولوب
ارالرنده عداوت مرتفع اولور بو حور و خجل قلور. نظم

میان دو تن جنگ چون آتش است   سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دکر باره دل   وی اندر میان کور بخت و خجل

نمیمت و سعایتی الغا و مفسدلرک افسادینه اصغا ایتمک اصحاب دولت
و ارباب جاه و مکنته الزم لازم و اهم مهمات و لوازمدر زیرا بو بابی
سد و منافقلرک کلامین رد ایتمزیسه ارباب نفاق تکاثر و تغالب سک
صفتان درنده تهاجم و تکالب ایدوب بری برینی فتم و نفاق ایتمکله
ارالرنده بغض و شقاق دوشوب خدم و حشم و اصحاب و احباب
فرق و احزاب اولوب شخص دولتی تواتر علل ایله معتل و استان سعادتی
بی انتظام و مختل اولوب بالآخره قصر دولتی منهدم و مایه اقبالی منعدم
اولموق لازم اولور. اول ایکی یوزلی آفت الکی دللو اولموق در که انکا ذو اللسانین
و ذو الوجهین دیرلر. مثلا ایکی دشمنک اراسنه کیروب هر برینه
بر درلو سویلیوب اساس عداوتی محکم ایتمکدر. و بعض محدثلر روایت
ایدرلر من کان له وجهان فی الدنیا وکان له لسانان من نار یوم القیمة و
حدیث آخرده کلمشدر. تجدون من شر عباد الله یوم القیمة ذا الوجهین
الذی یاتی هؤلاء بحدیث. و هؤلاء بحدیث. اما بر کمسنه ایکی دشمنله صداقت
اوزره معامله و هر برییسله فی الجمله مجامله ایلسه اما آخردن نقل کلام
و هیچ برینه اضرار و ایلام ایلمسه ذو الوجهین اولمز بلکه بو مدارات
مقبوله و مجامله معامله در. اکثر عقلا بو اسلوبه سالک و بو خلقه مالک
و طرفینک مداراسنه عالم و هر برینک عداوت و بغضندن سالم اولورلر.

اکرچه ایکی طرفه دخی کمال صداقت ممکن ومیسر اولمز. زیرا صدیق صدوق
اولدرکه دوستمننه دوشمن اوله نته کم دیمشلردر. بیت

تحب عدوی ثم تزعم انّنی صدیقک لیس النوک عنک بعازب

لکن هرکسی یه کمال صداقت مجامله وحسن معامله لازم دکل اما بو قدر
معامله وحسن مجامله مستحب ومناسبدر. اون سکزنجی آفت مدح کویلیوب
که بعض مواضعده منهی در. امام غزالی مدحده آلتی آفت واردر دردی مادحه
وممدوحه عارض اولور. آفت اولی افراط مدح کذبه مؤدّی اولمقدر.
فقیر ایدرین شعرا بو آفته مبتلا اولدقلری ظاهردر. بیت

در شعر مپیچ ودر فن او چون اکذب اوست احسن او

بلکه بعضی کثرت جهل وقلت تقوی سببیله کفره دخی مرتکب اولور شعرای
عربدن متنبّی بو ورطیه چوق اوغرامشدر نته کم دیمشدر

یترشّفن فی فمی رشفات هنّ احلی من التوحید

شراح دیوانی متکلّف جوابلر ویرمشلر. آفت ثانیه ریادر. زیرا مدح ایتمک
دعوای محبت در. واقعه مطابق اولمیجق ریای محض اولور. بیت

ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقست طوبی لک ار زبان تو با دل موافق است

آفت ثالثه بعض نسنه لر ادّعا ایلرکه تحقیق ممکن والکا اطّلاع اولمق متیسّر دکلدر
وبو آفت اوصاف مطلقه ایله مدح ایتمکده اولور. مثلا زاهددر یا ولیدر
یا اهل ورعدر دیمک. زیرا حقیقت زهد وولایت وورع برکیمسه ده
متحقق اولدوغنه علم مشکلدر. اما اوصاف خاصّه علم ممکندر. مثلا فلانی کوردم

کوردم تهجد نمازی قیلور یا صدقه ویرور دیسه جایزکه امر مخصوص محسوسدر
وبو آفتدن احتراز ایچون جناب رسالتپناه صلی الله علیه وسلم بیوردی
لاتزکّوا احدا وان کان ولابدّ فقولوا فیما احسب ولا ازکّی علی الله احدا یعنی
برکمسنه یی تزکیه ومدح ایتمک غایت لازم کلورسه بنم ظنّمده بویله در حق
جلّ وعلایه کمسنه یی مدح وتزکیه ایتمزین دیک. آفت رابعه کاهی بر فاسقی مدح
ایتمکله آنوک فرح وسرورینه سبب اولمقدر حدیث شریفده وارد اولمشدر
انّ الله یغضب اذا مدح الفاسق. فقیر ایدرین مادحه بر آفتی دخی بودرکه
ذلّت لازم اولور. مؤمنه واجبدرکه کندوی موضع ذلّتدن صقنه خصوصا که مدح
طمع دنیا ایچون اوله علی الخصوص بو زمانده که جود وکرم بالکلیه منعدم ومدح فصیح اهلی
شکفته اولوب استماع مدح ایتمک قصر ویران کبی اساسی منهدم اولمشدر
امرای زمان بر شاعرک الندە قصیده کورسه جان باشنه صیچرر وبلیغ
قطعه سنده درلر نظم ایدوب صونسه اضطرابندن اجل دررلری دوکر

قطعه
قوم اذا انشدتهم فکانّما حاولت نتف الشعر من آنافهم
قم فاسقنیها بالکبیر وغنّنی ذمّ الذین یعاش فی اکنافهم

ممدوحه عارض اولان ایکی آفتک اولکیسی اولدرکه کبر وعجب حاصل اولور
حکایت اولنورکه ساداتِ عربدن جارود عبدی حضرت عمر رضی الله عنه
مجلسنه کلدکده بعض حاضرلر بو کلن سید قبیلهٔ ربیعه در دیدیلر جارود
یقین کلنجک حضرت عمر درّه ایله اوردی یا امیر المؤمنین نه کناه ایتدم دیوجک
دیدکلرین ایشتمدکمی جارود بکا اندن نه لازم کلور دیوجک بیوردی که

سکا کبر و عجب کلمدن خوف ایدوب سکا بو طریق ایله ذلت ویردم
ایکنجی آفت اولدر که مدح استماع ایدیجک کندوده اول صفتک تحقیقین
مقرر اکلیوب طلب زیاده ایچون جد و سعیدن فتور و کسل کلور بو ایکی آفت
سببیدر که جناب رسالت پناهی حضورنده صلی الله علیه وسلم بر کمسنه آخری
مدح ایدیجک قطعت عنق صاحبک دیو بیوردیلر و حضرت عمر رضی الله عنه
المدح هو الذبح دیدیلر اما علمادن مطرف دیر ایدی بر کز نفسمه کمسنه دن مدح و
ثنا ایشتمدم الا نفسمک ذلت و صغاری زیاده اولدی زیاد بن ابی مسلم دیمشدر که
بر احد مدح و ثناسین ایشتمک اولمز الا شیطان اکا ظاهر اولور اما مؤمن اولان
تدارک ایدر عبد الله بن المبارک حضرتلری دیرلر ایدی که بو ایکی کلام حقدر مطرف سوزی
قلوب خواصدر زیاد دیدوکی قلوب عوامدر فقیر ایدرین بو سببدندر که مرتی کز
سالک واقعهٔ صالحه و کشف و کرامت عرض ایلسه نفی و سلب ایدوب بو آنی
مقاماتا و اسافل کراماتدر دیرلر و مریده آفرین وزه دیمزلر که نفسی قوی و فربه
اولمیه بر مرید حکایت ایدر که بر واقعه کوروب پیریمه عرض ایلدم ثنا بیوروب
دعا ایلدی فقیر زانوسنی تقبیل ایلدم فی الحال واقعه کوردم بر کربهٔ سیاه
زانومی تقبیل ایلدی پس مدح استماع ایدن کمسنه غایت تیقظ و احتراز
اوزره اولمق کرک که عجب و کبردن خلاص و فتور عمل و تقصیر کسلدن نجات بوله
ایکیچون بعض علما اصلا مدح استماع ایتمزلر ایدنلر دخی خطر حاله و دقایق عجب
و ریا و آفات اعماله ناظر اولوب اکر بو مادح بنی حقیقتی اوزره بیلدی یا مدح
ایتمکده کل بندن کریزان اولیدی دیه. قطعه

شخصم بچشم عالمیان خوب منظرست · وز خبث باطنم سر خجلت فتاده بیش
طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق · تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویشتن

اونطقوزنجی آفت کلامده واقع اولان خطا و خلل در

که اندن احتراز متعذر یا متعسر در انکیچون من کثر کلامه کثر زلله خصوصا که کلام
اصول دین و توحید و صفات حق مجیده متعلق اوله و خصوصا که متکلم عالم بل متعلم اولمیه
نته کم زمانه ده مشاهده ایدرز احادیث و مواعظدن بر ایکی ورق کورن کرسیه
چیقوب عوامه وعظ و تذکیر و قرآن مجیدی زعم فاسدی اوزرینه
نقل و تفسیر ایدر و بر شیخه بر ایکی کون خدمت توبه ایدن اتی حقایق و معارف
سویلمکه باشلر اتی لره بو مقوله کلام محض خطا و آثام در. نظم

ای بسا چیز میشود صادر · که شود جاهل اندران کافر

امام غزالی ایدر که علم و فصاحتده ماهر و بیان و بلاغته قادر اولمینلرک
کلاملرنده سهو و زلل و خبط و خللی چوق اولور لکن حق جل و علا جهللریی
عذری ایله عفو بیورر نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر که بر کمسنه ما شاء الله
و شئت دیمیون و لکن ما شاء الله ثم شئت دیسون کندونک مشیتی
ثم ایله که تاخیر و تراخی ایچون موضوعدر ادا ایتمکده عبد عبودیتنه اعتراف و تذلل
و تخشعه لازم بنده در اتصاف بولنور او کلمه ده توهم تساوی و
اشتراک که مفضی شقاوت و هلاک در فی الجمله منفهم اولمغین اندن
نهی و تنافی ایله امر اولندی و مشهوردر که بر کمسنه حضرت رسالت پناه حضورنده
صلی الله علیه وسلم من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی

دیوجك صنعه اشتراك ایله. ومن یعصهما دیدوكین منافیء ادب
عبودیت كوروب بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله بیوردیلر.
ودخی بیورمشدر. سزدن بریکز عبدم وامتم دیمسون جمله کز حقك
عبدی وامانتی در. لکن غلامم وفتام وجاریه وفتاتم دیسون ودخی حدیث
شریفده کلمشدرکه لا تقولوا للمنافق یا سیدنا فان یکن سیدکم فقد اسخطتم
ربکم. پس کفره یه الفاظ تعظیمیه خطاب محرم ومحظوردر. حتی بعض فتاوای حنیفیه ده
مذکوردرکه برکمسنه بر مجوسیه یا خرشته دیسه کافر اولور. خرشته استاد
دیمك اولور. پس نه مانه مزده یهودیلره خواجه فلان دیمك خطرلودر.
سلام حقنده دخی علما دیدیلر. ابتدا انلره سلام ویرلمیه. انلر ویرسه جوابنده
وعلیکم دینله. ارتوق نسنه زیاده اولمیه. لکن ذمی قتنده برمؤمنك حاجتی
اولسه ابتدای سلام ایتمکه رخصت واردر. وبعض الفاظ که فقهای امت
کفر دیمشلر. بغایت احتراز واجبدر. زمانه ده ارسال لسان واطلاق عنان
سخن قتی شایع اولمشدر. بعضی جهله لطیفه کوبلیق. واضحاك یاران
قصد ایدوب کلمات کفریه لطیفه دیو سویلر. بعضی انی استماع ایدوب
ضحك وقهقهه ایلر. نعوذ بالله ایکیسی دخی دیندن بیگانه. وضلالت شمعنده پروانه
اولورلر. بعضی جهله جهل سببی ایله کلمه کفری اجرا ایدرلر. علما جهل عذر دکلدر
دیمشلردر. ویمین بابنده مبالغه لر ایدرلر. اگر ایله دکلسه کافر بالله اولایم دیرلر
وبعضی دخی آخره بو ایشی ایتمزسك کافر اولدیر. وبعضی الله تعالی علیمدرکه سندن
بو فعل صادر اولمشدر. تا آنکه صادر اولمشدر. عوام حقنده بو سوزلر کفردر دینلمز

دیمشلر. بو جمله آفات ومهالك وبلیات کرلساندن صادردر. وصاحبی
یا فاسق یا کافر اولور. حدیث شریفده وارد اولمشدر. ان الرجل لیتکلم بالکلمة
لیضحك اصحابه. ولا یبالی بها فانه لیقع بها فی قعر جهنم سبعین خریفا یعنی
برکمسنه برسوز سویلر. حریفلرینی کولدرمك ایچون واول سوزك قتنده
جزئی درمیسی یانندن قیرمز. اما بیلمزکه اول سوز سببی ایله جهنمك دیبینه دوشر
یتمش ییل. وکلمه کفرك برمشکلی دخی بودرکه مجرد اداء کلمه شهادت
ایله کیرو اسلامه وایمانه کلمز. بلکه اول سوزدن بعینه توبه ایتمك بزم علمامز قتنده
لازمدر. پس نیجه کمسنه کلمه کفری سویلر واو بیلمز. خاطرینه کلمزکه توبه ایلیه
نعوذ بالله تعالی شقاوت ابدیه یه قالمق کورنیور. بو مشکلك چاره سی اولدرکه
هر صباح ومسا بو دعایی اوقیه که. اللهم انی اعوذ بك ان اشرك بك
شیئا وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم. علما دیمشلرکه بو دعایی اوقوق
ماضیده کفر کلمه سی لسانه جاری اولدیسه انی محو ایدر وتوبه واستغفار
اولور. ومستقبلده کلمه کفردن حق جل وعلا انی حفظ ایلر. یکرمنجی آفت
عوامك دقایق علوم ومتشابهات قرآن وسر قضا وقدر ومشکلات اسرار حکمت
وشریعتدن سؤال ایتمه سیدر. انده لازم اولان ایمان واعتقاده وعمله
سعی واجتهاددر. لکن نفوس امارهنك عادتی بودرکه کندویه نافع اولان
تلخ وثقیلدن ومالا یعنی فضول اولان شیرین وخفیف کلور. وعوام بو مقوله
علومه حرص ایتمکدن مسرور اولور. زیرا شیطان اکا تخییل وتسویل ایلرکه
سنده دخی علما واهل فضلدن سین. بعض مصطلحات اهل بسوی بلدوکك ضرر ویرمز. خلاصه

علوم ونقاوۀ معارف بونلردر پس انلری علمای ظاهردن یك سكورین
خصوصا كه بعض صوفیه مصاحب اولوب منطق الطیر عطار وگلشن راز
وزبدۀ عین القضات همدانی دن برایكی بیت اوقمش ایسه خوذ نكته دان عارف
وحقایق شناس عمیق وعلمای شریعت قشنده ظاهری یی تحقیق اولور وبعض
علومدن دخی مسایل یا تركی كتابلردن یا بعض ناس افواهندن تلقف ایدوب
انكله بعض دانشمندلری امتحان كند وحفظ ایدوكی جوابنه مطابق تقریر ایتمزسه
جهلنه حكم ایدر. وزمانه مزده بلیۀ عامه كه بو مقوله اهل فضول وداعیۀ فضلات
اولنلره عارض اولور شبهۀ قضا وقدردر. كه بعض فسقه فسق و
فجوره انهماك مقتضای جبلت ناپاكلری اولوب. زواجر شرعیه یه ملاحظه
وامر معروف ونهی منكر ایدن مؤمنلرك لوم وتقریعنی استماع ایدیجك
شیاطین جن وابلیس درونلرنده القا وتخییل وشیاطین انس تلبیس
بیرونلرندن اضلال وتسویل ایدرلر. كه سنك فسق وفجور ایده جكك علم
الهیده ازلیده مقدر. ولوح محفوظده مسطور اولان محو اولمق ممتنع در پس سن
مجبور محض ومضطر صرف سین مجبور محضك تعذیبی ومضطرك عقوبتی
عادل حقیقی یه كه صدور ظلم وجوازندن محالدر. ممكن دكلدر نته كم عمر
خیامه منسوب رباعیده مذكوردر كه. رباعیه

من می خورم وهر كه چو من اهل بود. می خوردن من بنزد او سهل بود.
می خوردن من حق بازل میدانست. گر می نخورم علم خدا جهل بود.

بو شبهه ایله جبر محضه قائل وقتلرنده شرایع ودعوات انبیا كه وعد ووعید

وثواب وجزای اعمال صالحه وعقاب ونكال اعمال فاسده یه مشتمل ومتبنی در
فاسد وباطل اولوب ظاهری جبر اولان ابیات شعرایی تمثیل ایدرلر حافظك
بو بیتلری گبی. بیت

در كوی نیكنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر كن قضا را
حافظ بخود نپوشید این خرقۀ می آلود
ای شیخ پاك دامن معذور دار ما را.

و بو بیتی گبی. بیت

بر وای ناصح وبر دردكشان خرده مگیر
كار فرمای قدر میكند این من چه كنم.

وانك امثالنی انشاد ایدوب ضعفانك دخی عقایدینی افساد ایتمك
توصل ایدرلر. بو فقیر بله علم ومعرفتدن خالی بر میر فضول كویده اجماع وانك
كلامنی بر شام رمضانده استماع واقع اولدقده بعض مشكلاتم واخذ منكر ده
حل وتمنا ایدربن دیدی. فقیر دخی مسائل وتراویح وقیامدن بعض
نسنه لر صورموق تخیل ایدوب. تمام انشراح صدر بله بیوركك دیدم باشلدی
سر قضا وقدردن سؤال وشبهۀ سابقه ایله ایراد اشكال ایلدی. فقیر ایتدم
اولا قضا وقدردن بحث وجدال منهیدر زیرا سر قدر مقدمات دقیقه یه مبنیدر
پس مؤمن صحیح وبندۀ صریح لازم اولدر. كه فرمان پادشاه مطلق یرینه
كتوریكیجون قولنه امتثال. ومسارعت واستعجال ایدوب بهانه وتعلل
ایشكنده اوتورمیه. وچون وچرا ولم ولادن دم اورمیه مثلا شویله پادشاه
جهانك مطاعك خدم وخشم وانصار واتباعندن سین حالا سكا دركاه
سعادت دستگاهمدن بر فرمان وارد اولسه. تمامنه اطاعته مبادرت
وامتثاله مسارعت ایدرمیسین یوخسه بو فرماننك نیچون بویله كلدی ونیم

امثاله قدرتم نه جهتندن دردي بو تحته مي بتلرسين اكر شق ثاني يه كيدرسك
اولا امارتدن معزول ثانيا عقوبات ايله مقيد و معلول اولورسين چون
پادشاه مجازي اشتباه كه مظهر **بيت** بر غير او اضافت شاهي بود چنانك
بر يكد چوب پاره شطرنج نام شاه دژ بو مرتبه ده پس پادشاه حقيقي كه **نظم**
بروحدتش صحيفهٔ لاريب حجت است   اينك نوشته از شهد الله براو كواه
دركاهنه بهانه جوي و نافرمان اولان نه مرتبه مستحق عذاب و مستوجب
خذلان اوله روايت اولنور كه بر كمسنه عمر بن عبد العزيز حضرتنه
سر قدردن سؤال ايديجك بيوردي ان الله تعالى لا يطالب عما قضا و
قدر وانما يطالب بما نهى و امر ثانيا معلوم اولسونكه علم الهي ازلي عبدك
قدرتي ايجاد فعل يا اعدام طرفنه متعلق اولهجغنه متعلقدر كه تقدير
اندن عبارت و لوح محفوظده تسطير اكا اشارتدر فعل عبد اضطراري
و عبد فعلنده مجبور و مضطر اولمق لازم كلمز زيرا بالبديهه معلومدر شك و
شبهه معدومدر كه فعل عبد اراده و تبريد ماكبي اضطراري دكلدر و اختياري
اولان حركت بدنله رعشه مرضي سببي ايله اولان حركت بدن مابينده
فرق ظاهر وار ايدوكنه عقلا دكل صبيان مجانين دخي جزم ايلرلر علم ازلي
احد طرفينه متعلق اولدوغي عبد اختياريله اول طرفي ايقاع ايتدوكي ايچوندر
عبدك اول طرفي ايقاع ايتدوكي علم الهي اول جانبه متعلق اولدوغي ايچون دكلدر
زيرا علم معلومه تابعدر معلوم علمه تابع دكلدر نقاشن ديوارده صورت
فرسي بو وجهله نقش ايلدوكي نفس الامرده و خارجده فرس اول صورتده اولدوغندن

اولدوغندن در نه انكه فرس خارجده اول صورتده اولدوغي صحيفهٔ
ديوارده بو وجه اوزره منقش اولدوغندن اوله حاشا و كلا كذلك
علم ازلي فعلك بر طرفنه متعلق اولدوغي مكلف اختياري ايله ايقاع ايده
جكندن اوتورودر نه انكه مكلف اول جانبي اختياري ايله ايقاع ايتمه سي علم ازلي
اول جانبه متعلق اولدوغندن اوله پس علم الهي عصيانه علت ايتمك
كمال جهل و نقصان جبلي دن ناشيدر نته كم رباعي خيام جوابنده خواجه
نصيره منسوب رباعي ده ذكر اولنمشدر   **رباعيه**
كفتي كه كنه نيز در من سهل بود   اين نكته نه كويد انكه اواهل بود
علم ازلي علت عصيان كردن   نزد عقلا ز غايت جهل بود
چون جواب شبهه بو اسلوب اوزره توضيح و مذهب حق بو بيانله روشن
ايله تصحيح اولندي مير بو الفضول خواه ناخواه صامت اولوب كلام نفيي
انتظامندن ساكت اولدي معلوم اولاكه بو ذكر ايتدوكمز تقرير علماي
شريعت و ائمهٔ امتدر اما مشايخ متصوفه و حلاي مثاله بو مقامده بر
تقرير دخي ايتديلر آني داخي ذكر و بيان ايدهلم كه كتابمزه مطالعه قلنلر جوابنت
مقامه بعون الملك العلام اطلاع تمام تحصيل ايدوب شبهات و شكوك
ظلامندن نجات بوله لر اولا معلوم اولسون كه حكما كتب حكمتده تقرير
ايلديلر كه هر فعل اختياري كه فاعلندن صادر اولور البته مبادي مترتبه
اولمق كركدر كه صادر اوله و اول مبادي اكثر حكما قتنده درتدر
و حكيم اشراق شهاب الدين سهروردي قدس سره قتنده اوچدر

اوّل علم یعنی اول صادر اوله‌جق فعلی تصور ایتمه‌در بوجه ما تصور اولنمق
کرکدر ودخی اول فعلک فایده‌سی وارایدوغنه تصدیق ایتمک کرکدر کرکسه
تصور مطابق وتصدیق یقینی حکمی کرکسه تصور غیر مطابق وتصدیق تخیلی
وجهلی اولسون • ایکنجیسی شوق ومیلدر جانب فعله که علم تصور مذکوردن
ناشی اولور • بو شوق ومیل علمک غیری ایدوکی وفعل اختیاری‌نک مبادیسندن
ایدوکی بالوجدان الضروری معلومدر نیجه کمسنه بر فعلی تصور وفایده‌سینه
تصدیق ایلر اما فعل جانبنه شوق ومیلی واقع اولمیوب • اول فعل وجوده کلمز
اوچنجیسی اجماع وعزمدر • یعنی فعلک ایجادی جانبنه رأیی مجمع وعزمی مقرر
اولمقدر وبونک مبادیدن اولدوغنه دلیل اولدرکه نیجه کمسنه بر فعلی تصور
وفایده‌سین تصدیق • وانک ایجادی جانبنه شوق ومیلی دخی اولور لکن بر نسنه
مانع اولوب • شوقی باقی ایکن فراغت ایدر • پس شوقدن صکره بر اجماع وعزم
دخی لازم ایمش اما حکیم اشراق ایدر بو اجماع وعزم دیدوکمز لازمدر •
ولی بونیه شوقک تأکدی وغلبه‌سیدر • بو سبب آخر دکلدر بو نزاع نزاع
لفظی‌یه قریبدر • دردنجیسی تحریک عضلات واعصابدر • بونک کرکدوکی
دلیله محتاج دکلدر • پس فعل اختیاری اولدرکه • اولا تصور جزئی وفایده‌سینه
تصدیق اولوب بو علمدن شوق ومیل حاصل • واول شوق ومیل عزیمت مرتبه‌سینه
واصل اولوب اندن تحریک اعصاب واعضا ایله اول فعل حیز وجوده اخراج وابراز
اولنمش اوله • وبر فعل که بو اسلوب اوزره اعنی سابقا اصلا علم اکا متعلق
اولمیه یا معلوم لیه شوق وارادت اولنمغله اولمیه • اول فعل اضطراریدر حرکات

حرکات جمادات کبی که اصلا علمه مسبوق دکلدر • وحرکت ارتعاشیه کبی که
فرضا تصوری دخی اولنسه شوق وارادت سببی ایله واقع اولمش دکلدر
چون فعل اختیاری مبادی مذکوره‌یه موقوف اولنمز ممتنع اولنمز ایله وجودی
واجبدر وبو مبادی اولی که علم نامی‌سی شوق ومیلدر اختیاری دکلدر •
بلکه بر فعله شعور وتصور وفایده‌سینه تصدیق ایتمک کسب واختیاری اولمزد
اندن فعله میل دوشمک دخی وکذلک عبدک صنعی واختیاری ایله دکلدر
ومیلدن صکره ارادت که احد طرفینی ترجیحدر • اولدخی حکما ومتصوفه قتنده
بلا مرجح ممکن دکلدر اندن صکره تحریک عضو خود ضروریدر • پس فعل اختیاری
بالحقیقه اسباب موجبه ومبادی غیر اختیاریه‌یه مستنددر • اکر دیرسک
فعل بو تقدیرجه نیجه اختیاری اولور جواب ویروزکه اختیاری بو اسلوب
اوزره واقع اولاندر پس فعل اختیاری ولکن اختیاری دکلدر نته‌کم دینلمشدر •

مثنوی
کرچه از خیر فعل او دورست   واندران اختیار مجبور است •
کرچه‌نی اختیار کارش نیست   اختیار اندر اختیارش نیست •

اکر دیرسک که چون عبد مأمور اختیارنده مضطر ومجبور اوله پس بو اختیار
حقیقتده جبر محضه راجع واجبار محضه مبتنی اولان امر ونهیه مانعدر
مجبور محضه امر ونهی عقلا مستحسن وشرعا غیر واقعدر • دیرایدرز که مشایخ متصوفه
بو اشکال صعبه بویله جواب ویردیلر که مؤمن مطیعک قلبنه حق جل وعلا فعل
خیر وایجاد امر جانبنه علم وشعور ویردکدن صکره شوق وارادت
بر قدی که خیری تحصیل وامره امتثال ایلدی • وکافر وفاسقک قلبنه بو شوق

وایرادتی برقدی لابد تحصیل خیر و امتثال امر ایتمدی زیرا اوکلکی نک ماهیتنک
مقتضاسی بو ایدی و آکاه ایدی تا اینک مقتضای ماهیت و موجب استعدادی
بو ایدی و ماهیت غیر مجعول و استعدادات غیر مخلوقدر • بیت
هرچه ظاهر شد ز جمله اعیانست • سر بسر مقتضای ایشانست •
نظم مقتضاسینی ذاتک اول علام • ویره حکمتله اولمیه ظلام •
اول سببدن درکه روز حشر • و فردای قیامتده سر قدر جمله عالم و عامه
و مطیع و عاصی اولنلره ظاهر و مکشوف اولیجق اشقیا حمله کندولرینی لوم و ملامت
و سوء فعللرینه اظهار ندامت ایدوب ظلمنا انفسنا انا کنا خاطئین دیرلر •
و هیچ کافر و عاصی دنیاده ملحدلر دیدوکی کبی بزم صوچمز نه ایدی چونکه تقدیر
ایتمشدک تقدیرک تغییره قابل دکل بزه عذاب و عقاب ایتمک روا
دکلدر دیمیه لر • چون بو سر معلوم اولدی که فعل اختیاری ده حقیقت
اختیاری دکل و انک حقیقتی اضطراره راجع و انسان تقالیب دست
و چوکان تقدیره کوی وش کرداندر • بیت کرچه توز اختیار مأموری
لیک در اختیار مجبوری •• پس مؤمنه لازمدرکه هر آن و ساعت کندو
حول و قوتین اسقاط و نفی ایدوب جمله حول و قوتی حق جل و علایه اثبات و حضرت الهیه
مثنوی بین درین کارگاه وهم و خیال • خویشتن را در مجاری افعال •
قالبی ز اختیار خود عاری • کشته افعال حق برو جاری •
ولسان حال و قالی ایله اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من ذلک
دیوب حق جل و علادن توفیق و امداد طاعت خیری تضرع و خذلاندن که

استعدادی صح

که عدم توفیق و عبدی کندو حول و قوت موهومنه تفویض ایتمکدر
تعوذ ایلیه طاعت صادر اولسه یارب سنک امداد و توفیقکدر دیو شکر و
ثنا ایدوب تمنا و طلب مزید ایلیه • مثنوی شکر باشد کلید کنج مزید •
کنج خواهی مده ز دست کلید • اذ من الشکر عصمة الآلاء
و من الشکر دائم نعماؤه • اکر معصیت صادر اولسه ملحد مخذول سنک
تقدیرک بو ایلمش بنم نه کناهم وار دیمیه • مثنوی
جرم و عصیانی بسوی خویش افکن • سر شرمندکی به پیش افکن •
معذرت پیشه کیر و استغفار • عجز و فقر و شکستکی پیش آر •
کای خدا بنده کنه کارم • کرد خود کو بها کنه دارم •
نیست غیر از تو عذر خواه تو کس • عذر من عفو کو ه کاه نو بش •
بلکه کندو نفس شومندن بلوب • عبادتنی تقصیر ایله معیوب و تقصیراتی
نفس اماره سینه منسوب قیله • ادب عبودیت بودر • نته کیم لسان الغیب
حافظ شیرازی دیمشدر • نظم کناه اکرچه نبود اختیار ما حافظ
تو بر طریق ادب باش کو کناه منست •• بعض اهل عرفان بیورمشلردرکه ان
الامر ذم و حمد فکونوا دفاینه فی الذم و اجعلوه و فاینکم فی المدح تکونوا ادبا
عالمین یعنی عبد مکلفک حالی ایکیدن خالی دکلدر • یا خیر و طاعته مظهر اولور
مستوجب مدح و تحسین اوله یا شر و معصیته مصدر اولوب مستحق
ذم و نفرین اوله • پس ادب لایق عبد بر اربدر • اولدر که مصدر معاصی و شر
اولدقده حق جل و علایه وفایه یعنی خیر اولوب حق جل و علا جانبنه

تیر ذم وملام اتلمغه مانع اولوب جمله لوم وملامتی کندویه ایقاع وتقریع
وندامتی نفس پرتقصیرینه ارجاع ایلیه مثنوی گرچه درکیش صاحب تقریر

آن تقاضا همی کند توحید · که همه فعلها چه زشت وچه خوب
بی وسایط بحق بود منسوب · لیک ازانجا که شیوهٔ ادبست
نسبت فعل شر بحق عجب است ·

واگر فضل وتوفیق حق جل جلاله سببیله
مظهر طاعات وحسنات اولدیایسه بودفعه حق جل وعلا نفسنه وقایه
وسپر ایدوب جمیع مدح وستایشی اول جناب فیض مآبه حصر واسناد ایدوب
نفسنی استحقاق مدح وثنادن تنزیه وابعاد ایلیه که ادب عبودیتله متحلی
وعجب ورعونتله متخلی اوله جمله انبیا واصفیا که پیشگاه قبول واصطفاده
مقربلردر بو حلیه ایله محلی وبو ادب ایله مؤدبلردر نته کم سرور بارگاه اجتبا
حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة الاتم والسلام الادنی بیورر که ادبنی ربی
فاحسن تادیبی وبو ادبدندر که حق جلیل محکم تنزیلنده ابراهیم خلیلدن
حکایت بیورر که الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی ویسقین واذا
مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی
یوم الدین زیرا والذی یمرضنی ویشفین دیمدی مرض وسقم که ظاهرا شر و
الم در حقه مضاف ایتمیوب نفسنه اضافتله که مظهریدر اکتفا ایلدی
شفایی که خیر ونعم در جمله حق جل وعلایه اسناد ایتدی وفاتحه ده
که ام الکتاب وخیر الخطاب در بو ادبک رعایتنه اشارت واقع اولمشدر
که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بیورلوب اهل

اهل سعادت وهدایت اولان انعام حق جل وعلایه نسبت صریح اولنوب
انعمت علیهم بیورلدی اهل شقاوت وضلالت اولان غضب واضلال
حق جل وعلایه نسبت اولنمیوب غیر الذین غضب علیهم ولا من اضللتهم دینلمدی
سبحان الله ما اکثر لطایف کلام الله بو اشارات لطیفه ونکات شریفه دن
غرض بیان آداب وتادیب وتهذیب اولی الالباب در بو سببدندر که بعض کمل
ارباب طریقت بیوردیلر که التصوف ادب کله

نظم

ادبوا النفس ایها الاصحاب · طریق العشق کلها اداب
مایهٔ دولت ابد ادبست · پایهٔ رفعت خرد ادبست ·

پس بو تفصیل وتطویلدن حاصل اولدی که اهل جهل بی خبر وبی خبر طریقتده
سلوک وسیر ایدوب شیطانک نه صوچی وار چون لعین وطردی مقدر
وبشر ترک طاعات وکسب سیئات ایدنه نه محل لوم در چون افعال عباد خیر و
شر علم ازلیده ثابت ومقرر ولوح محفوظده که علم شامل مبادی عالیه یه اشارت
یا ظاهر اخبارده وارد اولدوغی کبی بر لوح عظیم که جملهٔ حوادث وکوائنله
رقم اولنمش اوله اندن عبارتدر مکتوب ومسطوردر دیوب بو کلامی ترک
طاعت وکسب معصیت اتمکه سبب ومعذرت ایلین ملحد مخذول در اکر معتقد
ضلال اولمیوب محضا عوض دقایق ودرک حقایق دعواسین ایدوب
تفوه وتکلم ایدرسه مرتکب مالایعنی وصاحب بدعت وفضولدر اکر ناکاه
شب شبهه دشمنش وتقبتهٔ خاطرینه زنبور خواطر اوشمش ایسه
ذکر ایتدوکمز جواب شافی وخطاب وافی ایله قناعت ودفع شبهه ورفع

شناعت ايلسون وادراك ايده مدوكي بيرده تسليم واطاعت قيلسون و
الله الهادي. چون آفات لساني بو قدر ذكر وبيان اولندي بو مقدار ايله اكتفا
واختتام. وبز دخي آفات لساندن احتراز ايدوب ختم كلام ايده لم ذكر
رذيلت صلف صلف تصلّف وكندوده اولميان فضائلي
وآثاري ادعا ايدوب دايره سن حدندن ابلند. ومرتبه سين استحقاقندن
زياده ارجمند طوتمقدر. وصلف حقيقتده عجب ايله كذبدن مركب در
ونتايجي وفروعي دايما مراتب عاليه يي ادعا وارباب فضائله تحقير وازدرا
ورعايت حقوق اخوانده تقصير. ونفسني تعظيم وغيري تحقير در. چون عجب و
كذبك علاجي تحرير وتقرير اولندي علاج صلف انلردن معلوم اولور.
ذكر رذيلت بخل وخست بخل خلق مذموم. وضدّ سخا اولمغله رذيلت
عظمى ايدوكي معلومدر. ولسان شرعده دخي ذم بخل ومدح سخا چوق واقع
اولمشدر. ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون شح بخل غليظ در
ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم
سيطوقون ما بخلوا به. وحديث شريفده وارد اولمشدر كه لا يدخل الجنة
بخيل. ودخي بيورمشلردر كه ثلث مهلكات شح مطاع وهوى متبع و
اعجاب المرء بنفسه يعني اوچ خلق واردر كه هر بريسي صاحبني هلاك
ايديجي در. بريسي بخل شديد كه نفس اكا اطاعت ايدوب قلبده حكمي جاري
اولمش اوله. ايكنجي هوى يعني باطله ميل در كه نفس اكا تابع اولمش اوله
اوچنجي كشي كندو نفسنه وكمالاتنه عجب ايتمكدر. وابن عباسدن رضي الله عنهما

عنهما روايت اولنور كه حق جلّ وعلا جنت عدني ابدكده امر ايلدي كه تزيين اولنه
پس بيوردي كه انهاريني اظهار ايت جنتده دخي نهر سلسبيل عين كافور
وتسنيم اجرا ايدوب نهر خمر وعسل ولبن منفجر اولدي پس بيوردي كه
سريرلريني وحجله لريني ورحله لريني اظهار ايت پس نظر ايدوب
بيوردي كه ايمدي تكلم ايله وجنت كلام فصيح ايله ديدي كه طوبى لمن دخلني
حق جلّ وعلا بيوردي كه عزتم وجلالم حقيچون سنده بخل ايدنه ساكن
ايتميزم اكر ذم بخل ومدح سخاده وارد اولان آثار واخبار واشعار واسجاع
ايراد اولنورسه تطويل حددن بيرون اولنور. پس انلردن فراغت
ايدوب بخل مذموم نه در آني بيان ايدوب طريق علاجني عيان ايده لم بخلك
تعريفنده چوق كلمات ايتمشلر لكن اصح اقوال بودر كه بخل شرعا واجب يا مروت
يوزندن مناسب اولنی قادر اولوب ايتممكدر. مثلا بر كمسنه شرعا واجب
اولان زكوتي ويرمسه بخيل در. شرعا واجبي ويرسه اما مروت طريقنده
لازم اولني ترك ايلسه. مثلا مالي موفور ونعمتي عظيمه قادر اولوب اقاربه
وجيراننده فقراي صلحا اولوب ضر فقر وشدت افلاس ايله معاش ايدوب
بوانلره فواضل نعمتندن برحبه ويرمسه اگرچه زكوة شرعيه سين دخي ويرمسه
بو كمسنه بخيل تحتنده داخل ووعيد بخل الحاد وجهل متواصل در. وواجب مروت
اختلاط اشخاص وازمان وحالاتله مختلف در. مثلا فقيره بر جزئي نسنه يي امساك ايتمك
مروته مانع اولمز اما غنی يه مانعدر. مثنوی بقنطار زر بخش كردن ز گنج
نه چندان كه ديناري زدست رنج   برد هر كسي بار درخورد زور

جمله
عروس
اول كوكك اودري
عروس ايچون او ايكنجه
در ونتاب دن دوزلر
وبو زمانده اكا شكلكلر
دير جمعي جمال كلوب

کرانست پای ملخ پیش مور : ضیافتلرده مضایقه و تدقیق ایتمک مروت
دکلدر معامله و مبایعه ده تدقیق مروته منافی دکلدر مکر حددن بیرون اوله و بیع
شراده دخی مثلا کفش المقعده و اضحیة المقعده تدقیق ایتمک مانع مروتدر
وبالجمله مروتک بر حد معینی یوقدر ولکن ذوق سلیم و عقل صحیح ایله معلوم اولورکه
نه مرتبه مانع مروتدر نه مرتبه دکلدر پس برکمسنه زکوة مفروضه ویرمسه یا مالنک
اوسطندن ویرمیوب ادنیسندن ویرسه اقبح بخلله بخیلدر اندن ایتسه
ولکن محل و مناسب اولان یرده مروت ایلمسه ینه بخیلدر اما اوکلیدن
ادنیدر انی دخی ایلیسه بخلدن خلاص اولوب ومن یوق شح نفسه درجه سنک
ابتداسی اکا حاصل و ایثار و بذل و سخای نفس مقاماتنک اوللنه واصل اولور
ولکن مراتب سخا و ایثار متفاوتدر و اسخیا و کرام و مقامات احسان و انعام دخی نیجه
طبقه در نظم
ولم ار امثال الرجال تفاوتت لدی المجد حتی عد الف بواحد
ایثار اکا دیرلرکه کندویه لازم ایکن صبر ایدوب آخره ویره نته کم قرآن
عظیمده بیورلدی ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة : و ایثار
متحمل و متبصر و اصلا نادم و متضجر اولمیانلره مقام عالیدر اما ایثاردن
صکره صبر ایده میوب نادم اولمق احتمالی اولیجق ترکی اولیدر لا صدقة
الا عن ظهر غنی بونلره کوره در

بیان اسباب بخل و خست

خواجه نصیر ایدر
تأمل اولنسه اسباب بخل اوچ نسنه در یا خوف سبب فقر و احتیاج یا غلو حب
مال یا شرارۀ نفس سببی ایله غیره خیر وصولنی استمک امام غزالی ایدر
سبب حب مال ایکی نسنه در بری حب مشتهیات که طول امل ایله مقرون اوله

اوله مثلا برکمسنه کندویه طول عمر تقدیر ایدوب مدت عمرده مشتهیاتدن
تلذذ و مستحسناتدن تمتع ایتمک استیجک لابد مالکه مشتهیاتنک وصولنه
سبب اولور و نفسی اولان مستحسناتنک حصولنه علتدر محبت ایتمک لازم
اولور نته کم دیمشلردر نظم
ای زر توی که جامع اللذاتی : محبوب خلایق بهمه اوقاتی
بی شک تو خدایی و لیکن بخدا : کشاف کروب و قاضی الحاجاتی :
اما طول امل اولمسه مثلا یارین بر کون موت
اغلب و سفر آخرت قرنده کلمح البصر و یا اقرب اولسه مالکه مفارقتی لازمدر
اولقدر محبت ایلمز بعضی کمسنه لر اولادینک بقاسین کندو بقاسی کبی حب
مال سبب حرص ادخاره علت قیلور انکیچون جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
بیوردی که الولد مبخلة مجبنة یعنی ولد محل بخل و خوف فقردر ایکنجیسی عین ماله محبت
ایتمکدر نته کم بعضی کمسنه نک مالی موفور و خزاین مکنوزی اولقدر اولورکه
معتاددن زیاده عمری اولوب هر کون ایتدوکی انفاق و خرجین اضعاف
مضاعفه سی ایلسه نقصانی ظاهر اولمز بعضنک املاک و عقاراتندن
ریع و ادرار مرتب دخی کلورکن و اصلا فقر و احتیاج یوغیکن ینه عین ماله
محبت و نفس دینار و درهمه عشق و مودت ایدوب نه زکوة واجبدن
بر حبه و نه صدقه مندوبه دن بر فلس ویرور بلکه کندو حقنده اقل
قلیل ایله اقتصار و نان و جبن ایله اکتفا ایدوب اموالنی تحت الارض دفین
ایلر بعضلر مؤنتله ضایع اولمسنی دخی اختیار ایدر و بعضی وارث مبغوضنه
انتقال ایتمه سی ایله کاری زار اولوب کاه ناله دل سوز و کاه آه جان

فکار ایدر و بو مقوله اشخاص روزکارده بی نهایت بولنور و هر برینک
اخبار و احوالی مجالسده نقل و حکایت اولنور ایراد امثال و بیان حال
اتمکه احتیاج یوقدر و بو مرض بغایت عسیر العلاج در خصوصا که
زمان شیب و کبره ... دخی اوله بو کمسنه اکا بکزر که بر کمسنه بر محبوبه عاشق
اولوب رسول موصله دخی محبت ایدوب کیدرک محبوبنی اونیدوب رسول
محبتنه مبتلا اوله زیرا بی شبهه اصل محبوب مشتهیات نفسدر اما مشتهیاته
مال سبب وصول اولمغین هر کشی اکا محبت ایتمشلردر لکن کیدرک نفس
مشتهیاتی اونیدلوب عین ماله که سبب حصول مشتهیات ایدی محبت اولقدر
اولمشدر که جمله مشتهیاتدن جمع مال و ادخاری اکا اشهی و احب اولمشدر
حتی بعض بخلانک لؤم و خساستلرینه لوم طعن ایدوب قدر تنکر وار ایکن
فقرا کبی ضرر و مؤنتله معاش و طیبات دنیادن که قل هی للذین امنوا بیورلمشدر
بالکلیه حب مال ایچون اجتناب و دنیاده دخی عذاب چکرلر دنیاده دیرلرکه
چون مقصود نفسک مشتهیاسنه وصولدر مستحسنی حصولدر برم قتیمزده
جمع و ادخار جمیع مستلذاتدن الذ و جمله طیباتدن اطیب و اشهیدر لیس
بزه دخی نعیم دنیادن تمتع که خرج و تفریقدن تمتع در حاصل و برم نفسمز
غایت عیش و سروره واصلدر دیو جواب ویررلر اما غایت ضلال و نهایت
جهلدر زیرا وصول حاجات و حصول مرادات اولمیجق ذهب ایله حجرک بر فرقی
واردر مصرع برای نهادن چه سنک چه زر نظم
زر از برای خرج کند و سکه دار بهم   لعنت بر آن کسی که ازو کرد مکنز بوندن

بوندن بویک شقاوت و حرمان و خیبت نتیجه اولورکه دنیاده فقرا کبی
محنتله معاش ایده لر و آخرتده اغنیا حساب و عذابن چکه لر اکر جمع و ادخار
نفسلرینه غایت مشتهی و بونلر مشتهیلرینه واصل اولمقده حس و بهاطیله
ایدرلر اما جعل نجاساتدن تلذذ و کلاب جیفه لردن تمتع ایتمه سی کبی خبث
نفس و دنائت جبلتدرکه منتهاسی بونک کبی امری محصل و جانب محصلی ذلت
و قلتدر اعاذنا الله تعالی بیان علاج بخل چون بخلک اسبابندن بریسی
حب مالدر و حب مالک سببلری نه ایدوکی ذکر اولندی پس هر شینک
ضدی ایله علاج اولنور حب مشتهیات قناعت یسیر تحصیلی ایله اولور
و طول امل تذکر موت اقران و امثال و مفارقت آشنالر ذکری ایله
اولورکه هزاران زحمت و تعب ایله جمع مال ایتدیلر آخر قویوب حسرتله
کیتدیلر مال انلرک اجللرندن صکره بقالرینه سبب اولمدی بیت
نه ایشان بخستین نکهداشتند   بحسرت بمردند و بکذاشتند
الآن مالرینی غیریلر تصرف و انلر خاک ایچنده تحزن و تأسف ایدرلر و اولادی
ایچون حرص و بخل خود غایت جهل و حماقتدر آنی خلق ایدن رزاق
پروردکار ولادتندن اول نیچه روزکار حالنی تدبیر و رزقنی تقدیر
ایتمشدر و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها نیچه کمسنه یه پدر و
مادردن بر حبه میراث انتقال ایلمزینه فضل حقدن اولقدر ملک و ماله
مالک اولورکه اباواجدادی عشر عشیرنی کورممشلردی و نیچه کمسنه یه
پدر و مادرندن اموال و اسباب خارج حد و حساب انتقال ایدر انک زماننده

اول مال بسیار عرضهٔ تلف و بوار اولوب قوت یومیسی اقلّ قلیل قلور و
کندوسی فقیر و ذلیل اولور پس وارث ایچون خزینه دارلق خیال باطل و
اولادینی ماله اصمرلین احمق و جاهل در نته کم حافظ شیرازی ایدر بیت
خزینه داری میراث خوارکان کفراست   بقول مطرب و ساقی بفتوی دف و نی

حکایت اولنورکه مرحوم سلطان محمّد زماننده بر خواجه مالدار وار ایدی
که کثرت مال و خزاینده قارون روزکار ایدی چون خواجهٔ عدیل قارون کرفتار
موعد اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون اولدی فرزند
دلبندینه عمر صد ساله تقدیر ایدوب هر کونه بیک درم خرج و توفیر فرض ایدوب
مبلغ حاصلی مخزون خزائن و حواصل ایدوب اوصیایه تسلیم و کندو فی افلاس
فرزندنی بیم ایدوب سفر آخرتی تصمیم ایدر فرزندی مبلغ رجاله واصل و اموالی
دست تصرفنده حاصل اولیجق اسراف بی انصاف و تبذیری تقدیر ایله برباد ایلر
حتی نقل اولنورکه کمان کیره و توفنکله بادق و سیم و زر ایدوب
دریاده مرغابیلره اترمیش و سمیانت زری دیوار و حجره و درب سمیانی تلاوة
سورهٔ انشقاق و حاضرون انتهاب و اختطافه اتفاق ایدیجک کندو
قهقهه ایله خندان اولوب سمیانی اخر درسیا ایدوب بنی خی اصحاب اخذ و انتهاب
دبو قهقهه بیجاب ایدوب بر کونه بیجه صنادیق تهی و سمیانان منتهی اولوردی
چون جوان وارث اموالی نفاد و افلاس سببی ایله ساکن کلخن و رماد اولمش
سلطان محمّد علیه الرحمة استماع ایتدکده خواجه بخل صفت ایله سابقهٔ معرفتی
اولدوغیچون جوان مسرفی دعوت ایدوب بنه رأس مال بخشش و نوال

بخیل بابانك مالنی اتلاف ایدن اولاد

و نوال ایتمک استیجک دیمش که ای پادشاه روی زمین دولت جهان
نوازکوز سایه سنده عالم و عالمیان امین اولسون شرط حق کذاری
و بندهٔ پروری و داد احسان و سخاوت کستری بمین درکه پادشاه جهان
پناه بیوردی امّا بو بندهٔ کنج افلاس و فقدان ساحهٔ توانکری و غنایه
چیقرمق ممکن و مقدور دکلدر زیرا بدر بو حقیری کبی ذو الجلاله اصمرلیوب
مال و منالی اصمرلمشدر حقک غیرینه اصمرلنن ذلیل و فضل خدادن غیریسی
شئ قلیل در پس فرزندی اجلیچون کندوینی هلاک و دامن عصمت و همتنی چاک
چاک ایتمیه اکر فرزندی صالح قو پرسه حق جلّ و علا و هو یتولی الصالحین
بیوردوغی آنی ضایع ایلمز اکر فاسق اولورسه فاسقه آلت فساد و عدد
معاصی ایدیویروب کناهده شریک اولمق وجه میدر حکایت
عزیزلردن بری سینه التمش بیک درهم واصل اولوب جمله سین صدقه
ایدیجک دیمشلرکه بر مقدارین اولادکه ذخیره ایلسک اولمزمیدی دیمش که
لا بلکه جملهسین الله تعالی قتنده نفسمه ذخیره و الله تعالی حضرتنی اولاده ذخیره
قیلورین بو مقدماتی تذکر و سایر بخلانک احوالنی و عند الله و الناس مذموم ملعون
تفکر ایدوب کندویه جبر ایلکه ربایه سخاوتی تحصیل ایدوب خلق تخلقه تسخی سخایه
تبدیل اولنور قدر حصکره ربایتی دفع ایتمکه جهد ایدوب بو علم و عمل اوده یه
اصلاح مزاج و تحصیل علاج ایلیه والله الموفق پس بعض حکایات اسخیادن
ایراد ایده لم امیددر که اکتساب صفت سخا و اجتناب سمت بخله سبب اوله صفت
سخا و کرم طایفهٔ عربه که خیر امم واصل و محمّد سیّد عرب و عجم در مخصوص قبایل

عربدن قریش و بطون قریشدن بنی هاشمه اختصاصی مصرح و منصوصدر و عهد
خلفای مروانیه و عباسیه ده بازار کرم رایج و نافق و غالب امرا و وزرالری
بو صنعت حسن ایله اتصاف ایتمکده بری برندن متسابق ایدیلر و تصریح اهل تواریخ
و اخبار بودر که عهد اسلامده سرآمد اسخیا عبد الله بن جعفر طیاردر که معاویه
احب احباسندن ایدی و هر ییل یوز کره یوز بیک درهم وظیفه سی وار ایدی جمله سین
فقرا و تج و ایتام و ارامله بخشش و عطا قیلوب اواخر سنه ده مدیون اولوردی معاویه
عبد الله بن جعفره هر سال بو قدر مال ویرمک بیت المال احلال و امیر المؤمنین
غیر حلالدر دیدیلر جواب ویردی که بن بو مالی عبد الله ویرمزین بلکه فقرا و محتاجین
اهل مدینه یه ویرورین تفتیش ایلک تفتیش ایتدیلر جمله سین فقیر و سائل
و ایتام و ارامل و طلاب جور و نائل اولنلره بخشش ایدوب کندو فقیر و عائل
قلمش طمع ایدیلر جود عبد الله انصاف و بیت المالی اکا ویرمک ایدوکنه
اعتراف ایتدیلر. حکایت برکون عبد الله مزارعی اولان ضیعه سینه تفقد نگاه
ایتمکیچون سالک راه اولمشدی اتفاق بعض نخلستان کنارینه گذار ایدوب
کوردی که بر غلام سیاه خدمت حدیقه ایدرکن اکا اوچ قرص نان کتوردیلر مگر
بر کلب دخی حدیقه دن داخل و غلام یاننه واصل اولور غلام کلبه بر قرص نان
آتوب آنی اکل ایدیجک بردخی و اندن دخی تناول ایدیجک بردخی ویروب
عبد الله ایدر یا غلام قوتک هر روزنه در ایدر کوردوکک اوچ قرص در عبد الله
ایدر پس نیچون جمله سین ایثار و کندوکه جوع اختیار ایلدک غلام ایدر کوردم
بو شکه غریبدر و دیار بعیده دن کلمش جایع و طالب نصیبدر پس آنی

آنی محروم ایتمکی بخل و لؤم کوردم عبد الله ایتدی پس کون نیجه ایدرسین
غلام ایتدی جوع ایله جلیس و صبر ایله انیس اولورین عبد الله متأثر اولوب
بنی خلوق خلق جود ایله ملامت ایدرلر بو غلام سیاه بندن سخیدر بی اشتباه
دیوب پس غلام نخلستانی بالتمام اصحابندن اشترا ایدوب غلامی اعتاق
ایله رقبه سین ربقه رقیتدن تفکیک و نخلستانی جمله آلات و اسبابی ایله
اکا تملیک ایلدی عبد الله دیدیلر که پس سن اندن سخیسین زیرا آنک عطاسی
اوچ قرص نان سن بهای غلام و نخلستان دیدی که هیهات انوک
ایثاری جمله مالکی و تمام قلیل و کثیری در بنم ایثارم مالمکدن عشر عشیری در بیت

ازمون زر بخشش را در بذل وقت نیکی است
امتحان نقاش را در نقش است لا غراست

عبد الله حضرتنه بر مقدار افراط سخی و اکثار عطادن فراغت ایتسکوز دینوکوره
قضا وا ایملکوزه رضا حاصل اولسه دینلده دیر ایدی حق جل و علا بنره عطا و
بنر دخی عطای حقدن عبادنه بذل و اعطا ایتمکی عادت ایلدک قورقرین که
بن عادتمی تغییر ایدرسم حق تعالی دخی عادتین تغییر ایدوب عطاسین قطع
ایتمکله هم افلاس و املاق ایله موسوم هم احسان اتفاقدن محروم اولم حکایت
حضرت عائشه یه رضی الله عنها ابن زبیردن یوز سکسن بیک اقچه کلدی سوردی
دوکدیلر بر طبقه فقیر و مستحق اهل مدینه یه بالتمام بخشش و تفریق ایدوب بعده ام
ذره نام جاریه یه سینه کتور غدا افطار ایده لم دیدیلر غدای بیت خبز و
زیت ایدی جاریه لری ام ذره ایتدی بنره دخی ایکی درهم ویرسک ایدک لحم

الوب

افطار ایلمک اولمز مبدی. اکر دیمش اولیدک ویرردم دیدیلر. حکایت
باغ دین احمدی یه صلی الله علیه وسلم زیب وزین اولان ابو محمد حسن وابو
عبدالله حسین رضی الله عنهما سر حلقهٔ کرام ابرار مزبور عبدالله بن جعفر طیار ایله
حجدن کلورلرایدی برکون بادیه ده ریح عظیم ومطر شدید اولوب قافلهٔ
تفرق وانتشار دوشوب. نجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بارنیکا هیلرندن آیرو
راه کم ایدوب چوتعب وزحمتدن صکره برعربک خباسنه نازل اولورلر خباده
تنها بر پیره زن که فقر وفاقه اولقدر طاری اولمش که انجق ناقه دن عاری اولوب
اول موضعده وحید وفرید قلمشلر. عجوز تکریم وتعظیم ایله خبایه ادخال وانزال
ایدر. بشراب استرلر ظرف خباده مربوط اولان معزی حلب ایدوب لبننی ایچورک
دیر. بعده طعامک وارمی دیرلر. فلقلک بو معزی ذبح ایدوک نیره طعام
پیشوره یم دیوب ایله ایدرلر. چون روی هوا کشاده اولور اتلرینه سوار
اولوب بز قریشدنوز اکر احتیاجک اولورسه مدینه یه کلکه سین دیوب
وداع ایدرلر. اخشام اولوب پیر صحرادن کلوب معزی بولمیجق عجوزدن سؤال
ایدوب عجوز شرح حال ایدیجک برغضبه کلور بر قوم مجهول بز قریشدنوز
دیمکله سبب معاشمز اولان نسنه یی اتلاف ایتمش سین دیر. بعد زمان پیرک فقری
اشتداد وزمان ضرری امتداد طوتیجق مدینه یه کلورلر وبرز ماسرقین طشیمغله
معاش ایدرلر. اتفاق برکون امام حسین رضی الله عنه اوی اوکنده اوتورکن پیره زن
کچر. امام بیلوب کل یا امة الله مینی بیلورسین دیوب عجوز لا دیجک بن سنک
ضیفک دکلمی یم دیوب عجوز بیلدم اولسون دیر. پس بر مقتضا. نظم ان الکرام

ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا ... من کان یعرفهم فی المنزل الخشن.
بیک دینار وبیک کوسفند احسان بیوروب غلامی ایله امام حسینه کوندررر. امام
حسین دخی بیک دینار وبیک کوسفند عطا قلوب عبدالله بن جعفره کوندررر.
عبدالله ایکی بیک دینار وایکی بیک کوسفند بخش ایدوب. اول بکا کلمشن
اولیدک ایله عطا ایده ایدم که انلره تعب وزحمت ویره ایدم دیدی. واجواد عرب
آل واولاد مهلب درکه شاعرانک حقنده دیمشدر که. نظم
ترکت علی آل المهلب ثناءیا ... بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل ... فما زال فی احسانهم واصفا
وانعامهم حتی ظننتم اهلی. مورخلر ایدرکه آل مهلب دولت مروانیه ده وآل
برمک دولت عباسیه ده سرآمد جود وسخا ونهایت کرم عطا ایدیلر. حکایت
یزید بن مهلبی حجاج امارت خراساندن عزل ایتدکدن صکره محصولات مملکتی کتم
ایتدک دیو هرکون عذاب ایدردی. یزید هرکونک عذابنی یوز بیک اقچه ویروب
دفع ایتمکی مقرر ایتمشدی. برکون مبلغ مزبوری جمع ایلدی که عذاب یک روزه
اشترا ایلیه. ناکاه احطل شاعر کیروب انشاد ایلر. قطعه
اباخالد نادت خرسان بعدکم ... وقال ذو الحاجات ابن یزید
ولا مطر المروان بعدک قطرة ... ولا اخضر بالمروین بعدک عود
فما لسریر الملک بعدک بهجة ... ولا لجواد بعد جودک جود
مروان دیدوکی برمرد شاه جان. بردخی مرولرود درکه خراسانک مشهور
شهرلری ایدی. پس یزید جمع ایتدوکی یوز بیک اقچه یی شاعره عطا ایدوب
اول کونک عذابنه صبر ایتمکه عازم اولدی. بو حکایت حجاجه واصل اولیجق یزیدی

دعوت ایدوب دیدی که خراسانی بو حاله مبتلا ایکن جود و کرم بو مرتبه ده اوله
سکا بو کونک و من بعد غدانی عطا ایتدم بو کرمک مقابله سنده دیدی و
آل برمکک جود و سخالری مشهور و تواریخ کتبده مسطوردر شاعر عرب
دیرکه بیت اذا کنت من بغداد فی رأس فرسخ   اتتک نسیم الجود من آل برمک
حکایت جعفر بن یحیی برمکی حج ایتدکده مدینهٔ منوره قربنده وادی عقیقه
مرور ایتدکده بر خاتون یولنه طوروب انشاد ایلدی که قطعه

انی مررت علی العقیق و اهله   یشکون من مطر الربیع نزورا
ما ضرهم اذ جعفر قد جار بهم   ان لا یکون ربیعهم ممطورا

روایت ایدرلر که اول قدر احسان ایلدی که مذکوره غنا ایله ایرشدی حکایت
شعرادن بر کمسنه یحیی بن خالد برمکی یه کیروب بو ایکی بیتی انشاد ایلدی بیت

سألت الندی هل انت حر فقال لا   ولکننی عبد لیحیی بن خالد
فقلت شراء قال بل وراثة   توارثنی عن والد بعد والد

اون بیک درهم جایزه بیوردی حکایت عبد الله بن منصور ایدر
برکون فضل بن یحیی برمکی مجلسنده ایدم ناکاه دربانی کیروب قاپوده
بر جوان وار بنم حضرت امیر ایله سابقهٔ حقوقم وار دیو اذن طلب ایدر
فضل اذن ویردی کوردک بر جوان کلدی اکرچه هیئتده رثاثت حال ظاهر
ولکن چهره سنده ملاحت جمال باهر حسن ادب ایله سلام ویردیکی امیر فضل
جلوسه ایما ایدوب قعود ایلدی انجیاسی مشتی زایل و انطلاق لسانه
قدرتی حاصل اولدقدن صکره فضل حاجتوک ندر دیوجک ابتدا یا امیر رثاثت

رثاثت هیئتم و ضعف قوتم اصل مراد و حاجتم نه ایدوکنه دلالت ایدر
فضل ایتدی بلی بنم ایله سابقهٔ حقوقک نه در ایتدی ولادتم امیر ولادتنه
مقارب و منزلمز سرای امیره مجاور و اسمم اسم امیردن مشتق در فضل
ایتدی منزل منزله قریب اولمق ممکن و اسم اسمدن مشتق اولمق متصور
اما زمان میلادمز متقارب اولدوغی نه دن بلدک ایتدی والده ضعیفه
دایما دیر ایدی سن ولادتنه کلدوکک کیجه امیر یحیی نک براوغلی وجوده کلوب
اسمی مسمی سی کبی فضل سنی دخی فضیل تسمیه ایلدک که انک اسم شریفندن
مشتق در لکن انلر سابق بزلحق اولدوغمز اسمک تصغیرندن ظاهر و انلرک
فضیلت و تعظیملری باهر اوله دیوب فضل تبسم ایلیوب دیدی سنک
عمرک نه مقدار در جوان ایتدی اوتوز بش سنه در فضل ایتدی صحیح سویلرسین
بنم ولادتم طریقی بوکا موافقدر اما یا نیچون بو قدر زمان بزه کلمزدک جوان
ایتدی ذاتمده عار لوح وار ایدی و حداثت سنم دخی ملاقات ملوک و مصاحبت
اکابره مانع ایدی فضل تحسین ایدوب خزینه دارینه امر ایلدی که غلام عزتک
هر سنه سی ایچون بیک درهم و لباسمزدن لباس حسن و مراکبمزدن مرکب
فاره ویرکه حالی منتظم و معیشتی رایج و بزم مشادمه مزه لایق اولسون امرینه
امتثال ایلدیلر جوان سرای فضلدن اموال کثیره و اسباب وافره ایله خصوب
اهلی و اقاربی سرور و ارتیاح و حبور افواجله اطرافین الوب منزلنه
کتدیلر تا فضل دولتده اولدقجه جوان مرفه البال و منتظم الاحوال ایدی
و بو مکرمت دوران برامکه دن ثبت تواریخ و یادکار کرم نامه روزکار او

لدی

شعر توانگر اول درویش خود بدست آور که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند
برین رواق زبرجد نوشته اند بزر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
حکایت مصرده بر سنه قحط عظیم اولوب عبد الحمید بن سعد امیر مصر ایدی
ایتدی والله شیطانه بیلدره یم که بن انک عدوی یم. پس نه قدر فقیر و
محتاج وار ایسه نفقه لرین و قوتلرین کندو مالندن عطا ایلردی تا که قحط و
غلا یه رخصت و رخایه مبدل اولدی بعده معزول اولدی تجاره بیک کره بیک
درهم دین ایدنمشدی اداسنه قادر اولمیجق حلی نساسنی که قیمتی بیش بیک
کره بیک درهم ایدی رهن قودی کتدی بعده خلاص رهنه قادر اولمیجق مکتوب
کوندردی اول حلی بیع اولنوب بیک کره بیک درهم دین ادا اولنوب باقیسی
که درت بیک کره بیک درهم ایدی صله و صدقه و حمل اولمیانلره بخشش و
تفرقه اولنسون دیدوکی کبی ایلدیلر رحمه الله و اسخیای عربدن بری معن شیبانی در
وانک مشهور حکایتلرندن بریسی بودر که برکون بستانده کنار آبده
اوتورمشدی و کندو عمرنی خاطرنیه کتورمشدی نظم
بنشین برلب جوی و گذر عمر ببین کین اشارت ز جهان گذران مارا بس
شعرادن بریسی کلوب اجازت سبیل بولمیجق بر چوب وزره بو بیتی یازوب
معنک اوکنه واران آب جویباره بر قدی بیت
ایا جود معن ناج معنا بحاجتی فما لی الی معن سواک شفیع
چون جریان آب جوی معنک اوکنه ایلتدی نظر معن چوب مکتوبه واقع اولدی الوب
اوقیوب صاحبنی دعوت ایدوب بیتی انشاد ایتدروب اون بدره عطا ایدوب

جوزی بساحلی التنه قویب ایرتسی نه چیقروب اوقیوب شاعری نه چیغروب
یوز بیک اقچه دخی عطا ایلدی شاعر بو عطای کرانی دخی قبض ایدیجک طبعنه
خوف غالب اولوب شاید عطایی نه بندن الورلر دیو فارب اولدی
ایرتسی معن جوزی التنه الوب ممت مکتوبی اوقیوب یوز بیک اقچه دخی عطا ایتدی
اما شاعری طلب ایتدیلر بولنمدی قنده کتدوکی بیلنمدی معن ایتدی حیف حوصله سی
فیض جودمزه متسع دکلمش یوخسه نیم دمت متممه قرضلشدی که بیت
الماله بر درهم و بر دینارده قلمیجه مزبوره هرکون یوز بیک اقچه عطا ایلیم
و معنک بر حکایت مشهوره سی دخی اولدر که بر شاعر اندن بر مرکوب طلب
ایلدی بر آت و بر دوه و بر حمار و بر جاریه احسان ایتدی و بیوردی که بن بیلدوکم
مرکوب بونلردر آوی ایدر که غلام دخی بعض فسقه انام قتنده
مرکوب اولدوغین بلیدی آنی دخی عطا ایدردی ولکن عرفی صاحبی
ایدی قاذورات عجمه مختلط اولمه مشدی و معنک بو جودینه صاحب
اسماعیل بن عباد دخی تقلید ایتدی شعراسندن بریسی بو بیتک حضورنده
انشاد ایلدی بیت وخدام هذا الدار میشون فی لباس من الخز الا انا
صاحب معنک حکایت مزبوره سین یاد ایدوب بر ذخی سکا بر جبه
و بر ردا و بر ازار و بر قمیص و بر سراویل احسان ایتدک که ملبوسیمز
بزم قتمزده بونلردر دیدی امرای دولت مروانیه دن سعید بن خالد دخی
جواد مفضل ایدی بذل و نوال ایده جک مال و منالی اولمسه مادح و سائل
و طالب و نائل اولنلره دین اقرار ایدوب حجت و سجل ایتدررردی حکایت

برکون خلیفهٔ وقت سلیمان بن عبد الملک کردی خلیفه یه بو بیتی تمثل ایلدی

بیت انی رأیت مع الصباح منادیا   یا من یعین علی الفتی المعوان

یا سعید حاجتک نه دردی یا امیر المؤمنین اوتوز بیک دینار دینم واردر
سلیمان خلیفه ایتدی امر ایلدی که دینک ویرلسون و بر او لقدر دخی
خرجک ایچون ویرلسون دفتر جود و سخای امرای دولت مروانیه و عباسیه
نهایت یوقدر تفصیلی تطویل اولور قاضی محسن تنوخی المستجاد من فعلات
الاجواد اولو کتابنده بر مقدار ایراد ایتمشدر اما دولت عرب
انقضاسندن صکره بر مقدار بازار سخایه کساد و عقد جوده فساد کلمشدی
اما ینه عالم سخای بنی آدمدن خالی دکل ایدی متأخرندن موصله اتا
بکلر وزیری جمال الدین اصفهانی که وزیر جواد ایله ملقبدر سر دفتر اصحاب
کرم و منتهای ارباب همم ایدی ابن اثیر که معاصری ایدی ایدر که سخای
ناسک اکرم خلق ایدی مکهٔ مشرفه ده مسجد خیفی اول بنا ایلدی و حطیمی
و جوانب کعبهٔ نقش و زینت ایتدردی و عرفاته صولر کتوردوب حوضلر
بنا ایلدی که اولا خلق صعود جبل ایتمکلرن و قلت مادن مشقت عظیم
چکرلر ایدی و بو خیراته اموال عظیم خرج ایلدی که انکشت حساب تحریرندن
عاجزدر و خلیفهٔ بغداده و امیر مکه یه اموال و هدایای عظیم بذل ایلدی
که بو خیراتی ایتمکه اذن ویردیلر و مدینهٔ منوره یه علی ساکنها الصلوة
والسلام اول سور اول بنا ایلدی و قید شهرینه که عراق طرفنده بر قصبه
ایدی سور یاپدی و اکثر شهرلرده رباطلر و مساجد و بقاع خیر بنا ایلدی

ایلدی و علما و صلحایه و ائمه و ساداته و ارباب بیوتاته ادراری و وظایف
ایتدوکندن غیری هر کون قپوسی اوکنده یوز دیناری میری فقرایه مرتب
صدقه اولنوردی و اقاصی خراساندن حدود یمنه وارنجه مستحقلره
صدقاتی واصل ایدی و هر فلک اساری ایتمکیچون اون بیک دینار
ویروردی ابن اثیر ایدر والدم حکایت ایدر که جمال الدینک عادتی سماط
اوزرنده بو ایدی که طعامک و حلوانک ایوسندن بر مقدار آکوب
رغیفلر زرینه قویب اوکنده الیقوردی بر ظرف ایدردک که اتم ولدی
ایچون ایدر برکون خیمه ده ساکن ایدی اتم ولدی شهرده ایدی ینه
عادتی اوزره بخش غایب الدی چون سماط قالقوب مجلس متفرق
اولدی بنی الیقویب امر ایلدی سکا بر مهم دیه یین که دایما بن نفقه
ایدردم بو کون خیمه ده اولمغله قادر اولمدم بو حصه یی آل بشکده غی
قبهٔ حماقتی چیقر و یولده بر فقیر و محتاج کوررسک انکدن
اینی و طعامی آکا اطعام ایله راوی ایدر چون آتمه بندم اویمه کتدم بنم
ملازملرومی بر بهانه ایله یولده دفع ایلدم تنها قالدم کوردم بر اعمی
فقیر ضریر اولادی ایله اوتورر و زیر اصمرلدوغی کبی آتمدن اینوب طعامی
اوکنه قودم اهل و عیالی ایله یدیلر بن کندومی بلدرمیوب اما قلامک
اوینه کلدم سکا جمال الدین وزیردن احتلاغ الیویره یین دیدم
وکتدم چون وقت عصر اولدی ینه جمال الدینه ملاقی اولدم سکا
اصمرلدوغم نیجه اولدی دیو صوردی بن دولته متعلق بعض مصالح وار

ایدی

آنی صورر طتی ایدوب جوابن سویلدم. های سکا انلری دیمزین سکا
ویردوغم طعامی صورریں نیجه ایلدک فقیر ومستحقه ایصال ایلدکمی بکا آنی
جواب ویردیکی بن دخی ضریر مذکوره واهل وعیالی فقراسنه اطعام
ایتدوکمی دیدم. غایت مسرور اولدی. آنا مزبور فقیری بره کتورسک
اولمزمی ایدی. دخی نیجه احسان ایده ایدک دیدی اصمرلدم کلسه کرک دیدم.
بوکه اولکی دن دخی زیاده مسرور اولدی. صباح فقیر کلیجک خدمتنه
ایصال ایتدم. صله وعطیه واهل عیالنه کسوه ونفقه ویردوغندن غیری
وظیفهٔ ادراری تعیین ایلدی. تا حیاتده اولدقچه وظیفهٔ مزبوره فقیر مذکوره
واصل اولوردی. ابن اثیر ایدر جمال الدین فوت اولدی وصیت ایتمشدی که
تابوتنی مدینهٔ منورده بنا ایتدوکی رباطده دفن ایلیه لر. ایله ایتدیلر. موصلدن
مدینهٔ منوره وارنجه تکریت وبغداد وحله وکوفه وفید ومکهٔ مشرفه ده
خلق عظیم لا یحصی جمع اولوب نمازین قیلورلردی. دعالر قیلوب بکالر ایدر
لردی. حله شهرنه واردقده برجوان بر یوکسک یره چیقوب بلند
آواز ایله بو بیتلری اوقوردی. نظم سری نعشه فوق الرقاب وطالما
سری جوده فوق الرکاب ونائله یمر علی الوادی فیثنی رماله.
علیه وفی النادی فیثنی ارامله. راوی ایدر اول کونه کوردوکم بکا وغریوی
هیچ جنازه ده کورمش دکل ایدم. پس جنازه سینی بیت الحرامه طواف
وعرفاتده وقوف ایتدوردکدن صکره. مدینهٔ منوره ده دفن
ایلدیلر. روضهٔ نبویه ایله صلی الله علیه وسلم قبری آراسنده اون بش زراع

التاکل العطیة

زراع. انجق وار در. واسخیای مذکوریندن بری دخی عمید الدین
اسعد در. که اتابک سعد بن زنکی سلغوری نک وزیری ایدی.
وکمال فضلندن غیری جود وکرمده سرآمد دوران ایدی. برکون
بر درویش فقیر. مذکور وزیره بو رباعیٔ کاغده یزوب صونر رباعیه
کردون وهمه برکار کاف حواجه نقد پیوسته بکرد میکرد وخط.
خشنود ز تو که ده ودون سقط دولت ندهد خدای کس را بلغط.
وزیر رقعهٔ درویشه نظر ایدوب. فی الحال اوچ یوز قیون امر
امر ایدوب. پشت رقعه یه بو رباعیٔ یازدی رباعیه
سنی صدیرهٔ سفید سینه چون بط کر زنک دیکر بباشدش پیچ نقط.
از کلهٔ خاص ما دهند نه از جای غلط چوپان بدمد رود بدارنده خط.
و پادشاه پارس ابو بکر بن سعد بن زنکی دخی افاضل ملوک
واسخیای سلاطیندن ایدی. برکیجه ظهیر فاریابی خدمتنده
بو رباعی بدیهه انشاد ایلدی. رباعیه ای شاه جهان فدای سر تو
سر نیت زمان را بجای سر تو با دوشمن تو نیام شمشیر تو کفت
سر دل من باد قضای سر تو پیک دینار زرسرخ عطیه ویردی.
پس ظهیر بدیهه بو رباعیٔ دخی مجلسده انشاد ایلدی. رباعیه
شاها ز تو کار ملک ودین در نسق است وز تیغ تو جان ظلم وفتنه زهق است
در عهد تو رافضی وسنی باهم کردند موافقت که بکر حق است
فی الحال بیک دینار زرسرخ دخی عطا بیوردی. چونکه علاج بخل ایتمکدن

بو تفصیل اولندی بو مقداریله اکتفا ایدوب رذیلت ریا و علاجن دخی بیان ایده لم

ذکر مرض ریا

بلکل که ریا خلق مذموم • وصفت قبیحه در • آیات قرآن عظیم و احادیث
نبی کریم تقبیح خلق ریا ذمیم حقنده چوقدر • فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم
ساهون الذین یراؤن صحابه دن بر کسنه جناب رسالت پناهه صلی الله علیه و سلم
یا رسول الله بن حق جل و علا ایچون عبادت ایدرین • ولی خلق دخی واقف اولدوغندن
حظ ایدرین دیدی بو آیت کریمه نازل اولدی • فمن یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً
ولا یشرک بعبادة ربه احداً • و جناب رسالت پناهیدن صلی الله علیه و سلم • روایت
اولنور که لا یقبل الله عملا فیه مقدار ذرة من ریاء • و دخی بر کسنه فیما النجاة یا رسول
الله دیدی • بیوردیلر • ان لا یعمل العبد بطاعة الله یرید بها الناس یعنی فردای
قیامتده • نار دوزخدن نجات و جنت عدندن تحصیل درجات اندهدر که
بنده هیچ عبادت ایلمیه • الا که انکله رضای حق قصد ایدوب • رضای خلق ارادت ایلمیه
و دخی بیوردی که • ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا و ما الشرک
الاصغر • قال الریاء • پس ریایی شرک اصغر بیوردی • زیرا شرک اکبر نعوذ بالله
الوهیت صفتنده • حق جل و علایه • شریک اثبات ایتمکدر • و صفت الوهیت
اوچ صفته راجعدر • برنسی واجب الوجودلق صفتیدر که • وجودی کندودن اولوب
غیریدن اولمیوب • دایما وجودن انفکاکی محال اولمقدر • بو اتفاق عقلا ایله ذات
حقه مخصوص • و انده غیری یه شرکتی ممتنع در • و ثنویه مجوسدن غیری که بر فرقه در
ملعونه در کیمسنه بو صفتده شریک اثبات ایتمامشدر • ایکنجیسی خالقیت اجسام

اجسام و جواهردر • بو صفت دخی حق جل و علایه مخصوص صادر • و انده دخی معتد به
عقلادن کیمسنه شریک اثبات ایتمامشدر • مگر ثنویه مجوس که خالق عالم
ایکیدر • یزدان و اهرمن یا نور و ظلمت در دیرلر • و بعض ظاهر بین فلاسفه که
حق جل و علی عقل اولی خلق ایتمشدر • و عقل اول ایکی نسنه ایجاد ایتمشدر بر عقل
ثانی بر دخی فلک تاسع • و علی هذا القیاس هر عقلدن بر عقل و بر فلک صادر در
تا عقل عاشره وارنجه • که عقل و فلک صادر اولمشدر • بلکه اندن عناصر اربعه صادر
اولمشدر • و علی الدوام فعلده در • اشخاص مرکبات عالم عناصر • و صور و اعراض
و نفوس بشریه • اندن صادر اولمقده در • ایکنجیون اکا عقل فعال دیرلر • دیو فواتح سبب
اولمشدردر • بو طایفه دخی فی الحقیقة موحد دکللردر • اما محققون فلاسفه جمله اشیا
حق جل و علادن بالذات صادر • و انلر آلات و معدات منزله سنده در دیرلر • و
انلر مشرک دکللر بلکه موحدلردر • و کذلک طایفه معتزله که افعال عبادی عباد خلق
ایلر دیرلر • اگرچه بدعت و ضلالدر • ولکن کفر و شرک دکلدر • زیرا خالقیت جواهر و اجسام
حقه مخصوص در دیرلر • اوچنجی صفت الوهیت معبود بالحق و سزاوار پرستش
و عبادت اولمقدر • حقه مخصوص در • اندن غیری یه اگر ملک اگر کوکب و فلک اگر نبی و
ولی هر نه ایسه عبادت ایتمک باطلدر • و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه بو صفتده
توحید ایدنلره حنیفیون دیرلر که ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین • و غالب دعوت
انبیا بو توحیدده در • بونده مخالف اولان عبده اوثان • و عبادت آفتاب و آتش نجوم و
که اگرچه وجوب وجود و خالقیت اجسام و جواهر حقه مخصوص ایدوکین اثبات ایدرلر
ولکن بعض اشخاصه و اصنامه شفعاؤنا عند الله دیو یا آخرتا و یا باطل ایله عبادت ایدرلر

پس بونلر دخی مشرکلردر و بو اوچ صنفده توحید اتمامک شرک اکبردر اما بو توحیدی
ایتدکدن صکره ضلال شیطانه اتباع ایدوب بعض طاعت و عبادتنده محض رضای
حقدن غیری بر غرض آخر ملاحظه اتمک شرک اصغردر و بر معصیتدر لسان معجز بیان محمدی
صلی الله علیه وسلمده اخوف ما اخاف بیورلمشدر غایت قبیح اولوب امتنده
شایع اولجغی نور نبوتله معلوم اولدوغیدر بو فقیره واصل اولان روایاتدن
اول صیغه اوچ معصیتده بیورلمشدر بریسی ریادر که منوز ذکر اولندی و بریسی
دخی لواطه‌در که سابقا ذکر اولندی و بریسی دخی منافقتدر که اوچی ده
اقبح شنایعدر و امتنده مشهور و شایعدر سبحان الله بیت

زبان معجز احمد جان بود که هر چیزی که میگفت الحان بود

بیان حقیقت ریا

ریا رؤیتدن که کورمکدر مشتقدر یعنی عبد طاعتنی نهان ایتمیوب خلقه اراءت
ایدوب کوسترمکدر که آناردن کندویه بعض نفع عظیم و تکریم کبی و مدح و ثنا و
منصب و مال و غنا کبی حاصل اوله پس هر عبادت که آنده اراءت و اظهار عباد مقصود اوله
اول ریادر ایدن کمسنه مرائی و نه کمسنه یه قصد ایدرسه اول کمسنه مرائی که آنی
اظهار ایدوب خلقه تقرب ایتمک استر و هر خلوص عبادت که آنده بو معنی اوله
مرایا دیرلر امام غزالی ایدر مرایا به بش نسنه دردر بدن زی قول عمل اتباع
اما بدن جهتندن ریا اولدر که بدنی لاغر و زار ایتمکدر که آنده ریاضت و عبادت
و خوف و حزن آخرت و قلت اکل و سهر لیل معلوم اوله و صوتین ضعیف
و حرکاتین آهسته و نظرین خفیف ایتمک دخی بو قبیلدندر که انکله اهل خشوع
و وقار و نفی سطوت و غرور ایتمکله اظهار صلاح ایلرلر امام غزالی ایدر بو اهل

دین ریاسیدر اما اهل دنیا بدنی سمین و نظیف و چهره سینی صافی
و لطیف ایتمکله ریا ایدرلر اما ریای و هیئت اولدر که خرقه پشمینه
و تاج صوفی و مسواک کبیر و شانه و مقراض حلق شارب و تطویل و تسریح
لحیه و بونک امثالی که زی و هیئت اهل صلاحدر دیو اعتقاد ایده‌لر و مرقع
که پاره لو قفتانه دیرلر بالقصد کیمک دخی بو قسمدندر اول سببدندر که ائمهٔ
سلف لباسده ایکی شهرتدن احتراز ایلک دیو نصیحت ایدرلر ایدی
بریسی غایت نفیس اولمغله شهرت اهل دنیا بریسی غایت خسیس اولمغله شهرت
اهل ریا و ثوبی ترقیع ایتمک مسنوندر اما ضرورت دفعی ایچون رقعه اوروب
مهما امکن اظهار ایتممک کرک و طایفهٔ نقشبندیه قدس سرهم تمکین
کمال اخلاص و ستر حاله اولمغین مرید متبعلرینی جامه دوزلکمکدن منع ایدرلر
ایدی و مرقعات ملونه و تاج و خرقه مخصوص صوفیه‌دن دروشنی منع ایدر
میری بخاری خدمتنه اسلامبولده بر درویش مرقع پوش کلوب سلسلهٔ
اتباعلرینه کرمک استمش بیورمشلر که درویش بو مرقع خرقه کیدرسک
چوقه الیویرسونلر والا بزم طریقمزده بوکا تجویز و رخصت یوقدر درویش
ایتمش سلطانم بن بو مرقعی شبکه و دام ایدوب کمسنه‌دن طلب مال حلال
و حرام ایتمزین میر بیورمش که درویش اگرچه سن استمزسین ولیکن بو مرقع
استر خوب بیورمش مرقعات دام سؤال و شبکهٔ جمع مالدر نته کم بر صوفیه
دیمشلر که مرقعی نره ویر دیمش که صیاده شبکه سین اخذه ویرجک یا نه ایله صید ایلر
و بعض مشایخ ایدنلری کوررز ملون و مصبغ خرقه‌لری محکم دکدروب برمرقع

ایدرلرکه بنجه یکی حلّه دن خرجده افزون و زحمتی حدّدن بیرون اولور
خرقه دن غرض خود خرقی رقع وضرورتی فی الجمله دفع و رفع ایتمکدی و
بعضی طایفه دخی غایت خشن و دون کیمکه نفسلری راضی اولمز واهل
صلاح وزمرهٔ شیوخ متصوفه دن دخی متقاضی اولور لابد لطیف
مربع صوفلر که طرازی سیاه وآستینی کوتاه اوزره دکلمش اوله وانجه
دولبندلر که مقعد کوزلریله صرلمش اوله اختیار ایدرلر که اهل دنیا وملوک
ووزرا وخواجه لر نفرت ایتمیه وحقارت نظری ایله باقمیه واهل صلاح قتنده
دخی مقبول اوله وبونلر قتنده غایت الحق عبا بلکه بسلانیک چوقه سندن
جامه وقبا کیمک موت احمر وبلا که برابردر کذلک قطنی ومنقالی دن لباس
کیمک دخی ممتنع در اگرچه بهاسی کند ولرک صوف و رستارلرندن اقل
ایسه زیرا اهل صلاح زیندن چیقمق لازم کلور بوجمله اهل صلاحدن واهل
ریاسیدر اما اهل دنیا ریاسی غایت فاخر جامه لر که یا خام اوله اطلس وکمخا
وزربفت و دیبا کبی یا اصلی حلال اوله سقرلاط چوقه لرکبی و بعضی قطنی لرکبی
واثاث بیتده قیمتلو قالیلر و زینتلو نهالیلر وزرین سیمین و سیف محلّی
واسب عربی واستر بردعی وغلام رابع که صاحب شکل بهی جمال فایق
وبونلر کبی اسباب وآلات که موجب نخوت وشهرت ومشاهده سی فقرایه
سبب انکسار خاطر و حسرت در نته کم حافظ شیرازی بو تحسّردن تعبیر ایلرکه **بیت**
یارب این نو دولتانرا بر خر خود نشان کین تکبر از غلام ترک واستر میکنند
اما ریای قولی اولدرکه اصحاب وعظ وتذکیر ومحافل وکرسیده نقل حدیث وتفسیر

تفسیر ومعارف وحقایق ومسایل ودقایق سویلنده عارض اولور
که غرضی اصل نصیحت وبیان واقع ومحض ارشاد امت دکلدر بلکه تبحر علوم
وسعت مولویت وفقه وحدیث ولغت وعربیت وتواریخ واخبار آثار
ومحاضرات وامثال واشعار وقوت تقریر واملا وقدرت سجع وانشا
کندوده موجود اولدوغین اظهار وبیان وعامه دن فضل وکمال ایله
امتیازین عیان ایتمکدر وبوریادن افاضل علما واکابر مشایخ وحکما
جهد تمام ایله خلاص اولور پس بو فقیر کبی غرقهٔ دریای عیوب ومعاصی
که نقصانی ظاهر و باطنی معلوم اوانی واقاصی وقولی فعلنه مطابق وظاهری
باطننه موافق اولمغله عاصی بر عاصیدر خلاص اولمق احتمال میدر نجات بولمق
متصور میدر بالله العظیم نهایت ده کم معاصینک اکثری ایله متصف بن بو مقوله
قطعا اهلی دکل ایدوکمه مقر ومعترفین ولکن شاید عفو الهی وجود نامتناهی ایله
بازدوغم یا بکاد یا غیره فی الجمله نافع اولوب اثرک یا بنی حضیض نقصاندن بر مقدار
رافع اوله حسب حالم بودرکه **نظم** منم که نیست شب و روز جز گنه کارم
گناه کارم وامید وعفو میدارم شکم لسان صراحی مدام بر زحرام
سجو میکنم وزان سجو دبیزارم بو مقام نایل سببی ایله اکثر محققلر کندولردن
وعظ وتذکیری نفی وغیری لری دخی اندن منع ونهی ایتمشلردر امام غزالی ایدر
عزیزلردن بریسنه برعالم سؤال ایلدی که بن وعظ وتذکیر ایده یم نیتم
ایله ایده یم پس سورمش که معصیت ایدرمیش پس معصیتده نیت می اولور
نه نیت ایدرسک ایله ودخی نقل ایدرکه بر عزیز شیخزه ملاقات ایدوب حقایق و

نك

معارفدن چوق کلمات ایلدیلر. آخر مجلسده اول عزیز بن بو مجلسده چوق نفع اومردم دیو جک شیخ بیوردی بن بو مجلسک چوق ضررندن قورقرین نیچون ایله دیرسز دنیلدکده بیوردی که سن قصد ایدوب معارفککی حسنی سویلمکه استدک. وبن قصد ایدوب معلوماتی معارفکک اچین سویلیم بوندن ارتوق ریا و تصنع می اولور. ریانک قول چوقدر. حتی حفاظ قرآن محافلیمده وکراسی ده مبالغه رعایت مخارج ونقل قرآت سبعه ایتمه سی دخی آنده داخل اولمق اولور. اما ریای فعل وعمل اولدر که خلوت یانده کثرت صلوة وتطویل قیام ورکوع وسجود. وباشین اکوب مراقبه هیئتنده اوتورمق وایکی یاننه تعقیب سکون وقارله کتمک. حتی بعضی مرائیلر تنها کتسه عقدحاجتنه کیدر. بر آدم کوریسه یاب یاب قاریله کتمکه باشلر وسائر افعال خیر مرتبه ایسه که اظهارندن مقصود نفی دنیوی. وقبول غیر اوله اول ریادر. اما اهل دنیا ریاسی بونلرک ضدیدر که تبختر وتمایل وحرکات وسکناتنده اظهار حشمت وتکبردر. اما ریای اتباع اولدر که مرید ومحب چوق اولدوغین استه یه خصوصا که اعیان علما ومشاهیر امرا ووزرادن اوله. که فلان عالم بزه ارادت ایتمشدر وفلان وزیر عجب معتقد اولمشدر. وبر صوفی خانقاهمندن دخی نفع یره کتسه متغیر ومتأثر اوله. وواعظ مجلسنه کلنلرک کثرتندن مفتخر ومباهی استماع ایدنلری وظیفه کلمکدن. وفی الجمله تکلم ایتمکدن زجرله نامی اولمق کبی. ومریدو مشایخه ایرشمکله افتخار ومحدث کثرت لقای سوخله ابتهاج ایتمک دخی مخوفدر که بو قسمدن اوله. وکثرة محبت تکثیر اتباع مشایخه مخوفدر. چوق کمسنه لره ازدحام خلق راه زن

١٨١

کثرة اتباع مانع سلوکک طریق حسن اولمشدر. عزیزلردن بریسی ایدر شیخم بله صحراده کزردک صوفیه دن برجماعت کوردک. برخرمن اوزرنده اتکلرین آچمشلر طورررلر. تاکه صاحب خرمن بونلره بر مقدار صدقه ونفس وعیاللرینه قوت ونفقه ویره. بونلرک بودکلو طمع وسؤال وطریق تصوفه هوان وازلال ویردوکی بزه غایت قبیح کلوب ایتدک یا شیخ بونلره نرک ادبدن بو محنت ایله معاقب اولدیلر. بو شیخلرینک کثرت مرید ووفرت اتباعه حریص اولدقلری ترک ادبک سیاستیدر. هر شیخ که محض تکثیر اصحاب وتوفیر اتباع واحبابه حریص اوله. مرید واتباعی بویله ذل وهوان. وطریق انلردن حرمان ایله معاقب اولور. بو ذکر اولنان تفصیل انواع ریادر. ومرائیلر دخی نیچه طبقه در. بعضی مجرد اعتقاد ایله اکتفا ایدر. نیچه زاهد قله کوشه ده مدت مدید ساکن اولوب. قطعا برکمسنه ایله اختلاط وملاقات ایلمز. اما مرادی قلوب ناسده محبتی ثابت. وشجرهٔ اعتقاد زمین دل اهل عالمیده ثابت اولمق اولور. حتی خلق کندوده برجرم اکلیوب اعتقادلری کیتدوکین بلسه برکون اول غارده مقیم اولمزیدی. حق جل وعلانک برأت ساحه سینه مطلع اولدوغی ایله قناعت ایلمز. وبعض کمسنه لر احددن صدقه وصله برحبه المز وضرر وفقره صبر ایدر که قلوبه اعتقادی دوشه. زیرا جاه قبول خلق مال ومنال بحسابه. وطعام لذیذ وشراب آلات وافرادن احسن واعلی کلور وسرّی بودرکه. قلوب ناس مجردات وارواح عالیه جنسندندر وانلره تملک مرتبه سنه تملکدن ارتوق مطلوبدر. وبعض مرائی اعتقادن

طبقات مرائیلر

زاید حسن ثنا و نفاذ قول و قبول شفاعات و تحصیل حاجات • و مهمات خلق
دخی مراد ایدر • و حاجات خلق بتوررکده اجر عظیم واردر دیو میر و وزیر •
و قاضی و شحنه • و امیر قپوسنه یا کندو بالذات یا نقبا و خلفاسی تردد
ایلیوب نیجه شفاعات باطله • و نیجه مریدلرینک حصول مرام • و حصول حطام
ایتمه سینه سبب اولور • اما میر و وزیر قپوسینه بلا ضرورة تردد مقبول اهل صدق دکلدر •

قطعه ای دفتر اهل فقر را دیباجه   مشغوف نصیحت امیر خواجه
در حکم خلا جای شمر مجلس شان   انجا مرو الا لقضاء الحاجة

مراتب • ریا متفاوتدر • زیرا شوندن خالی دکلدر که عبادت • محض غرض دنیوی مخلوقه
و رؤیت ایچون اوله • یا ایکی غرض که رضای حق و قبول خلق در •
موجود اوله • اما بری غالب اوله • یا متساوی اوله • پس احتمالات عقلیه
درت درجه اولور • درجه اولی که محض قبول خلق ایچون اوله شویله که
کمسنه کورمک احتمالی اولمیه اصلا اول عبادتی ایتمیه • غایت ریای قبیحدر
ثواب عمل بالکلیه فوت اولدوغندن غیری مستحق غضب و بغض حق
اولمسی مقرردر • درجه ثانیه هم رضای حق • و هم قبول خلق قصد ایلیه
اما قبول خلق جانبی قوی اولوب تنها اولسه اول عملی اشلمک مقرر
اوله • بو دخی اولکی کبی مستحق بغض حقدر • درجه ثالثه ایکی غرض برابر اولدوغندر
بونده ثواب دخی یوغیسه عقاب دخی اولمیه رأسا برأس لا علیه ولا له اولوق
مرجودر بیت علی اننی راض بان احمل الهوی   واخلص منه لا علی ولا لیا
درجه رابعه رضای حق جانبی قبول خلق طرفنه غالب اولندر • علما

علما ایتدیلر • العلم عند الله تعالی ثوابدن بتکلی محروم دکلدر ولی نظر قبول
خلق ایتدیکیچون معاقب دخی اولور • اما حدیث قدسیده • انا اغنی الاغنیاء
عن الشریک بیوردوغی ایکی غرض برابر اولدوغنه محمولدر •

بیان حبط عمل بسبب الریا ریا اول عمله مقارن اوله • یا اثنای
عملده عارض یا بعد فراغ عمل عارض اوله • قسم اول که ابتداء عمل ریا اوله شک
یوق که بو حال اوزره مستمر اولوب قلوریسه کندو عاصی
و عملی نامعتد به در • اما اثنای عملده توبه و ندامت و استغفار
ایدرسه • بعض علمانیه نامعتد به در دیدیلر • اما صحیح اولدر که
اگر غرضی مجرد قبول خلق یا قبول خلق ملاحظه سی • رضای حق
ارادتنه غالب ایسه عملی نامعتد به در • اما غرضان مساوی
یا جانب ریا مرجوح ایسه • اگر فساد و بطلانه قابل دکل عمل ایسه
صدقه و قراءت کبی نیت خیر ایله مثاب • و نیت ریا ایله معاقب اولور •
و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره • و من یعمل مثقال ذرة شرا یره •
اگر قابل فساد و بطلان ایسه صلوة و حج کبی اگر نافله ایسه فاسددر
دینیلمز • اگر فرض ایسه عهده سندن ساقط اولمز • قسم ثانی که اثناء
عملده ریا عارض اولمقدر • اگر مجرد عملی ایله سرور ایتسه ضرر ایتمز •
اگر باعث عمل اولیجق ارادت ایتسه شویله که ارادت ریا اولمسه عملدن
فراغت ایتمک مقرر اوله عملی حبط اولور • قسم ثالث که فراغ عملدن
صکره عارض اولمقدر • اگر مجرد ایسه که کندو اظهار ایتمیه ضرر اولمز • اگر کندو

اظهار ایدرسه اظهارنده غیری صحیح غرضی یوغیسه محل خوف دردر
احباط عمل اولمقدر. ابن مسعود رضی الله عنه قتنده بر کمسنه دن
کیجه سورهٔ بقره قرائت ایتدم دیدی. ابن مسعود سنک اندن
نصیبک همان بو دیدکلردر دیدی. بر کمسنه جناب رسالت
پناهی حضورنده صلی الله علیه وسلم بن صوم دهر ایتدم
دیدی بیوردیلر که لا صمت ولا افطرت یعنی صایم اولدک که مثاب
اولهسین نه افطار ایلدک که دنیاده زحمت چکمیهسین.
بعض علما اظهار ایتدوکیچون بیوردی دیدیلر. اما بعض علما بلکه صوم
دهر مکروه اولدوغیچون بیوردی دیدیلر. بر مرحال احتمال که حضرتک
صلی الله علیه وسلم و ابن مسعودک اظهارده بویله بیوردقلری
اولده دخی نوع ریا اولموق اکلندوغندن اوله. والا مقتضای
قیاس بودر که عمل اوله صحیح اولدقدن صکره اظهار ثانی ضرر ایتمیه
غایتی اظهار ایچون معاقب اوله. پس سفیان ثوری دن حکایت اولنان
که بر تاجر انلری ضیافت ایدوب اثنای دعوتده خدمتکارینه
بر طبق جیء کتور دیو امر ایتدکده صکره حجدن کتوردوکم طبقی کتور
دیوب ایکی حج ایتدوکین اشعار ایدیجک. امام اصحابنه یعقوب
مسکین بر سوزله ایکی حجین ابطال ایلدی دیدوکی بوکا محمول اوله
یعنی اول عملده دخی ریا اولموق اکلنسه. پس بو تقریردن ظاهر اولدی
که اخفای عمل الزم لازمدر. واخلاص اکا مداوم اولموق ایلمش ایچون

ایکیچون بعض سلف دیرلر ایدی که عملی ایتمکدن ایسه ایتدوکدن صکره
حفظی کوچدر. وارباب سلوک ستر حال وکتمان اعمال ایتمکده نه
دقتلر ایتمشلردر. ذکر خفی ذکر جلیدن ترجیح اولندوغی دخی بوندندر.
خواجکان سلسله سینک کتم و سترده مبالغه لری معروفدر. و بو بیت ورد
زبانلریدر که. **نظم** از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش
کین چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان. اخلاص خلاصهٔ اعمال ونقاوهٔ احوال
وسرمایهٔ سعادات و پیرایهٔ مراداتدر. واخلاص ایله عمل یسیر صالح قصور
اخلاصله اولان عمل اولاندن کثیردن عند الله تعالی اضعاف مضاعفه راجحدر. **بیت**

عبادت باخلاص نیت نکوست   وگرنه چه آید ز بی مغز پوست

زین الدین خوافی قدس سره وصایای قدسیه سنده ذکر ایدر که
مدینهٔ منوره ده بعض صفیا ایله جمع اولدم. بکا صوردی که بیک ییل
عمرک اولسه نیه صرف ایدرک. بن دخی دیدم بو قدر ییل صلوته بو قدر
ییل صومه و نحو ذلک نیجه عبادات تعداد ایلدم. بیوردی که بن ایله
اتمزدم. بلکه طقوز یوز طقسان طقوز ییل اخلاص تحصیلنه صرف
ایدوب. بر ییل اخلاصله عبادت ایدردم. شیخ زین الدین بو
سوزی عظیم تحسین ایدوب دیرلر که باب دینده نظر صحیح
وحق صریح بودر که بیوردیلر. **بیان علاج رذیلت ریا** چون
معلوم اولدی که ریا موجب حبط اعمال و مورث مقت
و بغض خدای ذوالجلالدر. و امهات کبایردن معدوددر. و

شقاوت حقیقی انده موجوددر. پس ضرری عین الیقین ایله مشاهده
وازاله سنده تحمل مشقت. ومجاهده ایتمك كرك. زیرا انسان زمان
طفولیتده ضعیف العقل والتمییز ایكن. نظری احوال ابنای جنسنه اولوب
انلره تقلید واتباع ایتمك اوزرینه اولور. پس خلقی كوررکه جمله تصنع
واظهار جمیل واخفای قبیح ایتمك اوزرینه در. لابد تصنع كه سرمایهٔ
ریادر. قلبنده راسخ اولوب مهلكاتدن ایدوكنی بیلوربیله
اول وقت بیلوركه شجرهٔ ریا ریاض قلبنده نابت. وحب
تصنع مخازن درونده ثابت اولمشدر. پس ازاله سی محتاج
مجاهده اولور. امام غزالی ایدر. علاجنده ایكی مقام واردر.
مقام اول اصول ریایی كه فروعی اكا مرتب در. وعروقنی كه
اغصانی اندن متشعب در. قلع وقمع ایتمك در. واصول وعروقی
اوج نسنه در. بریسی حب جاه ومنزلت در. جاه ومنزلتدن
مراد خلق قتنده مقبول ومعزز ومكرم اولمقدر. منصب و
ولایت اولمق لازم دكل. ایكنجیسی حب ثنا ومدح ونفرت ذم و
قدح در. اوچنجیسی خلق النده اولنه طمع در. پس بو اوچ نسنه نه
قدر طبعه شیرین دخی كلورسه. دفعنه سعی ایتمك كرك. آنده اولان
مضرت عظماتی فكر ایتمكله. وبو حلاوت عاقبت مرارته مؤدی اوله جغین
ذكر ایتمكله. نته كم عسل شیرین زهرناك ایدوكی معلوم اولسه البته تناول
اولنمیوب صبر اولنور. پس یا صوكنده اولان عذاب الیم ومقت حق

حقی كریمی ملاحظه ایلیه كه فردا اصل اخلاص عمللری لله خالص اولدقده
بو كار رؤس اشهاد. ومجمع عباد وعبادده ندا ایدرلركه یا فاسق ویا
فاجر. یا مرائی یا غادر. عملكی عرض دنیا. وتقرب عباد ایچون ایدوب
انلره تعظیم وبزه استهزا مخلوقه تكریم. خالقه ازدرا ایتمكله عاجزه
تقرب. وتزین ایتمكله قبول لرینه واصل اولدك. بزم غضب و
بغضمزه مستحق. وطرد وردمزه حاصل قیلدك دیرلر. اعمالنك
جزاسنه غایت محتاج اولدوغی زمانده وقدمنا الی ما عملوا من عمل
فجعلناه هباء منثورا. مقتضاسنجه لاشئ محض بلكه موجب و
بغض اوله. ومع هذا ملاحظه ایتدوكی قبول. وریای خلوق و
مدح وثنای مخلوق حاصل اولدجغی امر موهوم وشئ نامعلومدر.
رضاء الناس غایة لا یدرك. بر طائفه یه مقبول اولورسه
نیجه سینه مذموم اولمق وار. بلكه غالبا ریاسی معلوم اولوب.
عند الناس دخی مردوددر. وتصور ایتدوكی نسنه لردن محروم
اولمق مقرردر. شعر

بروجان بابا باخلاص پیچ — كه نتوانی از خلق برست هیچ
كسانی كه فعلت پسندیده اند — منوز از تو نقش برون دیده اند

ومدح وذم خلق حقیقتده
لا شیء در. حق قتنده مذموم اولان خلق قتنده ممدوح اولمه دن
نه فائده كه عاقبت پرده اچیلور. وقبایح نهانی یوزینه صاچیلور.
شاعر عرب ان مدحی زین. وان ذمی شین. دیوجك كذبت ذلك

الله الذي لا اله الا هو دیدیلر. بیت مدح و ذمت کر تفاوت میکند
بتنکري باشي که اوست میکند. اکر دیدیسک مدح و ذمدن فارغ
اولمق قچن اولور. کبار مشایخ و اتقیانی کوروز کند ولره ذم و
غیبت اولنسه تمام بیحضور اولورلر. بزا یدرز طبیعته کوچ کلمک بعید در
ولیکن اول مرتبه تکلیف اولنمز. مرد اول همان آنی عبادتکده
ملاحظه ایلیه. اما طمع مال و منال خلق آنیداخی ملاحظه ایتمک کرکدر
که معطی و اخذ حق در. و منع و عطا مختص کریم مطلق در. پس نه
وجهیله که عبادت و طاعتده بو حطام فانی ملحوظ و مقصود اولنه
مقام ثانی خواطر ردیهٔ سلطانیه اثنای عبادت یا اول و آخرده
عارض اولمقدن خالی اولمز. پس غافل اولمق کرک. عبادت
عابد مال خواجه تاجر کبی در. و شیاطین حرامی راه زن و دزد کیسه
بر ولص نقب افکن مثالنده در. علی الدوام قصد اخذ و نهب
ایتمکده. بر طرفدن منع اولنورسه فی الحال طرف آخردن آشکاره
قطع طریق ایده مزایسه نهانی نقب و طرق الور. امام غزالی ایدر
خواطر ریائیه اوچ در. کاهی دفعة کاهی تدریجله کلور. اولکی خلقک
قبولنی تذکر و تفکر ایتمک. ایکنجی قبول مذکوره نفسده رغبت پیدا اولمق
اوچنجی بو رغبت قرار طوتوب مصمم اولمق. کمال بودر که اولکی خاطرهٔ
دفع ایلیوب خلقک اطلاعی نه نسنه در. نعوذ بالله دیوب اهل تحقیق کبی
اخلاص روضه سنده رعی ایتسه‌لر در. عملکزنی ملائکه‌دن دخی کتم

کتم ایتمکه سعی ایتسه‌لر در. بیت جو روی پرستیدنت درخدا است
اکر جبرئیلت به بیند روا است. دیه. اکر خاطرهٔ ثانیه که هیجان رغبت اطلاع
خلقدر اول دخی کلورسه. سابقا ذکر ایتدوکمز نصایحی تذکر ایلیه
نته کم اطلاع ناس ملاحظه سی ریا جانبنه میل و رغبت ویردوکی کبی
آفات ریایی ملاحظه ایتمک دخی نفرت و کراهت ویرور. پس
بو ایکی خاطره رفع اولنجق. اوچنجی دخی بونلره مرتب در مندفع
اولور. چوق اولور که عبد عزیمت اخلاص ایله شروع ایتمشکن
خاطرهٔ ریا غلبه ایدر. نفس آنی رد ایتیوب قبول ایدر. سببی نفس حب
مدح و خوف ذم ایله مملو اولدوغی در. لابد آفات ریا و سوء عاقبتنه اولان
معرفتی خاطره کلمز. زیرا کاسهٔ بر قبول زیاده یه محتمل دکلدر. نته
کم بعض کمسنه غضبک مضراتنی و حلمک منافعنی بیلور. آنوکله عمل ایتمکه
تصمیم عزیمت قیلور. اما اسباب غضبدن بر سبب عظیم طاری اولنجق
موجبات غضب قوی منازعنه بر وجهله ساری اولور که معرفت مذکوره یه
محل قلمز. لابد اصلا خاطره کلمز. پس خاطرهٔ شیطانیه ریائیه کلنجک
دفع ایتمک کرک. اما دفعده درت وجه وار در. اولکی اولدر که دفع ایتدوکدن
صکره شیطانی تکذیب ایدوب و تکذیبنده در و دراز مجادله ایده
ایکنجی مجادلهٔ دراز ایتمیه. ولیکن دفع و تکذیب ایده. اوچنجیسی دفع ایتدکدن
صکره تکذیبه دخی مقید اوله بلکه ذکر و عبادتی اوزرینه اوله. دردنجیسی
اولدر که جداله تکذیبه مقید اولمیوب عندن غیری ذکر و توجهی اولکیدن

ارتوح ایده اولکی غایت ضعیف وجه در زیرا جدال ایله مشغول اولمغله
ذکر و توجهدن قلبه کرک شیطان لعینک خود غرضی ذکر و توجهدن
الیقومق در ویرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
اندن یوقرو وجه ثانی در زیرا جدال ایله اشتغال یوق ولکن تکذیبه
اشتغال دخی فی الجمله مانع ذکر در اندن یوقرو وجه ثالث در که انده
هیچ اشتغال عن ذکر الله تعالی یوقدر اندن یوقرو وجه رابع در
که انده هیچ اشتغال اولمدوغندن غیری زیاده توجه واخلاصه
سبب اولمق وار در بو وجه اوزره عمل ایدن کمسنه شیطان
لعین خاطره کتورمز بلکه یاننده دخی اوتورمز زیرا خوف ایدر که
زیاده اخلاص وعبودیتنه سبب اولمغله ضد مقصودی وعکس
مطلوبی حاصل اوله وکمال خلاص وتحصیل صدق واخلاص
مرشد کامل که عالم وعامل در خدمتنه وارمغله و شریعت وطریقت
قانونی اوزره میت بین یدی الغسال کبی امرینه مطیع ومنقاد اولمغله
اولمز رباعیه

آن زمان از ریا وعجب رهی
که سوی پیرا رهبان وره‌ی
هست در نفس دار وکیر بسی
که نداند بغیر پیر کسی

چون رذیلت ریا وعلاج قلب
خصوصنده بو مقدار تفصیل اولندی بو مقداریله اکتفا ایدرم

خاتمه معلوم اولدی که مر رذیلتک جهت علمدن علاجی
مضار ومفاسدینی تفکر وانک تقبیح ومنعنده وارد

وارد اولان آیات واحادیث وآثار علما وحکمایی تذکر ایدوب
ضدی اولان فضیلتک منافعنی ملاحظه وانک حقنده وارد اولان
کلمات محرضه اخطار در وجهت عملدن علاجی اجتنابنه ادمان
ومصابرت وضدینی تحصیل واعمال ایتمکده بو طریق تبدیل اخلاق و
تحصیل فضائل ایتمکده طریقه حکما وعلما در اما ارباب سلوک
متصوفه دیرلر که بو طریق ایله تبدیل اخلاقده متعسر بلکه متعذر در
بر خلق حسنی تحصیل یا بر خلق قبیحی نفسدن ازاله ایتمکه نیجه مشقت
ومجاهده کرک اکثریا اکا عمر وفا ایتمک در وبر خلقی ازاله وضدینی
کتورنجه نیجه خلق قبیح حاصل ونیجه خلق حسن زایل اولمق وار در
پس طریقی اولدر که کلمه توحیده تلقین مرشد ایله اشتغال اولنه
که زمان یسیرده بعون الله تعالی جمله اخلاق ردیه احراق
ایدر ونفس تصفیه وتزکیه یه واصل اولوب اخلاق حسنه
اندن ظهور واشراق ایدر واول وجهله اولکه
قایل دیمشدر رباعیه

تا دل زبد ونیک جهان آگاه است
دستش زهمه کار جهان کوتاه است
آن دل که درو بود هزار اندیشه
اکنون همه لا اله الا الله است

کتاب اول اولکی بعون الله تعالی کتاب
ثانیه شروع اولندی

کتاب ثانی رساله اخلاق علائی دن علم تدبیر المنزلی بیاننده در

علم تدبیر المنزل بر علم در که انونکله اهل منزل آراسنده نظام و انتظام
و وجه لایق اوزرینه معاش ایلمکک کیفیتی بیلنور چون انسان سایر
حیواناتدن ممتاز و اجتماع منزلی که اهل و عیال و خدم و حول دن
عبارتدر اکا لازمدر پس بو قرووده مذکور اولان کبی اجتماعی اصول و قواعد
و قوانین و ضوابط اوزرینه اولمق گرک که سعادت دنیویه سینه سبب و باعث
و سعادت اخرویه سینه علت مقتضی اوله و اول قواعد دخی جمله بدیهی دکلدر
که هر کس اکا مجرد توجه عقلی ایله مهتدی اوله بلکه اکثری نظریاتدر که حکما انلری
ادله سندن استخراج و جمع ایدوب علم تدبیر المنزل یو تسمیه ایلدیلر پس بو علمه
احتیاج متقرر و اندن استغنا متعذر در پس بو باب نیجه بابی مشتملدر

باب اول منازل و ارکان منازله احتیاج بیاننده در

سابقا اشارت اولنمشدی که انسان مدنی بالطبع در و محتاج اولدوغی غداسی
بسیط دکلدر زیرا مزاجی لطیفدر و لمعدل غدانک لطیف و نظیف اولنی
استر و غدای لطیف جمع و ترکیب و طبخ ترتیب اولنمینجه اولمز مثلا
غایت مهم غداسی اتمک در نیجه افعاله محتاجدر اکمک کبی بچمک کبی اوکتمک
بشورمک کبی و بو قدر افعاله بر کمسنه قادر اولمیوب جمعی اولمز بلکه ابنای

ابنای جنسدن معاونت و مظاهرت گرک اما حیواناتک غداسی اکثریا
بسیط و سباع گوشت خام و بهایم گیاه خشک و تر ایله تغذی ایلر
و علی هذا القیاس و انسانک اغذیه سی اغذیه حیوانات کبی هر کون حاصل
اولور دکلدر مثلا زمان شتا اقبال صیف ادبار ایتدکدن صکره غدای
انسان تحصیل اولنمز پس لازمدر که زماننده تحصیل اولنوب ادخار اولنه
تا که جمیع زمانده هر شخصه تحصیل غدا میسر اوله پس مکان محفوظ گرکدر که انده
جمع اولنوب امطار و ثلوج و افواه حیوانات و دست تغلب غاصب و سارقدن
اکا وصل اولمیوب وقت احتیاجده حاضر و حاصل اوله پس منزله احتیاج ظاهردر
و انسانک نفسنه دخی گرما و سرما و امطار و ثلوج و طین و حلدن سلامت
ایچون اسباب و آلات و نفس و عیالینی مخاصب و سارقدن خلاص ایچون
دخی منزل لازمدر و مزاجی لطیف و شعور ویردن عاری اولدوغی ایچون
زیاده لباسه و اعتدال و لطیف مزاجی سببی ایله زیاده نومه محتاج و نوم زماننده
ارواح باطنه غور ایتمکله ظاهر جسده تأثیر بردز زیاده اولمغین نفقطه زماننده
لازم اولان دن ارتوق دثار و شعاره محتاجدر پس لوازم غدا و لباسی
نیجه اسباب و آلاته دخی موقوفدر که انلره اثاث بیت و ماعون دیرلر
پس جمله نک حفظی ایچون مکان لازمدر و بو جمله بقای شخصی ایچوندر و بقای
نوعی ایچون دخی لوازمی واردر و اول خاتوندر که تناکح سببی ایله توالد
اولوب بقای نوعه مؤدی اوله و هر کس بقای شخصی ایچون لازم اولان
اسبابی حاضر ایکن حفظ ایدر ولکن منزلندن بعضی مهمات ایچون

غیبت ایتدکده کندو یه نایب اولوب حفظ ایدر کمسنه یه دخی محتاج
و حکمت الهی اقتضا ایدر که خاتون غلبهٔ رطوبت سببی ایله مزاجنده
فتور و ضعف مقرردر تحصیل مصالح ایچون حرکاتندن عاجز اولور
منزلده ساکن و نایب زوجی اوله و حفظ اثاث بیت و مهمات
قوت و لوازم منزل آنوک عهده سنده اوله و چون تناکح واقع اوله
تناسل و توالد اولور اولاد حاصل اولسه کرک و اولاد حال صغرنده
تربیت و تقویت ابوینه محتاجدر پس انلرک دخی لوازم مهماتی منتظم
اوله غالبا مجرد پدر و مادر کفایت ایتمیوب خادمه محتاج اولورلر و بو
جماعت ارکان منزلدر و انتظام معاش بو ارکان ایله اولور و
ارکانک عددی بشدر پدر و مادر و فرزند و خادم و قوت
چون هر کثرتک بر جهت وحدتی اولور لابد بو کثرتک دخی جهت
وحدتی نظام صناعی در و نظام صناعی تدبیرله اولور و تدبیره مدبر
کرک و لایق و مناسب اولدر که بو تدبیرک صاحبی و مدبری صاحب
منزل اوله که پدر در و سایر اهل منزله ریاست و انلرک امورینی ضبط
و سیاست آنوک اوله و اول دخی تدبیر صاحبی ایدوب لطف و عنف
و وعد و وعید و تشدد و لین و تکلیف و مداراتی محل مناسبنده استعمال
ایتمکله ضبط و سیاست ایلیه که اهل منزلدن هر محترز و مجتنب و فضایله
محتوی و مکتسب اولهلر و منزلدن بو علماء مراد طاش و اغاجله اولنمش
خانه لر دکلدر بلکه ارکان خمسهٔ مذکوره یا اکثرینی جامع اولان محل مأوی در

مأوی در کرکسه طین و حجاره دن مبنی اولسون که انلره اهل
مدر دیرلر زیرا مدر طپراق پارهسینه دیرلر مراد بنا در کرکسه شعر
و وبردن اعنی یوک و یپاغی دیدکلری نسنه دن اولسون و انلره اهل
وبر دیرلر صحرانشینلر کبی اعراب و ترک و تاتار کبی و بو معنایه منزل
جمله اهل عالمه لازم در نته کم بیان اولندی پس علم تدبیر المنزل جمله
اهل عالمه لازم ایدوکی که اول بابده اشارت اولنمشدی ظاهر اولدی
خواجه نصیر ایدر اگرچه علم تدبیر المنزلده قدماء حکمای یونانک قواعد
مضبوطه و قوانین مبسوطهلری چوقدر اما انلردن عربی لسانه نسنه
نقل اولنمشدر الا بر مختصر رساله که ابروس حکیمدن منقول و متأخرون
ارا سنده موجود و مقبولدر و لکن افاضل متأخرون آرای کافیه و
اذهان صافیه ایله بو صناعتک اصول و قواعدین ضبط و فروع و
نتایجین بسط ایتمکده بذل مجهود و سعی محمود ایتمشلردر خصوصا شیخ
رئیس ابو علی حسین بن سینا که آنوک بو فنده بر رسالهٔ بدیعه سی واردر
که کمال بلاغتله شرط ایجازی جامعدر اول رسالهنک خلاصه سینی سایر
مواعظ و ادابله که متقدمین و متأخریندن منقولدر موشح ایدوب
بو کتابمزده درج ایلدک انشاءالله تعالی نظر ارتضای اهل فضل ایله مشرف
اوله بو فقیر دخی خواجه نصیر کلامندن و انلردن مقدم و مؤخر افاضل
کتابلرندن اخذ و ایرادینه قادر اولدوغم محاسن اداب و مکارم
اولی الالباب مناسب استعداد اهل زمان و ملایم طباع ابنای روزکار

اکلدوغم اسلوب واداء اوزینه ایراد ایلدم اومیدم که ارباب فضل
فضل وافضال ایله مستسعد اولدقده مواضع اعتراضدن اعراض
ومحل زللدن اغماض بیوررلر والله الموفق والمفضال

باب ثانی اجتماع منزلیده رئیس واهل منزله سایس اولان

اول چوبان کبی اولمق کرک که رمه‌نک حفظ ورعی وضبط وسقیلرده آگاه
ومتنبه وبر فعله مناسب اوقاتی رعایت وهر آنده احتمال اولان
مضراتدن حمایت ایتمکه ساعی ومتوجه اولور لاجرم رمه کرک وسباع
تعرضندن امین وسقی ورعی وقتنده اولمغله هر بری فربه وسمین اولور
ومنافع معلومه‌سی حاصل ومتوفر واولاد وانسالی واصل ومتکثر اولور
کذلک رئیس دخی تحت تصرفنده اولان اهل منزلی اعدای متسلطه‌دن حفظ
وحراست وافعال واوضاع ضاره غیر محموده‌دن تأدیب وسیاست ایدوب
هر برینی کمال ممکنه‌یه واصل قیلمق کرک ثانیا رئیس مذکور طبیب کبی اوله
که طبیبک حفظ صحت مزاج وازاله مرضی ایچون قصد علاج ایتدکده نظری
مجموع اجزاء مرکبه‌دن حاصل اولان اعتداله‌در وصحت بدنه سبب وافعال موضوعه عندنده
صحت اوزره صادر اولمغه علت بو اعتدال مجموعیدر اکر بدنده بو اعتدال
موجود ایسه طبیب آنی حفظ وحراست ایتمکه قصد ایلر واکر مفقود ایسه
تحصیل واعاده قیلمغه همت ایدر واعضادن بر عضوه خلل طاری ومرض
ساری اولسه طبیب علاجنده اول عضوک مصلحتنه نظر ایتمز بلکه عموم
اعضا مصلحتنه نظر واهتمام ایلر وعضو مریضک جوارنده عضو رئیس

رئیس واریسه انک علاجنه اهتمام ایدر بالقصد الاول وبعده بالقصد
الثانی عضو مزبورک علاجنه قصد ایدر تا اول مرتبه که مصلحت عموم
اعضا یا مصلحت اعضای رئیسه بو عضوک قطع وازاله‌سین دخی اقتضا
ایدرسه قطع وازاله ایتمکدن مبالات ایتمزلر تا که فساد سایر اعضایه سرایت
ایدوب بنای بدن منهدم وصحت واعتدال مجموعی منعدم اولمیه پس مدبر
منزل دخی بو نسق اوزرینه عامل اولمق کرک که نظری حال منزله مبذول
اولوب اهل منزلدن برینک حالی مختل اولوب اندن منزله خلل سرایت ایتمک
احتمالی اولسه بی توقف اول شخصی ازاله ایدوب منزلی خللدن حمایت ایده
نته کم مراتب اعضا مختلفدر بعضی رئیس وبعضی شریف وبعضی خسیسدر کذلک
اهل منزل دخی بویله‌در ونته کم بر عضوک بر فعل خاصی واردر اما مجموعک
افعالندن حاصل اولان غایت مراتب ومطالبدر کذلک اهل منزلک هر برینک
بر طبیعی وبر خاصه‌سی وطبعنه مناسب فعل مخصوصی واردر اما مجموعک افعالندن
مجتمع وملتئم وجمله‌نک حرکات واوضاعندن متسق ومنتظم اولان حال اهم
مهام واتم مرام درکه انک اسمنه انتظام حال منزل دیرلر بو تدبیر منزل علی وجه
العموم والکلیدر اما تدبیر علی وجه الخصوص والجزئی بقیه ابوابده ایراد اولندی

باب ثالث نفس منزلک تدبیرنده‌در

سابقا اشارت اولندی که منزل ایکی قسمدر بری مداین وقری اهلینک
منازلیدر که سنک وکل وحجر وشجردن مبنیدر وانتقاله قابل دکلدر
ایکنجیسی صحرانشینلر منازلیدر که شعر ووبردن وانلرک امثالندن اولور

وانتقاله قابلدر قسم اول افضل واولی در زیرا حصانت ومبانی وفر
وبقا ودوامی اکثردر وبو جنس منازلک دخی افضلی اولدر که بناسی محکم
واستواروی وقت انهدامدن غالبا امین وسقفی ارتفاعه مایل وقپولری
واسع وکشاده وهر فصله مناسب مکان مهیا وآماده اولمش اوله وهر شهرده
هوای نافع نه جانبدن کلورسه اول جانب مسدود اولمیه وموضع
رجالدن غیر موضعه نا مقرر وبعید اولوب صورتلری منظور وصوتلری
مسموع اولمیه اما ارتفاع ونقش وزخرفه وسقف وجدارده اسراف
ومبالغه دن حذر ایده واخبار وآثارده واولمشدرکه برکمسنه منزلنی آلتی
زرعدن ارتوق قالدرسه ملائکه آسمانی ایله یا ملعون دیرلر ونقش و
رنک اسراف مذموم ومال مهمی اتلاف نا محمود در شعر

کار طفلانست کردن نقش بر دیوار در | بالغا زنهار از کار طفلان زینهار
خانهٔ دل را بتنزل خانهٔ گل سیر بلند | خانهٔ دیر در تنزل خانه طلبه استوار

مطلقا بنا وعمارت خصوصنده اعتدالدن بیرون وقدر مالابد دن
خرج مذموم در خصوصا که بوزوب دوزمکه معتاد وبر صورتدن اوصنوب
هیئات جدیده ایتمکه مبتلا اولمق مرض صعب وخلق ذمیم در بعض سفها
انی کیاست وظرافت وحسن تصرف ایدوب اسراف مذموم وعبث قبیحه
مرتکب اولورلر وحدیث شریفده وارد اولمشدرکه هر انفاق که عبددن
صادر اولور عبد آنده ماجور اولور الا بنایه صرف اولنان نفقه که آنده
هرکز اجر یوقدر عزیزلردن بریسی برصدیقنه واردی کوردیکه بنالر

بنالر یاپدرمش عمال وصناعه اقچه ویرور عزیز دخی بر اقچه استیوب
الوب طپراغه برقمش صاحب خانه بیلرسز دیوجک نه وارسن بو قدر
مالی داشه وطپراغه دوکرسین بن اقچه طپراغه برقمق لازم اولور
دیمش منزل اتخاذنده بر مهم امر دخی جواردر که جهد ایتمک کرکدر که
بر منزلده اولا که جیرانی صلحا وکرما ونیک نفس وخوب اخلاق کمسنه لر اوله
وفسقه وظلمه وجهله جوارندن احتراز ایلیه حکایت وسلفدن بر سخی
اسخیادن جاری وار ایدی ضرورتی اولوب دارنی بیع ایدوب ثمننی
قبض ایتدوکدن صکره قنی فلان کشینک جوارنک بهاسی ویروجک
جوارک بهاسی می اولور دیمشلر هانی یدی دیمی بکانه رد ایلک برکمسنه که
خسته اولسم عیادت ایدر سفره کتسم امانت وحرمتم حفظ ایدر سفردن
کلسم زیارت ایدر محتاج اولسم قرض ویرور وقرض استیسم هبه ایدر
بن آنک جوارین مفت می ویرورین اول کمسنه ایشیدوب اوینک
بهاسین عزیزه کوندرمش اوی صاتمقدن فراغت ایدورمش حکایت
اولنورکه افلاطون دقاقلر یعنی التونجی وکوجیلر قتنده منزل طوتردی
اصحابی وجهندن سؤال ایدجک ایدیکه نچون علم وعمل مجاهده سندن
نوم ضروری بونلرا وازدقلریله مانع اولوب عمر کرانمایه ضایع اولمغه سبب
اولورلر حکایت استنبولده امیر بخاری خانقاهنک جوارنده
بر نعلیجه جی دکانی وار ایدی بعض اصحابی نقل ایدرلر ایدی که میر کیجه نک
عامه سین احیا ایدوب اعز لیلده بر ساعت نوم ایدردی چون نعلجه

نکته

مطلب در اتخاذ سیماء یعنی قار

اول موضعده دکان اجدی آخرشب ده قالقوب دق وضربه مشغول
اولوب میرک خواب یکساعت بسنی دخی نع اولوب احیای تمام لیله مؤدی
اولدی باب رابع چون نوع انسان قوت ادخار ایتمکه مضطر ومحتاجدر
نته کم اشارت مرور ایلدی و بعض اقوات چوق زمان طورمغه متحمل دکلدر
پس آدمی یه لازمدر که هر جنسدن قوت ادخار ایلیه که بعض هلاک اولور
بعض آخری که سرعت فساددن دور و بقایه ارتوق متحملدر باقی قله و
سابقا بو دخی مرور ایتمشدر که معاملات واخذ واعطاده برجوهر باقی کرک
که مقادیر اجور اعمال وقیم اعیان اموال آنوکله تقویم اولنه و اول بیار درکه
ناموس اصغر دنیلور و حافظ عدالت اولدر و لازمدر که بو جوهر عزیز الوجود
اولا که هرکسنه هر نه وقت دلرسه اکا قادر اولمیه و عزیز الوجود اولمغله
بو جوهرک قلیلی غیر اجناسک کثیرینه معادل اوله تا که هرکسنه سفر
سفر وانتقال ایتمک استسه اقوات و سایر لوازمنی نقل وتحویل ایتمک لازم
اولمیه بلکه برجوهری حمل ایدوب قنده واررسه بو جوهرله قوت لوازمین
تحصیل وتکمیل ممکن اولوب حرج عظیمدن خلاص بوله و دخی لازمدر که بو جوهر
رزین ولطیف اوله نفوس آنی بدننه ترتیب مواضعده حفظ ایتمکدن نفرت
ایتمیه واستحکام جوهر وماده وجنس ترکیبی ایله بقایه قابل اولوب
تسارع فساد ایتمکله خسارات لازمه کلمیه وکسب اموال و ارزاقده صرف اولنان
مشقتلر ضبط اولمیه و بیوت اموال خزاین سلاطینده هجوم نوایب
زمنیجون مدّت مدید حفظ ادخار ایتمک اوله بو مقدمات تمهید اولندقدن صکره

مال احوالنده نظر اوچ وجهله در بریسی دخل اعتباریله در ایکنجیسی
حفظ اعتباریله در اوچنجیسی خرج اعتباریله در اما دخل و تحصیل
اعتباریله نظر بودر که دخل ایکی قسم در بریسی کسب و اختیار ایله اولان
تجارت وصناعت کبی بری دخی کسب و اختیارسز اولان وراثت و
وزارت کبی و بعضلر وجوه کسب مالی اوچ قسمه حصر ایلدیلر تجارت
زراعت صناعت و بعضلر وجوه کسبی درت ایتدیلر امارتی
دخی ضم ایلدیلر و وظایف و علوفات مرتبه امارت قسمندن عد
اولنمغله حصر صحیح اولور و بو اقسامک قنغیسی افضل در اختلاف
ایتدیلر امام شافعیدن مرویدر که تجارت در و مماناحرفت شریفه
خیر البشر محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام اولمغله دیمشلردر و امام ماوردی
شافعیدن زراعت افضل اولمق روایت ایلدی و بعض متأخرین دیدیلر که
بو زمانده عقود فاسده چوق اولمق ایله اموال شبهه کلمشدر
پس شمدی زراعت افضل در اما امام شافعی زمانده قلت فساد و کثرت علما
اولمغله شاید که تجارت افضل اوله وحکما ایدرلر که چون تجارت بضاعت یه
موقوف و بضاعه هلاک و تلفه اولمق معرضنده در یا حرامی غارت
و یغما ایدر یا دریاده غرق اولمغله ناپیدا اولور بلکه صاحب تجارت
دخی اختیار اسفار و اقتحام مهالک دیار و رکوب مخاوف براری
و بحار ایتمکه محتاج در بیت یا زر بهر دو دست کند خواجه در کنار
یا موج روزی افکندش مرده بر کنار و دخی دیدیلر که کسبده اوچ شرط لازمدر

اولکیسی جور وظلمدن احتراز ایتمک ایکنجی عار وشناردن اجتناب
ایتمک اوچونجیسی دناءت وذلتدن احتراس قیلموق جور وظلم
مثلا بعلیه آخردن مال المق کبی عار وشنار مسخره لیق ولیه واویوجیلیق ایله مال
کسب ایتمک کبی دناءت وذلت ابجانه ایرتلمغله کسب ایتمک کبی وبعضلر دباغلیق
وحجاملیق ایتمکی دخی دناءت مکسبدن عد ایدرلر صناعت اوج قسمدر شریف
ومتوسط وخسیس شریف اولدر که نفس ناطقه نک اعمالندن اوله بدن
اولمیه وبو صناعات احرار ارباب همتدر وبو جنسک معظمی اوج نوعدر نوع
اول محض جوهر عقل وصفای نفسنه متعلق اولانلردر تدبیرات صنوا وآرای
یقینیه کبی وبوکا صنعت وزارت دیرلر ایکنجی نوعی اولدر که فضل وادب
وبلاغت وبراعت وطب ونجوم واحتساب واستیفایه متعلق اولندر
وبو صنعت ادبا وفضلا کتاب حکمادر اوجنجی نوعی اولدر که قوت شجاعت
وحسن فروسیته متعلق اولانلردر وبونکله دفع اعدا وحفظ خزاین مملکت وضبط
ثغور اولور وبو صنعته سپاهیلیق دیرلر صناعات خسیسه دخی اوج قسمدر
بریسی اولدر که عامهٔ ناسک مصالحنه منافی محتکرلیق وسحارلیق و
غمازلیق وقوادلیق کبی وبو اشقیا مفسدلر صناعتیدر ایکنجی قسم عموم
ناس مصالحنه منافی دکل ولکن جوهر نفسک فضیلت ومروتنه منافی
اولندر مسخره لیق ومطربلیق کبی اوجنجی بو ایکی فساده مشتمل دکل اما
موجب نفرت طبع اولندر کناسلیق حجاملیق ودباغلیق کبی وادانی و
اراذل صناعتیدر اما چون احکام طبعک عقل قتنده رواجی یوقدر عند

البعض بو قسم قبیح دکلدر بلکه لازمدر که بو طایفه دخی اول صناعتلره
مشتمل اولهلر که نظام عالمه خلل کلمیه زیرا امر معاشده ضروریدر وصناعات
متوسطه ایکی قسمدر بریسی ضروریدر زراعت کبی بریسی غیر ضروریدر
زرکرلک کبی وانسانه مناسب بلکه واجب اولدر که بر صناعته شروع ایدیجک
همت ایده که اول صناعتده کامل وحاذق اوله وکمسنه اندن فایق اولمیه
مجرد سبب کسب مال وقوت نفس وعیال اولدیغی مرتبه یه قناعت ایلمیه خواجه نصیر
بویله دیمشدر اما فقیر ایدرین بر صنعته که شروع ایده اتقان و
احکام وصنعتی اشترا ایدن کمسنه خشنود تام اولمق مرتبه سینی
تحصیل واعمال ایتمک لازمدر وغش خلل وخفیدن احتراز واجبدر
زیرا که مشترینک دعای خیری موجب صلاح اخرتدر وبرکت رزقنه
سبب علتدر وبد دعاسنه فساد آخرت متعقب ومحق برکات مترتبدر
نقاشلیق وزرکرلک کبی که زینت دنیایه متعلق اولان صناعاتده
بغایت استاد وحاذق ومخترع صنایع ودقایق اولمغیچون صرف روزکار
وتضییع اوقات واعمار ایتمکدن ایسه مرتبه واحکام وایقان اولدقدن صکره
بقیهٔ عمرین یا عبادات معروفه یا صناعتله کسب وصدقه یه خرج ایتمک اولی و
افضلدر وچون دنیاده سعت رزق مقبول ومرغوبدر انک احسن
اسبابی صناعتدر که حلال کسب وعفت وجه وبدنه سبب وآلتدر وحدیث
شریفده وارد اولمشدر که الکاسب حبیب الله واکل کسب یمین
اصحاب یمین وزنور وامیندر بیت صنعت اوکرن که غنا ملکی صنعت

بلکه ده سنک آلتون بلزکر صنعت ⁂ واختیار صنعت و کسب یمین ایتمه
فضیلتنده آثار واقوال علما و مشایخ اتقیا بیحد و حسابدر • نظم
مردکاری کی مشقت میکند کف درست | بهز ناهمواری نفس دغل سود مند نیست
ساغر راحت بود ار کسب بر کف آبله | وقت آنکس خوش که راحت یافته زین ساغرست
وکسب یمین چون غضب مکابردن که عادت سراق و حرامیه و سیرت ظلمه
واعونه در عاری و عار ورذالتدن که سؤال و خواهنده لیقده اولور
سالم و خالی در • پس کسب مال ایتمکده افراط و تفریطدن عاری و اسلم
عدالته که وسطدر اقرب وانسبدر • و غضب و ظلم و آزار مردمله حاصل اولان مال
صورتده قلیل ایسه معنیده مبارک و جلیلدر • اما حفظ و تبقیهٔ مال حفظ
وتبقیهٔ مال تثمیر و تنمیه ایتمکیچون اولمز زیرا خرج ضروری انفاق لابدر پس اکر
دخل اولمزیسه بالضروره مال دوکنوب اجحاف حال و اختلال منزل
وفساد حال لازم اولور | جو دخلت نیست خرج آهسته ترکن
که میکویند ملاحان سرودی | بکوهستان اکر باران نبارد
بسالی دجله کردد خشک رودی ⁂ وحفظ و تثمیر مالده اوچ شرطک
مراعاتی لازمدر • شرط اول اولدر که حفظی اول مرتبه ایتمیه که اهل منزلک
احوالنه اختلال کله نته کم بعض ممسکار حفظ و امساکی اول مرتبه افراط
ایدر که اهل و عیالی مضایقهٔ معاشنده موت مورثنی تمنا ایدر • و بعضی بلکه
افراط مضایقه دن خلاص ایچون قتل پدره اقدام ایدر • شرط ثانی اولدر که
دین و دیانته مخل اولمیه • و شرعا و اجماعا لازم زکوة مفروضه و صدقات

صدقات منذوره ترک و اهمال ایتمیه • شرط ثالث اولدر که بین الناس عرض
و مروتنه خلل کلمیه • و ممسکلکله شهرت طوتمیه و سابقا ذکر اید و طمعوز کبی
محضا زکوة مفروضه ویرمکله آدم بخلدن کیدر و من یوق شح نفسه فاولئک
هم المفلحون آیتنده شحدن مراد اولدر که خلاص اولمز تا مروت مرتبه سین
دخی یرینه کتورمینجه • بو اوچ شرطه رعایت اولدقدنصکره حفظ مالده
اوچ شرط دخی واردر که آنلرک رعایتی مناسبدر • شرط اول خرجی دخلدن اکثر
اولمیه بلکه برابر دخی اولمیوب • دخل خرجدن اوفر اوله زیرا هر زمانده دخلی قرار
وکسب میسر اولمز • پس عاقله لازمدر که اقوات و اموالدن بر مقدار ذخیره
روزکار زورکار و عدهٔ نوائب لیل و نهار ایلیه که قحط سال و جذب زمان
یا تواتر نکبات و دبرخوان سببی ایله کسبه تعذر و یا عدم امکان عارض و لکوره
صرف اولنوب • ذل سؤال و اراقهٔ ماء الوجه عند الارذالدن واقع اولمیه
وادی زکوة مفروضه و صدقات مستحبه سنی ادا ایتدکدنصکره جمله مالین
بذل و ایثار دخی ایتمک لازم و واجب دکلدر • و زکوتی اخراج اولنان مال
کنز مذموم اولمز و حق جل و علانک قولنده الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم • یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها
جباههم وجنوبهم الایه • وعیدینه داخل در • جناب رسالت نامیدن صلی الله
علیه و سلم مروی در که ما ادی زکوته فلیس بکنز • بر کمسنه ارض ملکنی حسوب
بر مقدار اقچه الئه کرمشدی حضرت عمر رضی الله عنه صوردی که بو مالی نیجه ایلدک بن
بیوردی که خاتوننک فراشی آلتنده یری قزوب دفن ایلدم • اول کمسنه

بخمه

دیدی که کنز اولمزمی بیوردیلر که هر مال که زکوتی ادا اوله کنز اولمز
وتا و صحابه و تابعیندن بر طائفه رضی الله عنهم ابوذر غفاری
کبی وغیر کبی و اکثر مشایخ صوفیه اگرچه ذاهب اولمشلردر که هیچ ذخیره ایلیوب
ودفینه ایتمک حرامدر قدر حاجتدن زایدینی انفاق وتصدق ایتمک
واجبدر دیمشلر اما مذهب صحیح درکه مذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمه
مسلمیندر و ایثار تام و ترک تجرید کلی تحمل توکل واقویای رجال حالیدر
وانلر خصوصا بو زمانده قلیل و کم بل عدیم و کم و نص تنزیلدن ماصدق
وقلیل ما هم در **نظم** لقد کانوا اذا عدوا قلیلا
فقد صاروا اقل من القلیل و بزم کلام مقصد و مرامز بو که تا بده
انتظام احوال عامه انام و اصلاح معاش و معاد جمهور خواص و عوام در
و دید یکموز معاده شاعر روم امیر بخاری دیمشدر **قطعه**

ایکنده خوب ضنمک سنز آنی کم / نه سی وار ایسه بذل ایدوب اوکینه
الی چیقلغندن درچنارک / الیں طوتدوغی اردینه اوکینه
برازجک نی برازجک داخی صیقلر / برازجک داخی و بر تکری یولینه

وحفظ ادخار بابنده حکما بویله اولی کورمشلر که اموال محفوظه نک
بر مقداری نقود و اثمان بر مقداری امتعه و اقمشه و بر مقداری دواب و مواشی بر مقداری
املاک عقارات اوله که بر مقوله یه آفت تصدوب هلاک اولورسه آخر باقی قله
فقرا ایدرین تثمیر و ریع مقصود اولمیوب مجرد حفظ و ادخار مراد اولیجق
آفت هلاک اولمسی اکثر و مدت مدید بقایه متحمل اولمدوغی مقرر و تفاوت

اهل م

واسعاریله

اسعاریله مالیت وقیمتنه نقصان کلمک اوفق اولان نسنه حفظ ایتمیه
دواب و مواشی کبی ذی روح اولمغله هلاک قریبدر و حنطه و شعیر کبی که
کاهی مسوس یعنی قورت اوشمش اولمغله و کاهی نقصان سعر و خصب
سنه ایله خاکه برابر اولور و اول نسنه ادخار ایده که عامه عباد و کافه بلاد
ایچنده رواجی یکسان اولوب و تفاوت اسعار ایله قیمتنه خسران و دور و
دراز طورمغله ترکیبنه نقصان کلمک احتمالی اولمیه و اول زر و خالص
و ذهب صحیح العیاردر و احتمال اذناب خصب و رخا و وقوع قحط غلا الحبوب
بر مقدار حنطه و شعیر یا چاه نی غیر یا انبار محکم ایچنده دیارینه مناسب اولانده
حفظ و ادخار ایتمک مناسبدر اما اغلای ثمنه بیع ایتمک نیتی اولمیه که غلایه
انتظار ایتمکله مستحق لعنت احتکار اولمیه بلکه نیتی توسعه اهل و عیال
و قرض و سلم شرعی ایله مواسات فقیر ضعیف الحال ایلیه شرط ثانی اولدر که
حفظ و تبقیه و تثمیر و تنمیه ایتمکه قدرت تامه سی اولمدوغی مالی اتخاذ و ادخار
ایلمیه مثلا کندوسی اهل مدینه اولوب قری و صحاریده اولان عقار و مزارعی
تعهد و تصرفنه قادر اولمیجق اتخاذ ایتمکه مایل اولمیه که قلت تعهد و تیمار
و اشتغله ریع و ثمره سی خرج لازمنه کفایت ایتمز اولوب خراب و اضمحلاله راجع
و آیل اولمیه عرب لغتنده قریه یه ضیعه دیرلر و اهل تجربه دیمشلردر که ضیعه
اشتقاقی ضیاعدندر اگر تعهد دایم ایدرسک سن ضایع اولورسین اگر دایم
تعهد ایتمزسک اول ضایع اولور شرط ثالث اولدر که دایما رواجی مقرر
و سودی میسر اولور نسنه یه رغبت اوله اگرچه فایده سی قلیل ایسه

نك

ایامده بر کره رایج اولور و هر دیارده مشتریسی بولنمز
اکرچه زکی چوق ایسه دخی اکثر راغب اولمیه و بو مقوله متاعی ادخار ایتمیه بو
سببدندر که کرانمایه حتی ملوک سلاطین دخی زیرا متحمل که بیعه حاجت
و تمنینه احتیاج اولدوغی زمانده طالب بولنمیه باخرج و انفاق مال
خرج انفاقده درت نسنه دن احتراز واجبدر اول لؤم و تقتیر و تغییر
اولدر که اخراجات لازمه ده حد اعتدالدن اقل ایدوب اهل و عیاله مضایقه
چکدره مروته مناسب اولان بذل معروفدن امتناع ایتمک دخی تقتیردن
معدوددر نته کم اشارت کیجدی ایکنجی اسراف و تبذیردر و
اسراف و تبذیر دخی نیچه زرلودر اقبحی اولدر که شهوات محرمه و لذات
قبیحه یه صرف اولنه و اندن ادنی مباحاتده اسراف ایتمکدر مثلا طعام
حالی شول قدر بشوررکه کمسنه یمیوب یبانه دوکله و انواع و الوانی
اول قدر ایلیه که تکلف ایلینوب بلکه منضم اولمیوب امتلای معده و مرض
نحیه مؤدی اوله اما طعام معده جایعه روزی اولیجق نه قدر چوق بشورلور
اسراف مذموم اولمز نته کم بعض اسخیایه لوم ایدوب لا خیر فی السرف
دیدیلر اول دخی مقابلده عکس ایدوب لا سرف فی الخیر دیدی و جنس ملبوس و
مرکوب و مسکن و اثاث بیت بو جمله ده اسراف ممکن و واقعدر زیاده
تحسین جامه و رجاله حریر و زربفت شرعا حرام و عقلا اسراف
نظم زکرم مرده کفن در کشی و در پوشی میان اهل مروت که دارد معذور
و ساقیندن اشغه اولوب چاروبه ار برسو یرمک دخی و حدندن تجاوز و تکرار

تکرار ایتمک اسراف در بیت غرض از جامه دفع حر و برد است ندارد میل زینت هر که مرد است
نظم هر که حظ ایده زین زیوردن عد اولنماسه طلک دکل اردن
و ما عداسی دخی بو کا قیاس اولنه و قرآن عظیمده اسرافدن منع و تبذیردن
تحذیر نیجه ایتده وارد اولمشدر و آت ذا القربی حقه و المسکین و ابن
السبیل و لا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و
کان الشیطان لربه کفورا و دخی بیورمشدر و لا تجعل یدک مغلولة الی
عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا و دخی و الذین اذا
انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما علما بیورمشلردر که
بر کمسنه هر نه طعام و شراب اشتهاسی و لدقده السه تناول ایلیه مسرفلردن
اولور ملاحظه اولنسون که جمله مشتهاسی تناول ایتمک اسراف اولیجق مشتهاسی
اولمیه سی محضا ضیافتلرده شهرت و نامحون الوان کثیره و اصناف
عدیده مرتبه اسراف مذموم اوله اوچنجی اولدر که خرج و انفاق ریا
و شهرت و افتخار و مباهات ایچون ایلیه نته کم هم مالی کیدوب هم ثوابدن
محروم اولمیه نته کم روایت اولنور حضرت امیر المؤمنین یعسوب الموحدین
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه خلافتی زماننده اشراف
قبائل عربدن ایکی کمسنه اراسنده مفاخره و مجاسده وار ایدی اتفاق
بریسی بر موضعده بر شتر قربان ایدوب فقرای قبیلیه تفریق ایلدیکی خصمی
ایشدوب ایکی شتر قربان ایدوب فقرایه اولشدردی و لکن کمسنه
دخی بنه مغالبه قصد ایدوب درت شتر قربان و ایثار فقرای عرب ایلدی

خصم دخی بنه تضعیف و سکز شتر قربان ایتمکله خصمی ضعیف ایدیکی
خصم اول مغالبه ده مبالغه و اسراف و شتری اضعاف ایدوب
یوز دوه قربان ایلدي خصم تانینک حوصلۀ قدرت و مکنتی زیاده یه
واسع اولمغین بالضروره سکوت و فراغت ایلدي بو حال خارج کوفه ده
ایدي چون کوفه یه کلدیلر خصم ضعیفک اهل عشیره سی کلوب زجر
و تقریع ایلدیلر که بزم قبیله مزی اشراف عرب قبائل ربیعه ارا سنده
خوار و خجل ایلدک اکر قربانی تضعیف ویري و کندوکی صنادید عرب
ایچنده تشریف ایده ایدک بزم مالمزدن مع زیاده سکا تسلیم
و سنی اشراف ایچنده مغلوبیتدن سلیم ایده ایدک دیو عزیوری لوم
ایدیجک طباع عربده اولان عصبیت و منافرت و حب مغالبه و
مفاخرت هیجان ایدوب بر کون سیفنی سل ایدوب سکزکی کوفه ده
کزوب کوردوکی شتری عقر ایدوب خلقه نثر ایلدي که استینن السول
مباحدر و هر کمسنه مرادین کوترسون کمی مباحدر روایت اولنور که
اوچ یوزدن زیاده شتر ذبح اولنمش حضرت امیر المؤمنین استفتا
ایلدیلر حرامدر ما اهل به لغیر الله قسمندندر دیو فتوی ویردي هیچ
بر کمسنه بر لقمه تناول ایلمیوب کناسۀ کوفه ده سباع و کلاب اکل ایلدیلر
دردنجی انفاق و خرج واقع اولسه کرکسه واجب لکن موضعده اهل و عیال
و خدم و حشم کبی کرکسه واجب اولمیان یرده در رفع و فقر اکبی بر هر حال
منت و سرزنش ایلمیه بلکه قطعا ذکرینه اشعار دخی بلمیه بوقنده قالدي

قالدي که بن سکا فلان زمانده فلان ایتمدمی دیه مثنوی

چون کشاید دست جود و کرم | بر تهی کیسکان ببذل درم
بر زمان شرح آن کرم ننهند | منت بذل آن درم منهند
که ز منت کر شود مفقود | در عداد ستم شود معدود
نیست منت خواری مرد کریم | باشد آن مقتضای طبع لئیم

زیرا منت ریا کبی ثواب صدقه و انفاقی ابطال ایلر نته حق تبارک و تعالی
قرآن عظیمده بیوردي یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
والاذی منت و اذا ثواب من و عطایی متواترا اولان مطر سنک
صاف مرمردن آثار غباری نیجه ایدر سه ایله ازا ایدر و جمله منت
ازادندر که حین عطاده چهرۀ معطی یه آثار انقباض و درهم اولمق عارض
اوله بلکه معطی دایما خندان رو روکش ده اثر و اولمق کرک و بعض
شعرا ممدوحلرینی سحاب و زرینه فیض رشحات سخاده ترجیح ایدکلری
دعوالرینی بو معنای شعري ایله اثبات و تصحیح ایلدیلر و دیدیلر که قطعه

ان من قاس بالسحاب جدوا | ک فما انصف بين الشكلين
انت اذا جدت ضاحک ابدا | وهو اذا جاد دامع العينين

ترجمه

من نکویم که ابر ماندی | که نکو ناید از خردمندی
ابر میکرید و می بخشد | تو همی بخشی و همی خندی

شرح حال مصارف مال

مصارف مال دخی اوچ قسمدر قسم اول ولدر
انده طلب رضای حق و اجرای شرع و دین موجود و متحقق اوله کرک قرض

اولسون اهل و عیالنه انفاق ایتدوکی کبی حدیث شریفده وارد اولمشدر که
اعظم اجر اهل و عیاله انفاق اولنان ده در کرکسه مستحب اولسون
فقرایه تصدق کبی قسم ثانی سخاوت و مروتدر ایثار و بذل معروف
ایچون ویریله تحف و هدایا و مبرات اخوان و صلات مداح و شعرا کبی
قسم ثالث اولدر که کندو ضروریاتی و امور معاشی ایچون صرف اولنه و اهل
و عیاله دخی نیت صدقه اولمیجق ثوابی اولمیوب بو قسمده داخل اولور
بو قسم اخیر دخی ایکی قسمدر زیرا شوندن خالی دکل که جلب ملائم و طلب
مهمات ایچون خرج اولنه اخراجات منزلده اولان وجوه مأکل و ملابس ایچون
اولان خرج کبی یا دفع مؤلم و رد مضرات ایچون خرج اولنه ظلمه و سفهادن
حفظ نفس و عرض و مال ایچون لازم اولیجق ویریلن کبی قسم اولده
انفاق لوجه الله در رعایت شرط اخلاص و حسن نیت و احتراز
ریا و سمعه و شهرت و ترک ازا و منت غایت لازمدر و دخی
صدقه اولنان مستحقلری تمیز ایدوب زیاده مستحق اولنلری تقدیم
و ترجیح ایلمک لازمدر زیرا صدقه نه قدر مستحقه دوشسه اول قدر
ثوابی ارتوق اولور پس ایتام ضایعه و ارامل مستوره و صلحای
فقرا که ذل سؤالدن احتراز ایدوب صبر و فقره احتمال ایدر تفقد اولنه
و دخی ویریلن صدقه اخفا اولنمغه سعی اولنه که فقرانک فقری و
قبول صدقه ایتدکلری ظاهر اولمغله آنلره انکسار و کندو نفسنه ریا
و شهرت و عجب کلمکدن امین اوله و قرآن عظیمده بیورر که ان تبدوا

ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم بزم
علمامز دیرلر که صدقه مفروضه ده زکوة کبی اعلان افضلدر اما صدقه
تطوعده اخفا افضلدر و حدیث شریفده صدقه علانیه دن یتمش درجه
افضلدر دیمک وارد اولمشدر صدقه تطوعه محمولدر و حدیث شریف
مشهورده بیورلمشدر که فردای قیامتده آفتاب مقدار میل مرتفع اولوب
خلق غرق عرق اولدقده یدی طایفه سایه عرشده آسوده اولالر بری
اول جواندر که عبادت اوزره بویمش اوله ایکنجی اول کسنه در که صاغ الی ایله
ویردوکی صدقه صول الی طویمیه اوچنجی اول کسنه که خاطری مسجده متعلق
اوله مسجدن چیقسه کیدر کیرنجه راحت اولمیه دردنجی اول کسنه
آنی خاتون صاحب جمال هوی و معصیته دعوت ایتدکده اجابت ایتمیوب
بن الله دن قورقرین دیه بشنجی برادر اخرویسین زیارت ایدوب
اخوتندن غیری غرضی اولمیه آلتنجی پنهانده حق جل و علایی ذکر ایدوب
کوزندن یاشی روان اوله یدنجی امام عادلدر بعض علما سهولت
حفظ ایچون بو یدی خصلتی نظم ایتمشدر **قطعه**

و قال النبی المصطفی ان سبعة   یظلهم الله العظیم بظله
محب عفیف ناشئ متصدق   و باك مصل و الامام بعدله

امام علی زین العابدین رضی الله عنه حضرتلرندن مرویدر که کیجه ایله تنها
چیقردی مدینه ده اولان ایتام و ارامل منازلنی دق ایلیوب نفقه یه
محتاج اولنلره نفقه و صویه محتاج اولنلره ارقه سی ایله صو کتوروب جمله

مهماتنی مقضی ایدردی • و بو حالتی اندن بیلدیلرکه • و فاتندن صکره ارامل
و ایتام مدینه فریاد ایلدیلر که برکشی وار ایدی کیجه ایله کلوب بزم مهماتمزی
حاضر ایدردی اول کمسنه نیجه اولدی دیدیلر • و حضرتک غسل زماننده
مبارک اوموزنده قربه طشمقدن آثار اولمش بولندی • و بعض خدامی
کیجه ایله چیقوب کتدوکین بلمش ایدی بوجمله دن جزم ایلدیلر که بو افعال کریمه
و اعمال صالحهنک صاحبی اول ذات پاک ایدی که شجرهٔ باغ نبوت • و ماه سمای
جود و مروت ایدی • و بونک کبی اعمال آنوک کبی گوهر کان رسالت دن صادر
اولمیوب کمدن صادر اولسه کرک • افزون اول حضرتک مدحنده بیهوده
دیدی که • **نظم** هذا الذي يعرف البطحا وطأته هذا التقي النقي الطاهر العلم

قسم ثانی ده بیش شرط رعایت اولنه • شرط اول تعجیلدر • زیرا تأخیر ده
سائل الم انتظاره و معطی کذب ایله اعتذاره مبتلا اولمق واردر • پس بعض
مرتبه دن صکره انفاقک دنیاده ثنا و آخرتده ثوابی قلمق محتمل اولور •
انکیچون دیدیلر که • امناء البر عاجله و ضیافتده دخی طعامی تیزجه
کتورمک تعجیل بردندر • ابن حجاج شاعری که صاحب مجون و مساخری
برکمسنه دعوت ایدوب طعامی کتورمکده کیروب چیقوب نوع تأخیره مؤدی
اولیجق بو قطعهٔ بدیهه انشاد ایلدی که • **قطعه** یا ذاهبا في داره جائيا
بغير معنى ولا فائده • قد جن اضيافك من جوعهم
فاقرأ عليهم سورة المائده • شرط ثانی کتماندر • زیرا ظهورده
نیجه فساد و مضرت مترتب اولور • و دخی کتمان نجاح آمال و حصول امانی

امانی ده بالخاصیه مؤثردر • استعینوا حوائجکم بالکتمان دینلمشدر •
شرط ثالث ایتدوکی خرج و عطایی استکثار ایتمیوب بلکه قلیل عد ایلمک
ایلمکدر • که معطی جانبنه مروت و همت و آخذ طرفنه مزید احسان و منت
اولمغی ایجاب ایدر • شرط رابع مواصلت عطادر • زیرا تراخی و فتور اولیجق
احتمالدرکه • اولکی عطالر دخی اونودیلوب فائده سی اولمیه • پس اصدقاسینه
و خادمینه جود و عطا ایله • بذل نعمت و صرف خدمت ایدن کمسنه یه گاه گاه کلی و جلیل
ایتمکدن ایسه علی الدوام • و التعاقب جزئی و قلیل ایتمک اولیدر • شرط
خامس خرج و عطا و صرف و سخانک موقعی تشخیص و تمیز ایتمکدر • که عطا نا محله
دوشوب بی فائده بلکه موجب • فساد و مضرت اولمیه نته کم دینلمشدر **بیت**
و وضع الندى في موضع السيف بالعلى مضر كوضع السيف في موضع الندى • **نظم**
نکویی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان •
بعض کمسنه لر بونک خلافنه کیدوب • هر کسه صرف خدمت و بذل نعمت
ایتمک اولی و احسن در مقابله سنده جلب نفع و لمزسه باری دفع ضرر مقرردر دیدیلر •
بیت بو نیک رابذل کن سیم و زر کراین جلب خیراست و آن دفع شر •
نادان و پستان بدست آید بوستان پدر فروخته به
بختش دیک ختیار آنرا هرچه رخت سراست سوخته به
با بد اندیش هم نکویی کن دهن سک بلقمه دوخته به
عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه قتنده بر کمسنه بو بیتلری تمثیل ایلدی
قطعه ان الصنیعة لا تکون صنیعة حتی یصاب بها طریق المصنع

فاذا اصطنعت صنیعة فاعن بها — لله او لذوی القرابة او دع

عبدالله جواد ایدی. بو بیتلری خلقی بخیل ولئیم. وجود بابنی سد ایتمکده تأثیر عظیم ایلر. بونلر ایله عمل ایتمک کرک. اکر کریمه واصل اولورسه خوب که کرمه انلر اهل لایقلردر. اکر لئیمه دخی واصل اولورسه غم دکل که صاحب احسان اولنلرینه کرمی ایله ممتازلر. واحسانلریله فایقلردر. فقیر ایدرین بو ایکی قولک. برینی مطلقا ترجیح وبر مذهب تضعیف ومذهب آخر تصحیح اولنمق مناسب دکلدر. بلکه توفیق اولدر که عبدالله دیدوکی قول افراد اسخیا واجواد وعظمای کرمایه مناسبدر که عطالری اغراض جزئیه واعواض دینیه ودنیویه دن مقدس مبرادر. بلکه آفتاب وار لطیف وکثیفه افادهٔ انوار وسحاب امثال رفیع وصنیعه افاضهٔ اقطار ایدرلر. اما اکثر انام وعامهٔ خواص وعوامه که وضع کتاب وشوق خطاب غالبا انلر ایله در مناسب مذهب اولدر که ظلم ووضع الشیء فی غیر موضعه دن عالیدر. وعدواندن که ایقاع المعروف فی غیر موقعه دن آزاد وخالیدر. نته کم بعض سلاطین بنی ایوب دیمشلر. شعر

اذا شئت ان تعطی الامور حقوقها — وتوقع حکم العدل احسن موقعه

فلا تضع المعروف مع غیر اهله — فظلمک وضع الشیء فی غیر موضعه

اوچنجی قسمده بر شرط رعایت اولنه. واول اقتصاد یعنی اعتدالدر. اما طلب حاجات ومهمات ایچون اولان خرج ایچنده اسرافه یقین اولنمق اولیدر امساک وتقتیر وقریب اولمقدن لکن اولمقدر او که حفظ عرض حاصل اوله زیرا بو قدر اسراف محض اولمز بلکه دفع مضرت اولور. زیرا تمام اقتصاد واعتدال عوام ایچنده مذموم

مذموم در. زیرا طمعلری ونفسلری بی وجه مرادلرینی جالبدر. اقتصاد اوزره اولان مرتبه هوای نفسلرینه موافق اولمغین بخل ولؤم عد ایدرلر. پس خرج وانعامی بر مقدار رای عوام اوزرینه ایتمک کرک که بغض وطعن عواملدن امن اولنه. میل عوام تبذیر جانبنه در. میل خواص تقتیر طرفنه در. بو رایه کلنجه خواجه نصیر کلامیدر. والحق اقتصاد بر شرطدر که انفاقک جمله جوانبه اقسامنده رعایتی واجبدر. بو قسمه حصرک وجهی ظاهر دکلدر. ودخی نصیر ایدر. بو جمله باب تولده تدبیرات وقوانین کلیه در. اما تدبیرات خزینه عاقله مخفی دکلدر.

باب خامس اهل وعیال تربیه سی بیاننده در

اولا هر کمسنه یه لازمدر که تأهل وتزوج ایلیه. وغرضی تکثیر النسل وتکثیر بنی نوع. خصوصا تکثیر اهل اسلام وامت محمد علیه الصلوة والسلام ونفسنی معاصی وفساداته مرتکب اولمقدن تحصین اوله. وحدیث شریفده وارد اولمشدر که تناکحوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط. واهل بصیرته مخفی دکلدر که مبدأ اول جل ذکره حضرتلرینک بقای نظام عالم واتصال سلسلهٔ بنی آدم حقنده عظیم عنایت واهتمامی مبذولدر. حتی حیواناتک دخی توالد وتناسلرینه عنایت ظاهردر. جمله دن بر دلیل بودر که بر حیوانه مجامعتی لذیذ ومطلوب طبع ایلدی که تناسلی بالذات ومقتضی العقل اراده ایتمز ایسه باری بالعرض ومقتضی الطبع اراده ایدوب تکثیر افراد وبقای نوع حاصل اوله. نسللری وجوده کلدکدن صکره محتاج تربیت وتقویت اولدقلری زمانده آبا وامهاتنی مشفق ومهربان ایلر که ضایع اولوب انقطاع نوع لازم اولمیه

عطایای نوال کرمی مستحق ومستحقه ... ایرشدیر ... کوروب آفتاب ... شول سبب ... مرحوم عظیم ... نفع ... علم وتمیز معدوم ... نافعه وضاره ... ملکه ... خلق ... ورتشی ... وضاره ... وقطع ... نعمتلره ... اولادنه ... سراواز ... رضیعلک ... زایده لا ینفع ... ورشکات ... اعانت ... النعم الشرعیه ... ضرر وکزند ...

واحتیاج زمانی کیجه کدن صکره شفقت زائل اولور حتی طیور آشیانه‌سنده طرد و نفی
ایدر بو احوال اصل بقایه قصدنده دلیل ظاهردر که مبداء فیاض و جواد منزه عن
الاغراض حضرتلرینک بقای اولاد و انساب حیوان بل بقای جمیع مرکبات عالم اکوان
حقنده و عنایتی فایض و صادر و دوام نظام مشاهده و بقای عالم محسوسه
التفاتی واقع و ظاهردر و حکما مبداء اول جل ذکره حضرتلرینک ایجاد عالم
و احداث حوادث اکوان جانبنه قصدی لازم دردیرلر و بو قصده عنایت
ازلیه دیو تسمیه ایدرلر و حالا ذکر ایتدوکمز اول قصد فیضی و عنایت ازلیه
فروع و لوازمیدر و چون تخلقوا باخلاق الله حدیث ثابتدر و تشبه مبادی عالیه
نفوس انسانیه‌یه نهایت مرتبه کمالدر لازمدر که تکثیر نوع و توفیر نسل و بقای
نظام عالم و امتداد سلسلهٔ بنی آدم جانبنه همت و عنایت ایتمکده مبداء اوله
جل ذکره تشبه ایلیه و مرادی نکاح و جماعدن مجرد نیل لذت جسمانیه اولمیه که
مرتبهٔ مبادی عالیه‌دن دایرهٔ حیوانات عجمه تنزل بلکه انلردن دخی تسفل ایتمیه
جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بعض اصحابنه سؤال ایلدی که تزوج
ایتمدم دیوجک غضبه کلوب بیوردی فانت اذاً من اخوان الشیاطین
ان کنت من رهبان النصاری فالحق بهم و ان کنت منا فمن سنتنا النکاح
و خاتون موافق و قرینهٔ صالحه زوجنه تدبیر منزلده معاون و مشارک و غیبتنده
مال و عیالنی حافظ و نایب حضورنده مشکلات امورنده ناصح و مشاور و شدایده
و نوائبنده غمکسار و مصاحبدر و خاتونلرک افضلی و اکملی اولدر که عقل و
دیانت و عفت و حصانت و ادب و حیا و زوجنه محبت و صفا ایله موصوف رضای

طالب ح

رضای زوجی قصدنده ایسه اهم مهماتی اولوب حفظ ناموس غایت
مرامی اوله و زبان دراز و ناحق شناس اولمیه گرچه بو ایکی صفت نساده
غایت چوق اولور روایت اولنور که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
روز عیدده مصلی‌یه چیقدقلرنده طائفهٔ نسایی کوروب بیوردیلر یا معشر
النساء تصدقن فانی رأیتکن اکثر اهل النار صوردیلر که یا رسول الله
نه سببدن اکثر اهل نار اولهوز لکثرة اللعن و تکفرن العشیر یعنی لعنتی
چوق ایدرسز و معاشرت ایتدوککز زوجلرکزک نعمتنه کفر ایدرسز
نیجه روزگار ناز و نعیم ایله پرورده اولان زن ادنی غضب زماننده نک
کوردم و نه ایتدک بکا دیمک مقرردر و خاتونلرده بر صفت لازمه دخی
ولود اولوب عقیم اولمامقدر نتکم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و
سلم بیورمشلردر که خیر نسائکم الولود الودود و ولود اولدوغی ثیب
ایسه سابقا اولاد کتوردوکندن بکر ایسه اخوات و بنات عمندن قیاس ایله
استعلام اولنه و تزوج نساء احرار تسری و استیلاد جواریدن
افضلدر زیرا حره اغلب احوالده جاریه‌دن عفت و عقل و تدبیرده حفظ
عرض و تربیت اولاد و احتراز ذمایم اخلاقده افضل و اعلیدر و حره‌نک
جملهٔ فضایلندندر که فرضا طبعنده کمال عفت دخی اولمسه اقربا و اباء و خواتیندن
احتراز ایدوب بعض قبایح خاطره دخی اولسه تمنع ایتمک محتملدر و بعض
جواری قبایحنه تفریع اولندقده بز جاریه قسمی یوز نیجه اصل و حسبمز
و نیجه ناموس ملکتمز واردر که رعایتی واجب اولوب عار و شناردن

احترازایده وز دریمش و ایضا جواری نك اكثر حالده حسن جمال ظاهرینه
نظر اولنوب اسیرجیلردن اشترا اولنور و معلوم اولنمز كه دیارنده
نه كمسنه نك قزی و نه طایفه نك سلالهسی ایدی شاید كه ارذل ناس و
اخس طوایفدن اوله و ایضا حرایر المه نك بر فایدهسی دخی اولدر كه اقارب
عشایر ایله استظهار و تعاون حاصل اولور و تربیت اولادده احوال
عشایر اعمام طرفندن دخی امداد واصل اولور و بو معنی جواریده مفقوددر و عرب
عادت ایدی كه بر قبیله بر قبیلهیه عدو ایكن اندن تزوج و مصاهره
ایتمكله صدیق و معاون اولورلر ایدی خالد بن یزید بن معویه كه اكابر عرب
و افاضل اهل ادبدن ایدی ایدر كه بكا آل زبیر اعدای عدو كلوردی چون زنلر
بنت زبیری تزوج ایتدم احب احبام اولدیلر و بو بیتی آنوك حقنده دیمشلردر

بیت أحب بني العوام من أجل حبها ومن أجلها احببت اخوالها كلبا

و تزوج بكر ثیبدن اولیدر زیرا قبول ادب و زوجه موافقت و فرمانه
انقیاد و آنك محاسننه قصر نظر طایفهٔ ابكارده ارتوقدر و ثیبده زوج
اولنه تطلع و تذكر و آنك ایامنه تحسر اولمق احتمالدر بو صفات موجود
اولدقدن صكره حسن سكالت ولطف و صباحت و نسب معتبره و غنا و
ثروتله دخی موصوف اولورسه كه اعلای مراتب بودر میسر اولا كمسنه بی‌شمار تشكر
و حمد حق تكرار ایلسون بعض مفسرین ربنا آتنا فی الدنیا حسنة بیورلمقدن
مراد قرینهٔ صالحه در دیمشلر اگر بو صفتك بعضی مفقود ایسه عقل و عفت
و حیا صاحبهسی اولنه همت اولنسون اگر مجرد حسن و نسب و غنای بوروث و

ومكتسب اختیار اولنورسه نیجه ملال و تعب بلكه هلاك و عطب و اختلال
امور دین و دنیا سبب اولمق محتملدر و حكما دیمشلردر كه باعث طلب
و خطبهٔ زن مجرد حسن شكلی اولمق كرك زیرا حسن ایله عفت آز جمع اولور
و زن صاحب جمالك اهل هوادن طالب و راغب چوق اولسه كرك و انلرده
ضعف عقل مقرردر محتملكه رغبت ایدن مفسدلر انواع جهل و مكر ایله طالب
و نیجه زخارف دنیا عرض ایتمكله راغب اولیجق طریق مستقیمدن چیقوب هوایه
اتباع ایده لر حكایت كسری پرویزك بخترجان دیرلر بر مرزبانی وار ایدی
خاتونی اول و جمله حسن و جمال صاحبهسی ایدی كه نقش بند ابداع تمام
ایران زمین بلكه مجموع عرصهٔ گیتیده انجلین نقش بدیع بزمشدی كسرا به توصیف
ایلدیلر شیفتهٔ جمالی اولوب بیره زنلر كوندروب كاهی كندو دخی كیجه ایله
واروب ملازمت ایلربدی چون بخترجان قصهیه واقف اولدی آن
مزبورهدن تمام اعتزال ایلدی بر كون دیوانده كسری بخترجانه ایدر كه سنك
غایت شیرین چشمهٔ ایك وار ایمش پس اندن هیچ نوش ایتمزمیش
سببی نه در بخترجان ایتدی بن اول چشمه كنارنده ارسلان ایزنی كوردم
انكیچون احتراز ایتدم كسری به بو كنایتی جواب سؤالی و خاتوندن انكیچون
اعتزالی بغایت خوش كلوب زنی مرزبانلغنی ویروب فرمان ایتدی
كه آنكیچون بر تاج مرصع و طوق سوار ملمع دوزه لر كه جواهر و زواهرك
قیمتنی صرافان عالم تعیین ایتمكدن عاجز اوله و حضرت عمر رضی الله عنه
فتوح فارس ایله مظفر اولدقده بر دهقان امیر عسكره كلوب بكا اهل و

عیاملله امان ویرک بخیر جان کنزنی بولی ویره بن دیوب امان آلوب
بر مزرعه ایچنده مدفونمش کتوردی امیر عسکر آنی حضرت عمره مدینه یه
کوندردی کلدوکی کون کیجه قریب اولمغین واصحاب اختلاف ایدوب
بعضیلر تقسیم اولنمق کرک دیوب بعضیلر بیت المالده طورمق کرک
دیوب بر طرفی ترجیح اولنمغین مسجدده قویوب اکابر مهاجرین وانصار
صباحه دک بکلدیلر حضرت عمر رضی الله عنه واقعه سنده کوردی که بر صحنه
بر مقدار اخکر سوزانی طولدرمشلر کتوررلر حضرت عمر هر نه قدر یوزین
چوررسه یقینه کتوررلریدی فزعله بیدار اولوب علی الصباح بلا توقف
مهاجرین وانصار ومتبعین اخیار ارسنده تقسیم ایدوب بر دانه ابقومدی
مقصود حکایتدن نیجه فایده در اول خاتون جمیله محل طمع اهل هوی اولدوغی
درکه صدد واندهایدی ایکنجی بخیر جان ای شهوته طالب اولمیوب کندودن
ابعاد ایتمکله مالک اولمیوب بلکه منصب جلیل و مال جزیله مالک اولدوغیدر
اوچنجی لعل و یاقوت فروزان حقیقت عالمنده اخکر سوزان اولدوغیدر
میر علی شیر نوائی بورادن دیمشدر که

آتشین لعلی که تاج خسروان از زیور است
اخکر بهر خیال خام بختین در سر است

دردنجی غزاده اولان اصحابک امانتی که بونک کبی خزینه بی کم وکاست
ولایت عجمدن مدینه منوره یه ایصال ایلدیلر تا آنکه بیلورو استربو عبدی
بشنجی حضرت عمرک کمال عدالتی که خزینه کرک اولنور دیو بر حبه ابقومیو

فی الحال بین الغانمین علی موجب الشرع المتین قسمت بیوردوغیدر
والله تعالی اعلم پس تزوجده غایت حسنا ملیحه دن وغایت شوهاء قبیحه دن
دخی احتراز کرک زیرا غایت قبیحه اولیجق نفس انوکله قناعت ایتمیوب
حرم غیره تطلع یا موتنی دایما توقع ایتمکدن خالی اولمز پس اعتدال طلب اولنمق کرک
بیت للمنشیه رحمه الله ز فرط قبح کرک زوجه ده نه حسن و بها
میانه کوزلکه خیر الامور اوسطها ودخی شول خاتونه که جاه ومنصبده کندویله
مناسبتی اولمیه راغب اولمیه ودخی کثرت اسباب و اموال و وفرت ضیاع
وعقاراتی اولدوغی جهتدن خاطب اولمیه زیرا بو صفتلر عورتک تغلب واستعلا
وتسلط واستیلاسنه مؤدی اولوب زوج خادم وزوجه مخدوم واول
غالب بو مغلوب اولمغله امور زوجیت انعکاس و آیت الرجال قوامون
علی النساء انعکاس اوزرینه اولوب تدبیر امور منزل خلل پذیر وانتظام
امر معاش پر نقصان وتقصیر اولور وخاتونلرینک سیاست وضبطندن
اوچ امری رعایت ایتمک واوچ شیدن تحرز واجتناب ایتمک کرک رعایت
اولنه جق امورک اولی زوجندن زوجه سی هیبت اوزرینه اولمقدر زیرا
زوج خاتونک نظرنده مهیب اولمیجق امتثال اوامر واجتناب نواهی پسنده
اهمال اوزرینه اولوب احوال منزله اختلال عارض اولسه کرک وبو شرط
اهم شروطدر بو شرط مفقود اولیجق عورت غالب ومراداتنی جالب اولور
بلکه زوجنی تسخیر وکندو حکمنه مطیع ایتمکله امر مأمور ومطیع مطاع اولمغله
فساد وفضایح وقبایح وشنایع مترتب اولور که دفعی ناممکن ورفعی

نا میسور اولورایکنجی اولدرکه زوج خاتوننی کریم ورعایت ایلیه
اول قدرکه محبتنی استجلاب وموڤتنی تحصیل واکتساب ایده که خاتون اول
کرامتک زوالنی تصور ایدوب طاعت وانقیاد ومخالفت والحاددن خالی
اولمیه اما بو کرامت وتعظیم حددن بیرون اولمیه که مغلوب خاتون متغلب اولمغله
ضرر مذکور مترتب اولمیه ورعایت وکرامت خاتون دخی نیجه نسنه ایلە اولور
بریسی ملابس حسنه وحلی وحلل فاخره ایله که انلره حلال وقتلرنده مرغوبیتی
درجهٔ کمالده در قدرت یتدکجه وحاللرینه مناسب اولدوغنه کوره رعایت اولنه
ایکنجی اولدرکه آنی تدبیر منزلده مشارک بلکه امور درونی اکا مفوض اولوب
حفظ اقوات واثاث بیت وضبط جواری وخدم صغار آنوک تصرفنده
اوله اوچنجی اقربا ومتعلقاتنه رعایت واکرام اولنه بوندن زیاده رعایت
مثلا امور بیرونی دخی تصرفین مطلق ایلمک واهل حکم ایسه عزل ونصب
نواب اهل وظایفده وانوک شفاعتیله عمل ایلمک وبونک امثالی جایز
دکلدر وسابقا دیدیکموز مضراتی مشتمل در دردنجی سی اولدرکه چون
خاتونک صلاح وعفاف ومنزل ضبطنده قدرت کفایتی موجود اوله
انوکله اکتفا ایدوب اوزرینه غیر خاتون تزوج یا جاریه تسری ایدلمیه
اکرچه حسن وجمال ونسب وتبار وثروت وغناده بوندن دخی زیاده
اولسه بعض عقلا مطلقا بو معنایی مکروه کوردیلر زیرا چون نسا
نقصان عقلله معروف وغیرت مفرطه ایله موصوف لردر یحتمل که کمال
غضب وغیرتندن بعض امور ارتکاب ایده لر که موجب اختلال نظام

نظام منزل ومورث فضاحت وخسارت کامل اوله وتعدد زواجه
اقدام ایدنلرک اکثر منزللرنده مجادله وخصام وسوء عیش واختلال انتظام
مقرردر وخرجه مبتلا اولان حرهٔ اقل مرتبه زوجنک اموال واقوات
واثاث بیت وآلاتی حفظنده تکاسل اتمه سی متعین وحکما دیرلرکه
تعدد ازواج پادشاهلردن غیری کمسنه یه جایز دکلدر زیرا زنان انلره
مقام عبودیتده در غیرت وحمیت ایدوب مفاسده ارتکاب احتمالی
یوقدر وانلر دخی اتمک اولی در زیرا مرد منزلده تنده جان کبی در تنکم
ایکی بدنه برجان اولمزکه ایکی منزله بر مرد لایق دکلدر وشرعا دخی شرکتک
نوابی سابقا ذکر اولنمشدر اوچنجی امرکه رعایتی واجبدر اولدرکه
خاتونی برشغلله مقید اولوب بطال اوتورمغه قومیه لر اکر ضبط منزل
ولوازم معاش ترتیبندن وعبادت مفروضه ومندوبه سندن فارغ
اولورسه اوساط ناسدن غزل قطن وکتان اکابردن ایسه زردوزلیق
کبی واکا مانند صنایع عزیزه یه مشتغل قله لر خواجه حمدالله قزوینی مستوفی
تاریخ کزیده کتابنده ذکر ایدرکه سلاجقه زماننده قزوین خاتون بنت
الب ارسلان سلجوقینک اقطاعندن ایدی واول خاتون کاهی کلوب
ظاهر قزوینده خیمه وخرکاه ایله اوتوردی اول زمانده قزوینک
قنوات آبی قلیل اولمغله خلق عطشدن زحمت چکرلردی اهالی شهر
ملکهٔ مزبوره دن شهره برکاریز دخی کتورمک تمنا ایدوب بولندقلری
ایچون خرکاهنه واردیلر ایراقدن کوردیلر اوکنده چرخ قومش ایلک

اکبرور

فكر ایلدیلر كه بر خاتون بو قدر ماله مالك ایكن ینه ایلك غزل ایده
حسب حال بو درجه اولیجق بزم التماسمز مبذول اولمق احتمالی میدر
بلكه حسن فراستله خاطره لرینه مطلع اولوب جماعتی یانینه دعوت ایدوب
دیدی كه چرخ و دوك خاتونلرك پیرانه سیدر اگر بو كا مشغول اولمزلرسه
یحتمل كه فكرلری ناشایسته محله كیده و داعیهٔ نامناسبه اشتغال ایده
بیلدكه سزك بر التماسكز واریدی بنم چرخ چوردوكمی كوروب توقف
ایتدوكوز نه در بیان ایلك قدرت یتشدكجه مساعده اولنسون
اهالی قزوین ملكه نك عفت و متمنه تحسین و ثنا ایدوب مرادلرین عرض
ایلدیلر فی الحال صنادیق آچوب اموال بذل ایلدی و ناكاریز قزوین شهرینه
كلنجه یرندن قلقدی و ممكن اولدقجه خاتونی اعراس و مجامع نسا اولان
مواضعدن منع ایده لر خصوصا بو زمانده كه نساره سنده اسباب
هوای مشهور و بری برینه محبت كه امر شنیعدر معروف و مذكوردر
پس احتمالدر كه بعض فاسداته جلیس اولوب امور فاسده جانبینه تحریك
ایده لر و اقل ضرری بودر كه كندودن فایق حلی و حلل صاحبه لرین كوروب
تحسر ایله كلوب زوجنه تكلیف امور مذكوره ایده یا قلت محبت و حرمت
زوجه مؤدی اوله اما مجامع رجالدن منع خود فرض و واجب ایدوكی
ذكر و بیانه محتاج دكلدر اول امور كه زوج اذندن احتراز ایتمك واجبدر
اوچدر اولكی اولدر كه غایت محبت زوجه یه اظهار ایلمیه اگر محبت
محبته مبتلا دخی اولمش ایسه ستر و كتم ایلیه كه زن محبت زوجه واقف

واقف اولیجق محكم نازاذلال ایتمكه عازم اولوب نه دیرسه امتثال
اولنمغه جازم اولسه كرك و كثرت اذلال كثرت اذلال مؤدی اولمق
مقرردر ایكنجی اولدر كه مصالح عظیمه و امور كلیه ده انلر ایله مشاوره
ایتمیه و جمیع اسرار و خفایای امورینه مطلع قلمیه اوچنجیسی اولدر كه
خواتینی مبادی عمردن ضبط ایدوب ملاهی استماعندن و رجال و صاحب
جمال جوانلر مشاهده اولنه جق مواضعدن و عاشق و معشوق حكایتلرندن
خسرو و شیرین و ویسه و رامین كبی و هزل كتابلری تلاوتندن و
استماعندن منع ایده لر و تقوی بلكه تمام بیلمدكلری تجویزی قطعا منزله
قویمیه لر و محارمه قرشدرمیه لر ابن عربشاه تواریخ تیمورده ذكر ایلر كه
جهان بخت نیكم كه دختر تیمور در ابتداده عفیفه و صالحه ایدی بغداده
لردن بعض فاسده لر اكا اتصال ایدوب آنی افساد ایلدیلر حالا اندن
حكایات سوء و تواریخ بدنقل اولنور و بعض اخبارده وارد اولمشدر كه
خاتونلركوزه یوسف قصه سین تعلیم ایتمك یعنی عشق زلیخا و جمال یوسف
ملاحظه سی تحریك سلسلهٔ هوا ایلمیه و شراب ایچمكدن بغایت تحذیر
ایده لر زیرا كیفیت شراب حجابی رفع و شهوتی تهییج و طالب جانبنه انقیاد
و سماحت طبع ویرور و بو خصال خاتونلرده جمع اولیجق فساد عظیم و فتنهٔ كلیه
پیدا اولور و خاتونلرك ازواجی قتنده حرمت و رعایتی زیاده
ایدن بیش امردر كه هر خاتونه بو بیش خصلتی رعایت لازمدر اولكیسی عفت
و زوجنك بسترینه هیچ اجنبی كمسنه یی تمكین و حدیقهٔ جمالندن بر نامحرمك

منع نظرین خوشه چین ایلمك ایچنجی زوجنك مالنه كفایت وضبط
واسراف اتلافدن صیانت ایتمكدر حتی بعض علما ذاهب اولدیلر كه ایكی
خصلت رجالده فضایلدن ونساده رذایلدن در بریسی شجاعت
وبریسی سخاوت وزیرا خاتونده شجاعت اولیجق خوف زوج وغیر اولمینجه
ظلام شب ومواضع تنهایه وارمغه اقدام مفاسد ظهورینه سبب اولمق اولور
وچون مجامع رجاله چیقمقدن ممنوع اولدقلری مقرردر شجاعتلرندن
كه دفع ضرر اعدا وحفظ وحمایت دین وملكدر حاصل دخی اولمز وچون
نسا اغلب احوالده حافظ مال غیر وامین ضبط منزل زوجدر پس سخاوتلری
مضر وزوجنك منزلی مختل اولمغه مؤدیدر وبورادندر كه بعض شعرا
خاتونلری جبن وبخل ایله مدح ایتدیلر بیت قد زاد طیب احادیث الكرام بها
ما بالكرایم من جبن ومن بخل والحق انلرده دخی حد اعتدال مرغوبدر
وخاتونلر زوجی خانه سندن كندو وعیالنه كفایت قدر وصدقه یه دخی
عادت خلق اولدوغی قدر مثلا بر سائله بر پاره اتمك وبر دانه شمع ویرمك
فقها قتنده دخی مرخصدر جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم یا معشر
النساء تصدقن فانی رأیتكن اكثر اهل النار بیوردقده راوی ایدر
اول كون كوردم خواتین كوشلرندن كوشواره وكردن وساعدلرندن
طوق ویاره لرین چیقروب بلالك اتكنه اترلر یدی شویلكه دامن بلال حلی
نسادن مالامال اولدی وآیت كریمه ده دخی ان المتصدقین والمتصدقات
بیورلشدر پس انلره دخی بخل صرف روا دكلدر بلكه اسرافدن وخانهٔ

وخانهٔ زوجین اتلافدن احتراز كرك اوچنجیسی زوجی خاتوننك قتنده
دایما مهیب وآنك جانبندن قلبی پر سهم ونهیب اولمق كرك
وسؤال خاتون كه زوجندن بی باك اوله اول منزل وبال وهلاك مقرردر
دردنجیسی زوجیت امورنده اطاعت وانقیاد اوزرینه اولوب زوجندن
نشوز ومرادندن تمنع وعناد ایلمیه وهر خاتون كه زوجنه كرامت وتغیره
نكران اوله ظاهر قلبی مایل دیكران اولمشدر اندن خیر واصلاح منزل بر طرف
واكا نقود محبتی خرج عین غش ومحض سترفدر نه دكلو صاحب جمال ایسه
قطع نظر ایتمك كرك چون دهان مواسته دندان پوسیده در علاجها
اخراجها دیمك كرك ردین مهرا چون زندانه كرمك اولی واسان در
زیرا زن نامهربان ایله خانه زنداندر مثنوی بزندان قاضی كرفتار به
كه در خانه بینی در ابرو كرد   در حرمی بر سرایی به بند
كه بانك زن از وی برآید بلند   بشنجی زوجی عشرتنده مجامله وملاطفه
اوزرینه اولیجق عتاب بی موقع وناز ودلال بی محل ایتمك كرك كه
ناز دور دراز اولیجق محبت وصفا ازلمغه باشلر وعتاب بی حد بی حساب
اولیجق خانهٔ الفت ومحبت خراب ویباب اولمغه قریب اولور لمنشیه رحمه الله
دیمز خوبلر نازینه مرغوب اولمز   لیك چوری چوق ایتمك دخی محبوب اولمز
پس بو جملدن ظاهر اولدی كه زن بر هر حال زوجنه مطیع ومنقاد ومحترز
مخالفت وعناد اولمق كرك وحدیث شریفده وارد اولمشدر كه بر اعرابی جناب
رسالت پناهیدن صلی الله علیه وسلم معجزه طلب ایدیجك كن روا دیده

بر درخت بتمشدی اکا فرمان بیوردیلر. یرندن بقدرة الله قلقوب
حضرتك اوکنده سر بر زمین ایدوب لسان فصیحله ادای شهادت
ایلیجك اعرابی درحال یمانه کلوب ایتدی یا رسول الله اجازت ویر
سکا سجده ایده یم بیوردیلرکه اکر مخلوق مخلوقه سجده ایتمك روا
اولیدی امر ایدردم که خاتون زوجنه سجده ایدیدی ولکن سجده خالقه
مختص و مخلوقه غیر مرخصدر. و حکما ایدرلرکه زن نیکك و قرینهٔ صالحه
محبت و شفقتده مادره و قناعت و خدمتده جاریه و الفت و صداقتده
دوستره بکزر و زن بونا فرمانلق و تغلبده جبارلره و تحقیر
استخفاف و ندمت. روح ایتمکده دوشمن دومالین خیانتله اسراف
واتلاف ایتمکده اوغریلره و حرامیلره بکزر و دخی معلوم اولسونکه
اکر زن فعل شنیعله موصوف اولورسه اکر محل عرض و دینه
مفارقتی ضروری و واجبدر. اکر محل حس معاش و منغص اوقات
و مکدر صاف زندکانی ایسه مفارقتی معقول و مناسبدر. اکرچه بعض
عزیزلر قسم ثانیده صبر و تحمل اختیار و خشونت اخلاقنی حدید طبیعه
سوهان ملاحظه قلمشلردر انك کبی که مولانا نامی عبد الرحمن جامی دیمشدر
بیت ترا مست ناهمواری طبعت غنیمت دان درشتیهای و برچرخ رکاست سوهانش
یعنی انك جفاسنه تحمل و اذاسنه تصبر ایتمکله کندو نفسلرینی تهذیب
و حسن خلقی تحصیل و ترتیب قصد ایدرلر ایمش. اما بو طریق اهل کمال
و مذهب خواص رجالدر. اما عامهٔ ناس و کافهٔ خلقه مناسب مفارقتدر مثنوی

زن بد در سرای مرد نکو — هم درین عالمست دوزخ او.
زنهار از قرین بد زنهار — وقنا ربنا عذاب النار.
اکر مفارقت اضاعت اولاده مؤدی اولورسه قسم ثانیده
صبر و تحمل طریقینه سالك اولمق اولیدر. و بعض بلغای عرب دیمشلرکه
انسانك بش نوعندن احتراز لازمدر حنانه منانه انانه کیة القفا
خضراء الدمن حنانه اول عورتدرکه زوج سابقنی ذکر و اکا حنین و
اشتیاق ایتمکدن خالی اولمیه منانه اول عورتدرکه زوجنه
مالی و یا جاهی ایله منت ایتمکدن خالی اولمیه. انانه اول عورتدرکه
یا مرضندن یا زوجندن شکایت و انین ایتمك عادتی اوله کیة
القفا اول عورتدرکه عفتدن تهی اولوب خلق زوجنك
اردنجه یوت وکشیان دیو ذم غیبت ایدوب قفاسینه داغ
کبی اوله. خضراء الدمن اول عورتدرکه حسن شکلی اوله ولکن
اصل و نسبی دنی اوله. دمنه لردرکه اسکی سرای یرلریدر مزبله لرده
بتمش تازه یشل سبزه یه تشبیه اولنمشدر. که کندوسی سبز و طری
ولکن منابتی سرقین و نجاسادر. و بو تشبیه بدیعك مخترعی جناب
رسالتپناهیدر صلی الله علیه و سلم که ایشان جوامع کلم ایله مشرفدر
حدیث شریفده وارد اولمشدرکه ایاکم خضراء الدمن قالوا یا رسول الله
و ما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء فی المنبت السوء. علما ایدرلرکه
تشبیه بدیعی اول حضرت صلی الله علیه و سلم بیوردی بعض علما روایت ایدرلرکه

حضرت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم اصحابدن زید بن حارثه بیوردی
یا زید تزوّج ایله که عفتوکه عفت منضمّ اوله اما بیش قسمی تزوّج ایلمه
زینّانلردر دیو جك بیوردیلر که شهبره لهبره نهبره هندره لفوت در یا رسول م
زید ایتدی بونلر ندر بن بیلمزین بیوردیلر که شهبره زرقاء بذیه در
یعنی کوك کوزلو ودللو اعنی حشری دیدکلریدر لهبره طویله نهبره در
اعنی اوزون بویلو آوج عورت در هندره قصیرهٔ ذمیمه یعنی قصه
بویلو چرکین عورت در لفوت غیری اردن ولدی اولان عورت در
مشایخ عربدن بریسی اوغلی تزوّج ایتمك استیجك دیر ایدی
یا بنیّ ایاك والغضوب القطوب الرقوب یعنی ای فرزند صقین
غضوب عورتدن یعنی دایما غضب اوزرینه اولان عورتی ایله وقطوب
دایما یوزك دروك اولاندر رقوب اول عورت درکه زوجنك
موتنی ومیراث ومهرینی تمام الملغه مترقب اوله امام ماوردی کتاب
ادب الدین والدنیاده ایدر که عقد نکاحك ایکی نوع شروطی واردر
برنوعی منحصردر که هر نکاحده لازمدر وبر نوعی دخی غیر منحصردر که اختلاف
زمان ومکان ایله مختلف اولور اما محصور اولان شروط لازمه زوجك
اولکیسی دیندر که مقتضیٔ ستر وعفاف ومؤدی قناعت وکفافدر
ابو هریره رضی الله عنه بیوردی که هیچ خاتون مؤمنه زوج مؤمنی
سومیوب دایما بغض ونشوز وکراهت ونفرت اوزره اولمیوب یوقدر
بر خلقدن نفرت ایدرسه بر خلقدن راضی اولوب ایتلاف ایتمك

ایتلاف ایتمك مقرردر ایکنجیسی عقلدرکه حسن تقدیره آمر وصواب
تدبیره اندن صادر در جناب نبوت پناهی دن صلی الله علیه وسلم
مرویدرکه علیکم بالودود الولود ولا تنکحوا الحمقاء فان صحبتها بلاء
و ولدها ضیاع ودخی بیورمشلردرکه العقل حیث کان الوف مألوف
اوچنجیسی کفاءتدر آنونکله عار زائل ومعاونت واستکثار حاصل
اولور حدیث شریفده وارد اولمشدر تخیّروا لنطفکم ولا تضیعوها
الا فی الاکفاء اکثم بن صیفی که حکماء عربدندر کاولادینه وصیت
ایدردی که زنهار سزی جمال ظاهر محبتی کفو طاهر ارادتندن مانع وغلبهٔ
شهوت سزی تأنیدن فارغ اولمغه طایع ایلمسون که نکاح لئیمه
نسبکوزده اولان شرفی زائل ایدر ونتاج طاعی حسبکوزه اطاله ایلر
ودخی معلوم ومعمول اولملو کرك که طلب تزوّج وارادت متأهل ایدن کمسنه
مرادی دین وعفت وحسن خلق عصمت اوله نیجه کمسنه بو زمانده بوغیه
لری زاده ایتمیوب ارباب جاه منصب نباتن آلوبانی وسیلهٔ منصب وجاه
ایدر وبعضی مال اوفر جهاز متکاثر صاحبه سی اولانه تعلق ایدر بعضی دخی مجرد
حسن ظاهر وجسامت وسمن محسوس اولنه میل ایدر اما غالبا عادت ربانی
وسنت الهی بونك اوزرینه جاریدر که منصب وجاه ایچون آلن کمسنه نك
وسیله صندوغی شخص یا وفات ایدر یا عزل اولور وبو خائب وخاسر قالور
ومال طمعی ایچون تزوّج ایدنك یا ظنّی خطا ایدوب ذات مال صندوغی
فقیره یا متوسط الحال وجهاز وجواری دایع دعوای حقیر یا مالنی بذل زوج

نك

طامع ایتمکدن اول وجهل منزجر و مرتدع اولور . که زوج اندن فضا وقضا
نپسنه الموایله منتفع اولمق ممتنع اولور . و جمال تصور ایله دامه دوشنلر
و نکس وار دوشاب ناباکره اوشنلره چوق اولور که بر قبیحه شوهای دلیجا دیو
صاتارلر . وبیره زن فرهادکشی شیرین خسرو دیو آتارلر . قبیحه عجوزه
کشف جمال ایدرد . و عرض دلال ایدرد . فلذقدن صکره مغرور نادان نیته و غره دوغن
پیلوب ندامت و تأسف و تحزن و تلهف ایدوب مدد اوتون بوروب بندن
غیری کیمه ایسترسک کورن دیمکه باشلر . اول اعرابی که عجوزه فتان صنوب
طالب ایلمندن خاطب اولوب بعد النکاح فغان و فریاد و بو ابیاتی انشاد
ایدردی که . **شعر** عجوز تمنت ان تکون فتیة .
وقد یبس الجنان واحدودب الظهر . و ما غرنی الا خضاب بکفها
وهل یصلح العطار ما افسد الدهر . فی الواقع جمالی فانی و مرد اکا عاشق
وکحل بعینیها و اثوابها الصفر . تزوج الی العطار تبغی شبابها
اولوب تزوج ایتدیلرسه دخی غالبا عشقی زایل طبعی جانب آخره مایل اولور
دور دراز نزاع و جدال آخری فراق و انفصال اولسه کرک . و اما
نظری دین عفت و صلاح آخرت اولنلره حق جل و علا حسن نیتی مغنی اولوب
ایله فقردن غنا و ثروته ذلتدن جاه و رفعته ایلتسه کرک . نته کم حدیث شریفده
وارد اولدی . تنکح المرأة لمالها و لجمالها و لحسبها و لدینها فعلیک بذات
الدین . و دخی بیورمشلردر که من تزوج امرأة لعزها لم یزده الله الا ذلا . و
من تزوجها لمالها لم یزده الله الا فقرا و من تزوجها لحسنها لم یزده الله

الا دناءة . و من تزوج امرأة لم یرد بها الا غض بصره و تحصین فرجه
او یصل رحمه بارک الله له فیها و بارک لها فیه صدق رسول الله صلی الله
علیه وسلم . و دخی معلوم اوله که تزوج بابنده مذکور اولان فضائل
قیام حقوق زوجیته قادر اولنه . و اندن تزوج سببی ایله ظلم و معصیت
صادر اولمینه در . اما ایله اولمسه نکاحدن فرار و حجت غروبته اصطبار لازمدر
بزم علمامز دیرلر که نکاح حالت توقانده واجبدر یعنی غلبه شهوتده
و حالت اعتدالده مستحب و حالت جورده حرامدر . حکما ایدر که هر کمسنه که
زوجه سینه تأدیب و سیاست منزلینه تدبیر و ریاست ایتمکه قادر اولمیه
لازمدر که عزوبت و انفراد اوزرینه اولوب تزوج اندن صادر اولمیه . بو
سببدندر که بعضیلر تزوجدن تم ایدوب دیمشلر که التزوج الزام المهر
و انقطاع الظهر و انکسار الدهر . و فقیر دیدم که التزوج غرامة المهر
و ندامة الدهر و نعوش الظهر و تجرع قهر سرور الی الاسبوع و سلامته
الی الشهر . و دخی دیدم ایدی که التزوج سلامته مدة شهر و غرامته مدی الدهر
شاعر فارسی کوی دیمشدر که . **بیت** برای یکدمه شهوت که خاک بر سر او
اسیر زن نتوان شدی سالها دارند . **مثنوی** و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی دخی بیورر که
چه نغز آمد این نکته ز آن دو تن که بودند سرکشته از دست زن
یکی کفت کس را زن بد مباد دکر کفت زن در جهان خود مباد
لکن بونلر دیدکلری تزوجدن اندن ظلم و عقوق صادر و اقامت حقوقنه غیر
قادر اولنه در . و الا تحصین نفس و فرج و تحسین بدل و حرج و تعلیه باپه همت

وتنمیه وتکثیر امت و فرقهٔ رهابین وامت شیاطین دن خروج ودروه
حفظ مال ودین ونفسه عروج تزوجدن غیری ایله اولمز **مثنوی**

خراب کند شاهد خانه کن — بروخانه آباد دکرد ان بزن
زن خوب وخوش خوی آراسته — چه ماند بنادان نوخاسته

چون بو قواعد شریفه یه امتثال و نکاح شرعی ایله بر کریمه یه ایصال اولنه
تا که اولاد و انسال واعقاب واطفال حاصل اولسه کرک که منزلک
رکن ثالثی در سابقا ذکر اولمشدر پس انلرک دخی تربیت و تقویت
تأدیب و تهذیبلری لازمدر ایکنجون بو باب وضع اولندی **در بیان آداب**
تربیت اولاد و اطفال چون ولد اکر پسر اکر دختر وجوده کله
حق جل وعلایه شکر وثنا ایلیه و انی محض فضل و موهبهٔ حق بیله واکر
دختر ایسه یا فقیر کثیر العیال ایسه زنهار بحضور ومتألم اولمیه که الله
تبارک وتعالی آنک رزقنی تقدیر ایتمشدر ممکندر که بکینوب متألم
ایدوکی مولودک باشنده سعادت ورزقنده وسعت قونلمش
اولوب قدوم پدرینه موجب اقبال وارفاق وسب وسعت
اموال وارزاق اوله واهلنه دختر ولادت ایدوکدیو اظهار ملامت ایلمیه
زیرا اختیاردن خالیدر نه اختیار لؤم جهلدن ناشیدر **حکایت**
ابوحمزه دیرلر که بر اعرابینک خاتونی دختر ولادت ایدیجک متألم
اولوب اهلنی مهاجرت وخبأ آخرده ساکن اولیجق خاتونی بکا ایدوب
بو بیتی وقدی که **نظم** مالابی حمزة لا یأتینا — وانما نأتی الذی یلینا اعرابی

اعرابی اینددوب رقت ایدوب اهلنه راضی اولوب صلح ایلیوب جمعیتنه
کلدی پس مولوده اسم حسن وضع ایلیه لرکه زمان اسماسنه موافق
ایده زیرا که نامناسبدر مدت عمرنده متألم اوله کرک ونیجه کیمسنه اسمینی تغییر
ایدوب کندویه غیر اسم وضع ایلر اما اینه تمام متروک اولمز افاضلدن بری بیا
اولادینه دیر ایدی که بن سزه ولادتکوزدن اول و ولادتکوز زماننده و
ولادتکوزدن صکره احسان ایدوب طورورین ولادتدن اول نیجه احسان
اولور دیسه لر دیر ایدی ولادتکوزدن اول سزی حریر نسا واصیلات خواتیندن
تحصیل ایتدم وقبائل دنیه و عشایر خسیسه دن احتراز ایتدم که مدت حیاتکوزده
مطعون طعن طاعن ومشمول لوم لایم لاعن اولمیه سز وحین ولادتکوزده اسامی
حسن ایله تسمیه ایلدم که طول حیاتکوزده قبیح اسمکوز ایله متألم اولمیه سز
ولادتکوزدن صکره انواع تأدیب وترتیب وتهذیب وتقویت ایلدم که
ممتاز اقران اولدوکز وجاهل غبی قلوب زمان حیاتکوزده مماتکوز
طالب اولمدوکوز وبعده ایو دایه قلیمه که صحیح الجسم وکامل القوی امراضدن
واسقامدن بری وعقلی صحیح وخلقی سلیم اوله وحکما دیمشلردر که الرضاع
ولادهٔ ثانیه ودایه نک اخلاق وعاداتی سودی غذای مولود اولمغله سرایت
ایدوب مولودانک اخلاقی ایله تخلق ایدر حکما دیرلر که بر مولود کبود چشم
اولسه دایهٔ حبشیه یه ارضاع علهٔ سیاه چشم اولور پس مرضعه صورت
ظاهرده بو مرتبه تغییر افاده ایدیجک صفات باطنه ده دخی تغییر ویرمسی مقرردر
چون رضاع تمام اوله تربیه سنه مشغول اولوب علی التدریج افعال حسنه واخلاق رضیه

تلقین ایدوب مساوی افعالدن منع ایدوب عیب و عار اولاجق افعاله
اقدام ایتدکجه ما صحق عیبدر بر دخی بونی ایله دیوب تقریع و تعنیف ایده لر
اطفالک نوع ادراکلری ساده اولمغله هر جانبه قابلدر اگرچه اکثریا رذائل افعال
مقتضای طبع بهیمی اولمغله اکا مائلدر لکن زجر و منع و تنبیه و توبیخ اولنجق
نوع اولمغله امتناع و احتراز دخی قلبنده تمکن ایدر نته کم دینلمشدر بیت

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی — فصادف قلبی خالیا فتمکنا

واکثر اکابرزاده لرده که سفه و قلت عقل معاش شایع و فاش در حتی
بعض اهل هزل انلری السفیة چلبی دیو تعریف ایلمشلردر مهما زمان صبیده قتی
اعزاز و رعایت سببی ایله دایه لری و مربی لری صلابر فعلندن زجر و توبیخ ایتمیوب
برنه دیرسه آفرین دیوب هر نه ایشلرسه تحسین ایتدکلری اجلندندر و حکماء تربیه
تربیت اطفالده فعل طبیعته اقتدا ایتمک گرک یعنی هر قوت که اول حادث
اولور آنک تهذیب و تکمیلین اول ایتمک گرک و اول قوت که اطفالده
اول حادث اولور قوت حیادر اگر صبیده حیا غالب اولوب اکثر اوقاتی
آدم یننده بشین اشغا ایدوب وقاحت یعنی بی ادبلک ایتمزسه
نجابتنه و حاصل اولاجغنه دلیلدر پس تأدیبنه اقدام و تهذیبنه اهتمام
ایتمک گرک و اول تأدیب اولدرکه رذایل ایله موصوف و اضداد اوله
مخالطه سندن منع اولنه و سفه و فحش ایله موسوم و لعب و لهوه قتی
مشغول صبیان و غلمان ایله مجالست و مصاحبت ایتدرلمیه که ساده
اولمغله انلرک اخلاق و اطوار ایله تخلق ایلمیه که طبیعت سارقدر خصوصا

خصوصا که زمان صبی و موسم صغرده اوله پس اداب دین و سنن
شرایع مرسلین تعلیم و تلقین ایده لر و فرض و سنت و حل و حرمت نه در
بیب بیب تعلیم و تفهیم ایده لر و وظایف و واجباته مواظبت و مداومت
ایتدره لر نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر که اطفالکز یدی یاشینه
وارد قده نماز قیلمق امر ایدک اون یاشینه وارجق قیلمزلرسه ضرب
ایدک و تکاسل و تهاونی خوی ایتمکدن غایت صقنه لر و دایما یننده
اخیار و صلحایی مدح و اشرار اشقیایی ذم و قدح ایده لر که شرور دلع
تأرب و جرأته راغب اوله اگر برامر قبیحه اقدام ایدرسه اولا سرزنش
صریح ایتمیوب غفلتله تخویف ایدوب انی سهوه حمل ایده لر یا ایشتدلمش
اکلدوب آخر صبیی مثل ایدوب اول بو فعلی ایتمش شو مقوله عقاب
اولنمش دیه لر و الحاصل ایجاب ایتمینجه کندویه بس شویله ایتمش ایتمه دیمیه لر
که معلوم اولدیکی کی کلی عقاب اولمدی دیو معاوده یه اقدام ایتمیه و صبیلری
طریوب و اشکاره تقویت کندوسی ملابس فاخره ایله تزیین ایلمیه لر و خاتم
اولمنجه خاتم طقیه لر و دایما یننده مآکل حسنه و ملابس مزینه تحقیر ایده لر
و ذهننده مقرر ایده لر که زیب و زینت خاتونلره مناسبدر ارلرک
زیب و زینتی حلی و حلل ایله دکلدر بلکه سر و کمال و فضل و افضال ایلهدر

بیت — زن نه مردی کن و دست کرم بکشا که زر
مرد را بهر کرم زن را برای زیور است — و خاطرنیه مذکور ایلیه که
مزین حلیه لر و ملون جامه لر عورتلره لایقدر و اکل و شربی مطلح منظم

ومرتقای همت ایتمک کاو وخر علف خوار عادتی در. بو مرتبه ده
قالمق حیوانات خسیسه یه برابر اولمقدر. بیت
باب سبزه قناعت مکن زباغ جهان که این قدر علف کاو وخر تواند بود.
وبو مقوله ابیاتی تعلیم ایده لر وبونک کبی نصایحی تکرار ایده لر که طول زمان ایله
خاطرنده قله ومقبول طبعی اوله. وبونک ضدین سویلین کمسنه لردن
خاصه که اقران وامثالی که جهاندن مرادیک وایچمک وکیمک وبغلمقدر
درلر. منع وتحذیر ایدوب اختلاط ایتدورمیه لر. واطفالدن ابتدای نشو ونماده
افعال قبیحه صادر اولسه کرک. زیرا نفس اماره موجود وحاصل وعقل که مانع
وعقال قبایحدر. هنوز غیر کامل در. بعض اطفالدن کذب ونمیمت وبعضندن
سرقه وخیانت صادر. وبونک امثالی کید ومکر وضرر نفس وغیر چوق واقع
اولور اما انلاری زجر ومنع ومتحمل اولدوغی مقدار مؤنت وسیاست ایتمک کرک.
وزمان صبی ده دایما نفایس اطعمه ولذایذ اشربه ویرمیوب کاه کاه نان خشک
ایله اکتفا ایتمک کرک. که زمانه اطوار زمان واسفار زمین ومکاندن ایتمکدر
اول مقوله احتیاج اولدقده انوکله اکتفا ایتمکه قادر اولور. نته کم بعض روم
شاه زاده لرینه جنک برادردن هزیمت واقع اولوب کیلان خزینه سندن
دور ونفر معدود ایله کریزان ومهجور اولدقده فی غد القدن عاجز اولوب هیچ
نان تنک که یوفقه دیدکلری در. بر روستایی دن المشلر شاه زاده
معتاد اولمغین تناوله قادر اولمیوب جهد عظیم ایله بر روستایی دخی بولوب ابنانده
بر پاره کلیچه روستایی بولوب کتوروب بر مقدارین تغذی ایدوب باقی

باقی سین غلامنه حفظ ایتمک امر ایتمش. پس افراط ناز پرور دلک
سلاطین وامرایه مناسب کلدر. بو قنده قالدی که اوساط ناسن ایلیه
واطفاله صباح غداسین چوق ویرمیه لر. که ذهننه بلادت وطبیعتنه کسل
ویرمیوب تعلمدن مانع اولمیه. وات وحلوا ومیوه وسریع الاستحاله نسنه
لری چوق ویرمیه لر. وطعام یرکن خصوصا میوه یرکن صو ایچورمیه لر و
مسکراتدن اکرچه هر کمسنه یه اجتناب واجب در. اما اطفاله اجتناب بغایت
لازمدر. زیرا مزاجلری حار ورطبدر. غایت مضردر. وانلری غضب و
تهور وخفت ووقاحت. وفساده باعث اولور وملکات ردیه
طبیعتلرندن مستحکم اولوب ازاله عسیر اولور واول طایفه نک
مجالسنه دخی ایلتمه لر. وانلرک حکایات واشعار مفسقه ومعشقه لرین
استماع ایتدرمیه لر. اکرچه بعض کمسنه لر اشعار ظریفه طبیعت
اطفاله رقت وذکاوت افاده ایدرلر. اما صحیح دکلدر ضرری فایده سندن
آرتوقدر. ووظیفه درس وتعلیمین تمام ایتمینجه غداسین ویرمیه لر
وبعض اموری اخفا ایتمکه معتاد ایتمیه لر. که اخفا ایتمکه معتاد اولوب
قبایحه اقدام ایتمیه. وکیجه چوق اویومقدن وکوندز مطلقا اویومقدن
منع ایده لر. واسباب تنعمدن یازین سردابه لرده یاتمک وبونک
مروحه لر صالدرمق والین ایاغین اوغدرمق. وقیشین قالوک
کورکلر. وغایت ایسیجی یرلرده اوتورمق کبی منع ایده. وپیاده یورومکه
وسوار اولمغه ریاضت ایتدوره لر. وحرکت وسکون وطورمق اوتورمق

وسوز سویلمك وطعام یمك بو جمله آدابن تعلیم ایلیه‌لر نته‌كم عن قریب
بیان اولنسه كرك وكذب سویلمكدن ویمین ایتمكدن اكر صادق
اكر كاذب منع ایلیه ومجالس حالده سوزی آز سویلیوب صوردقلری
نسنه‌یه جواب ویرمكه اقتصار ایدوره‌لر وضحك بسیاردن وبی تقریب
حركات واوضاع بیهوده‌دن منع ایده‌لر ومعلم صالح ودیندار و
عاقل پرهیزكار سلیم الخلق صحیح العقل كمسنه اوله واخلاق حسنه و
آداب ملوك واكابره واقف وغضب وحلمده معتدل اوله غایت حلیم
اولمیه كه تأدیب وتهذیبدن عاجز اولور نته‌كم شیخ سعدی دیمشدر نظم
استاد ومعلم چو بود بی آزار   خرسك بازند كودكان در بازار
وغایت غضوب ومتهور دخی اولمیه كه بیهوده غضبدن طفل ملول و
تعلم علم وآدابدن نفور اولمیه ومكتبده تعلیم ایتمیه‌لر اما خلق وادابی مستحسن
اولان مردم زاده‌لر ایله بیله هم درس وتعلیم اولنه كه انلردن كسب
كمال وخلق حسن تحصیل ایتمك احتمالی وله مجوزدر اما بو زمانده قلیل الوجوددر
ومعلم ضرب ایله تأدیب ایتدكده فریاد وشناعت ایتمكدن منع ایدوب بو
فعل ضعفادر دیه‌لر ومعلم دخی اول ضربی زیاده اما غایت مولم ایده
تفاوت ایتمكدن تحرز اوله ومعلم موجب ضرب ایلمیه وطفلی سخاوته
معتاد ایده‌لر واقراننه بر واحسان ایتمك تلقین ایده‌لر وانلره تكبر
وتحقیر واستهزا وازدرا ایتمكدن كلی منع ایده‌لر وصدقه ایتمك استسه
آنوك الینه ویروب صدقه ایتدیره‌لر كه معتاد بذل اوله ومال دنیایی كوزینه

حقیر كوستره‌لر سیم وزر محبتندن وصقلمسندن تنفیر ایده‌لر
كه محبت سیم وزر حیات وعقاربدن بدتردر امام غزالی واجنبنی
وبنی ان نعبد الاصنام آیه كریمه‌سنك تفسیرنده اصنامدن مراد سیم و زردر
وبنی واولادی سیم وزره محبت وتعلقندن كه معتاده عبادتدر حفظ
ایله دیمكه اشارتدر دیر وهر كون بر مقدار عطلت زمانده لعب وبازیه
رخصت ویره‌لر اما فحش وقبایحه مشتمل بازی اولمیه وپدر ومادر ومعلم
واولو برادر هر برینه نظر تعظیم واجلال وانلردن حیا وخشیت
اوزره اولمغی عادت ایتدیره‌لر وپدر ومادر محبت مفرطه‌لری اولور
مهما امكن اعلام ایتمیه زیرا طفل اكا مطلع اولجق خوف وخشیتی قلمیوب
تعلیم علم وآدابده نقصانلر اوزره اولور اول سببدن جور وجفای استاد
مهر ومحبت آبا وامهاتدن ترجیح اولنور نته‌كم شیخ سعدی دیمشدر مثنوی
پادشاهی پسر بمكتب داد   لوح سیمینش بر كنار نهاد
بر سر لوح او نوشته بزر   جور استاد به كه مهر پدر
اما بعض آبا كه عقل سلیم ونظر دوربین صاحبی اولور مهر طبیعیسی
دخی اولسه اظهار ایتمیوب تأدیب وتهذیب ایتمكدن تقصیر ایلمز وبو
مقوله‌دندر كه ظهیر فاریابی روزكاردن شكایت وقلت تربیت
اهل هنری حكایت ایتدوكی قصیده‌سنده ذكر ایدوب دیركه شعر
مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد   كه هر یكی بدكر كونه دارد م ناشاد
تمتعی كه من از فضل در جهان دیدم   همان جفای پدر بود وسیلی استاد

چون بو مرتبه طفولیتدن ترقی ایدوب اغراض و مطالب جاله واقف ولعب ولهودن اعلی دخی مطلب و مرام وار ایدوکنه عارف اولیجق اکا تفهیم ایده لرکه خیل و خشم و ضیاع و عبید و مال و منال و اسباب و فرش استعمالندن غرض تصحیح مزاج و حر و برد و جوع و عطش آلامندن بری اولوب مزاج سلیم و قوای صحیحه ایله کسب کمالات معنویه و استعداد تأهب دار البقا تحصیل ایدوب جوار قرب عزیز مقتدرده سعادات حقیقیه فایز و مراداتنه واصل اولمقدر و الا مجرد تنعم خواب و خور و ترفه مأکل و مشارب و تفکه و ملابس و مناکح حیوانات عجم و بهایم نامیه یه دخی میسردر تا که همتی عالی و مقصدی منظوری محل سامی اولوب اندن صکره اشتغال علوم و تحصیل فنون و شونلر تحصیل علومده نیجه ترتیب و تدریج کرک کتاب اولده مذکور اولمشدر آنکا اوزره عمل و اشتغال اولنه تا که منتهای علوم که علم اعلای الهیدر اکا واصل اولوب آبا و امهاتدن تقلید ایله متلقن اولان عقایدی برهان و دلیل وساطتیله متیقن اوله و اولیا و لدر که طبیعت استعدادینی تفرس ایدوب نه فنه طبعی ملایم و استعدادی مناسب ایسه اکا اشتغال ایده لر زیرا هر کسنه مبدأ فطرتنده بر فنه مستعد و بر صناعته متهیی در و بو قضیه ده حق جل و علانک سر خفی و حکمت غامضه سی واردر و اول حصول نظام عالم و قوام بنی آدم در زیرا سابقا دیدک که جمله صناعاته احتیاج واردر و بقای مقدرات انلرسز اولمز پس اکر جمله بر استعداد اوزرینه مجبول و هر کس بر همت اوزره مفطور اولسه صناعات مهمه و علوم و فنون متنوعه ضایع

صایع اولوردی و هر کسنه اشراف صنایعه مشغول و اوساط و ادانی صنایع تحصیل دایره سنده معزول اولوب نظام عالم باطل و کارخانهٔ معاش خالی اولوردی پس حکمت الهی اقتضا ایلدی که هر طبیعت بر فنه مناسب و هر استعداد بر صناعته ملایم اوله ذلك تقدير العزيز العليم و انسان مستعد اولدوغی صناعته اشتغال ایدیجک زمان یسیر سعی غیر کثیر ایله تحصیل ایدر اما غیر استعدادینه طالب اولیجق زمانینی تضییع و استعدادینی تصدیع بالاخره یا حاصل اولمیوب یا خود زمان کثیرده یسیر اولمق لازم اولور

حکایت خلیل بن احمد علم عروضی قوت قریحه سیله استخراج ایتدوکدن صکره طلبهٔ علمه تعلیم ایدردی بر کسنه بو فنه غایتده حریص اولوب نیجه زمان سعی شدید و جهد جهید ایدوب بیج نسنه یه فایز اولمیوب خلیل تعلیم و تفهیمنده عاجز قالدی آخر خلیل ایتدی که بو بیتی تقطیع ایله بیت

اذا لم تستطع شيئا فدعه وجاوزه الى ما تستطيع

اشارهٔ خلیلی فهم ایلمیوب من بعد تردد خلیل فاضل و تصدیع و تضییع بی طائل ایتمکدن فراغت ایلدی خلیل ایدر بو مرتبه بلادت طبعی ایله اشارتی فهم و تأدب ایتدوکنه تمام تعجب ایلدم و چون بر فنه یا بر صناعته اشتغال ایده وره لر کرکدر اول فن و صناعتک معارج و مراتب و اطراف و جوانبی تحصیل و تکمیل ایده وره لر فی الجمله بر مقدارینی تحصیل ایدوب فراغت ایلمیه مثلا کتابت و انشا علمنی مراد ایلسه اولا تجوید خط ثانیا تهذیب نطق و براعت کلام و حفظ رسائل و خطب فضلا و امثال

کدن صکره

مطلب در بیان تحصیل علوم و فنون

اشعار بلغا و محاضرات و حکایات ظرفا و نحو و صرف و لغت عرب
و سایر لوازم علم ادب بلکه حساب و قواعد دفتر جمله سنی تحصیل و تکمیل
ایده که فننده سرافراز و اقران و امثالدن ممتاز اوله و الا مجرد
دیوانجه خط و برقج فقره مکتوب و سرنامه غلط کورمکله آدمی منشی
و کاتب اولمز بلکه اول مقوله کاتب اولور که حقنده دینلمشدر قطعه

فدع عنک الکتابة لست منهم — ولو سودت وجهک بالمداد
فدیوان الخراج بحذف جیم — ودیوان الضیاع بفتح ضاد

اما بو دیدیکمز شول علم و فنده در که مقصود حقیقی و مطلوب بالذات
اوله مثلا بر کمسنه رئیس الکتاب فرزندی اولوب کندو دخی منصب
پدره واصل و اول صناعتی حاصل ایتمک استسه یه دیدیکمز ایتمک لازمدر
اما بر کشی که فن معهودن غیری بعض فنونی دخی بالکلیه خالی اولمغیچون
تحصیل ایتمک استسه ایده افراط ایله توغل ایدوب جمیع جوانب و لوازمینی
تحصیل لازمدر مثلا فقیه فی الجمله علم میقاتدن نسنه کورمک استسه
هیئتدن شرح چغمینی و میقاتدن بعض رسائل معتبره کورسه کافیدر
لازم دکل که مجسطی کتابنی تحصیل و اقلیدس و متوسطات مستعملاتی تتبع
تکمیل ایده زیرا عمر قلیل و علم کثیردر زمانه خود موانع و عوایق ایله مالامال در پس جمیع علومی یا اکثرینی علی وجه الکمال تحصیل ایتمک محالدن
مهمان اشمله اکتفا ایتمک کرک نته کم دیمشلردر نظم

لیس یحوی العلم کلا احد — لا ولو مارسه الف سنة
انما العلم بعید غوره — فخذوا من کل شیء احسنه

و صبیی بر صناعته اشتغال ایدریجک یا عدم استعداد یا نامساعدهٔ آلات سببیله تحصیل
متعسر و متعذر اوله اخر صناعته مشغول ایده لر البته اول صناعتی
تکلیف ایتمیه لر زیرا فنون صناعاتده کثرت و فسحت چوقدر اما اوکی
صناعتدن یأس کلی اولمینجه ایتمیه لر زیرا بر صناعتدن جزئی تعسر و صعوبت
ظهور ایتدیکده فراغت ایتدیرمک علامت اضطراب رأی و عجله در و بو
حال ایله اولنلر دنیاده کمالاتدن بهرمند و صنایعدن برخوردار اولمز
متعلم و طالب کماله صبر و ثبات کرک

از ثبات خود دم این نکته خوش آمد که بحور
در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

هر صناعتک اشتغالنده اکا مناسب ریاضت ایتدوره لر که تحریک حرارت
غریزیه ایدوب مدد حفظ صحت و دفع کسل بطالت ایلیه چون صناعاتدن
بر صناعتی تعلیم ایده اندن تعیش و اکتساب مال ایتدوره لر که اثری حاصل و حلاوت
حصول نتیجه مذاقنه واصل اولیجق رغبت و نشاطی آرتوب اول صناعتی
نهایتنه ییتشدرمکه سعی ایلیه و هم کسبندن تعیش ایتمکه معتاد اوله که شیمهٔ ابرار
و خصلت احراردر و ابا و امهاتدن انتقال ایده جک مال میراثه اعتماد
ایتمیه لر زیرا اکثر اغنیازاده لر مال میراثه اعتماد و اتکا ایدوب تعلم صناعتدن
ابا ایدرلر تقلب روزکار و تغلب حوادث لیل و نهار ایله اول مال و عقار
عرضهٔ تلف و هبا اولوب بینوا قلمشلردر و چون غلام استقلال اکتسابه

اوله اولی بودرکه متأهل ایدوب ورحل واسبابنی ایوره لر وعادت
ملوک فرس بو ایدی که اوغللرینی خدم وخشم اراسنده تربیت ایتمیوب
ثقات امرادن بری سینه ویروب برطرفه کوندروب تربیت ایدرلر ایدی
که خشونت عیش و دناءت مأکل و ملابس ایله قانع اولوب زیاده تنعم و
تجمل ورفاهیت عیشه معتاد اولمیه نته کیم یزدجرد اثیم اوغلی بهرامی
کوری امیر عرب منذر بن نعمانه تسلیم ایدوب اولدخی حیره شهرینه
کتوروب انده تربیت ایدوب خورنق قصرینی انکیچون بنیاد ایلدی
که هنوز باقی در پس آداب لغات عرب و تعلیم فروسیت و ادب
ایلدی اول سببدن بهرامک عربی شعرلری وار در واول شعر
فارسی دیو بهرام در بعض علما قولنده زیرا عربی شعردن انتقال ایلدیکی
وآسلامده دخی ابو بکر که ملوک دیلم در وبعض آل سلجوق بو طریقه ذاهب
اولورلر ایدی وامرای چرکس دخی دیار مصریه ده دولتلری منتظم
ایکن بو اسلوبه سالک اولوب اولادنی دیار چرکسه کوندروب انده
تربیت ایدوب کتوررلر ایدی وانده تربیت اولان فروسیت و شجاعتده
کامل وقتلرنده معتبر اولوب طبقات اجناده داخل ایدوب تربیت و
ترقی ایله مرتبهٔ عالیه یه واصل ایدرلر ایدی اما مصرده مزیل اولنلر شجاعت
و فروسیتده قابل اولمیوب بلکه غالبا تخنث اوزرینه اولوب
کم نام و جاهل قلورلردی و زمان صبیده بعض الآمه معتاد و مرتاض اولموق
نافعدر   نوشیروان عادلک معلمی هر زمان ضربینی

نی سبب ایدوب والنده قار و بوز ویروب الکده طوت دیو
امر ایدردی سریر کسری یه انتقال ایدیجک معلم تواری فرار ایلدی
بعده نوشیروان استادینه رعایتم مقرردر امان اوزرینه
کلسون دیوجک ظهور ایلدی ملک رعایت و نوازش شاهانه
ایتدوکدن صکره ضربنی جرمک وجهی نه ایدی دیو سؤال ایتدی
معلم ایتدی انکیچون ایدردم که بیگناه مظلومدر رنجیده اولنلرک
تألم وانکساری و ظالمنه حقد وکینه سی نه مرتبه اولدوغی معلومک اولوب
کسری تختنه کیجدوکک وقت بیکناهی رنجیده ایتمکدن احتراز ایده سین
یا الی نیچون قارده و بوزده طوتمق امر ایدردک دیدی که عن قریب
بونک وجهی ظاهر اولور بعد زمان ملک بعض خدمی ایله بر محاربه یه مباشر
اولدقده وقت صباح ملاقات میسر اولوب اصحابی کمانلرینه زه
ایتمکه قادر اولمیوب انهزامه قریب اولیجق ملک مزبور اعتیاد مزبور
سببی ایله جمله نک کمانلرینی زه ایله ایلیوب دوشمنه ظفر بولیجق اصابت
رأی استادی دور اندیش ظاهر اولوب خلعت و نعمتنی قیاسدن بیرون دی
واول کمسنه که دیدوکمز اسلوبک خلافی اوزره معاش ایتمش اوله بعده
آنی اصلاح واول اخلاقی ازاله ایتمک عسیر اولور خصوصا که شباب
کیدوب شیب کلمش اوله نته کیم دیمشلردر
والشیخ لا یترک اخلاقه   حتی یواری فی ثری رمسه   سقراط حکیم
تازه جوانلر تعلیم ایدرلر ایدی حتی بعض اعداسی آنی عمل قوم لوطه نسبت

ایلدیلر. وحاشاه عن ذلك سؤال ایدنلر دیرایدی شاخ تری راست

ایتمك قابلدر. اما خشكی اولدقدن صكره آنی مستقیم ایتمك مشكلدر بیت

چوب تر را چنانكه خواهی پیچ   نشود خشك جز بآتش راست

بو مذكورات تربیت پسر ایچوندر. اما دختر تربیتی دخی بوكا قیاس

اولنوب مناسب اولان خصال وآدابی تعلیم ایده لر. اما انلر حقنده

ملازمت حیا وعفت ورجالدن تحرز وتصون وملازمت حجاب

وكنج خانه یابنده مبالغه لر ایده لر. وبالجمله سابقا نساده ذكر ایتدوكمز

آدابی تلقین وتعلیم ایده لر وعمل ایتدوره لر. خواجه نصیر ایدرا وقومقدن

منع ایده لر لكن سایر علما كلامنده اولان اولدركه یازمقدن منع

ولكن اوقمقدن منع اولنمیه. بلكه قدر واجبات دین وسنن احكام شرع

سید المرسلین صلی الله علیه وسلم. خصوصا نسایه مختص احكام حیض و

نفاس كبی تعلیم اولنمق لازمدر. طلب العلم فریضة علی كل مسلم ومسلمة

وعایشه صدیقه نك رضی الله عنها علمی ونیجه احكام شرعی انلرك

روایتلریله معلوم اولدوغی مقرردر. وامت محمدیه دن علیه الصلوة و

السلام نسایی عالمات خصوصا محدثه لردن چوق قدر. كریمهٔ مروزیه وشهده

كاتبه كبی وائمهٔ حنفیه دن صاحب تحفه نك فاطمه نام بر دختری وار ایدی

اولقدر عالمه وفقیهه ایدی كه باباسنه كلن فتواده آنك دخی جوابی

بیله یازیلوردی. چون كاشانی صاحب البدایع كلوب بدایع كتابنی تحفه یه

شرح اولمق اوزرینه تألیف ایلدی امام صاحب تحفه دختری فاطمه ستی كا

كاشانی یه تزویج ایلدی. فقها دیرلر ایدی كه شرح تحفته فاخذ ابنته بعده

بر فتوی اوچ جوابله چیقراولدی. امام صاحب تحفه ودختری فاطمه ودامادی

كاشانی صاحب البدایع خطلری ایله چیقردی. وچون دختر حد بلوغه یتیشه

كفو مناسب بولوب تزویج ایده لر تأخیر ایتمیه لر. ودامادا اولجق كمسنه نك

دینی وحسن خلقینی وكرم وشانی كوره لر علو منصبنه وكثرت

اموالنه. ورفعت نسبنه وحسن شكالنه چندان نظر ایتمیه لر اكر

دیدوكلمز امور اولدقدن صكره بونلر دخی اولورسه فبها ونعمت

نور علی نور. وتزویج اولدقدن صكره دامادی ایله ومادر وپدری

واریسه جمع وجهله معاشرت ایدوب بی شرم ودلازارلقدن منع

ایده لر. وتمام ضرورت اولمینجه تفریق طرفنه میل ایتمیه لر. چون شرح

تربیت اولاده مكتوب اولدی بعض آداب كه هر كمسنه یه لازمدر. واثنای

كلامده ذكر اولنمیه سنه وعده ایتدوك. انلری دخی بیان ایده لم اكرچه

آداب مذكوره اولاد واطفاله مخصوص كلدر. لكن انلرك تأدیب و

تهذیبنه احتیاجلری اكثر. وثمرهٔ تأدیب وتهذیب انلرده ارتوق ظاهر

اولمق احتمالی اوفردر. عینه بو بابده ایراد اولندی. سوز سویلمك

آدابی بیانندە در كركدر كه مطلقا چوق سویلمكدن غایت احتراز

اولنه كه كثرت كلام اعصاب دماغ والات تكلمه ضرر ایدوكندن غیری

اصحاب واحباب قتنده مذموم وثقیل عد اولنوب صحبتندن ملول

واستماع حكایت دور ودرازندن دلكیر اولورلر. آدی عزلی ده كمتار

سخیف رقیق العقل یعنی احمق

ومهذار فارسیده پرگوی ترکیده یکشق دینیلور. بیت

سخن بسیار بشنواندکی گوی   یکی را صد مگو صد را یکی گوی

و مجالسده حکایات دور دراز و نیجه شعبه منشعب اولوب انجام کلام
و محصل مرام بولنمیوب سایر جلسایه فرصت سخن قوممق و غیریا
حریفلره سویلمکه نوبت ویرممک ارذل رذایل و اقبح قبایحدندر و نه قدر
ایجاز و اختصار ایدرسه اول قدر براعته اقرب و آدابه انسب در
خالد بن صفوان که خطبای دولت عباسیه دندر فصیح سخن گذار ایدی
ولکن تطویل ایله مطعون و اکثاریله مدخول ایدی برگون جامع بصره ده
صباحدن قریب ضحوهٔ کبری یه وارنجه شرایط براعت و بلاغتدندر
وعی حصر که ضد بلاغتدر ندن متولد اولور بیان ایدردی آخر مجلسده
بر اعرابی وار ایدی اکا یا اعرابی عی و حصر و بلاغت و براعت سزک یانکزده
نه در دیجک اعرابی ایتدی عی و حصر بزم قتمزده سنک صباحدن برو
ایتدوکک تطویل بلا طائل و تحصیل من غیر حاصل در و بلاغت و براعت
ایجاز عبارت و ایضاح اشارتدر و مشهوردر که خیر الکلام ما دل و قل

بیت خوش گوی و لطیف هیچ در گوی   و از اهل صواب نیست پرگوی

هر که کثرت کلامه مبتلا اوله آنوک باشنه ایکی بلا گله بر بیسی کندوسندن
زلل بری پیا معیندن ملل و حکما ایدر که حق جل و علا آنکیچون قولنی
ایکی اغزی بر ایتدی که آدمینک ایشتدوکی سویلدوکنک ضعفی اوله
سلف دیرلر ایدی که اذا تم العقل نقص الکلام و بر کره سویلدوکی سوزی

سوزی اعاده ایلمکدن حذر ایده خصوصا که نادره و لطیفه لرده که اول
لطیفه نک لذت و حلاوتی تکرار ایتمه نک ثقلت و کراهتی بالکلیه ازاله ایدوب

ابرم من الاربعین ایلر قطعه   اذا جلست الی قوم لتونسهم
بما تحدث عن ماض و عن آت   فلا یفسد حدیثا ان طبعهم
موکل بمعادات المعادات   قطعه سخن گرچه دلبند و شیرین بود
سزاوار تصدیق و تحسین بود   چو یکبار گفتی مگو بار پس
که حلوا چو یکبار خوردند بس   و مدرسلر و واعظلر دخی بر نکته

و مسئله حددن زیاده تکرار ایدوب مستمعلری بیزار ایتمکدن
احتراز ایتمک گرک و بر حکایت یا لطیفه و نکته بر جماعته بر دفعه
سویلمش اولسه بعد زمان انی کالاول نقل ایلمیه اگر اعاده لازم
اولورسه دیدیکموز فلان حکایت دیو اجمالا اشارت ایلیه
اگر اشتمامش بر یا ایکی کمسنه وار ایسه انلر ایچون اعاده ایتدوکنه
اشارت ایلیه باقیلرینه استماع تکلیفین ایلمیه و حکایت مشهوره
که اکثر ناس آنی بیلورلر بلنمش حکایت کبی نقل ایلمیه و جلساسندن
بعضی بیلدوکی حکایت و نکته نقل ایلمیه کندو اول حکایتی بیلدوکنی اکا
بلدرمیه و اشتمامش کمسنه کبی استماع ایلیه امام شعبیدن مرویدر که
بعضی کمسنه بر حدیث روایت ایدربن اول حدیثی اول کمسنه نک باباسی
اناسی ایله جمع اولمدین حفظ و روایت ایلمشیندر اما اکا بلدوکمی
بلدرمیوب حسن استماعله تلقی ایدربن غرضم اکا روایت حدیث

حلاوتین ذوق ایدروب سماع و حفظ حدیثه اشتغالین ارتوق
ایتمکدر دیو بیورررلرایدی • و غیریدن نسنه صورسه لر کندوسی
بیلورسه دخی مبادره ایدوب جواب ویرمیه • مگر اول کمسنه عاجز
اولوب سائل خائب اولموق لازم گله • اول زمانده حسن ادبله جواب
ایلیه که مسئول عنه مزبوره خجلت گلمیه • و سائلک دخی مرادی حاصل
اوله • و بر جماعتدن سئوال اولنسه که کندوسی انلرده داخل اوله
جوابه سبقت و تبادر ایلمیه • و بر کمسنه جوابه مشغول اولسه • که کندونک
جوابی اندن احسن اولسه • صبر ایلیه تا اول جوابنی تمام تقریر ایتدوکدن
صکره حسن ادایله ایراد ایلیه • که مجیب متقدمه طعن و ازدرا فهم اولمیه •
و کندو جواب تقریر ایتدوکدن صکره غیری بر جواب دخی تقریر ایلیه
انجمنک اظهار ایتمیه • بلکه کندو جوابندن احسن ایسه انصاف و اعتراف
ایلیه • و غیری کمسنه سوزه باشلسه • تمام اولمدین کندو سوزه باشلمیه •
و بعض حکما دیمشلر • که هیچ کندونک جهلنه اعتراف ایتمش کمسه بیلمزین
مگر اول کمسنه که غیری کمسنه سوز سویلرکن سوزه شروع ایده • بیت
سخن را سرست ای خردمند وبن • میاور سخن در میان سخن •
و کندو محضرنده بر جماعت مباحثه و محاوره باشلسه لر کندونک
مدخلی اولمینجه داخل اولمیه • و مجالسه ده خصوصا کندودن بیوک کمسنه
مجلسنده فضلین اظهار ایچون ابتدا سئوال ایلمیه • مگر که الکلام یجر الکلام
مقتضاسنجه کندونک سئوالی اولدوغی موضع نقل اولنوب تقریر ایراد ایلیه •

ایلیه • و چون جلسا بر سوزی اندن اخفا ایلیه اطلاع مهم ایدنوب
استراق سمع ایلمیه • و مجالسده بعض جلسادن اخفا ایچون افواه ایله نجوی ایلمیه
خصوصا که مزبورک و ثمنه کندوی سویلرگر ظنی دنمک احتمالی اوله • و اولور
کنایتله سویلمیه • و اوازین اعتدال اوزره ایدوب نه زیاده اخفا ایده که
مستمع تکرار صورمغه محتاج اوله و نه غایت بلند ایده که مخاطبه تخفیف
و سوء ادب اوله • نتکم قرآن عزیزده بیوررلر که • واقصد فی مشیک
واغضض من صوتک • و رفع صوت خصوصا که اکابر و استادلر
حضورنده غایت مکروه و منهی در • و حدیث شریفده وارد اولمشدر که
اعرابدن بر قبیله حضرت رسالت پناهی یه صلی الله تعالی علیه و سلم گلدیلر
اما اعراب اولوب طبیعتلری جفا غلظت اوزرینه مجبول • و آداب
مجالس کابردن غفلت و ذهول اوزرینه اولدقلری ایچون جناب رسالت
پناهی صلی الله علیه و سلم سعادتله کندوسی حجره شریفه سندن چیقمغه صبر
ایتمیوب رفع صوت ایدوب اخرج لنا یا محمد دیدیلر • حضرت سید کا
علیه افضل الصلوات والتحیات • کمال حلم و مروتندن طشره چیقوب ملاقات
بیوردیلر • پس بو آیه کریمه نازل اولدی • یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی • و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط
اعمالکم و انتم لا تشعرون ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم
لا یعقلون کبار اصحاب بو آیه کریمه نزولندن صکره حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم مکالمه ایتسه لر اسرار و نجوی یه قریب ایدرلرایدی اگر کلامنده

ایضاح و بیانه محتاج نسنه اولسه آنی تمثیل ایله بیان ایلیه اما اطنابه احتیاج
تام اولمنجه ایجازدن عدول ایلمیه وکنایات و بعیده والفاظ غریبه استعمال
ایلمیه وفحش وشتم ومزاح غلیظ ولطیفهٔ بارده که موجب سقوط مروت
و جالب حقد و عداوتدر احتراز ایلیه وهر حالده مقتضاسی حال و مناسب
مقام تکلم ایلیه و تکلم زماننده ایله و باشیله وکوزیله قاشی ایله اشارت ایلمیه
مکر اشارت لطیفه مقتضای مقام اوله روایت اولنور که براغی کسنه بر مدرسده
امانت برنسنه قومشیدی طلبنه کلدکده مدرس طلبه‌سینه درس ایدردی
بر زمان منتظر اولدی درسی تمام ایده‌ین دیدی مدت درس متمادی اولدی
مدرس اثنای درسده الین بیر وروب و سایر اعضاسین تحریک ایدردی
ادمی انتظاردن ضجرت وملال عظیم کلیجک مدرسه ایتدی خواجه کل
سن بنم متاعمی کتوری ویر بن سنک یرکه اوتوره‌یم المی یره
ووره‌یم باشمی صلله‌یم کوزم قاشم اوینده‌یم سنکله بنمده مصلحتم فوت
اولمه‌سین ولجاج ومراء وجدال ایلمیه اکرچه حق کندو الندن دخی اولور
خصوصا کندودن اولولر ایله ومباحثه ومناظره ایتدکده انصاف رعایت
ایلیه حق کیمک جانبندن ظهور ایدرسه تصدیق ایلیوب اکا مراجعت ایلیه
وبر کیمسه‌دن بر فائده استماع ایلسه عار ایتمیوب بو فائده‌یی فلاندن استفاده
ایتدم دیمکدن قاچمیه وتمام ضرورت اولمنجه مناظره ومباحثه ایتمیه
خصوصا بو زمانده که لجاج وعناد طبیعتده مستولی واظهار صواب معدوم
ونایاب اولمشدر ودقیق نکته ومشکل مسئله‌لرکه فهمندن عاجز اولانلر

قتنده سویلمیه وکلّم الناس علی مقتضی عقولهم مقتضیسی اوزره عامل اوله
وهیچ کمسنه‌نک اوضاع وحرکات واقوال واوضاع واصواتنه
تقلید ومحاکات ایلمیه اکر تعظیما اکر استهزاء واولولر وملوک
وسلاطین ایله سوزه ابتدا ایلسه الفاظ سعید ومبارک کلمات ایله بشلیه
سعادت دایم وظفر باقی دیمک کبی واول الفاظدن که فال وبدو
تطیر ایهام ایدر احتراز ایده ومشهوردر که داعی علوی که طبرستان
پادشاهی ایدی نوروز ومهرجان کوننده قصائد شعرایی استماع ایدوب
جایزه‌لر ویرور ایدی بر شاعری وار ایدی بو معاتل دیرلر مهرجان
کوننده تهنیت ایدوب مطلع قصیده سنده بیت

لا تقل بشری ولکن بشریان　　عزة الداعی ویوم المهرجان

دیدی وکیجون الّی دکنک وروب ادبن اصلاح ایتمک نفسین اکمال
ایتمکدن اولی دردیدی معتصم خلیفه میدان سامراده کی قصرین بنیاد
ایدیجک شعرا قصائد سویلیوب اسحق موصلی مطلع قصیده‌سی بو ایدی بیت

یا دار غیرک البلی ومحاک　　یا لیت شعری ما الذی ابلاک

انشاد ایدیجک تطیر ایدوب امر ایتدی که قصری هدم ایلدیلر وبرنسنه‌دن
سؤال ایتسه‌لر اول نسنه موجود اولمسه یوق دیمیه بلکه خیر دیه اما صقنوب
خیر دیو کلدن صکره یوق دیمیه که خیر یوق دیمک اولوب مجرد یوق دیمکدن
دخی شنیع اوله واکابره وفی الجمله تعظیمی مهم اولان کمسنه‌یه خطاب
ایدیجک سن دیمیه سز دیه واقران وامثالی ایله دخی تلطف ورفق ایله

خطاب ایلیه اما قتی تملق و خضوع اوزرینه سویلمیه که مزلّت و نفاق آمیز
اولمیه و غیبت و نمیمت و بهتان و آزار مردم اوله جق کلمات سویلمکدن و
دکلمکدن احتراز ایلیه و بو مقوله کلمات اهلی ایله اختلاط و امتزاج ایتمیه
و کلماتی اراسنده زاید الفاظ اکلدکمی و بر و باق و بنی که و معلوم اولدیمی
و بونک امثالی کتورمکدن اجتناب ایده و اکابر خطابنده سلطانم بارک
الله و دولتلو سلطانم و بونک کبی الفاظی دخی چوق ایراد ایتمیه و اکابره
یوزینه قرشو دعا ایتمک دوشرسه اختصار ایده دور و دراز ادعیه‌دن که
عادت مشایخ دین و خواستندکاندر احتراز ایده

آداب حرکت و سکون

یورومک زماننده قتی سرعت ایتمیه که علامت خفت و طیشدر و قتی بطوء
و تأنی دخی ایلمیه که دلیل کسل و کبردر بلکه میانه ایلیه نته کم حضرت لقمان علیه
وصیتنده که قرآن عظیمده حکایت بیورلمشدر واقصد فی مشیک قصد
و اقتصاد اعتدال رعایت ایتمکه دیرلر و حرکاتنده تبختردن که صلنمقدر
احتراز ایلیه و اکتافین و اردافین تحریکی و اطرافه التفات تمایل ایلمیه عادت
مؤنثین و مخنثین کبی پیغمبر نبی‌ده صلی الله علیه و سلم وارد اولمشدر که
اصحاب کرامدن رضی الله تعالی عنهم ابو قتاده صف کارزارده کیروب بین
العسکرین یوردی و تمایل و تبختر ایدردی و جناب رسالت پناهی صلی
الله علیه و سلم نظر ایدرلر ایدی بیوردیلر که بو بر مشیتدر یعنی یوریشدر که
حق جل و علانک مبغوضیدر الا بو معاده یعنی حرب کفارده زیرا جلادت و شجاعت

و شجاعت دینی باکلغه دلالت ایتمک ایله کفارک قلبنه ضعف و اهل اسلامه
قوت دیرور ایکیچون اول معاده مرخصدر و کیدرکن ایکنده بردنوت آردینه
بقمیه که احمقلر علامتیدر و متصل باشین اشغه ایدوب یره بقمیه که حزن و فکر غالب
علامتیدر و بو زمانده آنوک آدینه یره بقق و یره بقیدن خیر کلمز دیرلر فقیر ایدرین
بو عامه ناسه کوره در اما بعض صلحا که نظره اولی دن احتراز ایچون یره بقق
که درویش سالکه امر ایدرلر اول نیتله خوبدر نته کم نقشبندیه عزیزلرینک
کلامیدر که هوش در دم و نظر بر قدم بیورمشلر و رکوب دواب ایدیجک
دخی اعتدال رعایت ایدیه نه ضعیف و نه جبابره بینلنده و نه کبر و غرور صورتنده اوتوره
پس بیلنی بوکمیوب طوغروجه اوتوره ولیکن رکابلرین کیروب کوکسنی قتی
یوقارو قالدرمیه و اوتورکن آیقلرین اوزاتمیه و بری بری اوزرینه قومیه
و ملوک و اکابر و استاد و پدر و مادر و بالجمله احترامی لازم اولانلر مجلسنده
غیریده دیز چوکوب اوتورمیه بو دخی عامه ایچوندر و الا بعض اهل سلوک کندولره
تادنیده ریاضت ایدوب خلاده و ملاده دیز اوزرنده غیریده اوتورمزلر
فقیر سلسلهٔ نقشبندیه دن بر عزیز کوردم سکسن یاشندن زیاده ایدی
و حمامه کیردکده طبیعتی چوق اوتورمق اوزره ایدی و مع هذا مراقبه‌سنده ایکی دیز
چوکوب بر آنغندن بر آنغنه تحریک نقل ایلمز ایدی و مولانا محمد روحی که سلسلهٔ
نقشبندیه عزیزلرندندر و سعد الدین کاشغری که درویشلرندندر حکایت ایلر که
مبادی احوالده بر کیجه جامع هریده اوتورمشدم ناگاه مربع اوتورمشین قلبمه
بر الهام کلدی که بنده‌لر سلاطین حضورنده بویلمی اوتورلر بو دادک تأثیرندن

في الحال قالقوب دیزم اوزرینه بر وجهله اوتورمشلر که هر بریکی ضربندن تجاوز ایتدی
زانولرم ورم ایتدی • واول قدن برو فرق ییل واردر که دیز اوزرینه
اوتورمقدن غیر اوتورمق واقع اولمشدر • وباشین اله ودیزینه طیه‌مق که
علامت حزن وکسل در • وبورنن اکمیه وعبث حرکات که صقلین یولمق کبی واویمق
کبی وبرمقلرین اغزینه وبورننه صوقمیه وچتلتمیه • وکرنمک واسنمکدن مهما امکن
اجتناب ایده اسنمک قتی غلبه ایدرسه الین اغزینه طوته واغزینک وبورننک
صوین سنوبله اخراج ایلمیه که حاضرلر کوره لر یا آوازین ایشیده لر • بلکه دستمال ایله
الیله وبکی اوجی ایله الیمه وسلمیه • والحاصل موجب تعذر وصورت نفرت جلسا
اولان اوضاعدن ملاحظه ایدوب اجتناب ایده مجالسده حاضر اولدقده
مقام ومرتبه‌سین بیلوب مرتبه‌سندن نه یوقارو ونه آشغه اوتوره
بودخی عامه ایچوندر • والا درویشلر وارباب صلاح وسلوک اشغه
یوقارو کوزلمیوب قنده اولورسه اوتورورلر • جناب رسالت پناهی صلی
الله تعالی علیه وسلم داخی ایله ایدی مجلسده قنده فرجه اولسه انده اوتوررلردی
واشغه یوقارو کوزتمک اهل سلوکه حجاب عظیمدر • نظم
صدر وصف نعال نباشد به بزم عشق • از مرحبا خواست ساقی ما کرد افتتاح
اما کندوسی رئیس مجلس وصاحب منزل ایسه حفظ مرتبه‌سندن ساقط اولور هر قنده
اوتورسه اوره صدر اولور • اگر بیلمیوب یوقارو اوتورمش ایسه واقف اولنجه
مقامنه اینه والا • بیت • تکیه برجای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی • واگر کندو مقامنی خالی بولمز

بولمزسه مراجعت ایده اما اضطراب وتثاقل اتمیه • وحرم وخدمندن غیری
کیمسنه قنده یوزندن والندن غیری عقوبت اظهار اتمیه • واکابر مجالسنده
یاتمی ساعدین اچمقدن غایت احتراز ایده • اما دزندن کوبکنه وارنجه تنها دخی
اولسه اچمیه ضرورت اولمینجه حلاله کرمک وغسل ایتمک کبی انلرده دخی
مهما امکن تستر ایده • وعلما حمام ایچنده خلوت صغیرده تنها نوره استعمالی
ایچون تمام عریان اولمق مکروه دردیرلر • حضرت عثماندن رضی الله تعالی عنه
که حیا ایدی مرویدر که بن قره کوبکده غسل ایدرین ربمدن حیا ایدوب
یلان بوکیلور کبی بوکیلورین دیو بیوررلر ایدی • وکمسنه یانده یتوب
اویمیه وارقه‌سی اوزرینه یتوب اویمیه خصوصا که اویقوده غطیطه یعنی
خورلمق عادتی اوله • زیرا استلقا اوزره اویمق غطیطه‌یه سبب در • ودخی
مضرتلری واردر حتی بعض حکما استلقا وضعی اوزره یتورکن کوریلن دوش
اضغاث واحلام در تعبیری یوقدر دیرلر • زیرا ابداغم بطون دماغه منصب اولوب
قوت متصرفه وقوت خیاله خلل کلوب واقعه صحیحه که انلرک فعلنه مبتنی در
وقوعه کلمز • اگر مجلسده خواب زیاده غلبه ایدرسه که فکر ایله یا کلام ایله
دفع ایده میه چیقوب کیدوب تنها یرده خواب ایده اگر اهل مجلس جمله خوابه
وارسه لر اول دخی خواب ایده اگر خوابی کلمز ایسه چیقه کیده بیدار اوتورمیه
ومجالسده اغرلوق وسقلت کوسترمیه وبر طائفه که کندوسی تقیل ایدرلر ایسه
انلرک صحبتندن کریزان اوله • نیجه کندوسی نقلادن فخر ایسه کندو
دخی کمسنه‌یه نقلت اتمیه • وادبای عرب متنه چوق لطائف نظم ایتمشلردر

ایسه

وحضرت امام ابو حنیفه دن رضی الله تعالی عنه صوردیلر که ثقیل کیمدر جواب
بیوردیلر که هر کمسنه که ثقلتنی فهم ایده ثقیل اولمز. ثقیل اولدر که اصلا ثقلتنی فهم
ایتمیه. و بو ذکر ایتدوکمز آداب هر کمسنه یه دشوار کلوب بو وجهله رعایت اولنمز
دیرسه. علاجی اولدر که بو آدابک ضدلرندن لازم و مترتب اولان
فضایح و مضراتنی و استعمالندن عائد و متوجه اولان فوائد
و مبراتی تفکر و نیدبره اولان تشنیع و ملامتلری و مؤدبره
اولان رعایت و کرامتلری تذکر ایده. و متصل نفسنه علی سبیل التدریج
لازم بیلیه ان شاء الله تعالی فوائد عدیده یه و عوائد حمیده یه فائز و حائز اوله.

در بیان آداب اکل و شرب

اول النی و اغزنی و یوزنی پاک و طاهر ایدوب پس کنار سفره یه کلوب صاحب
طعام یا سید جماعت بلا کلام ابسه. بسم الله الرحمن الرحیم دیوب صاغ الیله
صونوب ابتدا ایده. و اکر صاحب طعام دکل ایسه طعام اذن ویروب کندودن
اولولر شروع ایتدکدن صکره شروع ایده و طعام یرکن الکرین و بیکلرین
آلوده ایلمیه و سفره یی ملوث ایلمیه و اکمکی و توزی یابسن ایتمیه و اوچ پرمغندن
زائد نسنه بولشدرمیه و طعامه حرص و نهمت کوسترمیه و بعض علما غلبهٔ جوع
زماننده ضیافت اخوانه کتمکدن منع ایدردی افراط جوع حد ادبدن خروج ایتمکه مؤدیدر
دیرایدی. و ابن سیرین ضیافته دعوت اولنسه جاریه سندن طعام استیوب تناول
ایدوب کیدردی حدت اشتهایی مؤمن قرنداشنک طعامنده اچمغی روا کورمزدن دیرایدی
مرادی بو ایدی لقمه سنی کوچک ایده و تیز یوتمیه و چوق دخی طوتمیه اعتدال کوزده

و اثنای اکلده بر مقدارین یلمیه اما آخرنده جائز بلکه سنتدر و لیکن اغزینه
صوقوب چیقرمیه اعتدال و لطف ایله اطراف اصابعین دیلیله پاک ایده
هم سنت رعایت اولوب و هم نفرت حاضرین حاصل اولمیه که جمیع سنن و آداب محمدیه
صلی الله علیه و سلم لطافت و نظافت اوزره در و طعامک الوانه نظر و رایحه سینه
استشمام ایتمیه و ایو سیس اورندولمیه و اکر طعامک لطیفی سفرده
آز ایسه حرص و ولوع کوسترمیه بلکه کندو چکلوب جلساسینه ایثار
ایده و هم کاسه سنک لقمه سینه بقمیه بلکه کندو یه دخی چندان بقمیه و اوکندن
ییه. نته کیم جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم بیورمشلردر که کل مما یلیک
الا مکر که میوه اوله که آنی غیری موضعدن دخی المق جائزدر. فاضل دوانی بویله دیمشلردر
بو کلام مشهوردر حتی بعض ناس و فاکهة مما یتخیرون بو کا اشارتدر دیمشلردر
و الحق رعایت ادب اولیدر. و وسط طبقدن المق جائز اوله اما غیری کمسنه اوکنده کی
میوه یی چکوب المق ادابه منافیدر. و اغزندن چیقردوغی نسنه استخوان
کبی نسنه اولسه اغزندن بر وجهله چیقره که موجب نفرت اولمیه و اغزندن کاسه یه
و سفره یه نسنه طملتمیه و الحاصل شویله ایده که یرندن قلقوب آخر کمسنه کلوب
تناول طعام ایتمک استسه نفرت کلمیه. جلسادن غایت اکل الطعامدن الیکن چکمیه
و اشتهاسی یوغیسه تعلل ایدوب تناول ایدر کبی اولوب اکثر جلسا فراغت
ایتدوکلری زمانده فراغت کوستره اکرچه هنوز قناعت کلمدیسه مکر کندو
خانه سنده یا غایت تکلفسز یاری اوله اکر مهمان اولسه صاحب خانه
اول فراغت ایلیه اما طعامدن غایت تیز فراغت ایلمک مهمانداره نوعا

دن

تخفیف ایدردر • تحمل که طعامنی یکنمه مکه حمل ایدوب منکسر اوله لیس
اعتدال رعایت اولنه • ومهمان دار اوچ دفعه یه دك ضیفنه تکلیف ایلیه • اما
ارتوق ابرام ایلمیه • وکندوسی مهماندن صکره فارغ اوله • ومهمان طعام تطلبت ایلمیه
حاضره قائل اوله • وذله کتورمیه • صاحبی اجازت دخی ویرورسه • زیرا ذله
طمعدن منبی در • وطعامی تعییب ایلمیه • اشتهاسی اولمز ایسه تناول ایدر
کبی اولوب تعییب فعلی دخی ایلمیه • واثنای طعامده صو استمیه اولورسه ضرورت
بر وجهله ایچه که حلقندن ودهانندن آواز کلمیه • وحلوق قتنده دندانه
خلال ایتمیه • اکر ایلیه اسنانی آرسنده چیقروب خفیة دهانندن برون ایده
کیمسنه یه کوستروب نفرت ویرمیه • وآخر طعامده ال یودکده خلال و اصابع
وناخنلرین تمام تنقیه ایده • واغزینه صو آلوب لکن ایچنه اتمیه الیله الوب
براغورکبی اوله • ودهانینی پاك ایده • وال یومکده غیریلردن سبقت ایتمیه
صاحب خانه اولسه • تقدم ایتمك جائزدر • وکندویه طشت کتورسه لر
آخره تکلیف ایتمیه • علما دیرلرکه قبل الطعام غسل ید ایتسه لر صف
نعالدن وتازه یکیتلردن ابتدا ایده لر • وبعد الطعام صدردن ویبرلردن
ابتدا ایده • وطوز ایله ابتدای طعام وآنوکله اختتام دخی سنتدر • وبعض
صوفیه اول سنتی اجرا ایتمکه ملتزم لردر • در بیان آداب پدر و مادر
چون عقلاً ونقلاً منعمك شکری منعم اوزرینه واجبدر • وافضل نعم
نعم الهی • واجل منن نامتناهی در که مبدا فیاض جل شانه وبهر برهانه دن
واصل در • اندن صکره نعمت عظمی ومحنت کبری که انسان حقنده متحقق در • نعمت

نعمت پدر ومادردر • زیرا افضل نعم عبد اوزرینه وجوددرکه سائر
نعم اکا مترتبدر • ووجودك سبب حقیقیسی حق جل وعلادر • وسبب
ظاهریسی پدر ومادردر • واندن غیری بشرك کمال عجزی زماننده تقویت
واحتیاج تامی وار ایکن حیننده ترتیب ایدوب قوته قادر دکل ایکن اغذیه و
اشربه سین تحصیل وقوتدن قالمش ایکن جمیع لوازمنی تکمیل • وبالجمله سبب بقا و
علت نشو ونماسی اولان ضروریاتی تتمیم ایتدکدن صکره آداب نفس واخلاق و
افعال حسنه تعلیم وتفهیم ایدرلر • وانواع مشقت وتعب ایله اسباب دنیانی جمع
ایدوب بی منت وطلب انلره روزکار • وعدة نوائب لیل ونهار • بلکه کندو نفسلرین
قویوب اکثر نعمتلری انلره ایثار ایدرلر • ومادر سبب وجودم اولمقده پدره
مشارك اما حمل ووضع وارضاع وسائر مشقتلرده مادرك حقی
پدردن آرتوقدر • اول سببدندرکه بعض اصحاب جناب رسالت پناهی
صلی الله تعالی علیه وسلم کیمه بر واحسان ایدیم دیو صورتجق انکه دیو •
بیورردیلر • سائل ثم من دیدکده ثم انك بیوردی تکرار ثم من دیوجك •
کرو ثم انك دیو بیورردیلر • سائل دردنجی کره ثم من دیوجك • ثم اباك
دیو بیورردیلر • وفرط شفقت ومهر مادری محبت پدری یه غالب
اولدوغندندرکه اطفالك مطلقا مادر جانبنه میلی غالب • واسوال
ومخاوفده انوك طرفنه مارب اولورلر • پس بو نعمتلرك حق شکرین
ادا ایتمکه استطاعت یوقدر • فرزند پدر ومادرینه نه احسان ایلسه که
انلرك احسان وتربیتنه معادل ومقارب اوله • وروایت اولنورکه

برکسنه جناب رسالت پناهی یه صلی الله تعالی علیه وسلم بنم مادرم
واردر که ارقمی اکا مرکب ایلدم ویوزمی اندن دوندرمزین وجمله کسبمی اکا ندل
ایدرین خراسنی ایتمش اولدقمی حضرت بیوردیلر که بر شفقتنک اخراسین ایتمش دکل
سین زیرا اول سکا خدمت ایدردی وحیاتکه طالبه ایدی شمدی سن اکا خدمت
ایدرسین ولی مماتنه طالب سین پس شول کمسنه که پدر ومادرینه خدمت
ایتمکه قادر اوله زنهار ثقلت عد ایلمه سین اکرچه نفس اماره یه شیطان معین
اولوب خدمتلرینی تحصیل کوچ ترکدن خالی دکلدر اما عاقل اولان کمسنه
ذکر ایتدوکمز مقدماتی فکر ایتسون واول حدیث شریفی که جناب رسالت
پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم بیورمشدر رغم انف رغم انف رغم انف
من ادرک ابویه او احدهما ثم لم یدخل الجنة ملاحظه ایله تراب خیبت و خسارت
اولمسنه یه که باباسینه واناسینه ویا بریسینه حیاتده ایکن یتشه دخی
خدمت وطاعتله رضالرین تحصیل ایدوب جنت علیایه مستحق اولمیه و
ایات واحادیث بر والدین حقنده اول مرتبه دن اکثردر که بو کتابده ایرادی ممکن اوله
هرچندکه پدر ومادره تربیت اولاد فرض وواجبدر لکن شفقت طبیعی میل ومحبت
جبلی کافی اولوب زیاده وصیته محتاج اولمغین السنه شریعیده بو وصیت
حقنده اول قدر مبالغه اولمدی بخلاف بر والدین که مقتضای طبیعت ومستدعای
جبلت دکلدر لابد زیاده توصیه وسیارشه محتاج اولمغین آنوک حقنده
تهدید وتاکید زیاده وارد اولدی پس فرزند رشید وپسر سعید اولمق
استینه لازمدر که امر والدینه تابع وعقوقلرندن خائف وخاشع اولوب

اولوب دایما رضالرینه رضاسنی تابع قیله وانلرک امرنی امرتالی جوع
بیله نته کم ایات معجز بیناتده ایله واقع اولمشدر که ان لا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا بلکه چون استغنای الهی ظاهر واول مرتبه دن منجا
کوی عدم مفلس لری اول نعم نامتناهی نک عهده شکر وسپاسندن
کلمکه قادر اوله بیلرلر بخلاف پدر ومادر که انلرک احتیاجی مقرر ومقابله نعمده
جزادن متمتع اولملری محقق در وعلمای شریعت ایدرلر اذا اجتمع حق الله و
حق العبد فحق العبد اولی لاحتیاج العبد وغناء الله تعالی ورعایت
حقوق وتجنب عقوق پدر ومادر وعم وبرادر علی قدر حقوقهم اوج
نوع اوزره در اول جان ودلدن محبت وتعظیم وامرلرینه انقیاد وتسلیم
مادامکه امرلری خلاف شرع شریف اولمیه والا مخالفت ایتمک کرک
نته کم وان جاهداک علی ان تشرک بی فلا تطعهما بیورلمشدر اما
مخالفتده دخی مجامله ولینت اوزرینه اولوب خشونت وعنف اوزرینه
اولمیه وامام غزالی رحمة الله اکثر علمادن نقل ایلرلر که شبهاتده دخی
موافقت والدین واجبدر فکیف که مباحاتده وفقها ایدرلر که بر مسلمک
اعمی نصرانی پدری اولسه آنی یدوب کلیسایه ایلتمه اما یدوب کلیسادن
اونیه کتورمک کرکدر ایکنجی معاش ومصالح دنیویلرنده معاونت ومواسات
ایتمکدر وپدر ومادری مال واسبابندن نه استرسه نی توقف فی منت
ایثار قیلمقدر اوچنجیسی بعد الموت وصیتلرین یرینه کتوروب
روحلرینه صدقات وادعیه وتلاوت قران وخیراتدن یاد ایتمکدر حتی اصدقا واحبابی

وزدرکه

امرنی تالی اولدی امر قل بیله

والدینه موتلریدن صکره رعایت ایتمک بر والدین دن معدود در وجوع
پدر و مادر بری برینه ضد اولسه حق مادر مقدمدر چونکه جسمانیت
جهتنده مادره اتصالی ارتوقدر وروحانیت جهتنده پدره اتصال
ارتوقدر زیرا تعلیم ادب و علم وارشاد وتکمیل نفس پدر طرفندن ناشیدر
پس مالی خدمت بدنیه جهتندن مادر طرفنه غالب و ذکر خیر و اطاعت کلام
وثنا خصوصنده پدر طرفنه راغب اولمق کرک و رذیلت عقوق که
فضیلت حقوق رعایتنک ضدیدر اول دخی اوچ قسم در اقسام سابقه
کبی و سایر اقارب اعمام و اخوال کبی که هر برینک مهما امکن اقسام مذکوره
ایله رعایتی لازم و صلهٔ رحم اندن عبارتدر و خلافی قطع رحم در و حضرت
رسالت پناهی یه صلی الله تعالی علیه وسلم حق جل و علا سنی نیه کوندردی
دیدکلرنده بیوردی بعثنی لکسر الاصنام وصلة الارحام و حق استاد
و معلم دخی حق پدر و مادر کبی واجب الرعایه در اسکندردن مرویدر که
حق استادم حق والدمدن ارتوقدر والدم حیات صوریٔ فانیه مه سبب
اولمشدر اما استادم حیات معنویٔ باقی یه مه سبب اولمشدر دیرایدی
و بعض حکمادن بویله نقل اولنورکه والد عالم اعلادن عالم اسفله
ایتمکه سبب اولمشدر استاد عالم اسفلدن عالم اعلایه چیقمغه
سبب اولمشدر **سؤال** اکر دیرسک چون پدر و مادر روح فرزندی
عالم اعلادن تنزلنه سبب و فسحت سرای عالم ملکوتدن تنکنای عرصهٔ
تنها دنده اسیر محنت و تعب ایتمکه علت و سبب اولدیلر پس فرزندان اوزرینه نیجه

نیجه حقلری اولور و نه جهتدن مستحق رعایت و تعظیم و تکریم اولورلر بلکه
خلافنه مستحق اولورلر نته کم بعض شعرا دیمشدر **شعر**

دانی سبب زچیست که فرزند با پدر　　منت نه دارد ارچه فراوان دهد عطا
یعنی درین جهان که محل حوادث است　　در محنت وجود تو افکنده مرا

و بعض شعرای عرب دخی دنیادن شکایت و عذرلی و فالیغندن حکایت
ایدوب دیمشلردر **قطعه**

ما لقینا من عذر دنیا نا فلا
کانت ولا کان احد ها والعطا　　قبح الله لذة لشقانا
نالها الامهات والآباء　　نحن لولا الوجود لم تألف الفقد
فایجادنا علینا بلاء

جواب اهل عرفان قتنده مخفی دکلدر که اکرچه طائر
روح انسانی بو قفس قالب ظلمانی یه تعلق ایتمزدن اول قدس جمیلرنده
جمال وصفیر زن کنکرهٔ هفت اسمان ایدی **شعر**

طائر کلشن قدسم چه دهم شرح فراق　　که درین دامکه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود　　آدم آورد درین دیر خراب آبادم

اما تقرب تام و خاص الخاص سراپرده سنده صاحب مسند مقام اولمق
قنطرهٔ تکلیف دن که میانه صحرای بدنده مبنیدر عبور ایتمه نیجه اولمز و بار امانتی
که آسمان و زمین طاقت تحملندن عاجز اولدی آدم که سالک راه
فنا و عدم در انی منزل ایلت مینجه مترکب بولمز **نظم**

آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعه کار بنام من دیوانه زدند

تا بابین روح انسانی دست سلطان حقیقتده معزز و صاحب کلاه اولمق

آستانهٔ خدمت ونشیمن مسکنتده نیجه مدت ترک خواب وخور ایتمه نیجه اولمز
پس انسان احسن تقویمده مخلوق اولدقدن صکره اسفل السافلینه که
عالم طبیعتدر مردود اولمق کرک تا اندهٔ تحمیل کوهر ایمان وتحصیل اعمال
صالحه اجر غیر ممنونه مستحق اولوب فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر رسنده عالی
ایله مشرف ومسعود اوله حضرت شیخ نجم الدین رضی مرصاد العباد کتابنده
حکایت ایدردی که بنم مرغ روحمی بوستان عالم ارواحدن قفس قالبه
ایصال ایچون بعض ملائکه آل اوزره الوب طبقات سمواتدن ایندررکن بنم
یادمده درکه بعض ملائکه یه اوغرادقده دیدیلر که بینه بر مبتلای محن واسیر غم
زمن مسکینی کورک که فسحت سرای ریاض رضواندن دور وتنکنای محنت آباد
دنیاده وندهٔ پای بند رسه غرور ایده یورلر پس فی الحال درکاه ملک
متعالدن ندا ایرشدی که خاموش اولوک ای اسرار قضا وقدرمدن
بی خبرلر وای بنی آدمله اولان نوازش ومعاملهٔ مستورمدن غافللر قال الله تعالی
انی اعلم ما لا تعلمون اول روح پر فتوح بنم طائر قدس ریاض رضوانمده
زن نیجه بیک ییل طائر وسائر اولمقدن اکا نشیمن دنیء عالم تکلیفده بر سره
ضعیفه نک سرچاه ده برکره دستی سینه صوقویو ویردوکی افضل واعلی و
اکمل واولادر چون بار امانت تکلیفی که آسمان وزمین آنی چکمکدن ضعیف
اولوب انسان که حامل لطیف وکثیف وجامع روحانیت وجسمانیت اولمغله
مجمع البحرین غیبت وعین اولمشدر اول بار امانتی حامل ومقتضای فرمانی ایله عامل
اوله فلکدن عبور ومرتبه ملکدن کذر ومرور ایلر نظم جلوهٔ

جلوهٔ کرد رخت مملکت عشق نداشت — عین آتش شد ازین غیرت ودیر آدم زد
مدعی خواست کزان شعله چراغ افروزد — برق غیرت بدرخشید وجهان برهم زد

چون ظاهر اولدی که نشأه عالم کون وفساده مرور وطبقات عوالم
عوالم سفلی یه نزولی مفضی وصعود معارج مراتبدر پس ندر که بو سعادته
سبب وداعی وسائر تحصیل وکمالاتنده مجد وساعی در پس ذمت همت
یسره حقوق یرر ودین وعقوقی فی عین عین ومحض شین در و
اداء شکری عین فرض وفرض عین در والله تعالی الموفق

در بیان آداب ترتیب وخدمت وحشم

اولا معلوم اولسون که حکماء عبید واما خدم وحشم انسانه کندو الیله
طوته جغی نسنه ئی انلر الیله طوتر وآیغی ایله وارهجق یره انک ایاغی ایله وارر
وترقب ایده جک نسنه یه انلر کوزیله نظر ایدر وعلی هذا القیاس پس انلرک
اعضا وآلاتی بونک اعضا وآلاتینه نائب مناب اولمغین کویا انلرک اعضا وآلاتی
بونک اعضا وآلاتی اولدی مقصود بو سوزدن انلرک مهم اولوب ابواب
راحت انلر سر مسدود اولدوغین بیان ایتمکدر وبو نداولمسه انسان حرکات
مختلفه وترددات متباینه وقیام وقعود ومجیء وذهاب که تحصیل حاجات
حسیه ضروریه ایچون صرف ولنور بنفسه ایلیه کرک پس تعب وکلال وفتور
وملال عارض اولوب کسب فضایل وکمالات وتحصیل درجات وسعادات ایتمکه زمان
قلمیوب اکثر بنی آدمده کوهر فضل نایاب ونائیه کمالات مفقود من کل باب اولمق
لازم اولور ومع هذا انسان اول اعمال حسیه بنفسه مباشرت ایتمکله حرمت و

وقاري قلبيوب. خادم ومخدوم ورئيس ومرؤس يكسان اولوردي بس
حق جلّ وعلا حضرتلرينك عظيم نعمتي واولو انعامي در كه ابناي جنسندن اولان
چاكر وغلام حضورلرده خادم وغيبتكده قائم مقامدر بس بو نعمتي بيلمك
كرك وآنوك شكرين قيلمق كرك وآنلري حق جلّ وعلانك ودايعي
ايدوكين ملاحظه ايدوب رفق ومجامله ايله عامل اولوب انلره قدرتلري يتديكي
قدر اعمال حامل اولمق كرك وانلره دخي اوقات استراحت تعيين ايدوب
اول زمانده خدمت ومحنتدن عفو ايدوب راحتلرين تكدير وعيشلرين
بالكليه منغص ايتمك كرك. ملاحظه ايلمك كرك كه طبيعت انسانيه خادم ومخدوم
ورئيس ومرؤس آراسنده مشترك در اكا دخي كلال وتعب عارض اولور اول دخي
استراحت ورفيه بدنه محتاجدر. بس انصاف وعدالتي الدن قومق كرك.
حكايت اولنور كه عبد الله بن طاهر كه امراي مأمون خليفه دن ايدي ايدر كه
بركون مأمون ايله خلوتنده ايدوم مستدعي غلامنه چاغردي اجابت ايتمدي جك
نيجه دفعه ندا ايلدي آخر بر غلام كلوب خشم ايله ايتدي نيجه بر يا غلام يا غلام
غلامك زمان استراحتي يوقمي غلامه حوائج ضروريه سي لازم مي عبد الله ايتدي
كرمن زعم ايتدم كه طور شو غلامك بوينين اوره دیه بر مقدار زمان سر فرو
ايليوب بعده باشين قالدروب ايتدي يا عبد الله بزم خدمتكارلريمز
ارواحمزك امينلريدر اكر بز امينلرمزي تحريف ايدرسك رعايا وزرا وحشم
امين اولمزلر. فقير ايدر كه اكرچه مأمون خليفه عفو وترك انتقام خصلتنده
معروف ومشهوردر. وجرايم عظامدن بعد القدرة تجاوز ايتمه سي كتب تواريخده

تواريخده مذكور ومسطوردر. جمله دن عمي ابن المهدي مأمون خراسانده ايكن
بغداده خلافت دعواسين ايدوب مأمون بغداده كلنجه طاقت
مقاومتي اولميوب اختفا ايدوب بالآخره مأمون اكا ظفر بولدقدن صكره
عفو سياست سلاطينده نامرخص وقتل لازم ايكن عفو ايلدي با آنكه جمله
ارباب مشاوره واصحاب دولت قتلنه اجماع ايتمشلر ايدي وعفودن
صكره نادم اسندن ايدينوب دير ايدي كه يا عمي سكا عفومدن دخي اعظم
احسانم يوقدر كه شفاعتجيلر منتني سكا تجرع ايتدرمدم. وفضل بن ربيع
كه قرنداشي محمد امينك وزيري ايدي مأمون ايله آرالرنده خلاف وشقاق
براغوب مأموني ولايت عهددن اخراج ايتدردي با آنكه بابالري هارون الرشيد
خلافتي محمد امينه بعده عبد الله مأمونه عهد ووصيت ايدوب عهدنامه كعبه
معظمه ده آصه قومش ايدي مأمون امينه ظفر بولوب قتل ايتدوكدن صكره فضل
مستتر اولدي بعده بولنوب مأمونه كتورديلر مأمون آني دخي عفو ايدوب
قتل ايلمدي ومع هذا غلام مزبوره تا بو حده صبر وتحمل مقبول اصحاب فكر و
تأمل دكلدر زيرا آداب سلطنت وآداب عبوديت مرفوع وآداب حشمت
ملوك وخوف خدام موضوع اولور. بس تأديب خدام واقامت حرمت
واحتشام لازم در ولكن از جرميه چوق عقوبت ايتميه نته كم ظلمه امرانك
عادت خبيثه سي در. وآني سياست وضبط ورياست صنورلر. بعض علمادن
نقل ايلديلر كه امراي اكراددن برينك ضيافتنه حاضر اولدم چاشني كيري
ترتيب الوان اطعمه ايدركن بر صحني اكري قويوب ايچنده كي طعام بر مقدار دوكلدي

في الحال كندويي كورمش كبي ايليوب • اول جانبه نظر ايتميوب بكا ديدي كه
افندي بو خذمتكارك نظير بو قدر • آنكيچون كندومي كورمش كبي ايلدم كه
انك بو فعلني كورمش اولسم قتل ايتمك لازم ايدي • و دلغادر اوغللري
برسني ايشتدم كه برسفرده قونمش ايكن بر خذمتكارين كورمش • كه
دامننك بر يينى بيلنه صوقمش • بره كافر آدم سفراوزره بويله مي
جست و چابك اولور ديو • في الحال قتل ايلمش • بونك امثالي تاموجه
سياستلر و بي موقع عقوبتلر ظالم بكلر و جبار اميرلردن چوق صادر
اولور • نعوذ بالله من ذلك • و على الدوام خذمتكاره درشت كوئي و بد
زبان و ترش روي اولميه • كامي جريمه سي واقع اولدقده عقوبت جائز
و نافعدر • اما على الدوام عتاب و درشت كويليك نافع دكلدر • و خذمتكار
ايله بي موجب مكالمه و محادثه ايتميه • كه مرتبهٔ ادب و حيادن چيقوب
كستاخ اولميه • و جزئي كناهنه عقوبت ايلميه • بلكه با تغافل ايدوب
كندويي نادانسته ايليه • يا خود صريح بو جرميكي عفو ايلدم بر دخي ايلميه ديه •
بر كمسنه كه كندوسي خدمت مولاسنده مقصر و كنهكار و محتاج عفو
و آمرزش پروردكار ايدوكنه معترف اوله • لابد كندو زير دستي
اولان كمسنه لرك عفو و زلاتيني ستر ايتمك لازمدر • نظم
من كان يرجو عفو من هو فوقه • فليعف عن ذنب الذي هو دونه •
هر كون مخالفت خالق رب العالمينه مبتلا • و اصناف عظائم ذنوب و
كبائر جرائمه مرتكب اولان بندهٔ ضعيفه رواميدر كه بر ايكي درم له صتون

صتون الدوغي آدمي قابيجه طرفين راست قومدك • و شمعي مقراضله كسركن
سويندردك ديولندا اوره كه دائردن بيرون • و حددن متجاوز و افزون اوله
مثنوي اي خواجه ارسلان و آغوش • فرمان ده خود مكن فراموش •
اورا تو بده درم خريدي • آخر نه بقدرت آفريدي •
بعض اصحاب روايت ايدر كه حضرت خواجهٔ مرد و سرا سيد احمد محمد
مصطفى نبي صلى الله تعالى عليه و سلم • و آدم خانه سينه دعوت ايتمشدي
بر جاريه خذمتده قصور ايدوب • بن يوزينه بر طبنجه وردم حضرت عليه الصلوة
و السلام پريشان خاطر اولوب • انك امر و فيك جا بيليه يعني بن بر آدم
سين كه سنده نادانلق وار در ديدي • پس بن نادم اولوب • يا رسول الله
لوجه الله آزاد اولسون ديدم • بيوردي كه لو لم تفعل للفحتك النار يعني
آزاد ايتميدك سني آتش دوزخ يا قدى قاوردي ايدي • و ناحق يره
شتم و قذف مملوك ايتمكدن احتراز ايده لر • و حديث شريفده وارد
اولمشدر كه بر كمسنه مملوكنه قذف ايلسه حال آنكه اول قذف ايتدوكي نسنه
آنده اولمسه • فرداي قيامتده اكا حد قذف اوررلر • و مأكول و ملابسده
تقصير ايتميوب • مزاح العلة يعني بي بهانه ايده • حديث شريفده وارد اولمشدر كه
مملوكلركوزه احسان ايلك • سز نه يركسوز اندن يدروك • و نه كير سكوز
اندن كيدرك • و بعض اصحاب ظاهر بو حديثك ظاهريله عمل ايدوب ايستديلر كه
اول نوعدن لباس و نه طعام يرسه اول قسمدن طعام لازمدر ديديلر •
اما جمهور علماء شريعت ذاهب اولديلر كه بو حديث اول زمانه كوره وارد اولمشدر
که

که جمله خلقک لباسی نوع واحد ایدی اما شمدیکی عصارده مقوم لباسلرو
فاخر قماشلر ومختلف ومتفاوت اجناس واردر کندو کیدوکی لباسدن
مملوکه کیدرمک واجب دکلدر ولکن کندو اقراننک مملوکلری نه کیررسه
بو دخی مملوکنه آنی کیدرمک کرک که اول داخی اقران وامثالی ایچنده منکسر
وشکسته اولمیه • وصیت اشترای غلام وجاریه • اهل خبرت اشیا
وتجربت امور دیمشلردر عبد ویا جاریه اشتری ایتمک استیینلر لابددر
که بر دفعه نظر ایله اکتفا ایلمیه ونظرهٔ اولی یه تهمت ایلیه وعرب نظرهٔ اولی
نظرهٔ حمقی دیو تسمیه ایدرلر خصوصا که جاریهٔ سریهٔ الموع استین شدت شهوت
وشبقه مبتلا ایسه اصلا استحساننه اعتماد ایلمیه نته کم آج کمسنه یه هر طعام
لذیذ کلور کذلک مبتلای غروبت اولان کمسنه یه هر ماده یبری کورینور بلکه
خالی النفس ومعتدل الاحوال ایکن بر ایکی دفعه زیر وبالایه محکم نظر ایدوب عیوب
خفیه سینه اطلاع قصد ایده ونخاسلر ایتدوکی تزیین ورنک وبویه فریفته
اولمیه بلکه محکم چهره سینی یودوروب نظر ایده وسوق نخاسین ومواضع کثرة
وزحام ناسده کوردوکنه قناعت ایتمیه که بایع طائفه سینک سوقلردن
طشره ده حیله لر چیداندن عمل ایلرز وهر متاع که اشترا اولنور خارجده سوقده
نظر اولنمه البته اوکلیدن ادنی وعیوبی اجلا کورینور وکثرة عرض وتقلیبدن
فارغ اولمیه اما چین تقلیبده احتراز ایده که غلام بلکه جاریه ده بچاق وخنجر مخفی
اولوب ضرر ایرشدرمیه که بیعه عرض اولنان غلام وجاریه ده غضب اوملوع
شایعدر بیع اولندوغنه راضی اولمیوب فساده اقدام ایتمک محتملدر خصوصا که بیع

بیع اولندوغی کمسنه صاحب جاه ودینی اولوب الن کمسنه اندن دون
اوله بلکه کندودن جاه ومقصده بلند اولان کمسنه نک خانه وسرایندن
چیقن غلام وجاریه یه راغب اولمیه وشول غلام وجاریه که اهل قذف
وشتم اوله وصاحبنده چوق دوکلمش اولمیه وعرب دیر که حر مملوک
اولدر که الندقدن صکره عصاکسر اولنه وشر مملوک اولدر که الندقده اکلنمیوب
عصا النه اکر دیرسک عصا النمق بر بر حال لازمدر زیرا متنبی که شاعر جهاندر
بیت لاتشتری العبد الا والعصا معه ان العبید لانجاس مناکید
جواب ویرورز که بو زنجی قوللره کوره در زیرا متنبی بو بیتی کافور اخشیدی
صاحب مصر حقنده هجو ایدیشدر کافور بر زنکی خادم ایدی بعضلر بو بیت
منهت ایچون الن قوللرده در که انده بو دیارده قزق دیرلر انلر بهر
حال عصایه محتاج لردر بعضلر ایدرلر بلکه مراد متنبی نصیحت عامدر زوبهم
قوللک فی الجمله عصایه احتیاجی تمامدر نته کم شاعر آخر دیمشدر نظم
اللوم للحر مقیم رادع والعبد لایردعه الا العصا
پس تقلیب مشاوره اهل تجربت ایتدکدن صکره استخاره ایدوب نشر آیده
وجری ومقدم غلام المیه زیرا اهل جرأت هیجان غضبی زماننده حرمت
وروح نه در فراموش ایلر واحمق غلام دخی اشتری ایتمیه زیرا احمق نفع
ایدر صنور ضرر ایدر وساعی افندی یه سینک معایبن ذکر ایدن قول و
جاریه اشتری ایتمیه ومعلول خدمتکار ردله اعور واعرج وابرص کبی
احتراز ایلمه وبر خدمتکار که ذکا وکیاستی غالب وله انوکلا احتیاط اوزره اولا که

زکاوکیاست غالب و مکر ایله بیله اولور و عقل بیر که حیای کثیرله اوله
عقل کثیر وحیای قلیلدن اولیدر **بیت** ابله ساده دل از غدار دانا به بود
بار بر خر نه اگر استر ز خر جا بکترست ؛ و هر خدمتکارک قابلیتن محدث
و تفرس ایدوب اکا مناسب خدمته تعیین اولنه عقل ولطیفی اکثر وحیاو
ادنی اوفراولنی کند و خدمتنه قویه کار و کسبده کامل و کافی و عفت و
امانتدن حظی اوفر و وافی اولنی تجارت و کالتنه و اموال حفظ و امانتنه
نصب ایده و اعمال شاقه یه قادر و کندو سعی ایله اعمال جسمانیه یه صابر اولنی
عمارت و ابنیه یه مسند و معتمد ایلیه و هیکلی قوی و جسیم و صنایع دقیقه
ایله مناسبتی عدیم اولنلری جفت و زراعت و حفر اراضی و حراثت
و آنوک امثالی عماله قوللنه و علی هذا القیاس **بیت**
بوریا باف اگرچه بافندست ، نبرندش بکارگاه حریر
و بر خدمتکاری که بر عمله نصب ایتدکدنصکره فی الحال عزل ایدوب آخر خدمته
تعیین ایلیه که علامت خفت و تهتکدر و خدمتکارلر تعیین اولنان خدمتکره
دروندلدن قصد ایتز اولورلر و مخدوم سعی ایلیه سون که خدمتکارننک
خدمتی محبت و صفای اراتنده اوله و بو حال اول وقت اولور که خدمتکار
مخدومک نعمتنده شریک و دولتندن حصه دار اولوب مخدومنک
ارتفاعی اکا دخی سبب رفعت و جاه و دولتی اکا داخی حالنه کوره جاه و
دولت اوله بو احتمالی ویرمیه که مخدومنک دولتی جدید و رفعتی مزید
اولدقده غیر خدمتکار ایدینوب بو مطرود و متروک قلور **حکایت** هشام

هشام بن عبد الملکه مژدهٔ خلافت کلدکده جمله اصحاب و ندماسی سجدهٔ
شکر ایلدیلر الا ابرشی کلبی هشام سن نیچون اصحابک کبی سجدهٔ شکر ایچون
سر فرو ایلمدک دیوجک دیدی که سن بارین مسند خلافته او تورورسن
ارکان دولت اطرافک احاطه ایدرلر بز سنی هرکون کورزکن منفعته بز دخی
کوره مز اولورز هشام ایتدی فلان منصب سنک اولسون ابرشی
درحال سجدهٔ شکر ایلدی جمله خدمتکارلرک حالی بودر کندویه دولت
مخدومندن نصیب اولمیجق مخدومک زوال دولتنی استرلر **بیت**
اذا لم یکن للمرء فی دولة امرئ ، نصیب ولا حظ تمنى زوالها
ابرشی ریا و نفاقی قویب مافی الضمیرین ادا ایتدی و کیچون هشام انی منصب
جدید ایله رعایت ایلمشدر پس خدمتکارک اعتقادی بله کرک که روز دولتده
متمتع اوله جقلر روز محنتده مقیم خدمت اولنلردر **بیت**
ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا ، من کان یألفهم فی المنزل الخشن
خدمتکارده بو اعتقاد اولمیجق خدمته عقد قلب ایتمیوب روز مفارقت
ایچون کسب ذخیره و جمع عدت ایتمکه مشغول اولور و حکما ایدرلر که اصل خدمت
اولدر که مجازاة اوله مردود اولمیه اولمز سه باری صحیحه مردود اوله مطلوبانه
اولمیه و خدمتکارک مصالح و مهماتی نشاط و رغبتله ایلیه اضطرار و کراهتله
ایلمیه که بو حال انره دخی منعکس اولمیه و خدمتکارلر دایما آسیاستدن
خایف و راهب و انعام و احسانه طالب و راغب اوله توبه ایدن کمسنه نک
توبه سین قبول ایده توبه دن صکره ینه رجوع ایدر موافق و مطابق کناهه عقوبت

ایلیه و برایکی کناهله صلاحندن مأیوس خیرتدن نا امید اولمیه و اکرنکر آر
تجارت وکثرت امتحان اتمه فساددن امتناعی ممکن جرایم وقبایحدن انقطاعی
ناممیسر ایدوکی معلوم اولسه مهمان سع ونفی طرد وابعاد اولنه که سایر
خدمتکارلرک دخی فسادنه باعث اولور • نظم

کم صالح بفساد اخر یفسد • کالنار یوضع فی الرماد فتخمد •

وخدمتکار بد خلط ردی • وماده فاسده کبیدر که غدای صالح دخی وارد
اولسه آنی دخی کندو یه دوندروب فساد ایدر • ومهما امکن بنده مشتراء
استخدام ایده که حب قلبی وعقد مولاتی خدام احراردن اکثر یا غلبه او فر
واخلاق شدتی ایله تخلق ایتمه سی ایسر اولور • وحکما دیمشلردر که خدمتکار اوچ صنفدر
اولکی حر بالطبع • ایکنجیسی بنده بالطبع • اوچنجیسی بنده بالشهوتدر • صنف
اولی اولاد وانساب کبی که ترتیب رعایت ایتمک کرک • ایکنجی معاشی ودواب کبی
استعمال ایدوب انلرکی ریاضت وتقویم ایتمک کرک • اوچنجی غلام وجاریه کبی
حاجت اولدقجه استعمال واهانت وتحقیر ایله قوللنه لر • در بیان
اخلاق اجناس وامزجه طوایف ناس بو مقامده خواجه نصیر طوائف امکنه
اخلاق غالبه وطبایعلرینه اشارت ایلدی که استخدامده معلوم اولوب که اکا کوره
عمل اولنه • و بزاکا بو فنده موضوع اولان کتابلردن وتجارب وحوادث واستماع
احوال اخبار اجناس ایله معلومز اولان فوایدی ضم ایلدک • مقدمه اولا معلوم اولسون
طوایف ناس نیجه انواع اجناسدر • وهر جنسده بعضی اخلاق اکثر ممدوح واکثر مذموم
غالبدر • ومتعدد خدمتکارلر اتخاذ ایدن کمسنه لره اجناسک خواصنی بیلمک لازم وواجبدر •

واختلاف انواع واجناس • حدیث افضل وخیر الناس صلی الله تعالی علیه
وسلم موجبنجه زره ثابت اولمشدر که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة • نظم

بنو آدم کالنبت • ونبت الارض الوان • فمنهم شجر المخلب •
والکافور والبان • ومنهم شجر یرشح • طول الدهر قطران •

واختلاف خصایص اجناسک سبب جوقدر • بر سببی اولدر که جد عالیلرنده
بو خلق اولوب انسالی واعقابنه سرایت وموروث اوله • ایکنجی سبب وطنلری اولان
بلادک ارض وهوا ومیاهی وسایر عوارضی اقتضا ایده • اوچنجی سبب اولدر که بعضنده
اول خلق اولمغله بوندن تعلم وسرقه طبیعت طریقی ایله تخلق ایتمش اوله • عرب
طایفه عرب اکثر عقلا قتنده افضل اجناس بنی آدمدر • اکثر عقلا دیدک
زیرا بر طایفه عجمی عربه تفضیل ایدرلر • انلره شعوبیه دیرلر • عرب نطق وفصاحت و
شعر وبلاغتده فائق لردر • وبوکا دلیل بریه ده کزوب عمرنده بلاد کورمین اجلاف
اعراب بلکه عورتلری اشعار وقصاید سویلمشلردر که فضلا وعلما نیجه شرحلر
یازمشلردر • وهرکز وزن ونحونده وقافیه اعرابنده بر غلط ایتمشلردر • وکرم و
احسان وضیافت مهمانلره ورعایت عهد واتمام ایتمکده وشجاعتده فریدوستیده بی
نظیرلردر • اما جفای طبع وقوه شهوتله موسوملردر • تحقیق شراء الرقیق کتابنده
ایدر عرب جنسنک قیمتلری افضل اقوام ونفسلری واخلاقی اکرم وطبعلری
ارق • ووفالری اکثر • وخلقلری اظهر • ولسانلری افصح • وجهره لری اصبح • وبعض علما
دیمشلردر که کرم وجودی عربدن • وحلم ورأی رومدن وفارسدن و
شجاعت وصبری ترکدن وفرنکدن شقاقی کوریج وارمندن طلب ایدوب کرک

وعربك برخلقي دخي ظلم وضيمه تحمل ايتمزلر برّيه لرنده جوع وعطش ايله كچينورلر
بلاد شام وعراقه كلوب سلطان رعايايي اولوب حضور ايتمكي اختيار ايتمزلر
وعربك خواصي چوق در ولكن استرقاقلري جايز دكلدر انلردن قول وجاريه
اولمز قصيده فراسته عرب طايفه سيني بو وجهله وصف ايلمشدر نظم
خير البرايا والانام العرب كذلك قال العالم المجرب طابوا فروعا زكوا اصولا
لانهم لم يلدوا ويجهلوا وفيهم النوة والحمية والشيمة الطاهرة الزكية
كرامة القدر وبذل الجود والطعن بالمثقف الاملود وفيهم الخداع والعداوة
والشد والازما والقساوة رعاية الجار وحق الضيف موجودة فيهم وضرب السيف
امينهم ليس له مماثل كانه الحوون ماله معادل عجم اكرچه عجم لغتده
ما عداي عربه اطلاق اولنور ولكن عرف عامه فارس اهلي در كه انلره ايران
وولايتلرينه ايران زمين ديرلر وايران زمين فرات ارماغندن جيحون ارماغنك
كه آب اموي دخي ديرلر ارا سنده ولايتلردر ومشهور ولايتلري آذربايجان
وعراق عجم وپارس وكرمان وخراساندر وعجم خلقي الواني بياض وحمرت
امیزدر وبدنلري فربهلكه مايل وصورتلري صافي وعقل لطيف وتمتلري شريف
وعلوم ومعارف وصنايع لطايفده سرامد نوع بشر ديرلر وبو حديث شريف
انلرك شرفنه دليل تعزمي كم بيوردي لوكان الايمان معلقا بالثريا لناله رجال
من ابناء فارس خصوصا اهل خراسان انلره آسمان منزه كالدهتانان اولمق مثل
خراساني اولمشدر وجميع علوم ومعارفده جمله عالمه تفوق ايتمشلردر
امام شمس الدين جزري بعض رسالهلرنده ذكر ايدر كه علم وحديثك مكان وزمان

وزمان جهتندن كمال علو وارتفاعي واردر ومكان جهتندن خراسانده زمان
جهتندن هجرتك ايكي يوزي حدودنده نهايت بولمشدر تحقيق شرح الزنجي
كتابنده ايدر فارس اهلنك صورتلري جميل مرضلري قليل خلقلري كريم و
عقلسزلكه عديمدر زيرا كيفيتلري معتدلدر ليكن اهل سكون وراحت ولزوم رياست
عقل وعلم وفضل اهليدر لكن حيله وخدعه وبخل وامساكدن خالي دكلدر
خصوصا اهل مرو وقصيدهٔ فراست صاحبي اهل فارس حقنده بويله ديمشدر كه نظم

والفارسون لهم مكارم ... يعرفهم من لهم بلايم
لهم جلال ولهم رياسة ... وفيهم السداد والكياسة
وعندهم بخل وفيهم كبر ... وعزة ومنعة وفخر
وعندهم رأي وفيهم علم ... وصنعة وحكمة وفهم

اهل روم وفاء وامانت وسعي وكفايتله مرسوملردر اما بخل وخست و
لؤم ودنائتله ملوملردر اهل رومك اشكالي بياض وشقره طاعتده موافقتلري
ممدوح وعقل وكياستلري مقبول وجاريهلري غريب ودلربغه مناسب وامساك
وبخللري ضبطه موافقدر وعلماء متغزل ديركه ❁ قطعه

لي من بني الاصفر ريم رمى ... قلبي بسهم الجور القاصب
سهم من اللحظ رمتني بها ... عن كتب قوس من الحاجب
كانما معلقة في الحشا ... سيف علي بن ابي طالب

قصيدهٔ فراست صاحبي اهل روم حقنده بويله ديمشدر كه نظم
والروم فيهم ادب وظرف ... وعلمه ونغمه ولطف

وفیهم العقول والالباب وفیهم الآراء والصواب وفیهم الفوارس الشجاعة
والعلم والحکمة والقناعة وفیهم البخل وذل النفس وفیهم العلم وصدق
الحدس لکل شیء یصلح الغلام منهم الرشد والشرف التام ترک بنی عجت
وجودت حرمت وحسن شکل ایله مشهور اما غدر وقساوت قلب ایله ستنعلکم
مذکورلردر تحقیق شراء الرقیق کتابنده ایدر ترک اهل فارسه استقامت امزجه
مساوی قوت اجسام وصبر شده ایتمکده غالبلردر نذلری حسن بیاض ونر
ملکی جامع وجهره لری یومرولیغه مائل وچشملری تنک خوبلری خوبلقده
آیت زشتلری زشتلکده غایتدر خلقلرنده غدر وفی وفا ایلوم و
قساوت وقلت رحمت ظاهردر ذات آتی بیلمکدن جکرلری غلیظ اولمالرز
حکمت وریاضتدن عاجز ولطائف صنایعده قاصرلردر اما جنک وحربده
صابرلردر خاتونلرنده ظرافت ولطافت اخلاق اولمز اما هر بری کنز اولاد ومعدن
نسلدر ترک طائفه سینک قذری یعنی طبخه سی هما معده سی در
ونه طعاملری اولسه انده طبخ ایلدلر فقیر ایدرین اتراک خصوص صا مغل
چهره لری مدور وبورنلری یصی وکوزلری تنک اولورلر نته کم
جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم وصفلرنده وآخر زمانده خروج
ایدوب اهل اسلامه غلبه وقتل ایده جکلرینی بیان معجز نظام ایله بیورمشدر اذا کان
آخر الزمان جاء بنو قنطورا عراض الوجوه صغار الاعین فطس الانوف کان
وجوههم المجان المطرقة بنو قنطورا ترکدر قنطورا بر خاتون ایدی
بعضلر ایدر قنطورا حضرت ابراهیمک علیه الصلوة والسلام جاریه سی ایدی

ایدی ترک انوک نسلیدر یعنی آخر زمانده اولیجق قنطورا اوغللری کلورلر
یوزلری دکرمی وکوزلری کوجک وبورنلری یصی یوزلری کویا کون چکلمش
قلقانه بکزر اصل ملاحم ایدر بونلر مغل طائفه سی ایدی اولاد طاغیه عظیملری
جنکیز خان ایله سبع عشر وستمائه ده محمد خوارزمشاه اوزرینه خروج ایدوب
ماوراء النهر وخراسان ولایتلرین قتل عام وتخریب تام ایله اول کونه که اول
اول ایکی ولایت بهشت انداملر نسلدن وتام قالمدی اهل وقوف دیرلر که
بیک ییل مجرای عادت اوزره توالد وتناسل واقع اولوب هیچ ضرر
وآفت یتشمسه خراسان وماوراء النهر اول عمارت ولطافته که جنکیز خروج
اول ایدی آنوک اوزرینه کلمک ممکن دکلدر وابن الاثیر ایدر طوفان
نوحدن صکره عموم روی زمینده اولان وقایعه واقعه جنکیز
واقعه سینه مانند قتل وتخریب اصلا واقع اولمش دکلدر بعده اوغلی
اوغلی هلاکو اسنه وخمسین وستمائه ده بغداد شهرینه کلوب معتصم
خلیفه عباسی واولاد وارکان دولتین قتل وبغدادی بر قولده یدی کون
بر قولده قرق کون قتل عام وتخریب مساجد واحراق کتب ومصاحف
ایلدی ومعدود اولان مقتول اون بیش کره یوز بیکدن زیاده ایدی وصغر
چشم بخلدن کنایت ولعین انلر حقنده بعض شعرای عرب دیمشلردر قطعه

سل الله ربک من فضله | اذا عرضت حاجة معلقة
ولا تسأل الترک فی حاجة | فاعینهم اعین ضیقة

وخواجه حافظ اشارت ایدر بو بیتده که بیت

جندان

مستعصم بالله

بنك چشمی ان ترك لشكر نازم که حمله بر من دریش یك قبا آورد
وصاحب قصیدهٔ فراست ترك حقنده بویله دیمش که. نظم
والترك فهم قسوة وغلظة وجرأة ما ان لدیها رحمة لا یعرفون العفو والوفا
ولا یرون الجود والسخا وفیهم اللبوث یوم الحرب وفیهم كل ملیح غدب
لهم قدود ولهم حسن والوجنات الحمر والشعود وفیهم نجابة الاولاد
لكن عوام من حكمة السداد. اكراد بر طایفه در معلوم شجاعت وفروسیتله
موسوملردر اما لصوصیت وقطع طریق اكثرینه لازم ورفیقدر. وسوق
سرآ ارقیق صاحبی ایدر اگر اكراد ده خشونت وقوت وشجاعت
وشدة فقر وخشونت عیشه صبر وقلت وفا وجبن وغدر. واكرادك
غلامی اعمال شاقه امتحاندن غیری یه صالح اولمز. وصاحب قصیدهٔ
فراست اكراد حقنده ایدر كه. نظم والشر كل الشر فی الاكراد
بعدهم من منهج السداد وفیهم للحرب والقتال جلادة والطعن بالعوالی
لكن جمیل الخلق والصباحة لیست لهم كلا ولا السماحة. فقیر ایدرین بو
طوایفك اكثری بو زمانده رقیق اولمز بو دیار واعصارده بنده وخدمتكار
اولان طوایف بشناق وماجار وارناود وروس وفرنك وگرج
وچركس وانلره قریب مكریل وآبازه وبونلرك طبایعی مشهور وخلق
اراسنده. بشناق حلم ووقار ودرایت وعقل صحیح ووفا وامانتله
موصوف وغلام وجاریه سی حسن شكل وخدمت ایله معروفدر.
فقیر نظم ایتمشدم. بیت سألنا جنس ذاك الاعجمی الغزال بشناق و

وبسنا فاعرض وجهه عنا وقال مغاضبا بشناق وماجار. عاقل لبیب وجمیع
صنایعه قابل وارباب اولورلر. اما خبث وفساد وغارتده وقتل وجرح
ایباقت ایتمكه مائللردر انلرك صاحبلری استخدامده احتیاطله عامل اولمق
گرك اكثرینك اشكالی حسن والوانی بیاض در فقیر نظم ایتمشدم. نظم
غلام اعجمی قد خرمنا القلب انی باجر سألنا جنسه عنه فقال مغاضبا ماجر
ارناود حسن شكل وسلامت عقل وقابلیت صنایع وادراك دقایقله
متصفلردر ولكن كبر وعناد وطغیان وفساددن خالی كلملردر. كندولر
زعم ایدرلر كه اصل جنسلری عرب وله جبلة بن الایهم غسانی كه ملوك
شامدن ایدی. وتنصر ایدوب قیصر وهرقلك امراسندندر رایات
نور اسلام مشارق ولایت شامه لامع وبیجوق مسلمان اولوب مدینه یه حضرت
عمره ملاقات ایچون روانه اولوب مدینهٔ منوره یه تمام زینتله داخل اولیجق
روایت ایدرلر كه مدینه ده بر بكر ونیب قلمدی الا تفرجه چقدیلر حضرت عمر
حجه عازم ایدی بیله چقوب بیت حرامی طواف ایدركن بر كمسنه ازاری
اوجین بصوب ازاری چوزلدی دونوب اول شخصه بر طبنجه وروب
بورنی شكست اتدی حضرت عمره شكایت ایدیجك جبله یه چقروب خصمكی
ارضا ایله یا قصاصه راضی اول دیو بیوردیجك رضی الله عنه بن ملكیم اول سوقه یعنی
رعیت در قصاص نیجه اولور حضرت عمر بیوردی كه حكم كتاب الله بودر جبله
ایتدی بن ظن ایدردم كه اسلامه كلمكله عزتم زیاده اوله حضرت عمر
بیوردی كه عزت اسلام زیاده در ولكن حكم كتاب الله بودر مخالفت

ممکن دکلدر. جبله ایتدی ایدی بوکون مهلت ویرک یارین فصل ایلک
ایله ایلدیلر. صباح کوردیلر. جبله قوندوغی زمین وذباتلاغ اولمش. بر فرقه
وآفریده قالمش اورادن. جبله قیصر رومه کلوب تنصر ایلدی قیصر قتی شاد اولوب
آنی استنبوله کتوروب رعایتلر ایلر ایدی. اما جبله نادم اولوب العیاذ بالله بو شعری انشاد
ایدردی **قطعه** تنصرت الاشراف من اجل لطمة　　وما کان فیها لو صبرت لها ضرر
وادرکنی فیها لجاج حمیة　　فبعت لها العین الصحیحة بالعور
فیالیت امی لم تلدنی ولیتنی　　صبرت علی القول الذی قال لی عمر
حالا آرناود علماسی دیرلر قیصر دیار رمزی جبله یه اقطاع ویروب جبله عساکری ایله
اول دیارده اقامت طول زمان ومجاورت کفار ایله لسانلری تغیر اولوب
آرناود ایله مسمی اولدیلر. والله تعالی اعلم والعلم عند الله **روس** روس طائفه سی
حسن شکل وبیاض لون نعومت وقابلیت صنایع ولطافت خدمت
واطاعت سید وقلت عبادتله موصوفلردر. اما قلت صلاح وکثرة
اباق وارتدادله معروفلردر. قدیمدن جوبانلیق ایله مشهورلر ایدی حتی
بر تاتار نیجه روسی اسیر ایدرلر ایدی. اما شمدی عکسی اولدی. وتاتار
ولایتنک اکثر روس لعین اخذ ایلدی. حاجی طرخان ودشت برکت خانلرینی ولایتلرینی
کلیا اخذ ونهب ایلدیلر والله غالب علی امره **فرنج** فرنج طائفه سی لطافت حسن شکل
وظرافت ودقایق وخدمته عارفلردر. صنایع جزئیه ده کمالاتلری کلی در ولکن
دکمه ده مسلمان اولمزلر نیجه بیل اسلامده عزت ورفعت بولوب عبادت
وطاعت ایدنلردن فرصت بولدقده. ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا

شیئا مضمونیننه مظهر اولمشلردر **کرج** کرج طائفه سی عقل وکفایت وسعی و
درایتدن خالی دکللردر. **چرکس** اکثری حسن شکل وصحت بدن ووقار وخشمت
ودیانت وامانتله موصوفلردر. اما ساده لک وبلاهت ونقصان
تدبیر وعجب ونخوتدن خالی دکللردر. حتی مصر تختنده ثمانین وسبعمائه ده سلطنت
برقوق چرکسی یه تیشوب تا سنه اثنین وعشرین وتسعمائه ده سلطنت
مصر وشام چراکسه یه منحصر دکل ایدی قوللردن قوله انتقال ایدردی وکمال بلاهت
وعجب ونخوتلرندن ظن ایدرلر ایدی که دولت رفیع الارکان منیع البنیان آل عثمان
ایله ابقاهم الله تعالی الی یوم المیزان معادل ومساوی وقدرت وقوتده اول
عالی درکاهه مقاوم ومقاوی اوله لر. زیرا سلطان بایزید خان ابن محمد
خان انار الله تعالی برهانه ونقل یوم الحشر میزانه حضرتلری ایله سلطان
قایتبای بیننده منازعه واقع اولدقده کمال حلم وشفقتندن انتزاع ملکلرین
قصد ایدوب بنفسه نهضت ایتمیوب بعض امرا ارسال ایدرلر ایدی. اتفاق کسر وقوع
اولمغین بیسرلی سامانلری باد نخوتله بر اولمشدی چون تخت سلطنت
قدیم قدم مبارک صاحب زمان فاتح ممالک ایران وتوران افتخار سلاطین
آل عثمان سلطان سلیم شاه خانله روح الله تعالی روحه فی غرف الجنان
مشرف اولدی **بیت** ولولا الحبون الحلم عجزا　　لما عدم المسیئون احتمالی
مقتضاسنجه ایتدکلری جسارت وکستاخلیغه تحمل بیورمیوب رفع تمرد
ورفع مفترتلری ایچون بلاد عرب وشام وحلب جانبنه لشکر چکدی اول زمانده
سلطانلری اولان قنصوغوری چرکسلرک اعقلی ورأی وتدبیرده اکملی ایدی.

دیرلر که رأی خداوندکار حضرتلرینه اطاعت و انعام شریفندن نه صادر اولورسه
آکا قناعت ایتمک ایدی بقیهٔ چراکسه نقصان و غلبهٔ جهل و افراط نخوت
عجبلری سببی ایله مرحوم غوری یه اطاله لر ایدوب سن عثمانلودن قورقر
مصرده اوتور بز سرحده وارلم آنوک حقندن کلهلم دیرلر ایدی بالآخره
مرحوم غوری دخی خواه ناخواه حلب جانبنه کلوب مرج دابقده اثنین
وعشرین وتسعمائه رجبنک اواخرنده محاربه ایدوب فی الحال چراکسه منهزم
اولوب سلطان غوری و نائب شام سیبای که اشجع و اعظم امراسندن
ایدی مقتول اولوب بقیة السیف میدان کارزاردن فرار ایدوب منکوب
و مسلوب مصره دوشوب طومان بای نام چرکسی که امیر کبیر ایدی سلطان ایلدیلر
اشتدم که حضرت خداوندکار شامدن تکرار رقعه ارسال ایلمش که مقر و موطنکوزه
عسکر ایلتوب بالکلیه رفع و استیصال ایتمکوزه راغب دکلین اکر حماقات
ماضیه کوزدن توبه و انابت و خطبه و سکه نام فرخنده فرجاممه ایتمکه اجابت
ایدرسکوز جان و مالکوز امین و مملکتکوزده سالمین اولک والا
عسکر ظفر رهبر ایله ایرشدم و قتکوزه حاضر اولوک چون قلت عقل
وکثرة جهللری قابل علاج دکل ایدی اصروا واستکبروا استکبارا مضمونی
اوزره رفع رایهٔ عناد و ترک سلوک طریق انقیاد ایلدیلر لاجرم بنفسه
سنه ثلث وعشرین وتسعمائه ذی القعده سنده شامدن نهضت
بیوروب غزه ده و مصرده نیجه دفعه محاربه واقع اولدی اما عصفور ایله
شاهین و روباه ایله شیر عرین برابر میدر آخر الامر جملهسی عرصهٔ

عرصهٔ بوار و غرقهٔ دریای هلاک اولوب دولتلری مصداق کأن
لم یکن شیئا مذکورا اولدی وکان امر الله قدرا مقدورا مکیل دابرا
آنلر دخی چرکس قریبدر وطن جهتندن و اخلاق جهتندن سیاه
رنک قسمندن بریسی هندیلر هند بر ولایتدرکه جنوب و مشرق و
لایتنده و خلقی اکثرا اسمر اولورلر اما بعضنده بوی جمال دخی واردر
میر خسرو دهلوی بعض تغزلاتنده ایدرکه ۞ بیت
هندوی مرا کاکل ترکانه به بینید ۔ زو سمه من چون بت بتخانه به بپسنید
سوق الرقیق صاحبی ایدر اهل هندک قدلری موزون و رنکلری اسمر
و طیب نکهت و حسن و نعومت بدن و عقل و سداددن و حکمت و
صناعت و وفاء عهد و مودتدن بهره مندلردر اما قتلدن مبالات
ایتمیوب جرائم عظایمه اقدام ایلرلر صالحلری ایو صالح و صالحلری
غایت صالح اولور امراض نزلویه چوق عارض اولور قصیدهٔ
فراست صاحبی هندیلر حقنده بویله دیمش نظم
والهند فیهم عفة وفسق ۔ وقسوة وباطل وحق ۔ لهم شعور لهم قدود
وهم اهیل وهم عبید ۔ انتهی بو زمانده هندودن طواشیلر
استعمال ایدرلر ولکن سوء خلق و کثرة فسادلری سببی ایله مذموم در
زنکیلر قلیل العقل والادب کثیر اللهو والطرب وانلردن عقل سلیم
و خلق حسن اعجب عجبدر کثرة طربلری سبب قلت عقللری در
و بعض بلاد حاره ده اغر خدمتلردن غیری نسنه یه صالح دکللردر

ناحیه سنده بالاک

قصیدهٔ فراسته ایدر. نظم وفي الزنوج غلظ الطبائع
وفیهم میل الی الجماع * طائفه سی انردن اصلح در خلقلری ملایم در
لکن جسملری ضعیف وحقیر وعمرلری قلیل وقصیر اولور باقی اجناس
دخی اطوار واحوالندن تفرس وتحدث ایلیوب استعمال ایلیه لر
وکاه اولور که دنی جنسدن فرد مقبول اتفاق واقع اولور انوک کبی
کسنک ایولکی معلوم اولیجق جنسی کم اولمق ضرر ایتمز عکسی دخی بویله در
ایو جنسدن دنی ونامعتبر حاصل اولور الله تعالی اعلم بحقیقة الحال بو بابده

باب سادس ایکی فصل ایراد اولنور تدبیر مدن وضبط ممالک
وقواعد شاهی ونوامیس الهی بیاننده در فصل اول انسانک
تمدنه احتیاجی وبونک شرفی بیاننده در اگرچه مقدمه ده
بز بو مقصودی ایراد ایتمش ایدوک اما بو مقامده خواجه نصیر وفاضل
دوانی یه اقتدا اوب سابقدن زیاده زیاده تفصیل ایلدک اولا معلوم
اولسونکه موجودات ممکنه ایکی قسمدر برسی اولدر اولدرکه کمالاتی وجودینه مقارن اولور
جمله سی بالفعل حاصل اوله اجرام سماویه کبی ایکنجی کمالاتی وجودندن متأخر تکمله
حاصل اوله اجسام مرکبات عنصریه کبی وبو قسمه حرکت گرک که انوکله قوتدن فعله ونقصاندن حاصل ص
کماله چیقه بو حرکت اسباب معاونتی ایله اولمینجه اولمز واسباب دخی یا صور در
مادهٔ نطفه یه عارض اولان صور علقه ومضغه وصورت جنین کبی متعاقب
مبداء فیاضدن فیض اولوب اخر صورت انسانیه یه مؤدی اولور وصورتیه
حکما اصطلاحاتنده کمالات ومکملات دخی دیرلر یا معداتدر که ماده یه متعاقب

بری کلوب بیننه گیدوب بری دخی کلوب اخر ماده یه کمالی اولان صورتک
حصولنه مفضی اولورلر غذالر کبی که بدن انسانه متعاقب ومنضم اولوب نشو و
نما سنده کمال ممکنه مفضی اولورلر ومعاونت دخی مطلقا اوچ قسم اوزرینه اولورلر
اولکیسی معاونت بالماده در یعنی معین اولان شیء معاونت ایتدوکی شیدن
جزء اولمغله معاونت ایلیه غذانک حیواناته معاونتی کبی ایکنجی معاونت بالاله در
یعنی معاون معاونت ایتدوکی کسنه نک التی اوله حیوان تناول غذا ایتدوکدن
صکره ایچدوکی صو کبی زیرا صونک حیوانه نفعی بودر که غذایی ترقیق ایدوب
منافذ ضیقه یه گیرمکه مستعد ایلر اوچنجی معاونت بالخدمتدر معاونت
بالخدمت اولدرکه معینک فعلی معاونت ایتدوکی کسنه یه نافع اوله خدمتکار رک
فعلی کبی کسیدنه نافع وانوک غرضنی محصل در ومعاونت بالخدمت دخی ایکی
نوعدر برسی خدمت بالذات در که معین فعلنی معاونت ایتدوکی کشینک
غرضنی تحصیل ایچون ایلیه مملوکک مالکنه ایتدوکی خدمتی کبی که ذکر ایتدوک
ایکنجیسی خدمت بالعرض در که معین فعلنی غرض اخر ایچون ایلیه ولکن بو فعل معاونت
واقع اولان کسنه یه دخی نافع اوله چوبانک رمه یه گوزشفنده ایلدوکی خدمت
کبی که اصل غرضی صاحب رمه یه خدمت وانک رضاسینی تحصیل در ولکن
انک مرادی اولدوغی ایچون خدمت ایلر معاونت وخدمتی صاحب رمه یه بالذات
ونفس رمه یه بالعرض اولور وحکیم فاضل معلم ثانی ابو نصر فارابی قسم اوله
مثالی افعیدن گتورمش مثلا افعی لسع ایدوب حیوانانی اهلاک ایدوب
ترکیبلرینی باطل ایتمکله عناصره بالذات خدمت ومعاونت اولور که حیوان

مسوعك تركيبی باطل اولمغله متفرق اولوب اجزاسی عناصره ملحق اولور
امّا نفس حيوانانه خدمت و معاونتی يوقدر بلكه آنلره ضرری واردر معاونت قنده
قالدی وقسم ثانی یه سباع بهايمی افتراس و اهلاك ایتمكی مثال ایتمش زيرا
سباعك اهلاك حيوان ایتمه سندن عناصره نفع اولور زيرا اجزاسی
متفرق اولور هر عنصر كه حيوانده بالقسر كلوب مجتمع اولمشدی حيز اصليسنه
واصل اولوب ولكن سباع افتراس حيوانی كندو نفعی ایچون ایدر كه
لحوم و دماسندن تغذی ایدر بخلاف افاعی لسع ایتدوكی حيوانلر منتفع اولمز
پس افاعی نك عناصره خدمتی بالعرض اولمیوب بالذات اولور سباعك
بالذات اولمیوب بالعرض اولور بو درخواجه نصير و فاضل دوانی حكيم كامل
ابونصر فارابيدن نقل ایتدوكلری كه كمال ايضاح ايله تقرير ايلدك اما مخفی
اولميه كه افاعی حيواناتی كندويه مضرت توهم ایدوب لسع ايلر پس انلر دخی
كندو ايچون ایتمش اولور غايتی جلب شهوت اجل ايچون ايتميوب دفع ضرر
اجليچون كه اثر قوت غضبيه در ايلمش اولور پس خدمتی كندويه بالذات
عناصره بالعرض بو مقدمه تمهيد اولندقدن صكره معلوم اولسون كه عناصر
و معادن اولور بو مقدمه تمهيد اولندقدن صكره معلوم اولسون كه عناصر
و معادن و نباتات و حيوانات انسانه اوچ طريقله خدمت ايلرلر اعنی خدمت
بطريق المادة و خدمت بطريق الآلة و خدمت بطريق المعاونة اما انسان اكثر
خدمت ايلمز الا اوچنجی طريق ايله كه خدمت بطريق المعاونة در زيرا انسان
انلردن اشرف در اشرف اخسه خدمت ايلمز بلكه عكس اولور اما بطريق المادة

المادة خدمت ايتدكلری زيرا انسان بحسب الظاهر بدن و روحدن مركبدر
و بدن غذايه محتاج در پس مركبات بالذات عناصر مركبات ضمننده انسانه
غذا اولور غذا خود كلور مغتذی يه دن جزء بالفعل اولور نته كم مقدمه كتابده
بيلدرمشدك پس مركبات و عناصر بطريق المادة خدمت ايتدكلری ظاهر اولدی
اما بطريق الآلة خدمت ايتدوكی دخی ظاهردر مثلا تراب انسانه مسكن اولور و
انوكله كل و آجر و لبينه ایدوب جدار مساكن و هوا خود تنفسده لازم اولور زيرا
هوای جديد كلمزسه روح حيوانی كه حرارت غريزيه نك بخاری در فی الحال محترق
اولوب باطل اولور اما اول هوا روح حرارتندن حرارت كسب ایدوب تعفن طوتر
اگر اخراج اولمزسه ينه بدنی و روحی متعفن ایدر اول سببدن ادخالی راحت
اولدوغی گبی اخراجی دخی راحت اعلور شيخ سعدی در هر نفسی دو نعمت
موجودست ديدوكی بودر و صونك آلت اولدوغی خود ديدك كه غذايه
بدرقه اولوب اوكنه دوشوب اينی منافذ ضيقه يه ادخال ایدر بدنك جمله سنك
تغذيه ايتمه سنه سبب اولور و آتشك اولدوغی طبخ غذا ايتمكده ظاهردر و مركبات دخی بعضی
غذا و بعضی دوا اولوب خدمت ايلر و بعضی دخی مسخر اولوب مهماتنده آت و قاطر گبی
ركوبنده خدمت ايلر و بقر كه حراثت و زراعتده خدمت ايلر و كلب گبی صيد و حراستده
خدمت ايلر نته كم تنزيل آسمانيده بو خدمتلره اشارت بيورلمشدر كه وسخر لكم
الفلك لتجری فی البحر والانهار وسخر لكم الليل والنهار بلكه انسانه اجرام سماويه
دخی خدمت ايلر اما انلرك خدمتی بطريق المعاونه در بطريق المادة والآلة دكلدر
انلرك خدمتنه دخی قرآن عظيمده اشارت اولنمشدر و بيت مشهورده دخی اشارت

اولمشدر که. نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری . زیرا شمس و قمر حرکاتیله لیل و نهار
اولوب لیل نوم و قرار و سکونه مناسبدر. زیرا اضواء و انوار نوم غرق
اولمغه مانعدر. اول سببدندر که نوم جوهر روحک باطن بدنه توجه ایتمکله
ظاهر بدندن ارواحک فی الجمله غایب اولمغله اعصاب و قوی یه استرحاله و تعطل
کلمکدر. حواس و قوی اعصاب و اعضا استراحت اولمغیچون. پس انوار و اضواء
چوق اولیجق ارواح ایچرویه متوجه اولمز. زیرا ارواح دخی نور عالمندندر
جنسنی کوزیجک. بیت لمنشیه رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة
شمع رخسار وکه میل ایتدوکی استری دلیل . چونکه روشندر الجنس الی الجنس یمیل
مقتضاسنجه اول انواری قویوب ظلمتخانه بدنه توجه ایدهمز. و روح انسانی
انوار عالم شهادته فی الجمله عالمندن اولدوغیچون میل ایتدوکی ضعیفدر
دخی ظاهردر که بر شعله کورسه اول جانبه متوجه اولورلر. پس نومه ظلمت
معین ایدوککی ملیتی ظاهر اولدی. انتهی خود ظاهردر. آدمی کوندزین نوم
استسه یا مظلم یره کیدر یا الیله کوزلرین پیتر. اندن اطبا آنکیچون نوم
نهار مضردر که نوم غرق اولمز دیدیلر. پس حق جل و علانک وجعل اللیل و
النهار معاشا. وجعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا بیوردوغی
بودر. و دخی حرکات شمس ایله فصول اربعه متمیز اولوب انسانک قوتنی بعض
فصولده زرع بعضنده سقی و بعضنده حصاد و دیاس ایلر. و حرکات قمر ایله
شهور و حرکات شمس ایله ایام متمیز اولوب موسم عبادات و اوقات طاعات

طاعات معلوم اولور. قل هی مواقیت للناس والحج بیوردوغی کبی. و آجال
بیوع و اجارات دخی انلر ایله معلوم اولور. لتعلموا عدد السنین والحساب
بیوردوغی کبی. والحاصل خدمت معاونت افلاک و سموات ظاهردر. اما
ثمان بالعوض میدر یوخسه بالقصد انسانه خدمت ایتمکیچون خلق اولنمشلردر
حکما که ملائکه انساندن افضلدر دیو ذاهب اولمشلردر. اوتلکی مذهبنه ذاهب
اولورلر و دیرلر افلاکک حرکاتی سفلیات احوالی منتظم اولمغیچون دکلدر زیرا
فلکیات عنصریاتدن افضلدر. افضل احسنه بالذات خدمت ایلمز. بلکه افلاکک حرکاتی
عشق و محبتدن ناشیدر. جمال لایزال مبدء متعاله عاشقلردر. و حرکات دوریه ایتمکله
اوضاع ممکنهسی قوتدن فعله حقیقله استکمال. و مبدء اول جل ذکره حضرتنه که کامل
من جمیع الوجوهدر. و مبادی عالیهیه که عقوللردر و جمیع کمالاتلری بالفعل حاصل و جملهسی
غایت مراتب کمال ممکنهلرینه واصلدر تشبه ایدرلر. و مبدء اوله و مبادی عالیهدن بو
تشبه سببیله انلره انوار و کمالات و ابتهاج و سعادات فایض اولور. نه بو کمال و
سعاداته حد و نهایت. و نه فلکیاتک حرکات دوریهلری ایله بو کمالات و سعاداتک
قبضنه استعداد حاصل ایتمهلرینه پایان و غایت واردر. و بو حرکات دوریهدن
سفلیات احوالنه دخی انتظام حاصل اولور. ذلک تقدیر العزیز العلیم. اما فلکیات
آنی قصد ایتمزلر. بلکه جانب علویاته استغراقلرندن طرف سفلیاته اصلا التفات
دخی ایتمزلر. بو قنده که محضا سفلیات ایچون حرکت ایدهلر و مقصود و مرادلری
سفلیاتک انتظامی اوله. حاشاهم عن ذلک. اما اکثر متشرعلر که انسانی افضل مخلوقاتدر
دیو ذاهب اولورلر دیرلر که فلکیات انتظام امر بنی آدم و اول عالم بو عالم اصلا

جیحون

مخلوقدر نتکم حدیث لولاک لولاک لما خلقت الافلاک دلالت ایدر
و دیرلرکه توراتده وارد اولدی که یا بنی آدم خلقتک لاجلی وخلقت الاشیاء
لاجلک و ملائکه نک انسانه سجده ایتدکلرینک سری بو مقامده
تأمل ایدن لبیبه منکشف اولور اما مرکبات عنصریه نک جمیع انواعی انسانه
خدمت ایتدکلرنده کمسنه نزاع ایلمز حتی حیوانات راکع شکلنده و حشرات
و نباتات و معادن ساجد هیئتنده و اشجار خدمتده قایم صورتنده
خلق اولندی وغی بوکا اشارتدر که ملائکه سماوانک ابتدای عالمدن انتهایه دک
بعضی ساجد بعضی راکع بعضی قایم اولدوغی کبی بونلرده ابتدای خلقتلرندن
انتهاسنه وارنجه انلره نمونه اولوب مولای حقیقیلرینه انسانه خدمت ایتمکله
عبادت ایلرلر نتکم بیوردی که هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا نظم

سرو در باغ بیک پای ستاده چکند   در رکاب تو رود کر بودش پای دکر

اما افراد انسان بری برینه معاونت خدمت طریقی اوزره خدمت ایلر
اما معاونت ماده طریقی ایله معاونت آلة طریقی ایله خدمت ایلمز زیرا
انسان جوهر مجرددر جسم و جسمانی دکلدر نتکم مقدمه کتابده کچدی جوهر
مجرد آخردن جزء اولمز و آخره آلت دخی اولمز خواجه نصیر طوسی و فاضل دوانی
بو مقامده بویله دیدیلر اما مخفی اولمیه که بو فنه مناسب ظاهر حاله نظر اولنوب
انسان مجموع روح و بدن یا بدن حی ناطق اعتبار اولنسه نتکم انسانک
تعریف مشهورنده حیوان ناطق و حیوان جسم نامی حساس متحرک بالاراده
دینلمشدر پس بو تقدیرجه افراد انسان بری برینه خدمت بطریق الآلة

الآلة دخی ایلر زیرا انسان تولدیدر ارکک و دیشی ایله جمع و لقی کرکدر که ولد
حاصل اوله پس پدر و مادر فرزنده خدمت بطریق الآلة ایتمش و العجب مذکور
فاضللر مرکبات عنصریه انسانه بطریق المادة خدمت ایلر زیرا جزء معتدی
اولور دیو تصریح ایتدیلر انسان جوهر مجرد محض اولمیوب بو تمثیللری راست اولمز
اول موضعده انسان مجموع روح و بدن اعتبار ایدوب مرکبات عنصریه اکا
خدمت بطریق المادة ایدر دیدیلر بو مقامده انسانی مجرد روحدر دیو جزم
ایدوب انسانک بری برینه خدمت بطریق الآلت ایتدوکنی نفی ایلدیلر وهذا
تناقض پس انسان بری برینه خدمت بطریق الآلة دخی ایدر اما خدمت بطریق المادة
ایلمز اما حیوانات بری برینه خدمت ایتمکده تفصیل بودرکه حیوانات ایکی قسمدر
بری تولدیدر که اب و ام اجتماعندن مولود اولور بالذات انسان و فرس و بقر کبی
یا بالواسطه طیور کبی که اجتماعلرندن بیضه حاصل اولوب بیضه دن طیر حاصل اولور
اکرچه بو قسمه لغتده ولادت دیمزلر حتی خفاشه که ترکیده یارسه و
فارسیده شب پره دیرلر طایر ولود دیو تعریف ایدوب ولود قیدی ایله
سایر طیوردن تمییز ایدرلر اما اصطلاحده طیور دخی مطلقا تولدده داخل
و حیوانات متولده دن معدوددر و بو معنایه اشارت اولمغیچون ولادت بالذات
و بالواسطه یه تقسیم کونه ایدوب طیوری قسم ثانیده داخل ایلدک و حیوانات تک
بر قسمی تولدیدر که اب و امه محتاج اولمیوب حاصل اوله صولرده کندیلرنده
حاصل اولان حیوانات و حشرات کبی و فاره بری دخی تولد ایله حاصل اولور دیرلر
بعضیلرده افراطله منکر اولوب ابلاک حرکت ایلدوکی دلالت ایلر و فقیر بعض

کمنه‌لردن ایشتدم دیار مصریه‌ده فاره بر تپه کوردم نصفی لحم و عظم اولمش
نصفی هنوز تراب ایمش اما میته فاره اوزرینه دیرایدی و انسان و فرس
و بقر انلرک کبی حیوانات کبار دخی تولدی اولور اما اهل ملل قتنده که حدوث عالمه
قائللردر ظاهردر که آدم علیه السلام تولدی دگلدر نته کم بیوردی کمثل آدم خلقه من
تراب اما فلاسفه قتنده زیرا طوفانات عظیمه اولوب جمیع افراد انسان و حیوان
هلاک اولوب بعده ینه تولد ایله حاصل اولوب تناسل ایدوب عالم معمور اولمق
جایز و واقعدر حتی بعض فاضل رساله‌سنده ذکر ایلر نیجه آدم تولدی ایله وجوده
کلمشدر کاه طوفان آب اولوب عالم غریق و کاه طوفان نار اولوب جهان حریق
ینه تولد ایله نوع وجوده کلمشدر اما بو آدم مشهور تولدی دگلدر بلکه تولدی
مقدمدر اسمی و رسمی منسی اولمشدر بو آدم توالدی‌در لکن قلت نسل زماننده
اولوب اکثر افراددن منتشر اولمغله ابو البشر دیمکله مشتهر اولمشدر نوح علیه
السلام کبی والله تعالی اعلم پس حیوانات متوالده بری برینه معاونت بطریق الآلة
ایلر زیرا اب و ام اجتماعنه محتاجدر اما حیوانات متولده انلره محتاج اولمغله
معاونت بطریق الآلة ارالرنده متحقق اولمز و متولد اولان حیوانات دخی صغرنده
محتاج تربیت اولدوغی زمانده معاونت بطریق الآلة و بطریق الخدمت
بولنور اما کبیر اولوب تربیه احتیاجی قلمیوب و غذادن صکره معاونت بالکلیه منتفی
اولوب هر بری مستقل اولور اکثر حیواناتک حالی بودر اما بعض انواع بر حال
محتاج تعاوندر حشراتدن نمل و نحل عسل کبی که مجتمع اولوب بری برینه تهیه منازل
و حفظ اقوات ایتمکده تعاون ایتمکله معاش ایده‌رلر خصوصا نحلک پادشاهی

پادشاهسز اجتماع و تعیشلری نا ممکن و پادشاهلری بحسب الخلقه ممتاز و اکبی
اولوب برینی قتل ایدوب اتفاق کلمه اولمینجه تعیش ایده‌مزلر و کاه محاربه
ایدوب قنغیسی غالب اولورسه تختگاهلری انک اولور و حاجبلری و سقالری
معیندر و طیورک دخی بعض انواعی مستقل معاش ایده‌مزلر پس بو انواعده دخی
خدمت بطریق المعاونه بری برینه مقرردر مقصود بو تفصیلدن اولدر که انسان
بقای نوع و بقای شخصده بری برینک خدمت و معاونتنه سایر حیواناتدن ارتوق
محتاجدر حکمتی اولدر که انسان عقل و تمیز ایله موصوف و ممتازدر پس حق جل و علا
جمیع مصالحی اگر لباس اگر سلاح اگر مسکن کندونک تحصیل و رویتنه تفویض ایتمشدر
زیرا فکر و عقل ایله حکمه‌سین تحصیل و تکمیله قادردر اما حیوانات حلیه عقل و تمیزدن
خالی اولمغین ضایع اولمسونلر ایچون انلرک مصالحنی و لوازمنی طبیعی ایتمشدر کندو
فکر و تدبیرینه مفوض ایتممشدر سائر حیواناتک اسباب معاشنی نیجه طبیعی در
بنا ایلدیگی بنا عادة ایتمیه‌لم چون انسانک لوازمی کندو تحصیلنه محتاج اولدی
پس اجتماعلری که تمدن اندن عبارتدر ضروری و بری برینه معاونتلری لازمدر
زیرا برکشی کندو لوازمنه مستقل اولمز و بونک دخی نوع تحصیلی بقا ایلدیگی
که بر شخص بر رغیف یمکه زرع و حصاد و دیاس و طحن و خبز لا اقل لازم و بر کمسنه
بر قفتان کیمکه قطنی زراعت و جمع بعده حلاج دانه‌سندن تخلیص بعده غزل
بعده حایک نسج بعده خیاط خیاطت ایتمک گرک هر بری حرفت و صناعتدر
عمرنده برکشی بر یا ایکی حرفت تحصیل ایده وار حرفت و صناعتلر آلاته محتاجدر
انلری اشلمک دخی بر حرفتدر حال بو که بو صناعتلری تحصیل ایدیجه غذا یه لباسه

کرک

لغزل

[illegible]

محتاجدر پس ظاهر اولدی که انسانڭ اجتماعه غایت محتاجیدر که هر بری صناعت
اختیار ایدوب آنی اکتساب ایده کندویه لازم اولدیغی مقداردن ارتوغنی آخره ایصال
مثلا خیاط کندو لباسین دیکدکدن صکره آرتوغی لباسین دیکیویره و نجار کندو
اوین بیتدکدن صکره آرتوغی اوین دخی بینا ویره و آخردن اجرت آلوب خیاط
کندونڭ لباسندن غیری مهماتنه و نجار دخی سایر لوازمنه صرف ایلیه که
جمله لوازمی حاصل و مهماتی حاضر اولوب معاش ایده لر اگر جمله افراد انسانڭ
همتی بر صناعت اولسه معیشت مختل اولوردی پس حکمت و لطف الهی در که
جمیع افراد انسانی صنایع شریفه یه طالب اولمیوب صنایع خسیسه و حرف دنیه یه
طالب بلکه صنایع شریفه دن ارتوق راغب اولورلر نته کم اختلاف العلماء
رحمة حدیثنده بو تأویلی ایلدیلر یعنی همتلرینڭ اختلافی رحمتدر بعضینڭ
همتی تفسیر و حدیث بعضینڭ فقه و احکام بعضینڭ نحو و عربیت بو
سبب ایله جمله علوم امت محمد علیه الصلوة والسلام ایچنده مکمل در و نته کم
افراد بشر تقدیر ربانی ایله فقر و غناده مساوی دکلدر زیرا جمله افراد انسان غنی
یا جمله فقیر اولسه بر فرد بر فرده خدمت ایتمزایدی زیرا خدمت خادم جانبندن
احتیاج مخدوم جانبندن منفعت ایصالنه قدرت اولمغه موقوفدر
جمله افراد غنی اولسه کمسنه ده احتیاج اولمغین بر فرد خادم اولمزایدی جمله سی
فقیر اولسه بر احد منفعته قادر اولمدوغیچون کمسنه اکا خدمت ایتمزایدی پس
اختلاف احوال اولوب محتاج اولنلر خادم و منفعته قادر اولنلر مخدوم
اولدی که مخدوم خادمڭ خدمت بو وسیله متمتع و خادم مخدومڭ منفعت مال و

جاهی ایله منتفع اولوب جملهنڭ مرادی حاصل و نظام عالم حاصل اوله
و چون ظاهر اولدی که انسان اجتماع و تمدن ایتمینجه معاش ایده مز و اجتماع
و تمدن دخی مطلقا فسادی دافع و صلاحی مشتمل دکلدر زیرا طبایع مختلف و
انفس متباینه یعنی هر کشینڭ بر مطلوبی و مرادی واردر و نفس ایسه مرادینی
هر نه طریقله اولورسه اولسون آلمق استر خصوصا نفوس عوام غیر مهذب و
امارة بالسوءدر پس بر نسنه ایکی کمسنهنڭ مرادی اولیجق تنازع و تزاحم اولنسه
اول بکا گرک بو بکا گرک دیسه گرک و هر بری آخری منع ایلسه گرک لاجرم
تنازع و جدال و فتنه و فساد اولسه گرک اشخاص بری برینی افنا و اهلاک
و برکتی تحصیل ایتدوکی شیء آخر غصب و سلب ایدوب معاش ممکن و اجتماع میسر
اولمسه گرک پس بو تدبیر گرک که همه افراد انسانی متمدن و مجتمع ایدوب فسادلر
منقطع و مرتفع اوله هر شخص مراد شهوانیسنی جلب ایتمکیچون آخری مانع اولمیوب
کندوسی مستحق اولدوغی مرادینه قانع اوله بو سیاست عظمی در که بونکله اجتماع
ممکن و فساد منقطع اولور و بو سیاست حاصل اولمز الا اوج نسنه ایله نته کم
سابقا اشارت اولنمشدر بری ناموس شارع بری حاکم نافع بری دینار
نافعدر اما ناموس شارع دیدیکموز اول شریعت الهیهدر که اوامر و نواهی
و زواجر و حدود و احکام و سیاساتی مشتمل در و لابد در که بو شرعڭ
واضعی و صاحبی سایر افراد انساندن وحی و الهام و قرب ملک علائقله ممتاز
و مفضل اوله زیرا کافه انام و عامه خواص و عوام بر شخصڭ وضع ایتدوکی
احکام و سیاساته اطاعت و انقیاد قیلمزلر و امر ایتدوکی اوامر و نواهی یه اجابت

منع ایتمک استرسه کرکدر

کرک

وامتثال ایتمزلر مادام که واضع شرایع اولان کمسنه وحی و الهام ایله رب الانامدن
تبلیغ ایلمیه و شریعتنی قبول ایتمزسکوز حق جل و علا طرفندن کرفتار عقوبات
و آلام ده قلورسز قبول ایدرسکوز مجازی بالاحسان والاکرام اولورسز دیمیه
و دعواسنی معجزات باهره تایید و قصر نبوت و رسالتنی اساس خوارق عادات ایله
احکام و تشیید ایلمیه اکر دیرسک که جایز که واضع سیاست پادشاه قاهر اوله و
بلاد و عباد اجنده سیاستنی اجرا ایلیه نته کم مقتدای طایفه مغول جنکیزخان سلطنتنه
تمکن بولیجق عقل و کیاستله سیاستلر وضع ایدوب دینه یاسا دیدی و حکم
یاساسیله عمل ایتمینی قتلنی دریغ ایدرزدی و بو یاسا اولاد ارسنده مقبول و مستعمل
ایدی جواب ایدرز که بو مقوله اولورز اول وضع ایدن پادشاهک و اولاد و اتباعنک
دولتی دایم و دیدهٔ حوادث روزکاردن سحر دولتنده دایم اولدقجه اما عادت روزکار
و قانون حوادث لیل و نهار اوزرینه که شیخ سعدی دیدوکی کبی **بیت**

جهان که دست بدست آید است ملک بما — بدستهای کر همچنین نخواهد رخت

سلطنت خیمه سی اول خاندان جدا اوله و کوس شاهی نوبتخانه دکردن صدا آیده
اول قانون متبدل و اساس سیاست و احکامی متزلزل اولسه کرک مثالی
ذکر اولنان یاسای جنکیزخانیدر که اوایل سنه ستمائه هجریه ده احداث ایدوب
کند و اولاد و اعقابی اکثر ممالک معتبرهٔ ربع مسکونه مالک اولدیلر نته کم
کتب تواریخ جهانکشای و زبده ملک جوینی اندن خبر دیورز و مع هذا یوماً فیوماً
مضمحل متلاشی اولوردی تا که حدود خمسین و ثمانمائه ده که فی الجمله ممالک
ماوراء النهرده که اعقاب و اولاد تیمور حکام ایدی خواجه احرار ناصر الدین عبد الله
نقشبندی

نقشبندی حضرتلرینک سعیی ایله بالکلیه مرفوع و مضمحل اولوب ساحهٔ عالم
غبار فساددن پاک و طاهر اولدی فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب
العالمین بخلاف شریعت مطهره و قواعد و احکام منورهٔ دین احمدی و شرع
محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم که روی عالمی منور و مشام بنی آدمی معطر ایده لی
بیک بیله قریب اولدی و هنوز بوستان فواید و عوایدی تازه و طری و اساس
احکام و قواعدی شایبهٔ تنزل و تزلزلدن بعید و بریدر **مصرع**

بربسته ذکر باشد و خود در سه ذکر

چون اثبات اولندی که سیاست
مذکوره که اجتماع بنی آدم ممکن دکلدر لا بد نبی و رسول له مبدأ فیاض و رب قهاره
موکول کرک که علی الدوام مطاع جمله عالمیان و مقبول آدمیان اوله و بز رسول
و نبی دیدیکموز شخص فاضله حکمای متقدمین صاحب ناموس و شرعنه ناموس
و متأخرین نبی و شارع و وضعنه شرع و دین دیرلر و افلاطون بو طایفه
علیه حقنده هم اصحاب القوی العظیمه و ارسطاطالیس هم الذین عنایة تعالی
بهم اکثر دیمشلردر پس عوام ناس حکمای یونان شرایع انبیایی منکردر دیدکلری
غیر واقع در زعم یونانلردن بعض طوایف فلاسفه نبوات و معاد و مجازاته
انکار ایدرلر نته کم کتاب مقدمه سنده کیچمشدر اما حاکم مانع دیدیکموز اول کمسنه
تایید الهی ایله ممتاز و توفیق نامتناهی ایله سرافراز اوله که هم نظم مصالح بلاد
هم تکمیل نفوس عباد ایتمکه قادر اوله و بو شخصه حکما حاکم علی الاطلاق و
احکامنده صناعت ملک دیرلر و متأخرون اکا خلیفه و فعلنه خلافت
و طایفهٔ شیعه اکا امام و فعلنه امامت دیرلر و افلاطون اکا مدبر عالم

در که

وارسطاطالیس انسان مدنی دیر یعنی اول انساندر که وجه لایقی اوزره حفظ مدنیت
ایلر چون نظام زمام عالم وصلاح کارخانهٔ بنی ادم بونك صاحب دولتك کف
کفایتنه موکول وتدبیر سیاستنه مفوض اوله میامن وبرکات احوال برایا و
رعایایه شامل ونفوس ناقصه حضیض نقصاندن وهاویهٔ هوادن ذروهٔ کمال عزت
قرب ملك متعاله واصل اولورلر نته کم زمان خلفاء راشدین وائمهٔ مهدیین خصوصا
فاروق خطا وصواب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه زماننده ایله ایدی
واکر مدبر عالم وسیاست صاحب اعظم بو مقوله فاضل صاحب سعادت اولمز ایسه
روی روزکار حلیهٔ عدل وانصافدن خالی وزوایای معمورهٔ عالم انین مظلوم و
فریاد دادخواهدن خالی اولمیه کرك نته کم بعد الخلفاء الراشدین که تغلب
متغلبه نصب خلفای عدل ایتمکه مانع ومشام عالم نسایم عدالتدن شمه یه
قایل اولمندی وخواجهٔ کاینات علیه افضل الصلوات بو حالدن خبر ویروب
الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم تصیر ملکا عضوضا بیوردی پس هر عصرده
واضع شریعت الحق لازم دکل اما حاکم که شریعتی اعمال واجرا و مواد جزئیه ده
نص شارع یوغسه قواعد کلیه سنده استخراج وابدا ایلیه لازمدر وبو قدرته علماء
متاخرین اجتهاد دیرلر که خلیفهٔ برحق اولان کمسنه ده شرطدر وجناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل العلماء ورثة
الانبیاء بیوردوغی بودر وظل الله وخلیفة الله دیدکلری بو صاحب دولتدر
زیرا ظل صاحب ظله مطابق وجمیع هیئات ومقادیرده اکا موافقدر پس
متصرف صوری عالم دخی متصرف حقیقی ومالك على الاطلاق حضرتنه بسط عدل و

واحسان وفیض جود وامتنان ایتمکده وجور عباد وظلم بلاد ایتمکدن مقدس
ومنزه اولمقدر ارباب استعداد واستحقاقه فیض جود ونوالی ملاحظه
اغراض ونشر فضل وافضالی مطالبهٔ اعواضدن خالی اولمقده طاقت بشری
یتشدکجه موافق ایسه وبالجمله مبداء کامل من جمیع الوجوه فضلیله بو دخی
بنی نوعندن کامل وتخلقوا باخلاق الله مضمونیله عامل ایسه ظل الله فی الارض
تلقیننه لایق وخلافت حقیقیه فضیلتیله متصف وفایق اولور مثنوی

حق بود همچو شخص و او سایه • سایه از نور میبرد مایه •
هرچه در ذات شخص موجود است • بی تفاوت ز سایه مشهود است •
رو نظر کن دران درخت بلند • که چو در خاك پست سایه فکند •
هرچه بینی ز شاخ وبرگ وبرش • همه در سایه ظاهرست اثرش •
همچنان هرچه ایزد متعال • دارد از معنی عطا و کمال •
پرتو ظل آن بود پیدا • از دل و دست حاکم والا •

وبو حاکم طبیب مزاج عالمدر که اعتدال نظام عالمی که صحتندن عبارتدر
حاصل ایسه حفظ زایل ایسه اعاده ایدر نته کم طبیب مزاج انسانی اعتدال
مزاج شخصی که صحتندن عبارتدر حفظ وزایل ایسه اعاده ایدر ونته کم
اعضای انسانك بعضی رئیس وبعضی مرؤس وبعضی بعضنه محتاج
وموقوفدر مثلا جکر کرکدر که روح حیوانی ایله حیوة بولمقده
یورکه قلبه محتاجدر وقلب روح طبیعی ایله تغذیه ایتمکده کبده محتاجدر
وایکیسی دخی روح نفسانی وقوت حس بولمقده دماغه ودماغ تغذیه ده

کبده و حیات بولمزه قلبه محتاج در کذلک بنی آدم دخی بعضی رئیس و بعضی مرؤس
و بعضی بعضندن مستفیض و مستمد و هر بری بر جهتدن آخره محتاج و مستکمل در
بناءً علیه ابنای نوعیله اختلاط و تعاون و معاشرت و مظاهرت واجب و لازمدر مثنوی

بنی آدم اعضای یکدیگرند • که در آفرینش ز یک گوهرند •
چو عضوی بدرد آورد روزگار • دگر عضوها را نماند قرار •
تو کز محنت دیگران بی غمی • نشاید که نامت نهند آدمی •

پس اول طایفه که ابنای جنسدن اعتزال و رؤس جبال و کهوف مغاره‌ده انخزال ایدرلر و آنی زهد و رهبانیت و کمال مرتبهٔ انسانیت عد ایدرلر • وجه معاش لرین خلقه تحمیل • و خلقک زراعت و صناعتری ایله مآکل و ملابس لرین تحصیل ایدرلر • انلر قاعدهٔ عدالتدن منحرف • و صفت جور و ظلمله متصفلردر • اسملری متوکل [illegible] زیرکندولر خلقه نفع رسان اولمیوب خلقدن منتفع • و خیر الناس من ینفع الناس • و الکاسب حبیب الله اسمی و رسمی انلردن مرتفعدر •

حکایت اولنور که بر شخص بر کوشه‌ده کوردی که بر روباه نابینا و مقعد اوتورر کیفیت معاش و سبب حرکت و انتعاشندن متعجب و غور احوالنه اطلاعی ایچون بر کمیندن بر ایکی کون مترقب اولور کورر بر کون بر شیر شکاری کلور بر صید کتوروب ننده تناول ایدوب بقیه‌سی روباهه زاد اولور بر ایکی کون دخی اوتورر اینه بر جانور دخی صید کتوروب اسلوب سابق اوزره بقایاسنی روباه نابینا تناول ایدر • رزق حیوانات وکالت و عدهٔ حق که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها مضمونیدر قتنده محقق و متبین و داعیهٔ توکل و کوشه

لری متأکل در صحیح

و کوشه نشین لک درونده مقرر و متعین اولوب بر کنج غاری مسکن قرار ایدوب توکل رزاق کردکار • و فراغت کسب و کار ایلر بر ایکی کون انزوا و تضبر ایتدکدن صکره غایت جوع و توفیق کریم مطلق تشوب ایدوب هاتف غیب و ملهم لاریب طرفندن بر آواز ایرشور که ای نادان اول جهتدن که کفیل ارزاق و کریم علی الاطلاق سنی و نیجه سنک کبی بنده لریمزی اهمال ایتمیوب قتنده اولوروسه و عده موجبنجه رزقنی ایصال ایدرز و بو نیره بیاتن و اولیامزه بیتین در • اما سن کندوکی روباه نابینا و بی دست و پا منزلنه ایلدوب فضله کسب غیردن حصه آلوب نیم کاسه شیرلریم الندن روباه رزق خوار قلمه جنک شیر شکاری اولوب سنک فضله کسبکی غذای محتاجین اولمغه همت ایلسه که نه هم کاسب خیر هم محسن غیر اولسکه

نظم
چنان سعی کن کز بوماند چو شیر • چو روبه چه باشی زماوامانده سیر •
بچنک آر و با دیگران نوش کن • نه بر فضلهٔ دیگران گوش کن •
چو شیران کرا کردن فربه است • کر افتد چو روبه سگ از وی به است •

پس روشن اولدی که کنج غار • و قله کوهساره‌ده انزوا و اعتزال ایتمکدن خلق ایچنده کاسب و کسب خیر و نفع غیر ایتمکه راغب اولمق اولی و افضل ایمش و بو سببدندر که دین محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم که مکارم اخلاقی جامعدر رهبانیت ملت مسیحیه مانعدر • که رهبانیت امتی الجهاد بوددر که خواجه نصیر و فاضل دوانی خلقدن عزلت ایتمک منعنده ایراد ایلدیلر که زیاده عبارات لامعه و حکایات نافعه ایله ایراد ایلدک • اما علمای اخرت و مشایخ مرشدین اتفاقی بونک اوزرینه‌دردر که طالب سعادات و سالک طریق حق اولنلر عزلت

خصوصا اوایل سلوکده الزم ولازم در • وبر درویشنک اکثر
اوقات وانفاسین عبادت رب الناس ومناجات قاضی الحاجات استیعاب
حصر ایدوب زوایای مساجد ومعابد • بلکه کهوف جبال وصحرالره وارماله
حق جل وعلایه انقطاع وتبتل • وحق رزاقه تفویض وتوکل ایتمش اولسه بطال و
متاکل وثقلت ومؤنتین خلقه بی وجه تحمیل اولمش اولمز • زیرا عبادت
حق اتم مهام واتم مرام در • وبونک عباداتی برکاتیله خلق عالمدن بلالر مندفع
وظلم ظلمه وفسق فسقه سببی ایله نازل اولاجق عذاب حق انلرک دعاسی ایله
مرتفع اولور • وبونلرک بری شنک خلقه نفعی منزارع وحایک وزارعدن
اکمل وبو طریق جمله اشغالدن اولی وجمیع طایفهدن افضلدر • نته کم شیخ شهاب الدین
سهروردی رضی الله عنه عوارف المعارف کتابنده بیورر • که ان کان دایم العمل لربه
فیکفی بالعباده شغلا مستقیم اولدر • که کنج خلوتده اوقات بطالیله مصروف یا کنج
عبادت حق مقصودی اولمیه • بلکه جذب قلوب ناس وسمعه وریا ایله بازار ناسی انجاح المعنی
مشغوف اوله • بونک کبی کمسنهلر متوکل دکل متاکل • وحق ایچون عامل دکل بلکه
خلق ایچون متعمللردر • اما بعض مشایخ دیرلر که مریده عزلت لازمدر • لکن کنج مسجد
وکوشه خانقاه امثالنده منعزل اولوب جمعه وجماعته حاضر اولمق کرک • رؤس
جبال ومغارهلرده وصحرالرده متفرد اولمق مریده مضردر • اما صلحای تابع شام
وابدال جبل لکام انلر بحثدن خارجدر • مریدانلره اقتدا ایتمک مجوز دکلدر •
والله تعالی اعلم واحکم • چون وبا مراولدی که افراد انسانه اجتماع وتمدن لازم
وعامه خلقه انعزال وانفراد ناممکن واختلاط واجتماع دخی اخذ واعطا وبیع وشرا

وشرا ومعامله ومجامله ایتمینجه اولمز • وبو احوالده رعایت عدل وانصاف ودفع
ظلم وجور واعتساف اولمینجه اجتماعک ضرری چوق • وفایدهسی یوقدر • پس
بونلرک قواعدی که قوانین عدل • وسیاست واحکام ضوابط حکومت وریاستدر
معلوم ومعمول بها اولمق کرک • که اطراف عدالت مسلوک وطریق
جور وظلم متروک اوله • والله الموفق والمعین ❊

فصل ثانی محبت بیاننده در

چون ظاهر اولدی که افراد انسانک انتظام احوال وتحصیل سعادت وکمال
ایتمکده اجتماع وتالفه محتاج • واجتماع تالف دخی مضرت مزاحمه ومغالبه مشتملدر
وبو مضرتک دفعی ایکی طریق ایله متصوردر • بریسی اجرای قوانین عدالت واحکام
سلطنت وایالتدر که اشارت اولندی • وبو طریق جمهور انام وعامه خواص و
عوام • وسواد اعظم واکثر اهل عالم ایچوندر • ایکنجی طریق محبتدر • وبو طریق خواص
وافراد • واعیان واحاده مخصوصدر • زیرا جمهور خلق بری بریله محبت ایتمک
عادةً محالدر • اما بر جماعت ایچنده طریق محبت اولسه ممکندر • ومحبت اولیجق طریق
عدالته احتیاج قلمز • زیرا عدالته احتیاج انکیچون ایدی که هر کشی مرادو مطلوبی کندو
المق استر • پس غیری دفع ایتمک لازم اولور • وغیری دخی همچنان اولوب مطلوبی
کندویه جالب • بونک دفعی طالب اولور • مزاحمه ومخاصمه ومطالبه ومغالبه حاصل اولور
محبت اولیجق کشی مرادو مشتهاسی اولان نسنهیی محبوب مرادیدر دیجک ایثار ایتمک مقرردر •
بلکه محبوب تناول ایتمهسی دخی اشتهاکلور • حکایت رشحات کتابنده
مولانا روحیدن نقل ایدرلر که خراسانده بر جوان پارسا وآزاده ایدی که بر صاحب جمال

جوانک دریای محبتنه غریق و آتش عشقیله حریق اولمشدی همیشه عادتی
بو ایدی که مرغوب و تحفه نسنه هزار مشقت ده غایله تحصیل ایدوب کلوب
سر راه جوان جانان اوزرینه برغوب کند و کیمسندن ترقب ایدردی آنی کیمسنه
کیچرکن الملق استسه کیمندن جیقوب بن قودم الملک دیو منع ایدردی
چون جوان اوغریوب لسه ظاهر اولیوب نیجه کون اول صفادن که جانانک
تحفه یه نظر صالدی و مقبولی اولوب الدی دیو مسرور و شادان اوخرابه
دل مخزونی آباد ان اولوردی مولانا قدس سره ایدر محبه صوردم
و دیدم که چون بو تحفه هزار زحمتله تحصیل ایدرسین نیچون محبوبکه سنکی
ایدوکین بیلدرمزسک دیرایدی که کمال محبتم طبع شریفین زیر
بار منت اتمکه مانع و دل دردمندم مبارک خاطری اول تحفه یه بانده
بولمغ ایله نو عامسرور اولدوغنه راضی و نافعدر محب محبوب ایله
بو دایره ده اولیجق مشتهیات دنیای دونه احتیاج نیجه مزاحمه و مغالبه
و احتیاج اجرای قانون عدالت و سیاست اولور و حکما دیرلر که
محبت عدالتدن افضلدر زیرا محبت وحدت طبیعی یه مشابه و مشاکلدر
عدالت وحدت صناعی یه محاکی و مماثلدر و میهات که طبیعی صناعی
کبی اوله و دخی محبت مقتضی اتحاد و رفع اثنینیتدر و عدالت
اثنینیت تحققندن صکره اولور زیرا عدالت انصافدر انصاف لغتده
نصف کلمه سندن مشتقدر یعنی بر نسنه نک نصفنی کندو آلوب
و نصف آخرینی شریکه الوب نصف خود اثنینی اولنده اولور چون

فلا تکن یا فتی بالعدل معترضا حکما ایدرلر که جمله موجوداتک قوام
بقاسی محبتله در و محبت جمله اشیایه ساریدر و موجود وجود وحدتدن حالی
اولمدوغی کبی میل و محبتدن دخی عاری دکلدر حتی نباتات و جماداتده دخی عشق و
محبتله متصف و جمله جواهر و اعراض بو چشمه دن مغترفدر عناصرک احجار
طبیعی سینه میلی غالب و حیز طبیعیدن چقسه ینه حیز طبیعی سینه طالب و حیز
قسری سندن هارب اولدوغی عشق و محبتدر و هر جسم عنصری که کیفیات
فعلیه دن که حرارت و برودتدر و انفعالیه دن که رطوبت و یبوستدر
بری ایله متصف اولدوغی عشقدر مثلا نار حرارت و یبوست و هوا
حرارت و رطوبت و ما برودت و رطوبت و تراب برودت و یبوستله
متصف و مقتضیدر انلره عاشقدر که انلره طالب در زیرا انلرک ضدیدر که غیر دن
نفور و کریزاندر مثلا مائی قسر ایله تسخین و بر و دتدن جدا ایلسه لر قاسر
فی الحال بینه معشوقی اولان برودته انتقال و اتصال ایدر و هر جنبش بسیط
و مرکب جنبسنه میل و محبت و خلاف جنبسدن نفرت و هروب ایلر
و خرمای نر ماده سینه میل و انعطاف ایلر و افلاک دخی حرکت دوری عشقی
ایلر که مبدئ جواهر عقلیه و مبادئ عالیه تشبه و اشکال و اوضاع
ممکنه سین قوتدن فعله چیقرمغله انره مبدئیت استفاضه در نته کم
حکمته مقرر اولدی و کمال و نقصانده موجوداتدن نه وارنیسه جمله سی محبته
مترتب و اندن ناشیدر محبت موجب اتحاد و اتحاد قرب مبدا اول
ذو الجلالدر غلبه که کثرتک فرعیدر و اندن ناشیدر موجب نقصان اول

زایل اولسه

واحتلال در • وحكمادن بو طايفه يه اهل محبت وغلبه ديرلر وساير فرق
حكما اگرچه بو مذهبه تصريح ايتممشلردر • اما محبتك فضلنه معترف وجمله
موجوداته سريان ايتدوكنه قايل اولمشلردر • وشيخ رئيس ابو علي بن سينا عشقك
جميع موجوداته سريانندن بر رساله بديعه تأليف ايتمشلردر • بيت

سر حب ازلي در همه اشيا ساريست   ورنه بر گل نزدي بلبل بيدل فرياد

اما متأخرون اصطلاحنجه محبت ذوي العقوله استعمال اولنور • ذوي
العقولدن اولميان مواضعده عناصرك احياز طبيعيه سينه ميل ايتدوكي كبي
ومركباتك بعضي بعضنه مزاج وتركيبده مناسب ومشاكل اولوب آرالرنده
نسبت عددي يا نسبت مساحي يا نسبت تأليفيدن بر نسبت معينه ده اتحادلري
اولدوغيچون ميل وانجذاب ديرلر • وبو ميل وانجذابه نيچه خواص عجيبه • واسرار
غريبه مترتب اولور • وانلره خواص واسرار طبايع ديرلر • مثلا مقناطيس بالخاصيه
حديدي جاذب وحديد اني طالبدر • وبونك ضدي سنك باغض
الخل ديدوكلريدر • نه قدر سركه بوراقسه لر • اتلوب اشره دوشر بو خواص واسراره
مطلع اولنلره علم وطلسمات ونيرنجات حاصل اولور • پس بونلره محبت
وضدي استعمال اولنمز بلكه ميل وهروب استعمال اولنور وحيوانات
غير ناطقه آراسنده الفت ونفرت ديرلر • ولا مشاحة في الاصطلاح • اما انسانده
اولان محبت ايكي نوعدر • بري طبيعي بري ارادي در • طبيعي مادرك فرزندينه
محبتي كبي اگر طبيعت مادرده بو محبت مفطور اولميدي تربيت اولاده
بو مشقتلري اختيار ايتميوب نوع انسان منقرض اولمق لازم اولوردي • نتكيم

نته كم سابقا دخي ذكر ايتدك محبت آدمي متعلمك معلمنه مريدك
شيخنه محبتي كبي در • وبو دخي درت صنفدر • اولكي سريع العقد والانحلال
اولاندر • يعني تيز حادث اوله اما ينه تيز زايل اوله • ايكنجيسي بطي العقد و
الانحلال در • يعني كيج حادث اوله ولكن كيج زايل اوله • اوچنجيسي بطي
العقد سريع الانحلال در • يعني كيج حاصل اوله وتيز زايل اوله • دردنجيسي
سريع العقد بطي الانحلال اولاندر • يعني تيز حاصل اولوب كيج زايل اوله • و
سبب محبت دخي اوچ نسنه در • اولي لذت • ايكنجيسي نفع • اوچنجيسي خيردر
كاه اولور كه بو اسباب بعضي بعضنه جمع اولوب مركب اولور • اما لذت
اول محبته سبب اولور كه سريع العقد والانحلال اوله • زيرا لذت سريع
الحصول والزوال در • اكا تابع اولان محبت دخي اويله اولور • اما نفع اول محبته
سبب اولور كه كيج حاصل اولوب تيز زايل اوله • زيرا نفع آخر دمده متحقق
اولمز • اولسه دخي مستمر اولميوب تيز زايل اولور • خصوصا بو زمانده كه
خلق بري بريندن اومدوغي بيوك نفع اولدر كه ضرر ايرشدرميه • بيت

انا لفي زمن ترك القبيح به   في اكثر الناس احسان واجمال

پس بو مقوله اولان نفعه مترتب محبت دخي اويله اولور • اما خير شول محبته
سبب اولور كه تيز حاصل اوله كيج زايل اوله • زيرا اهل خير آراسنده محبت
جاني ومؤانست روحانيه واردر • لا بد محبت دخي تيز حاصل اولور • وكيج
زايل اولمسينك حكمتي بودر كه اهل خير آراسنده اتحاد حقيقي واردر
پس انفكاكي متعذر يا متعسردر • اما نفعله خيردن يا اوچندن مركب اولان

سببله حاصل اولان محبت کبی حاصل اولوب کبی زائل اولانلردر. کبی حاصل
اولدوغی زیرا ایکی یا اوچ نسنه‌نك بربره کلوب جمع اولمه‌سی کبی اولور
خواجه نصیر و مولانا جلال دوانی ایدر. زیرا نفع وخیر بو ایکی حال اقتضا ایدر دیو
تعلیل ایدیلر. بعده مولانا جلال ایدر. نظر دقیق اقتضا ایدر که لذت و نفعدن
مرکب اولان حصولده متوسط زوالده سریع اولا لذت وخیردن مرکب اولان
حصولده وزوالده متوسط اوله. نفعله خیردن مرکب حصولده متوسط زوالده
بطئ اوله. وبو مرکبلرده دیدیکموز احکامك علتلری بسایطك اقتضاسنی ملاحظه
ایدن کمسنه‌یه ظاهر اولور. انتهی کلامه. وبو مقاله‌ده دخی تفصیل وتدقیق ممکندر
اما اطنابدن احتراز ایلدك. ودخی ایکیدن مرکب اولنلردن اوجدن قیاس اولنه
دیو ایراد ایتمدك. والله تعالی اعلم. ومحبت صداقتدن اعمدر. زیرا محبت جمیع کثیر
اره آسنده اولور صداقت اولمز. اکثیسی آسنده اولور. وعشق دخی اخصدر
زیرا عشق برکشی‌یه اولور. برکوکلده ایکی کمسنه عشقی صغمز. بیت
زلوح خاطر عاطر غبار غیر بشوی — که شرط عشق بود دل یکی و یار یکی
وعشق علتی یا افراط طلب لذت یا افراط طلب خیردر. اولکی عشق بهیمی
ومذموم در. وانك علامتی اولدر که محبتك اکثر استحسانی اعضا و شکل
محبوبه اوله خصوصا اعضای وقاع اقی ذوار دآف کبی. ساده جوانلره ونسا قسمنه
اولان محبت اکثر بو قسمدر. اکثر دیدك زیرا بعض سالکلر صور حسان
محبتنه کرفتار اولوب جمال مقید ضمننده جمال مطلق مشاهده‌سین دعوی
ایدرلر. رباعیه
آن دیکر کرچه عاشق صورتست

لیک

لیک معشوقش از صور دیکرست — حسن معنی است دیده در صورت
چشم ازان دوخته بر صورت. ایکنجی عشق روحانی و محموددر
وانك علامتی اولدر که محبتك اکثر استحسانی محبوبك اخلاق وشمایلنه
اولور مشایخ عظام وعلمای کرام اولان عشق بو قسمدر. ودخی حکما ایدر
نفعك عشقده اصلا مدخلی یوقدر نه استقلالا ونه غیره تبعیتله اما
لذتك شبان واحداث وجوانلرك محبت وصداقتلرنده سبب اولمسی
اولور. چون لذت سریع الزوالدر. از زمانده نیجه دفعه مصادقت
ونیجه دفعه مفارقت ایلرلر. بیت
وفاداری مجو از بلبلان چشم — که هر دم بر کل دیکر سرایند
وشیوخ واندر طبیعتنده اولنلرك
سبب صداقتی اکثر یا نفع در. نفعده فی الجمله دوام اولمغله صداقتلری دخی
دایم اولور. امید منفعت منقطع اولیجق صداقت دخی مرتفع اولور
اما اهل خیرك چون سبب صداقتلری خیردر وخیر اکثر یا ثابت وغیر
متغیردر. لابد صداقت اهل خیر دایم وتغیردن مصون وسالمدر
وچون بدن انسان طبایع مختلفه‌دن ملتئم ونظام وجودی عناصر متباینه
منتظم در. پس هر لذت که بعضك طبیعتنه ملایم اولا آخرك طبیعتنه
مخالف ومباین اولمق اولور. پس لذت جسمانیه شوایب آلامدن معرا و مشتهیات
حسیه دکمه ده کدورات مکارهدن مبرا اولمز. نته کم دیمشلردر. نظم
جمع الزمان فلا لذیذ خالص — مما یشوب ولا سرور کامل
چون جوهر روح انسانی خزاین عالم بالا وطوطی نفس ناطقه

لرکه

دن

بساتین

جانان ملاء اعلادندر بسیط در. نورانی ومرفه ترکب طبایع و اخلاط
امزجه دن منزه در. انک لذتی شوایب المدن مصون و سعادتی نوایب
محندن مأموندر. و بو لذته سبب اولان محبت عشق و محبتک اعلی و
افضلی واشرف واکملی در. واول حکمت و معرفت و محبت الهی درکه
بهترین سعادات. و کا بهترین مطالب ومراداتدر نشأه اخروی و
منزلکه معنوی ده انسانه نافع حقیقی ابدی. و محض منافع ومطالب سرمدیه
بو محبت در. بیت عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت .. وتعریف وتقسیم محبتی
ایراد ایتمکدن مقصودمز. بو محبته اشارت وایمادر. و مشایخ حقیقت و
روندکان طریقت. که بو باده نک جرعه سندن نوش وخمخانه
تجرید و تفریدده ماسوای فراموش ایتمشلردر. و بو عشق و محبتک
تعریف وتوصیفنده نیجه فواید و فراید و جواهر اشعار و قصایدی
کوشواره گوش روزگار ایتمشلردر اکرچه تعریفی اقوال شارحه
ایله متعذر. وحقیقت توصیفی من لم یذق لم یعرف پرده سنده
متستردر. ولکن غرض لری تشویق راغب وترغیب طالبدر.
جمله سندن شارب نصیب فایض ابو حفص عمر بن فارض در که میمیه
مشهوره سنده بو بیتله افتتاح کلام ایدر. بیت
شربنا علی ذکر الحبیب مدامة سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم
و بو دررک سلکنی بو یله اختتام قیلورکه. شعر علی نفسه

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره ولیس له منها نصیب و لا سهم.
و میخانه نشین عشق و غرام پیاله کش عارف جام مولانا عبد
الرحمن جامی اکا شرح فارسی تحریر ایدوب. رباعیات شور انکیز ایله
معانی ابیاتی ترجمه وتقریر ایتمشدر. جمله بری بودرکه. رباعیت
هرکس بوئی ز باده عشق شنید از کوی خرد رخت بمیخانه کشید.
وانکس که بکام ذوق از ان می بخشید فهمش هرکز بسر ان می نرسید.
غرض بو تفصیلدن بو محبتک اهل الله وسالکان راه آرا سنده معروف
ونیجه سعادتمندلر که یحبهم ویحبونه شرفی ایله مشرفلردر. بوصفتله
متحقق و موصوف ایدوکین بیان ایتمکدر. زیرا خواجه نصیر بو معاهده بو محبتی
ذکر ایدوکدن صکره بعضی متابلهلر یعنی الهیلر بو محبتی دعوا ایدرلر دیمشدر.
بو کلامدن بوی انکار و استبعاد کلدوکیچون بو معاهده ذکر اولندی
وعن قریب شرح و بیان اولنسه کرک. پس حالا بنه حکما کلامی شرحنه شروع
ایدهلم. استطالیس ابرقلیطس حکیمدن نقل ایلمش که اشیای مختلفه نک بری
بری ایله التیام و تعلقی تام اولمز اما اشیای متشاکله بری برینه دایما مسرور و
مشتاق اولورلر. و بو کلامی بو یله شرح ایتمشکه جواهر بسیط ارا سنده
تشاکل و بری برینه اشتیاق اولسه لا بد ارلرنده تلاقی روحانی اولوب
اتحاد معنوی نک انواری ملتمع و موانع کدورات تباین اختلاف که لوازم
مادیاتدر مرتفع اولور. اما اجسام و جسمانیات ارا سنده تلاقی ذوات و حقایق
اولمز بلکه سطوح واطرافله اولور کورمزمیسن که هر جسم هر جسمه غایت ملاقی اولمه سی

اولدرکه بونک سطح ظاهرنه تماس اوله برینک حقیقتی و ذاتی اخرک حقیقت و ذاتنه نجه ملاقی و متصل اولور پس ملاقات قنده و روحانی ارا سنده اولان اتصال ذاتی و ملاقات حقیقی قنده اجسامک اتصالی ادنی نسنه ایله زایل و جزئی نسنه میانده حایل اولور اول سببدن اکثر عشاق ملاقات جسمانیه ایله راضی و طالب زیاده یه که تلاقی روحانی متقاضی اولورلر و بو معنایه شاعر عرب داخی اشارت قلمشدر

قطعه

اعانقها والنفس بعد مشوقة الیها و هل بعد العناق تدان
والثم فاها کی تزول صبابتی فیشتد ما القاه من هیمانی
کان فوادی لیس یشفی غلیله سوی ان یری الروحین تمتزجان

و چون جوهر روح و آیینهٔ نفس ناطقه دن کدورات غواشئ صور کونیه و ژنک زنک انطباعات حسیه دن که طرق حواس ظاهره و باطنه دن حاصل و آیینهٔ نفس ایله صور غیبیه آراسنده حایل اولمشدر چون صیقل ریاضت و جلای طاعت و عبادتله پاک اوله لاجرم لوامع انوار الهیه و بوارق شموس عالم نامتناهی مشاهده اولور زیرا مرآت نفس ناطقه ایله جمال غیب و مستوران عالم لاریب آراسنده هیچ حایل و عایق یوقدر الا ژنک کدورات که آیینهٔ نفسده صور کونیه دان حادث اولمشدر چون ریاضت و تصفیه ایله بو کدورات مرتفع اوله لا هیچ عمل اخر و فعل جدید اولمدین مشاهدهٔ تجلی لازم و حاصل در چون بو انجلا سعادتی حاصل و آیینهٔ نفسدن اول کدورات زایل اوله انجذاب عالم انس و عشق و محبت جمال قدس قوت بولوب پروانه وار شمع جمال ازل شوقنه پر و بال وجود موهومینی سوخته و مقام

و مقام وحدت حقیقی ده که منتهای مقامات در افروخته اولوب لذت مشاهدهٔ جمال ازلیده مستغرق و عین الیقین دن حق الیقینه واصل مطلق اولور و بو مقامک صاحبی قتنده تعلق بدنله تجرد بیننده فرق یوقدر زیرا ریاضات و مجاهدات و ورزش آداب شریعت و عبادتله بو مرتبیه وارمشدر که استعمال قوای بدن مشاهدهٔ جمال حقیقی دن مانع و نقد لیلة القدره واصل اولوب اطفال کبی شب عیدده انتظار فردایه قانع اولمز

رباعیه

امروز دران کوش که پیدا باشی حیران جمال آن دلارا باشی
شرمت بادا چو کودکان در شب عید تا چند در انتظار فردا باشی

بلی غواشئ جسمانیه دن تجرد تام و اطلاق دمن قوای بدنیه دن رفع سر جام ابدیتک و حمای تجرد ده خرامان و ریاض عالم قدس و تنزهده کشیده دامان اولیجق مشاهدهٔ جمال حق اصفی و اجمل و لذت وصال و ابتهاج قرب و اتصال اولی و اکمل اولور زیرا نشأهٔ دینی و تعلق بدنده اگرچه دخی بو اسما و صفاتدن مشاهدهٔ جمال و وحدت ذات میسر اولور نته کم لسان الغیب و دردی کش میخانهٔ لاریب حسب حال و ذوق جام صافیدن خبر ویرورکه

شعر

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند واندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند بادهٔ از جام تجلی صفاتم دادند

اما شوایب خیال که مقتضای عالم بعد و انفصالدر بالکلیه مندفع اولمز پس شهود تام که رقیب خیال و اوهام و غدغه سندن بالتمام خالی اوله خلوت خانهٔ تجرد و ملابس

دو قلم

اجسادمدن غیری ده اولمز. آنکیچوندرکه بعض عشاق جمال ازل نقاب
کون حجاب بدندن تخلصلرن زوسندن نظم غزل ایدوب دیرلرکه. شعر

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم . خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست . روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس . که در سراچهٔ ترکیب تخته بند تنم

وحکایت اولنورکه سردفتر عشاق مست جمال علی الاطلاق راهبر عشق سرمدی. خون سالار فقر محمدی سلطان ملک معنوی خداوندگار مولانا جلال الدین قونوی بو مقام تفرقه‌دن عزم رحلت وقصد نهایت وصلت ایدوب بستر مرض ضعف پهلوی مبارک ایتدکده اصحاب واحباب ودلسفته‌لری نای کبی خوف فراقندن نالان اولدقلرن کوروب بیوردی که. واصل بزم ازل شمس تبریزی اولدی بجکر یاران بو طرفه چکر اما بر بهر حال کتمک کرک دیرلر. که حضرت ولی شیخ کبیر صدر الدین قونوی رضی الله عنه عبادت عیادت ایچون بالین مبارک حضرت مولانایه کلوب شفاکم الله تعالی شفاء عاجلا رفع درجات. وصحت کلی روزی اولا مولانا جان عالمیاندر صحتلره ارزانی در. بیت

ایکی جهانک جانی سین ای جانه صحت یار شور
عشق ازل برهانی سین برهانه صحت یاره شور

دیوجک حضرت مولانا قدس الله سره شمدیدن جکره شفاکم الله سز اولسون عاشق ایله معشوق آراسنده مانع شعردن بر پیراهن قلمشدر

اول جانبه سار

قلمشدر. استمزمی سزکه آنی دخی چیقروب نور نوره متصل اولا. مثنوی

کفت لبش کز جنس ششترست . اعتناق بی حجابش خوشترست
من ز تن بیرون شوم آوازخیال . می‌خرامم در نهایات وصال

و بو محبت که ذکر اولندی نهایت مراتب عشق وکمال مطلقدر و ذروهٔ مراتب واصلان وغایت مقامات کاملاندر. بیت

عشقست وهرچه هست بگفتیم وگفته اند
عشقست بوصل دوست رساند بضرب راست

فقیر ایدرین بو قدر ذکر اتدیلر. خواجه نصیر وفاضل دوانی عشق حقیقی ومحبت الله جل وعلا توصیف وتعریفنده که فقیر کندو جانبمدن نیجه اشارات شریفه وعبارات لطیفه ضم ایدوب نقل وایراد ایلدم که انلرک کتابلریله بو فقیر نوشته سینه نظر تطبیق ایلینلر بو فقیرک سعی وزحمتن بلورلر. اماچون مقام عالی ووفا یوق وخلاصهٔ سعی ایام ولیالی اولمغه لایق دکلدر سابقا وعده دخی ایتمشدک. پس دخی سعی متواتر ومتوالی ایله تقدن زیاده نقل کلام اعالی ایده‌لم اگر گوش محبت مفتوح وصدر وسینه آرا مشروح بیورولور ایسه. بیت

لئن کان هذا الدمع یجری صبابة . علی غیر لیلی فهو دمع مضیع

مراد اشارت اولنمشدرکه بو فقیر چون بونک امثالی عالی معاملردن نه نصیبدر. لابد آنونک شرح وبیاننده غیر مصیبدر. ولکن من تشبه قوما فهو منهم زمره سینه قرین اولمق حاجتنه بعض اکابرک کلامنک ترجمه سی ایراد اولنمغه اقدام اولندی جناب سامی مولانا

دت

نور الدین عبد الرحمن جامی قدس الله سره بویورر لر اکرچه محبت
بر شیدر که ذوق ایتمین بلمز و بر محنتدر که نه ایدوکین ادراک
قلمز ولکن بر جماعت که تعریف ماهیات و توضیح خفیات معنادلری در تعریف
و تقسیم ایدوب دیمشلر که محبت جمیل حقیقی که حق جل و علادر کندو جمالنه
میل ایتمه سی جمعا و تفصیلا و اول داخی یا جمعدن جمعه اوله و اول حق
جل و علا جمال ذاتنی کندو مرآت ذاتنده کاینات توسطنسز مشاهده
ایتمه سیدر یا جمعدن تفصیله اوله و اول حق جل و علا مظاهر کائناتده
جمال ذاتن مشاهده و کمال صفاتن مطالعه قلمه سیدر یا تفصیلدن تفصیله
اوله و اول اولدر که اکثر افراد انسانک عکس جمال مطلقی آثار مرایاسنده
مشاهده ایدوب آیا جمال مقید زایلی مقصود کلی ایدینوب آنوک وصالی ایله
خرسند و فراقی ایله دردمند اولمقدر یا تفصیلدن جمعه اولا نتکم بعض
خواص حجب و استار شئون و صفاتی مبادی افعال و آثاردر خرق ایدوب
متعلق و قبله کاه توجهلری ذات متعلق الصفات حق تعالی اولمقدر و چون
ذو الجلال و الجمال و الکمالک ان الله جمیل یحب الجمال مقتضاسنجه محبت
جمال و کمال صفت ذات متعالی سیدر و آدمینک دخی ان الله خلق
آدم علی صورته مستدعاسنجه صفات حق جل و علا خلعت عالی قسمت ذاتی
اولمشدر لاجرم خاطری حسن جماله مایل و باطنی فضل و کماله منجذب
اولمق شیوهٔ اصلی و عادت جبلی سیدر و دخی مقرردر که تفاوت درجات محبان تفاوت طبقات محبوبلر ایله اولور نه قدر محبوبک مایهٔ حسن و
حسن و بهجتی اغلب و اکثر اولسه اول قدر محبک داخی مایهٔ عشق و محبتی
اعلا و اوفر اولسه کرک و انوک اعلای درجاتی محبت ذاتیدر که
محبک میل و انجذابی محبوب حق و مطلوب مطلقه ایله که دفع و رفعنه
قادر اولمیوب تعیین سبب و تمیز مطلب ایتمکه دخی قادر و طالب اولمیوب
کندوده انجذاب نه سببدن دیلمیه و علامتی اولدر که محبوبک
نعوت متقابله و عد و وعید و تقریب و تبعید کبی قتنده برابر اولوب
صفات جمالدن نیجه خوش حال اولورسه نعوت قهر جلاله اول
وجهله راضی و قانع اوله و داخی بیورر که محبت منتجی نسبت آراسنده
اولان مناسبتک ثمره سی قدرما به الاتحاد ما به الامتیازه غلبه ایتمه سیدر
و محبت حق جل و علا اوج مرتبه در مرتبهٔ اعلا محبت ذاتیدر که ذکر
اولندی انک تالی سی محبتدر که حق جل و علایه مختص تام اولان امور
توسطی ایله اوله معرفت و شهود و قرب کبی و مرتبهٔ ثانی بونک تالی سی
اول محبتدر که حضرت حقه اختصاص تامی اولمیان امور سببی ایله اولان
مرادات عاجله کبی مأکل و مشارب و مراکبدن یا سعادات آجله کبی حور
و غلمان و جنت رضوان کبی و دخی بیورر که محبت ذاتینک ما
عداسی ایکی قسمدر بری محبت اسمائی و صفاتیدر و اول محبت
حق جل و علانک بعض اسما و صفاتین افضال و انعام و اعزاز و اکرام
اضدادینه ترجیح و ایثار ایده کندو یه اول صفاتک آثاری وصولی ملاحظه سی
اولمقسزین و بری محبت آثاریدر و اول آثار و اختیارک کندویه

آثاری وصل اولمق ملاحظه سی ایله اولاندر و بو محبت لایزال صدد
تغیر وانتقالده در زیرا محبوب صفات حمیده وافعال پسندیده
ایله که محبتک مجتبی آنلره ایدی تجلی ایدرسه عشقی زیاده وتوجه واقبالی
موجب السعاده اولور واکر اول صفاتک متقابلاتیله که ملایم هوا
و موافق رضاسی دکلدر تجلی ایدرسه توجهدن منصرف واعراض وادبار
متصف اولور قال الله تعالی ومنهم من یعبد الله علی حرف فان اصابه
خیر اطمئن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه رباعیه

چون یار وفا کند در او ونیزی　　در تیغ جفا کشد ازو بگریزی
آب رخ عاشقان چرا می ریزی　　کاش از سر کوی عاشقی برخیزی

واد نای محبت محبت آثار در که حسن ایله معتبر وقالب تناسبه تعلق
اولنمش روحله مفتخر در و محققلر ستر وحدتدر که کثرتده ظهور ایتمشدر
دیرلر واول دخی ایکی قسمدر بری معنوی روحانی تناسب اعتدال
اخلاق واوصاف کمال کبی که متعلق عشق ومحبت طالبان عاشقان
ومریدان صادقدر وبری دخی محبوب صورت غیر روحانی اولندر
تناسب اعضا وحسن شکل کبی بعض حسن ملاحتله موصوف اولانلره
عارض اولور و بو مقوله صور عنصریده مشاهدۀ جمال ایدوب
شوریده حال اولانلر درت طبقه در طبقۀ اولی
شول روشن دللردر که نفوس طیبه لری شوائب شهوتدن
مصفا وقلوب طاهره لری لوث دنی طبیعتدن مبرا اولمش اوله

اوله مظاهر خلقیه ده وجه حقدن غیری ملاحظه ایتمیه ومرآیای
کونیه ده جمال مطلقدن غیری مشاهده قلمیه پس عشقده شکل زیبا
وصورت مطبوعه مقید دکللردر بلکه عالمده هر صورتکه وار در
اول اشکال علمیه ایدر انلره تسلت رباعیه

عارف ز وجود خویش بستسته الحق　　در بحر شهود حق شده مستغرق
برخود حجب حسن مقید زده شق　　حیران شده در نور جمال مطلق

طبقۀ ثانیه اول پاکبازلردر که نفسلری عنایت حقه
مظهر اولوب ریاضت ومجاهده ایله احکام کثرت وظلمت طبیعتدن
فی الجمله صافی اولمش اوله لکن تمام احکام طبیعت بالکلیه زائل اولمیوب
معانی مجرده ادراکنه نشأه لرینه مناسب مظهردن غیریده قادر اولمیه لر
لاجرم انسانده که اتم مظاهردر رابطۀ حسن متعلقلری اولوب آتش
شوق وشعلۀ عشقلرین افزون ایدوب بقایای احکام مابه الامتیاز
محترق وحکم مابه الاتحاد غلبه ایدوب آخر میل حبی اول مظهردن
منقطع اولوب ستر جمال مطلق صور حسن مقیدن تجرید اولنوب مشاهدۀ
بالی مفتوح ومجازی عارضی اصل حقیقی اوله رباعیه

بس کس که بدید روی خوبان طراز　　افتاد ز داغ عشق در سوز وگداز
در مجلس شوق تو شده محرم راز　　تو شدی فی حقیقة از جام مجاز

طبقۀ ثالثه اول کرفتارلردر که احتجاب وعدم ترقی ده قلمش اوله لر
وتعلق حبی لری صور حسنه دن تجاوز ایتمش اولمیه شهود وکشف مقید

حاصل قیلمشلردر ولیکن میل حسی لری بر صورتدن منقطع اولدقده بر صورته
دخی مبتلا اولوب دایما کشاکش ده قالورلر رباعیه

ای خواجه ز رخش خاکیان خود وا کن — اهنگ جمال اقدس اعلا کن
تا چند در آب چاه می بینی ماه — سر تافت ز اوج چرخ بالا کن

طبقهٔ رابعه شول آلوده لردر که نفس اماره لری مرده و آتش شهوتلری
افسرده اولمیوب اسفل السافلین طبیعتده قالمشلر و سجن سجینده رحمت
بهیمیت صالمشلردر صفت رقت و لطافت انلرده مختفی و نشاه عشق و
محبت انلردن منتفیدر محبوبان مجازیه اغوش و محبوب حقیقیی بالکلیه
فراموش ایتمشلردر و آرزوی طبیعتلری ارام ایدوب هوای نفس
عشق دیو نام ویرمشلردر هیهات هیهات رباعیه

ایشان کجا و عشق بازی کجا — هندو ز کجا زبان تازی ز کجا
چون اهل حقیقت سخن عشق کنند — بیهودهٔ این قوم مجازی ز کجا

و دخی بیورر که اسباب محبت بشدر اول نفس کندو وجودینی
و بقاسینی سومه سیدر و بو محبت بالضروره معلومدر که هر کشی وجود
و بقاسینه طالب و ابقای وجودی ایچون مضرتلری دافع و منفعتلری جاذبدر
پس حق جل و علایه که موجد و مبقی اولدر محبت ایتمک اولی و الزمدر رباعیه

تا کی بهوای خویش یکدل باشی — وز حق ببقای نفس مایل باشی
ای برده بسایه رحمت در پای درخت — سهلست که از درخت غافل باشی

ایکنجیسی حب منعم و محسندر که جبلت النفوس علی حب من احسن الیها کمو ع

الکرم مخفی اولمیه که چون منعم خلق ابقا و قلبنه انعام ایتمک غرضیتی الفا
ایدن حق جل و علادر پس اصل محبت حضرتنه ایتمک اولی و الزمدر رباعیه

هین نعمت از و که نعمت دیدن از وست — کو شکر کسی که شکر ورزیدن از وست
بخشش ز خدای دان که در ملک وجود — بخشنده و بخشیده و بخشیدن از وست

اوچنجی محبت صاحب کمالدر مشایخ اهل تقوی و علمای صاحب فتوی کبی
و اول حضرت که جمیع کمالات رشحات احسان و معارف فوحات نسیم انعامیدر
محبته اولی الزمدر محبت اولنه جمال جمیل علی الاطلاق که جمال ممکنات
آنوک بر تو انواری و ظهوری تقیید مظاهردن عاریدر محبته اولی
والزمدر رباعیه

که جلوه گر از عارض گلگون باشی
که خنده زن از لولوی مکنون باشی — در پرده چنین لطیف و موزون باشی
آن لحظه که بی پرده شوی چون باشی

بشنجیسی اول محبتدر که نتیجهٔ
معارف روحانی اوله و بو تعارف متجانس آراسنده مناسب اولمغله
مرتبدر و مناسبت دخی وحین امزاجده مشترک اولمغله متفرعدر یعنی
ایکی کشینک مزاجی درجات اعتدالدن بر درجه ده واقع اولا تحقیقا یا تقریبا
زیرا رواحک تفاوت درجاتی بعد قضاء الله تعالی و قدره تفاوت
درجات امزجه یه مترتبدر مزاج جناب رسالت پناه خاتمیت دستگاه
صلی الله علیه و سلم اعدل امزجهٔ انسانیه ده و هر مزاج که اول اعتداله
قریب اوله بعید اولاندن احسن و اکمل فیض اولان روح اعلی و اشرف اولور پس
ایکی مزاج اعتدالدن بر درجه ده یا بری برینه قریب اولسه فیض اولان روحلر

مراتب شرف وعلودن بر مرتبه ده اولوب ارالرنده تعارف اولور
وتعارف ائتلافه سبب اولور نتکم حدیث شریفده وارد اولدیکه
الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف
وچون تعارف روحانی که بو اسبابه مترتبدر موجب محبت اوله پس
خالق ارواح ومسبب اسباب که مفیض کلدر محبته اولی والزم اولور رباعیه

ای رفته بعشق داستان من وتو   در مهر ووفا یکیست جان من وتو
بن بندهٔ آن یگانه کز عهد ازل   روحانست یگانگی میان من وتو

چون محبت حق وعشق محبوب مطلق ذکرنده مشایخ طریقت وعارفان
حقیقت اولنلردن بو قدر نسنه نقل اولندی شمدیدن صکره ینه
موضوع کتابه رجوع وایراد کلام حکایه یه شروع ایده لم پس محبت
الهی دن که سببی لذت عقلیه در نازل وادنا اولان محبت اهل خیرک
بری برینه محبتلریدر که سببی خیردر وچون خیر غالبا دایم اولور
پس محبت اهل خیر دخی قایم اولور بخلاف سایر محبتلر که معرض زوال
وفناده در نتکم آیت کریمه ده کلدیکه الاخلاء بعضهم لبعض
عدو الا المتقین وبو محبت اهل خیره مخصوصدر اما سببی لذت
یا نفع اولان اخیاره واشراره اولور وسریع الزوال اولور و
کاه اولور سبب محبت وصداقت موضع غربت وشدایدده اجتماع ایتمکله
مثلا بر سفینه ده یا بر خیمه ده یا مطلق بر سفرده بیله اولمغله وحقوق
صحبت ثابت اولمغله اولور وبونک سببی اولدر که انسان بالطبع انسه

انسه مایل در انکیچون انسان دیرلر پس لفظ انسان انسدن مشتقدر
نسیاندن دکل نتکم بعضلر ذاهب اولدیلر ونظم ایتدیلر نظم

وسمیت انسانا لانک ناسی   فقیر ایدر بو بیله نظم ایتمک کرک نظم
وسمیت انسانا لانک آنس

وچون انس خاصیت انساندر وهر شینک
کمالی خاصیتنی اظهار ایتمکدر پس کمال انسان بنی نوعنه انس ایتمکله
اولور وبو انس دخی سبب محبت واجتماع وتمدن اولور وانسانی
مدنی بالطبع اوله وعنک بر موجبی دخی بودر وافراد انسانک بربرینه
استیناس واجتماعی عقلا حسن اوله وغنی شرع دخی تأکید ایتمشدر
وبش وقت نمازی مسجد محلده اجتماع علی ادا ایتمکی فرمان بیورلدوغنک
بر حکمتی دخی بودر که اهل محله بو اجتماع برکتیله استیناس ایله متحلی و
بغض وعداوتدن که رذیلتدر متخلی اولالر ومتفقه ده برکون مجموع
اهل بریه مجتمع اولوب نماز جمعه ادا ایدوب ارالرنده توحش وبغضا
مرتفع ونور ایمان وتألف که هو الذی الف بین المؤمنین مقتضاسنجه
نعمت حقدر ملتمع اوله وهر یلده ایکی دفعه اجتماع دخی ایلدیکه اهل مدینه
اهل سیاتیق واطراف دخی نماز عید قیلوب ارالرنده موانست والفت
حاصل وتوحش وتنفر زایل اوله وبوندن صکره عموم امت موقف حج
وعرصهٔ عرفاتده بر دفعه عرفاتده جمع اولمق فرمان ایلدیکه واکا وقت معین
ایلدیکه موجب حج اولمیوب تیسر زماننده اول موقف شریفده اجتماع
ایدوب اهل محله ومدینه ارسنده اولان انس والفت اهل مملکت ارسنده

دن غیری

ت مشهورده سار

دخی اولوب و اول بقاع شریفه یه تعیین ایتمه نک حکمتی اولدر که صاحب
شرعک صلی الله علیه وسلم محل ولادت و منزل دعوت و عبادت
و مهبط وحی آسمانی در پس صاحب شرعه تذکیر و تعظیم و محبت زیاده
اولوب توجه رقت قلب انبعاث و اطاعت و ارادت افزون اولور و بو
احکامک ملاحظه سندن عاقل لبیب فهم ایلر که غرض شارع علیه الصلوة
والسلام مهما امکن تحقیق رابطهٔ وحدت و رفع غائلهٔ کثرتدر و سایر احکامده
دخی بو غرض ملحوظدر و دعوت انبیا علیهم الصلوة والسلام حیثیت علم
و اعتقاددن توحیده اولدوغی کبی حیثیت عمل و اجتهاددن دخی توحیده در
و نماز جماعت نماز منفرددن بر روایتده یکرمی بش درجه و بر روایتده
یکرمی یدی درجه افضل اولدوغی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم قصد
ایلدم ایدی خطبیه استخلاف ایدوب نماز جمعه یه حاضر اولمینلرک خانه لرینی
احراق ایدم بیوردوغی بو سببدندر که عبادت جماعتده صورت
وحدت بولوب واحد حقیقی یه اقرب و قبوله انسب اوله و شرف جماعتده
دخی اسرار واردر بو موضع تفصیل دکلدر بر نیه محبت تفصیل و تقسیمنه
کله لم محبت الهیه دن غیری محبتلرده انعقاد و انحلال جهتندن نیجه اقسام
و احوال وار در زیرا شول محبتلر که سببی لذت یا نفع در لذت
و منفعتک وجودی و زوالی اعتباریله اوچ قسم در اولکیسی ایکی محبت
داخی معا منعقد و معا زائل اولنلردر ایکنجیسی بر جانبدن منعقد آخردن
اولمینلردر اوچنجیسی ایکی جانبدن منعقد اولدقدن صکره معا زائل اولمیوب
بر جانبدن زائل اولوب آخردن باقی قالاندر و بو اوچ
قسمک هر برینک سببی لذت یا نفع اولمغله ایکیشر قسم اولوب
اقسام آلتی اولور ایکی جانبدن سبب لذت اولان زوجین بیننده
و زن و جوان متعاشقین کبی و بری لذت بری نفع اولان مطرب
و مستمع کبی مستمعک سبب محبتی لذت سماع و مطربک مال مستمعدن
انتفاع و عاشق و معشوق کبی و ایکی جانبدن منفعت اولان بین
زوجین کبی که زوج انفاق جهتندن نافع و خاتون تربیت ولد و طبخ و
غسل جهتندن نافع در بر طرفدن منفعت آخردن لذت سببی ایله اولان
محبتده شکوی و عتاب چوق اولور زیرا طالب لذت استعجال ایدوب
دوام استسه گرک فی الجمله تأخیر یا مرادی اوزره توفر اولمیجق آغاز شکایت و
تغیر ایتسه گرک جانب آخره گاه ناز و دلال گاه سامت و ملال گلوب کندو توقعی
قدر منفعت بولمیوب عتاب و شکایت ایلسه گرک اول سببدن در عاشق
و معشوق آراسنده وصال قائم اولمیجق شکوی و عتاب دایم اولور
و مطرب و مستمع مابینی شکوی و عتابدن خالی اولمز و بو مقوله محبتده
لوامه درلر لومدن خالی اولمدوغیچون و پادشاه و رعیت و غنی و فقیر
و خادم و مخدوم آرالرنده محبت بو قسمدندر شکوی و تظلمدن
خالی دکلدر زیرا هر بری آخردن بر نوع منفعت استر مرادی اوزره
اولمیجق شکوی و تظلم ظاهر اولور و عدالت رعایتی اولمنجه بو شکوی
و تظلم مرتفع اولمز مخدوم خادمدن خدمتنده دوام و حضرتنه قیام و اهمال

و تکاسلدن غایت اجتناب و فهم غرض و تحصیل مرامده نهایتده اهتمام اسرخادم رعایت و مأکول و ملابس و مراکبنده نهایت عنایت طمع ایدر جانبینده مخطوط اولان مفقود اولیجق شکایتلر و حال پرملالدن حکایتلر پیدا اولور خصوصا که خادمده لامعهٔ حسن مجذوبده رایحهٔ عشق اوله طرفیندن انواع تمنی و اصناف تظلم و تجنی اوپه کرک ایکیجون عقلا مملوک صاحب جمال و الکا عقد قلب و آرزوی وصال ایدوب
نظم
غلام ایکشن باید و خشت زن
بود بندهٔ نازنین مشت زن
یاراندن بعضی غلام صاحب حسنی سرکش و مانند آتش اولدوغندن شکایت ایدیجک ای برادر خدمتکاری بلک یوزلو استمه سرکش و آتش اولمسون دیدم گلستان حکایتیدر که بعضی خواجه لر صدیقنه غلام صاحب جماللرندن شکایت ایدوب بو غلام اگرچه براعتدالدر نولیدی سرکش و بدمقال اولمیدی رفیقی ایتدی ای خواجه چون عاشقلق و معشوقلق در میان اوله مالکلیک و مملوکلیک برطرف اولور
قطعه
خواجه با بندهٔ پری رخسار
چون درآید ببازی و خنده
چه عجب کو چو خواجه حکم کند
وین کشد بار ناز چون بنده
اما محبت اخیار چون آنوک مبدئی رابطهٔ روحانیدر عارضهٔ نفع و لذت جسمانی دکلدر و مقصدلری خیر محض در سببی اولان خیرک دوامی ایله دایمدر و قیام سبب ایله مسبب داخی قایم اولور و بو محبتک باغ و بستاننده شوک شکوی بتمز و خارستان مارستان بوی اولمز و حکما بو دوست حقنده دیمشلردر که دوست اولدر که حقیقتده سنک عینک و صورتده غیرک اوله غرض اتحاد روحانیدن تغیر در و بو

و بو مقوله دوست روزگارده نایابدر و اندر من الکبریت الاحمردر و بو دوستلک نایابلغندن علما و فضلا و ادبا و شعرا حکایتلر و شکایتلر بیلوب اوراقی لیالی و ظهور دفاتری برخط اشکال فقیلیمشلردر
نظم
ترابٌ علی رأس الزمان فانّه
زمان عقوقٍ لا زمان حقوقِ
فکل رفیقٍ فیه غیر مرافقٍ
و کل صدیقٍ فیه غیر صدوقِ
رباعیه
یاران کهن که بنده بودم همه را
دربند جفای خود دشنودم همه را
زنهار زکس وفا مجویید که من
دیدم زوا زمودم همه را
قطعه
علی صقبین بیکلوب دیمه ثابت او المشتدر
فلانیله ارغرده نه زار حق و حقوق
ایکی مشابهی وار کیمیا و سیمرغک
بری رفیق موافق بری صدیق صدوق
زیرا اکثر خلقک حقیقت خیره اطلاعی و ساحهٔ سینه لرینک سلطان حقیقته اتساعی بو قدر مطمح نظر و سبب صداقتلری یا منفعت زایل یا لذت عاجل در چون عوارض سببی ایله منفعت زایل و لذت انتهایه راجع و آیل اوله مقاصد صداقتلری منقطع و محبتلری مرتفع اولور پس عاقله لایق اولدر که اقران زمان و اخوان جهان طرفنه تصور صداقتله اختلاط و طلب حقوق لحول انبساط ایتمیه زیرا رعایت حقوق ادعاده غی کمسنه دن غایت عقوق گورمک مقرردر پس اول وقت ندیم ندم و حریف غم اولور اگر یارانه مروت و اخوانه فتوت ایتمک استرسه مطمح نظری ثواب آخرت و رضای یزدان متعال اولسون آدمی نه قدر کفران نعم ایله متهم و قضای حقوقده سست قدم ایسه اول جواد کریم و منان رحیم خزاین جود و رحمتدن خیرلر بیورر که نطاق قدرت آدمیاندن بیرون

وخیال تصور عالم و عالمیاندن افزون اولور ۔ مصرع
که گفته اند نکوئی بکن و در آب انداز ۔ و ترکیده دیرلر ایلکی ایله دواقی
صوی آت بالق بلمز ایسه خالق بیلور ۔ رعایانک سلاطینه محبتی سایۀ عنایت
یتلرنده مرفه الحال و فواضل انعاملرندن منعم البال اولدقلری ایچوندر و سلاطین
افراط جور و ظلمله موصوف اولمیه لر ۔ رعایادن آنلره افراط محبت و نهایت صداقت
مقرردر ۔ خصوصا که بر پادشاه شریف نتیجه زمان و لا اینده تاج حکم لرینی گوهر حکومتله
مرصع ایتمش اولالر اگر پرتو نور عدل و انصاف ایله انصاف و مذهب ظلم و اعتسافدن
انحراف ایدوب مذهب حق رعایتنده رعایاسیله ہم کیش و ضعفای زیر
دستلرینی حفظ و حراست ایدوب معین غنی محب و روبش اوله محبت دایره سندن
یکجوب صدق رقیت و مودت مرتبه سین قوبوب حق عبودیت اوزره
اولورلر ۔ قاضی بهاء الدین بن شداد سیرۀ صلاحیه کتابنده حکایت ایدر
چون سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب دمشق قلعه سنده وفات
ایلدی ۔ عامۀ رعایا و کافۀ برایایه اول مرتبه غصه و کابت و غم و الم عارض اولدی
که شرحنده بیان و زبان عاجزدر ۔ مرحومک حیوتی زماننده نیجه کمسنه رعایادن
نفسلرینی و اولادلرینی بو سلطان عادل و پادشاه مشفقه فدا ایدرلر دیرلر دیدی
بو مقوله کلامی مبالغه دن عد ایدردک ۔ که صاحب دولتله سویلرلر چون
اول سلطان رحیم کریم کرامت و تکریم رحمن رحیمه انتقال ایتدی جملهمزه ظاهر
اولدی که اول سوز حقیقت و بر کشی وجداننده بولدی که اگر فدا قابل اولسه ایتمش
احتیاج لادی بلکه نفسنی فدا ویروریدی ۔ زیرا سلطان صلاح الدین عدل و تقوی

و تقوی سندن غیری اول زمانده فرنک سواحل شام و قدس شریفی
آلمش ایدی قریب اولمشدی که مصر و شامی دخی الوب اسلامه خلل عظیم ایرشه
مرحوم کمال اجتهادی مبالغه همتله مغلوب لیلا و نهارا صیفا و شتاء غزو و جهاد
و مقاتله و مقابله فرنج لعینه مواظبت ایدردی ۔ حتی قدس شریف و اکثر
سواحلی گیرو فتح ایلدی ۔ و احسان و سخاسی اول مرتبه ده ایدی که سقف مملکتی اقصای
یمندن حدود دادره بالجمله و جمیع مصر و شام و دیار جزیره تمامها خورۀ تصرفنده
داخل اولمشیدی مع هذا وفات ایتدکده خزانه سنده بر آلتون و توز بیدی اقچه
بولندی ۔ و سلطان صلاح غزو و جهاد و عدل و دادی سلطان نور الدین شهیددن
تعلم ایتمشدر ۔ اول حضرتک امراسندن ایدی و بعض اولیا دیرلر ایدی که سلطان
نور الدین شهیدی اوجلردن و صلاح الدین قرقلردن اولمشدر ۔ و بو ایکی
سلطان عدالت عنوانک احیای مراسم عدل و داد و اعلای معالم غزو و جهادده ایتدکلری
آثار حسنه و مآثر محموده یه تمام مطلع اولمق استینلر شیخ امام ابو شامه نک ازهار
روضتین فی اخبار الدولتین کتابنه نظر ایلسونلر ۔ و الحمد لله تعالی که اهالی مرز و بوم
ممالک روم سلاطین آل عثمانه نسبت بو تمتله موسوم در ۔ زیرا ابتدای زمان
استعلای لوای سلطنتلرندن که سنه تسع و سبعین و ستمائه در بو زمانه
سنه اثنین و سبعین و تسع مائه در ۔ هر سلطان و شاه که مسند نشین تختگاه
اولمشلردر ۔ مذهب اهل سنت و جماعت اوزره جاری و مذاهب بدعت و ضلالتدن
عاری اولدقدن غیری اعلای لوای اسلام و قهر و ذل کفار لیام و اخذ قلاع
و ممالک اهل اصنام ایتمکده تقصیر و تهاون گوسترمیوب کندولره حرام ایتمشلردر ۔ خصوصا

دکی که

فرنج لعین وانکروس نسنی دین فرق نصارای ضالین که ابتدا اعدای
دین سید المرسلین واندر وافرنجک دولت خلفای عباسیه
وسلاطین سلجوقیه ده نه مرتبه ده استیلالری وار ایدوکی کتب تواریخده
مسطوردر حالا کمال ذلت ومهانت اوزره درلر ولوای اسلام
فرق کفره اوزره شمدیکی زمانده اولان استعلاسی خلفای راشدین
عهدندن صکره اولدوغی معلوم دکلدر لاجرم رعایا وبرایا مواقف دعاده
وعبودیتده وظایف شکر وثنایه مواظب ومداوملردر قرین قبول سلطانی
اولمقدن خالی اولمیه آمین امین حتی الف امین **بیت**

برتست عدل وداد وباعدای دین غزا — برپادعا وشکر وبرالطاف حق جزا

وحکمادیر که سلاطینک رعایایه محبتی اول جهتندندر که منعمدر ومنعم
علیه جانبنه محبتی لازم وپدرک دخی فرزندینه بو جهتدن ثابت درکه
حقوق نعمتی بیحددر اکرچه جبلی دخی محبتی مقرردر زیرا کندونک نسخه سی که
طبیعت کندونک صورتندن نقل واستنساخ ایتمشدر فی الواقع بو فکر
صحیحدر زیرا مادۀ بدن پسر جزء وجود پدردر وخلق وخلقده مشاکل
ومشابه در اول سببدندر که نه قدر کمالات وسعادتله متصف اولسه
مسرور وقریر العین اولور حتی اوائل عمرده تحصیل ایده مدوکی متحسر قلدوغی
کماله پسر قادر اولسه کندو قادر اولمش کبی حظ ایدوب تحسرنه تسلی حاصل
اولور ودرلر که هیچ کس اخری کندویه جمیع کمالاتده راجح اولدوغین
استمک یوقدر مکر پدر پسرینه ودخی پدر کبیرکی کندویه قایم مقام

مقام وبو برای عمر وزدن کتدکدن صکره نایب مناب ملاحظه
ایدوب بو جهتدن بقای موسوم تصور ایدر خصوصا اسباب
وامتعه واملاک وعقاراته مالک اولنلر موتندن صکره اسباب و
اموالنی اجانب تصرفنه دوشمه سین تصور ایدوب دلبر رعناسین
نعل اغیار اعداده کورن عاشق شیدا کبی اولور لابد کندو فرزندی اولیجق
بنه کندویه قلمی کبی ملاحظه ایدوب شادان وخانه سی تصور بنده اباد
اولور اکرچه بو معنالر هر پدرک ضمیرنده مفصل ومشروح اولمز ولکن
علم اجمالی وتصور بسیط اوزره معلومیدر وورای حجابدن استجلای
اشباح ایدن کمسنه کبی ومحبت ومودت امورنده بو مقوله علم اجمالی
وتصور بسیط کافیدر اما فرزندک پدره محبتی عکسندن اقلدر زیرا معلول
ومسببدر معلول ومسببک سبب وعلته ارتباطی ومحبتی عکسندن اقلدر
نته کم برهان آنی برهان لمیدن اضعفدر وفرزندک محبتی زمانا دخی متاخردر
مرتبۀ اطلاع وتمییزه واصل وپدردن انتفاعی حاصل اولمینجه دایره محبته قدم
بصمز وبو سببدندر که شریعت مطهره ده فرزنده رعایت حقوق پدر
ایچکیچون محکم وصیت اولنمشدر عکسی اول قدر اولمشدر نته کم شیخ سعدی دیمشدر
قطعه سالها بر تو بکذرد که کذر — نکنی سوی تربت پدرت
تو بجای پدر چه کردی خیر — تا همان چشم داری از پسرت
وبرادرلرک بری برینه محبتلری پسرک پدره محبتندن ناقصدر وسببی
برشی ده مشترک اولدقلریدر وپادشاهک رعایاسینه محبتی پدرک پسرینه

ورعایانك پادشاهه پسرك پدره ورعایانك بری برینه برادرلر
محبتنه تشبیه اولنور فی الواقع ایله اولمق کرکدر که عرصهٔ جهان روشن و ساحهٔ
گیتی مانند گلشن اوله والا امزاج عالم منحرف و انتظام گیتی فساد ایله متصف
اولور ومراتب محبت اوچدر اول محبت الله تعالیدر که کندی منبع خیرات و سعاداتدر
ایکنجی محبت استاددر که انسانه ارشاد علم و عمل صالح و تعلم اخلاق حمیده ایدرلر
وبو محبت پدردن اولیدر نته کم اسکندردن نقل اولندی و علما دیمشلردرکه
روح جسمدن زینه مفضل و حقیقت انسانیت جوهر روحله محصلدر اقبل
علی الروح واستکمل فضائله فانت بالروح لا بالجسم انسان پس معلم که سبب
تکمیل حیوة روحانی و واسطهٔ تحصیل سعادت جاودانیدر پدردن که سبب حیوة
جسم و جسمانیت و واسطهٔ حصول ظاهر انسانیتدر افضل و
معلمیت جهتندن اکمل و محبتی پدر محبتندن اقوی و رعایت حقوقی
اتم و اولیدر بو تقریردن واضح اولدی که محبتی لازم استاد علم
نافع و عمل صالح تحصیلنه مرشد و هادی اولنلردر زیرا حیوة باقی
بونکله حاصل اولور نه انکه علوم رسمیهٔ غیر نافعه‌دن بعض مقالات و شکوك
و رسوم و تتمه‌دن بر مقدار خیالات تعلیم ایلیوب معلم و متعلم ایکیسی دخی اخلاق
ردیه و حب شهوات دنیه ایله متصف نه علم نافع نه ایدوکین بیلورلر که
تحصیلنه عدم همت قویه‌لر و نه اخلاق ردیه و معایب نفس خفیه نیجه
ایدوکین درك ایلرلر که کندولردن جهل حبسن صویه‌لر پس افضل
واکمل معلم جناب رسالتپناهیدر صلی الله علیه و سلم که محاسن ایمانی
بیانی تحصیل و مکارم اخلاقی متمم در جمله تعلیملر و ارشادلر آنك
تعلیم و ارشادینه راجع و آیلدر و اصول معارف و فروع فضائل اول حضرتك
عنایت و هدایتنده حاصلدر پس محبت حقدن صکره محبت کامل و اطاعت
و انقیاد تام اول حضرته اولمق کرکدر و بو محبت تمام ایمان و کمال عرفان
و سرمایهٔ سعادات دوجهاندر نته کم بیورمشدر لا یؤمن احدکم حتی اکون احب
الیه من نفسه و اهله و محبت خلفای راشدین و اصحاب و آل عترت سید المرسلین
که هر بری سماء هدایتده انجم و مظهر شرف بایهم اقتدیتم اهتدیتم درلر و
محبت علمای مجتهدین و مشایخ مرشدین که حماة دین و هداة راه یقیندرلر
بو محبتك فروعندندر اوچنجی محبت پدر و مادردر و اجداد و جداتدر
زیرا سلسلهٔ اسباب وجودده مربی داخل و نعمت دینکه افضل نعمدر زمان
صغردن انلرك تلقین و تعلیمی ایله حاصلدر پس انلر دخی استاد خیر و روحانی
اولورلر و محبتلری ایکی جهتدن لازم اولور اکثر ناس دین اسلامی آبا و امهات
تلقینندن اخذ ایتمشدر نعوذ بالله اکر صلب کافردن وجوده کلمش
اولیدی و تقلید فاسد زمان صغردن اساس وجوده طرح صالمش اولیدی
هیهات که بعده استدلال طریق خیر و دعوت و ارشاد غیر ایله سلوك
طریق میسر و وصول دولت اسلام مقدر اولیدی الا مکر که عنایت
ازلی سابق و کوی توفیقه مرشد و سابق اولیدی و قلیل ما هم انکی
طائفه‌یه حقك عنایتی ظاهردر بری بو طائفه که صلب اهل اسلامدن
متولد اولمش اوله بری دخی کفاردن استرقاق اولنوب دیار اسلام

کلوب دولت دین اسلامه واصل وسعادت دنیا وآخرت حاصل قلمش ایدی
وحدیث شریفده بو طایفه یه اشارت وارد اولمشدر که ان الله تعالی لیعجب
عن قوم یقادون الی الجنة بالسلاسل مراد اسیرلردر که دار الحربدن
دار اسلامه کلورلر وشرف ایمان ودولت اسلامه واصل اولورلر حکایت وفا سه
اولنور که مرحوم شیخ زاده نک بر درویشی مجلسنده سلطانم بن حق
تعالی نک غایت عنایتنه مظهر اولمش قولیم دیوجک نیچون کندوکی مدح
ایدرسین ندن بلدک ایله ایدوکک دیمشلر درویش سلطانم فلان تاریخده
سلطان محمد حضرتلری انار الله تعالی برهانه آزاو دولاتینه غزا ایچون سفر ایتمش
اتفاق هرکز فتح قلعه واخذ اسیر میسر اولمامش دونوب کلورکن بن فقیری
بر غازی بر بیشه ده بولوب چیقرمش پس آنوک کبی اولو پادشاهی حق جل
وعلا مخصا بن بنم دار الکفردن خلاص اولمغیچون سفره صلمغه بنم حقمده آثار
عنایت ظاهر اولمزمی دیمش حضرت شیخ تحسین ایلمش دردنجی سلطانه
رعایانک محبتیدر بعضلر رعایانک سلطانه محبتی پسرک پدره محبتندن
راجح کرک دیمشلر زیرا سیاست سلطانی وآنک عدلیله روی روزکار
حلیهٔ امن وامانله متصف اولمیجق نه پسر پدردن منتفع نه پدر اسباب
تربیت پسر وحفظ عیال مجتمع اولور ونه پدر پسره سیاست وتأدیب
واخلاقنی تحسین وتهذیب ایلر اما سلطانلر هم پدره هم پسره تأدیب
وسیاست ایلر پس آنوک نفعی اعم ومحبتی اتم در اکرچه سلطانک
رعیته محبتی پدرک پسره محبتندن ناقصدر زیرا طبیعتلری تحمل مکروهات وصبر

وصبر بغیر مرضات ایتمکده رعایا کبی دکلدر ومثل مشهوردر که لا وفا للملوک
بعض علما بیورمشدر که اجتنبوا صحبة السلاطین فانه لا وفاء لهم یستکثرون
فی الثواب رد الجواب ویستصغرون فی العقاب ضرب الرقاب یعنی پادشاهلر
سلامی الغی کبی احسان وثواب وآدمی اولدرمکی جزئی سیئات وعقاب عد
ایلرلر والحق سلطاندن وفا کلی رجا ایتمک مناسب دکلدر زیرا وفا
غالبا اخوانک زلات وهفواتندن اغماض وجنایات وتقصیرلرینه
ترک اعتراض ایتمکله اولور نته کم دیمشلر **شعر**

اذا کنت فی کل الامور معاتبا … صدیقک لم تلق الذی لا تعاتبه
وان انت لم تشرب مرارا علی القذی … ظمئت وای الناس تصفو مشاربه

اکر سلاطین حقی ندما واصحاب وامرا وارکانه بو اسلوبه معامله ایدرسه
امور ملک وملته اختلال کلمک اکثر احتمالدر پس سلاطین دن وجهی ظاهر دکل
امور ظهور ایتدکده زبان طعنی اطاله ایتموب سر خفی سنه حواله ایدهلر
نته کم حافظ شیرازی دیمشدر رموز مملکت وملک خسروان دانند
کدای کوشه نشینی تو حافظا مخروش بشنجی مرتبه محبت اخوان واعمام
واخوال وخالات واقربا وعشایر حقنده در صلهٔ ارحام مطلقا مندوب
ومستحسن اولدوغی کبی محبتلری دخی مسنون ومندوبدر ومقتضای طبع
مرغوبدر مکر عارضهٔ تحاسد وتنافس وطلب جاه دنیا سببی ایله محبت
جبلیه زائل وبغض وعداوت حاصل اولمش اوله نته کم دیمشلر العم غم والاقا رب
عقارب والخال عن الخیر خال **بیت** عداوة ذی القربی اشد مضاضة

علي النفس من وقع الحسام المهند بيت بلكه خصمكدر خصمي ديدوكك
زهر ايچورر بيكا غين ييدوكك ⁂ التنبي مرتبهٔ محبت خلان واصحاب واصدقا
واحباب درکرکدر که هر برینك مرتبه محبتي محفوظ وحقوقي مرعي وملحوظ
اوله زیرا حقوق اخوان ودایع اموال کبیدر حفظنده تقصیر موجب خیانت
ومورث ترك امانتدر وهر کسنه که اندن صداقت مفهوم وحق حقیقت
معلوم اوله اکا کمال صداقت اوزره معامله وحق اخوت وفتوت ایله مجامله لازمدر
وارسطاطالیس دیمشدر که محبت مغشوش تیز مرتفع اولور نته کم ذهب
مزخرف تیز تباه اولور بعض فضلایه سؤال ایتدیلر که برادر می یکدر یا رمی
جواب ویردی که اول برادر یکدر که یار اوله چون محبتلرك اقسام ومراتبي معلوم
اولدي پس هر محبتك مقتضاسي اوزره عمل اولنمق نیجه در آني بیان ایدهلم
مقتضای محبت حق تعالیٰ که محبتلرك اجلی واعلی واتم واولیسیدر اطاعت
وعبادت وتعظیم وامتثال اوامر واحتراز واجتناب نواهیء الهی واتباع جناب
رسالت پناهیدر صلی الله علیه وسلم که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعوني
یحببکم الله واول کمسنه که انده بو متابعت بولنمیه ادعاء محبت الهیه ایلیه
مغرور وکذابدر بلکه بلیه خیانت مآبدر زنهار دعواسینه تصدیق ومحبت وعشقنه
تحقیق ایتمیه پس محبت محبوبه مطاوع اولمقدر عاشق معشوقك رضاسن ترك ایدرمی

قطعه
تعصي الاله وانت تظهر حبه ... وهذا وزني في القياس بديع
لو كان حبك صادقا لاطعته ... ان المحب لمن يحب مطيع

ومحبت جناب رسالت پناهي صلی الله علیه وسلم وآل کرام واصحاب عظام

قده

عظام وائمه ومشایخ انلرك مقتضای محبتلري اطاعت واتباع ونصایح
ومواعظلرین استماعدر جناب رسالت پناهي صلی الله علیه وسلم ذکر اولند
صلوات ویرمکدر وجوب صلوات جهتندن علمانك مذهب اوزره اختلاف
ایتمشلردر بعض علما عمرده بر کره واجبدر باقي مندوب دیمشلر بعض آخر
هر بار که نام شریفي ذکر اولنسه واجبدر نیجه دفعه مجلسده ذکر اولنور
ایسه دخي دیمشلر وبعض آخر مجلسده ذکر اولنسه بر کره واجبدر باقي مندوبدر
دیمشلر مذهب مختار بودر صحابه ذکرنده ترضي کرکدر یعني رضي الله
عنه دیمك شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه واولاد کرامي رضي الله عنهم
ذکرنده دخي صلوات وسلام ایدرلر اما حق مذهب اهل سنت وجماعتدر
که صلوات بالاستقلال جناب رسالت پناهي نبوت دستگاهه مخصوصدر
وعلما ومشایخ ذکرنده ترحم اولنمق کرکدر ومقتضای محبت پادشاهه
اطاعت ونصیحت وهواي مخالفتدن احتراز ومال اوزرینه استعمال اولنور
اما نحله خدمت ایتمکدر ووالدین محبتنك مقتضاسي اطاعت واداي حقوق
واحتراز عقوقدر نته کم شرح اولندي وبعد الموت ادعیه واذکار وصدقاتله
روحلرین یاد ایتمکدر ومذهب صحیح اولدر که جمله عباداتدن هر نه اولورسه
ثوابین آخره هبه ایتمك جایزدر وثواب روح امواته واصل اولور ومقتضای
محبت اقربا واحبا دخي حسن عشرت ومجامله ولطف وتحمل ایله معامله در حکما
دیمشلردر که منعمك منعم علیه اوزرینه محبتي عکسندن اقوی واکثردر زیرا
احسان ایدن وقرض ویرن احسان اولننه وقرض آلنه سوز اما احسان اولنن

و قرض آلان محسن و مقرضه اول مرتبه محبت ایتمز اما محقق اولمیه که قرض ویرن
قرض آلانی تعیبودوکی و لقاسن ستدوکی مالنی تخلیص و زیادنی بزمی ولمغه حریص
اولدوغندن و قرض آلان محبت ایتمدوکی و لقاسن ستمدوکی قرضنی ادا ایتمکه
قادر و مالی حاضر اولمدوغندندر نته کم حکایت اولنور بعض عزیزلر بر سنه — فقراسنه
کثرة زیاره خلقدن شکایت ایدکده احبابکک قرض ویر و اغنیاسندن
قرض استه که کمسنه بانوکه اوغرامیه و قیس بن سعید بن عباده مدینه ده
مریض اولدی عیادتنه چوق کمسنه کلمیجک خواصندن تقصیر عامه نک
سببن سؤال ایدیجک دیدیلر اکثر اهل مدینه سزدن قرض المشلردر طلب
توهمندن کلمزلر دیدی قیس شول مال که احبابمی بندن منقطع ایلیه بن اندن
بیزارین دیوب امر ایلدی ندا ایلدیلر که هر کمسنه ده که قیسک قرضی حقی وار
ابرا و اسقاط ایلدی راوی ایدر اول کون عیادت قیسه اول قدر آدم کلدیکه
عتبه خانه شکست اولدی بو سببدندر که بعض علما قرض ویرمکدن و قرض
آلمقدن منع و امتناع ایلیوب القرض مقراض المحبة دیدیلر نته کم مولانا عبد الرحمن جامی
فرزندینه نصیحت ایدوب ایدر که مثنوی باحسان برجا دست بکشای
منه در تنکنای مدخلی پای — بخشش باش از بیشان بابر دار
مساز از وام داریشان کران بار — مده شان قرض و مستان نیم حبه
فان القرض مقراض المحبة — اما منعم و محسن الیه منعم علیه اولانی — اما محسن و منعم محسن الیه سه
کمسنه یه محبت ایتدوکی اول جهتدندر که نفس احسانی و ذات انعامی سور
بالذات احسانی محسن الیه او زرینه وقع و بر تو انعام منعم علیه ده لامع اولدوغیچون

اولدوغیچون محسن الیه و منعم علیه اولنی بالعرض سور و دخی دیمشلر که محسن
اول کمسنه یه بکزر که تعب و مشقتله بر مالی تحصیل ایتمش اوله و محسن الیه اول کمسنه یه بکزر که
انی زحمت و مشقت مال الله کرمش اوله لاجرم قدرنی بلمز و محسنه حق شکرین
ادا قلمز و ترکی ده مثلدر که دیرلر بین بلمز طوغرین کشی بیلور و مادرک
پسره محبتی پدردن زیاده اولدوغنک بر سببی دخی بودر زیرا مادر بیلور که — ندرکه
استیلاد و تربیت و تحسین و تقویتینده نه زحمتلر چکمشلردر و بو سببدندر
شاعره شعری چوق کلور و غیری تحسین ایتدوکندن آیرو تحسین ایلر نته کم دیمشلردر بیت
هر کسی بر شعر و بر فرزند خود مفتون بود — کرچه آن فرزند زشت و شعر ناموزون
و بر صناعت بو اسلوب او زره بر کمسنه ارتوق زحمت چکدوکی نسنه یی ارتوق
سور و دخی محسن فاعل کبیدر محسن الیه قابل کبی فاعلک حصه سی قابلدن ارتوقدر تذنیب
بو محبتک اعلاسی اول محبتدر که انک منشأی محبت خیر و کمال حقیقی اولا که جوهر
نفسه متعلق اولان لذت عقلیه در عوارض ایله دکلدر لابد انقطاع و اختلالدن مصون و
سعادت و نعیمه دن حظ ریذیر دکلدر و بقای نفس ایله باقی در و سایر محبتلر که احوال
بدن و نشاءه دنیا ایله مخیمدر و انقطاع علاقه بدن ایله منقطع اولور الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین بو کا اشارتدر و بو سعادت اول وقت حاصل اولور که
نفس ملکات فاضله و اخلاق حسنه تحصیلین تمام ایدوب توجه جناب حق ده مستغرق
اوله که فنا اندن عبارتدر نته کم عزیزلردن بریسی ابراهیم خواصه توکلدن سؤال
ایدیجک ابراهیم اوتوز ییلدر که نفسمی مقام توکلده ریاضت ایدرین دیوجک ایتدی
سن عمرکی تعمیر باطن ایتمکده خرج ایتمش سن پس فنا فی الله مرتبه سینه قنده و اصل — اولورسن دیدی

پس ظاهر اولدی که بو مقام اعلای مقامات و اکمل سعادات ایمش. بیت
وصال دوست طلب میکنی ز خود بگذر   که در میان تو و او بجز تو حایل نیست
و حافظ سعد دیمش که: بیت   گویند سعد دولت وصل از چه یافتی
خود را گذاشتم قدمی بیشتر نشدم   و حافظ شیراز بو مقام طلبنده
تضرع ایدر که: بیت   بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم. رزقنا الله الجواد المنعام
اقرب من مبادی هذا المقام. خواجه نصیر بو مقامده حکمادن
چوق نسنه ایراد ایتمش جمله‌دن دیمش که بر کمسنه‌یه که حق جل و علا
محبت ایده آنی تعاهد ایدر. نتکم دوستلر بری برینی تعاهد ایتدوکی گبی
خواجه نصیر ایدر بو لفظ بزم لغتمزده حق جل و علایه اطلاق اولنمز. مولانا
جلال ایدر خواجه‌نک بو سوزی ظاهر دکلدر. زیرا کتاب و سنتده بونک
نظایری چوق وارد اولمشدر. قال الله تعالی وهو یتولی الصالحین حسبنا الله
ونعم الوکیل بلکه حدیث قدسیده دخی زیاده وارد اولمشدر. فاذا
احببته کنت سمعه الذی به یسمع وبصره الذی به یبصر وحدیث آخرده
من احبنی قتلته ومن قتلته فانا دیته. فقیر ایدرین اولا تسلیم ایتمزز که
تولی و وکالت تعاهد گبی اولا. زیرا تعاهد گاه گاه یوقلمقدر و مستمرا
علام الغیوب اولنه بو معنی محالدر. ثانیا شاید که اول لفظلر دخی مجاز اولمق
محتملدر. و دخی ارسطاطالیسدن نقل ایلدیلر که اگرچه آدمی انسی دیرلر
ولکن معنی انسی اولمق گرک عرشی اولمق گرک. زیرا همت سفلده قلموق مرتبه

سنه حیواناتدر. اگرچه انسان جثه یوزندن صغیردر ولکن عقل یوزندن
و شریف و حکمت جهتندن کبیردر و عقل جمله مخلوقاتدن اشرف و جمله
مشتوناتدن اوزره مستولیدر. بو مقامده بسط کلام و تحقیق مرام
اولدر که اتفاق اهل شهود و عیان و اجماع ارباب بحث و بیان
ایله محقق اولمشدر که اول گوهر مکنون که اجتماع کاف و نون و فرمان
پادشاه کن فیکون ایله ظاهر و پدیدار اولمشدر. و بحر غیب وجوددن
ساحل شهادت و امکانه دوشمدر بر جوهر بسیط نورانیدر که حکما آکا
عقل اول و بعض اخبارده قلم اعلی. و ائمهٔ کشف و شهود حقیقت محمدیه
دیرلر. و اول جوهر نورانی کندوسنی و مبداء فیاضنی کندو واسطه‌سیله
مبداء فیاضدن الی آخر الابد ظهور ایده‌جک افراد موجوداتی بیلدی و
تمامت حقایق و اعیانه اشتمال و اندراج علمی ایله اول جوهرده مندرج و
مندمج اولدی نتکم دانهٔ خرمانک اغصان و اوراق و اجزاسینه مشتملدر
و جمیع موجودات بو ترتیب اوزرینه که بو جوهرده مندرج و مستکن در
علی وجه التفصیل قوتدن فعله و کتم غیبدن فضای شهادته چیقردی یمحو الله
ما یشاء و یثبت وعنده ام الکتاب. و چون سلسلهٔ موجودات و حوادث
کونیه رحمت رحمانی و قدرت ربانی اقتضاسی ایله مراتب ارواح عالم
و درجات عقول و نفوس مجرده‌دن موجودات کیانی اعنی جسم و جسمانیه که
موطن تبدل و معدن تغیر و مظهر تجلیات الهی و ظهورات و شئون نامتناهی در
تنزل و تسفل ایتمک اقتضا ایلدی حکمت کامله و قدرت شامله استدعا ایلدی که

بو نظام وجودده بر دوام مترتب و موکول اوله بر جسمه که بالذات
ثابت بالصفات متغیر اوله و اول جسم

ان ثابت نی قرار عجوبه غای کز جای نجنبد و نه آسود بر جائی

اعنی فلک دوّاردر که حرکت دوریه سیله اوضاع غریبه و اشکال
عجیبه سی قوتدن فعله و عدمدن وجوده کلوب و هر وضع و شکل
بر حادثهٔ معیّنه و کائنهٔ مخصوصه یه سبب و واسطه اولور و مراده
حوادثک مبداء قریبی که حکما عقل فعّال و عقل عاشر دیرلر بر صورت
جدیده اینه هیولای عناصرده ظاهر اولور و چون نوبت ایجاد موالید
ثلاثیه منتهی اولدی حکمت حکیم جلّت قدرته اقتضا ایلدی که مجموع کمالات
سابقه نشأهٔ انسانیه ده که اشرف انواع حیوانات بلکه عالم صغیردر
مجتمع و منتظم اوله و فضیلت عقل قدسی که مبداء ایجاد ایدی بو نوع مکرمده
عقل مستفاد صورتنده ظاهر اوله تا که نفس انسانی بو مرتبه ده متحلّی و بو
فضیلتله متحلّی اولوب عالم عقلی یه که مرتبهٔ علیادر متّصل اولوب نقطهٔ بدایت
نهایته واصل و دایرهٔ وجود قوس نزول و قوس صعود ایله تمام اولوب کما
بدأکم تعودون اشارتی حاصل اوله بیت وین ان سر کوی بود کاوّل
زانجا بهمه جهان سفر کرد پس روشن اولدی که فاتحهٔ کتاب
وجود و دیباجهٔ رسالهٔ ابداع عقل قدسی اولدوغی کبی خاتمه سی عقل انسانیدر
شول دانه کبی که منبسط اولوب اغصان و اوراق و ثمار و شعب اولدقدن صکره
تفرقه و کثرة مراتبندن ینه وحدت جمعیت بولوب شکل اول و طرز سابقنه کبی

تبعی دائما اولور و بو شدر دوری که جمیع موجودات روحانی و جسمانی
و مکونات علوی و سفلی ده ساریدر افلاکده که واسطهٔ نظام عالم
اجسامدر حرکت دوریهٔ وضعیدر که آنو کله افلاک سبعهٔ سیّاره که
اسفلدن اعلایه بو ترتیب اوزره درکه

قمر ست و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل و فلک

ثامن که حکما کرهٔ ثوابت و اهل شرع کرسی دیرلر و فلک اطلس که
حکما محدد الجهات و فلک الافلاک و اهل شرع عرش دیرلر دور ایدرلر و اول
دور دخی ایکی نوعدر بریسی مشرقدن مغربه در و انک اظهر و اجلاسی
و اسرع و اعلاسی حرکت یومیه درکه بالذات فلک اعظم بو حرکتله
یکرمی درت ساعتده تقریبا شرقدن غربه دور ایدوب سایر افلاکی دخی
بالعرض اداره ایدر و طلوع و غروب کواکب و ظهور و بروز مشارق و مغارب
و لیل و یوم که محل کسب و موطن نوم در بو حرکتله اولور و مجانین و صبیان
بل انواع حیوان بو حرکتی تمییز و ادراک ایدرلر و نوع ثانی غربدن شرقه در
و فلک ثامن و عامهٔ افلاک باقیه بو حرکتله دور ایدرلر فلک ثامن اوتوز
بیک ییلده یاخود یکرمی درت بیک ییلده دورین تمام ایلر و فلک
زحل اوتوز ییلده فلک مشتری اون ایکی ییلده فلک مریخ بر ییل آیده
فلک شمس بر ییلده فلک زهره و عطارد بر ییله قریب مانده فلک
قمر بر آیده دورلرین تمام و انجاز ایدوب دور آخره شروع و آغاز ایدرلر
دیو حرکاتک تفاصیلی علم هیئتده مبیّن و مقادیر جهانی تحقیقا آنده

معیّن در و اجسام نامیهٔ غیر ناطقه ده حرکت عنوی و آدبولی نمی یعنی
جسم نامی نبات و شجر کبی بر مقدار زمان نموده اولورلر یعنی نباتات
طبیعی نو خور بنیه جهات ثلثه ده حرکت ایدرلر نهایتنه یتیشدکدن صکره
مزاجی اقتضا ایتدوکی مقدار طوروب بعده ذبول ایدوب تناقص طرفنه
حرکت ایدر پس بو دخی حرکت دوری در و نفس ناطقه ده حرکت فکریه در
که نفس بر مجهوله علم طلب ایلسه اولا مطلبی بوجه ما ملاحظه ایدوب آنی کسب
ایتمک ایچون مبادی مناسبه یه رجوع ایدر مناسب مبادی بولدقدن
صکره آنی ترتیب ایدوب اندن کیرو مقصده حرکت ایدر پس مجموعی
حرکت دوری اولور اهل منطق نظر مطالبدن مبادی یه مبادیدن کرو
مطالبه حرکت در ایکی حرکتی مشتمل در دیدکلری بودر و بو حرکات دوریه که
جمله موجوداتده حاصل در فی الحقیقه ظلّ و پرتو حرکت حبّ ذاتی در که اکا
ائمهٔ کشف و شهود تجلّی ذاته لذاته دیرلر نته کم بعض اعزه بیورر که قطعه

از خود بخود ان یار گرانمایه سفر کرد — هم عین سفر بود و هم او حاصل فی البین
فی فی سفری نیست درین ره بحقیقت — از عین شهود تو اگر دور شود غین

غین لغت عربیه غیم رقیقه دیرلر حکما ایدرلر که افراد انسانی اوچ قسم در
بعضی نجابت فطرت و طهارت جبلت سببی ایله ملکات ردیه دن
مجتنب و رذائل دنیه یه غیر مرتکب در و فضایله مقتضای خلقتیله مهتدی
و مکتسب اولورلر و بعضی اگرچه بالطبع رذایلدن مجتنب و فضایلی مکتسب اولمز
ولکن فکر و رویت اعمال ایدوب رذایلک قبحین و فضایلک چنین
حسنن ادراک و ادنی تنبیه ایله متنبه اولوب فضایلی اکتساب و رذایلدن
اجتناب ایدر و بعضی بو مرتبه ایله دخی اولمیوب وعد و وعید و تخویف و
تهدید و عتاب و عقاب و زجر و تأدیب استاد و تثقیف و تهذیب
آبا و اجداد ایله اولور قسم اول که خیراندن بالطبع صادر در اعلی در
ولکن قلیل و نادر در قسم ثانی که کندو فکر و رویتیله مهتدی و اصحاب
فضایله مقتدی اولور متوسط مرتبه و کثیر در قسم ثالث که محتاج زجر
و تأدیب و تهذیب در مرتبه ده ادنی و وجودده اکثر در و طائفهٔ اولی یه
اخیار بالطبع و ثانیه یه اخیار بالنظم و ثالثه یه اخیار بالشرع دیرلر و بو قسم
ثالثه شریعت صو کبی در اول کمسنه یه نسبت که حلقومنه طعام طورمش
اوله یعنی نته کم طعام طوران کمسنه یه صو یتیشمزسه هلاک اولور
بو کمسنه یه دخی تأدیب شرع یتیشمزسه هلاک حقیقی اولور والله تعالی اعلم و احکم

باب سابع سیاست مدن بیاننده در

چون هر مرکبک اجزاسی خواصندن غیری بعضی خواصی و آثاری اولور که اول خواص
آثار اجزاسنک هر برنده اولمز بلکه مجموع من حیث هو مجموع عنده اولور مثلا
معجون مثردیدوس مرکبده اولان خاصیت هر بر جزئنده یوقدر پس تمدن که
اجتماع افرادندر آنک بعضی خواصی و آثاری واردر که هر بر فردده یوقدر
بو مقدمه تمهیدندن صکره ایدرز که مدینه ایکی قسم در بریسی مدینهٔ فاضله بریسی
مدینهٔ غیر فاضله در و مدینهٔ فاضله اولدر که آنده اولان تمدن و اجتماعک
سببی خیرات و مصالح اوله و مدینهٔ غیر فاضله اولدر که سبب تمدن شرور

ومفاسد اولا . ومدینهٔ فاضله بر نوع اولور ارتوق اولمز . زیرا حق جل وعلا
واحددر . تکثردن منزه در . وطریق حق دخی واحددر . کورمزمیسن خط
مستقیم ایکی شینك ما بیننده فرض اولنه بردن غیری متصور دکلدر . اما
طرق ضلالات وجهالات چوقدر . کورمزمیسن ایکی شینك ما بیننده خطوط
معوجهٔ غیر مستقیمه . غیر متناهی فرض اولنمق ممکندر . اما مدینهٔ غیر فاضله اوچ
نوعدر . بریسی اولدر که اشخاص اهل مدینه قوت نطقیه استعمالندن خالی اولوب
سبب تمدن واجتماعلرینه قوای جسمیهدن آخر قوت اولا . واکا مدینهٔ جاهله دیرلر
مثلا قوت غضبیه اولا . واکا مدینهٔ جاهلهٔ سبعیه دیرلر . یا قوت شهویه اولا .
واکا مدینهٔ جاهلهٔ بهیمیه دیرلر . ایکنجیسی اولدر که اشخاص مدینه قوت نطقیه
استعمالندن خالی اولمیهلر . اما سایر قوتلری غالب قوت نطقیه انده
خادم اولوب سبب تمدن سایر قوی اولمش اوله . واکا مدینهٔ فاسقه
دیرلر . اوچنجیسی اولدر که اهل مدینهنك قوت فکریهلری نقصان اوزره
اولمغین عقاید باطلهٔ حق وقانون فاسدی صحیح تخیل ایدوب آنی
سبب اجتماع وتمدن ایتمش اولالر . واکا مدینهٔ ضاله دیرلر . وبوندن غیر فاضله
خصوصا مدینهٔ ضاله نیجه قسمه منقسم در . زیرا دیدوکمز کبی طرق جهالات
بی غایت وانواع ضلالات بی نهایت در . وممکن درکه مدینهٔ ضالهٔ ایکی قسم
ایدهوز . ضالهٔ کافره ومدن افرنج وروس وسایر فرق کفار کبی و
ضالهٔ غیر کافره اسلامیوندن مذاهب فاسده کبی که بر موضعده جمعیت
وتمدن ایدهلر . وممکندرکه مدینهٔ کافره جاهلهده درج اولنه وممکن درکه

وذکر بو مدینهٔ فاضلهنك کبی منقلب اولوب غیر فاضله اوله یا بر عکس اوله
چنین پادشاهلر رعایت ایتمك کرکدر که مدینهلری مدینهٔ فاضله اوله بحمد الله
مدینهلر وفرزمین سعادت ودولت ثابتة الارکان شامخة البنیان حضرت
سلطان صاحب قران . رافع اعلام الاسلام . بلوامع السیف والسنان دافع یاجوج
الفتنة والطغیان بسد الامن والامان .

بیت

حضرت سلطان سلیمان پادشاه کامکار آفتاب سایه پرور سایهٔ پروردکار .

وتدبیر وسیاست ارکان دولت . وتوقیر وعدالت اعیان ملك و
ملت سببی ایله جمله مدن فاضله اولمشدر . پس مدینهٔ فاضلهنك
احوال واحکامن بیان ایدهلم که اهم در . ودخی مدینهٔ غیر فاضلهنك
احوالی انلرك ضدی اولمغله معلوم اولور . پس مدینهٔ فاضله اول اولدیکه
اشخاصنك اجتماعی اساس اکتساب خیرات امور واجتناب رذایل
وشرور اوزره مؤسس اولمش اوله . لابد جملهسنك ساحهٔ
صدور وخزینهٔ قلبلری . نفایس اعتقاد حق ایله مقدس اولمق کرکدر
ولازمدرکه جملهسنك ایکی نسنهده مشترك اوله . بری آرا وافکار . بری افعال و
اطوار . اما آرا وافکارده زیرا انلر مبلری مبدأ ومعاد خصوصنده وما
بینده اولان احوالده متوافقدر . اما افعال واطوارده اشتراکلری
زیرا جملهسی بر شرع ودین اختیار ایدوب اکتساب کمالاتده قانون
واحد اوزره جاری اولمشدر . وتحصیل اصول اعتقاده وفروع عمالده بر مذهب
وبر دین اوزره اولمشلردر . جملهسنك افکاری قوالب حکمت اوزره مفروغ

وجمیع بنک افعالی اسالیب عدالت اوزره مضبوط اوله • و چون معلوم
اولمشدر که افراد انسانک قوت نطق وتمییزده متفاوتدر • بعضی درجات
علیاده درکه اندن یوقاری ومتمکن قوت قدسیه مرتبه‌سیدر که فکر و
نظردن مستغنی وجمله نظریات اکا بالبدیهه معلومدر • پس قوت فکرک درجهٔ رتبهٔ
علیاسی بو قوت قدسیه‌یه ملاصق ومجاوردر • قرآن عظیمده یکاد زیتها
یضیئ ولو لم تمسسه نار • فضلای کبار قتنده اکا اشارتدر • وادنی درجه‌سی
برمرتبه‌در که اندن دخی تنزل ایدیجک بلادت متناهیه دیدکلری کبی
اولور • وبلادت متناهیه اکا دیرلر که اصلا نظر استدلال ایله استعلام
مجهوله قادر اولمیه • مثلا شکل اول که ابین واظهر وجوه استدلالدر ایسر
اشکالدر • انتاجنه قادر اولمز کرچه اکبر ایله اوسط اوزرینه حکم ایدر اما
اصغرک اوسطده اندراجندن ذهول ایدوب • حکم اصغره نسبی اندن غفلت
ایدوب استنتاج ایتمکه قادر اولمز • وبو ایکی مرتبه‌نک اراسنده نیجه
مراتب ودرجات واردر • وجمله اشخاص مراتب علم وحکمت ودرجات فهم و فطنتده
بردرجه وبر مرتبه‌ده اولمق ممکن دکلدر • نعم جمله‌سی امور مجمله‌ده توافق
واشتراک اوزرینه اولسه اولورلر • اما امور معضلهٔ عمیقه وخصوص مسائل
دقیقه‌ده محققلر مقلدلردن متمیزدر • وبونک بیانی اولدر که اول طبقهٔ
عالیه که تأیید الهی ایله مؤیددر • والواث تعلقات طبیعیه‌دن مجردلردر •
مبدأ حقیقی حضرتن جل شانه • وبهر برمانه صفات کمال ونعوت جلال الله •
وسلسلهٔ موجوداتک مبدأ فیاضدن کیفیت صدوری وتفاصیل احوال

احوال معادی کماهو حق نفس الامر تصور ایدرلر • ولکن چون نفسک
بونشأده نیجه قواسی واردر که انلر ایله ادراک صور ومعانی جسمانیه ایدر •
حس مشترک ووهم وخیال کبی • وبو قوادن هر بری لیلاً ونهاراً
جبراً وجبراً معطل ومسلوب تعلقات ایدرلر • ولاشک بو قوالر مزجهٔ
حسی ایله کدورت وصفاده متفاوتلردر • پس اول وقت که انلرک
آیینهٔ تفکری • اول حقایقک صوریله منتقش اوله • لابد بو قوی مرآیاسنده
دخی اول حقایقه ملایم ومناسب امثله وصور • منعکس اولسه کرک زیرا
اول معانی وحقایقی صور حسیه ووهمیه شوب سز تعقل ایتمک بونشأده غایت
نادردر • واول صورک بوحقایقه نسبتی مثل وخیالات نسبتی کبیدر
اعیان موجوداته • وبو امثلهٔ جسمانیات متصور اولان امثله‌نک غایت
الطف واشرفیدر • وانلر نور بصیرتله بیلورلر • اول حقیقت بو صور متخیله
ومعانی موهومه‌نک وراسیدر • وهرنسنه که آیینهٔ خیال وشبکهٔ
واهمه‌نی تصور وتحصیل ایدر • حقیقت مبدأ اندن نیجه مرتبه متعالی ودرجات
قویدن متنزل ومتسفلدر • نته‌کم خواجه نظامی رحمة الله بیورورلر کم بیت
هستی ونیست مثل ومانندت   عاقلان جز چنین ندانندت
فقیر دخی دیمش ایدم • بیت   هرچه اید در ضمیر وهرچه کردد در خیال
زان همه پاکیزه وبرتر شناسم دوست را • وحضرت ابی حنیفه‌دن مرویدر
که معبودی قوت واهمه‌سنده تصور ایدوب • اول تصوره عبادت ایلیه
مشرکدر • واول کم خارج وهم وخیال بیلوب عبادت ایلیه موحددر •

درکه

ومرتبهٔ اسفل سلاطین حکما و اکابر علمادر و بوکا متصل بر طبقه دخی
واردر که انلر تعلقات صرفه دن عاجزلردر و انلرک منتهای سیر و
عروجلری معانی وهمیه در لکن اعتقادلری بو دکلدر که اول حقیقه
صور وهمیه اوله بلکه انک ماوراسی بو وکنه معتقدلردر و کندولرک
قصورنه وطبقهٔ اولینک رجحاننه معترفلردر و بونلر دخی اهل ایماندر و
ابو حنیفه موحد دیدوکی بو طائفه یه دخی شاملدر و بوندن اشغه بر طائفه
دخی واردر انلر معانی وهمیه ملاحظه سنه دخی قادر دکلدر بلکه صور
خیالیه که مرآت خیالده منطبع وتجزی وانقسامه قابلدر انو کله قانع و
سیر وعروجلری اندن اوته کیچمز اما طبقهٔ اولینک رجحاننه
معترفلردر و انلره اهل تسلیم دیرلر و انلر دخی اهل نجاتدر عوام مؤمنیندن
اول اعتقاد کافیدر و بوندن اشغه بر طائفه دخی واردر و انلر اول قاصر
نظرلردر که اصلا مرتبهٔ محسوساتدن تجاوز ایتمزلر و معرفت مبدا و معاد
امثلهٔ بعیده ایله اکتفا واقتصار ایدرلر و انلره مستضعفلر دیرلر چون
انلر دخی استفراغ جهد وصرف مقدور ایدوب نهایت استعدادلرینه
واصل اولوب انک ماوراسنه استعدادلری اولمدوغی ایچون انلر دخی
معذور و مقبول اولورلر اول مستضعفلر کبی که قدرت واستطاعتلری
اولمغله مکه دن هجرت ایتمدیلر عذرلری مقبول اولدی و انلر حقنده نازل
اولدی که ان المستضعفین من النساء والولدان الذین لا یستطیعون
حیلة فی الارض وکویا مستضعفین لقبی بونلره نوبت ملاحظه سیله اولمشدر

ایلمزلر بو چون صاحب شریعت علیه افضل الصلاة والتحیه هر طائفه یه
قدر عقللری اوزره تکلم ایتمکه مأمور و لا حرج فی الدین نص مشهوردر
لاجرم جوامع الکلمندن هر کشینک قدر استطاعتی و استعدادی اوزره
حظ وافی و نفوس ناقصه علی اختلاف مراتبهم تکمیل ایتمکده بو مرتبه ده کافیدر
لاجرم زلال وصال متعطشلرین طرفلری ایله که امثلهٔ استعدادلریدر
سیراب ایتمشلردر بیت وریس میخانه کرآری خمی پر ساز دار فیضش
وکر پیمانه عآری بتو پیمانه بیمانه و آیات اعجاز سمات قرآنی و کلمات
هدایت صفات حضرت حمیت مکانی صلی الله علیه وسلم که احکامی
شایبهٔ تزلزل و انتقاضدن مأمون وحوالی معالیه لا یأتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه موجبی اوزره شایبهٔ شبهه و اعتراضدن مصوندر کاه محکم
وکاه متشابه اولمشدر یعنی کاهی دقایق حقایق تیز بینی عقل قدسی اصحابنه
ابدا وکاهی فراید عقایدی ملابس صور خیالی و امثلهٔ صور حسی ده مشاعر
حسی اربابنه اظهار وابدا ایدر بیت بهار عالم حسنش دل وجان تازه میدارد
برنک اصحاب صورترا ببو ارباب معنی را حکمای اکابر و علمای عاظم ایچون
تنزیه صرف لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم بیوردی و کاهی مقیدان
عالم حس ایچون الرحمن علی العرش استوی بیوردی وجاریه خرسانک
ایمانی امتحان ایچون این ربک دیوجک فی السماء دیدی انها مؤمنة
بیوردیلر و قسم عوام که مطموره حس اسیرلریدر کثیرا ولغین تشبیهی
موهم آیات واحادیث چوق وارد اولمشدر اما تنزیهه محققلر ایچون دخی

اشارت لطيفه و تنبيهات شريفه وارد اولمشدر آيت مذكوره‌يه كي ونيته كم
بيوردى هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب
واخر متشابهات و بو وجهله بيان و تعليمده اختلاف انكيچوندركه
حكماء متألهون و علماء ربانيون نفوس خلايقه تعليم حقايق ايتمك
استسه‌لر ميدان نظر و تعقلده چابك سوارلرينه سمند تيز عنان برهانله
معارف شهريارلرينى جلوه ايتدررلر كاه منابر خطابه‌ده غوانى معانى
قناع اقناع و خطابتده عرض چهره قيلدررلر و كاهى مقيم هنكامهٔ بحث و جدل
اولنلره وراى شبابك جدلدن عرض مخدرات مطالب ايدرلر و كاهى فروماندهٔ
مجالس وهم خياله رحيق تحقيق كوس معانى شعريه‌دن ذوق ايتدررلر زيرا
منطقده مبين اولمشدر كه انواع قضايا كه مواد اقيسه اولوربش در اولكنى برهاندر
كه يقين محض افاده ايدر كه شائبهٔ ظن و شبهه‌دن معرادر ايكنجيسى جدلدركه مقدمات
مسلّمه‌دن مركب اولور الزام خصم افاده ايدر اكرچه بعضى غير حق اولمق اولور لكن مسلّم
خصم اولمغله اعتراف ايدر اوچنجيسى خطابتدر كه قضاياى ظنيه‌دركه خطبا و وعاظلر
آنى استعمال ايدرلر و خلقك انلره حسن ظنلرى اولمغين قبول ايدرلر و بو خطابتك
عموم ناسه نسبت فايده‌سى چوقدر دردنجيسى شعردركه بعضى معانى خياليه شعرى ايله بيان
ايتمكدر و غرض بر شيئه ترغيب يا تنفير افاده ايلمكدر مثلا بر شاعر خمره ترغيب ايتمك
استيوب نوش ايلك ياقوت سيالدر ديو ياقوت سيال غريب نسنه و
صورة مشابهتده مطابق اولمغين نفس بى اختيار ميل ايدر اكرچه تصديق ايلمزسه
دخى يا خود عسلدن تنفير ايتمك استسه عسل بر صفرا قى اولنمش صفرادر و

واقعا مشابهت صورى و تشبيه غريبه مشتمل اولمغين نفس اعراض ايدر
اكرچه تصديق ايلمزسه و شعرك فائده‌سى عوامه ترغيب و ترهيب افاده
ايتمكدر و عوام باب رغبت و رهبتده معانى شعريه‌يه اطاعت ايدرلر
حكما انكيچون شعرى وضع ايتمشلر بشنجيسى مغالطه‌دركه باطل محض اولان مقدمات
و قضايادن مؤلف اولور مثلا ديوارده منقوش اولان صورت فرسه
بو فرسدر فرس صهالدر پس بو صورت صهالدر ديمك كبى و بو بش نوعدن
نوع اول مقبول برهاندر اندن بخسه جدلدر اندن بخسه خطابتدر و بو اوچ
نوع قرآن عظيمده اشارت اولنمشدر بو عبارت شريفه ايله ادع
الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة وجادلهم بالتى هى احسن حكمت
بيوردوغى برهاندر موعظه بيوردوغى خطابتدر وجادلهم بيوردوغى
جدله اشارتدر چون شعر مقدمات كاذبهٔ متخيله‌دن مركبدر معلم عقايد
حقه و مرشد حقايق ثابته اولنلره لايق دكلدر نته كيم بيوردى وما
علمناه الشعر وما ينبغى له آنكيچون اشارت اولنمدى بيت

در شعر مپيچ و در فن او — چون اكذب اوست احسن او

و مغالطه باطل محض و جهل صرفدر حكما آنى بيان ايلديلركه احتراز اولنه مصرع

عرفت الشر لا للشر لكن لتوقيه

بو فوايد نوع استطراد ايله ايراد اولندى
نيه سر سخنه رجوع ايده‌لم كه مدينهٔ فاضله احوالنده ايدك چون مدينهٔ فاضله
نه ايدوكى مفهوم اولدى معلوم اولسون كه انك اهلى بش طائفه‌در
طائفهٔ اولى افاضلدر و انلر بر جماعتدركه مدينهٔ فاضله‌نك تدبير احوالى آنده

منوط و مصلحتلری انلرک صواب کورمسنه مربوط در و انلر حکمای کاملین و علمای
عاملین در که قوت نظریهٔ علمیه ایله ابنای نوعدن ممتاز و تقوی و عمل ایله سرفراز
لردر انلرک صنیعتی حقایق اشیا و احوال مبدأ و معادی کما هو حقه یقین اعتقاد ایدوب
قاصرلره تعلیم و ارشاد اتمکدر طائفهٔ ثانیه ذو الالسنه در و انلر اول طائفه در که
عوامی گاهی نصایح مطبوعه و مواعظ مسجوعه ایله جانب کمالات و فضایله دعوت
و رذایلدن زجر و منع ایدرلر و گاهی قیاسات جدلیه و خطابیه بل شعریه ایله عقیده‌لرینی
انحرافدن صقلرلر و بونلرک صناعتی کلام جدلی و خطابت و شعر نافعدر
طائفهٔ ثالثه مقدرلردر و انلر بر طائفه درکه قوانین عدالتک میزانلری اهل مدینه
آراسنده حفظ ایدرلر و مقادیر اشیا اوقیه و من و کیل و قفیز کبی بونلره مفوض در
و بونلرک صناعتی علم حساب و استیفا و هندسه در طائفهٔ رابعه غازیلر و مجاهدلردر
و انلر بر طائفه درکه مدینه‌یی تغلب اعدا و تعرض اهل بغی و عدواندن حفظ ایدرلر و حفظ ثغور
و ضبط قلاع و حمایهٔ طرق و اطراف انلره موکولدر و انلرک صناعتی شجاعت و فروسیت
و استعمال اسلحه در و اکا سپاهیلیق دیرلر طائفهٔ خامسه ارباب اموال در
و انلر بر طائفه درکه مدینه نک مأکل و ملابس و اقوات لوازمنی انلرک سعی و
اعماللرینه منوط در و انلرک صناعتی حرف مختلفه و صناعات متفننه در و عدالت
ایدر که بو طائفه دن بر فرد استعدادینه مناسب صناعته اشتغال ایده و بر کمسنه اقتضا صح
نیجه صناعته اشتغال ایلمیه زیرا وقاتی موزع اولمغله جمله درجهٔ کمال و مرتبهٔ اتقان
و احکامه ایرشدرمیوب بر مقداریله اکتفا ایتسه کرک اگر بو مقوله بر کمسنه بولنش اولسه
انی اشرف صناعتنه قصر ایدوب باقیدن منع اتمک کرک که نظام احسن وجه اوزره

اوزره اولوب مدینهٔ فاضله نک ارکاننه خلل کلمیه نته‌کم دیمشلردر من طلب
الکل فاته الکل و بو بش طائفه دن خارج اولنلر ارکان مدینه دن دکللردر
اگر ارکان مدینه اولنلره خدمت ایدرلر ایسه آلات و اسباب منزله‌سنده اولورلر
پس اگر فضیلت تحصیلنه قابللر ایسه تحصیل ایتدیره و الا اعمال و مصالح
مهمهٔ مدینه‌یه استعمال اولنه‌لر و بو بش طائفه دن خارج اولنلره نوابت دیرلر
زیرا مدینهٔ فاضله بستاننه تشبیه اولنور که اشجار مثمره و ازهار طیبه تفاح و عنب
و اشجار مرتبه سرو و چنار کبی و دیوار باغ اولمغیچون اشجار شوکیهٔ غیر مثمره
و بساط زینت نما اولمغیچون سبزهٔ طری‌یه مشتمل در لابد بستانده بعض
گیاه غیر نافعهٔ خودروی دخی اولسه کرک و باغبان انی یولوب طشره اتمغه
سعی ایتسه کرک بو طائفهٔ خارجه دخی بی نفعدر و رئیس بلد انلرک
طرد و ابعادینه ساعی اولدوغیچون نوابت تسمیه اولندی و طوایف خمسه‌نک
مشبهاتنی ذکر ایتمه مثلا و لکن طائفهٔ اولی اشجار مثمره کبی و طائفهٔ
ثانیه اشجار مرتبه کبی و طائفهٔ ثالثه ازهار طیبه کبی و طائفهٔ رابعه خار
دیوار باغ اولمغچون اشجار ذات الشوک کبی و طائفهٔ خامسه سبزهٔ
چمن کبی و لمع خاطره خطور ایلر و نوابت بشنجی طائفه در مرائیلر و انلر
بر طائفه درکه انلردن افعال فضلا و اهل خیر صادر اولور و انلرک زیی و
هیئتنده اولورلر اما غرضلری رضای حق و سعادت مطلوب دکلدر و لکن
جهان ظاهرده حاضر و باطنه غیر ناظر اولان خلقه اعتقاد ویرمکله کسب مال و جاه اتمکدر نظم
کر داند چو در بند حق نیستی اگر بی وضو در نماز استی

چون در خفیه بد باشی و تا بکار — چه سود ابناموس بر روی کار

ایکنجی طایفه محرفلردر و انلر بر طایفه در که اعتقادلری مدینهٔ فاضله فضلاسی
اعتقادینه مخالفدر و میل طبعلری مدینهٔ جاهله اعتقادینه در لابد مدینهٔ فاضله
عقایدینک قواعدین تأویل و تحریف ایدوب اول قواعددن مراد بودر
دیو الحاد و اباحت سمتنه کیدرلر اوچنجی طایفه باغیلردر که مدینهٔ فاضله
حاکمنه که پادشاه عادلدر ربقهٔ طاعتی رقبهٔ جمله انامه شاملدر اطاعت
و انقیاد ایتمیوب تفریق جماعتله فتنه و فساد ایدرلر دردنجی طایفه
مارقلردر و انلر اگرچه قصد ایله تحریف قواعد ایتمزلر ولکن سوء فهم و قلت
عقل سببی ایله قواعدی غیر محل صحیحنه حمل ایدوب منحرف اولورلر چون
بونلرک انحرافی عناد و تعنتدن ناشی اولمیجق صلاحلرینه نا امید اولمیوب
دعوت و ارشاد اولنه شاید که توفیق حق ایله مهتدی اولالر بشنجی طایفه
مغالطلردر و انلر بر طائفه در که سوء فهم و نقصان فطنت سببی ایله معارف
و حقایقه واقف اولمیوب ضلالات و جهالات باطلهٔ حقایق و معارف
دیو خلقه عرض ایلیوب دعاوی کاذبه لری ایله پر خروش اولوب اول دعاوی
باطلهٔ اغالیط مزخرفه تلبیس و تزیین ایدوب گندم نما و جو فروش اولورلر **خاتمه**
باب خواجه نصیر ایدر اگرچه اعداد نوابت بو مقداردن زیاده بولنمق ممکندر
اما حصر امکانده اولمغین ایراد و اتیان ایتمک تطویله مؤدیدر فقیر ایدر بن نوابت
بو مقداردن زیاده ایدوکی غایت ظهورده در دعاوی زور خصوصا کاذبه ایله
اخذ اموال ایدنلر و بو مقوله دعوالرده شهادت زور ایدنلر و حفظ سیاست

کیدرلر ساس

سیاست ایچون موضوع اولان شحنه و شرطی و عوانی که باج اموال ناسی
جرایم و نوائبلردن ارتشا و میل الی الباطل ایدن قاضیلر و اعادهٔ سبع ایدن
مدرسیلر و غصبله کندویه اموال و اقوات و دوابنه علیق الان سپاهیلر و متغلبه
سرقه و طرارلق ایدن عیارلر و جمله یه قادر اولمیوب لکن فی الجمله کسبه امکانی
وار ایکن سؤال کدا ایدوب خلق اوزرینه کل و ثقیل مدبرلر جمله سی نوابت در و ملک
مدینهٔ فاضله انلری یا قتل و اعدام یا نفی و اخراج ایتمک واجب ایدوکی ثابت در

باب ثامن سیاست ملک و آداب ملوک بیاننده در

چون مدینهٔ فاضله و غیر فاضله نه ایدوکی و مدینهٔ فاضله ارکانی قاچ ایدوکی
بیان اولندی شمدیدن صکره خلیفه و پادشاه که مدبر مدن و ناظم امور در
نیجه سیرت اوزره اولملو گرکدر انی بیان ایده لم اولا معلوم اولسون
مدینهٔ فاضله نک مدبری امام برحق و خلیفهٔ مطلقدر و انک
حکومتی امامت و خلافتدر و غرضی تکمیل خلقدر و لازمی نیل سعادتدر
و سیاست ایکی قسمدر و هر قسمک بر لازمی واردر اولکیسی سیاست
فاضله در و اکا تامه دخی دیرلر و امامت دخی دیرلر ایکنجیسی سیاست غیر
فاضله در و اکا ناقصه و تغلب دخی دیرلر و سیاست اولی صاحبنک غرضی
تخلق باخلاق الله و لازمی نیل سعادتدر و سیاست ثانیه صاحبنک غرضی
تغلب و تسلط ایله هوای نفس اتباعی رعیه وصولدر لازمی شقاوتدر اولکی
سایس عدالته تمسک ایدوب رعایاسی احبا و اصدقا عد ایلر نته کم
فاضله مولی اولدوغی مدینه ده کلدکده خلقنی جمع ایدوب دیرایدی که ای

مدینهٔ شرک مثنی یحکون بنم والدم وشبانکوز اتمولنم وصغاریکوز اولادم
منزله سنده در دیش مدینهٔ خیرات عامه ایله مملو ایدوب کندو شهرتمند
مالک اولور اما سایس ثانی جوره تمسک ایدوب رعایاسینی عبید و
خول اتخاذ ایدر نته کم ظلمهٔ اکاسره راضی اولمزلر ایدی که رعایالری
اسباب وعقارات وخدمدن فی الجمله ملوکه لایق اولور شیء نفیسه
متصرف اولا وکل ما یصلح للملوک فهو للعبد حرام دیرلر ایدی واسلام
ملوکندن چوق مسرفلر بو قضیه ده انلره تابع اولدیلر وکلمهٔ مذکوره
دولت عباسیه ده مشهور ایدی وچراکسه دخی اواخر دولتلرنده بو
اسلوبه سالک اولوب رعالرنده بر کمسنه منزل حسن البنیان یاپمق
وملوک ابیض استخدام ایلمک وچوقهٔ سرخ وسقرلاط کیمک ممنوع
ایدی بعض رعایا انلره اقدام ایلسه مصادره ایله نعمتدن بالکلیه انتزاع
ایدرلر ایدی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مقتضاسنجه لاجرم
ملک ونعمتلری انتزاع اولنوب وانما قوتنا اجون معناسی ظهور ایتدی بیت
مالشان فی اعتبار ملکنا شد نا زمار ای سلاطین زمان لا اعتبار لاعتبار
کلهم سایس ثانی مدینهٔ شرورله مملو ایدوب کندوبی شهواتنه اسیر ایلر وخیرات
عامه دیدوکموز امن وسکون وافیت ورعایا ارسنده محبت و الفت
وعدل وعفت ووفا رخصت ورخا وبونلر امثالی در وشرور عامه
دیدوکمز خوف واضطراب ورعایا ارسنده بغض وعداوت وتنازع و خصومت
وغصب وسرقه وخیانت وقحط وغلا وبونلرک امثالی در وعامهٔ خلق اکثریا

تابع ملوک ومقلد سلاطین اولورلر که الناس علی دین ملوکهم حکایت
اولنور که ولید بن عبد الملک مروانی قصر وایوان وباغ وبستان و
عمارات ومساجد بنا ایتمکه مشغوف ایدی حتی جامع بنی امیه که مسجد شریف
ومعبد رایع واعتبار وتبرکده حرم رابع در انوک بناسی در انک زماننده
بری برینه ملاقات ایتسه لر بر سوزلری عمارتک تمام اولدیمی قصرکز
نیجه اولدی بنم صنعم وایوانم تمام اولدی وحوض وبستانم زیانت بو
وبونک امثالی بنا وعمارته متعلق سوز سویلشورلردی وفاتندن صکره
برادری سلیمان خلیفه اولدی اول اکل شهیه ومطاعم نهیه یه منهوم ایدی
انک ایامنده خلق بری برایله ملاقات اولدقده سوزلری بو ایدی که بو کیجه نه
طعام پشوردوکوز بر فلانیه پشوردک عجب لذیذ اولدی وفلان قلیه خوش
کوارد در وبونک کبی اطعمه واشربه یه متعلق سوز سویلشورلردی اندن صکره عبد
صالح عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه خلیفه اولدی واکثر نعم فانیه دنیویه دن
معرض وباقیات صالحات اخرویه تحصیلنه مشتغل ایدی وانک زماننده خلق
بری برینه بولشسه لر محاوره ومکالمه لری بو ایدی که بو ایدی که
بو کیجه قچ رکعت نماز قیلدک وبو ایکی قچ کون صایم اولدک وقرآنده
وردک نه قدر در وبونک امثالی طاعات وعبادات واصناف خیراتدن سوز
سویلشورلردی صلاح وفساد پادشاه رعایایه ساری واحوال رعایا
سیرت ونیت حکام وسلاطین اوزره جاری ایدوکنه دلالت ایدر
اثار وحکایات چوقدر ایرادی تطویله مؤدی اولور بیت

صلاح بچه که در شاه نیّت باوست   صلاح تمام رعیّت باوست

بعده معلوم اولسون که سلطنت و حکومت و پادشاهی عطیهٔ رحمانی و
هدیهٔ الهیدر که حق جل و علا بعض بنده‌لرینک سر سعادت فرازینی
بو افسر ایله سربلند و افسر سلطنت طرازین بو کوهر ایله ارجمند ایلر و بوندن
اعلا نه مرتبه اولا که فیاض خلاق و وهاب علی الاطلاق نجباء عبادندن بر منظور
نظر عنایتی اولان بنده سینک کردن وجودینی طوق تفوق ایله مطوق
اغیارینک عاطل و آیهٔ تکرمنی جعلناک خلیفة تشریفی ایله حق و اضدادینی
باطل ایدوب صغیر و کبیر قوی و ضعیف روی توجه و جبین تضرعلرینی خاک
درکاه سعادت دستکاهنده خاک آلوده و طلاب رغایب حاجات
و آمال و حطاط کرایم و عقایل دولت و اقبال غبار سدهٔ سیادت بنیادلرینه
سوده ایتمکله سود ایده‌لر پس هر صاحب سعادت که بو نعمته مظهر اولا
سپاس و ثناسی اولوب عدل رعایا و رحم برایا ایله عهدهٔ شکرندن بری اولوب
نظم مصالح و اجرای امور و قضایاده صاحب الشرع علیه السلامه اقتدا ایلیه تا که الملک
والدین توأمان مقتضاسنجه ملکی قایم و دولتی دایم و عباد و بلاد ظل رأفتی
و کنف حمایتنده آفات و بلیاتدن سالم اولوب خلیفة الله حق و ظل الله
مطلق اولا و حکما دیرلر که پادشاهده یدی خصلت کرک **اول علو همت**
علو همت اولدر که مطمح نظری و مطرح همتی معالی امور و تحصیل سعادات جمهور
اولا سیما امور دنیویه‌ده مهم امور دینیه‌ده مثلا مدار همتی اول اولا که
ملکی امن و رفاهیتله آراسته و عدل و سیاستله پیراسته اولوب عساکر و

عساکر و رعایا مطیع و منقاد و اوامر و نواهیسی ارکان دولت و اعیان
مملکت قتنده سریع النفاذ اولوب باوجود که قوت و قدرتی اولدقجه علم و
جهادی که موجب عزت اسلامدر روش اجتهادنده مرفوع ایدوب متصل
دیار کفری فتح ایتمکله عرصهٔ مملکت اسلامیه وسیع و اعدای دین و مذهبی
دفع و رفع ایتمکله قلعهٔ دین و شریعت و قبهٔ مذهب سنت و جماعتی بلند
و منیع ایلیه **حکایت** اولنور که پادشاه ملک سرافرازی سلطان مجاهد
غازی ابو الفتح سلطان محمد خان قسطنطنیه شهرین فتح ایتدکدن صکره
طرابزون شهرینی نصاری الندن فتح و لوای اسلامیه اول ولایته نصب ایتمکه
جازم اولوب غزای غزات اسلام آرایه عازم اولمشدی چون طرابزون
اطرافی سنکستان غریب و مسالکی تنک و مهیبدر مرحوم خداوندکار تغمده الله
تعالی بغفرانه اول عقبات صعاب و اودیه و قلل شعابده اکثر یا مرکب جهان
نوردن نازل اولوب راجل راحل اولوردی و اول سفرده اوربا جان
پادشاهی اوزون حسن پادشاهک والدهٔ شریفه‌سی بیله ایدی برکون پادشاه
جهان پناهه دیرکه ای نور دیده بر کافر بدبختک قلعهٔ مختصری ایچون و
جود شریفکه کل کلزار پادشاهیدر بو قدر زحمت و تعب تحمیل ایتمکه موجب
ندر کاهی آلوده کرد کاهی غرق عرق محنت و درد اولورسز **بیت**

آلوده کردی زپی صیدکه کشتی   غرق عرق از دل کرم که کذشتی

خداوندکار قدس سره بیورمشکه ای مادر بز بو تعب و زحمتلری محض بر مملکت
استعلا و بعض غنایم و اساری استیلا ایچون ایتمزوز بلکه اعزاز دین اسلام

وامتثال امر رشید لازم علیه الصلوة والسلام ایچون ایدردی که بیورمشدر
الجهاد ماض الی یوم القیمة چون حق جل وعلا اسباب قدرت غزا احسان
وعطا بیورمشدر اگر سایهٔ ایوان وقصور ده استراحت وحضور اختیار
ایده ورز ومن اغبرت قدماه فی سبیل الله دخل الجنة شرفی ایله مشرف
اولمیه وز وفردای قیامتده که غزاة ومجاهدین اقامت جاه دین ایتمکدن
مثوبات عظمی یه واصل اولدقده بزه ندامت وحسرتدن غیری نه حاصل
اولسه گرک پس پادشاه صاحب همت بو سیرته اقتدا ایدوب
ابا واجدادندن انتقال ایدن مملکت ورعایاسنه قانع اولمیه وخواب راحت
وذوق وعیش وعشرت استعلای لوای سعادتنه مانع ایتمیه وشرب خمر واستماع
اغانی ومشاهده جمال ولدان وغوانی اراقهٔ دماء اعدای دین واستماع طنین
تیغ وتیر ایتمکدن انی مشغول ایلمیه بلکه بزمدن معرض رزمه راغب صدای اغانی
ضرب عوالی استماعنه ارتوق طالب اوله نته کم صاحب قران دوران افتخار
آل عثمان سلطان سلیم شاه خان بیورمشدر **رباعیة**
من شاخ درخت سایه پرور نیم   من هیچ حریص باده ونرد نیم
گر بر سر گشان بزور نازد   معجز ننهم همچو زنان مرد نیم
حکایت اولنور که سیف الدوله حمدانی که میرزادهٔ عرب وپادشاه
ممالک دیاربکر وحلب ایدی غزای روم واذلال قیصر مشئوم ایتمکله اول
وجهله مشتغل ایدی که مزاولهٔ جنگ وحرب وقتال وضرب ایتمکدن مجلس
عشرت وشراب واستماع چنگ ورباب ایتمکه فارغ اولمزدی اتفاقا

اتفاقا بر گیجه اوزلر بر مغنیهٔ حاذقه گلدی عم زاده سی بو فراس شاعر عنفوان
شباب وزره مغنیه یه راغب اولوب سیف الدوله یه تمام تمکه ایتمیجک
بو ابیاتی سیف الدوله حرمتنه کاتب ولدی **نظم**
محلک الجوزاء اوارفع   وصدرک الدنیا اواوسع   وقلبک الرحب الذی لم یزل
للجد والهزل به موضع   رفه تفرع العود سمعا غدا   قرع العوالی جل ما تسمع
حونجه شاه وشاهزاده ونیجه جسور وبلند آوازه اشتغال عیش وعشرت وشرب
صهباء صبوح واستماع چنگ وعوده مداومت وساقیان صباحه
افتتاح صباح ده بو وجهله خطاب ایتمکلر که **شعر** ساقیا بادهٔ صبوح بیار
نایهٔ شادی وفتوح بیار   قبلهٔ ملت مسیح ده   آفت توبهٔ نصوح بیار
تخت سلطنتی بر باد وملک موروث ابا واجدادینی طعمهٔ اغیار واضداد ایتمشلردر
نته کم **حکایت** اولنور سلطان جلال الدین خوارزمشاه اطراف دریای خزر
قرار ایدوب ملک موروثلرندن که خوارزم وخراسان وتمامت ملک ایران ایدی
باباسی محمد خوارزمشاهی کندوسنی اخراج ایدن طایفهٔ مغول چنگیزخانیلر
ومملکته طالب وعروس نقیهٔ سلطنته خاطب ایکن نیه شب وروز اشتغال
عشرت وعیش ایتمکله پرچم توغ سلطنتی پر تشویش ایلردی نته کم
بعض فاضل رکن دولتی انک حقنده بو رباعیه نظم ایتمشدی **رباعیة**
شاها زی گران چه برخواهد خاست   در مستی بیکران چه برخواهد خاست
شه مست وجهان خراب ودشمن پس وپیش   پیداست کزین میانه چه برخواهد خاست
اوفاضل اشارت ایتدوکی کبی عسکر مغول سر وقتنه هجوم ایلدیلر هنوز سلطان

می وموسیقیده لامثیت وغرایبده مستغرق عالم بیهوشیده بیهوش خواب
بیکن غفرازه جمعیت بیدا ایلدیلر تنها مولفها اختیار ایدوب افر [illegible] ارذل اکرکی
خیمه سیندن طنابه بغیری کیجنه وباده نوخمارلق جرعه جام کلکون کبی ریخته اولدی
وآل عثمان دودمانندن یلدرم بایزید خانک اوغلی امیر سلیمان دخی بو طبیعت ایله
مجبول علی الدوام شرب خمر واستماع چنگ ورباب ایتمکه مشغول ایدی تا بو خواب
سلطنتی خراب واب حیوتنی ریخته تراب هلاک بیاب ایلدی **حکایت** ایدرلر
برادری موسی ادرنه شهرنده عسکریله اوزرینه هجوم ایلدی هنوز حمامده عیش
مدام ایدردی حاجی اورنوس بک که اعظم واقدم امرادندی کیروب ایتدی
بی سلطانم برادرک موسی یتشدی پس نیچون خواب غفلتده دایم عیش و
عشرت مداومت ایدرسین روایت ایدرلر که بی حاجی لالا لطف ایله صحبتمزی بوزمه
موسی نک نه مجالی واردر که بکا مقابله ایده دیمش حاجی اورنوس چیقوب بکلر
بوندن دولت یوز چویرمش ترک ایلمک دیوب بعده بکلربکی آغاسی
حسن آغا کیروب بی سلطانم ایش حددن کچدی موسی چلبی با عسکر اوجنه
ایرشدی دیوجک اکا واقی غضب ایدوب رد ایدیجک حسن آغا چیقوب
بو تمام اولدی بکا بر کیتدم دیوب عقبنجه موسی بک یتشوب خبر اولیجق
ساغری الندن بر چلوب دریغ تنک نا موسی خواب ایتدم دیو برآته بنوب
قاچمش دخی مر برکویه دوشوب حالی بیلوب قبض ایدوب موسی چلبی ادملرینه
تسلیم ایدوب قتل اولنوب جرعه باده ایله تخت ملک عمر وسپاهی باده ویرمش
بونک امثالی بحساب تطویلی موجب اطناب در وحصل علو همت اولدر که مطلب

مطلب سلطنت جاوید اوله بقدر صدق عنه لیکن مقصد نوله
الحکم روایت اولنور که چون عهد خلافت عالم علی عادل کامل عمر بن
عبد العزیز رضی الله عنه ایرشدی نشر عدل ودفع ظلم واحیای سنت
وامانت بدعت ایتمکه اول جمله شروع ایلدی که روی زمین حبل الدرن
راعیلر شهره کلوب کیمدر بو عبد صالح که خلیفه اولدی دیدیلر نه دن
بیلدوکز دیوجک سباع اغناممزه تعرض ایتمز اولدی دیدیلر چون
رفع مظالمه شروع ایلدی اول بنی عملری اولان امرای بنی امیه وخلیفه
زادکان آل مروان ایتدکلری مظالمی رفع ایدوب نیجه اموال وضیاع لرین
آلوب ارباب وصاحبلرینه تسلیم ایدیجک امرای بنی امیه جمع اولوب بر خاتونی
[illegible] ایدی خلیفه یه سفیر ایدوب بزه خلیفه مسامحه ومساهله وخلفای
سابقین کبی رعایت وحمایت ایلسون بز سایر رعایا وسوقه دکلوز نونک
امثالی نیجه اخبار کوندردیلر چون سفیره مسفوره رسالتی ابلاغ ایلدکده خلیفه
یا فلانه معلومک اولسون که حق جل وعلا بو بنده سینه لطف وعطا ایلدوکی امرده
مبذول ایدوب غایت علو همت اوزرینه مجبول ایتمشدر اول عمر وابتدای
مطمح نظر ومنتهای همتم امارت بلکک مدینه منوره ایدی چون فضل حق مراده و
ایلدی پس همتم اکا قناعت ونفسم اول مرتبه ایله اکتفا ایتمکه اطاعت ایتمیوب
خلافته وصول بولدی چون اول مطلبه دخی بفضل الله تعالی واصل ودرایانی
درج احوالمده حاصل اولدی اکا دخی قانع وراضی اولمیوب دخی مافوقنه که روضه
رضوان ورضای ملک منان در متقاضی اولدم پس بو مطلب اعلایه موصل

راعیلر شهره سار

آصل

دولان نجابتده دون تعاعد و تقصیر و دفع ظلم و اجرای شرع عدده خرج
وصغیر و کبیر و رعیت و امیر ایلمزین سفیره ایتدی یا امیر المؤمنین تو یوم
بو طائفه لدن یوم شدیده او غرایبین خلیفه نیچه یا فلانه بهر یوم
شدیدکه دیر حیسن یوم قیامتدن اعبون و نه شدت و عقوبت کرچی
اولکه تخویف ایدر حسن عقوبت جهنمدن اخسن در چون سفیره بو جواب
شدیدی استماع ایلدی کلدوکی حاجتک حصولندن ملول اولوب
کلوب امرای سفهای بنی امیه یه خبر و یردی و دیدی که چون آل عمر بن الخطابدن
تزوج و تأهل ایدرسز انک نسلندن کلن متقیلرک صلابت و تقوی سینه
صبر و تحمل ایلک و بو کسنه اجرای شرع و دفع ظلم ایتمکده اغوا ایجلنه حرمت
ومحابا ایتمک بو قدر مقرر بلک و آل عمردن تزوج ایدرسز دیدوکی
اول ایدیکه برکون حضرت عمر رضی الله عنه کیدردی بر خاتون چشمه سینه
اوغرادی خاتون قزینه دیردی که طور سوده بر مقدار صو قت بازاره
ایلدوب صته لم دختر ایدر یا اماه خلیفه انی منع و غش و خیانتی دفع و رفع
ایلدی عجوزه ایدر خلیفه آنی قنده دویر دختر ایدر یا اماه بن علانیه ده
خلیفه یه مطیع اولوب خفیه ده اکا عاصی اولمق ممکن دکلدر حضرت عمر بو محاوره
ایشدوردی اولادینه ایتدی سزدن برکوز تزوج استمزمی بو دوشیزه
پاکیزه السون اومیدم که آنک ذریتندن بر صالح قول وجوده کله عاصم که
فرزندی ایدی بن السیرین تزویج ایله دیوب علی برکة الله تعالی تزوج ایلدی
انلردن ام عاصم نام دختر وجوده کلدی آنی عبد العزیز بن مروان تزوج ایلدی

طورسوده سار

ایلدی ابن عبد صالح خلیفه عمر بن عبد العزیز وجوده کلدی راوی
ایدر او سفهای آل مروان رشته عدول خفانیتنه تحمل ایده میوب و آنی
ظلم و شقا و تزریق بسم ایله فایت عدالت صفاتی تسمیم ایلدیلر
سعید و شهید خلیفه ملک جاوید اولدی رضی الله تعالی عنه مقصود بیان
علو همت ایتمکدر که همت واصل سعادت و موصل مراد انور
بلند همت باش اي پسر که قیمت چنان که همت تست ان قدر تو افر

ایکنجی خصلت اصابت رای فکر تدر

و بو خصلت ایکی نسنه ایله حاصل اولور او لکیسی اصل خلقت و مبدأ فطرتده
ذکای ذهن و صفای عقل اوزره مجبول و لمقدر ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء ایکنجیسی تجارت روزکار و ازمایش احوال و اطوار ایتمکدر اکر
عمر هنوز اقبال عنفوانی و صباح روزکار جوانبده اولوب تجاربه امکان
فرصت اولمدیسه کتب تواریخ و اخبار مطالعه ایلیه که تواریخ آیینه احوال
ملوک ماضیه و روزنامه حوادث ایامدر و اول تجارب که سلفه بهزار مشقت
و تعب ایله حاصل اولمشدر اکا رایکان واصل اوله و انیس ملوک و جلیس سلاطین
اولان کتب تواریخدن بری بیت شاهنامه فردوسی طوسیدر که موجب شجاعت
و شهامت اوله و غیری مفید تجارب لی نهایتدر اوچونجی خصلت
عزم عزیمت در عزم عزیمت اولدر که صاحب حکم و امارت اولان کمسنه
معظمات امور و مهمات مصالحدن بر نسنه عنان ارادتن تقلیب
واستنا توجیهین ترتیب ایتدکدن صکره اول امر متمت اتمام بولمنجه سبکدر

بوده

حركتي بوته فراغته افراغ وكوش اهل عالمه اوازه فراغتين ابلاغ
قلميه ٭ وبو خصلت مطلقا ارباب همته لازم ٭ ولكن پادشاه لره
الزمدر ٭ زيرا انلرك حركتي و عزيمتي اهم مهماته ويا شئ جزئي اولمز بلكه هزار
مقدمه نك استجماعي و نتيجه انتخاصك حركاتي و توجهاتي اولمق گرك
كه انلر بر حركتي و جهده گتوره لر سالغي ديرلركه جزئي شئيله فراغت و بو قدر
زحمتله جمع اولمش مالي اسبابي بيهوده تفرقه و اضاعت ايده لر خصوصا كه
اعادي و اضداد و ساير حكام بلاد قتنده وقعي قلميوب من بعد دكمه
نهضت و حركتله مقصود دينه ظفر بوليمز و دكمه سعيله شاهدي مقصودي
جلوه گر اولمز ٭ حكايت اولنور كه تيمور لنگك بر سپاهي زاده ايكن ذروه
سلطنته عروج و حضيض محكوميتدن قلهٔ حاكميته خروج ايتمسدي خصلت
عزيمت انده كمال درجه و نهايت مرتبه ده ايدي ٭ هندوستانده بر قلعه خصين
اوزره هجوم و محاصره ايتمشدي ٭ غايت حصانت و غايت ارتفاع سببيله
چهرهٔ فتحي تأخر واروب عساكرندن چوق كمسنه عرضهٔ تلف و بوادي لجوج
اكابر امرا و اعاظم وزرا مجتمع اولوب بو قلعه نك كه اقاصي ممالكده بر كردار در
فتحندن فايده غايت قليل ٭ وبو قليل بزل اولنه جق ارواح كثير و قليلي
اولي انسب اولدر كه بو محصوره صرف ايام ايتمكدن رجوع و معظمات بلاد فتحنه شروع
اولنه ٭ امراسندن بر كمسنه واريدي كه بساط تقرب و انبساطده اندن
اعز و اقرب يوغيدي اندن غيري كمسنه قادر دكلدر ٭ ديو اكا تكليف
ايلديلر ٭ اول دخي سابقهٔ حقوق و تقربنه دلالت و اعتماد قيلوب امرانك ثاني

زباني حضورنده عرض و تعبير و في الواقع فتح قلعه دن فراغت ايتمك طرفين
تحسين ايدبجك ٭ في الحال امر ايلديكه مطبخ خداوندن غايت احقر و اذل
و البسه و سياقي چركين و حقير بر رفا بسته جمله دن اقل و ادناني
گتوره لر ٭ لباس مستقذرلي چيقروب امير مزبوره گيدروب اميرك
قيمتلي البسه مزبوره البسه ايدوب اميري انك يرنيه خدمت مطبخه
و اني امير يرنيه اجلاس ايلدي ٭ هيچ مجال اولمديكه اكا معاونت ايتمكه نزديك
و شفاعتده زبان تحريك ايده لر ٭ و امر ايلديكه عسكر بابر هم بذل
ارواح و كسر سيوف و ارماح ايدوب قلعيه هجوم ايده لر چون مزبور
اميره اولان سياست عظمي يه واقف اولمشلر ايدي امرا و عساكر بر
وجهله هجوم ايلديلركه اقرب زمانده صورت فتح ٭ مصرع
در آيينهٔ تيغ تيمور جلوه گر آمد ٭ راوي ايدر ماكه تيمور سلطان دار غرور
ايدي امير مزبور مذلت مذكوردن نجات بولمدي چون تيمور سنه سبع و
ثمانمائه ده ساكن خانهٔ خاك و روي زمين شر و شوريدن پاك
اولدي ٭ اوغلي سلطان سعيد شاهرخ ميرزا حليم و سليم و پادشاه
كريم ايدي تخت سلطنته جلوس ايتدكدن صكره امير مزبوري محنت
و شدتدن خلاص و منصب مناسب ايله خاص ايلدي ٭ و بو حكايته
قريب در ٭ اول كه صاحب قران جهان افتخار آل عثمان سلطان سليم
خان انار الله تعالى برهانه چون سنه ثمان عشر و تسعمائه تخت روم
و سلطنت موروث آل عثماني ذات سعادت صفاتيله موسوم اولدي

توقف ولایت ایران و حدود آذربایجان طرفنه سفر بیوردی زیرا
اول زمانده شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی قاهت عراق و آذربایجان
و خراسان ولایتلرینه تغلب ایدوب رفض عالی بدعتنی اظهار ایدوب
شور و شر و قتل اصناف بشر ایله عالمی پر ضرر قیلمشیدی و اطراف
روم بهجت موسومه دخی هجوم ایدوب چوق فتنه و فساد ایتمشیدی
چون سلطان سعید عساکر جراره ایله سرحد ولایته واصل اولدی
بر مقدار زمان اسمعیلدن خبر پیدا اولمیوب قلت زاد و علفدن
عسکر منصوره کلی مضایقه کلیجک عساکر و امرا بر قنده کیدرز دشمن
ناپیدا طالب مجهول مطلوب اولمق شان عقلا دکلدر بو وجه بو صحاری
برارییده عسکری تیغ جوع و عطش زایل ایدر دیوب خداوندکارا
بو رایی عرض ایلیوب توجهدن دوندرمک و روم جانبنه توجه
ایتمک دیوب محدم پاشا که اول زمانده حضرتنه مقرب اولنلردن
کمال قربله ممتاز و غایت رعایت و اعزازله سرافراز ایدی
تکلیف ایتمشلر اول تقربنه مغرور اولوب پادشاهه هم رکاب اولدقده (دخی)
بو فکر فاسد و رای کاسدی عرض ایتمک استیوب اولا دولتلو
پادشاهم بر قنده کیدرز دیمش پادشاه کورمش که اگر استماع ایدرسه صبر
عزیمتلره فتور و نفاذ کلمه قصور کلوب من بعد اسفار و احتیارده
مشقت ظهور ایتدکده عساکر ملاحظه حضور ایدوب رجوع ایدرلر
شوکت و قدرته نقصان و فتوح ممالکدن حرمان و دشمنه تغلب و طغیان

طغیان کلمکله عالم ویران اولور بکمال غضب ایله بره بدبخت بن
سلطنتم اولان استنبولدن بو قدر عساکر و اجناد و آلات و عدد (ویله)
چکوب بنجه خرج و انفاق و تحمل مشاق ایله بو مکانه واصل اولدم سن
هنوز مقصودک نیجه و مرادک ندر دیو حرکتدن غافل سین دیوب فرمان
ایتدوکی فی الحال سفرلی ولتنی تننده تفریق ایلدی و بو تفریق
جمعیت کلمه امرایه سبب اولوب من بعد هیچ احد دم مخالفت و تعویق
اظهارینه قادر اولمیوب بر قچ کوندن صکره دشمن بدکوهره ملاقات و محا (ربه)
اولنوب صورت فتح و کسر عدو آیینه ظفرده فضل حقله نمایان اولوب
رایت بدعت و ضلالت سرنکون و آیت نصرت مذهب سنت و
جماعت و ان جندنا لهم الغالبون اولدی اگر مرحوم خداوندکار اول
عزمده فتور اظهار ایده ایدی دشمنه غلبه تمام و جرات و اقدام
کلوب والعیاذ بالله و جماعت ضعیف بلکه ناپاب اولوردی لکن معلوم
اولا که عزم و ثبات اول وقت مقبولدر اولورکه حزم و احتیاط مقرون
اولا و الا عزم بی حزم و ثبات بی احتیاط عناد و لجاج و مکابره حرف
باطل در نیجه پادشاهلر لجاج و عنادی عزم و ثبات ظن ایدوب تجارت
فتح و نصرتده خسارت و کندولری و عسکرلرینی عرضه تلف و هلاک ایلدیلر

حکایت اولنور که تیمورلنک اعقابندن سلطان ابو سعید ماوراء
النهر و خراسانی استخلاص ایتدکدن صکره اول خیاله دوشدی که جدی
تیمور کبی جهانکیر اولوب اغلب اقالیم ربع مسکونی زیر لوای استیلاسنه

کتوره بو بو ایله آذربایجان کلوب حسن پادشاهی قمع و آذربایجانی
فتح ایتمک خیالی ایدوب آندن صکره روم و شامی دخی مطلب و مرام ایلدی
بو بو ایله نواحی اردبیله کلیجک عساکرینه غلای عظیم و برف و سرمادن
عذاب الیم ایرشدی هر چند حسن پادشاه اطاعت و انقیاد بلکه تحمل
باج و خراج ایدوب تحف و هدایا ایله ایلچیلر ارسال ایدوب خراسانه انصراف
و ملک قدیمله اکتفا ایتمک التماس ایدردی و امرای کاردان و نصحای
نیکخواهلری بو رای عین صوابدر دیو القا ایدرلردی استماع ایتمیوب
غلای عظیم دکل بلای پر محنت و بیم ایچنده مصابرت و عناد ایتمکی عزم
شاهانه خیال ایدوب و جدی تیموره تقلید و اقتدا ایتمک تخیل ایدردی
بی خبر ایدی که عزمنی حزم موجب زوال دولت و ثباتنی احتیاط مورث
نکال و محنتدر حکایت ایدرلر که آخر عساکری بلای غلا و محنت سرمادن الای
تلفی مقرر بلوب الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین دیوب چوق چوق فرار
ایدرلریدی هر صباح عسکرنده نقصان ظاهر مشاهده اولوردی تا که
حسن پادشاه ضعف و قلت عسکرینه واقف اولوب الغار ایدوب خیمه سنده
مست و خراب بیهوش ساغر شراب تیمورکن گرفتار ایلدی روایت ایدرلر که
حسن پادشاهی غرور و عنادی محلنه سرزنش و توبیخ و کندوسی تنزل ایتدکده
اول ترفع و لجاج نامناسب ایتمدکنه تقریع ایدردی و اول کمال ترم و خجالتدن
سرفرو ایدوب فتح سخن ایتمکه سرمو قادر اولمزیدی حسن پادشاه ایله بعض عم
زاده‌لری وار ایدی انلره تسلیم ایدوب فی الحال طومار عمرین دست هلاکله

تبلا کلاطی و وجودنی آب تیغ بی دریغ ایله ناصدوق لاجی قیلدیلر کیمن پادشاه
عاقل و سلطان کامله لایق اولدر که عزم و حزمنک ترکیبنده تدقیق تام و عقد آک
ما لا کلام رعایت ایدوب نه عزم ثبات محلنده ضعف و فتور کوستره و نه جزم
و احتیاط موقعنده نی وجه عناد و لجاج ایده و عزم جد امورده اصل و اکتساب
فضایل ایتمکده قول فضلادر و اکا عزم الملوک و عزم الرجال دیرلر حکایت
اولنور که مأمون خلیفه تنقف لحیه مرضنه مبتلا اولوب اطبا و ندما علاجنده
عاجز اولمشلر ایدی اخر بختیشوع طبیبی کتوردیلر علاجندن سؤال ایدیجک علاجی
عرفه من غرایم الملوک دیدی روایت ایدرلر که من بعد مأمون خلیفه الیسی
محاسنه النمدی بر روایتده کلی بیک مرضنه مبتلا اولوب اطبا علاج ایچون
جمع اولمشلر ایدی اتفاق ندمای خاصدن بریسی اول مجلده کلوب صورت
حاله مطلع اولیجق یا امیر المؤمنین این عزیمة من غرایم الملوکیة دیدی مأمون
اطبایه فلقک علاجه احتیاج قلمدی دیوب من بعد کلی یانینه کتورمدی ::
در وبختی سی صبر شداید و تحمل عظایم حوادثدر هر چند صبر جمیع بشره خصوص
و خصیص وارتفاع معالی یه سلم و سلالمدر اما خصوصا پادشاهان کامکار
و سلاطین نامداره الزم و لازمدر زیرا تعجیل و مسارعت و قلت تحمل و مبالات
امور ملک و ملته زللر و احوال دین و دولته خللر عارض اولور که تدارکی
حیز امکاندن بیرون و اصلاحی دایره قدرتدن افزون اولور اما صبر
بردار و درستی المنافع و برطرف قدر مأمون العواقب و وعد الهی کرم
نامتناهی بونک اوزرینه جاریدر که هر که هجوم شداید و حدوث نوایب

مکار

زماننده صبر و ثبات شعار و تأنی و قراری دستور کار ایدینوب حق جل و
علادن حسن عاقبت حصولنه مترقب و فرج و عافیت وصولنه منتظر
اولسه حق تعالی درکاهندن ایکی نعمت اکا واصل و ایکی مراد آنده حاصل
اولور بریسی بو صبری و انتظاری عبادت عد اولنوب دیوان حسناتنده
مکتوب اولور که انتظار الفرج بالصبر عبادة ایکنجی حق جل و علا وعده سنی
انجاز و ذلت شدتدن صکره عزت فرجله اعزاز ایلر که انما توفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب ولمن صبر و غفر فان العاقبة للمتقین شعر

کلید در گنج مقصود صبرست | در بسته انکس که بکشود صبرست
چو حارای کوه وجود بیای گردون | لباسی که مرکز نفرسود صبرست

بشنجیسی یسار یعنی غنادر تا که مال رعایایه طمع ایتمیه مخفی اولمیه که
پادشاهلره غنی اولمق مقرر و فقیر اولمق میسر کلدر زیرا خراج مملکت
و غنایم و اعشار انلرک دست تصرفنده در پس غنا ایله پادشاهلره وصیلت
و غنای شرط کمال سلطنت ایتمکدن مراد اول ولا که اموال بیت المالی و
کندونک اموال خاصه سینی اسراف و تبذیردن حذر ایلیه که نفاذ و قلتی
سببی ایله نفسنه جمع مال رعایا عارض اولمیه والحق پادشاهلره خرج بالده
رعایت اعتدال لازم و لازمدر بخل و تقتیر مضردر عساکرک نفرت و تفرقه سنه
سبب و وقت حاجتده بذل ارواح و اقتحام مهالکه اتمه لرنده باعث اولور و
اسراف دخی غایت مضردر و شعرا و مغنیاره و ترتیبات زایده یه و تجملات
بی فائده یه حددن بیرون بخششلر و خرجلر ایدوب بیوت اموال فارغ

نته کم

فارغ اولدقده وقایع ظهور ایدوب عساکر طلب ارزاق و مهمات ایچون
احتیاج اتفاق اولنجق خلل عظیم ظاهر اولوب بلکه انقلاب دولته مؤدی
اولور نته کم خلفای عباسیه زماننده برشاعره بر بیت ایچون یوز
بیک اقچه و بر مغنییه بر صوت دن اوتوری بیک دینار ویررلر ایدی
خصوصا مقتدر خلیفه خلافت سن الثن نسا و خدم سببی ایله خزاین آل
عباسده اولان تحف و رغایب عجیبه و درر و جواهر غریبه نسایه و خادملره
بذل و صرف ایدوب آخر خزاین خالی قلوب موالی و عساکر طلب ارزاق ایدیجک
وزرا عاجز و متحیر قالدیلر روایت اولنور که بر یلده نیجه وزیر تبدیل ایلدیلر
مفید اولمدی آخر مقتدر عاجز قلوب مونس خادم النده مقتول اولدیغی
واندن صکره دولت آل عباس مختل و محلول قلدی التنجی عسکر موافق
و اتباع و اشیاع مطیع در معلوم اوله که اطاعت عساکر و انقیاد اتباع
پادشاهلره لازمدر رؤسا و عساکر و امرا و اکابر پادشاهه کمال اطاعت
و انقیاد ایتمیجک یعنی کامی اذلال و مخالفت ایتمک و سرکشلک و مباطله
کوسترمک موجب اخلال رشته دولت و اختلال نظام سلطنتدر
چوق واقع اولمشدر که عسکر پادشاهه مخالفت ایتمکدن شوکتنی بنیاد
و نظام مملکت برباد اولوب بو ضررک مالی بینه اول مخالفت ایدنلره
لاحق اولوب ضعیف و بیچاره و خانمانلرندن آواره اولمشلردر نته کم
اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب حضرتنه رضی الله تعالی عنه
حرب صفینده بعض عسکری امر شریفنه مخالفت ایدوب البته حکم

دکمک کرک دیو تکلیف ایدوب حکم ذکر کوبن صکره ینه بعض عسکر حکم دکمک
جوز دردیو خوارج اولدیلر حتی بعض اصحابی حضرت امامه تقصیر [illegible]
اسناد ایدیجک لا ابالی لا انقطاع دیو بیوردیلر و بو مثل انلردن ابتدا
صادر اولدی بالاخره عذر و تتابع و مخالفت اشتباه خبران دلکیر اولوب عالم
رؤیاده سلطان بارکاه اجتبا محمد مصطفی حضرتلرینه

مصرع شکایت

علیه صلوة الله ما بیت الصباح ∴ امتکدن منفعل اولدم دیو
بیوردیلر بر نیجه استرسک دعا ایله انلرک حقنده دعاک مستجابدر
دیو بیوردیلر پس اللهم ابدلنی خیرا منهم و ابدلهم شرا منی دیو بیوردیلر
یعنی خداوندا بکا بونلردن بدل اخیار صحبتن روزی قیل و انلره بدل اشرار
مسلط ایله روایت ایدرلر که اول کیجه حجاج ظالم انا رحمنه دوشدی امیر
المؤمنینک دعاسی مستجاب اولوب اهل عراقه اندن شرور و ظلم واصل اولدی
معلوم اهل عالم در و حضرت امیر اول اثناده سعادت شهادته منسوب
جنت علیین و فردوس برین ده صحبت خاتم النبیین صلوة الله تعالی
علیهم اجمعین و آل و اصحاب طاهرین و طیبین ایله علی سرر موضونه متکئین
علیها متقابلین سعادتنه یتشدی کرم الله وجهه و پادشاه حازم و عازم
اولنه لازمدر که امرای اکابر و رؤسای عسکرندن رایحه دلال و سرکشلک
استشمام ایدیجک اغماض ایتمیوب دفع و رفعنه مشغول اولنه روایت اولنور که
دولت آل سلجوق رومده محلول اتدی اکابر امرا اعاظم رؤسا بر بر سلطنته
جلوس ایچون شاه زاده لری بیوالرینا و یمیه لر ادنی بهانه ایله سلطنتدن خلع

خلع و خیمهٔ دولتن قلع ایدوب اخرین نصب و شکوه سلطنتی سلب
و غصب ایدرلردی چون نوبت سلطنت آل سلجوقک افضلی و اکملی
سلطان علاء الدین کیکاوس بن کیخسرو بن قلیچ ارسلان حضرتلرینه
ایرشدی و اول شهامت و شجاعت و علو همت و نفاذ عزیمتده افراط
سلاطین ایدی پس غیرت و همت پادشاهانه کوستروب مبدء
تعظم و فساد و سرچشمه تجبر و عناد اولن اوج عظیم بکلری بر کیجه ده
یساق شاهی و تیغ انتقامه چکدی صباح مراد عاکر مطلع اولدیلر که
سیلاب حمیت پادشاهی ایله حوض سلطنت طولمش و خار و خاشاک
فتنه اصناف ناشده تباهی و تناهی بولمش خوف و هراس ظاهر اولوب
دخی کمسنه حدندن تجاوز ایتمکه قادر اولمیوب دولت منتظم اولدی و شغل
سیاست ملتئم ∴ قطعه

از سیاست نظام یابد ملک
بی سیاست خلل پذیر بود
نسق کارهای عالم را
از سیاست ناگزیر بود ∴

اکثر احوالده نسب عالی پادشاهه
لازم و دودمان قدیمدن اولمق انتظام سلطنت و سیاسته نافع و ملائم
زیرا نفوس بشریه کندو امثالنده اقرانه اطاعت و اوامر و نواهیسینه امتثال
ایتمکدن ابا و امتناع ایدر پس هرج و مرج واقع اولوب سفک دما و خروج
خوارج چوق اولوب رعایا پایمال اولمق لازم اولور اما بر نسل شریف که
آبا و اجدادی سلطنت و حکومت ایله معروف و خلق خاندانلرینه اطاعت ایده
کلمک ایله موصوف اولیجق کلمهٔ خلایق مجتمع و فتنه و عناد مرتفع اولوب عالم

امن و عافيت ايله مملو و ورق حال بني آدمدن آيت رفاهيت حرفا حرفا مثلو و لبوز
مشهوردركه تخت و مصر و شام بني ايوب سلاطيندن قوللرينه انتقال
ايدوب تا چراكسه انتهاسنه كلنجه قوللردن قوله انتقال ايدردي و خلع و نصب
واخذ و غصبدن رعايا و عساكر خراب اولمشلر ايدي و بسرعت عزل و قتل و
سلبدن امر سلطنت قبولندن تمتع ايدر اولمشلردي حتي مرحوم قنصوه
غوري اجلاس ايتديكلرنده امتناع و ابا و بكا سلطنت كركمز ديو فرياد و
بكا ايدردي و نفاذ امر سلطنت بر مقامه وارمشدي كه قارحرمت شوكت
اول مرتبه ده اولمشدي كه اجلاب چراكسه ظلم تشنيع ايتدكده متظلم اولان
سلطان صاغ اولسون ديبه استهزا و تمسخر ايدرلردي و سلطاندن نه
باكمز وار سلطان قول بر قول ديركر ايدي قيت رجبي نام اميري قهرله تخت اجلاس
ايدوب روايت ايدرلركه اوتوز ديو منت اورورلر ايدي و سلطان محمود
سبكتكين بو قدر شهامت و شجاعت و سلامت و عدالتله نسب ابيه قصور
مطعون ايدي حتي فردوسي طوسي شهنامه جايزه سين استقلال ايلدكده شعر
اكر شاه را شاه بودي پدر بسر بر نهادي مرا تاج زر
چو اندر تبارش بزركي نبود نيارست نام بزركان شنود
ديو هجو ايلدي والحمد لله تعالى كه بو عهد ميمونده و تاريخ مباركده و خصال مزبوره
جملهسي حاصل لاجرم عالم كمال رفاهيته واصل اولمشدر پادشاه سعادت
بنا نسب شريف و دودمان عالي قدرلر كه جد بر جد لواي استقلال كه اوج آسمانه
حافق و ذل استرقاق يا آدم اجداد و اعمام بزركوارلرنده مابين المشارق

والمغارب در و بو معني ايله اطراف ربع مسكون اولقدر مملو و مشحوندر كه
مولانا نامي نور الدين عبد الرحمن جامي خلاصانه پادشاه ملك افراي
سلطان مجاهد و غازي سلطان محمد خان انار الله تعالى برهانه كوندردوكي
مكتوب منظومنده بو وجهله خطاب ايدر نظم اي ترا از دهٔ علامند
ملك موروث تو ابا عن جد اصل تو تا بادم از شمر نر همه مسند نشين و تاجورند
و اطاعت عساكر و لمزوم تادب و تخشع رؤسا اول مرتبه ده دركه اندن زياده
متصور دكلدر و بو فقير قلت بضاعت و كثرت اضاعتله كيومرث عهدندن بو زمان
مباركه كلنجه كتب تواريخده مسطور اخبار و حكايتلري منظور و لامعتبر دولتلردن احوال
و حكايا و اوصاف و روايا على قدر الطاقه تحصيل ايتمشدر بو دولت مباركه
آل عثمان ابقاهم الله تعالى الى آخر الزمان عهدنده اولان اطاعت و انقياد عساكر
و تادب و تخشع امرا و اكابر بر دولتده واقع اولمامشدر والحمد لله على ذلك امرا و وزرا و آحاد عساكر
افراد و اجناد دعاي دولت و صفاي جملهسي درون دل و جاندن كمر عبوديتي بر ميان ايدوب امتثال
اوامر و نواهيسي بتحكله تفتخر و مباهي اولمشلردر جملهٔ امرا و وزراني آني واحدده تغيير و تبديل بيورسه
بيچ احد زره قدر اول افتاب سلطنته مقابل اولمغه احتمال دكلدر جملهٔ عساكر و اجنادي فرضا
تيغ سياسته عرصه قلسه بر فرد كردن خلافه اوزاتمق تصوره كلمز اكر ملوك و سلاطين سابقين
بر امير كبير يا وزير خطيري عزل و يا قتل ايتمك استسه لر نيجه حيله و تدبير ايله صورتلر دلريو
آيينهٔ وجوده كتورورلر ايدي چون كلمه سلطنتك نفاذي و امرا و عساكرك اطاعت و انقيادي موجب
انتظام احوال و دافع فتنهٔ اختلالدر بحمد الله بو طاعت و انقياد و نفوذ امر حامي البلاد و العباد يوم الحشر
و التناد مجود و ممدود ايدوكي معلوم اولا كه بو خصاللرين ضروريه ايليچن نسب اما غايت نافعدر و لكن بسيار موافقت

عساكر خصاللر جميع وجوده
حاصل اولدوغي

کتاب ثالث در بیان اخلاق علمای دول عالم تدبیر ملکدنیه تأسیس ندودر

سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی در و رعایا جسد کبی در
و طبیبه لازم در که امراض بدنی قاجور و علاماتنی و اسبابنی بیلور و علاجی نیجه اولور
بیله کذلک پادشاهه داخی لازم در که مزاج مملکتک صحتی که حد اعتدالده و نیجه
عارضی نه در و مرضی که اعتدالدن اعتلاله انفصالدن اختلاله خروج ایتمکدر نه ایله اولور
و نه اعتدال اصلی و انصلاح حقیقی سنینه نه تدبیر ایله رجوع ایدر معلومی اولا
و بو طب سلطنتک جزء علمی سیدر بوندن صکره همت و عظیمتله علمی عمله کتورنور
مملکتده نظام موجود و صلاح حاصل ایقا و اطاله و اختلال عارض و اعتلال طاری وجود
مملکته کلمش ایسه نفی و ازاله ایلیه که پادشاه کامل خلیفهٔ عالم و عامل دیمکه
صادق اولا پس معلوم اولسون که تمدن طوایف مختلفه و امم متباینه نک اجتماع
عام و تألف انتظامندن عبارتدر مادامکه هر طایفه مرتبهٔ لایق و منزلت موافقنده
اولوب عمل مخصوصنده مشتغل اولوب مال و جاهدن مستحق اولدوغی مرتبه یه ایصال اولنه
مزاج عالم بو تمدن سببیله اعتداله واصل و اعتلالدن بری و سالم اولور و الفت که
میان اصحاب دولتده منعقد اولمشدر قایم اولوب اول الفتک لازمی اولان غلبه
و استیلا دایم اولور زیرا مقرردر که هر دولتک ابتداسی بر طایفه نک اتفاق
ایدوب تظاهر و تعاونده بدن واحدک اعضاسی و جسد معینک اجزاسی کبی اولمغله اولور
زیرا بر شخصک بر مقدار معین وزنه قوتی واردر اما مجموع اولوب بر برینه کلیجک
بر برینک قوتندن زیاده اولور پس طایفهٔ قلیله اتفاق ایتمکله طوایف کثیرهٔ
غیر متفقه یه غالب اولورلر کورمزمیسین که هر طائفه که بر دولتک صاحبیدر رعایاسینه

رعایاسینه نسبت عشر عشیر دکلدر اما بونلر متفق رعایا غیر متفق اولمغله
بونلر غالب و حاکم انلر مغلوب و محکوم اولورلر م آری باتفاق جهان میتوان کرفت
و تجربه ایله معلوم اولمشدر که اول دولتده اصحابی اتفاق و تعاون اوزره اولمغله
خلل و خللدن مصون و مأمون اولورلر نیجه متفرقه و دو سوالیق اصحاب دولته عارض
اولمغله ضعف و فتوره یوز طوتوب آخر مبتلاشی و منهدم اولورلر و بونک مثالی دول
منقرضه و سلاطین سابقه ده چوقدر جمله دن دیار مغربده ولایت اندلس که
لطافت هوا و عذوبت ما و خصب درحا و حسن بهاده نمونهٔ جنت اعلادر
اوایل اسلامده پادشاهی بر و عسکری موافق و یک هوا اولمغله اطرافنده
فرنک لعینه غالب و دایما انلر مطلوب بونلر طالب ایدیلر چون سنه هجرت اربع مائه
عدد و دینه واصل اولدی اتفاق و اتحاد برینه اختلاف و افتراق کلوب **بیت**

کلدی تألف برینه افتراق	کیتدی وفا کلدی شقاق و نفاق

هر رئیس بر ناحیه ده استقلال اوزرینه عداوت و خصومت ایدیجک دشمن
الی دین غلبه ایدوب اطرافدن بلاد غربیه مستولی اولدی حتی بعض
فضلا بو حاله تأسف ایدوب نظم ایلدی **شعر**

و هی الجزیرة خطب لا عزا لها	هوی له احد و انهد ثهلان
فسل بلنسیة ما حال مرسیة	و این قرطبة او این جیان
قواعد کن ارکان البلاد فما	عسی البقاء اذا لم تبق ارکان

و بو حال مستمر بلکه یوما فیوما متزاید و ممتد اولدیغی که عدد سنین هجرت
اسم قابضه واصل اولینجه عسکر فرنج مخذول بالکلیه ولایت اندلسی تحت تصرفنه

دخول ایتدردی غرناطه تختگاهنده اولان اساس دولتلری بالکلیه منهدم
اولدی و ملوک و امرا و رعایا جمله‌سی قتل و اسیر آراسنده منقسم اولدیلر
و ارباب اشارات لامعه و علمای جفر و جامعه دیدکلری معنی که ستین بحرت (?) عدد اسم
قابضه‌در ایکی ملت اسلامیه متبدل اولمز سبب حق متحول اولوب باطل حقی ازاله
و ابطال و تمام عالم بالکثری کفر و ضلال احاطه ایده‌ر دیرلردی اول نواحیده ظهور
و باهر اولدی و اتفاق عجبدر اول حدودده شرق جانبنده بعینه خلاصه‌ء
ایران اولان عراق و آذربایجان پادشاهی سلطان یعقوب وفاتندن صکره شهزاده
امرای بایندریه آراسنده تفرقه کلمه و اختلاف عظیم واقع اولوب پادشاه
لری عزل و نصب و عهد خلع ایتمکله دولتلرینه خلل عظیم عارض و ضعف قوی جاری
اولوب بالآخره اسمعیل بن حیدر اردبیلی اجداد مشایخ عظامدن اولمغله
عوام اتباع ایدوب خروج و ذروه‌ء سلطنته عروج ایدنجک غلات شیعه و رفض
مانع الی الحاد طریقه‌سین اظهار و اعتقاد ایدوب بعده اوزبک خان شاهی
بکدن ولایت خراسانی دخی استخلاص ایدوب تمامت ایران و دیار بکر و عراق عرب
ولایتلرین بدعت و ضلال و علما و صلحانک زجر و نکال و قتل و استیصال ایتمکله
مالامال ایلدی و بو ولایتلردن اسباب و آلات بدعت و ضلالت ساحه‌سنه رسم
اسلام و سنن سید الانام بکلی برانداخته اولدی و اسمعیلک ابتدای استیلاسی
مذهب ناحق عبارتنک عدد حروفنه موافق اولدی که سنه ست و تسع مائه‌در
و اسم قابض عدد حروفندن اوچ ییل صکره اولدی و شوکت اسلام و ایمان
و رایت آل عثمان سایه‌سنده اولان ولایتلره منحصر اولدی والله غالب علی امره

عارض اولان سلـ

امره مقصود و مرام و خلاصه‌ء کلام اولدر که بو دین اسلامه لازم اولان
امور شنیعه و حالات قطیعه تفرق کلمه و تباین اهویه و اختلاف ارکان
دولت سببیله اولدی و ارباب تجارب دیمشلردر که حفظ سلطنت
ایکی نسنه ایله اولور بری اتفاق امرا و اجناد بری اختلاف اعداء
اولور شیخ سعدی دمری که چون اعدا متفرق اولاسن جمع اول و انلر جمع اولورسه
پس تفرقدن اندیشه قیل و ملک حازم دشمنلر آراسنه اختلاف برغوب
عساکر و اجناد جمعندن مستغنی اولور سیر نبی‌ده علیه الصلوة والسلام
چون کفار قریش قبایل عربی جمع ایدوب حضرت قصدنه مدینه‌ء منوره‌یی
محاصره ایلدیلر نعیم بن مسعود اشجعی اول اثناده شرف اسلامه مستسعد اولمشیدی
هنوز اظهار ایلمدین کفار آراسنه تفریق کلمه بر غوث الحرب خدعة مضمونیله
عساکر کفاری دفع ایتمک استدی بنی قریظه که یهوددن بر قبیله ایدی مدینه‌ء منوره
قربنده متوطنلر ایدی جناب رسالتپناهی ایله صلی الله علیه وسلم صلح ایتمشلر ایدی
کفار قریش و قبایل اعراب که احزاب تسمیه اولنمشدر محاربه‌یه کلیجک انلر
دخی عصیان ایلدیلر اهل اسلامه بحکم ضرورت و مضایقه اولدی نته کم حق
جل و علا حکایت بیورر که واذ جاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم و اذ
زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر الآیه اول سادات قریشه واروب
یا معشر قریش سزلره صدق موالاتم و مجانبه‌ء معاداتم معلومکزدر سزه بر نصیحت
مشفقانه ایتمکه کلدم محبتمه اعتقاد و قولمه تصدیق و اعتماد ایدرسکز ذکر
ایلیه‌یین سادات قریش قولک مقبولدر سویله دیوجک ایشتدم قریظه

کوردرکه

محمد ایله صلح ایتمک سزدن بعض کمسنه لری رهن آدنه استیوب محمده
ویره جک اولمشلر اولا خی قتل ایتسه کرک زنهار رهن ورمیه سیز
دیدی انلر قبول ایتدیلر بعده قریظه یه کلوب یا معشر قریظه سزه نافع
بر نصیحتم واردر قبول ایدرسکوز ذکر ایده یم دیوب انلر دخی سویله
نصیحتوکه عامل اولورز دیوجک دیدی که قریش و احزاب مدینه ده
ساکن دکللردر بر ایکی کون محاربه ایدرلر اکر سهولتله ظفر بولمزلر ایسه
چیقوب ولایتلرینه کیدوب امین اولورلر اما سز بو ولایتده ساکنسز
انلر کیتدکدن صکره محمد سزدن انتقام المق استسه کرک سز خود اکا
مقاومت ایتمکه قادر دکلسز نیچون اندیشهٔ عاقبت ایتمزسز ایتدیلر که
اندیشهٔ عاقبت نیجه ایده لم ایتدی رأی صواب اولدر که قریشدن رهن
آدم استیه سز که تمام ظفر بولوب محمدی دفع ایتمینجه سزی قویوب کیتمیه لر
بو فکر صواب کوروب قریشدن رهن آدم استه دیلر سادات قریش
کوردک نعیم اشجعینک کلامنک صحتی ظاهر اولدی و قریظه نک
محمد ایله اتفاق نهانیسی وار ایدوکنه شبهه قلمدی دیوب رهن آدم
قریظه دخی رهن ویرمدکلرین استماع ایتدی استه نعیمک کلامی حقدر
دیوب قریشه نصرت ایتمدیلر ارالرنده تفرق کلمه و تخاذل واقع اولوب جناب
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و کافهٔ مسلمین ظفر اتفاق قلر بفضل الله
خلاص بولدیلر **حکایت** مشهوردر که اسکندر یونانی دارابن دارایه غلبه
ایدوب ایران ملکنه ظفر بولیجق عجم شاهزاده لرندن نیجه کمسنه وار ایدی اسکندر

بو کمسنه لردن متوهم و قتل و ابقالری ارا سنده متردد اولوب ارسطاطالیسه
مکتوب کوندروب دیدی که ابنای ملوک فارس و ایراندن نیجه کمسنه لر وار
هر بری فر و بها ایله موصوف و شجاعت و شهامتله معروفدر اکر جمله سن
قتل ایدرسم اراقهٔ دماء ناحق ایتمکدن احتراز ایدرین واکر عفو و ابقا ایدرسم
بن کیتدکدن صکره نهضت و خروج ایدوب انتقام عجم ایچون هر زه یوم
ممالک رومی زیر و زبر ایده لر پس حکیم کامل لطف ایدوب سفر زحمتنی اختیار
ایدوب کلوب بو مشکلی حل ایده حکیم ضعف و شیب سببندن کلمیوب اعتذار
ایلدی که **بیت** پیری و ضعف بنیت الام روزکار
نکذاشتند بر من مدحت نکار پای ∴ اول فرزند معذور سیوره و سؤال
ایندوکی مشکلک جوابی بودر که خون ناحق دوکمک محظور و محذور و محرم
و ممنوعدر ولکن اول شاهزاده لرک هر برینه بر ولایتک امارتین ویروب
هیچ بریسین ایکی تحت حکومتنده ایلمیه که بالضروره ارالرنده تفرق کلمه واقع
اولوب هر بری اخردن متوهم و انک ضررن دفعه مشتغل اولسه کرک
و سندن صکره اولاد و اعقابک ضررلرندن امین اولسه کرک فی الواقع
حکیم دیدوکی کبی اولوب بری برینه اشتغالدن اخر جانبه نظر ایتمکه مجالکری
اولمدی و انلره ملوک طوایف دیرلر و اسکندردن صکره درت یوز یله
دک حکومت ایران انلرک ضبطنده اولوب ملک روم اباداًن اولدی
مرارا مقرر اولدی که پادشاهلره عدل الزم لوازمدر اما دنیا جهتندن زیرا
عدل توفر خزینه یه مؤدیدر زیرا خزینه عمارت مملکتدن حاصل اولور مملکت که

خراب قلمه مالارنی نصیب و خلق عنادی نی نصاب ولسه کرکدر و عمارت
مملکت عدل ایله اولور • مثنوی • بر و نا پس و درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاج دار • رغبت نشاید بد بید ار کشت
که بر سلطنت ر اینا سد و پشت • • چون نعیر ظالم ز هم نشاند جور ایله
و یقلاک نکاوین الزمانا بیتان و لیچی عشر محصولات اکا قیدن حاصل بولور
بر دفعه باذر کاک مالنی الیجق علی الدوام باج و کمرک ینجه علیه اولبور • پس مستقبل
رعایا یه زرع ایدرمک کرک تخم بولمزلرسه قرض و یرمک کرک • بقر
زراعتلری هلاک اولدی ایسه تحصیل ایدی ویرمک کرک • حکایت • اولنورکه
فرعون لعینک عادتی بو ایدیکه دیار مصرده زرع اولندقدن صکره ایکی
معتمد کسنه ایکی اردب بغدای ویروب بری اعلای مصره بریسنی اسفل
مصره ارسال ایدوب کورک برار دب بغدای الجک زمین قالمشمیدر •
اول معتمدلر تمامت ولایت مصری کشت و تفقد ایدرلردی • بر اردب
اللنور موضع بولنورسه • فرعون اول نواحینک کاسنفلرین و امنالرین
و زرع اوزرینه منصوب اولمش مستد معتمدلرین قتل ایدردی • بو سیاست
خوفندن هر سال دیار مصرده زرعله مالامال اولوردی • اما اخرته نفعی
ظاهردرکه • المقسطون فی منابر من نور در • چونکه بو خانه دن سفر اولنه
پادشاه و کدا ایکیسی و درویش و توانکر مساوی اولور • عاکری جهان
صحراسین طوتن پادشاه هلر حق درکاهنه تن تنها کلور که • نرتبه مایقول
و یاتینا فردا • پس پادشاه عاقله لازمدرکه کنده که مال و جاه و شوکت

شوکت و ثنا و شکوه سلطنت • و وسعت مملکتنه مغرور اولمیوب
اول کونی یاد ایلیه که تحت ما کلدن تحت خاکه نی خادم و انیس قادم و جلیس
اولسه کرک • قوللرندن نوکرلرندن یا ننده بر فرد تق خدمتکار و جان
سپارلرندن قتنده دیار دکلدر • نته کم دیمشلر • بیت •
بو دکلو بنده ارکدن یا نکده برشی یوق • بلکم بونیجه سفر درکه اختیار ایتدک •
پس اکر پادشاه عادل اولورسه • بیت • نته کم زنده اولا شاه در سپهر حیات
چو در حلت ایلیه طوبی له و حسن مآب • • واکر دست ظلم اچمش و رعایای
سوخته یه شرر شر صیچمش اولا • و حق اکا و یردوکی نعمتلری نیه حقک
عصیانینه آلت • و اوقات عزیزه سن صرف عشرت و بطالت ایتمش
اولوب اموال رعایای سپاکینی تنعمات • نفسانیه مصروف و بذل ایتمش
و ضعف ایتمکله سنی و کرمله • موصوف اوله • بیت •
خور و آب از نم چشم یتیمان میوه باغش • چکد خون دل میوه زنان از مرغ بریانش
فردا عقوبت زبانیه نی رحمدن نه لر کوره • و غسلین و زقوم جحیمدن نلر
نوش ایده • نته کم بعض ظلمه و فسقه ملوک مست و هلاک اولیجق دیمشلر • شعر •
چون بوقت نزع روحش یافت عزرائیل مست • بر و پشش ز مهر برا تا خمارش بشکند
کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز • تا شراب دوست کامی در کنارش بشکند •
پادشاه لبیب دو روزه مهلتی اهمال ضمینه • و شفقت و داد ایتمکدن اوصنمیه
و آیما غضب قهار مطلق یاد • و سرای عدلی آباد ایده • پس عدالتک شروطی
و ارکانی پادشاه عادله رعایتی لازم قوانین نندر ذکر ایده لم • شرط اول بودرکه

جمله خلایقی متساوی قوتده زیرا خلایق عالمه نسبت عناصر اربعه کبی درر
آدمه نسبت چون عناصر متساوی متکافی اولمینجه مزاج آدم صحیح و منتظم اولمز
کذلک اکر متساوی اولمزلرسه مزاج عالم صحیح و منتظم اولمز پس عناصر بدن
عالم دخی عناصر بدن آدم کبی درت در اول اهل قلم که علما و قضات و کتاب
و حساب و اطبا و شعرا و منجمان و مهندسلردر و بونلر آب منزله سنده در
زیرا علم صوت ارواحه مؤدی در آب حیرت اشباحه مؤدی اولدوغی کبی و من الماء
کل شیء حی ایکنجی اهل شمشیردر که امرا و بها درلر و سپاهیلردر که ضرب شمشیر
و استعمال کمان تیر ایله ساده ملک دینی اعدای کفر کیش و بدعت اندیشدن حفظ و
حراست و ثغور اطراف مملکتی متعدیان بی انصافدن ضبط و حمایت ایدرلر
اکر بو طائفه نک لمعان شمشیری اولمسه عالم ظلام ضلالتده اسیر و کرفتار
اولورلردی و اکر آب تیغلری ایله باغ مملکت سیراب اولمسه هیچ کس شجره
امن و اماندن برخوردار اولمزلردی و بو طائفه آتش میانه سنده در وجه نهایت
روشندر اوچنجی طائفه تجار و مستجلبان بضایع و ارباب حرف و صنایع در که
انتظام معاش ایچون تجار مسافه بعیده دن اسفار شاقه ایله جلب بضایع ایدرلر
و ارباب حرف لیلاً و نهاراً تحصیل مهمات صنایع ایدرلر و حاجات خلق حاصل و
مرادات هر کس کندو یره وطننده ایکن واصل اولور و بو طائفه نسیم کبیدر که حرکتندن ترویح
ارواح و استراحت اشباح حاصل اولور دردنجی طائفه زراعت کرلر و اکنجیلردر که
حفر و حرث اراضی مزارع و تعمیر ضیاع و انشاء جنات و کروم ایله خاکدن انواع
حبوب و شجر و تاکدن اصناف ثمار که مرغوب قلوبدر تحصیل ایدوب اقوات ناسی

ناسی حاصل و انواع ثمراتی و فواکه تمامی تحصیلدن مقصود بونلر خلایقه و اصل اولور
و نکاسب حقیقی بونلردر که حرف و قوت ایدوب خاکی مهمدن تحصیل اوقات
ایدرلر و هر بر طائفه کسب غیری تناول و اکتسابه کسوه غیری احتیاج اولور
اولازه فیه تناول ایدرلر و بو طائفه تراب کبیدر که منافع جمله بونلردن حاصل و ثابت
اولدوغندن غیری هر شی بونلرک یوزندن بونلره دینه و روزینه انلر
قایم و ثابتدر و نته کم بعض عناصر بدنده آخره غلبه ایلسه موجب مرض و مورث
علت و غرض اولور کذلک بو طوائفک بعضی بعضنه غلبه ایلسه مزاج عالم
خلل پذیر اولور مثلا اکثر خلق سپاهی اولوب ارباب صنایع و تجار بضایع
آز قلسه و علی هذا القیاس و کذلک بو طوائفک بعضی آخرین عملن ایلیه
بیله مؤدی فساددر مثلا امرا و سپاهیلر تجارت و حرفته اشتغال ایلسه لر
حکایت اولنور کسری بر ترک بعضی و زراسی عرض ایلدی که دریادن
تاجرلر کلدی وافر بضایع و جواهرلری وار اکر پادشاه ایچون اشترا اولنور
بیله عالی بهایه صاتلوب ربحدن مبلغ عظیم اولمق مقرردر جوابنده یازدی که
حق جل و علا بزه سلطنت و امارت احسان ایتدی و بعضی رعایامزه کسب
و تجارت روزی قیلدی اکر بز تجارته مشتغل اولورسک سلطنت و امارتی کیم
ایلسون و کسب و تجارت اهلی اولنلر نیه مشغول اولسونلر بونک افعال دنیه که
سننک دناءت اصلکه دلالت ایدر من بعد بزه اعلام ایتمیه سن والا عرضه
تیغ انتقام اولورسین پس بو جمله تحریر اولنان دن معلوم اولدی که اشخاص
طوائف بیله بری برینه تعاون ایتمک کرک و حکما بو تعاونی بنا ایدوب عزیلی

عرفی عبارتیله دیمشلردرکه فضیلة الفلاحین التعاون بالاعمال فضیلة التجار
التعاون بالاموال فضیلة الملوک التعاون بالآراء السیاسیة فضیلة
الالهیین التعاون بالحکم الحقیقیة ثم هم جمیعا یتعاونون علی عمارة المدینة
بالخیرات والفضائل فقیر ایدرین فضیلة الاجناد والعساکر التعاون بالحر
وب وحفظ الثغور بو کلمه دخی الحاق اولنمشدر جهدن خالی دکل ایدی شرط ثانی
اولدرکه بو طوائف تکافؤ و تساوی اوزرینه اولمیه قدن صکره اهل مدینه یه عموما
نظر ایدوب هر بری استحقاق و استعدادی قدر رعایت اولنه و بنی آدم
بو اعتبار ایله دخی بیش قسمدر قسم اول اولدرکه خیر بالطبع اولوب و خیری غیره
دخی متعدی اوله علمای شریعت مشایخ طریقت عرفای حقیقت کبی بونلر خلاصهٔ
آفرینش و نقاوهٔ عالم و غایت علت ایجاد کارخانهٔ بنی آدمدر و مطرح انوار
ازلی و مطمح انظار لم یزلی بونلردر و بونلر نهاری غیریلر لیلی و ضیافت ایجاددن
مراد و مهمان خانهٔ عالمدن مقصود بونلر و سایرلر طفیلیدر بیت

بیا که مائدهٔ لطف کردگار جهان را   تو میهمانی و عالم درین میانه طفیلی

و حکما دیمشلرکه پادشاه سعید اولدرکه علاقهٔ ارتباطین و اختلاطین بو طائفه
ایله ایلیوب مراجعت و مشاورهسن بونلر ایله قیله و بو طائفه سایر طوائفه
غالب و حاکم و اقتدا و اقتباس انلره دایم ایلیه که نشانهٔ دولت حقیقی بودر و فقیر
ایدرین طالب دنیای دنی و حریص جاه و مراتب اولان علما رسومکه انلره علمای سوء
و صوفیهٔ ظاهرآرای که بونلره متأکله دیرلر بونلردن خارجدر پس پادشاه لازمدرکه
صحیح العیار ایله قلبی فرق و خالص ایله مغشوشی تمیز ایلیه کندویه ملازمت ایدن علمایه

علمایه حصر نظر و قصر بصر ایدوب زوایا و اطراف و کنج فراغت اکتفا ایدن قطع
طمع ایدن علمایه طالب و فقرایه راغب اوله و کندی تشبث کوسترمیه نظم

قل للامیر نصیحة لا ترکنن الی الفقیه   ان الفقیه اذا اتی ابوابکم لا خیر فیه

و تربیت فضلا اکابر سلاطیندن و امرا الجنده مرغوبدر مولانا جلال دوانی نقل
ایدرکه رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی که عراق عجم پادشاهی ایدی و ری
شهری تختکاهی ایدی و تربیت علما و جمعیت فضلا ایله ملوک سلاطین
الجنده ممتاز ایدی اول زمانده کفار روم اهل اسلامه هجوم ایتدیلر رکن
الدوله انلره مقابله ایدوب منصور و مظفر اولدی دفعهٔ ثانیه روم هجوم ایدوب
لشکر عراق هزیمت و افتراق اوزره اولوب بعضی اسیر اولدیلر قیصر روم
اسیرلری دکنه کتوردکده ری شهرندن ابو نصر نام برکمسنه بولنوب انکا
ایتدی سکا برخبر دیسم پادشاهکز رکن الدوله یه انها ایدر میسین ابو نصر
ایتدی علی الرأس والعین پس تکفور ایتدی حسنه دیه سین که قسطنطنیه
شهرندن اول نیتله چقدم که عراق ولایتن خراب ایلیم اما چون سنک
سیرت و احوالک تفحص ایتدم بلدم که آفتاب دولتک عروج و ممکن امکانده
اولان سعادتلرک خیر فعله خروج ایتمکدر اوزره در هر پادشاهکه بونک کبی
علما و حریف میدان و کلاسی فضلانک پیرایه ابو الفضل بن العمید و ابو
جعفر خازن و علی بن قاسم و ابو علی ساجی کبی انک دولتی تزاید و سعادتی
تضاعف اوزره اولمق مقرردر و ارباب دولت و اقبال تعرض مقتضای
عقل دکلدر اول سببدن قصد مدن رجوع ایلدم و اول پادشاه که

ندما و مصاحبلری اراذل اوضاع و مضاحکات و مساخر اوله دلیلدرکه
سهم سعادتدن بی نصیب و کوکب دولت و اقبالی غروبه قریبدر منقولدر
روم مولانا ذاتی حکایت ایدردی که ابتدای ظهورنده سلطان قورقود بن
سلطان بایزید خان حضرتنی شهزاده ایکن مدح ایدوب مقبول طبعی اولوب حضرتنی سلطان
بنی ندما سلکنه نظم ایتمک استدی اول شهزاده دریا کنارنده تفرج ایچون
کشتی سوار اولدق شهزاده نک بر سازنده ندیمی و آتی بنر سر کشاده صندوق
قوبارلر رسن و مقرا ایله بالایه چکوب دفعه قویوویرورلر دریایه دوشدم
جامه تر و کندوسی بیروز بر اولورم جامه های کهنه ام تر شد و خود تر شد
خلاف مضمونی اوزره اظهار تألم و اضطراب و شاهزاده یه دشنام بیحساب
ایدوب شاهزاده قهقهه ایله خنده ندیم تر جامه لرین چیقروب صوین صیقر
انعام شهنشاهیدن جدید و خشک جامه لر چیقر تکرار سازنی الله الوب
صندوقه کیرور دعای نامقبول کبی بر مقدار بالایه چکلور و قضای بد کبی
نازل اولوب غرقهٔ آب و مبلول الجسم والثیاب اولور اول نیه دشنامه
اغاز و شهزاده خندهٔ قهقهه ایله دهن باز ایدر و اخر نهاره دک کیتمشیدی
سایر و بو حال شهزاده ایله مسخره ارسنده دایر اولور بن چون بو حالی
مشاهده ایلدم بلا مکث پادشاهلر الجنده فایق و تخت لایق دکلدر اکا
خدمت ایدن نکبت خادم و اکا ندیم اولان بالاخره نادم اولور دولتنه انتظار
و ندامتی اختیار ایتمدم فی الواقع نجم سعادتی ریزان و تخت سلطنت
آل عثمان اندن کریزان اولدی برکلم اقسام بنی آدم بیاننه قسم ثانی انلردرکه

انلردرکه کندولر بالطبع خیر اولولر اما خیرلری کندولره منحصر اولوب اخره متعدی
و منتشر اولمیه و بو طایفه اولکیلردن ایکنجی متأخردر که انلرک چهرهٔ احوالی
حلیهٔ کمال و اکمال ایله حالی اما بونلر کماله متحلی اکمالدن خالیدر و پادشاه
بو طایفه یه دخی مرعی و مصالح و حاجتلرین مقضی ایتمک کرکدر قسم ثالث
اولردرکه بالطبع نه خیر و نه شریردر لیکن استعدادی ایکی جهتدن خارجدن نقش
پذیر اوله و پادشاه بو طایفه یی دخی ظل حمایتنده آسوده ایتدکدن صکره
تحصیل خیر و کماله تحریص ایله امیدرکه استعدادلری فسادن محفوظ و برکت
اعانتی ایله خیر و کمالدن بهره مند و محفوظ اولهلر قسم رابع اولردرکه بالطبع
شریر اوله اما شرلری کندولره مقتصر و اخره متجاوز و متعدی اولمیه و بو طا نفعیه
تحقیر و اهانت ایتدکدن صکره مواعظ و زواجر و ترغیبات و ترهیبات
ایله بشارت و انذار ایدهلر که مقتضای طبعلری اولان شردن انابت و داعی خیر
نداسنه اجابت ایدهلر قسم خامس انلردرکه بالطبع شریر و شرلری اخره تجاوز
و تأثیر ایده و بونلر اخص خلایق و اسفل طبقات انام و طبقهٔ اولی یه ضد
کامل و مباین تامدر و بونلر دخی نیجه مرتبه اوزرهدر بعضی نسبتیله اعلاسیدر
فی الجمله طبیعتدن خروج و درجهٔ خیره عروج ایتمک امکانی واردر انلری انواع
زجر و تأدیب ایله اصلاح و تهذیب ایتمکه همت ایتمک کرکدر و بعض اخری که
امید صلاح و شائبهٔ نجاحلری یوقدر اکر شری شامل دکلسه انلر ایله مدارا ایتمک کرکدر
اکر شری شامل ایسه ازاله و شرلری عقلا و شرعا واجبدر و دفع شرده نیجه
طریقله متصوردر بری حبسدر و اول اهل مدینه ایله اختلاط ایتمکدن منع ایلمکدر

ایکنجی سی قید در • واول تصرفات بدنیه دن دخی منع ایتمکدر • اوچنجی سی نفی در
واول سکون مدنیه ودخول تمدندن ایتمکدن منع قیلمق در • اکر بو امور ایله شرتی
مندفع اولمز ایسه • حکما قتلی جایز میدر • دکل میدر اختلاف ایتمشلردر • اما اظهر اقوال
بودر که سبب فساد اولن عضوی قطع ایتمکله اکتفا ایده • تقلیله اقدام ایتمیه لر • مثلا سارقک
قطع یدی ایله • وزانی و لوطینک آلت قطع تناسلی ایله اکتفا ایده لر • زیرا شر وضرر انک ایله
منتفی ومنعدم اولجق • بنیان حقی که وجود انسانیدر • بالکلیه منهدم ایتمک مناسب دکلدر
مکرکه دفع ضرر قتلدن غیری ایله مندفع اولمیه • اول تقدیرجه آخر الدوا الکی مضمونیله عمل اولنه
والحق بو امورده شریعت حقه احتقاد ننه انك معدودنده وقوف ورسومی ایله اکتفا
اولنه • ومن یتعد حدود الله فقد ظلم شرع شریف قتل بیوردوغنه ترحم اولنمیه
ولا تأخذکم بهما رأفة • و شرع قتل تجویز ایتمدوکی یرده سیاست و ضبط
مملکتدر • دیو اراقهٔ دمایه اقدام اولنمیه • وبعض امرای عصره شیطان تسویل والقا
ایدرکه • بو زمانده شریعت مطهره یه اقتفا • وطریقت محمدیه صلی الله علیه وسلم
حدود و زواجری ایله اکتفا اولنورسه • اصلاح عالم متعذردر • زیرا شمدی
اهل فساد وحرامی وقطاع الطریق منکثردر • وبو تسویل باطل • وتخییل عاطل ایله
اراقهٔ دمایه مشغوف • وتوهمات وظنون ایله تعذیب خلایق ایتمک
همتلرین مصروف ایدرلر • وبو تصور کاسد • وخیال فاسددر • قطعه

سیاست بجای رسم معدلت نبود	که تا یقین نه شود خون کس نشاید ریخت
بهر دیار که حکم از ره گمان باشد	بزور زود بباید ازین دیار گریخت

حکایت اولنور که سلطان سعید نور الدین شهید حضرتلری رضی الله تعالی عنه موصل

موصل شهرینه مالک اولدوغی انك جامع کبیرین بنا ایتمکه شروع ایدیجک
ملا عمر نام بر عالم عامل متقی کامل واریدی انی امین بنا ایلدی • وانلر شمدیکی زمان
کبی عمارات ومعابد بناسیله سپاهیلردن امین بنا ایتمزلر ایدی • چون بنا تمام
بعض اهالی شهر زاهد ملا عمره تکلیف ایلدیلرکه پادشاهه انها ایلیه که بر مقدار
سیاست اجرا ایده که محض قوانین شرعله اکتفا ایتمکله اهل فسق وطغیان کلمشدر
ملا عمر ضمن مکتوبده بو معنای تحریر ایدیجک • نور الدین شهید حضرتلرندن جواب
کلدی که دین اسلام وعلت نبی مکمل علیه الصلوة والسلام که نور الهی اندن
لامع در خاتمهٔ ادیان واکمل شرایع در خاتمه که خاتم ادیانده که دین خاتم در خیرات
مجتمع • وافضل شریعت استعمالی ایله شرور ومفاسد بالکلیه مرتفع اولمیه • ونقص الله
الحکمت لکم دینکم قاطع دتخیلات وتوهمات غبارین رافع در • ملا عمر خدمتلری تصور
ایلمسون که • بو فقیر جادهٔ شریعتدن دانهٔ خردل مقداری خروج ومضایق
قوانین باطله وسیاست بدعیه یه ذره قدر ولوج ایلیه • ان شاء الله تعالی
برکات شریعت ایله جمیع شرور مرتفع وخیرات وحسنات مجتمع اولور • وما ذلک
علی الله بعزیز چون مکتوب سلطانی • ملا عمر خدمتنه واصل اولدی • دایما اوقور و
اغلردی • که کورک زاهدک پادشاهه کتابنی • وکورک پادشاهک زاهده خطابنی
یعنی معتاد امر برعکس اولمش ایدی • وعلمای کبار که تاریخ وسیرت حضرت
نور الدین شهید قدس الله سره تحریر ایلمشلردر • ابن اثیر ابو شامه ابن خلکان کبی
اتفاق ایتمشلردر که • اول پادشاه عادلک شریعت مطهره یه حسن توسل
وفرط اتباع ایتمه سی برکاتی ایله • ممالک محروسه وبلاد معموره سی ولقدر امن و

امانه مملو ولایت حفظ و حراست صحیفهٔ روزکاردن اول جهله منتلو ایدیکه
اقاصی کردستان و موصلدن حدود صعید و مصر و سرحد روم وارنجه
بر خاتون ضعیفه تن تنها اموال خطیرلر ایله مسافرت ایتسه آفرینده
بر احد تیر زمینه کلمک و اندن برحبه اخذ ایتمک متصور کلدی و شرب خمور
و فواحش و منکرات ممالکندن بالکلیه مرفوع و باج و خراج و دست نهب و تاراج
رعایاسندن بالتمام مدفوع اولمشدی و سلطان صلاح الدین دخی عدالتده
اکا اقتدا و تقلید ایدوب عدل و شرعله نام نیکنی کتابت کنارهٔ طاق زنگارده
تخلید ایتمشدی و علما دیرلرکه بو ایکی پادشاه شریعت پناه که سیرتلری
عدل و شرعک محجتی در آخر زمان پادشاهلرینه حق جل و علانک حجتی در زیرا
بعض پادشاهلر دیرلرکه فساد عالم و ضلال بنی آدم اول مرتبه یه وارمشدر که
اصلاح عالم حد اقتداردن افزون و رعایت عدالت حیز امکاندن بیرون اولمشدر
نته کم بعض خلفای مروانیه دن مرویدرکه استدعای عدل و اجرای شرع طلب ایدوب
سیرت خلفای راشدین ذکر ایدنلره دیرایدی که سیز بکا ابوذر و ابو درداکبی رعیت اولیوک
بن دخی سزه ابوبکر و عمر کبی خلیفه اولیم پس حق جل و علا اخر الزمان و هیجان فتن
ده کرانده طریقت نبویه یه سالک و اجراء قوانین عدل و شرعه مالک ایکی
پادشاه عدالت دستکاه کتوردی که انلر ایله بو پادشاهلرک الزام و عذر
باطللرینی اعدام ایلیه چون سوق کلام بو رایه کلدی بینه صدده رجوع ایده لم
چون بر کمسنه یه بحسب الشرع حد لازم کله آنی شفقتله یا شفاعتله اهمال ایتمیه
خون ناحق ایده نه قصاص دخی بویله اکر ولی مقتول عفو و صلحی مقبول کورمیوب

کورمیوب قصاصی الزام و حقی الیویر دیو حاکمه اقدام ایدرسه حضرت
خواجهٔ کونین مفخر ثقلین صلی الله علیه و سلم که نبی رئوف رحیم و انک لعلی
خلق عظیم انک خلق بزرکواری و صفیدر امتنه کمال عفو و مرحمت و ستر عیب
و ذلت اوزرینه ایدی الآحاد و شرعیه ده که بعد الوجوب عفو و اسقاط ایتمکی
اصلا جایز کورمدی روایت اولنورکه بنی مخزومدن که قبایل قریشدن در
بر خاتون سرقه ذلتنه مبتلا اولدی اشراف قبیله سی عفو رجاسن ایدوب
دیدیلر که بونی حضرته کمسنه شفاعت ایده مز مکر اسامه بن زید که جناب رسالت
پناهینک صلی الله علیه و سلم بنده و بنده زاده سیدر و طوق نعمت عتق نبوی
کردن وجودنک قلاده سی ایدی پس انکا بو شفاعتی تکلیف ایدوب اول دخی
حضرته علیه الصلوة والسلامه ذکر و شفاعت ایدیجک غضب عظیم عارض اولوب
قوی متأثر اولدیلر و دیدیلر که حق جل و علانک حدینه شفاعتمی ایدرسین اول الله
حقیچون که بنی حقله بعث ایلدی قزم فاطمه سرقه ایلیه یدین قطع ایدرین سزدن اول
کچن امم آنونکله هلاک اولدیلر حدی ضعفایه اقامت اشرافه رعایت ایدوب اسقاط
ایدرلر ایدی پس نته کم طبیب حاذق عضو مضرتی قطع ایتمکی واجب و مضرتنی باقی بدندن
ازاله ایتمکی اهم و اقرب بلور کذلک سلطان عادل دخی واجب القتل اولان مفسدک
قتلنی لازم و ضررنی بلاد عباددن رفع ایتمکده سعی دایم ایده شرط ثالث
اولدرکه طوائف و طبقات مذکوره مراتبده تساوی و تکافؤ رعایت اولنه قدرن
قسمت خیرات و ایثار مبرات ایتمکده هر برینک استحقاق و استعدادین رعایت ایلیه
و خیرات اوچ قسمدر سلامت اموال کرامات و هر شخصه بو اوچ قسمدن استحقاقی دکلو نصیب

صکره

اجرا ایدوب نقص ایلیه که بو کلیجوردر پس شرکای علم وطالب کمالدن بعضینه منصب وجاه
وفرینعت وتقدیر جهتیندن اقران وامثالدن زیاده رعایت اتمه ظلم وجور اولور
بلکه کاسی غیض غضبلرندن فتور واجتهادلرنه قصور کلوب نقصان وکماله مؤدی
اولور پس پادشاه صاحب انتباه بو مقامده اهتمام کرکدر عاقلی استحقاقه کوره اتمام
ایتمک کرکدر ودیمیه که بو فضل پادشاهیم دراستدیکم کیمسنه یه ایدرم آنلرک حقنی
نقص ایلیدم نه لازم اولور کلا ملوکک واحکامک فصل خصمام وقسمت انصاف و
اقسام ایتمکده عدل فی القضیه وقسمت علی السویه ایتمکله مأمورلردر ومناصب و
مراتب تقسیمنده شرط استحقاق واستیهال اولمیجق ظلم وضلالدر ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها آیه کریمه سنده مفسرلر ذکر ایتدیلر که توزیع
مناصب وتوجیه مراتب دخی اهلنه اداسی واجبدر لان امانتدندر وحدیث نبوی که
من قلد انسانا عملا وفی رعیته من اولی به منه فقد خان الله ورسوله وجماعة
المؤمنین نص صریحدر دلیل عقلی دخی ظاهردر که مناصب عالیه ومراتب سامیه
نااهلله توجیه وغیر مستحقه تفویض اولنمقدن دین ودولته وملک وملته
خلل وذلل اولقدر اولور که تدارکی نا ممکن وتلافیسی نامیسور اولور ونظر صاحب
وفکر ثاقب دلالت ایدر که هر خلل که احوال عالمده ظاهر وهر ذلل که کارخانه بنی آدمه
صادردر اکثری مناصب نااهله توجیه ونامستحقلر مسند امانت ووزارت ووالیان قضا
ترفیه اولنمقدن اولمشدر پس پادشاه صاحب اختیار لازمدر که تفویض مناصب
وتوجیه مراتب ایتدکده احتیاط کامل وورع غالب استعمال ایدوب جرعه
ارتشا ایله انتشا یه متعلق وزیر دستلرینه یعطی من یشاء اولوب باطله بانتفاعات

باطله قبولی ایله نامه ظلمی که وضع الشیء فی غیر موضعه در انشا ایتمیه لر وکندودن
نامستحق شفاعت ایتمیه که نامستحقه شفاعت مستحقلره شناعت وجاهللره
اعانت عالملره اهانتدر واصحاب تقلید واخبار وامرا تنفیذ شفاعت ایتمکه
صاحب اقتدار اولنلر اخذ هدایا وتحف ایتمکدن بغایت احتراز وبرطرف اولمق لازم
کلور که اخذ هدیه عدل فی القضیه وقسم علی السویه ایتمکله هرکز جمع اولمز بیت
اذا دخل الهدیة دار قوم تطایرة الامانة من کواها واصحاب حکومت
وارباب قسمت وقضا اولنلره هدیه رشوت محضدر وحدیث صحیحده وارد
اولمشدر که هدایا الامراء غلول وهدیه ادنی بیشکش قومغله حلال منقلب اولمز
بوجمله که شرح اولندی تقسیم خیرات وکرامانه متعلق اولانلردر وبعد التقسیم
خیراتی اصحابنده تبقیه وتنمیه ایتمک دخی کرکدر یعنی هرکیم مستحق اولدوغی کرامات
پادشاه صاحب عدالت طرفندن واصل اولدقدن صکره نی موجب قوی یوغیکن
انتزاع اولنمیه بو مرتبه عدالتدن جزودر وعدالتدن صکره مرتبه احسان وارد
واحسان اولدر که هر شخصه مستحق اولدوغی مرتبه دن زیاده احسان ایتمکدر وحکما ایدرلر
که احسان پادشاه معادن هیبت کرکدر زیرا هیبتدن خالی ولیجق خلقه بطر وغرور
وجسارت وطمع وزیاده حاصل اولسه کرکدر وطامع اولان کیمسنه یه نقدر احسان اولنسه
زیاده طلب ایتمکدن خالی اولمز وبر کیمسنه کندو سنده اولدوغی مرتبه دن زیاده فضل وکمال
تصور ایتمکدن خالی دکلدر زیرا هرکیس نفسنه محب وعاشقدر ومحب محبوبک هر فعلنی کمال وهر
خصلتنی هنر عظیم عدایدرلر بیت عیبم هنر وکمال بیند خادم کل نسترن نماید
ودخی نفسک کندو کمالنه علمی حضوری وغیرک کمالنه حصولیدر علم حضوری علم حصولیدن

اتحوى ذر پس کندو کمالی زیاده منکشف اولبجق قوی طلق ایلر چون کنفنه
کندو ده کمال قوی تصور ایتمه عنایت کاف طلب ایتمیه کرک پس اکر احتیاجمیتة
معارن ولطف وکرم نوع قهر واد بنصد تعب او لمزیسه تجاسر واقدام عام
سبینی ایله اختلال نظام و عدم انطباط امور خواص وعوام اولمق لازم
اولور بادشاه عجبتی التزام قوانین عدالته التزام وقبول طرق وفضیلتله
تکلیف قوابرام ایده زیرا انتهکم بدنک قوای طبیعته طبیعتک قوای نفسنه
نفس قوای ذاتی عقلله در کذلک مدینه نک قوای ایلیه ملکک قوای سیاسته
سیاستک قوای حکمتله در چون حکمت مدینه ده متعارف و ناموس ربانی
ملکده مقتدا اوله نظام حاصل و نفوس کمال ممکنه واصل اولور اما اکر حکمت
متروک اوله ناموسه غذلان یتیشور و ناموس مخذول اولیجق زینت و
رونق ملک نابدید اولور وفتنه لر ظاهر ورسم مروت مندرس ونعمت نقمته
مبدل اولور تنبیه اقامت عدل اول وقت متصور اولور که پادشاه
محتجب اولمیوب کندن
و ارباب حاجات وستم دیده لر بث وشکوی و عرض حاجت ایده مزدو
مضطرب اولمیه زیرا پادشاه وراء پرده تواری ده متستر واحوال رعایا و مخاوف و
مظالم برایا واستحقاق ارباب اطراف وثغورده ولات احوال اکا واصل اولمق
متعذر اولوب اشخاص معینه و آحاد معدوده اخبارینه منحصر اولیجق ممکنکه
اندر دخی غرض نفسدن عاری اولمیوب دقایق احوالی کما هو حقه اعلام
ایتمکله نیجه ارباب فضل وکمال زوایاده مختفی و نیجه ارباب ظلم وضلال منتشر اوله
واکر هرکون بالذات نظر احوال رعایا ودفع مظالم ومخاوف مرایا ایده مز الیسه

ایده مز الیسه باری هفته ده بر یاکیمزیه بر کون تعیین ایلیه که انده مظلوم ومحروم
اولنلره دستور ویروب بالذات کلام وشکوی لرین اصغا واستماع
بیوره و مظالم بلوی لرین رفع ودفع ایلیه واکثر پادشاه لرینک عادتی
بو ایدی که ییلده بر ... معین کون اولوب وار ید ی انده آنک کاه ... تقرب
قوی وضعیف وصغیر وکبیر شریف ... اذن ویریلوب بالذات
پادشاه ایله ملاقات واحوالن عرض ایدر دی واکا بار عام دیرلر ایدی حکایت
ایدرلرکه نورالدین شهید حضرتلرینک رضی الله تعالی عنه اوایل ایامنده
اسدالدین شیرکوه اکبر امرا اولمغله وکلاسی ممالکی رعایادن اموال ضیاع
اخذ وغصب ایتکدن خالی اولمز ایدی چون نورالدین حضرتنه شکوی ابتدا
دار العدل نام بر سرای یاپوب جلوس ونظر مخاوف و مذاهب اربعه نک قضاة
ومفتیلرین احضار ایتمکه عازم اولدی اسدالدین دار العدل بناسن
استماع ایدیجک تفکر ایلدی که عدل وسیاست نورالدین عالملره معلوم
جمله امرا واجناد هیبت وشکوهندن موم اولمشدر دار العدل بناسنه
احتیاج یوقدر مکر بنمیچون بنا ایدر پس وکلاسنه وممالکنه احضار ایدوب
خطاب ایلدی که نورالدین دار عدل بنا بیوردی غالبا بنمیچون در شویلکه
بندن شکایت ایده لر سزدن برکیمسه دعوی وخصومت لازم کلدکی تأخیر
قتل ایدرین دیو ایمان غلاظ ایلدی پس هر بری خصمانی رضا ایلدیلر
دیرلر که نورالدین دار العدلده اوتوروب هیچ متشکی کلمدی وتمام نورالدین
زماننده بطال ایدی وحدیث شریفده وارد اولمشدر فردای قیامت ارباب

حکومت احتیاج ایدوب ارباب حاجات انلره وصول دلالتی و غنیلرندن ارتوق دن
عتاب و عقاب کورمیه‌لر و دخی بیورمشلردر که بر کمسنه که امور مسلمینی
برامرا که مفوض اوله و آول فقیره سد ایدوب مظلوملر و محتاجلر
اکا واصل اولمیه حق جل و علا دخی غایت احتیاج زماننده رحمتی قپوسی
سد ایده‌جک رحمت عام و کرم تامنه واصل اولمیه و پادشاه صاحب انتباه
اولوب ثقات رجال و عدول اهل فضل و کمالدن نیجه مخبر صادق و منهی
اخبار کورکیدر که رعایا سنک احوالی معلوم و ضعفادن کمسنه مظلوم
و فقیرادن هیچ احد ترتیبدن محروم اولمیه حکایت اولنور که چون
عهد خلافت ابو جعفر منصوره ایرشدی ایتدی بن غایت محتاجین
درت طائفه‌یه اکر کیملردر یا امیر المؤمنین دیدیلر بریسی قاضی
صالح درکه فسادی ایدرسم تذکیر اکر ذکر ایدرسم معاون و ظهیر اوله
ایکنجیسی کاتب حاذق درکه احوالی صحت و سداد اوزره تحریر ایده اوجونجی
حاجب معتمد درکه مظلوملری بکا ایصال ایلیه دردنجی کلیجک سکوت
ایلیوب اول نه در یا امیر المؤمنین دیوجک آه آه دیوب اول مخبر صادقدر که
احوال عسکر و رعایا و اطراف مملکتده اولان قضایایی بکا صحتله
انها و اعلام ایده که مظلوم و ظالمک فرقنه عارف و امین و خاینک
تمیزنه واقف اوله دیدی خلفای عباسیه زماننده هر شهرده بر کمسنه
اولوردی اکا صاحب البرید دیرلردی علوفه سنیه‌سی اولوردی
او ناحیه‌ده احوال حکام و رعایا و حوادث و قضایادن نه واقع اولورسه

اونلره جزوی و کلی بلا توقف اعلام ایدردی و سلاطین قدیمه‌دن
سنجر ما تقدم موصوف ضبط و سیاستله معروف و معلوم اولمغله
استکشاف احوال ممالکه اهتمام تام ایدرلردی و بو مهمه نیجه ضابطلر تعریف
ایلمشلردی حکایت ایدرلر که مأمون خلیفه‌نک بغدادده کندو نه
نهانی خبر ایرشدورر یدی یوز کمسنه‌سی وار ایدی و هر برینک عظیم
علوفه‌لری وار ایدی و ارکان دولت انلری بیلمزلردی ممالکی و جهانی بر
ضبط ایتمشدی که ممکن دکل ایدی که اکا غیر واقع قضیه عرض اولنه ایدی
برکون واسط عسکریلرندن بر کمسنه رکابنه رقعه صونوب ابو علی وزیر
خدمت درکاه و جندی و سپاه اولمغله لایق اولدیلر و علوفه‌ک مؤنت
معاشلرندن عاجزم هر برینه جرایه تعیین بیورلمق رجا ایدرین دیوجک
مزبوری کتوردوب بن سنی بلمزمیین صنورسین اوج اوغلک ایکی
قزک واردر هر برینک سنی شو قدر دیو بیان ایدوب مزبوره خیرنده عشر
عارض اولدی و معتضد که خلفای عباسیه‌نک شهامت و شجاعت و کیاست
و فراست ایله ممتازلرندندر بو خصوصده عجب فعللری واردر بعضیسنی مسعودی
فخر و مروج الذهب کتابنده ایراد ایتمشدر تفصیلی تطویله مؤدی اولور
و احوال دشمنی دخی بلمک پادشاهه مهم عظیمدر و نیجه پادشاهلرک دشمن
احوالن بلممک سببی ایله تاج و تختی برباد اولدی دشمنک طرق مکاید و افکار
و آرای خفیه‌سنی مطلع اولوب کندو فکر و راینی کیم الله و ابو مسلم خراسانی که دولت
مروانیه ثابت الاساس و رفعت و علوده فرق فرقدانه مماس ایدی زیر و زبر ایدوب

آن عباسی که خمول دانرواده ایکن مسند خلافته کچوردی حزم و عزمله موصوف
وکتمان سر واطلاع سر خصلتله معروف ایدی انته کم دیمشلردر • شعر
بلغت بالرأی والکتمان ما عجزت • عنه ملوک بنی مروان اذ حشدوا
ما زلت اسعی بجهدی فی دمارهم • والقوم فی غفلة بالشام قد رقدوا
حتی ضربتهم بالسیف فانتبهوا • من نومة لم ینمها قبلهم احد
ومن رعی غنما فی ارض مسبعة • ونام عنها تولی رعیها الاسد
وبالجمله ضعف وقلت دوشمنه مغرور اولمه نک مضرتی بیحد • و بو خطادن مسلوب
ومسکوب اولمش ملوک وامرا بیعددر • حکایت • اولنور که چون معتضد خلیفه
زماننده قرامطه خروج ایلدی • معتضد عباس نام قائدی قرق بیک مقداری
عسکر ایله کوندردی • روایت ایدرلر که قرامطه یدی یوز کمسنه ایدی • غایت
قلت و ذلتلریندن علیه سنه حکم ایدوب خلیفه یه بیک بشارت کوندردی
چون ملاقات اولدی • قرامطه بذل ارواحه متفق اولمشلر ایدی عسکر بغداد
تن پرور و سایه نشین اولمشلر ایدی • هجوم و حملهٔ قرامطه دن منهزم اولوب
اکثری قتیل عباس اسیر اولدی بغداده بیک بشارت بیهوده که عباس کوندر
مش ایدی • واصل اولوب بعد الظهر خبر انهزام داخل اولدی • غرور عباس
سببی ایله • دین اسلامه وهن عظیم طاری اولوب • قرامطه نک احوالی علیه
اوزرینه جاز اولدی • چون دشمنده آثار غرور کوره سن غنیمت بیلوب اسباب
ظفردن عد ایلیوب • تواضع و مسکنت زیاده ایدوب • تذلل تمام ایله درکاه وهاب
مطلقدن فتح و نصرت طلب ایلیه • بیت • بجنگ دوشمن اگر نیست یار ورمن کس غرور

غرور دشمن دوون یار و یاور من بس • وسلاطین ماضیه که بری
بریله قتال ایلمشلردر احوالی ملاحظه و حکایتلری افواه رواة و بطون
تواریخدن ملاحظه قلنسه معلوم اولور که هر پادشاه که غروری پیشه
قیلمشدر و غلبهٔ دشمندن انی اندیشه اولمشدر نه دکلو لوای و
مرتفع ایسه ینه منکوب و نه قدر اسباب شوکتی مجتمع ایسه ینه مغلوب
اولمشدر • و هر پادشاه که صاحب انتباه و امن غزلله دست نسبتی تهی
کندویی عاجز مطلق و قدرت و نصرت محض عطای حق طریقنه منسوب
ایلیه سنة الله تعالی بودر ولن تجد لسنة الله تبدیلا که شب ضعف و
قلته مبتلا ایسه بالاخر صبح غلبه سی تبسم و پرچم توغندن روایح نصرت
تنسم ایدر • حتی دین دن بیگانه و شمع ضلالته پروانه ایسه دخی بو معنی مقرر
و محققدر • حکایت • اولنور که مغول پادشاهی چنگیز خان که اکثر ربع
مسکونی قهر ایله تخریب و شرارهٔ شر و غلبه و استیلاسی حدود مشرقدن
سرحد مغربه قریب اولمشدر هر پادشاهه که مکتوب یازسه کندویه تعریفات
والقاب طمطراق کلمات تخویف وارهاب ایتمزیدی ممکن بو قدر یازردی که
چنگیز خاندن فلان پادشاهه اکر ایل اولورسکوز مالکزه و جانکزه امان
واکر یاغی اولورسکز عاقبت نه اولجغنی بیز بلمزوز انی قدیم تکری بلور والسلام
چوق افاضل کلامنده کوردم که چنگیزه قدرت و قوت و غلبه و نصرتدن
نه واصل اولدی ایسه بو سخن متوکلانه و کلمهٔ متذللانه دن واصل اولدی
والله تعالی اعلم • و تیمور لنک دخی هر باری جنگ ایچون صفلر آراسته

و میسره بر [illegible] اولسه میدان ایچنده اتندن اینوب سجده ده
باش قویوب خاك اوزره نیجه رکعت نماز قیلوب و [illegible]
کندوسی حقیر و بیچاره کوروب کریه و نیاز ایله درکاه چاره سازدن
فتح و نصرت استردی و رخ بر خاك ایله آننه سوار اولوردی کان العلم
عندالله تعالی بو قدر حروب و وقایعده مظفر و منصور اولدوغی بو سببدن
اولمشدر. **بیت** بر سخن سویلیه‌یم دکلر سیکه غرور اولمز
هرکه مغرور اوله البتّه منصور اولمز. پس پادشاه عاقل اولنه لازمدر که
دیدهٔ کار دیده‌دن اشك تضرع نهانی ریزان و پلنك کبر و نهنك
غروردن دائما کریزان اوله. **بیت** صورت چاره مغرور اولمقدر
کنار خیردن دور اولمقدر. و غرور اولمدوغنك بر علامتی
اولدر که پادشاه موجب قوی و سبب ضروری اولمینجه حرب و قتال و
جنك و جداله بادی اولمیه. زیرا کار حرب و قتال پر خطر و عواقب جنك
دیدهٔ ادراکدن پوشیده‌تردر. کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
ادنی سبب ایله عساکر جرّاره منهزم اولمق و عددی بیر بهانه ایله دریا
کبی لشکرلره غالب اولمق چوق واقع اولمشدر. پس اکر ضرورت اقتضا ایله
حالی دکل که کندو بادی اولمق واقع اوله یاخود خصمی بادی اولوب کندوسی آنی
دافع اوله. اکر بادی کندوسی ایسه زنهار غرضی مجرد توسیع دائرهٔ مملکت
و تحصیل مال و اسیر و شهرت اولمیه. بلکه اعلای کلمة الله و اعزاز دین و
دفع و رفع کفار ملحدین اوله. چون نیتنی تصحیح و داعیهٔ خیری غرض دنیویه‌یه

دنیویه‌یه شوب ایلمیه. پس شرائط حزم و تعبیه [illegible] رعایت و اطراف
جوانبی [illegible] و حمایت ایدوب فضل حقه توکل و مدد ارواح طیبه‌دن
توسل ایدوب شروع ایده. و مادامکه عسکرنده تفرق کلمه و دو بولك فهم
ایده حروب و قتاله اقدام ایتمیه که بونك کبی عسکر ایله دشمنه ملاقات ایتمك
دوشمن یاری و همشهری دوشمکدر. اکر بادی خصم ایسه کندوده مغلوبیت فهم ایدر
ایدر ایسه عرض صلح ایلیه قبول ایدرسه تم المرام و الا توکل حق ایدوب
محاربه‌یه اقدام ایده. که خصمك رد صلح ایتمه‌سی غرورندن اولوب شوم
و عاقبت مغلوبیت ایله موسوم اولور. پادشاه بنفسه عرضهٔ کارزاره
کیرمیه و مبارزه و محاربه ایتمیه. زیرا عسکرك نصفی هلاك اولسه منهزم
اولمق ممکن در. پادشاهك وجودینه ضرر کلسه جمله‌سی عرضهٔ تلف اولمق مقرر
و محققدر. پس پادشاه بنفسه جنکه اقدام تهور و جنوندر. اظهار شجاعت
استرسه همان قلبکاه عسکرده بی‌اضطراب طورسون و قننده عسکری
جمله هجوم ایتسون و عسکردن اول فرار و انهزامه مائل اولمسون. بو مرتبه
پادشاهلره کمال شجاعتدر. زیرا جملهٔ افراد دشمن ذات پادشاهك اخذ و طالب
و قتل و اسیرینه راغبدر. پس انك مقامنده قراری تمام شجاعتدر. سکندر
کتابنده **حکایت** ایلرکه پادشاه [illegible] ابو الحسن مرینی سلطان مغرب شجاع
کرار و فارس علی مقدار ایدی. نیجه دفعه محاربه‌ده بنفسه خودهٔ مینجا و مضیق
تنك و غایه کیرور ایدی. اما شمشیر سرافکن و کرز مبارز شکن صفوف
دشمنی خرق و نیجه مبارزی خون کلکونه غرق ایدوب زیر سایهٔ علم جهان آراسنه

کلودي اما اول زمانک پادشاهلري انک بو فعلني مذموم کوروب وبي
حرق وتهور ايله موسوم عد ايدرلردي حق انلر اللنده در. خواجه نصير ايدر
بويله پادشاه دخي ظفر بولورسه اني هيبت لک تهمتندن سالم ومهمات
ووقاريله عالم اولماز. ودشمن دليل ظهورنده ضعيف وقليل اولدوغنه مغرور
اولوب ترک حزم احتياط ايتميه. **نظم** لا تحقرن ضعيفا لان جانبه
وان تراه ضعيف البطش والجلد. فللذبابة في الجرح المديد. تنال ما قصرت عنه يد الاسد
واني کرچه کفت زال ارا بستم کرد. دشمن نتوان حقير وبيچاره شمرد. ديدم بسي که آب از سرچشمه خرد
چون بيشتر آمد شتر وبار ببرد. **حکايت** اولنور که چون ابو مسلم خراسانده
خروج ايدوب اشياع واتباع آل عباس که علم ولباسلري سياه اولمغله مسوده
تسميه اولنورردي خراسان ولايتلرندن جوش ايتمکه باشلدي. نصر سيار که
مروان بن محمد جانبندن والي خراسان قوت خصمي ملاحظه ايدوب مروانه
استغاثه مکتوبلرين کوندرردي. بر مکتوبک ايچنده بو ابياتي درج ايتدي که **قطعه**
اري خلل الرماد وميض نار. ويوشک ان له ضرام. فان لم يطفها عقلاء قوم
يکون وقودها جثث وهام. اقول من التعجب ليت شعري. اايقاظ امية ام نيام
مروان مهمات اخره مشتغل اولدوغندن مکاتيب نصره جواب ارسال ايدمکله
قادر اولمزدي. بو ابياتي استماع ايدنجک نصره سرزنش ايدوب. بز اول وقت نايم
اولدق که نصري خراسانده قايم ايلدک ديو اهانت ايدوب. امداد واعانت ايلمدي
چون نصر کوردي که مقاومت عسکر ابو مسلم حيز اقتدارندن بيرون الفرار
ما لا يطاق من سنن المرسلين ديو سوزن وکريانا ترک ولايت خراسان

خراسان ايدوب چون واصل ملک ري اولدي غموم واحزاندن ما صدق لاجي
اولوب انده دفن اولندي. بعده ابو مسلم عساکر مشرق ورجالات خراسان ايله
عزم اخذ عراق وشام ايلدي. مروان بيلدي که طوفان بلا متلاطم الامواج
وابطال وشجعان خراسان متراکم الافواج ايرشدي. ناچار عسکر قيس وقحطان
وبقيه هواداران بني اميه ومرواني جمع ايدوب ابو مسلمه قرشو چيقدي. عراق
عربده نهر زاب کنارنده ملاقات عسکرين واقع اولدي. علماء تاريخ واخبار ايدرلر
اگرچه مروان شجاعت وشهامتده عزم وحزم ورأي وتدبيرده سلاطينک فايقلر ندن ايدي
اما دولت مروانيه نک ساقه سنده کلوب انقلابه يوز طوتمشدي. وزمانه
عادتي ويردوکني نيه المغه باشلمشدي. **مصرع** وان ادبرت راحت تقود السلاسلا
کوشش فايده ويرمدي وسعي مروانه ليک مفيد اولمدي. اساس دولتي منهدم
وعساکري منهزم اولوب اول موضعدن شامه وشامدن مصره کريزان اولدي
عساکر عباسيه درپي اولوب ديار مصرده بوصير نام قريه ده اسير ايدوب
آخرته سير ايتديلر. روايت ايدرلر که مروان بو نه قريه در ديوجک بوصير ديديلر
الي الله المصير ديدي. اگر نفسه حربه متوجه اولميوب عسکر کوندرمک استر
عسکر ايتدوکي کمسنه ده درت صفت موجود اوله. اولا شجاع وباسل
وبهادر بيردل اولوب صيت شجاعتي اطراف عالمه شايع ومنتشر
اولمش اوله که صفت شجاعتدن غيري صيتي شايع ومشهور وقلوب اعداده
متمکن ومذکور اولمه نک دخي نفعي عظيم در. ايکنجي رأي صايب وفکر ثاقب
ايله معروف. واستعمال خدع ومکايد ايتمکله موصوف اوله. اوچنجي مشاهده

خروب ومزاوله وقایع ایتمکسزین اولوب نیجه دفعه اشقهء شمشیر
وسنان وبو مغفر سري اوزره بر توافکن وکرز وکوپال ایله زخم جانسکال
ایله معرکه ارا وصف شکن اولمش ایدی قطعه بکارهاء کران مرد کار دیده فتوت
که تیر تیزه دراز بر بر زخم کند مصاف پیش نبرد آزموده معلومست
چنانچه مسئله شرع پیش دانشمند درد بحی بشدت وتحمله صابر
اولوب دنی تفرقه والم ایله جزع وفزع ایدر اولمیه حکایت اولنور
نصیر بن احمد سامانی امرا سندن امیر ابو علی نام کمسنه سردار اید وب
بر جوبه ارسال ایتمک ایستیجک بعض وصایا وسپارش ایتمک ایچون خدمتنه
کتورب شویله ایله بویله ایله بویله ایله شویله ایله دیر ایکن امیر ابو علی نک چهره سی
منقبض اولوردی چیقوب کتدکدن صکره پادشاه سبب انقباضین صوردیکی
معلوم اولدی که اول حینده امیر ابو علی نک موزه سینه عقرب کیرمش و
اون سکز دفعه نیش اورمش ایمیش سلطان بو مرتبه تحملنه تعجب ایدوب
تکرار دعوت بو مرتبه صبر خلاف مقتضای عقل ایدی دیوب امیر ابو علی
زمین بوس ایلدی که پادشاه روی زمین بو بنده سنی محاربهء اعدای دولتنه
نامزد ایدوب شرف خطاب ایله مشرف ایلدی اگر بو بنده حضور شریفده
عقرب نیشنه صبر ایتمیوب سعادت مخاطبه سنی قطع ایلیه حرب وقتال دشمن
ایدرکن جرح تیغ وسنانه وضرب کوپاله وگرز گرانه نیجه صبر ایلیه کرک تیغ سلر
پادشاه تحسین وآفرین ایدوب صلات سنیه دن بهره مند وعطیات
جزیله ایله ارجمند ایدوب پایهء عزتین رفع ومنصب ومقامین بلند ایلدی وجها

وجوانان نو خاسته که نازو نعمتله پرورده واکثر اعمارلری غنچهء گل گبی در پرده
اولمشدر انلری بهر عسکر بلکه عسکرده داخل قلمیه که اهل تنعم اخطار و
شدائدده خیر گلمز ونازپروردلر با زحمتی منزل مقصوده ایرشدرمز بیت
نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوهء رندان بلاکش باشد
کتاب تاجی ده حکایت ایدر که معز الدوله دیلمی نک بر غلام بدیع الجمال
لطیف الاعتدالی وار ایدی که چمن حسن ولطافتده سبزهء نو رسیده و
گلبن ولطف وملاحتده گل تازه دمیده ایدی معز الدوله آنوک جام
محبتندن نیم مست وآشوب طره سندن ملک وجودی بر چین و
شکست ایدی غایت محبتندن آنی سر عسکر ایدوب آل حمدان بگلرندن
بری سی ایله محاربه ایچون ارسال ایلدی وزیر فاضل ابو محمد مهلبی آنوک
قائد عسکر اولمه سنی درون دلدن صواب گورمزدی ودیر ایدی بو پسر
لوسباب عشق وهوادندر آلات جنگ وغادن دگلدر وبو قطعهء
آنوک حقنده نظم ایتمشدی که قطعه طفل یروق الماء فی
وجناته ویروق عوده ویکاد من شبه العذارا ان تبدو نهوده
ناطوا بمعقا حصره سیفا ومنطقه تؤده جعلوه قاید عسکر
ضل الرغیل ومن نقوده راوی ایدر عاقبة الامر مهلبی اشارت ایدوکی
وجه اوزره جایی کیر اولوب عسکر شکسته سر عسکر اسیر اولدی وماداکه
حیله وتدبیر ایله تفرق عسکر دوشمن ودفع شر عدو ممکن اوله حرب و
قتال ایله مباشرت اولنمیه اردشیر بابکان ایدردی که تازیانه کفایت

ایتدوکی یرده عصیان استعمال اولنمیه . وعصیان ایتدوکی محلده تسمیر تدبیر النمیه .
وجمله دن عاجز اولدیغی حربه اقدام اولنمیه . که حرب حکما جانده کی کبی دروکی
آخر الدوا دن . وضرورت وقتده استعمال حیله ومکیده جایزدر حدیث شریفده که
الحرب خدعة دیو ترکی کوبلر دیرلر که آرسلک دخی طقوز حیله سی وار . جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم . بر جانبه غزا قصد ایلسه آخر جانبی ایهام
ایدرلردی . مقصود شریفلرینی تصریح ایتمزلر ایدی . مگر تبوک غزاسنده
تصریح ایتمشلر که سفر دور ودراز . وخلق کثیر وحرارت شدید ایدی . اصحاب
کرام تهیه تمام ایتسونلر ایچون انده اعلام ایتمشلر .
سنکدر که تا انرقتیان حرب دانست نشنیدم در خیمه بر خرب دانشت
واستعمال حیله ده تیمورلنگک عجایبندن ایدیکی ابن عربشاه ایدر که برجانبه
سفر قصد ایلسه اول بار عام وجانقوی عظیم سردارلری هر بر هزاره
صدره لری جمع ایدوب مشورت ایله بر جانبی مقرر ایدرلر ایدی . بعده انلر
طغیلوب خواص امراسی که ارکان فساد واوتاد خیمه بغی وعناد ایدیلر
سیف الدین آل ملک عباس بن برنوق وانلرک امثالی خلوت خاصه ده
آخر جانبی ترجیح . واول طرفه عزیمتی تصحیح ایدوب . هر بری خیمه سینه
کلوب خواصنه اخبار ایدوب . علی الصباح اول جانبه بر مقدار مسافه متوجه
اولوب اردوده اولان جواسیس اطراف هر بری مخدوملرینه فلان جانبه
متوجه اولدی . حتی بر مقدار مسافه اول جانبه بیله کتدم دیو خبر ویروب
تمام آسوده وفارغ اولورلر ایدی . بوطرفده تیمور بی شرور اول جانبدن

جانبندن دونوب . مرادی اولان طرفه که هیچ آفریده خبردار دکل ایدی
ایلغار ایدوب خواب استراحتده یتورکن یتشوب قتل واسیر ونهب وغارت
ایدرمرادی در ایقاع ایدوب مسلمانلر کرباتی کندوسنی خنداندن وجمله ارباب
عقول انکشت در دندان اولورلر ایدی . اگر لشکر دشمن انبوه اولورسه
تدبیر ایله کندو عسکرین دخی کثیر کوسترمک کرک نته کم . حکایت
اولنور که تیمور اوایل ظهورنده که هنوز اوج یوزکمسنه جمع ایتمشدی
خصمنک اون بیکدن زیاده عسکری وار ایدی بر صحراده قریب اولیجق تیمور
امر ایلدی که هر سوار النه ایکی شاخ عظیم آلوب ایکی طرفندن سورلیوب
کیده . پس غبار عظیم پیدا اولیجق خصم ظن ایلدی که بو غبار عادت اوزره
ستم اسبدن مرتفع وتیمور قبلنده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله . مقابله یه اقدام
ایده میوب تیمور خلاص اولدی . حکایت ایدرلر که بر پادشاهک
عسکری خصمندن قلیل ایدی فراتدن عبور ایده جکی کیجه عسکرینه امر ایلدی
سرکین اسبلرینی توربه لرینه الهلر علی الصباح فراتدن کیچرکن فراته دوکه
معسکر خصم اسفل مجرای فراتده ایدی خون توفر سرکین فراته واصل اولدی
اندیشه ایلدیلر که بر عسکر که فراتدن عبور ایدرکن اسبلری سرکین ابرازه
اولمغله بو قدر سرکین واصل اوله حددن بیرون وعددن افزون اولمق
کرک . بو خوف ایله مقابله دن مصالحه یه میل پادشاه قلیل العسکر نجات
بولدی . اما خصمک عسکری قلیل اولمغله کریزان اولوب اله کلمک
ایله ضرری مندفع اولمسه تدبیر ایدوب عسکری قلیل اکلتمک کرک که اقدام مقابله

ایدوب مرغ وار دام بلایه کرفتار اوله نته کم مفتی آل عثمان مرحوم
سلطان سلیمانشاه خان انار الله تعالی برهانه وآل عجم شاه اسماعیل ایله
محاربه قصد ایدکده دامن فراره تشبث ایتمک خوفندن مکاتیب
طعن آمیز وغیرت انکیز ارسال ایدوب دیرایدیکه پادشاهلرک
مملکتلری عروس حرم خاصلری کبیدر نیجه زمانلر که عساکر منصوره
انده تصرف ایدرلر سنک وجودکدن اثر بیدا دکل اکر خوفک کثرت
عساکر نصرت مآثردن ایسه آنوک دفعی ایچون قرق بیکدن زیاده مبارز
تیز جنک افراز اولنوب قیصر ایله سواس مابیننده اقامته مأمور اولنمشلر
حضمه ابرغای عنان بونلردن ارتوق اولمز بومرتبه دن صکره دخی میدان
کارزاره کلمزسک ارلک آدی سن بعدکا حرام محضدر بونک امثالی
کلماتله ملاقات ایدوب جالدران نام صحراده آل عثمان غازیلرندن
اول باده نوش ایلدیکه کاسه ممات نوش ایدنجه خمار اخراسدن خلاص
بولمدی پس حیله جایزدر اما غدر جایز دکلدر غدر اولدرکه برپادشاه
ایله یا بر طائفه یه امان ویرمشکن علی الغفله انلری بصوب یا امانی
بوزوب انلری هلاک ایلیه اما صلح ایتدوکی کفره یه تنبیه ایدوب اشته
بن صلحی بوزدم حاضر اولسونلر دیسه بو غدر دکلدر جایزدر بلکه
واجبدر زیرا پادشاه اسلام ازلاء کفار ایله تمام ضرورت اولمینجه صلح
جایز دکلدر اما ضرورت اولسه جایزدر اما اسلام پادشاهلرینه بری بر ایله
صلح مناسب بلکه واجبدر پس خصم صلحه راغب اولیجق عنادر اسلمی
قالدرمنه

قالدرمیه بلکه صلحه مائل ومتوسطلر تدبیرینه قابل اوله مثنوی
چو شمشیر بیکار برنو داشتی بکم وادنتهاره انشتی کر لشکر شکوهان منغر شکاف
نهان در صلح جستند پند امصاف وکفار ایله بحسب الضروره فان جنحوا للسلم
فاجنح لها مقتضاسنجه صلح ایتمش اولسه ضرورت مندفع اولیجق صلحی بند ورجوع
وسیله غزو جهاده شروع ایتمک کرک نته کم آیه کریمه ده فانبذ الیهم علی سواء
اندن مبنیدر وپادشاه اسلام دیار کفار دنیای فتح ایتمکه اقتدار اولنجق ترک
واهمال مرخص دکلدر خصوصا صحابه مشغول بلاده که بر دفعه آیت اسلام انده
منعقد اولوب نسبه دین محمدی صلی الله علیه وسلم ایله منسوب اولمش اوله قبرس جزیره سی
وصقلیه جزیره سی کبی که جمله سی کلکه معروف ومشهوردر و دیار اندلس کبی وجزیره
قبرس معاویه زماننده فتح اولنوب نیجه زمان دار اسلام وصحابه وتابعیندن نیجه
مساکن اولمشدر فرار شریفی انده در جمله دن انس حضرتلرینک خاله سی ام حرام بنت ملحان که
جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم برکون انک خانه سنده خواب وحی آمیزه
وارمشدی تبسم ایدرک اول خواب سعادت مآبدن بیدار اولیجق ام حرام یا رسول الله
همیشه تبسمدن خالی اولمیه سین سبب تبسم ندر جناب نبوت نصاب
صلی الله علیه وسلم بیوردی یا ام حرام امتمدن بر طائفه کوردم تخت اوزره
پادشاه لر کبی کمی لره بنوب کفار غزاسنه کیتدیلر ام حرام یا رسول الله دعا ایله
بن اندن اولیین کان جود ومروت سید بارکاه نبوت صلی الله علیه وسلم
اللهم اجعلها منهم دیو دعا بیوردیلر زمان معاویه ام حرامی زوجی ایله قبرس الحزن
کمی لره بنوب کیتدیلر کمی دن چیقوب قبرسده کیدرکن اتدن دوشوب شهید

غزای م
ولدیا

هزاري اونده در وسلاطين مصردن اشرف تاتار سنه ثمان وعشرين
وثمان مائه ده تكرار عسكر كوندروب قبرسي فتح ايلدي وامور حربده
كمين استعمال ايتمك وكمين خصم وشبخوندن احتراز ايتمك خصوصا دار الحربده
وپادشاه خيمه سيني حفظ ايتمكده مبالغه ايتمك ولي دستور عسكر كوجه كي بغتة
منع ايتمك كرك وخيمه سينه هجوم ايتمكله هلاك اولمش پادشاهلردن بريسي
مسترشد خليفهٔ عباسيدر كه مراغه قربنده خيمه سينه قرامطه دن بر جماعت
هجوم ايدوب شهيد ايلديلر وسلطان شهاب الدين محمد بن سام غوري
دركه هنده غزاي عظيم ايدوب منصور ومظفر عسكريله كلور ايكن
نماز مغربي ادا ايدوب كذلك عسكره سجاده سي اوزرنده حجابدن غفلت اولمغله
بعض مفسد حرامي اكرادن بر طائفهٔ مذموم هجوم ايدوب شهيد ايتديلر
وعسكري دستور كتمكدن شهيد اولان مغرب پادشاهي عبد المؤمن در
بعض علماكه خواصندن ايدي ني دستور كوجوب نهري كيجوب عسكر آني
دستور ايله كيجر خيال ايدوب اكثري نهري كيجوب فرنك لعين فرصت بولوب
معسكرينه بصوب بنده اولان خواص محكم جنك ايدوب سلطان مجروح اولوب
بعد زمان وفات ايلدي پس حذر واحتياط ترك اولنمق كرك . نظم

حذر كار مردان كارا كهست	بزرك همچو ديوار لشكر كهست
بخيمه درون مرد شمشير زن	برهنه نخسبد چو در خانه زن

وعسكري بخشش وصلاتله مراعات ايتمك خصوصا حرب وقتال زماننده لوازمدندر
حكايت سلطان مراد بر قلعه يه دوشوب صبح فتح ظهور ايتمكده اكلنجك

شاهين لالايه كه خواص امرادن ايدي سلطان لالا بو قلعه نه خوش
فتح اولندي ديوجك سلطانم آبا واجدادك دوشلسنه نعمادر ديو بندا
ايدرلر ايدي هر غازي نه النه كيرورسه آنوكدر اولسون ديرلر ايدي في الحال
فتح اولور ايدي ديمش سلطان ايله ايتمش اول كون قلعه فتح اولمش زيرا
اكثر نفوس متاع دنيويه يه راغب ومال غنيمت ثواب آخرتدن آرتوق طالب در
اما بونده اولنوب عسكر جمله بذل ارواح ايدوب فتح اولندقدن صكره خزانه يه
مهر اوروب غازيلري محروم اولنه كه طبع عسكري شكسته اولوب بر قلعه دخي
فتح ايتميزلر واهل تيمارك وعسكرك اولادينه باباسي تيمارني وعلوفه سيني
توزيع ايتمك كرك خصوصا عساكره احتياج غالب اوله وچوق پادشاهلر خطا
ايدوب محضا خزينه دارلغي مهم مملكت ظن ايدوب مالي سپاهيدن دريغ ايلديلر
وقت حاجتده سپاهي يا ضعف حالندن يا غضب قطع مالندن تكاسل واهمال
ايدوب پادشاه تلف وخزينه دشمن كردي . بيت . سپاهي كه خوش دل نباشند ز شاه
حدود ولايت ندارد نكاه . وچون مالكه فتح تمام روزي اولميه
عسكري نهب وغارتدن منع ايليه وبو منعك مقدماتي قبل الالتقاء محكم
اولمش اولمق كرك والا اول حينده طائفه بر حرص وآزيله جهازدن منع و
احتراز ايدرمك متعذر در خصوصا عسكر طبع تاتار واتراك غدار واوباش
بر جا اتش اينجا باش اوله اقبل الحرب پادشاهك سياستي معلوم وياخي مقرر
ومجزوم اولمجق اول حينده صبر ايدرلر واخي پادشاهك دشمندن ني موجب
قوي فرار ايدنه عظيم سياستي مقرر كرك كه ادني بهانه ايله راه فرار اختيار ايتميه لر

و بو بسا قدن طاعتە مغول و جنکیز خان و آنوک مقلدی تیمور لنک محکم
مبالغە ایدرلریدی اول سببدن ایکی سنک عسکری منهزم اولمق مسموع اولمشدر
و ایکیسی اکثر ربع مسکونە ظفر بولمشدر چون عروس فتح جلوە کر اولە قتل و
غارتده اسراف ایتمیە بلکە بعد القدر قتلی جایز کورمدیلر اسیر ایتمک کرک
دیدیلر زیرا اسیرده منافع چوقدر قتلده ندامت احتمال اغلبدر اکر ملکی مصلحت
ایدوکی ظاهر اولورسە فوت اولمش دکلدر بیت چو سالاری ز دشمن افتد بجنک
بکشتن درکرد باید درنک که افتد کزین سوی هم سروری
نماند کرفتار در چنبری اکر کشتی آن بندی ریش را
نبینی دکر بندی خویش را و پادشاه بر ولایتە ظفر بولدقدن صکره قتل عام
ایتمک عقلا و شرعا مجوز و مرخص دکلدر رعایای بیکناه خونخوارە قهر و سپاه دخی
بوکنا به قدرت نعمتنک شکری عفو کرک اسکندر بر شهری فتح ایتدوکدن
صکره تیغ انتقام ایلە قتل عام ایدەجک ارسطاطالیس عتابنامە کوندردی
که غلبەدن اول قتل ایتمکدن معذور ایسەک بعد الغلبە زیردست اولان ضعفانک
قتلندە نه عذرک واردر و استعمال عفو ملوکدن احسندر زیرا عفو قدرتدن
صکره مستحسندر کمال قدرت ملوکە حاصل اولور و بعض شعرای عرب عفو ایله
افتخار ایتمکدە بو ابیاتی بغایت خوب دیمشدر

شعر

بسالزم نفسی الصفح عن کل مذنب — وان کثرت منه علی الجرائم
وما الناس الا واحد من ثلثة — شریف ومشروف ومثل مقاوم
فاما الذی فوقی فاعرف قدره — واتبع فیه الحق والحق لازم

واما

واما الذی دونی فان قال صنت عن — اجابته عرضی وان لام لائم
واما الذی مثلی فان زل او هفا — تفضلت ان الفضل بالحلم حاکم

و ملوک خلفادن صفت عفو و شارب صفوا اولمش مأمون خلیفه
دیر ایدی که اکر خلق بنم عفوده نه قدر کدم وار ایدوکین بیلەلر ایدی بکا اجرام ایتمکدن
غیری نسنه ایله تقرب ایتمزلر ایدی و بو معنی سلامی شاعر خوب دیمشدر بیت
تسلطنا علی الانام لما — رأینا العفو من ثمر الذنوب

سلاطین عظامک و امرای کرامک اتباع و اشیاعنک آدابی و رسومی بیاننده در

معلوم اولا که خدمت سلاطین ایدنلرە آداب و رسوم مخصوصە واردر که
سایر خلایقه صحبت و خدمت رسومنه مغایردر اول سببدندر که آداب
صحبت و خدمت ذکر اولنمش ایکن نیه بو محلی ایراد ایلدک و رعایت آداب
خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعبدر عقل کامل و تام و ریاضت و استعداد
تمام کرک حتی بعض مشایخ طریقت دیمشدر که بر کمسنه که سلاطین خدمت ایتمش اولمیه
آداب سلوکی رعایت ایتمکه قادر اولەمز و مشایخ عظامدن ابو حفص حداد
نیشابوری قدس سره مریدلرینه آداب سلاطین امر ایدوب جمله سی خدمتنده
بر پای دوست بسته نشست پای لرندن غیری یه نظر ایتمکه ونه سؤال سوز
سویلمکه رخصت ویرمزدی حتی حج ایچون بغداده کذر ایتدکده جنید حضرتلری
جمیع نیکلرین کوریجک ادبت اصحابک آداب السلاطین دیدی و دخی
خدمت و قربت سلاطین خطرناکدر نته کم سابقا ذکر ایتمشدک بعض فضلا
دیمشدر السلاطین یستصغرون فی العقاب ضرب الرقاب و یستعظمون فی الثواب

رد الجواب شیخ سعدی دیمشدر که پادشاهلری کاه اولور که سلامدن الجنورلر
وکاه اولور بر دشنامله خلعت ویرورلر فقیر ایدریم بو صعوبت
خدمت و قربت و سلاطین اولدر که انسان سهو و زللدن خالی اولمز
سایر خلایق عقوبت تمام اجراسنه قادر اولمغله وایدرسه صکره سؤال
وجواب بلکه عتاب چکمک احتمالی اولمغین زمان غضبده اغماض و اعراض ایدر
پادشاهلر نفاذ قول و اجرای امره قادر و عفادن اوتورد و انلره نیچون ایلمک
ویرلمسنه اولمغین ادنی خطالره عظیم جزالر ایدرلر و دخی کندولر عقوبت نه در
کورمشلردر امر ایتدکلرینی بیتی و جزئی صنورلر **حکایت** ایدرلر که مرحوم
سلطان بایزید بن محمد خان حضرتلرینک برکون مبارک قرنغی اراسنه
حصیر چوبی کیروب محکم المه ویرمک امر ایتمشلر که جلادلر من بعد کمسنه
ارنغنه قمش یوریتملکله اشکنجه ایتمیه لر **بیت** حسنه بر سحاب شاهی بارسی لر جد غم
کز خار و خاره ساز و بستر بالین غربت ؛ وعقلا پادشاهلری آتش
سوزانه تشبیه ایتمشلردر نتکم آتشسز معاش انسانی ممکن دکلدر و سرمای
زمستانی قرب آتش اولمینجه مندفع اولمز کذلک پادشاهسز معاش ناممکن
و سرمای ظلمه لرزان اولنلر حضور پادشاهسز تسکین بولمز اما کمال قربت و کثرت
مخالطه لری احراق و اضراری مشتمل در پس عاقل کرکدر که میانه استعمال ایدوب
نه بعد کلی نه قرب مفرط اختیار ایده که سلامتله مسرور و ندامت و غرامتدن دور اوله و چون
چون تقدیر الهی قربت خدمتلرین روزی ایده کرکدر که قلبده محبتلری تمام
و لسانده ثنا و مدحتلری علی الدوام اوله و اعضا و جوارحله خدمتلرینه اقدام و اهتمام

و اهتمام اولنه و سو مقابلرنده دخی سعی اولنه و ایتدوکی خدمتی نشاط و
سرور ایله ایدوب کراهیت و نفور ایله ایتمیه و بر خدمته تعیین ایدرلر ایسه
فضولکلیق ایدوب آخر خدمته مداخله ایتمیه و نه وقت طلب ایدرلر ایسه حاضر
اولمغه و طلب اولنمدین خدمته کیرمیه و ملالت و سآمت ویرمیوب مبادرت
رجعت ایلیه و خدمتده مدحتدن نه ایدرسه صدق و اخلاص ایله ایده نفاق و
خوش آمد ایله ایتمیه تا که محبت انلرده دخی منعکس اوله که نفوس انسانیه مرایای
متقابله کبی در **بیت** بلی داند دلی کا کاه باشد
که از دلها بدلها راه باشد ؛ و انلردن اعتراضی دفع ایدوب
بر نسنه صادر اولورسه مهما امکن محامل صحیحه یه حمل ایلیه و نصیحت لازم
اولدقده لینت و اداله عرض ایلیه بو شریعت مطهرده دخی لحاد کابس سلا طلیته
امر معروف و نهی منکر لازم اولدقده زجر و عنف جایز دکلدر و خوی جل
و علا موسی و هرون علیهما السلام حضرتلرینی فرعون طاغی یه ارسال
ایتدکده قولا له قولا لینا بیورمشلردر اکر وزیر مشیر ایسه بر مقدار
پادشاه زمانی اوزرینه مماشاه و مداراه ایدوب اندن صکره حقی
لطف ایله سویلیه که حکما دیمشلردر که پادشاه قله کوهدن انین سیل عظیم
کبی در دفعة انلری متوجه اولدقلری جانبدن دوندرمک ممکن دکلدر
دوندرمک استین کشی غرق و هلاک اولور اما بر جانبه بر مقدار خار و
خاشاک یغوب تدریجله سیلی دوندرمک ممکن اولور **و آداب خدمت**
سلاطینک اعظمی اولدر که افشای سر شاه ایلمیه مشهوردر که سرو بر ملک

سنز دیمیر یکی مستلزمدر و مطلقا حفاظ سرایدن مکارم اخلاقدن
ایدوکی سابقا ذکر اولنمشدر • اما حفظ سر پادشاهه واجب قوی و متعین
تکرار ایتزاولندی • وطریق حفظ اولدر که امور طاهره ضلوتده قلیر
کتم ایدوب اخروندن سؤال ایدوک دیه لسانی حفظ اشیایه معتاد اولوب
حفظ پای اسراری کتم ایتمه سی مقرر اوله • و بر ادب دخی اولدر که پادشاه
بر امر غیر متوجه صادر اولسه اول امری کندویه یا آخره نسبت ایدوب
تنزیه و تبریه ایلیه • صکره کندوینی دخی تنزیه ایتمک استرسه لطایف
حیل ایله ایدوب پادشاهه ارجا ایتمیه هیچ توجیه ایتمکه قادر اولمز
اولی بر سبب خفی سی واردر چون سببی معلوم کلدر اعتراض ایتمک
دیو بو بیتی اوقیه • بیت • رموز مملکت خویش خسروان دانند
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش • و بر ادب دخی اولدر که
تحصیل مرادات و آمال ایتمکده پادشاهه ابرام و الحاح ایتمیه و کثرت طلب
حاجاتدن احتراز ایلیه • خصوصا توزیع مناصبی اکا تفویض اولنمش اوله کرکدر
حظ نفس و غرض خاطری بالکلیه طرح ایدوب رضای حق تعالی و رضای
پادشاه نه طرفده ایسه اول طرفده اوله • و بر ادب دخی اولدر که خدمت
پادشاهی متمول وسیله جمع مال اکلیوب اموال خاصه پادشاه و اموال عامه
رعایا و سپاهه دندان طمعین تیز ایلیه • تقوی و پرهیز کارلق استعمال ایده
شول امالی که پادشاه استماع ایدیجک انجمک احتمال اوله انی تناول
ایلیه • و از طمع چوق زبان دیدکلری عجب صحیح سوزدر و لکن عمل ایدر کندینه

کمسنی ازدیر • و مطلقا ترک طمع حصول امال مؤدیدر • و طلب ثمره قلت المرفقی
مجربدر کاولیعی رستم دیمشلردر • قطعه • انما المال الذی تطلبه
مثل الظل الذی یمشی معک • ان تبعت الامر که مستعجلا
و ان تولیت عنه تبعک • و مال استرسه پادشاهدن سببی مال اولان
نسنه طلب ایده نفس مالی طلب ایتمیه که نفس مال طلب ایتمک دنائت سؤال و
قبح طمعی مستلزم اولدوغندن غیری بر حال طمع پادشاهه ثقیل کلور
و بعض ملوک ایسه اکا معروفدر حتی طالبلره بیک اقچه عطا ایتمکی قصد
ایدوب ایدرردی • اما نیجه بیک اقچه حاصل اوله جق منصبی ویرمک
قصدنده سهل اولور ایدی • و بر ادب دخی اولدر که پادشاه بر نسنه یی
کندی اختصاص ایلیه بر کز اول نسنه یه طمع و تصرف ایتمیه اکرچه امر جزئی
دخی اولورسه مثلا پادشاه بر کون بر نسنه یی بر جنس نسنه مایل اولوب اختصاص
پادشاهی اظهار ایدوب • کندوسی دخی اشتراک دلیله سنه اوغرامیه
اول سببدندر که سلاطین عجم کل ما یصلح للمولی فهو للعبد حرام دیر کری
و بر ادب دخی اولدر که پادشاهلره اظهار استغنا و خدمتلرینه
و ضجر و تبرم کوسترمیه که سلاطین اکا تحمل ایتمزلر بلکه خدمتلرینه احتیاج و
نعمتلرینه احتیاج اظهار ایده • و بر ادب دخی اولدر که انلردن هیچ نسنه دریغ ایتمیه مال
و اسباب و اموال و عقارات و عبد و خدمدن خصوصا که اول اموال و اسباب
خدمتلرنده تحصیل اولنمش • و چوق نی عقللر دریغ ایدوب تبسم جان و سرن
سم بالضروره اول اسبابدن محروم اولدیلر • و بر ادب دخی اولدر که پادشاه تعظیم تعریفی

زیاده ایتدکجه ادب و تواضع و مرتبه‌سین بیلمکده تقصیر ایتمیه و انلرک تعظیمنه مغرور
اولوب ناز و ادلال و تکبر و استغنا کوسترمیه ابن مقفع ایدر اکر پادشاه
برادر زاده‌سی یا خداوندکارم و سلطانم دیسه اول سنک تعزیزک ارتوروب سن
انلرک تعظیمنی ارتورسه‌ن پادشاه معتنده منزله بولدقده تملق و تضرع
فوق الحد استعمال ایدوب هر کلمه‌ده رد جمله بر دعا ایتمه که وحشت ویرکانه لیق
علامتی ویرر و هیچ ابتدا اظهار ایتمه که بنم سنک اوزرکده حقم وار دیو یا سابقه خدمتم وار
بلکه سوابق خدمتکی لواحق ایله مجدد و موکد ایله زیرا سلاطین اکثر ناس مشغول حقوقی کم
منقطع اولدقده احصا ایتمزلر و پادشاه خدمتنده وزرادن ضعف حیثیت بو قدر
زیرا اکثر ارکان و اکابر انلرک منصبنه طالب و لمعانه مشتهر فرصت اولورلر و عاقل
ناس مطالب و امانی لرینی معتبر اولدقدهانی سبب ظن ایدروب اکا طالب بکثیت اولورلر
پس وزیر عاقله رأی صحیح اودرکه امانت و استقامته تمسک ایده که مانندن ارتوق
اعانت ایدرکیه بولنمز و حساد و اعداسی کیملر ایدوکین بیلمک باعث بغض و بنفرط آنکه
اظهار حیرت و طلب انتقام ایتمیه پادشاه خدمتنده انلردن تشکی و تظلم ایلمیه و اعدا
برینه قومیه و اکر پادشاه حضورنده انلر ایله مناظره و مباحثه لازم کلسه غضب و
تهور ایله ایتمیوب حشمت و وقار ایله **و بر ادب** دخی اولدرکه پادشاه اقران و
امثالدن بری حقنی کندویه تقدیم و ترجیح ایلسه اکرچه کندونک استحقاقی اکثردر
ورجحانی اظهر ایسه دخی تألم و تضجر ایتمیه بلکه رضا و خشنود زیاده اظهار ایده
و یقین بیله که عاقبت رعایت اولنور و مرتبه استحقاقنه واصل اولور و اکر
استحقاقی مجهول ایسه وجه معقول ایله اظهار روا و اثبات جایزدر **و آداب** مجالس

سن اکا

مجالس سلاطیندن بری دخی بودر که حضور پادشاهده منفورات ایتمیه
بر کمسنه‌یه سر سویلمیه‌سین و بر کمسنه‌دن نسنه سؤال ایتمیه‌سین و اکر سندن
سؤال ایدرلرسه پادشاه طرفنه نظر ایدوب کلمه اجازت طلب ایدرکبی اولوب اندن
صکره جواب ویره اکر غیر یدن صورسه‌لر تقدیم ایدوب جواب ویرمیه فرضا
سندن صورمیوب اوزکه‌یه صورسه‌لر و جواب ویرکدن صکره دخی
احسن جوابه قادر ایسه‌ک دخی محل اقتضا ایدرسه وجه معقول ایله عرض ایلیه و بو
عمولا ازیدر نسنه کم شا انقام مرد ایلدی **و بر ادب دخی** بودرکه پادشاه سندن
ارتوق بر کمسنه‌یه محبت ایلسه اکا رشک ایدوب مرتبه‌سینه و حصول طلب ایتمیه که
ممکن ایمکلو و تحدن غیری نسنکا فرد عاید اولور نه کیم سبب محبت اتصال روحانیدر
مشابه ارواحدر نده الفت روحانی اولور و با خود ابتدا حقوقی اولوب سن اکا
مقابل اولمیه‌سین **و بر ادب دخی** اولدرکه خدام قدیمای پادشاهی قصور کورنسه
مقطع اولوب اعلام ایتمیه که پادشاه کندونه تمایل و اعتنا ایدکدن صکره
تحصیل اعتماد ایدیش اولور **و مشهور مثلدر** که نشیره که بر پادشاه دن بر قورت
بر و لکو خدمت ایدرلر ایدی بر کون شیر خسته اولوب جمله کیکون روباه
کلمیوب شیر قورتدن روباسی سؤال ایدیجک پادشاه خسته اولیجق کندو
مرادینه کتدی دیوب روباه کلدی کوردی شیر غضبه کلمش اکلدی که کرک بازی
ایلمش شیر غضبله قنده ایدوک دیوجک پادشاهک مرضنی معلوم ایدنیوب
دوا طلبنده ایدم دیدی نه دوا بولدک بولدک دیوب روباه قورت آشغی
بغایت نافع ایمش دیدی قورت کلیجک شیر زانوی کرکه بر پنجه وروب مجروح و

خوش آكوا ايلدي روباه چيقوب توردي بو حالده كورديكه شتر اياغنه كدي
آل مولاها اوبكنه پادشاه خدمتنده دعا ايلدن حقيق كلامي فكر ايتمكيجه
سويلمه مجس باب دردم تودد واجتماع بياننده در چون انسانك كمال نوعي
وصول سعادت مترتبه سي حصول بولمقده بني نوعي ايله اجتماع ومعدود
المرون استمداد واستنفاع لازمدر واستمداد واستنفاع دخي بابنده
الفت صداقت اولمينجه اولمز وتعذر تصدقه اكثر اولنسه استمداد اتم و
اوفر وكمال متوقف طريق وصول سهل واقصر اولور چون صداقت غرت
محبتك اعلاسيدر بيش لطيفه صدقه فنله استكمال اكثر اولور وصديق حقيقي
عدده چوق اولمز زيرا جوهر عزيزدر البته كمياب اولور دنشته كم
اشارت كيجديكي ايدي وچون اكثر خلق طالب مشتهيات نفساني و
مستلزات حيواني در وانلر ايله اختلاط مفرط قدري مقداري اولوب
زيرك اولمق كركدر بيت خلق عالم تمامي نكته قالب سباع وحشيدر
انلرله اختلاط ايدن بكا مجنون كلور وحكما انلري نعاق طعامه تشبيه
ايتمشلردر اول طعامه قوتين خرده نسنه لره ويرلر قلقل كبي خود
ورنج كبي نسنه كم انلوملر چوق اولسه طعامه فساد ويرور ومنتج اولمسه
دخي اولمز خلق دخي ايله در ارسطاطاليس خلوت دوستنه بر حال
محتاجدر دير حال فاقته ده موانست واستلذاذ ايچون حال شدتده
معاونت واستظهار ايچون وپادشاهلر كه خلقك نيازلرينه ير
المرو دخي مستحقده ترتيب ايچون بلكم فقرا ومساكينه مظهر واحاله اولمغون

اولمغيچون محتاجلردر وبقراطيس حكيم ايدركه بركمسنه دنيا وما فيهايي
تحصيل ايلسه صديق تقيدندن محروم اولسه هيچ نسنه حاصل ايتمش دكلدر وحيات
كذلك بال تكتبدر واگر ظن ايدرسه تحصيل صديق وصداقت اساندر خطادر
ايدر كوهر صداقت رغايب غرايب دنيادن اعز وافضلدر زيرا صديق
صدوق كه حال شدت وكربتده معاون وحال ورخا ودولتده مقارن اوله
انك نظيرين تصور ايتمك تصور باطلدر زيرا كاه اولور كه انسانه بر حال كلور جمله
اموال عالمي كنيدنك ابروب بذل ايلسه مفيد اولمز الا صديق كه اول حينده
دخي نافع وصدمت كربت شدتدن دافع اولمق اولور پادشاه كامل كه
امور رعيته تصرف وطلايع وجزئيات وكليات احواله احاطه قانون
احتياط ايله عمل ايتمك استسه انكا ايكي چشم وايكي كوش وبر قلب وبر لسان
نيجه كفايت ايدر اما صدوق حقيقي يعني وليجه انلرك چشملري وكوشلري و
قلبلري ولسانلري دخي انكا چشم وكوش وقلب وزبان اولوب معنيده نيجه
چشمله نظر ونيجه كوش ايله سماع ونيجه قلبله تفكر ونيجه لسانله تذكر ايتمش اولور
انتهى كلام الحكيم وشعراي عرب دخي بو معنايه اشارت ايتمشلردر قطعه

اخاك اخاك ان من لا اخا له ... كساع الى الهيجا بغير سلاح
وهل ينفع الخطى غير مثقف ... وهل ينهض البازي بغير جناح

ديمشلر كه بر كمسنه صداقت ايچون اختيار اولنمق مراد اولنسه نظر اولنه كه زمان
صبي سنده پدر ومادريله نيجه معامله ايتمشدر اكر عقوق اوزرينه اولديسه
قطع اندن خير اوميد جايز دكلدر اكر رعايت حقوق ايتدي ايسه آنوك

داخی صدقنه محکم تمسک روادر اندن صکره حکما اخلاقده اصحابک کیفیت
اختلاط و اسلوب ارتباطنه نظر ایده لر اکر انلرده عهد و وفا و شرائط
حقوق صحبتی راعی اولدی ایسه انوکله عقد اخوت و صداقت ایده لر که
عاقبت خیر و سلامتدر. بیت از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد
از هرچه گمان بری فزون آید مرد ⁂ نته کم اوصاف اشقیاده نقض
عهد و کفران نعمتدن مذموم خصلت اولمز کذلک اوصاف سعدا و مردمده
وفاء عهد و شکران نعمتدن ممدوح فضیلت یوقدر و شکردن مراد مجرد
مکافات بالفعل دکلدر زیرا کاه اولور که فقر و فاقه سببی ایله احسان
فعلی ایله مکافات ایده مز اما درج درونده در محبت ثابت و لسانی
ساحارنده ثمرهٔ مدح فضائل عمیمه و ذکر خصایل کریمه سی ثابت اولسه شاکرین
و ذاکرین قسمنده داخل اولور اکر زمان صبی ده کی رعایت حقیقی بار
عونت عقوقی بلتمک ممکن اولمز ایسه زخارف دنیا و مستلذات نفس و
هوایه میل و طلبایین کوره لر اکر حرص و شره و غایت شوق و شفقت
اوزرینه ایسه انوکله دوستلق بنیادن اتمیه و دخی ترفع و تغلبه میلی
افراط اوزرینه ایسه انوکله صداقت اندیشه سین اتمیه لر زیرا افراط
متابعت نفس شهویه جمیع منافعی کندویه حصر اتمک اقتضا ایدر و کذلک
فرط حب ترفع انصافه مانع و دایما کندو جانبین راجح کوروب حقندن زیاده
طلب ایدوب زوال محبت و انتهای صداقت جانبنه مودی اولور و بعض
بولردن دیمشلردر که اکر ادمی لهو و لعبه مایل و استماع اغانی و معاشرت

و معاشرت [illegible] مشغوف ایسه اندن صداقت رجا اولنمیه که سوی
نفس افراطی میل حقوق اخوانی رعایت و نیل اتمکه مانع در و چون آدمی
بو امتحان [illegible] تمام عیار و کامل الوزن چیقسه انوک نقد محبتین صندوق
سینه ده مروج [illegible] صداقتی اسبابک تحصیلنه خرج اولنورسه
روادر که [illegible] صندوق
[illegible] کبی بازیا وفادر [illegible] حقنده دینلدکه عجبا [illegible]
و لصدیق فاضل و ممکن اولورسه [illegible] اقتصار ایده زیرا متعدد
دوستلرک مخالف سولری و متباین حقلری اولسه کرک هر برین رعایت
صعبدر و چون [illegible] عداوت اکثر با اشنالیق اولمغله دوستلق دخی
[illegible] اولدقدن صکره دشمن اولنلک ضرری زیاده اولور
زیرا دقایق احوالنه عارف و طرق ایلام و اضراره صارف اولور پس تکثیر
معارف یعنی اشنالر چوغلتمقدن احتراز و بوبابده احتیاط اولی در
نته کم دیمشلر. بیت بهرکس که اشنا کشتی بشناخ دشمن جانب
بجو که بنشتی دشمن [illegible] دوستی کم کن ⁂

نظم

عدوک من صدیقک مستفاد فلا تکثرن من الصحاب
فان الداء اکثر ما تراه یکون من الطعام او الشراب

چون سعادت موافق اولوب صدیق صدوق و رفیق مرافق الیکره
انوک رعایت حقوقنده اهتمام و اعتنا و معاداتا و عقوقنده اجتناب
وانتها اولنه و انوک مهماتنه مظاهرت و ذکر مدح و ثناسینه مجاهرت

ولطف عدلله معاشرت اولنه و مجرد حب قلبی سببی اولدوغنه اعتماد و اکتفا
ایتمیه زیرا قلبه اطلاع علام الغیوبه مخصوص و دوستنه محبت حالنه سنی
اعلام ایتمک سنتدر ایدوکی منصوص صدر روایت اولنور که مجلس جناب رسالت
پناهی دن صلی الله علیه وسلم بر کسنه قالقوب کیدیجک حاضرین دن بریسی
یا رسول الله بن بو کسنه یه محبتم وار دردیدی حضرت بیوردیلر که سن اعلام
ایلدکمی دیدی بو جانب طوغری دیدی حالا محبتکی کا اعلام ایله دیو بیوردیلر
و ظاهر حالی ستری اول اولا که انوک داخل درونده شاخ محبت ثابت و
طرفین دن صداقت شجرة فرعها فی السماء و اصلها ثابت اولمقدر و تقضیا
احیانا صدیق صدوقدن صادر اولور عفو و اغماض اولنه و هر جزئی زلتنه
طعن و اعتراض اولنمیه مثل مشهوردر که مصرع عیبسز یار استین بی یار اولور
اقل ذا الود عثرته و قفه — علی السنن الطریق المستقیمة
ولا تسرع بمعتبه الیه — و قد یخطی و نیته سلیمة
و بعض علما ذکر ایتدی که صدیق جفا و وحشت اظهار ایدیجک بر مدت بینده دفع
وحشت حادثه یه ساعی و عهد قدیم صداقتی مراعی اولمق کرک نته کم حکما دیرلر
داء المودة بکثرة التعاهد زیرا جفای صدیق وجود صداقته عارض اولمش مرض در رفعیله
دوا ایتمک سنت الهیه در و ندمت اخرده صداقتی ترک و نهال محبتی بی برک ایتمک
زیرا صدیق متغیر عضو فاسد کبیدر عضو فاسده قطع اولنمقدن غیری چاره یوقدر
نته کم بعض شعرا دیمشدر — صل من دنی و تناس من بعدا
لا تکرهن علی الهوی احدا — قد اکثر حوا اذا و لدت — فاذا

فاذا جفا ولد مجد ولدا — اما بو مذهب اهل جفاده مقبول ایدی سبب
اولدر که واصل ظهور صداقت زمان شندنده و کرتبده اولور زیرا زمانه
خصوصا روزگار ده چوق اولور بیت دعوی الاخاء مع الرخاء کثیرة
بل فی الشدائد تعرف الاخوان — لکن بعضی بعض تقدیرده قصور ظاهر اولوب هیچ
عتاب لطیف لازم ایدوکه تخیل ایدو جه خفی و عذر نهانی وار ایسه بیان
ایدوب حقیقتی منجلی اولنه تو خاطرده قلق قلمیه حسنطید محبت خلل پذیر اوله مصرع
فی العتاب حیوة بین اقوام — و حقوق صداقته تعهد ایتمز ایسه دوا که مؤدی اولور
زیرا بر کسنه ماکول و مشروب و ملبوس و مفروش امرینی تعاهد ایتمز ایسه تلفه
مؤدی اولور فکیف که صداقت و صداقت انقطاعه دن انحلال اولمغه کثیری
اکثر دوستنه تعلیم علم و تنبیه صنایع ایتمکدن بخل و صنعت ایلیه و بعضی عیبنی و رتبت
وجه حسن و اسلوب لطیف ایله تنبیه و اغماض ایله اخفا ایتمز آنی حاجت کورمیه
و طریق تنبیه غیردن نقل و حکایت ایله تلویح ایتمکدر مفید و لکن سنهاده تصریح ایده
و دوستلر ارا سنده مفقود الکمال صداقته داعی و انشا وحشت دونمیه ساعی در
خصوصا بو زمانده که بخل و حسد و حقد و ضیم شایع و ذایع اولدوغندن غیری
ظرافت و کیاست غدا اولنوب اولدوغی یس اصدقا تنبیه و اختیارله اوزره اولنو تدخلت جسور
و نما بد فرجام ایله بنا محبته انهدام ویرمیلر و حکما تمامی کا تنبیه ایدیجک لر که بر کشی سر ناخن ایله
بر دیواره بیر ایدوب بعده انکشت صغیر رخنه پیدا ایدوب بعده تیشه و کلنک ایله رخنه
عظیم و جدار بلندیه تهدیم ویره بو جمله که زبان قلم انوک تحریرینه و بنان بیانی تقریرنده سایر
و ساری اولدی اولدر که بو زمانلرده صدیق صدوقک وجودی محال در دوست

موافق ممتنع الوجود ایدوکی نتیجهٔ بین الاشکال در پس اولی اولدرکه توکل حقه بنا ایلیوب صداقت صدیقه اعتماد ایتمیه و مسیح حدی کنده و یه صدیق صدوق و رفیق شفیق اعتقاد قلمیه **بیت** زنهار زکس وفا مجو دیدکه من دیدم همه را و آزمودم همه را **قطعه** لا تفرعن المخلوق علی طمع

فان ذلک نقص منک فی الدین واسترق الله مما فی خزائنه

فانما هو بین الکاف والنون **طبقات ناس تحت معاشرده نسبت اوچ قسمدر** بری سی اعلا و بری سی مساوی و بری سی دنی اولندر قسم اول بامز بوردده مذکور اولدی پس قسم ثانی دخی اوچ قسمدر بری دوستلرکه معاشرتی واجب بری دشمنلرکه احترازی لازم بری سی نه دوست و نه دشمن اولندرکه حکم معاشرتی ذکر اولنسه کرک قسم اول که دوستلردر ایکی قسم در دوست حقیقی و دوست غیر حقیقی دوست حقیقینک آداب معاشرتی سنوز کیجن بابده ذکر اولندی اما دوست غیر حقیقینک طریق معاشرتی اولدرکه اکر تملق و نفاق ایله دوستلیق دعوی سین ایدوب صدقا یولینه کیدر یسه ممکن اولدوغی قدر مجامله و احسان اولنه که احسان ایله شاید که دوست حقیقی مرتبه سینه واره نته کیم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مؤلفة القلوب طائفه سینه که اسلامه کیروب اما قدملری راسخ و ارکان دین قلبلرنده شامخ اولمیوب تزلزل اوزرینه اولنلردر احسان بیوردی انلرک اکثری احسان سببی ایله محبتلری مجرد اولوب نتیجه ایمانی قلبلرنده راسخ اولدی اما اعتماد تام اولمیوب احوال خفیه سین اعلام تجویز بقادیر اموال و عیوب خفیه سین اندن نهان ایلیه و انلری تقصیر و نهاونلری ایدکلری ایله مؤاخذه و اهمال حقوق ایله معاتبه ایتمیه و ممکن اولدقجه معاونت و مواسات

ایده و افرادن بری سی جاه و مرتبه ایرشمه تودد و تردد زیاده ایلیه و اعدا دخی ایکی قسم در قریب و بعید و بونلرک هر بری سی دخی ایکی قسم در بری سی نهان و بری سی آشکار اوحد ایلری دشمن خفی و اهل حقد و کین دشمن جلی قسمندندر و دشمن قریبدن احتراز اهم و اولی در زیرا دقایق احوال عالم و ایصال مکروهه قادردر پس جمیع حواله اندن احتیاط و احتراس کرک **قطعه**

احذر عدوک مرة واحذر صدیقک الف مرة فلربما انقلب الصدیق

فکان اعرف بالمضرة واعداسن لطف و احسان ایله دوستان زمره سینه ادخالدن

احسن تدبیر یوقدر مکر که حقدن دشمن لیکن ایدراوله انوک احسان ایله

ازاله سی ممکن دکلدر بلکه زیاده اولور **نظم** کل العداوة قد یرجی زوالها

الا عداوة من عاداک من حسد توانم آنکه نیازارم اندرون کسی

حسود را چه کنم کوز خود برنج درست **نظم** اکر احسان و کرمله ازاله سی قابل دکل

ایسه اظهار ایتمیه که اظهار عداوتده مضرت زایده مقرردر زیرا شری خیر و نفعدن بتردر شر آخر دفع ایده مز و مخاصمه و منازعه و جدال مرا ایتمیه که منازعت و خصومتده دولتلر اختلالنه سبب مضیع نعمتلر انتقالنه علت مؤدی اولور و حیف عمر بازینه که عداوتده مصروف و جدال خصومتلرده منقضی وله العداوة شغل شاغل و حضرت امام شافعیدن مرویدرکه **نظم** لما عفوت ولم احقد علی احد

ارحت نفسی من هم العداوات انی احیی عدوی عند رؤیته

کانما قد حشی قلبی محبات واظهر البشر للانسان ابغضه

لاوقع الشر عنی بالتحیات و تدبیر احوال دشمنده

شرط حزم اولدرکه احوال خفیه سینه اطلاع اولنه تا مکایدندن احتراز

مگر که حسد اولان دشمن

ممکن اوله اما معایبی کشف اولنمیه. مگر اول وقت که ضرورت الی ایلیه. زیرا
انلرڭ معایب ایتمک خلقنه لازم اولور و دوشمندن دخی متأثر اولمز
اولور دشمنڭ عداوتی زیاده اولوب اولادخی تجسس عیوب و نشره
ساعی اولورلر. مصرع تو ان تجبوا عنی بغیهم مباحث ・ وهم دشمن جواب
تدارک ایدر وقت حاجتنده اظهار ایدیجک جوابدن عاجز اولور مگر بعض
اوقاتده اظهاری موجب رفع عداوت و کف عدوه مؤدی اوله اول
وقت بقدر الضروره مرخصدر اما بهتان و افترا ایله زبانی ملوث
اتمکدن احتراز ایده. زیرا اکابر قتنده کذبی معلوم و سوزی نامعتبر اولوب
دشمن غالب اولور. و اکابر قتنده عداوت عدوسی معلوم اتمک مجوزدر که
نمیمت ایدرسه اعتماد اتمیه لر. و حکیم افلاطوندن مرویدر که غلبه عدوده اندن
افضل سبب یوقدر که بر فضیلتده که معارف و فضائلدر مشارکت ایله
رجحان و تقدم تحصیل ایده. منظوم اذا ما رمیت ارغام الاعادی
بلا سیف تسل و لا سنان ・ فزد فی مکرماتک وهی اعدا
علی الاعداء من نوب الزمان. زیرا کندوسی درجهٔ کمال ترقی و اعداسی
تنزل ایدوب بالآخره اکا رجوع اتمه سی مقرردر. و اعداسنه غیبتده
شتم و قذف و ذکر مساوی و غیبت ایتمک ناقص عاقللر عادتیدر
و سفها اسلوبیدر. زیرا غیبتده شتم و مساوی ایتمکدن دشمن اشتم ایتمکه
متأذی اوله. بهما اثم اولدوغی قلور نته کم کتاب اولده تفصیل اولندی
و دشمنه روزگاردن ضرر و مصیبت ایرشسه زنهار شماتت و اظهار سرور

سرور اتمیه. شاید که حوادث ایام انوڭ مثللنی بو کا دخی ایلیوب
بو دفعه دشمن شادمان اوله. بیت اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست
که زندگانی ما نیز جاودانی نیست ・ اگر دشمن اکا التجا ایدرسه بحسب
الظاهر کرم و مروت فی بذل و فتوت اولنه. و لکن بحسب الباطن مکر و خدیعت
و انتهاز فرصت اتمکدن غفلت اولنمیه. و شویله ایلیه که جمله خلق ارا پسند
مکارم اخلاق بو کا راجع و ذمایم دوشمن جانبنه منصرف اولنه. و بو خلق
حسن و شیمهٔ کریمه ده سرچشمهٔ مکارم اخلاق شفیع خلایق حبیب خلاق
محمد مصطفی حضرتلرینه صلی الله علیه و سلم اقتدا ایلیه. لقد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة. که مراة کراه کفار منافقین جناب رسالتپناهه نیجه اذا
و جفالر اتمشلر ایکن قدرت و نصرت بولدقده عفو و صفح بلکه نیجه احسان و
صلات بیورردی. کفار قریش اذیت جناب شریفنده قادر اولدقلرینی
اتمشلر ایدی. حتی یا او ذی نبی مثل ما او ذیت بیوردیلر ایدی. فتح مکه روزی
و رقاب اکابر و اصاغر قریش قبضهٔ اقتداره گردکده باب کعبه صعود ایدوب
یا معشر قریش نه ظن ایدرسز سزه نه ایلرین بیوردوب جمله سی تضرع ایدوب
اخ کریم و ابن اخ کریم دیدیلر یعنی کریم ذات و کریم الاصل سین سکا
لایق اولان عفو و صفحدر. پس بیوردی لا تثریب علیکم الیوم. و حکما ایدر
که دشمنڭ طرق دفعی اوچدر. اول انلری اصلاح ایدوب دوشمنلکدن
اخراج اتمکدر. اصلاح قابل دکل ایسه طرح صلح مرغوب مگر بندن امین اولمقدر.
حکایت اولنور که شاه شجاع وفات ایتدکده حکومت شیراز

اوغلی زین العابدینه انتقال ایلدی. اما عم زاده سی شاه منصور شجاعت
و تهامنده آراسته اولوب شیرازی انتزاع ایتمک قصدین ایدیجک
اکابر مملکت توسط ایدوب صلح ایتدیلر ولسان الغیب خواجه حافظ بو حضورده
بو غزل لطیفی نظم ایلیوب شاه زین العابدینه خطاب ایدوب دیدی که شعر

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ‖ تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست ‖ ای نور چشم من صلح به از جنگ و داوری

اگر بو طریق ممکن اولمسه طریق ثانی اولدر که بعد منزل و ترک دیار اختیار اولنه
زیرا ذاتی عدودن ذلیل و حقیر اولمقدن ترک دیار و مهاجرت اوطان
ایتمک اولیدر کلمی در قطعه ولا یقیم علی ذل یراد به ‖ الا الاذلان عیر الحی والوتد
هذا علی الخسف مربوط برمته ‖ وذا یشج فلا یرثی له احد

بیت
در خانه دون بودن از همت دون باشد ‖ و قدر دل دون همت اسیر نه چون باشد

واکر عقلا بلوند بعینی اختیار ایتمشلر وکیشی وطن ده خوار ذلیل اولمقدن سفرده
بیمار و علیل اولمق یکدر. واکثریا افاضل اهل هنر وطن اصلیلرنده اولقدر
عزیز و معتبر اولمزلر زیرا اهل شهرلری زمان صغرلرنده که فقط آیلدن بنشوز عادت کی
وزلال کمال حوضی سلقه اولدقلرنده غیر جاری ایکن کورمشلردر. نظر حقارتیله کیجه مزلر

حکایت علمای جزیره دن مکی نام فاضل زمان صبی سنده تصغیر شفقت
ایله مکیک دینوردی بغداده نیجه سیل تحصیل علوم ایدوب امام کامل اولدقدن
صکره وطنینه کلوب علی الصباح اهالی شهر جمعیتله مزبوری حمامه ایلدرلر
بر عجوز طام اوستنده تماشایه سنه کیمدر بو تعظیم اولنان عالم دیوب بلنمزمی

بلمزمی سلیقیں بزم فلانه عجوزک اوغلی مکیک در دیدی بو سخن عجوزدانه
امام مکی کوش ایدنجک بر شهر که انده آدم مکیک لفظی ایله آنده اقامت مروت
دکلدر دیوب فی الحال موصل شهرینه ارتحال ایدوب آخر عمرینه دک اقامت
ایلدی اما غربتده آدمی ابتداء کامل کوررلر لابد تعظیم و اجلال آخر عمرینه دک شامل
اولور انکیچون سفری ترجیح ایدوب دیدیلر نظم

المرء فی نفسه بالغ فی مصره ‖ کالصقر بین صیادیه فی وکره

شعر
مرغ بی همت خود خویشتن ندارد بسی خطر ‖ کوهر بی کان خویشتن ندارد بسی بها

مصرع ینقل فلذات الهوی فی التنقل ‖ شعر حرک رکابک فی الفلا
ودع الغوانی للقصور ‖ لولا التغرب ما ارتقی ‖ در البحور الی النحور

وفقرات مسجوعه دن دیمشلر فی الحرکة برکة من جال نال من طلب جلب
فقیر دیعتقدم من اختار الحرکة امتاز بالبرکة من امتد سفره امتلا سفره
الی غیر ذلک من الاشعار والاسجاع اما بعض ارباب مراتب بو مذهبک عکسنه
ذاهب اولوب سفر خطری مستلزم و غربت کربتی مقتضی در غربت اهلی احوالده
اهانت اولنمقدن خالی اولمزلر نته کیم آدمی وطننده اعانت اولنمقدن تهی اولمز

بیت ان الغریب الطویل ممتهن ‖ فکیف حال غریب ما له قوت

نظم در غربت اگر وزیر سلطان باشی ‖ حقا که نماز شام گریان باشی

خصوصا متاعب سفرلی غایه و خطر قطع بحار و برار بی نهایه در نته کیم
دیمشلر که الغریب لکل سبع فریسه ولکل رام رمیه فقیر دیعتقدم الغریب
لکل فارس فریسه ولکل جائع مرتبه و دخی دیمشلر که الغربة کربة والسفر

سفر

والنقله مثله فقیر دیمشدر الراجل راحل بلغه المنی فرطبه المنی غرس
السفر غث وثوب الجوب رث سفره مبتلا اولنلر دیمشلر که نظم
لقرب الدار فی الاقتار خیر   من العیش الموسع فی اغتراب ؛ و قطعه
دیار یاری مشتمل اوله غربتی محض کربت اولوب عودی جویان و دردیله کوبان
اولورلر شعر   چرانه در پی عزم دیار خود باشم   چرانه خاک کف پای یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم   بشهر خود روم و شهریار خود باشم
و بر تقدیر که غربتده عزیز وارجمند و صاحب منصب عالی و رتبت بلند اوله
اول عزت اهلی و احبابی قتنده و اول غلبه حساد قدیم و معاشرین و
اترانی یاننده اولسه حکایت اولنور که خواجه نصیره بغدادده هلاکو
دولتنده اعتبار عظیم و زینت عالی میسر اولمشدی دیرلر که بر کون سوار
ایکن النده تازیانه سی بیره دوشدی مغل میرزاده لری و اکابر جیلیج
سپاهیدن جم غفیر فی الحال اتلردن اینوب تازیانه یی الیورمک
خدمتنه مبادرت بعض منم کابلری حمد ایدوب بو عزت که سزاوار
داب بزرکوار خواجه در دایم و قایم اولسون دیو حک نه فایده بو عزت
طوسی پرطوسده اولیدی دیمشلر پس اکر کربت غربته خطر سفر
و ترک دیار و یاری اختیار ایده مز ایسه طریق ثالثه سعی ایده و اول
اعدایی قلع و قمع ایتمکدر خواجه نصیر ایدر اما بو طریق التی شرطله منجه
تجویز دکلدر اول دشمن شریر بالذات اولوب اصلاحنه امکان اولمیه
ایکنجیسی آنوک ضررندن طریق اخرایله خلاص ممکن اولمیه اوچنجیسی تمام معلوم

معلوم اولماکه اکر ظفر دشمنه میسر اوله اول بوکا دخی زیاده ضرر ایصال ایدر
دردنجیسی دشمندن قصد شر و دفع خیری مشاهده ایتمش اوله بشنجیسی
قلع و قمع ایتمکله حلوق الجنده غدر و خیانتله موسوم اولمیوب عذری معلوم اوله
التنجیسی زیاده و آخرتده بو فعلنک عاقبت و خیمه سی اولمیه بعضی عاقللر
دشمنلری قتل و قطعه مستحق دکل لکن بر طریق ایله ظفر بولوب دشمنه غالب
اولمدم انتقام الدم دیو مسرور اولورلر بو مغرور اولمق در نه ورلمق دکلدر
و حقیقتده دشمنه غالب بو مغلوب و اول مظفر بو منکوب اولمشدر
زیرا دنیانک بقاسی قلیل و عمرک فناسی قریبدر چون دار آخرته وصول و
حصول بله عند الله یجمع الخصوم مقتضاسنجه حضور حقده قیام و مسئول
اوله خصم مظلوم قوی و مثوبات متهادی کوزی قرشوسنده مجتوی
اولوب ناحق قاتل عذاب الیمه واصل اوله دشمن خود بر آنده قتل و عذاب
دنیوی کوردی و کچوردی اما ظالم کندونک رقبه سنه مرتقبهٔ عذاب
الیمه قویب کندو دیا الیله کامپش پاس ایچوردی رباعیه
دوران بقا چو باد صحرا بکذشت   تلخی و خوشی و زشت و زیبا بکذشت
پنداشت ستمکر که جفا بر ما کرد   در کردن او بماند و بر ما بکذشت
حکایت اولنور که حجاج ظالم سعید بن جبیر حضرتلرینی که عصرنده افضل
تابعین ایدی قتل ایچون احضار ایدیجک یا متقی بن کثیر سویله سنی نه طریقله
قتل ایده یم دیو حجاج اختیار سنکدر هر نه طریقله بو زیاده سن منی
قتل ایدرسک آخرتده اول طریقله سنا دخی قتل اولنسک کرک روایت ایدرلر

حجاج آنی قتل ایتدوکدن صکره اون بش کون حیوتده اولدی خوف و
رعبله خوابدن بیدار اولوب آه مالی وللحجاج دیر ایدی حکایت
ایدرلر هرون الرشید یحیی بن خالد برمکی و بر اوغلی فضلی حبس ایدوب
و بر اوغلی جعفری قتل ایدوب بر ایکی ییلدن صکره رشید مرحمت ایلیوب حبسیندن
اطلاق ایلیه دیو یحیی بعض ابیات نظم ایدوب ارسال ایلدی هارون ابیاتی اوقیوب
شمدی یحیانک نظم شعر ایده جک طبعی قلمشدر دیو غضبه کلوب
حبسده تشدید ایدوب و کندویه عظیم تهدید ایلدی بر مقدار زماندن صکره
یحیی حبسده متوفی اولوب بالیننده بر رقعه چیقدی یازمش تقدم الخصم
والمدعی علیه بالاثر والقاضی هو الحاکم العدل الذی لا یجور ولا یحتاج الی
البینة یعنی مدعی کتدی مدعی علیه دخی کلور قاضی اول عادل حاکم درکه جور
ایتمز اصلا شاهده محتاج دکلدر رقعه‌یی رشیده ایلتدیلر اول کون علی الدوام
بکا ایدوب نتیجه کون آثار حزن الم چهره سنده ظاهر ایدی و دوشمنی
قتل و قمع ایتمک اولی اولدر که بیت دشمن ایله اوله که کم دیمشلردر
مار را بد بست دشمن کوبت اکر مار اولورسه چنده ورجان بولورسین اکر
دوشمن اولورسه حذر ندن نجات ولورسین اما نه دوست و نه دشمن اولنلر ایله
معاشرت انلرک طبقات و مراتب اخلاقی مختلفدر اکر عموما حلقه ناصح و واعظ
اولنلریه انلرک کلامین حسن قبول ایله تلقی و استماع و عمل نصایحلریله مقامات
علیه یه ترقی ایلیه اما هر کسنه یه ارادت و قبول قولنه مبادرت ایتمیه
زیرا حلیه زهد و صلاح ایله ظاهرده متزین اما خدعه مکر و ریا ایله باطنده را

رأیمز طبیعی معین اولمش در حالا حقوق در بلکه میزان عقل و شرعله وزن
ایدوب صحیح المعیار و محک امتحانه وروب کامل العیار حقیقی کرک شعر
دلوق صوفی نه همه صافی بغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
خوش بود کر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد
و ور حیمه نصیحت و دعوتده اولمین صلحایه دخی تعظیم و رعایت و دعا
و تمیزدن الستثنا ایلیه و اوساط ناس ایله مجامله ایله معامله و عقل و شرع
اقتضا ایتدوکی اوزره معاشرت ایده و سفهای لیام و اراذل انام اولنلردن
احترازا اجتناب تام ایلیه و اکر شتم سفیهلرینه مبتلا اولورسه مجازات
بالمثل ایتمکدن مجتنب اوله واذا مروا باللغو مروا کراما آیت کریمه سیله
عمل ایدوب اینی جنابدن حقدن واصل اولوب ثواب اخرویسینه مترقب
اوله و اهل تکبر و خود پسند و کندویی فضایل و معارف ایله سربلند اکلیوب
رسنت کلدوکنه نظر حقارتله نکاه ایدنلردن احتراز ایده که صحبت متکبر بار
کران و معاشرت خود پسند خراش جاندر مصرع جامی پسند دهر بنج باخود
جز بنج صحبت با خود پسندان اکر ضرورت مجالسه لرینی اقتضا ایدرسه خضوع
ولین جانبین کوسترمیه بلکه التکبر علی المتکبر صدقه مضمونی ایله عامل اولنه
و متکبره خضوع کوسترمک انلرک کمان جناتنه زه و سنگ نفس بر فرجامنی فر
ایتمکدر و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم جمله اخلاق کریمه دن بری
بو ایدی که فقرایه تواضع اغنیایه ترفع ایدردی و همسایه لره رفعت و
اکرام ایدوب اذا و امثالندن اجتناب ایتمک کرکدر که اهانت جار موجب نار در

وهمسایه لره رعایت

اكر كندو يه جاري اذا ايليسه مهما امكن صبر ايده واخبارده وارد اولمشدر كه
من صبر على اذا جاره اثره الله على داره واكرام جار حضوريله سليم وحكمت
وحسنه ليعنيه مرسش وعبادت رغبتنده اسنى عيالنى مهما امكن حقوق و
حمايت وكنفده و اتباعنى حرمنه اطلاع وسوء قصدندن منع وحراست ايتمكدر و
بعضى جوابنى رضاسى بونكله ابرام مبالغه ايلمية. **حكايت** اولنور كه
نوشيروان دولتنده طاق سراى عالى بنيان ايتمشدى جوارنده بر عجوزه نك
منزل صغيرى واريدى هر چند بها اكرامى و اعلا اعطا ايله اشترا ايتمكه
طالب اولدى عجوز امتناع ايتمكله وزرنه غالب اولدى اخر ساحه مزدى عجزي
ستوى ليوب وزرنه قالدى اول ماه قيصر روم دن بر ايلچى كلدى رفعت
طاق و ايوان و ساحت [illegible] غايت تعجب و استحسان ايلدى اما ساحه
تربيعى ناتمام اولمغله تعيب و تغيير و اوضاع بنا مهندسينى تبديل و تغيير ايتمكه
حكم ايدجك اول محلك صاحبى عجوزه اولوب انك عدم رضاسيله
وكسرى كمال عدالتندن جبر ايله المقدن اباسين جبر ويرجك حاصد [illegible]
ايدوب ديدى كه [illegible] ظاهر اولدى كه بو سراى [illegible] وطاقى بو نشيمنك
معوج و مرونى اولدوغى سراى عدالت دين مستقيم و مستوى اولدوغنه
دليل ظاهر اولدى وبو اعوجاج استوادن افضل و بو طرنقله نا
مهندس اولمق هزاران مرتبه مهندس اولمقدن اكمل دركسرى بو ايلچينك كلامين سر
بو كلامنى نقل ايدنلر عقل و دادين افزون و ايلچى يه نعمت و خلعت
همايون ويردى و سايلرى نهى كوندرمه اكر دست رس اولمز ايسه كلمه طيبه ايله

[illegible] دنيليه لر وعنق وزجر ايتمه لر. كه ابرام والحاح ني وجه ايليه
و [illegible] ونعمت [illegible] مولسا ايليه. كبير صاحب نعمتك جميل خاتونى واريدى
[illegible] كبابان [illegible] كباب ايدوب تناول محلنده بر [illegible] باندن
[illegible] خواجه دلكير اولوب. خاتونه بابى [illegible] ايتمكه
آغاز ايتدى بونك اوزرينه زمان كچوب خواجه نك اسبابى زوالى راجع و
[illegible] اولوب. آخر خاتونه دخى طلاق ويروب. خاتون بر اهل
نعمت [illegible] تزوج ايدوب. بونلر دخى كباب ياكيلى ايدوب و رتبه كلدوكى
زمان [illegible] عيالى اولور بو خواجه خاتونه امر ايدر
قلندر [illegible] وير كه ثواب صدقه معلوم ايدر. خاتون مرغ [illegible]
[illegible] ايلدجك فرياد ايدوب بيهوش [illegible] زوج كريم [illegible] كلوب. زوج ايدر
[illegible] باتو ايدر نيچه فرياد ايله
بيهوش اولديك. كه بو سايل [illegible] كر سر حلقه بد حالان اولوب
دربدر دربوزه بان ايلر بتم تزوج اولمدم [illegible] الحيند [illegible]
و [illegible] شربت شكر و مرغ بريان ايدى [illegible] روزكار [illegible] اى بو حاله
كرفتار ايتمش. **شعر**
شقاوت [illegible] چو سير
نه بارش [illegible] ني بار كير
فتاندش قضا بر سر از فاقه خاك
مستعبد صفت كيسه و دست پاك. خواجه ثانى ايدر اى بانو وادئ حيرته كيتمه
وكوردوكك حالدن تعجب ايتمه كه انسانك باشنه كلور سه جزاى عمل ناسپاس
ونا داس فعل ناحق شناسى در بن اول سايل ضعيفم كه بو خواجه [illegible]

نا قول مرغ بریان ایدر کین بن الم و غم فقر له کریان ایدم چون سنی ایله دیدم
خواجه شکر نعمتدن و غافل غم انقلابدن اولمشدن زاهل اولوب و بزی بسته
و قلبمی شکسته ایلدی لا بد عدل حق آنی نعمتدن غریب و صبرم برکاتنده
انک نعمتی جزئیله و خاتون جمیله سین بکا نصیب ایلدی کما بن الفضل لله
شکر نعمتی لو قلت و بوللق ایتا فقیرلیه نعمتی اولمت ایدر بیت
بسا مفلس بینوا امیر شد ... بسا کار منعم زیر زیر شد ۞ پس ضعفا
و فقرا ایله معاونت فی مطایبت بولنرک ازدحامنده کلی فعلتیه مصاحبت
ایتمه‌نکک اجری جزیل و میزان حسناتنده ثقیل اوله کرکدر و الحاصل جود احق
و فیاض مطلقه که فواید نعمت [illegible] دایم القصد ورزش مهما امکن
[illegible] ایدوب کندو ولی تحیرات [illegible] مبراطون [illegible]
اکر جد فقض حق ملاحظه اغراض و مطالبه اغواضدن منزه در و انبیا آن
بل جمیع حیوانات افعال اختیاریه‌سی غرضدن خالی در و فی الجمله مطالبه عوضدن
عاری اصطلوع محال در [illegible] کتب حکمتده مبین قلمشدر اکر دنیویه
کا من ملحوظ اولوب صبی صغیری آب عز اولوب یا مائده خروج کورسه انجاد و تخلیص ایدر
یا انکه نه ثواب آخرت نه عوض دنیوی ملاحظه ایتمشدر چونکه و بر وزرکه اقل ما
یکون کیشیدر و بنی آدمیت سببی ایله صبینک عذاب سقره کرفتار اولدوغندن
رقت قلب کلمشدر اول رقتی دفع ایتمک ایستر پس غرضدن خالی اولمز
لکن جهد ایلیه که غرض دنیوی اولمیه که فانی در بلکه خالصًا لوجه الله
تعالی که انک فوایدی جاودانی در و هر که بو صفتله موصوف اوله

مجلی خلافت الهی اولمغه لایق و عنایت ازلی غایت محسن علی الاطلاق
مشاهده احوالنده لاحق اوله انشاء الله تعالی الموفق لکل خیر و کمال ۞
خاتمهٔ کتاب و فذلکهٔ خطاب بعض مواعظ و نصایح ذکرنده در
[illegible] کتابده مشایخ اولی الالباب زبدن منقول لندی و برانی نقل و ترجمه‌دن
[illegible] تغییر و تصرف ایتمدک خواجه نصیر طوسی ناصری کتابنی وصایای افلاطون
[illegible] و فاضل معانی خلافتدن [illegible] ده اکا وصایای ارسطاطالیس
[illegible] ایدوب [illegible] بو فقیر دخی بعض مشایخ طریقت وصایای
[illegible] ایدوب کتاب حمیدک [illegible] حقیقتی [illegible]
وصایای افلاطون الهی [illegible] حقیقی حفظ ایلیو و تمیت [illegible] تعلیم
[illegible] علما [illegible] آبدن اجتنابی
[illegible] احتیاط ایله خوش [illegible] طلب ایلمی که منفعتنه زیاده
[illegible] بلکه [illegible] طلبنده [illegible] اول که شرورک اسبابی
و قدر لایق اولمین [illegible] ایتمه و تحقیق بیل که [illegible]
[illegible] غضب طریقنده [illegible] بلکه [illegible] تهذیب طریقنده [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] موت [illegible]
[illegible] و حیوة [illegible] بیل که سبب کمالات و
فضایل اوله موت بایسته [illegible] که سبب انفتاح ابواب خیرات و
[illegible] راحته میل ایلیه نفسکی [illegible] و محاسبه ایتمینجه اول فکر ایلیه که
سندن اول خطا صادر اولدی ایکنجی یاد ایده سن سندن اول کوره خیر ایده

نه صاوزا اولدیغی اوچنجی بیلمه‌یسن که سندن اول کوزه هیچ عمل خیر ممکن دکل
نقصانیسنی بیلا فوت اولدیغی بونی فکر ایله که جیوشدن اول نه ایدک
موتدن صکره نه اوله‌جقسن کرک هیچ کمسنه‌یه کجمه که احوال عالم متغیر ومتحول
اوزره‌در بشنجی اول کمسنه‌ده که عاقبت ذکرندن غافل اولوب ذمتنده
واقع تبعیه‌سی سرایلکی کجه‌ده وانلکدن خارج نسنه‌لردن بیله مشغول
امکان اولوبحق ایصال خیر ایله انلرک سؤآلنه موقوف ایتمه حکمدن عقد
اول کمسنه که دنیانک کندیلری شاده مصیبتاری ایله غمکین اولمیه یدنجی
موتی ذکر ایله وکیجه‌دن عبرت آل و دنیانک حساسیتی اکلا بیل که فایده سز
سوزی چوق سویلمه و ضرورتده قلرندان خیر ویره ومخلوقک اولسون که بر کمسنه
اخرده‌تر قصد ایلمه اول نیری اولا کنده‌یه قبول ایتمیش اولورسین ایمدی
صکره فعل حقیر بر کمسنه‌ده عجب ونیکی اولوب حقیر کلانجی اولمه که غضب معنا
اولورسین بو کونی سکا محتاج اولنک حاجتن یارینه صالمه
یارینه صالمه فقیر کارین نه بیلورسین نیجه اولور یارین
کرفتارزه معین اول نکر که فعل قبیح وجحودی به تنبیه کرفتار اولمقن اوله ایکی
خصمک سوزین تمام اکلامدین ارالرنده حکومت ایتمه ایدنجی قولله حکیم اولمغه
قانع اولمه همت ایله که فعلله دخی حکیم اوله‌سین زیرا حکمت قولی بو جهانده
قالور سکا اول جهانه بیله کیده‌جک حکمت فعلی درانده بیله ابدالآباد
قلجق اودر اکر سعادت آجل ایچون زحمت چکه‌سیان زحمت کیدر سعادت قلور
اکر لذت عاجل ایچون کناه اشلیه‌سین لذت کیدر کناه قلور پس فعلیه

بوکا کوره اشلیه اول کونی یاد ایلمه که سکا چاغرسه‌لر اجابت و نطقدن محروم
اولوب نه سویلمکه ونه اشتمکه ونه یاد ایتمکه قادر اولمیه‌سن وبریره ودیک
کرکسک که انده خداوند و بنده یکسان اوله پس شمدی تکبر ایلمه ودایما اسباب
سفرک مهیا ایله نه بیلورسین نه وقت رحلت ایده‌رسین و معلومک
اولسون که حق تعالی نک احساننده حکمتک عطیه بو قدر ایلک ایده مکافات
ملکدن ایده‌دن عفو ایله مروت کارکبی بیلع حالکی اکلیه واول جهان عمللریدن ندکلو
اولور اولوربیسه ایشلیه سندن سکا سیل ایلمه وحسنه‌که بخشیه بو سبیلدر ایلیه
وهمروز ایلی ایچون فضل اولی افضلی ترک ایلمه که بسر بودایمی ترک
ایتمش اولورسین حکمه محبت ایله وحکمانک سوزین صغا ایت ویبو نفسک
ایله واولیا بستحقه‌دن امتناع ایله وهیچ امره وقتندن اول شروع
چون برنسنه‌یه مشغول اولورسین فهم وبصیرت ایله مشغول اول غنایه مغرور اولمه
مصایبدن نفسکه شکسته‌لک و خوارلک ویرمه دوستلر ایله معامله
ایله که قاضی‌یه محتاج اولمیه‌سین ودشمن ایله بو یوله معامله ایله که قاضی‌یه وارسکوز
سن غالب اولاسن کمسنه‌یه شکایت ایلمه وهر کمسنه‌یه تواضع ایله ومتواضع
اولنلری تحقیر ایلمه برقضیه که سندن صادر اوله معذور طوته‌سیان اخونکدن
صادر اولیجه ملامت ایلمه وبطالت ایله شاد اولمه وبخته اعتماد ایلمه فعل خیردن
پشیمان اولمه کمسنه ایله مخاصمت وجدال ایدیجی اولمه هیچ نسنه سیرت عدله
ملازم واکتساب خیراته مداوم اول وصایای معلم اول ارسطاطالیس حکیم
دوانی ایدرسترالله کتابنک میرحمیکه مأمون خلیفه نک امری ایله یونانیدن

یاد ایتمک قدرتک تا

عزمیه نقل ایتمشدی صندر ترجمه ایدنده شویله درکه ارسطاطالیس حکیم که
اسکندرک هم وزیری و تعلیم حکمتده استادی و نبیری ایدی اسکندر
فتح اقالیم ایچون سفره و نهضت ایلدکده ارسطاطالیس ضعف پیریت
و استیلای شیخوخت سببی ایله ایلده کیده ممش قالمش ایدی اسکندر دیار عجمه
مستولی اولوب بیوک ابنای ملوکک و امیرزاده لرین اصحاب عقل و فراست و ارباب
جلادت و شجاعت برچوغی ایسه اسکندر اندیشه ایلدی که بونلر بقا ایدرسه
شاید که دوکان ملکی ایلروین خلل پذیر اوله و اگر جمله سنی هلاک ایدرسه
فوز هذا البدن [illegible] و ظلام ظلمدن جای [illegible] استادی ارسطاطالیس
حکیمه بر مکتوب یازدی مطالبی شوق تحمین الم مشحون و مجاذی التماس
و استمداد عاجل قدوه مقرون و اثنای مکتوبده یازمشیدی که وقوع بیمودیله
و سنوح حوادث مشکله ده ری استزاج آرای حکیم کامل ولمینجه بر جانبه
[illegible] تمکه مصیر ممکن دکل پس نظم اسباب ملک [illegible] عنایت بیورله حکیم
کامل جوابنده یازدی [illegible] سلطان [illegible] معلوم اوله که [illegible]
جد [illegible] تخلف قلت رغبت و کثرة ملالیت داعیه سندن دکل بلکه ضعف
پیری [illegible] قوتدن دوشوردی جون [illegible] سمت امتناع اوزرینده [illegible] و دستور
بیان ایدم [illegible] عاقل [illegible] مستغنی اولهسین اما
اکابر عجم [illegible] ایران [illegible] بیوردیغکوز اگر انلری جمله هلاک
وقتلره قادر [illegible] آب و هوای ایران زمینی تغییر ایتمکه خود قادر دکلسین
پس [illegible] امثالی ینه ظاهر اولسه گرک پس جهد ایله بونلری [illegible] ایله

بله بنده ایده سین بلکه احسانی ایله [illegible] بنده لر کدن [illegible]
عبودیتکه رغبتلری وجه فکنده اوله شعر بنده حلقه بکوش ار ننوازی برود
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بکوش [illegible] بوندن صکره ایدی که پادشاهلر
درت قسمدر بیری سخی اولدر که کندویه و غیره سخی اوله ایکنجیسی اولدر که کندویه
سخی رعیتسنه بخیل اوله اوچونجی اولدر که کندویه بخیل رعیته سخی اوله دردنجی
اولدر که هم کندویه هم رعیته بخیل اوله قسم اول اتفاق ایله مقبول و محمود
و قسم ثالث و رابع اتفاقا مذموم و مردود در قسم ثالث مختلف فیه در
حکمای هند قتنده محمود و حکمای فرس قتنده مذموم در سخاوت اولدر که مستحق
اولان محتاجه حاجتی ایصال ایده سین [illegible] بو مرتبه دن تجاوز ایلدیکک افراطه
مایل [illegible] اعتدالدن زایل اولور و هر پادشاه که دایره اعتدالدن زیاده بخشش ایلیه
البته سبب فساد ملک اولور رای اسکندر حکیمانه دفعه دیوب طور روز [illegible]
که سخاوکرم و بقای ملکده اهل کسنه نک مالنه طمع ایتمکدر و جمله مروت و سخا
اولدر که ظلم و ستمی جابر کوزه سین [illegible] خلقک عیوب خفیه سندن تفتیش ایتمیه سین
زیرا مصرع محبت را درون خانه چه کار [illegible] و فضل و لطف نک نهانی اولدر که [illegible]
رعایت ایدوب خلقه فساد ویرمیه سین و خلقک [illegible] ایوب [illegible]
جواب ویره سین و جاهللر خطاسین عفو ایده سین ای اسکندر عقل [illegible]
تدبیرات و اینه کمالات و نقایصدر و جمله لطفایلک اصلی محبت تام بیکدر و سلطنتدن
مقصود استیفای لذات و تحصیل شهوات دکلدر بلکه بقای نام نیک و جلود
ذکر جمیلدر هر پادشاه که دینی کندو هواسنه تابع و ناموس الهی تخفیف و اهانت

ایلیه الثنه فصاحت ناموسنی اهلاک ایدر ای اسکندر پادشاه کرکدر که بلند همت
و صاحب رای و فصاحت زبان و انتشار صیت ایله جهان آرای اوله و سوزینی
از سویلیه و اراذللر ایله معاشرت ایلمیه چون سویلدی حیف سلطنتک ناموس
زینتی آستجیلن ایده سنو بلکه غیردن ممتاز اوله و بلاد بعیده دن کلن تحیه
رعایت و احسان ایلیه که حسن صیت و ذکر جمیلی اطراف ممالکده منتشر و تجار
و زوار هر جانبدن ولایتنه عازم اولوب مملکتی معمور اوله و اندن جزئی مسافر
ایتمکده کلی نام حاصل اولور و پادشاه ضحک و خنده چوق ایلمیه که مهم زوال وقار
و حشمته سبب اولور و هم بیرک کلوب حرارت غریزی زایل اولمغه علت اولور
ای اسکندر شهوت امرینه حریص اولمیه که اندن قوت غلبه ایدر ترک خاصه سی درونه
قهر اوله اول نسنه ده که حیوانات خسیسه انده مشارکدر بلکه غالب و راجح اولور
ضعف بدن و موجب نقصان عمر و مورث تحقق خلوتی اوله و صغار مساکین
احوالندن غافل اولمیه و انلرک تفقد امورینی واجب بیله که موجب رضای
خالق و مقتضی جلب قلوب خلایقدر و غلات و حبوبی وقت رخاده ذخیره
قلکه وقت غلاده خزاین مخزن جاره ده اوله سنو بیله بول که اهل فساد خایف
و اهل صلاح ایمن اوله ای اسکندر بعض کتبده دیدم و بنه دیرم که قان دوکمکدن
دلیر اولمیه حیوانات اهلاکی خالقنه مخصوص صنعتدر و حقیقت حال علام الغیوبدن
غیری یه معلوم دکلدر بیل که تهمت اولنان شخص بری اوله ماغدر صحیحی و آثار
اولمیه سن آنک قتلنه اقدام ایتمش اوله سین بوندن صعب نه جریمه اولور
و هیچ کبردن بکا وهم اولدی که چون بر مخلوق بر مخلوقک قتلنه سبب

اوله ملایکه آسماندن حضرت باری یه دیرلر که یارب فلان قولک
بر قولکی دخی اماته ایتمکده سنکا تشبه ایلدی اکر اول قتل قصاص ایچون
ایسه نکت ایلدم اکر ظلم ایله قتل اولندی ایسه بیورر که عزت و جلالم حقیچون بن
دخی قولکی قتلی محتاج ایدرم بس ملایکه تسبیح و استغفاره مشغول اولور
[illegible] تا قهر الهی و نیجه [illegible] وکالا غایت نفع واجبدر ایدر که قصاص
اولمیه اکر کندو [illegible] حق تعالینک غضبینه نشانی و دلیلی در که اوجونده
عذاب مزید و عقاب شدیده کرفتار اولمسه کرک نقض عهد و ابطال [illegible]
یمین [illegible] ایلمیه [illegible] اوله که نیجه یونانی پادشاهلرینک
یمین کذب و نقض عهد ایتمکله ملکلری فسادده اولدی دیرلر که فوت اولدی [illegible] تاسف
[illegible] قابل مملکته که تحصیل علوم و معارف ایله امر ایله و هم
بر علمده فایق اولمش [illegible] تربیه ایتسون که خصوصا [illegible] که قلمرونده محبت [illegible]
مملکته رونق و نما و ذکر جمیلک اطرافده منتشر اوله و یونانیلرک سلطنتی بوجه
ثابت و راسخ اولمشدر که اهل مملکته تحصیل علوم ایله امر ایدرلردی حتی اطفال و بیزه بالارک
یانلرنده فرایض و اداب نوافل و جمیع اصول طب و نجوم تعلیم ایدرلردی منعقدک [illegible]
کمسنه نک الندن نسنه یمیه و کندوکی محافظه دن غافل اولمیه و اول قصه ده و نتیجه
که پادشاه هند بر جاریه صغرندن زهر ایله پرورش ایدوب لقمه طبیعتدن ایتدوکدن
صکره سکا هدیه کوندردی و غرضی سنی اهلاک ایدی فراستله مطلع اولوب
سکا تنبیه ایلدم ای اسکندر دلیل ایله حکم ایلیه [illegible] متعارض اولنجق ترجیح ایدوب
اقوی سی ایله حکم ایله ای اسکندر عدل صفات الهیه دن بر صفتدر و آسمان و زمین

ولمشسه حق جل وعلا بیورر الی قصاص ایچون صح

غی

عدالة بیر وتعلیم ایدن و انبیا عدالة مبعوث اولمشلردر و عدل صورت عقل در
وعدالة باکلك قلوب ورقابده ملوك اولوب ایمل بیلنده دیرلر که عدل سلطان حصب زماندن
یکدر و سلطان عادل مطرحی باراندن انفعدر بر حجر او زره سپر یانی خط ایله یازمشلردر که
مملکت عدل ایله برقرار اولور که بیری یکتزبدن مستغنی کلمز بیعده دیمشلر که اسباب بقاء عالمک
جزئی بربرینه ارتباطی بر دایره ده وضع که اسبابك قوایی فتنانك مخصوص و مشاهده اوله
و بو کتابك زبده سی ومطالبینك خاتمه سی بو دایره در اگر بو دایره دن غیری
نسخه کوتروب سعیکانی در وافی ایدی • والله تعالی اعلم واحکم ••

خاتمة الخاتمة که فی الحقیقة خاتمهٔ کتاب و ختم خطاب مستطابدر • وصیت نامهٔ
مکمل الطریق وغیر متمان الحقیقة قطب الاقطاب خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس
سره که سالکان طریقت و طالبان حقیقت ایچون تحریر بیورمشلر اگر

اگر چه بو فقیر مجرم عاصی غفر الله تعالی ذنوبه یوم یؤخذ بالنواصی طریقه
اسلاف واتقیادن نه بیانی کوز بیلمز ایدی و مجاهل حقیقتده نه جرعه نوش ذوق
فی الحال صبوحی ایدن صحوبدن بو طایفهٔ علیه نك محبتی دروح النداء
تمکن بولوب کفت و کوی ایشانه رغبت و شوقی ضمیرده متمکن ایدی حوم مصرع
نکات و لطایف شریفه مستکمل فیلی اولوب • کمال شوق ستعداد کلامك شریفه
لطایف و ملاحظه و معارف جلیله لرینه فهم عقل طایر بن ایرو اولدوغی
قدر • مذاکره سی منا قلمعلمور ردی و زبان عنوان حرزه حضرت برهان
الطریقه شیخ خواجه عبد الخالق حضرتلرینك وصیت نامه سنه نظر ایلکله
استعداد اولمشدی اگرچه مهلت استماعدن بالکلیه عاری و طبیعت
جوی جوی ثمنوا و بیهوده جاری یدی اما حلاوت عبارت و ملاحت
استارتی مذاق جان و کام جانه ایر شمشدی استنساخ اولنمقدن
ندامت و تقصیر و غرامت خاطرده قلمشدی تا که بو زمانده قریب
کتاب رشحات خواجه صفی بن حسین واعظ مروی رحمهما الله تعالی
مطالعه سی میسر اولدقده بو رساله غرا و وصیت زهرا ترجمهٔ شریفه
رنده ذکر اولنمش بولندی حمد و سپاس خالق الناسه مؤدی اولندی
که بو ذره منعوده که ضالهٔ منشوده ایدی ظفر غنیمت ایتدی و بو رساله
مرکه مجموعهٔ مکارم اخلاقدر • و وسیلهٔ تحصیل سعادت رضای ملك
خلاقدر طرازی سعادت انجام اولدوغی کبی خاتمه سی دخی مسکی الختام
اولمغیچون ترکی لسانه ترجمه اولنوب شاید که اهل ارادتدن بعض طالبلر

نظر ینه بر شوب شبه ستفید اولدقلرنده مرحمت اهل طریق اولمدوغندن
قطع نظر ایدوب خیر دعالرینه سبب و بو ضعیفه معرفت اولمغه راعی
اوله که حق جل و علا بهانه کرستی کلی بهانه نکرستی ور و قوم اهل الله هم
القوم لا یشقی بهم جلیسهم در و کلاملرین نقل و حق اولمرله مجالسنه دن
معذور اولمه سعید و کلمهٔ المرء مع من احب خود صحیح حدیث در و آثار
اولیا یله ترک عادت اهل دین و سنت کاملین در بیوردقلری درکه
ای اوغل سکا وصیت ایدرین شمدی حالنده علم و ادب و تقوی ایله
داوندیکه لازم اولسون که آثار پیغمبری تتبع ایدوب سنت و جماعته ملازم
اوله سین و فقه و حدیث تعلم ایدوب جاهل صوفیلردن اوله سین
نمازی دایم جماعتله تما امام و مؤذن اولمه و هرکز شهرت استمه که شهرت
آفتدر و منصبه مقید اولمه و دایم کمنام اول و محضرده و سجلاتده آدکی
یازمه و قاضیلر محکمه سینه حاضر اولمه و کمسنه یه کفیل اولمه و وصایایی
خلقه قاپانمه و ملوک و ابنای ملوک ایله صحبت ایتمه و خانقاهده ساکن اولمه و چوق
سماع ایلمه که چوق سماع قلبده نفاق کتورر قلبی ملتفت ایلر و سماعی انکار
ایلمه که سماعک اهلی و اصحابی چوق واردر آز سویله آز یی آز اویو خلقدن
ارسلاندن قچر کبی قاچ خلوته ملازم اول پادشاهلردن و عورتلردن
و اهل بدعتلردن پرهیز ایله و عوام و اغنیا ایله صحبت ایلمه حلال ییی و شبهه لردن
پرهیز ایله و قادر اولدوغنجه اولمه که طالب دنیا اولورسین و دنیا طلبنده
دینی ضایع ایدرسین چوق کولمه و قهقهه ایله ضحک ایتمه که قهقهه موت

قیل م

تتمه

سوزنش قلب ویرور و کرکدر که هرکسه شفقت ایله نظر ایده سین و اکا
نظر ایتمیه سین ظاهرکی زینت ایلمه که ظاهر زینتی باطنی خراب اولمقدن
اولور خلقله مجادله ایتمه و کمسنه دن نسنه استمه و کمسنه یه خدمت بیورمه
و مشایخه مال و تن و جان ایله خدمت ایله و انلرک افعالنه انکار ایلمه که مشایخه
انکار ایدنلر کمسنه هرکز فلاح و نجات یوزین کورمز دنیایه مغرور اولمه که
قلبوکه دایم حزین و بدنک عریان و کوزلرک کریان و عملک خالص و دعاک
تضرع ایله و لباسک کهنه و رفیقلرک درویشلر و سرمایک فقر و
منزلک مسجد و مونسک حق سبحانه و تعالی اوله انتهی کلامه شرفنا الله
تعالی ببرکاتها و یسر لنا العمل بما فیها انه بر رحیم تواب کریم
ثم خاتمة الخواتم وصیة الولی الامین سلطان العرفا برهان العاشقین
مولانا جلال الملة و الدین محمد البلخی ثم القنوی المشهور بین
الاولیاء الکبار بمولانا خداوندکار قدس الله تعالی سره الذی هو سر
الاسرار و هی هذه اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانیة و بقلة
الطعام و قلة المنام و قلة الکلام و هجر المعاصی و الاثام و مواظبة الصیام
و دوام القیام و ترک الشهوات علی الدوام و احتمال الجفاء
من جمیع الانام و ترک مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین
الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل مثنوی
سرز مولانا فتن از سرو ریست
ترک موافقت بیعا مبر نیست

والحمد لله تعالى وحده والصلوة على من لا نبي بعده

چوق زمان ايدي كه شاخ خامه تحريك بنانيله بوستان تقرير و
بيانده ثمره افشان ايدي وقت اولدي كه معلمهٔ فراغتده استراحت
اتمامه واصل ونيجه عهد ايدي كه تيغ زبان معركهٔ ابلاغ وتبيانده لامع و
درخشان ايدي زمان كلدي كه نيام دمانده نيام اختتام اكه حاصل اوله
وتقصيراتو زلاتي كه قصور وقلت بضاعة وفتور كثرة اضاعه مزدن
صادر اولمشدر عرفاي ناظرين وجلساء حاضرين خدمتلرندن
دامن عفوله مستور اولوب ديدهٔ طعن ايله منظور اولمیه رجا ايدرز
وسلسلهٔ كلامي حمد وثناي ملك علام وصلوة وسلام خواجهٔ يوم القيام و
آل واصحاب كرام ودعاي دولت پادشاه اسلام ايله ختم واتمام
ايدرز وسواددن بياضه نقل وانتهاض اول ساعتده كه
رابعهٔ نهار جمعه خامس عشرين صفر سنه ثلث
وسبعين وثمانمائة والله تعالى نعم المستعان
وعليه التكلان انه مفضل منعم حنان منان

بنوع
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على اشرف نبي
الانسان الذي صار كاف كماله وذات اتحاد سواد الاكوان وعلى آله واصحابه الذين سبقوا
بالاحسان تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب عن يد عبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى
مصطفى بن شعبان غفر الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه سنه خمس عشر والف